(جلد پنجم)

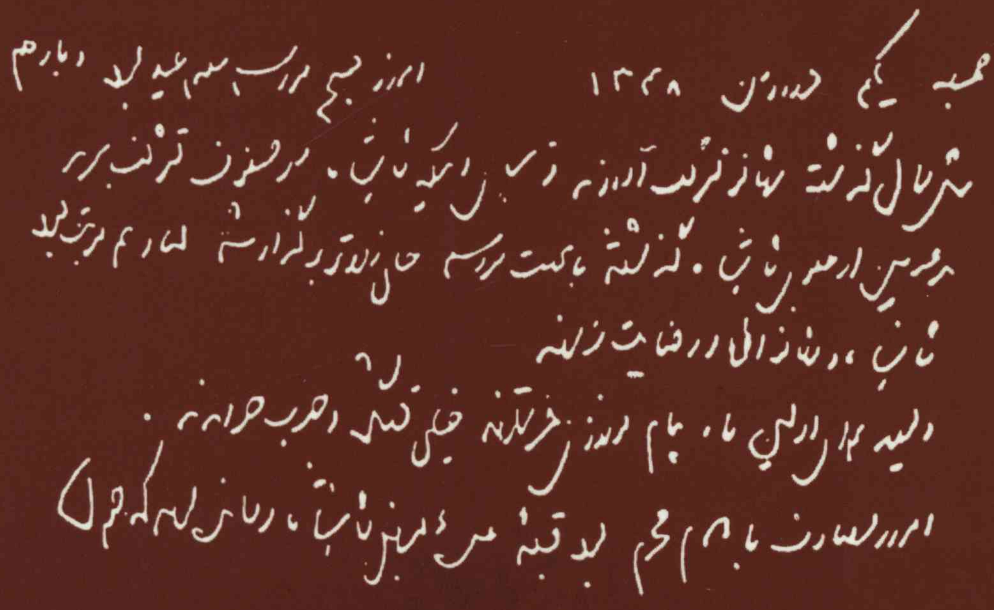
چاپ دوم

تصویر ابو عبد الرحمن الكردي

متن کامل دست نوشته امیر اسدالله علم

یادداشتهای عَلَم

سال ۱۳۵۴



یادداشتهای عَلَم

جلد پنجم ۱۳۵۴

ویرایش و مقدمهٔ مشروحی دربارهٔ شاه و علم

از

علینقی عالیخانی

کتابسرا

فهرست برگه

سرشناسه	:	علم، امیراسدالله، ۱۲۹۸ - ۱۳۵۷.
عنوان و پدیدآور	:	یادداشتهای علم / متن کامل دست نوشته امیراسدالله علم؛ ویرایش از علینقی‌عالیخانی.
مشخصات نشر	:	تهران: کتاب‌سرا، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	:	۵ ج.: نمونه، عکس.
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۵۸۴۰-۷۸-۳ ـ (ج. ۵) ISBN: 978-964-5840-78-3
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۵۸۴۰-۴۴-۹ (دوره) ISBN: 978-964-5840-44-9
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا		
یادداشت	:	ج. ۱ «۱۳۴۷ و ۱۳۴۸» (چاپ اول: ۱۳۷۱، چاپ دوم: ۱۳۷۲، چاپ سوم: ۱۳۷۷، چاپ چهارم: ۱۳۹۰).
یادداشت	:	ج. ۲ «۱۳۴۹ و ۱۳۵۱» (چاپ اول و دوم: ۱۳۷۷، چاپ سوم: ۱۳۹۰).
یادداشت	:	ج. ۳ «۱۳۵۲» (چاپ اول و دوم: ۱۳۷۷، چاپ سوم: ۱۳۹۰).
یادداشت	:	ج. ۴ «۱۳۵۳» (چاپ اول: ۱۳۸۰، چاپ دوم: ۱۳۹۰).
یادداشت	:	ج. ۵ «۱۳۵۴» (چاپ اول: ۱۳۸۲، چاپ دوم: ۱۳۹۰).
یادداشت	:	ج. ۶ «۱۳۵۵ و ۱۳۵۶» (چاپ اول: ۱۳۸۶، چاپ دوم: ۱۳۹۰).
مندرجات	:	ج. ۱. از ۱۳۴۷/۱۱/۲۴ تا ۱۳۴۸/۱۲/۲۹. — ج. ۲. از ۱۳۴۹/۱/۱ تا ۱۳۵۱/۱۲/۲۱.
مندرجات	:	ج. ۳. از ۱۳۵۲/۱/۲۴ تا ۱۳۵۲/۱۲/۲۱. — ج. ۴. از ۱۳۵۳/۱/۲ تا ۱۳۵۳/۱۲/۲۹.
مندرجات	:	ج. ۵. از ۱۳۵۴/۱/۱ تا ۱۳۵۴/۱۲/۳۰. — ج. ۶. از ۱۳۵۵/۱/۱ تا ۱۳۵۶/۷/۷.
موضوع	:	علم، امیراسدالله، ۱۳۵۷ - ۱۲۹۷ — خاطرات.
موضوع	:	سیاستمداران ایرانی - سرگذشتنامه.
موضوع	:	ایران — تاریخ — پهلوی، ۱۳۵۷-۱۳۲۰
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۷۲ ۸آ۳ع/DSR۱۴۸۶
رده‌بندی دیویی	:	۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲
شماره کتابخانه ملی : ۹۴۱-۷۲م		

یادداشتهای علم
جلد پنجم ۱۳۵۴
نوشتهٔ اسدالله علم
ویرایش از علینقی عالیخانی

چاپ دوم: ۱۳۹۰
حروفچینی و صفحه‌آرایی: فریبا محبی
طراحی جلد و گرافیک: آزاده عسگری
چاپ: طرفه
تیراژ: ۱۱۰۰ جلد

ISBN: 978-964-5840-78-3
ISBN: 978-964-5840-44-9 (6VOL.SET)
ش.ا.ب.ک. (ج ۵): ۹۷۸-۹۶۴-۵۸۴۰-۷۸-۳
ش.ا.ب.ک.: ۹۷۸-۹۶۴-۵۸۴۰-۴۴-۹ (دورهٔ ۶ جلدی)

کتاب‌سرا

دفتر و نمایشگاه شرکت کتاب‌سرا
خیابان خالداسلامبولی (وزرا)، کوچهٔ ششم، کوی دل‌افروز، شمارهٔ ۱۷، تهران
کد پستی: ۱۵۱۱۷۳۸۹۵۳، ساختمان کتاب‌سرا
تلفن: ۸۸۷۱ ۶۱۰۴ - ۸۸۷۱ ۷۶۳۶ - ۸۸۷۱ ۲۴۷۹
فکس: ۸۸۷۱ ۷۸۱۹، صندوق پستی: ۱۵۷۴۵-۷۳۳
E-mail: KETABSARA@KETABSARA.ORG
Site: WWW.KETABSARA.IR

فهرست مندرجات

به یاد بانو ملک تاج علم

در ۸ فوریه ۲۰۰۱ بانو ملک تاج علم (قوام) همسر نگارنده‌ی این یادداشتها در لندن درگذشت (۱۳۸۰ - ۱۳۰۰). بانو علم زنی باگذشت و همواره وفادار به خاطره‌ی همسر خود بود. به ارزش یادداشتها برای شناخت تاریخ معاصر ایران اعتقاد داشت و رنجی راکه همسر او به رغم بیماری جانکاهی، در این راه کشید، هرگز از یاد نبرد. وی با شهامت تحسین‌آمیزی به ویراستار اجازه‌ی ویرایش آزادانه‌ی این یادداشتها را داد. برای او انتشار یادداشتهاکه امروز به حق به عنوان یکی از مهمّترین سندهای دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی شناخته شده است، بالاتر از هرگونه احساس شخصی بود.

روانش شاد باد.

یادداشت توضیحی سال ۱۳۵۴

تشکیل حزب رستاخیز موجب بحث فراوانی درباره‌ی نقش سیاسی و اجتماعی آن شد. بسیاری امید داشتند که در چهارچوب نظام تک حزبی اجازه‌ی ابتکار بیشتری به نمایندگان مجلس داده شود و رسانه‌های گروهی در گفتار و نوشتار خود آزادتر باشند. ولی توقّع شاه از حزب با این انتظارات تعارض داشت. در همان آغاز کار، یک بار شاه به علم می‌گوید «همین حالا که مرخّص شدی، به روزنامه کیهان به مصباح زاده تلفن کن که مردکه، این حرفها چیست که می‌نویسی؟ راجع به حزب، هر کس هر غلطی می‌کند، می‌نویسید؟ منجمله یکی پرسیده چرا در اساسنامه حزب، تکلیف دولت تعین نشده؟ شما هم چاپ کرده‌اید. به آنها تفهیم کن که تکلیف تعیین دولت و عزل و نصب وزرا با شخص پادشاه است و شاه ریاست فائقه قوه مجریه را دارد، دیگر اینها فضولی است. روزنامه از خودش توضیح بدهد.» علم سپس می‌افزاید، «من مرخّص شدم. فوری در این زمینه اقدام کردم. معلوم شد بدبخت کیهان نیست و اطّلاعات است و به هر حال آنها این تصحیح را کردند.» (یادداشت (۵۴/۱/۲۵).

درباره‌ی کنگره‌ی حزب که همین سال برپا شد، علم نقل می‌کند که «کنگره انتصابی حزب رستاخیز برای تصویب [اساسنامه] موقت افتتاح شد. چهارهزار و پانصد نفر از ولایات آمده بودند... حسب‌الامر شاهانه من حضور یافتم. به صحنه‌سازی بیشتر شباهت داشت تا یک جریان واقعی» (یادداشت ۵۴/۲/۱۰) از دید چند تن از شرکت کنندگان روشن فکر کنگره که با دقت اساسنامه‌ی پیشنهادی را بررسی کرده بودند، این اساسنامه سخت قابل ایراد بود و به هیچ‌رو به مسائل حزبی نمی‌پرداخت و بیشتر حالت برنامه‌ی

اقتصادی پر از غلطی را برای کشور داشت.[1]

در پایان خرداد ماه این سال، انتخابات دو مجلس شورای ملّی و سنا صورت گرفت. به وارونه‌ی رویّه‌ی دوره‌های پیشین که نماینده‌ی مجلس را دولت از قبل برگزیده بود، این بار شاه پذیرفت که حزب رستاخیز در هر حوزه، سه برابر کرسیهای آن حوزه، نامزد داشته باشد و مردم از میان آنان هرکدام را که خواستند، آزادانه انتخاب کنند هرچند در پاره‌ای از حوزه‌ها، از جمله تهران، روشن بود که دستکاریهایی در جریان رأی‌گیری صورت گرفته است، ولی همین آزادی محدود نیز با اقبال رأی‌دهندگان رو به رو شد. روز پس از رأی‌گیری، علم می‌نویسد که «اصولاً شاهنشاه از پیشرفت انتخابات بسیار راضی و خوشحال بودند. عرض کردم: چنین استقبالی و شور و هیجانی از مردم، از بعد از ششم بهمن [۱۳۴۱]... ندیده بودم. فرمودند: همین طور است» (یادداشت ۵۴/۳/۳۱).

با این همه، شاه هیچ‌گونه آزادی عملی را از سوی این نمایندگان روا نمی‌داشت. غروب همان روز،شاه به علم می‌گوید «به [جمشید آموزگار] وزیر کشور، همین الان تلفن کن که چرا این قدر بی‌ربط و مهمل حرف می‌زنی؟ چه طور می‌گویی رویّه وکلای آینده معلوم نیست چه خواهد بود؟ مگر اینها وکیل حزبی نیستند؟ مگر وکیل حزبی می‌تواند از خطّ‌مشی حزب انحراف حاصل کند؟» از دید شاه، خطّ مشی حزبی همان پیروی از «فلسفه‌ی انقلاب ششم بهمن ۱۳۴۱» بود که خود او به مناسبتهای مختلف یادآور می‌شد. گرفتاری کار در این بود که این «فلسفه‌ی انقلاب» برای هیچ کس روشن نبود. اصلاحات اجتماعی بی‌گفت و گویِ ۱۳۴۱ می‌توانست مبنای کار باشد و نه پاسخ‌گو به مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی متغیّر و گوناگونی که یک حزب بالطبع با آن رو به رو می‌شد و برحسب شرایط روز می‌بایست برای آنها راهکردهای روز آمدی ارائه داد. به این سان، مسؤولان حزب و دولت سردرگم بودند که اگر از نظر سازمانی، نمایندگان آزادی عمل ندارند، خطّ مشی حزب را چه کسی می‌بایست تعیین کند.

دو هفته پس از انتخابات، تشکیل دو جناح پیشرو و سازنده در حزب رستاخیز، به

۱- نامه‌ی یکی از این شرکت‌کنندگان به ویراستار.

ترتیب به رهبری جمشید آموزگار و هوشنگ انصاری، اعلام شد. به این مناسبت شاه گفت که «ایجاد جناح موجب خواهد شد که به طور وسیع و آزادانه نظرات مختلف، در حدود مرام حزب رستاخیز ملّت ایران، با وضوح بیان شود.» این گفته با آن چه در بالا درباره‌ی واکنش شاه نسبت به رویّه‌ی نمایندگان نقل شد، تعارض داشت و شأن نزول این دو جناح برای هیچ‌کس، از جمله رهبران انتصابی آن، که تا هنگام ابلاغ امر شاه از این جریان به کلّی بی‌اطّلاع بودند، روشن نبود. چندگاهی تلاش هریک از جناحها یافتن وجه افتراقی با آن دیگر بود. در زمینه‌ی دفاعی، امنیّتی، و سیاست خارجی که از مدّتها قبل همه گردن نهاده بودند که هیچ مقامی مگر شاه حقّ اظهار نظر و مداخله ندارد. تنها میدان کم و بیش آزاد، در زمینه‌ی مسائل اقتصادی و عمرانی بود، آن هم به شرطی که با طرحهای مورد علاقه‌ی شاه برخوردی نداشته باشد. شاه، به احتمال قوی، می‌خواست وانمود کند که آزادی گفت و گو و ابتکار در داخل حزب، با تشکیل دو جناح تأمین شده است. ولی در همان حال، در عمل، از برداشتن هرگونه گامی در این راه جلوگیری می‌کرد. یک بار علم به عرض شاه می‌رساند که «وکلا دائماً می‌پرسند که به کدام جناح بپیوندیم. فرمودند: منظور همفکری است، نه جناح و مقابله...» (یادداشت ۵۴/۵/۷).

بیشتر نمایندگان تازه‌ی مجلس پشتیبان جمشید آموزگار بودند و او را به عنوان وزیر کشور و برگزارنده‌ی انتخابات، تا حدودی سهیم در آزادی نسبی رأی‌گیری و انتخاب شدن خود می‌دانستند و از این‌رو در مهمانی شامی نسبت به او ابراز احساسات فراوانی کردند. این گونه محبوبیتهای فردی، از آن چیزهایی بود که شاه تاب شنیدنش را نداشت و به بهانه‌ی ایراد به گفته‌ی آموزگار درباره‌ی رویّه‌ی نمایندگان، او را به همراه هویدا احضار و مورد بازخواست قرار داد. تنها مفرّ آموزگار، اشاره به سخنان خود شاه بود که بارها یادآور شده بود که در ایران همه گونه آزادی هست، مگر آزادی خیانت. ولی شاه باز هم قانع نشد و با اشاره به مهمانی شام نمایندگان مجلس از او پرسید: «پس این هیاهو و جنجال چند شب پیش برای چه بود؟» و سپس افزود «یک چیزی را به شما بگویم. دوران

مصدّق گذشته و دیگر تکرار نخواهد شد.»[1] چند هفته بعد از این دیدار، شاه محرمانه دستور داد بیشتر سناتورها عضو جناح سازنده شوند، در حالی که شماری از اینان از دوستان آموزگار و وعده‌ی پیوستن به جناح او را داده بودند. به چند تن از امیران ارتش که به سنا راه یافتند نیز دستور همانندی داده شد.[2]

در این سال درآمد نفتی ایران کاهش یافت. علّت این امر از یک سو ارزش کاهش[3] دلار به نسبت دیگر ارزهای مهمّ بین‌المللی و از سوی دیگر موفّقیّت برنامه‌ی صرفه‌جویی سوخت در کشورهای بزرگ مصرف کننده‌ی نفت بود. از همان هنگامی که در ۱۹۷۳ بهای نفت ناگهان نزدیک به چهار برابر شد، کارشناسان شرکت ملّی نفت ایران گزارش دادند که این افزایش بها، بی‌گمان موجب کاهش مصرف و در نتیجه صادرات نفت خواهد شد. با این همه، امید می‌رفت که با افزایش قیمت، کاهش مصرف کم و بیش جبران شود و ایران درآمدی در حدود ۱۸ یا ۱۹ میلیارد دلار داشته باشد. شاه اعتنایی به این گونه بررسیهای واقع بینانه - و از دید او بدبینانه نداشت و همچنان توقّع داشت درآمد کشور، دست کم به میزان سال پیش، به عبارت دیگر ۲۱ میلیارد دُلار باشد. از همان آغاز سال، کاهش تولید و درآمد موجب گرفتاری مالی شدید دولت شد ولی برنامه‌های دفاعی و طرحهای بزرگ عمرانی مورد علاقه‌ی شاه (فولادسازی، انرژی اتمی، پتروشیمی و مس)، همچنان ادامه یافتند. در آغاز اردیبهشت، شاه به علم می‌گوید: «رئیس کنسرسیوم سابق و شرکتهای عامل فعلی نفت را بخواه و به او بگو، شما به چه حق تولید ما را کم می‌کنید؟ به چه حق با ما مثل عربها رفتار می‌کنید؟ عرض کردم: کم کردن استحصال که دلخواه ماست. فرمودند: آخر به پول احتیاج داریم. این قدر هم کم کردن صحیح نیست» (یادداشت ۵۴/۲/۳). یادآوری علم درباره‌ی مطلوب بودن کاهش استحصال، اشاره به سخنانی‌ست که شاه بارها گفته بود که استفاده از نفت به عنوان سوخت، در واقع هدر

۱- گفت و گوی ویراستار با جمشید آموزگار.

۲- همان گفت و گو و همچنین نامه‌ی یکی از امیران ارتش حاکی از این که ناچار شد به رغم گرایش خود به جناح سازنده بپیوندد.

۳- [عین متن اصلی است. عبارت باید این طور اصلاح شود: "... کاهش ارزش دلار...". (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

کردن ماده‌ی گرانبهایی‌ست که می‌تواند کاربردهای بسیار با ارزشتری، از فرآورده‌های پتروشیمی گرفته تا تولید پروتئین، داشته باشد و به این سان کشورهای بزرگ صنعتی را متّهم به آوردن فشار به کشورهای تولید کننده برای افزایش نامعقول استحصال نفت می‌کرد. ولی اکنون که شرایط بازار تغییر یافته بود، برای شاه افزایش و یا دست کم نگهداری درآمد در سطح سال پیشین، تقدّم بر این گونه آرمانها داشت.

در تیر ماه ۱۳۵۴ وزارت امور اقتصادی و دارایی اعلام داشت که به علّت کاهش درآمد نفت، وام و اعتبارات تازه‌ای به کشورهای خارج داده نخواهد شد. در همان هنگام علم می‌نویسد «من باید در این جا بنویسم که دولت آن قدر گشادبازی کرد و عدم پیش‌بینی به خرج داد که با تقلیل ۸۰۰ هزار بشکه در روز از تولید نفت، تمام چرخهای کشور خوابیده و کار کشوری که هزارها میلیون دلار به کشورهای خارجی قرض داده است، به جایی رسیده که بودجه خودش را نمی‌تواند تأمین کند» (یادداشت ۵۴/۴/۱۵). در پایان همین سال علم به شاه می‌گوید «تنها خودخواهی اعلیحضرت همایونی اعتلاء ایران و عظمت ایران است... این را خارجیها هم دریافته‌اند و به این جهت به نظر من با ایادی مختلف سعی در خراب کردن (چهره) اعلیحضرت دارند و از لحاظ منافع خودشان هم حق دارند. فرمودند: ممکن است این سعی را بکنند ولی نمی‌توانند. من دیگر خجالت کشیدم به بعضی موارد اشاره کنم، منجمله همین برباد رفتن پول هنگفت باد آمده[1]» (یادداشت ۵۴/۱۱/۲۴).

ریشه‌ی گرفتاری ایران در این هنگام، نبود انضباط مالی بود. همین که درآمد پیش‌بینی نشده‌ای می‌رسید، بی‌درنگ، بی هیچ‌گونه توجّهی به طرحهای دردست و محدودیّت قدرت جذب اقتصاد ایران، ترتیب هزینه‌ی آن در امور دفاعی یا طرحهای بزرگ داده می‌شد. دلّالان داخلی و خارجی نیز بی‌کار نمی‌نشستند و هر روز طرح دلفریب تازه‌ای را از راه تماس‌های درون دستگاه به شاه یا اطرافیان او ارائه می‌دادند. در چند مورد نیز مسؤولان اجرای طرح که آزادی عمل بیشتری داشتند، برای تأمین سود شخصی خود، بی‌پروا هزینه‌ی کار را بالا می‌بردند.

۱- [عین متن اصلی است. عبارت باید این طور اصلاح شود: "... باد آورده...". (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

هزینه‌ی نظامی ایران در این سال در حدود ۱۲٪ تولید ناخالص داخلی تخمین زده شده می‌شد که سه تا چهار برابر درصدی بود که انگلستان یا فرانسه به امور دفاعی تخصیص می‌دادند. باید یادآور شد رقمی که از این بابت در بودجه‌ی دولت منعکس می‌شد، گویای واقعیّت نبود. طرحهای بزرگ ساختمان مسکن، فرودگاه، بندر و تسهیلات گوناگون دیگر مورد نیاز ارتش در بخشهای مربوط به این‌گونه فعّالیّتها در بودجه عمرانی، زیر پوشش طرحهای غیرنظامی، گنجانده شده و اجرای صحیح برنامه‌ی عمرانی را فلج می‌کرد. بسیاری از طرحهای ارتش، پیرو برنامه‌های حساب شده و منضبطی نبود و به دنبال هر افزایش درآمد نفت، ناگهان به دولت عرضه می‌شد و کسی را نیز یارای مخالفت با آن نبود. این آشفتگی طرحهای نظامی، گذشته از لطمه زدن به توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی کشور، دو اثر مالی منفی داشت. از یک سو مسؤولان این طرحها می‌توانستند به بهانه‌ی فوریت اجرا، به جای مناقصه از راه مذاکره با فروشنده‌ی دلخواه خود، هرگونه زد و بندی را که می‌خواستند بکنند. از سوی دیگر فروشندگان سخت‌افزار نظامی، با کمک دلّالان خود، قیمتها را به طرز حیرت‌آوری بالا می‌بردند. در یک مورد شاه به علم می‌گوید: «به سفیر آمریکا بگو، شما ۶ عدد ناوشکنی که قرار بود به ما بدهید، اوّل گفتید یک عدد ۱۲۰ میلیون دلار می‌ارزد، بعد گفتید ۲۶۰ میلیون دلار، حالا می‌گویید ۳۳۸ میلیون. مگر در سه سال انفلاسیون چه بود؟» (یادداشت ۵۴/۸/۱۶). نمونه‌ی دیگر سفارش ۱۰ فروند هواپیمای مراقبت با رادار یا اِوَکس -(AWACS) Airborne Warning and Control System- بود. دولت آمریکا که مایل بود خطّ تولید این هواپیما بسته نشود، به کشورهای عضو ناتو پیشنهاد کرد از این گونه هواپیما به بهای ۶۰ میلیون دلار هر فروند بخرند - در حالی که به ادّعای مقامات آمریکایی قیمت رسمی آن ۱۱۸ میلیون دلار بود. ولی کشورهای ثروتمند پیمان آتلانتیک شمالی حتّی این قیمت را برای خود سنگین دانستند و پیشنهاد آمریکا را نپذیرفتند. به دنبال این جریان، ایران حاضر شد همان نوع هواپیما را به بهای هر فروند

۱۸۷ میلیون دلار خریداری کند.[۱] می‌توان حدس زد که چنین افزایش بی‌تناسب قیمت با کمک دلّالان و مسؤولان آزمند خرید صورت گرفته است. البتّه افزایش بی‌رویّه‌ی بهای اسلحه‌ی خریداری شده تازگی نداشت. به عنوان نمونه در فوریه ۱۹۶۶ یک هیئت نظامی آمریکایی پس از بازدیدی از ایران، قیمتی را که در گزارش خود برای جنگ‌افزار مورد درخواست ایران ذکر کرده بود، با آن چه چند ماه بعد فروشندگان این اقلام پیشنهاد کردند، تفاوت فاحش داشت و قیمت یک اسکادران اف - ۴ سی از ۳۲ به ۵۰، یک گردان موشک هاک از ۳۰/۵ به ۴۰ و یک گردان توپخانه ضدهوایی از ۱۵ به ۴۰ میلیون دلار رسید.[۲] عامل اصلی این وضع ناگوار و آشفته، علاقه‌ی خاصّ شاه به ارتش و اعتقاد به این بود که ارتش، تنها به او به عنوان فرمانده کلّ نیروهای مسلّح پاسخگوست و دولت حقّ نظارت در خرید و هزینه‌های نظامی را ندارد. به این سان هیچگاه، هیچ‌گونه حسابرسی درستی از عملیات ارتش و اصولاً نیروهای انتظامی صورت نمی‌گرفت. برنامه‌ی تسلیحاتی ایران، از نظر تأمین منابع مالی و نیروی انسانی نیز عجولانه و نسنجیده بود. گذشته از این که فراهم‌آوری سخت‌افزار و زیر ساخت مرتبط با آن، به مقیاس بزرگ و بهای گزاف، بودجه‌ی جاری و عمرانی کشور را بی‌اندازه زیر فشار قرار داده بود، توجّهی به محدودیّت امکانات مالی و انسانی لازم برای نگهداری و به کار بردن این انبوه اسلحه نمی‌شد. به زبان دیگر، خرید جنگ‌افزار و فراهم آوردن زیر ساخت، تازه آغاز کار بود و می‌بایست از آن پس در بودجه‌ی عادی مبلغ متناسبی برای نگهداری و بهره‌برداری این وسایل منظور شود و روشن نبود بودجه‌ی عادی دولت چه‌گونه می‌توانست از عهده این کار (پرداخت حقوق کارکنان، نگهداری، تعمیر، جایگزینی تأسیسات و وسایل...) برآید. گرفتاری دیگر نداشتن کادر فنّی ورزیده‌ای برای اداره‌ی پاره‌ای از اقلام خریداری شده بود. در دو مورد حساس، شاه ناچار شد با موافقت دولت آمریکا، از کارشناسان بازنشسته‌ی نظامی و اطّلاعاتی این کشور استفاده کند. یکی در مورد نصب شبکه‌ی شنود

۱- ن.ک. به نیویورک تایمز ۱۶ دسامبر ۱۹۷۵: "U.S. Offers Iran 10 of it's Costliest Radar Planes."

۲- ن.ک. به «اسناد لانه جاسوسی» ۱۱-۸، سند شماره‌ی ۱ (۱۶ اوت ۱۹۶۶)، ص.۱۴.

الکترونیک در کرانه‌های خلیج فارس که قرار داد آن با شرکت راکوِل (Rockwell International) بسته شد و دیگری برای بهره‌برداری از هواپیماهای اِوَکس. در پایان سال ۱۳۵۴ هیئتی از سوی سنای آمریکا برای بررسی سیاست تسلیحاتی ایران، به تهران آمد (یادداشت ۵۴/۱۲/۶). شاه از این که آمریکاییها بخواهند سیاستی را که خود طرح کرده بود ارزیابی کنند، خشنود نبود و به علم می‌گوید: «ترتیب این میسیون پدرسوخته را درست بدهید که یک دفعه (تحریم) برای فروش اسلحه به ما نگذارند» (یادداشت ۵۴/۱۲/۷). این هیئت در آغاز اوت ۱۹۷۶ گزارش خود را تقدیم سوکمیسیون[1] روابط خارجی سنای آمریکا کرد. در این گزارش آمده است که افزایش خریدهای نظامی ایران بیشتر ناشی از بازاریابی موفقیّت‌آمیز اسلحه‌سازان آمریکایی و دلّالان آنان است تا نیازمندیهای راستین ارتش ایران؛ و پاره‌ای از اقلام خریداری شده (مانند هواپیمای اف-۱۴) بیشتر جنبه‌ی پرستیژی دارد. وانگهی ایرانیان دانش فنّی لازم برای به‌کاربردن این جنگ افزارها را ندارند و از سال ۱۹۸۰ به بعد ناچار به استخدام ۶۰-۵۰ هزار تن کارشناس آمریکایی خواهند بود. در این شرایط اگر ایران وارد جنگی شود، یا باید آمریکایی‌ها به این کشور کمک کنند، یا پرسنل آمریکایی در خطر اسارت قرار می‌گیرد.

در این سال تظاهرات علیه دولت و همچنین زد و خورد میان مأموران انتظامی و گروههای کوچک انقلابی گسترش یافت. یک مورد تعجّب‌آور زد و خورد مسلّحانه میان افراد ژاندارمری با کاترین عدل و همسرش بهمن حجّت کاشانی در نزدیکی خرّم‌دره (جنوب زنجان) بود که منجر به کشته شدن کاترین در همان‌جا شد و همسرش نیز چند روز بعد، در تهران، در برخورد با مأموران انتظامی از پا درآمد. این دو تن که گویا پیرو اسلام انقلابی تندروی شده بودند، هر دو با خاندان سلطنتی رفت و آمد داشتند. کاترین از دوستان نزدیک فرزندان شاهدخت اشرف بود. پدرش، پروفسور یحیی عدل، جرّاح برجسته و استاد دانشگاه، نیز از دوستان شاه بود. چند روز پیش از این رویداد، گروه

۱- [کمیسیون فرعی. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

دیگری از مخالفان دستگاه با مأموران درگیر و دو تن از آنان (خشایار سنجری و منصور فرشیدی) کشته شدند. به این مناسبت شاه به علم می‌گوید «جای تعجّب است که دیروز در یک جلسه هزار نفری دانشجویان تهران، یک عده ششصد نفری برخاسته و برای شهداء، همین خرابکاران، ادای احترام کرده‌اند.» علم می‌افزاید که از این بابت «خاطر شاهنشاه مکدّر بود. حق هم با ایشان است. واقعاً دیگر برای این مردم چه بکند؟... عرض کردم: گاهی کار [شست و شوی مغزی] به این جاها می‌کشد. فرمودند: ممکن است، آخر چرا خودمان نمی‌توانیم این کار را بکنیم؟» (یادداشت ۵۴/۱/۲۸). سراسر سال شاهد رویدادهای همانندی بود و همواره شاه گمان می‌کرد که پیشرفتهای کشور، آن گونه که می‌بایست، به آگاهی مردم، به ویژه جوانان، نرسیده است. شاه سرسختانه باور داشت که هیچ ایرادی به شیوه‌ی فرمانروایی او نیست و اگر کسانی به مخالفت به او برمی‌خیزند، صرفاً به علّت نادانی و بی‌خبری از دست آوردهای اوست. به این سان می‌پنداشت می‌توان با تبلیغات صحیح، بی‌هیچ تغییری در روش حکومت، این گونه کسان را به راه راست - مورد اعتقاد او - رهبری کرد.

از سالهای آغازین دهه‌ی ۱۹۷۰ در مذاکرات شرق و غرب در هلسینکی که به برپایی سازمان همکاری و امنیّت در اروپا (با عضویت آمریکا) انجامید، مسئله‌ی رعایت حقوق بشر به اصرار کشورهای غربی به عنوان یکی از اصول این سازمان پذیرفته شد. هرچند هدف کشورهای غربی قرار دادن اتّحاد جماهیر شوروی در موضع دفاعی بود ولی این فکر به تدریج همه جاگیر شد و دامان کشورهای غیردموکراتیک دیگر، از جمله ایران، را نیز گرفت. شاه نه تنها در درون با مخالفت گروههای گوناگون سیاسی روبه‌رو بود بلکه در بیرون کشور نیز هدف انتقاد فزاینده‌ی رسانه‌های گروهی غرب قرار گرفت. مطبوعات غربی، به ویژه آمریکایی، به علّت خودکامگی، عدم احترام به حقوق بشر و سیاست تسلیحاتی شاه، چهره‌ای منفی از او ترسیم می‌کردند. با توجّه به نقش مهمّ یهودیان در رسانه‌های آمریکا، شاه از مقامهای اسرائیلی درخواست کمک برای بهبود این وضع کرد. سفیر اسرائیل در تهران آمادگی دولت خود را برای هرگونه کمک اعلام داشت ولی در ضمن با زبان بی‌زبانی یادآور شد که از دولت او توقّع معجزه نباید داشت. چنانکه جانسون

هم در بحبوحه جنگ ویتنام می‌پنداشت که همه کار از دست اسرائیلیها برمی‌آید، در حالی که واقعیّات روز را هیچ کس با هیچ تردستی نمی‌توانست پنهان کند. خلاصه این که ایران هم باید چیز قابل عرضه‌ای به افکار عمومی داشته باشد. به دنبال این مذاکرات، به توصیه‌ی دولت اسرائیل، ایران با یکی از برجسته‌ترین کارشناسان روابط عمومی آمریکا به نام [دانیل یانکلوویچ] Daniel Yankelovich قراردادی برای بالا بردن وجهه‌ی ایران در آمریکا بست. یانکلوویچ پیش از سفر به ایران برای بررسی وضع موجود و گفت و گو با مقامهای ایرانی یک رشته سئوال مطرح کرد. علم به شاه گزارش می‌دهد که کارشناسان آمریکایی «سئوالات کلّی، ولی اساسی، از ما کرده‌اند که ما می‌خواهیم چه نوع تصویری از خود در دنیا بگذاریم و از چه طرقی، کتاب، جرائد، تلویزیون، دانشگاهها و غیره و غیره؟... فرمودند: ... آن چه ما هستیم از خلال هفده مادّه انقلاب ما روشن است. آنها باید آن را [توصیف] کنند... عرض کردم: باز هم می‌پرسند شما می‌خواهید خود را دموکراتیک معرّفی کنید یا طریق دیگر؟ فرمودند: در سئوال و جواب اوّل نهفته است که ما یک سیستم مخصوص به خود داریم، به ismها هم معتقد نیستیم» (یادداشت ۵۴/۱۰/۲۲). در واقع شاه خود می‌دانست که پاسخ درستی ندارد ولی با این همه، به رغم هشدار سفیر اسرائیل، در انتظار معجزه بود و گمان می‌کرد با استخدام یک کارشناس روابط عمومی، می‌تواند رسانه‌های گروهی آمریکا را به جهت دلخواه خود بکشاند.

در پایان این سال بسیاری از مسؤولان دولت متوجه وخامت وضع مالی کشور بودند. عبدالمجید مجیدی رئیس سازمان برنامه و بودجه در ملاقاتی با علم از مضیقه‌ی شدید مالی دولت و هدر رفتن درآمدهای نفتی سخن می‌گوید. علم به قدری از شنیدن این گزارش نگران می‌شود که برای نخستین بار در یادداشت روزانه‌ی خود صریحاً می‌نویسد «وضع به طوری است که قاعدتاً می‌بایست به انقلاب بیانجامد... من تردید ندارم که این مسائل را از شاهنشاه مخفی داشته‌اند و هنوز هم خاطر مبارکش آگاه نمی‌باشد... آنهایی که باید کار خود را انجام بدهند کار خود را کرده‌اند. حدّاقل این است که قدرت مقاومت در برابر نفتیها را از دست داده‌ایم. اگر با خطر بزرگتری مواجه نباشیم.» (یادداشت ۵۴/۱۱/۳)

به رغم همه‌ی کوتاهیهای سیاسی، اجتماعی، مالی و اداری، شاه خود را مسلّط بر

اوضاع و آگاه از تحوّلات کشور می‌پنداشت و طیّ گفت و گویی با جیمز کالاهان، وزیر امور خارجه وقت انگلستان، می‌گوید «من فکرم همیشه متوجّه سی سال آینده است.»[۱]

۱- صورت جلسه‌ی مذاکرات در پرونده‌ی یادداشتهای علم موجود است.

یادداشتهای عَلَم

سال ۱۳۵۴

جمعه ۱ فروردین ۱۳۵۴ تا جمعه ۱۵ فروردین ۱۳۵۴

سال ساعت ۹/۲۵ صبح تحویل شد و مراسم سلام از دو بعدازظهر شروع و ساعت ۷ بعدازظهر خاتمه پیدا کرد و به خمدالله به خوبی و خوشی گذشت. صبح دوّم فروردین در رکاب اعلیحضرتین به کیش رفتیم و بعدازظهر پنجشنبه ۱۴ فروردین به تهران برگشتیم. والاحضرت همایون ولایتعهد روز جمعه یکم فروردین پس از سال تحویل تشریف بردند و یک روز هم بعد از ما، یعنی جمعه ۱۵ برگشتند.

در کیش برنامه عبارت بود از صبح قایق‌سواری یا شنا و بعدازظهر سواری اسب که من یک روز در میان شرکت می‌کردم که زیاد فرسوده نشوم. امسال پادشاه سابق یونان که خیلی مورد مرحمت علیاحضرت شهبانو می‌باشد با ملکه یونان هم مهمان ما بودند. آن بیچاره‌ها مزاحم ما نبودند ولی محض خاطر آنها چند نفر آوازه خوان یونانی را علیاحضرت امر فرمودند آوردیم. خیلی باعث زحمت شدند و نحس بودند.

در کیش منزل نخست وزیر هم ساخته و آماده شد و یک شب مهمانی افتتاح را داد. ولی بیچاره نخست وزیر مثل سابق نیست به‌کلّی پژمرده و بیچاره و در حال فلاکت است. تمام قصور خیالی و حکومت مستمر بر ایران در هم ریخته است[1]. مرحبا به قدرت و فکر بلند و عمیق شاهنشاه. وقتی به قیافه پژمرده نخست وزیر در شب مهمانی او می‌نگریستم، این شعر خاطرم آمد:

گر خرابم کنی ای عشق چنان کن باری | که نشاید دگرم منّت تعمیر کشید

۱- [عین متن اصلی است. جمله سکته دارد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

یک شب من مهمانی دادم و یک شب هم گارد شاهنشاهی، بد نبود هر دو شب خوش گذشت.

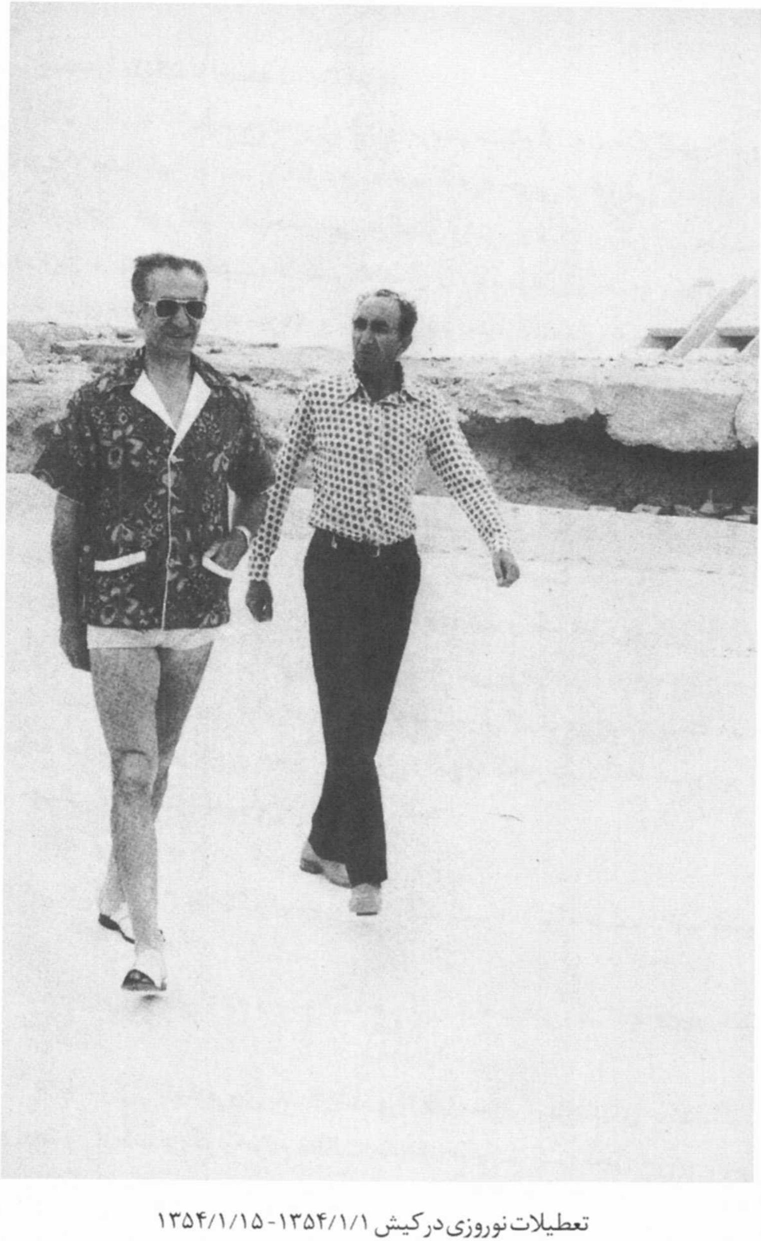
روزهای سواری با پیاده‌روی بعد از شام و یا قایق‌سواری فرصتهای ممتد داشتم که در حضور ارباب بزرگوار خودم (از) مطالب مختلف صحبت کنم. الحق هرچه با این شخص زندگی می‌کنم، بیشتر دوستش دارم. او محو در ایران است، او خود ایران است و من مطمئن هستم که کشور را به جایی خواهد رسانید که شایسته مقام اوست. بعد از مرگ ما مردم ایران خواهند دانست که برای این کشور چه کرده و چه می‌کند. او ایران را برتر از همه کشورهای جهان می‌خواهد، او ایران را برتر از آسمانها می‌خواهد، نه به خاطر خود، زیرا که برای دویست سال بعد ایران می‌اندیشد.

چند روزی که در جزیره کیش بودیم سری به جزیره ابوموسی زدیم. معلوم شد پس از اشغال قسمتی از جزیره توسّط ایران، شیخ جدید شارجه به مردم عرب‌نشین نصف دیگر جزیره حالا کمکهای شایان از لحاظ مسکن و تعهّد آب آشامیدنی می‌کند، به علاوه حقوق ماهیانه برای ساکنین جزیره (آن قسمت عربی) معیّن کرده است. تشکیلات ما هم در آن جا بسیار وسیع شده است.[1]

یک روز هم شاهنشاه به چاه‌بهار تشریف بردند که من هم در رکاب بودم. این بندر ناظر بر اقیانوس هند خواهد بود و ملیونها دلار یعنی هزاران ملیون دلار صرف این کار می‌شود و باید هم بشود. [قدرت تخیّل] imagination شاهنشاه، حدّ یقف[2] ندارد و همیشه هم درست از کار درآمده است. از چاه بهار شاهنشاه کمال منّت را بر من گذاشتند و به مزرعه کوچکی که زن من در نزدیکی بندرعباس در محلّی به نام رودخانه، که اسم فعلی آن نازدشت است (به نام دختر من)، آباد می‌کند برای ناهار تشریف آوردند. خیلی افتخار

۱- طبق توافق ۱۹۷۱، ایران بخش غیرمسکونی شمال جزیره را اشغال کرد و شارجه اداره‌ی بقیه‌ی جزیره را به عهده گرفت. در سالهای اخیر علاوه بر نفرات پایگاه نظامی، جمعیّت بخش ایرانی جزیره به حدود ۲,۰۰۰ تن رسیده است که بیشتر کارمند دولت و یا ماهیگیراند. جمعیّت دائمی بخش عرب‌نشین جزیره در حدود ۷۰۰ تن است نگاه کنید به:
P.Mojtahed-Zadeh, The Islands of Tunb and Abu Musa, London 1995 p.28.

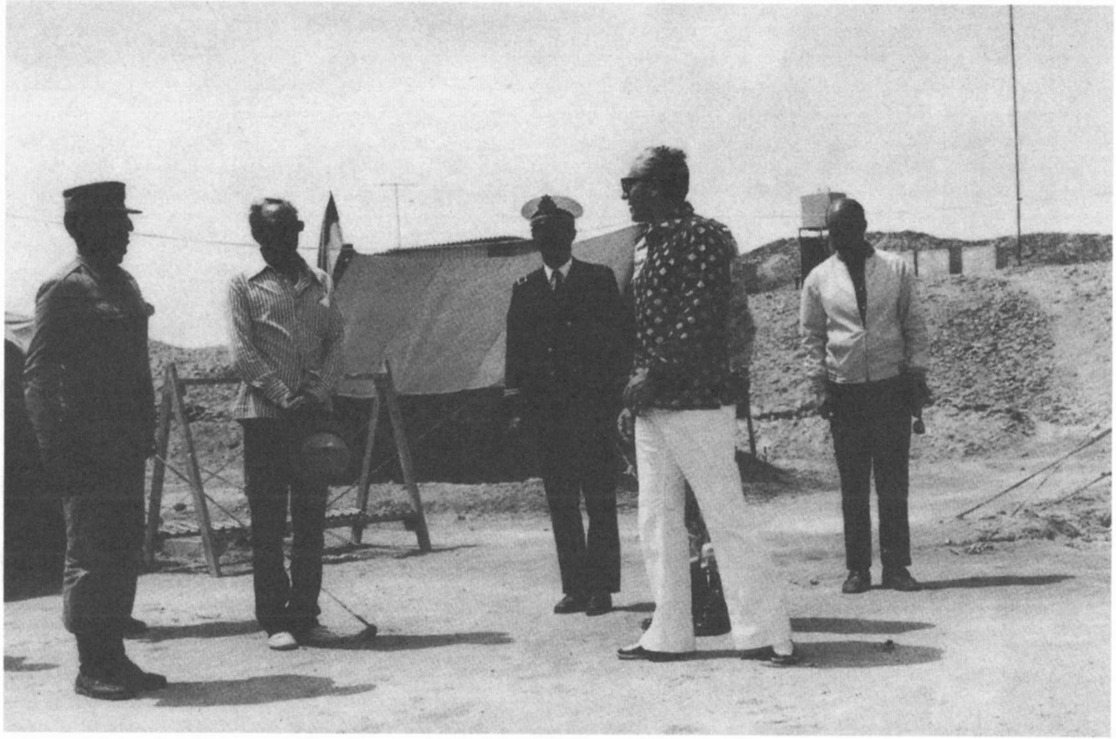
۲- [حَدِّ یَقِفُ، حد نهایی؛ و حدِ یقف ندارد کنایه از بی‌پایان بودن است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]



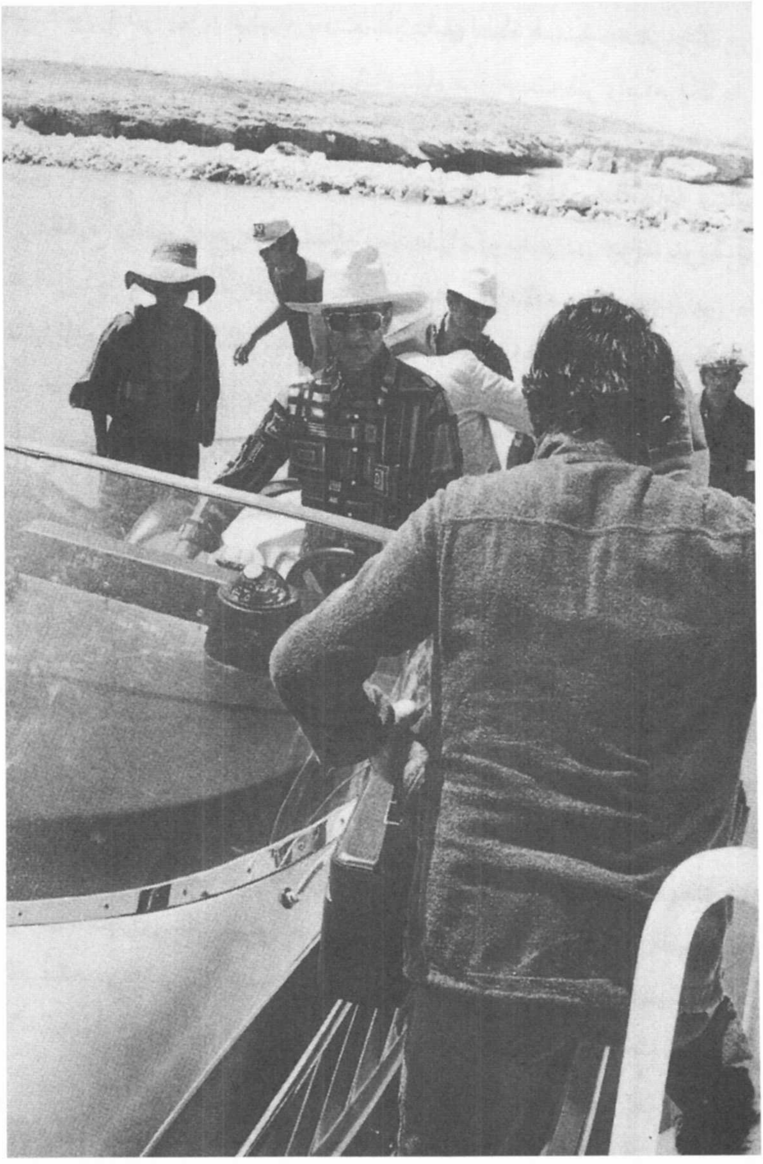
تعطیلات نوروزی در کیش ۱۳۵۴/۱/۱ - ۱۳۵۴/۱/۱۵



<< در کیش برنامه عبارت بود از صبح قایق سواری یا شنا و بعد از ظهر اسب سواری و ... >>



چند روزی که در جزیره کیش بودیم سری به جزیره ابوموسی زدیم



تعطیلات نوروزی در کیش ۱۳۵۴/۱/۱ - ۱۳۵۴/۱/۱۵

بزرگی بود. از آن‌جا برای بازدید سد میناب با هلیکوپتر تشریف فرما شدند. واقعاً اینها برای من که پانزده سال پیش نخست وزیر بوده‌ام در حکم خواب و خیال است، یعنی آن وقت من این ساختمانها را فکر می‌کردم با وضع فقیر خزانه هرگز انجام نخواهد شد و یکی از آرزوهای من بود. یا ساختن خطّ ساحلی (جاده شوسه) از بوشهر به جاسک نزدیک ۱۷۰۰ کیلومتر را وقتی شروع می‌کردم (با آرد و روغن که بنیادهای بین‌المللی به ما کمک یا به عبارت دیگر صدقه می‌دادند!) هرگز فکر نمی‌کردم به جایی برسد و حالا به صورت یک حقیقت در آمده است. خودم فقط چهارصد کیلومتر آن را ساختم اما با چه فلاکت. در جیرفت هم سدّ حلیله رود بسته می‌شود و هریک از این سدّها حدود بیست هزار هکتار زیر کشت می‌برند. خداوند عمر بدهد به شاه، همین و بس.

در ایّامی که در کیش بودیم سفیر شوروی هم برای شرفیابی آمد و دو شب با خانم خود مهمان من بود. خیلی تعجّب داشت که چه طور او را در بازدید از جزیره این همه آزاد گذاشته‌ایم. با او صحبتها کردم و یقین دارم که اکنون در زوایای قلب خود کمونیست نیست! مطلب مضحکی که به من می‌گفت این بود که قطعاً روابط ایران و چین هرگز خوب نخواهد شد. من در این باب خیلی مسخره‌اش کردم، خودش فهمید حرف مهملی زده است.

از اخبار مهمّ جهان در این چند روزه شکست کیسینجر در خاورمیانه و شکست سخت حکومتهای دست نشانده آمریکا در ویتنام و کامبوج می‌باشد. در کامبوج ژنرال لون نول بالاخره مجبور شد کنار برود و در سایگون هم وان تیو ناچار شد نخست وزیر خودش و عدّه[ای] از ژنرالها را تعویض بکند اما به هر صورت تمام قسمت شمالی ویتنام جنوبی (دانانگ، هوئه و ارتفاعات استراتژی) تمام به دست کمونیستها افتاد و یک صدهزار نفر قشون ویتنام جنوبی در آن جا متواری شدند و چنان [وحشتی] در آن‌جا رخ داده است که در هیچ یک از شکستهای نظامی تاریخ سابقه نداشته. این است سیاست عالی آمریکا و تکیه‌گاه دنیای آزاد! به طور قطع این شکستها در شکست مذاکرات کیسینجر در خاورمیانه تأثیر داشته است.

ممکن است آمریکا استراتژی دیگری در قبال شوروی و چین اتّخاذ کرده باشد و آن

این که اوّلاً این کشورها اگر کمونیست هم بشوند تحت نفوذ خارجی قرار نمی‌گیرند و ثانیاً در قبال چین و شوروی فقط باید با اسلحه اتمی ایستاد. ولی حقیقت این است که به هر صورت دوره آقایی آمریکا سپری شد، اگر صدی پنجاه معلول پیشرفت امور جهانی باشد، صدی پنجاه معلول خریّت و ندانم کاری سیاستمداران و دستگاههای آمریکایی است. واقعاً چه سیاستی ممکن است از این بهتر و عمیقتر باشد که یک شاهزاده را (شاهزاده سیهانوک رئیس کشور کامبوج) به دامان چین کمونیست می‌اندازند؟

حالا پس از قضیّه واترگیت و افتادن نیکسون، سنای آمریکا هم مثل سنای رم قدیم شده است و همه سناتورها همه جور داعیه دارند. از اعمال نفوذ سیاسی تا سوء استفاده مادّی و من قلباً حقیقتاً متأسّفم که این باستیون دنیای آزاد به چنین روزی افتاده است. مگر در اثر این بی‌بند و باری عکس‌العملی در داخل آمریکا پیدا بشود و دنیا نجات پیدا کند.

بیچاره فیصل پادشاه عربستان سعودی روز چهارم فروردین بوسیله برادرزاده‌اش ترور شد. گفتند برادرزاده‌اش حالت روحی غیرعادی داشته، بعد معلوم شد این طور نبود، گو این که آمریکاییها خیلی دلسوزی می‌کنند، ولی بعید نمی‌دانم این هم یکی از شاهکارهای خود آمریکاییها باشد. البتّه فیصل خیلی گاو و احمق شده بود و با ما هم میانه خوبی نداشت، اما به هر صورت معلوم نیست جانشین او بهتر از او از کار درآید. در مسئله بیت‌المقدّس هم [وسواس فکری] obsession داشت.[1]

در کیش سه چهار ساعت هم کارهای جاری عقب افتاده را به عرض شاهنشاه رساندم و وقت و بی‌وقت برای اخبار فوری هم شرفیاب می‌شدم، منجمله پیام کیسینجر را در کنار دریا به عرض شاهنشاه رساندم و جوابی که دیکته فرمودند پشت همان پاکت نوشتم.[2]

۱- قاتل ملک فیصل، برادرزاده‌ی بیست و شش ساله‌ی او، فیصل بن مساعد بود که برای انتقام مرگ برادرش، خالد بن مساعد، به این عمل دست زد. خالد که از وهابیهای متعصّب علیه برپایی تلویزیون در عربستان بود، با گروهی از هم مسلکان خود در سپتامبر ۱۹۶۵ به ایستگاه تلویزیون حمله‌ور و در زد و خورد با پلیس کشته شد.

۲- پیام کیسینجر به دنبال این یادداشت آمده است. کیسینجر مایل است از نظر شاه درباره‌ی آینده‌ی عربستان

اتّفاقاً در همان حین دخترم رودابه عکسی از من در حضور شاهنشاه گرفت.

شاهنشاه به من فرمودند: به سفیر آمریکا تلفن کن که شنیده‌ایم وزیر دفاع آمریکا ضمن مصاحبه گفته است که در خصوص مسئله فروش اسلحه به خاورمیانه آمریکا تجدید نظر خواهد کرد. منظور چیست؟ پرسیدم، جواب داد که مربوط به اعراب و اسرائیل است نه ایران. در خصوص مسائل دیگر و وضع عربستان مکاتباتی کرده که این جا می‌گذارم. در کیش سیل خبرنگاران و عکّاسان و روزنامه‌نویسها امسال واقعاً خسته کننده بلکه خفه کننده شده بود، منجمله خبرنگاران بی،بی،سی[1] آمدند.

باز هم در کیش سفیر شاهنشاه در عمّان [فریدون] موثّقی آمد، شرفیاب شد، نامه‌ای از پادشاه اردن آورد. راجع به گرفتن هواپیماهای بیشتری و همچنین پیامی که عده‌ای از اکراد قصد ترور شاهنشاه را کرده‌اند و اسامی فرستاده بود که به سازمان امنیّت داده خواهد شد.

واقعاً زندگی سخت و بیچاره کننده شده است. چه باید کرد همین است که هست. زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز!

جمعه ۱۵ فروردین ۱۳۵۴

صبح سواری رفتم بسیار عالی بود. اسب عزیزم را دیدم. این اسب را چون خیلی دوست دارم، به کیش نمی‌برم. به علاوه آن قدر سرکش است که محال است بتوانم پشت سر شاهنشاه او را کنترل کنم.

مطلبی نخست وزیر در کیش به من می‌گفت که خیلی جالب بود و فهمیدم عنوان رشوه را دارد. آن این بود که گفت هرکسی را از هرجا تو بخواهی من وکیل خواهم کرد. هر کس باشد، هیچ فکر نکن، به من بگو تمام می‌کنم. خیلی هم محرمانه و در گوشی می‌گفت. خیلی تعجّب کردم که این چه رشوه‌ایست که به من می‌دهی؟ فکر کردم و گفتم

سعودی و همچنین نحوه‌ی تشریک مساعی ایران و آمریکا برای تثبیت وضع سیاسی این کشور آگاه شود.

۱- در یادداشتهای علم معمولاً بی‌بی‌سی به حروف لاتین نوشته شده است.

باید دید سیاست انتخابات شاهنشاه و تشکیلات جدید چه خواهد بود. چه تأثیری دارد که من شخصاً یک نفر یا ده وکیل در مجلس داشته باشم، به علاوه اگر چند نفری از سیستان یا بلوچستان یا خراسان رأساً سربار من هستند از عهده آنها بر می‌آیم که جا به جا کنم، امّا باید دید سیاست کلّی چه خواهد بود. نهضت ملّی خیال معرّفی [چند]کاندید دارد در هر محل، یا یک کاندید و این را با چه رویّه و سیاستی معرّفی خواهد کرد؟ هیچ جوابی به این سؤالات نداشت و دیدم فقط به عادت معهود قصد خر کردن یا لااقلّ راضی کردن مرا که ممکن است در پیشگاه شاهنشاه بی‌تأثیر نباشم دارد. دیگر حرفی نزدیم و صحبتهای دیگر بوسیله مهمانهای دیگر پیش آمد، من هم خوشحال شدم. شاید او هم خوشحال شد که به همین اندازه تحمیق من موضوع برگذار شد و صحبتِ، به قول خراسانیها، خر و خورجینی پیش نیامد.

هوا عالی بود.ناهار هم با بچه‌ها و نوه‌ها در هوای آزاد خوردیم. پنجشنبه شب (دیشب) مهمانی خداحافظی پادشاه یونان در کاخ بود. علیاحضرت شهبانو برای من زحمت فکری بزرگی به وجود آورده‌اند که نمی‌توانم بنویسم و راه‌حلّی هم نمی‌توانم پیدا بکنم. می‌سوزم و می‌سازم.

شنبه ۱۶ فروردین ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری منجمله عرض تبریک گرم [سلطان][۱] قابوس پادشاه مسقط و عمّان را عرض کردم. شاهنشاه فرمودند: ترتیب مسافرت فوری ما را به عربستان سعودی بدهید که لازم است. قرار شد دوشنبه آینده ۲۵ فروردین تشریف ببرند. کارهای دیگر مهمّ نبود.

...

سفیر هند استدعا کرده بود وزیر برنامه‌ریزی هند که به ایران می‌آید استدعای شرفیابی دارد که مسائل مربوط به هند و پاکستان را به عرض برساند. اجازه فرمودند.

۱- در یادداشت علم، پادشاه نوشته شده است.

American Embassy,
Tehran, Iran,
April 1, 1975.

Dear Mr. Minister:

I am taking this means of informing you that I have received a message from Secretary Kissinger asking me at an early occasion to inform His Imperial Majesty that the Secretary would very much value his personal appreciation of the situation in Saudi Arabia following King Faisal's assassination. Specifically, the Secretary would appreciate His Imperial Majesty's views as to how stable he judges the Saudi Government to be. What are the chances of further upheaval? What can the United States, or the United States and Iran working jointly, do to stabilize the situation?

Secretary Kissinger also asks me to inform His Imperial Majesty that the United States Government is encouraged by the speed and sureness with which the transition has occurred to date. Vice President Rockefeller had very good meetings with King Khalid and Crown Prince Fahd in Riyadh last week and came away impressed with the way the new leadership is taking over. Both King Khalid and Crown Prince Fahd reiterated the Kingdom's policy of support for United States efforts to help find a peaceful solution between the Arabs and Israelis, and said they would continue their support for the moderate approach exemplified by President Sadat. Both of them also strongly reaffirmed the Saudi Arabian Government's intention to maintain the closest and friendliest of relations with the United States.

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court.

SECRET

SECRET

Secretary Kissinger also desires that I inform His Imperial Majesty that, in the wake of the suspension of our latest negotiating effort, the President has ordered a reassessment of the United States' Middle East policy with a view to assuring a continued strengthening of relations with our Arab friends and to examining what can be done to maintain momentum toward a peaceful settlement, to which we remain fully committed. The recent turn of events on the negotiating front as well as the untimely death of King Faisal make it ever more important for us to remain in closest touch on the course of developments in the Middle East. We would greatly welcome the judgment of His Imperial Majesty.

Since I will be accompanying Senator Javits to the audience with His Imperial Majesty at 11:30 on April 5, His Imperial Majesty may want to take this occasion either before or after he meets with Senator Javits to convey to me his views on these matters. I will be in the South with Mr. Taghi Mossadeghi on April 3 and 4, returning to Tehran on the evening of April 4.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Richard Helms

Richard Helms
Ambassador

SECRET

Tehran, March 30, 1975

Dear Mr. Minister:

With reference to my letter of March 9, I am informed that a review of the most recent information available to the Departments of State and Defense suggests that, while India has the capability to conduct a second nuclear test in the near future, there is no convincing evidence that it intends to do so. Earlier reports indicated that a nuclear test might be conducted for domestic political reasons on the eve of general elections which were anticipated this spring.

More recent reports and the apparent Indian decision not to hold elections this spring suggest a reduced political motivation for an early nuclear test. Further, there is no substantial evidence of preparations for a test at this time. Clearly, it will continue to be difficult to ascertain accurately Indian intentions for detonating a nuclear weapon, as distinguished from Indian capabilities to conduct a second test.

As we agreed, if the detonation of a nuclear device occurs and an aerial debris sampling mission is deemed necessary, we shall contact the Imperial Iranian Air Force to arrange flight clearances for the use of Bandar Abbas Air Field. General Khatami and I have already been in touch with each other.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Richard Helms
Ambassador

His Excellency
Assadollah Alam
Minister of the Imperial Court
Tehran

SECRET

تمام بعدازظهر کار کردم و شدید کار کردم. ۶ ساعت تمام بلاانقطاع، منجمله دو ساعت در جلسه هیئت امناء دانشگاه جدید التّأسیس فرانکوفون همدان بودم. گو این که رئیس هیئت امناء نیستم ولی به علّت ریاست عالیه والاحضرت همایونی باید کار آن‌جا به بهترین نحو بگذرد و آن چه از دستم بر می‌آید بکنم (رئیس هیئت امناء دکتر اقبال است).

سر شام رفتم بیشتر صحبت از کیش بود که به همه خوش گذشته. قدری هم در خصوص فیلمهای نامناسب به حال کشور و بعضی افراد غیروطن‌پرست و غیره صحبت شد. شاهنشاه فرمایش بسیار درستی فرمودند. فرمودند: می‌خواهم فیلمی را که یک آدم بدخواه وطن به عنوان یک فیلم (از لحاظ فیلم) تهیّه می‌کند هرگز نباشد. این عن تلکتوئل بازی به چه درد کشور می‌خورد؟ فیلم لیریک یعنی چه؟[1] بیچاره پهلبد شوهر والاحضرت شاهدخت شمس و وزیر فرهنگ و هنر بسیار ناراحت شد.

بعد منزل آمده باز هم کار کردم حالا نصف شب است می‌خواهم قدری شنا کنم که خستگی‌هایم تا اندازه‌ای رفع شود.

یکشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. تمام به کارهای جاری گذشت و هیچ مطلب مهمّی پیش نیامد. مختصر هم شرفیاب شدم، بیش از ۲۰ دقیقه نبود، چون نایب اوّل نخست وزیر چین کمونیست که خیلی شخصیّت مهمّی است و از فرانسه دیدن خواهد کرد [و] سر راه به احترام شاهنشاه به تهران آمده (و از کشورهای خاورمیانه فقط به ایران آمده است)، شرفیاب می‌شد.

سر ناهار بودم. بسیار شخص خوشمزه[ای] بود امّا صحبت جدّی پیش نیامد. دیشب سر شامِ نخست وزیر نطق مهمّی کرده است (که من نرفتم).

...

۱- گویا فیلم مورد گفت و گو، «ندامتگاه» درباره‌ی زنان شهر نو بود. این فیلم را کامران شیر دل از خوش قریحه‌ترین فیلمسازان جوان ایران، تهیّه کرده بود.

دوباره کار کردم، منجمله جلسه مطالعه در کار پیشرفت نهضت ملّی مرکّب از وزیر اطّلاعات، مدیر تلویزیون و معاون امور اجتماعی دربار دکتر [محمّد] باهری درباره پیشرفت کار نهضت مطالعه کردیم، دو ساعتی طول کشید. در خصوص شرکت طبقات و به خصوص دانشگاهیان و طرز پیاده کردن این فکر بزرگ صحبت کردیم که باز سخن‌ها به کردار بازی[1] نشود. منجمله باید سیاست تبلیغاتی و به خصوص سیاست انتخاباتی حزب روشن شود. دوره چهار ساله مجلس سرآمده و اعلان انتخابات را وزارت کشور برای آخر خرداد داده است. قبل از آن که سیاست کلّی انتخاباتی نهضت تعیین شود، این کار قدری شوخی بوده است. قرار شد فردا به عرض مبارک شاهانه برسانم. حتی سفیر شوروی در کیش از من می‌پرسید لابد حالا که تشکیلات حزبی سابق عوض شده، انتخابات به تعویق خواهد افتاد که سیاست تشکیلات جدید بیشتر برای مردم روشن شود.

شب تمام در منزل کار کردم. از اخبار مهمّ جهان مسافرت ناگهانی سه روز قبل ملک حسین به سوریّه بود، شاید برای این که به فرانت سوریه و سازمان آزادیبخش فلسطین بپیوندد. به این جهت خوشبختانه ولیعهد اردن که قرار بود به ایران بیاید به بهانه پا درد نیامد.

دوشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه خیلی سرحال بودند. فرمودند: با آن که هیچ‌جا باران نمی‌بارد بیرجند را که آب برده است! عرض کردم: وقتی خداوند بخواهد مرحمتی بکند می‌کند. فرمودند: نمی‌دانم ابرها از کدام راه خودشان را به آن جا می‌رسانند.

باری عرایضم را شروع کردم و در بین صحبت به این جا رسیدم که مهمانی که قرار بود از آلمان برای ما برسد، دیشب نرسید، (البتّه برای بار دوّم تأخیر شده و قرار بود پریشب رسیده باشد.) شاهنشاه بی‌نهایت ناراحت و متغیّر شدند. البتّه چیزی به من نفرمودند، چون می‌دانستند که من تقصیری نکرده‌ام. ولی اصولاً ناراحت شدند، به حدّی که من فکر

۱- [کنایه‌ای است از سخن فردوسی در شاهنامه: سخن‌ها به‌کردار بازی بُوَد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

نمی‌کردم. به هر صورت اوامری فرمودند که بعدازظهر باید به گردش برویم، ترتیباتی بده! عرض کردم: حتّی الامکان سعی خواهم کرد و بعد که مرخّص شدم، به زحمت ترتیباتی دادم. امّا پیش خودم فکر می‌کردم که چه سعادتی است که ما با همچو انسانی که واقعاً انسان است و خودش را جزء موجودات خداوندی دارای احساسات طبیعی (نه مافوق آن) حساب می‌کند به این سادگی به این مسائل می‌اندیشد.[۱] نمی‌دانم راجع به محمدرضا شاه پهلوی تاریخ تا این حد بتواند زوایای کوچک را موشکافی و پیدا بکند اما مسلّماً مردی انسان و به تمام معنی انسان و آقا بزرگوار است و ابداً بلند پروازیهای فوق بشری و از این حرفهای مهمل که دیگر پیشوایان مهمّ و بزرگ جهان دچار آن بوده‌اند ندارد. در چهارچوب خیلی عادی و انسانی به ملّتش خدمت می‌کند و انصافاً عمیقاً و خالصانه خدمت می‌کند که مطمئنم این موضوع را تاریخ هرقدر بی‌انصاف باشد نخواهد توانست فراموش بکند.

باری مرخّص شدم، پس از ترتیب دادن کارهای بعدازظهر با حواس پرت به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر هم تمام در دفتر نشستم و کار کردم که مواظب کارها باشم و اشتباهی رخ ندهد.

شب مهمان سفیر آمریکا بودم که سناتور (جرج) ماک گاورن[۲] نامزد سابق ریاست جمهوری از طرف دموکراتها آمده بود و شاهنشاه امر فرموده بودند که قطعاً بروم. سر شام صحبت خاورمیانه را می‌کردیم. به من گفت به نظر تو راه حلّ مشکل خاورمیانه چیست؟ من خندیدم. گفتم اگر به این آسانی می‌شد مشکل خاورمیانه را حلّ کرد، شما الآن این جا نبودید. به علاوه صبح شرفیابی داشتید، لابد نظرات شاهنشاه را در این باره می‌دانید. گفت بلی، ولی می‌خواهم نظر تو را هم بدانم. گفتم البتّه مسئله مشکلی است ولی قبلاً به چند مسئله باید توجّه کرد. یکی این که وجود اسرائیل یک حقیقتی است که باید اعراب قبول بکنند و گردن بگیرند. دیگر این که وجود فلسطینیها یک حقیقتی است

۱- [عین متن اصلی است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- جورج مک گاورن (George Stanley McGovern) با جنگ ویتنام مخالف بود و از ۱۹۶۳ سناتور داکوتا بود و در انتخابات ۱۹۷۲ از سوی حزب دموکرات نامزد ریاست جمهور شد.

که باید اسرائیلیها قبول بکنند. اما فاکتور سوم که فهم و درک و حساب کردن آن مشکل است نظرات شما و روسهاست که هر کدام به شکلی و به نحوی منافع و تعهّداتی دارید و معلوم نیست با یک دیگر هم چه اندازه می‌خواهید کنار بیایید و به آسانی هم از منافع خود نمی‌گذرید. از اینها که بگذریم فکر می‌کنم واقعاً اسرائیلیها در مذاکرات اخیر می‌توانستند این اندازه [سخت] rigid نباشند، گو آن که شاید من درد آنها را درست نمی‌دانم. خیلی حرفهای مرا تصدیق کرد.

بعد از شام مرا به گوشه[ای] کشید و صحبت مفصّل درباره شاهنشاه کرد که من هر وقت شرفیاب می‌شوم به وُسعت نظر این شخص و بزرگی و همت والای ایشان برای ملّت ایران بیشتر واقف می‌شوم. به علاوه ایشان در این منطقه دنیا امید ما و کشورهای آزاد هستند. ای کاش لیدرهای دیگری در جهان نظیر ایشان بودند و خیلی خیلی [ستایش] éloge کرد.

من گفتم شاید شما این مسائل را می‌دانید ولی یک مسئله دیگری را ندانید که ایشان در راه ایران و عظمت ملّت ایران به کلّی از خود فراموش دارند و فنا هستند و به این جهت عوام فریبی و یا حرکات مذبوحانه یا دست زدن به تظاهراتی مضحک برای انحراف نظر ملّت از حقایق مطلقاً در کار ما نیست. به مادّیات که هیچ اعتنایی نیست وقتی برای جان ارزشی نباشد دیگر تکلیف مادّیات معلوم است. گفت نه تا این اندازه نمی‌دانستم و واقعاً کشور شما و لیدر شما [یکتا] unique است. بعد پرسید که خوب، وضع آینده چه می‌شود، یعنی بعد از شاهنشاه تکلیف چیست. من ترتیباتی را که شاهنشاه فرموده‌اند و در قانون اساسی گنجانده‌ایم برای او گفتم که اگر خدای نکرده اتّفاقی بیفتد چه پیش‌بینیهایی شده و علیاحضرت شهبانو با یک کمیته مشورتی تا ولیعهد به سن قانونی برسند کارهای کشور را خواهند گرداند (البتّه مسئله وصیّت‌نامه سیاسی شاهنشاه را نگفتم چون به هیچ کس گفته نمی‌شود و نباید هم بشود). در این ضمن از من پرسید که آیا در این کمیته اداره کشور بعد از شاهنشاه تو هم هستی یا خیر؟ من خندیدم و گفتم اوّلاً وزیر دربار از لحاظ قانون اساسی محلّی ندارد و یک وجود [سنّتی] traditionnel است که شاهنشاهان اگر بخواهند برمی گزینند. ثانیاً من بر فرض بودم، وجود من بعد از

شاهنشاه دیگر هیچ تأثیری نخواهد داشت. چون خودم نیست و نابود می‌شوم و بعد از او نمی‌توانم زندگی کنم. بر فرض زنده بمانم و امیدوارم که نمانم، منشاء هیچ اثری نمی‌توانم باشم چون دیگر [روحیّه] moral نخواهم داشت. خیلی تعجّب کرد که من چه جور مرد سیاسی هستم که این طور فکر می‌کنم. گفتم باید به شما بگویم که من مرد سیاسی نیستم، روی علاقه به شاه خدمت می‌کنم و می‌دانم که این خدمت به وطن است. ولی بعد از او زندگی دیگر برایم مفهوم ندارد. و بنابراین شما مطلقاً روی من نباید حساب بکنید. خیلی خیلی از حرفهای من تعجّب کرد. فقط گفت خیلی حیف است. گفتم چه حیف باشد چه نباشد، همین است که هست و من هم علاقه به زندگی و جاه و مقام ندارم که در این فکرها باشم. دوستی تنها [شعار] motto زندگی من است و وقتی که دیگر این پایه از بین رفت، یقین دارم که منشاء اثری نمی‌توانم باشم.

مدّتی هم درباره قیمت نفت و کمیسیون انرژی پاریس[1] صحبت کردیم. به او گفتم فکر نمی‌کنم قیمت امروزی نفت به ضرر آمریکا باشد زیرا در این صورت است که شما می‌توانید از [فسیل] shale یا ذغال و غیره نفت بگیرید و تئوریهای کیسینجر هم که یک روزی ممکن است اگر [تولید] نفت زیاد شد آن وقت کشورهای نفتی قیمت نفت را پایین بیاورند و سرمایه‌گذاریهای بزرگ در مورد تهیّه سوخت از بین بروند یا ضرر هنگفت ببینند، پایه و مایه[ای] ندارد. گفت بلی این مسئله در داخل خود آمریکا هم مورد بحث و گفت و گوست. در مورد کمیسیون پاریس هم گفت بدترین چیزها [رویارویی] confrontation خواهد بود. تصدیق کرد.

سه‌شنبه ۱۹ فروردین ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. صحبتهای دیشب با ماک گاورن را عرض کردم. شاهنشاه خیلی به دقّت گوش دادند. آن چه که درباره خودم هم به او گفته بودم ناچار با کمال خجلت

۱- منظور کنفرانس معروف به شمال - جنوب است که به دعوت کشورهای بزرگ صنعتی مصرف کننده‌ی نفت، با مشارکت ایران و عربستان سعودی و چند کشور در حال رشد، در پاریس هرچندگاه یک بار تشکیل می‌شد.

عرض کردم: چون به هر حال باید خاطر شاهنشاه آگاه باشد. احساس کردم شاهنشاه خیلی متأثّر شدند. فرمودند: می‌خواستی بگویی پدرم هم نسبت به رضا شاه همین‌طور بود. عرض کردم: غفلت کردم و نگفتم. عرض کردم: امشب هم با عده زیادی پیش من است، آیا اوامری هست که به او حالی کنم؟ فرمودند: به او حالی کن که ما از شما نه کمک و نه صدقه می‌خواهیم. اگر به کشور ما اهمّیّت می‌دهید و واقعاً فکر می‌کنید که برای شما یک باستیون است، باید به ما کمک فنّی، تکنولوژی و اسلحه خوب بدهید. فرمودند: بگو اسرائیل که دوست شماست برای شما یک [مسئله] problem است و ما که دوست شما هستیم واقعاً به درد شما می‌خوریم. بعد هم ببین راجع به حزب چه نظری پیدا کرده‌اند.

بعد من مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر کلنگ چهار هزار عمارت جدید را که یک شرکت خصوصی می‌سازد نزدیک شهیاد به زمین زدم (کوی اکباتان).

منزل آمده کار کردم. باز در دفتر در جلسه جشنهای پنجاهمین سال سلطنت پهلوی شرکت کردم....

چهارشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. شرح مهمانی دیشب منزل خودم را عرض کردم. عرض کردم: بعد از شام باز با ماک گاورن در گوشه[ای] نشستم و وضع کشور را با همسایگی عراق از یک طرف و افغانستان از طرف دیگر و وضع حسّاس پاکستان و اقیانوس هند را به تفصیل برای او تشریح کردم که در چنین موقعیّتی رُل ایران چه اهمّیّت حیاتی برای دنیای آزاد دارد. بعد اوامری که دیروز فرمودید به او گفتم و قبول کرد.

همچنین بعدازظهر دیروز وقتی کلنگ خانه‌های ارزان را زمین می‌زدم، وزیر اقتصاد [و دارایی] به من گفت بعد از آن جا ماک گاورن به دیدن او می‌رود. به او گفتم نظرش را راجع به تشکیلات نهضت بداند. در ضمن صحبت گفته بود که وضع اسرائیل چیست؟ ماک گاورن جواب داده بود اگر دولت قویتری می‌داشت، مسئله بین مصر و اسرائیل حل می‌شد، ولی دولت ضعیف اسرائیل نتوانست کاری بکند. آن وقت وزیر اقتصاد گفته بود که نکته‌ای که شما آمریکاییها از دور درک نمی‌کنید همین است. ما یک پادشاه داریم که

حَکَم نهائی است و مردم فرمایش او را قبول می‌کنند، چنان که مسئله بحرین را به آسانی حل کردیم و همچنین موضوع جزایر را حل کردیم. تصدیق کرده بود. گفته بود به همین جهت هم باید از اوضاع داخلی خودمان مطمئن باشیم و استحکام داشته باشیم و به همین جهت این سیستم نهضت را که یک پارچگی مردم را متضمّن است پیش گرفته‌ایم. تصدیق کرده بود. بعد که ماک گاورن از پیش او رفت وزیر اقتصاد (هوشنگ انصاری) به من تلفن کرد. فرمودند: خیلی خوب حرف زده.

عرض کردم: همچنین فروغی که دیشب مهمان من بود (محمود فروغی) با همراهان او صحبت داشته (یک نفر یهودی هم به همراه اوست). تمام تحت تأثیر پیشرفتهای ایران بودند و از استحکام کشور تعریف می‌کرده‌اند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری و ملاقاتها گذشت.

...

سر شام رفتم در کاخ علیا حضرت ملکه پهلوی. جمعیّت زیاد بود، قبل از شام و تشریف فرمایی شاهنشاه آن قدر از من تقاضاهای جور واجور شد که یک دفعه از فرط ناراحتی به حالت تهوّع دچار شدم و ناچار گشتم قبل از آن که شام بخورم از آن جا فرار کنم. منزل آمدم، یک ویسکی خوردم، قدری چشمهایم را بستم، تا توانستم لقمه نان [و] ماستی بخورم.

پنجشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. مطلب مهمّی پیش نیامد. تمام کارهای جاری راجع به دانشگاهها و حزب جدید و بعضی خرابیهای دستگاههای دولتی منجمله وضع اسف‌انگیز گمرک فرودگاه و صدور گذرنامه‌ها که جان مردم را می‌گیرد به عرض رسید. فرمودند: به دفتر مخصوص بگو فوری رسیدگی کند. همچنین راجع به مستدعیّات ملک حسین، گزارش نیروی هوایی را به عرض رساندم. امر فرمودند در همین حدود جواب تهیّه کنید.

راجع به والاحضرت همایونی که باید پیشکار و دفتر مخصوص داشته باشند [یادآوری

کردم]. باز هم فرمودند: بلی در فکر هستم، ولی چهار سال است که به همین فکر می‌گذرد!

بعد به آرامگاه دو نفر گروهبان که در این روز در راه نجات جان شاهنشاه شهید شدند (بابائیان - لشگری) رفتم، فاتحه خواندم.

ناهار وزیر اقتصاد مهمان من بود. درباره نهضت صحبت کردیم.

امروز عزیز احمد وزیر خارجه و وزیر دفاع پاکستان را پذیرفتم. دو ساعتی حرف زدیم و [مرور کلّی] tour d'horizon کردیم. مطلب خاصّی نیست که بنویسم، الّا این که او معتقد است هنوز ارتش افغانستان از لحاظ کمونیستی [آلوده] contaminated نیست و می‌توان به آن تکیه کرد ولو داوود خان از بین برود. ولی نظر ما غیر این است، چون افسران جوان این ارتش اغلب در شوروی تحصیل کرده‌اند.[1] قرار شد در این زمینه اطّلاعات بیشتری بدهند.

بعدازظهر به کارهای جاری رسیدم، منجمله سفیر ترکیه که عوض شده به خداحافظی آمد و یک ظرف نقره به او دادم.

بعد در منزل کار کردم. نیم ساعتی دیدن عمو جان کلنل علینقی وزیری رفتم، بسیار خوب بود. پیرمرد ۹۰ ساله شده، ولی الحمدالله[2] تمام قوا و حواسش به جاست، فقط از مرض [زونا] zona رنج می‌برد.

شام زودتر خوردم و جای تعجّب است که امشب ساعت $\frac{۱}{۲}$ ۱ می‌خواهم بخوابم.

جمعه ۲۲ فروردین ۱۳۵۴

صبح دیر برخاستم. جای تعجّب است، دیشب نه ساعت تمام خوابیده‌ام. سواری رفتم، هوا عالی بود ولی امسال در تهران خیلی خشک می‌گذرد و هوا بسیار گرم شده. امروز فرح‌آباد ۲۵ درجه بود. ناهار در فرح‌آباد، سفیر آمریکا و زنش را دعوت کرده بودم، آمدند (البتّه خودم هم مهمان دوستم کامبیز آتابای بودم).

۱- رویدادهای بعدی نشان داد که دولت ایران، آینده‌ی سیاسی افغانستان را درست‌تر پیش‌بینی می‌کرد.

۲- [اَلحَمدُلِله، سپاس خداوند را، ستایش خدا را، شکر خدا را. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

نطق دیشب فورد و پیام کیسینجر را آورد که فوری تقدیم پیشگاه همایونی کردم.[1] بعدازظهر منزل کار کردم. از اخبار مهمّ جهان همان کنفرانس پاریس است (بین کشورهای تولید کننده نفت و مصرف کننده نفت و جهان سوّم) و نطق امشب فورد.

شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۵۴

صبح پس از گرفتاریهای روزمرّه که واقعاً همان وهله اوّل و ساعت اوّل صبح جان آدم را می‌گیرد شرفیاب شدم. پیام کیسینجر را تقدیم کردم و جواب مرحمت‌آمیزی مرحمت کردند که این جا می‌گذارم.[2] مقداری نسبت به وضع بسیار نامناسب آمریکاییها در دنیا صحبت شد و اشتباهاتی که اینها در گذشته کردند و خودشان را به این روز نشاندند. ... برنامه بسیار سنگین شاهنشاه را در ونزوئلا و مکزیک و آمریکا به عرض رساندم. عرض کردم: بعد از آن هم تفریحی ندارید چون باز هم که مهمان خواهیم داشت. پیش از تشریف بردن هم که مهمانها داریم به طوری که فرصت نمی‌شود مهمانی همه ساله دیپلماتها را بدهیم. تا قبل از تشریف بردن، ملکه مادر انگلیس، پرنس برنهارد شوهر ملکه هلند، صدّام حسین نایب رئیس جمهور عراق، رئیس دولت افغانستان و عده زیادی وزیر خارجه و غیره خواهند آمد، ظرف ده روز و شاهنشاه هم ۴۸ ساعت به عربستان سعودی تشریف خواهند برد، نه شب داریم و نه روز. فرمودند: چاره نیست باید تحمّل کرد، بالاخره کار مملکت است.

راجع به سلامتی شاهنشاه گزارش بسیار خوبی از دکترها رسیده بود تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند. الحمدالله که خیال شاهنشاه راحت شده. ولی از نیامدن باران بهاری و خشکی بی نهایت در اندیشه هستند. عرض کردم: برای امتحان خون موعد ۲۰ آوریل است، حال باشد تا اوائل ماه مه که به پاریس تشریف می‌برند، یا اطبّاء این جا بیایند؟

۱- اظهارات فورد درباره‌ی تلاش آمریکا برای برقرای صلح میان اعراب و اسرائیل و تهدید تنش کنونی خاورمیانه به آرامش جهانی‌ست. کیسینجر در نامه‌ی خود درخواست کرده، از نظرات شاه درباره‌ی بیانات فورد آگاه شود.

۲- شاه در این پاسخ، «موافقت کامل خود را با بیانات فورد درباره‌ی نقش پیگیر و اساسی آمریکا در خاورمیانه» اعلام داشت.

فرمودند: نه همان پاریس باشد. عرض کردم: عقیده ندارم در سفارت اطبّاء معروف بیایند. می‌ترسم خدای نکرده انعکاس پیدا کند. فرمودند: چه عیب دارد انعکاس پیدا کند؟ عرض کردم: من موافق نیستم، هرچه این مسائل محرمانه‌تر باشد بهتر است. به حمدالله حال شاهنشاه بسیار خوب است، چه لزومی دارد به این جهت انعکاسی حتّی به ایرانیها بدهیم که تحت نظر دقیق اطبّاء هستید. به هر حال من غالب شدم و امتحانات پاریس موقوف شد. شاهنشاه قرار است سر راه آمریکا به پاریس تشریف ببرند.

قدری راجع به حزب صحبت کردیم. عرض کردم: امروز اساسنامه منتشر شد، خیلی ایرادها به آن هست. فرمودند: بگو ایرادها را بگویند و در جرائد بنویسند، عیبی ندارد. عرض کردم: علاوه بر ایرادها بر اساسنامه و مرامنامه مسئله مهمّ این است که فیگورهای تازه[ای] بر سر کار بیایند تا مردم بدانند که وضع سابق تغییر کرده است. فرمودند: خوب ما که نمی‌توانیم آنهایی را که تاکنون جان کنده و زحمت کشیده‌اند به این جرم از همه چیز محروم بکنیم. عرض کردم: اوّلاً جانی نکنده‌اند و از همه چیز بهره‌مند شده‌اند، حال هم کسی نمی‌گوید آنها را کنار بگذارند، می‌گویند خون جدیدی باید جریان پیدا کند. فرمودند: سر فرصت و به موقع خواهد شد. فهمیدم برنامه دور و دراز است، دیگر عرضی نکردم.

فرمودند: راستی تو دیروز سواری نبودی ولی من دیدم زمینهای مسجد آریامهر همین‌طور بایر مانده بود و کاری در آن انجام نشده (نزدیک فرح‌آباد). به شریف امامی ابلاغ کن اگر نمی‌توانند کاری بکنند کار را به دربار بگذارند (شریف امامی رئیس مجلس سنا و رئیس بنیاد پهلوی است). عرض کردم: اطاعت می‌کنم.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر تمام کار کردم، منجمله سه ساعت ریاست شورای عالی پیش‌آهنگی را بر عهده داشتم که برای جَمبوری چهار سال دیگر نقشه می‌کشیدیم. همچنین به علّت قبول ریاست عالیه پیش‌آهنگی از طرف والاحضرت همایونی، قوانین و اساس تازه‌ای باید به قالب ریخته شود، مطالعه کردیم.

سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود به شوخی و انکدوت[۱] گذشت. وقتی والاحضرت عبدالرّضا و خانمشان پری سیما هستند، معمولاً شاهنشاه را می‌خندانند.

دوشنبه ۲۵ فروردین ۱۳۵۴

کارهای جاری به عرض مبارک رسید، منجمله این که سابقاً دبیرستان والاحضرت همایون که باید در آن لابراتوار و غیر ساخته می‌شد ۳ ملیون تومان مخارج برآورده شده بود ولی حالا علیاحضرت شهبانو امر می‌فرمایند ۱۲ ملیون تومان باشد و برای استخر و غیره این مبلغ بالا می‌رود. حال اجازه بفرمایید این پول را از دولت بگیرم. امر فرمودند: البتّه رسیدگی کن ببین این مبلغ واقعاً خرج هست یا نه؟ اگر صحیح باشد، مانع ندارد دولت بدهد، بالاخره در کاخ سلطنتی [و] بیوتات است. بعد خندیدند و فرمودند: چیز غریبی است، لابد این [کسی] که کار می‌کند از همین بچه مهندس‌های اطراف علیاحضرت است. عرض کردم: همین‌طور است. باز هم خندیدند، فرمودند: البتّه از روی سادگی است ولی برای علیاحضرت اگر کسی کار بکند و اطرافیان خودشان باشد، همه این کارها برای آنها مجاز است ولی اگر اطّلاع حاصل کنند که برای شخص دیگری چنین پیش آمدی شده و چنین استفاده[ای] برای او پیش آمده، دیگر دنیا به آخر می‌رسد و این کشور محکوم به زوال می‌شود و هزار تا از این حرفها. عرض کردم: خوب، اینها در اطراف هستند و خودشان را با قیافه حقّ به جانب توجیه می‌کنند و علیاحضرت را متقاعد می‌سازند. ولی به هر حال باید به عرض خاکپای همایونی برسانم که این تحت تأثیر قرار گرفتن‌ها بسیار خطرناک است. گوشی بودن تزلزل می‌آورد و تزلزل به عقیده من یعنی مرگ. خوب از لحاظ یک زن اشکال ندارد ولی باید اعلیحضرت همایونی در فکر والاحضرت ولایتعهد باشند که اگر به این سیستم زیر دست خانمها بار بیایند کار کشور بر باد است.

بعد یادآوری کردم که در جریانات انقلاب سفید که من نخست وزیر شاهنشاه بودم،

۱- [انکدوت، Anecdote: حکایت، نقل حکایت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

فقط استحکام اعلیحضرت بود که ما و کشور را نجات داد. نظر مبارک هست مرحوم علاء وزیر دربار وقت و شریف امامی و انتظام رئیس وقت شرکت ملّی نفت و گلشائیان روزی که ما آخوندها و رجّاله را کوبیده بودیم (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) جلسه کرده و به عرض رسانده بودند که خوب است دولت عوض شود.[۱] بعد شاهنشاه مرا احضار و امر فرمودید همه آن‌ها را حبس کنم. من استدعا کردم از تقصیر آنها بگذرید. اگر ما آنها را هم بگیریم انعکاس کار در دنیا خیلی بزرگ می‌شود. موقتاً صرفنظر فرمودید ولی بعد همه را تنبیه کردید و بالاخره مثل یک صخره بزرگ در مقابل همه امواج ایستادید. اگر کوچکترین تزلزلی به کار می‌رفت ما و کشور همه رفته بودیم. صبح ۱۵ خرداد هم که اوّل با تلفن از من سؤال فرمودید حالا که انقلاب شده، چه می‌خواهی بکنی، من عرض کردم: توپ و تفنگ در دست من است... **** **** ** **** *****. از ته دل خندیدید و فرمودید موافقم و پشت تو هستم. اگر کمی تزلزل در اعلیحضرت بود من چه غلطی می‌توانستم بکنم؟ همه چیز به باد رفته بود. فرمودند: بلی همان آخوندهای **** ** ** ******** و تو نمی‌دانی که انتظام و علاء با چه وضعی پیش من آمدند. سر من داد زدند که بس است، بس است، آدم کشی بس است! دولت را بیندازید، با آخوندها کنار بیایید. بعد که من حرف آنها را شنیدم، آنها را از اتاق بیرون کردم و تو را خواستم و آن دستور را دادم (درست روز ۱۸ خرداد بود که شاهنشاه مرا به کاخ سعدآباد احضار فرمودند و این اوامر را فرمودند و من تمام این سه روز از دفترم خارج نشده بودم و به سعدآباد هم با زره‌پوش رفتم چون هنوز شهر متشنّج بود. فرمودند: بلی خوب به خاطر دارم. عرض کردم: پس برای علیاحضرت یک [آموزش] education لازم است. فرمودند: فایده ندارد. اوّلاً ایشان زن هستند و بعد هم خیلی ساده هستند و طبیعت ایشان هم همین‌طور گوشی است. عرض کردم: پس برای والاحضرت همایونی باید فکری بفرمایید. فرمودند: خودم باید به او بیشتر برسم و درسش بدهم. عرض کردم: از لحاظ کشور لازم است، باید این کار بشود و دارد وقت آن می‌گذرد. فرمودند: خودم در فکر هستم. عرض کردم: یک مطلب دیگری هم که باید

۱- نگاه کنید به یادداشتهای علم، جلد دوم، ص. ۱۵۸، پانویس ۱، و جلد سوم، ص. ۵۳، پانویس ۱.

عرض کنم این است که با این وصیّت شاهنشاه و توصیه‌ای که درباره مداخله ارتش در کارها بعد از خودتان فرموده‌اید، فوری باید والاحضرت همایونی پس از تحصیلات متوسّطه به دانشکده افسری بروند و افسر بشوند. این حرفهای بیهوده که غلام از زنها می‌شنوم که باید تربیت دموکراتیک غربی پیدا کند و این حرفها، گو این که بظاهر صحیح است و باید تظاهر به قبول و عمل آن بکنیم، یک پول سیاه ارزش ندارد. فرمودند: همین طور است، مطمئن باش همین طور هم خواهد شد.

بعد فرمودند: همین حالا که مرخّص شدی به روزنامه کیهان به مصباح‌زاده تلفن کن که مردکه این حرفها چیست که می‌نویسی؟ راجع به حزب هر کس هر غلطی می‌کند، می‌نویسند. منجمله یکی پرسیده چرا در اساسنامه حزب تکلیف تعیین دولت روشن نشده؟ شما هم چاپ کرده‌اید. به آنها تفهیم کن که تکلیف تعیین دولت و عزل و نصب وزراء با شخص پادشاه است و شاه ریاست فائقه قوّه مجریّه را دارد، دیگر اینها فضولی است. روزنامه از خودش توضیح بدهد.

من مرخّص شدم، فوری در این زمینه اقدام کردم. معلوم شد بدبخت کیهان نیست و اطّلاعات است و به هر حال آنها این تصحیح را کردند.

سه‌شنبه ۲۶ فروردین ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم، منجمله جواب نامه رئیس جمهور مصر که از لحاظ وضع خاورمیانه مهمّ است. در ضمن کارهای جاری صورت حساب مخارج سفر یک هفته سرکار فریده خانم مادر علیاحضرت شهبانو به غنا بود در حدود پانصد هزار تومان. فرمودند: بسیار خوب بدهید، ولی این درویش خانم وقتی که تصمیم به این مخارج می‌گیرند، چرا درویش نیستند و چرا برای ما ناز می‌کنند؟ انسان یا یک چیزی می‌خواهد یا نمی‌خواهد. اگر می‌خواهند دیگر چرا دروغی بگوید نمی‌خواهم، ولی شما باید بفهمید و به من بدهید؟ عرض کردم: به هر صورت سفرشان بی‌اثر هم نیست. خوب، بالاخره یک تبلیغاتی برای ایران است. فرمودند: چه تبلیغاتی؟ مگر ما حالا احتیاج به این کارها داریم؟ البتّه اثرش یک تفریح و تردماغی برای خودشان و اطرافیان

ایشان است.

شاهنشاه را خیلی عصبانی دیدم، ولی چیزی نگفتم. اما شاهنشاه به قدری آقا و انسان است که احساس کردند من در انتظار فرمایشات بیشتری هستم. فرمودند: خواهر من، شمس، مثل یک پرنسس زندگی می‌کند، خوب هم زندگی می‌کند، حتّی بیش از آن چه دارد نمایش می‌دهد. نه من ایرادی دارم و نه مردم. چون ظاهر و باطن همین است که هست، ولی خواهرم اشرف، از یک طرف حرص می‌زند، از طرف دیگر وقف می‌کند. حرص زدن برای که؟ وقف کردن برای چه؟ مرا ببین که با همه اینها ساخته‌ام. یعنی تا جایی که به کشور صدمه نمی‌زند، ساخته‌ام. چون عقیده دارم که بالاخره هر انسانی ضعف دارد و انسان دارای ضعف است (حتّی خود من هم دارم). ولی دو چیز را نمی‌توانم تحمّل کنم یکی این حرکات آنها خدای نکرده به کشور صدمه بزند که در این صورت جلوی آن گرفته می‌شود و دیگر این که به دل چیزی بخواهند و به زبان چیز دیگری بگویند. فریده و خواهرم اشرف، جزء این طبقه هستند. من واقعاً طوری تحت تأثیر فرمایشان شاه قرار گرفته بودم که بغض گلویم را گرفته بود که این مرد، یکه و تنها دائماً باید زجر بکشد و فکر بکند. عرض کردم: اگر خودتان نمی‌فرمودید خودتان هم نقاط ضعف دارید، من به پیامبری شاهنشاه ایمان می‌آوردم. باری شاهنشاه را مایل دیدم که باز هم حرف بزنیم. قدری صحبت خصوصیّات و دخترها و این حرفها را پیش کشیدم. ده دقیقه‌ای به این حرفها گذراندیم. فکر می‌کنم واقعاً ثواب کردم! دلم برای این مرد بزرگ که بعدها بزرگی او بیشتر روشن خواهد شد کباب است، امّا چون باید به استقبال پرنس برنهارد می‌رفتم،[1] ناچار مرخّص شدم.

به استقبال پرنس برنهارد شوهر ملکه هلند رفتم که عازم نپال است. ماشاءالله سیل [سوداگر] businessman همراه دارد. به محض پیاده شدن از هواپیما شروع به [معامله]

۱- شاهزاده برنهارد فون لیپ بیستر فلد (Bernard Von Lippe-Biesterfeld) آلمانی تبار، به آلودگی در معاملات گوناگون شهرت داشت. در ۱۹۷۶ به دریافت رشوه از شرکت هواپیمایی لاکهید (آمریکا) متّهم و ناچار شد از آن پس از کلیّه‌ی مقامهای رسمی خود کناره‌گیری کند. همسرش، ملکه ژولیانا، نیز چهار سال بعد در ۱۹۸۰ تاج و تخت را به دختر و ولیعهد خود، بئاتریکس، واگذار کرد.

business کرد! او را به کاخ شهوند رساندم. خودم چند دقیقه‌ای به تیراندازی گذراندم. به سفیر سابق آمریکا (ماک آرتور) که باز برای [معامله] business به تهران آمده، حسب‌الامر شاهانه ناهار دادم و حرفهای او را گوش کردم، چون شاهنشاه از خدمت او در سابق راضی بودند. چیز عجیبی است که حالا برای آمدن به ایران هواپیماها جا ندارند و هتلهای تهران هم تمام پر هستند. ۱۰۰٪

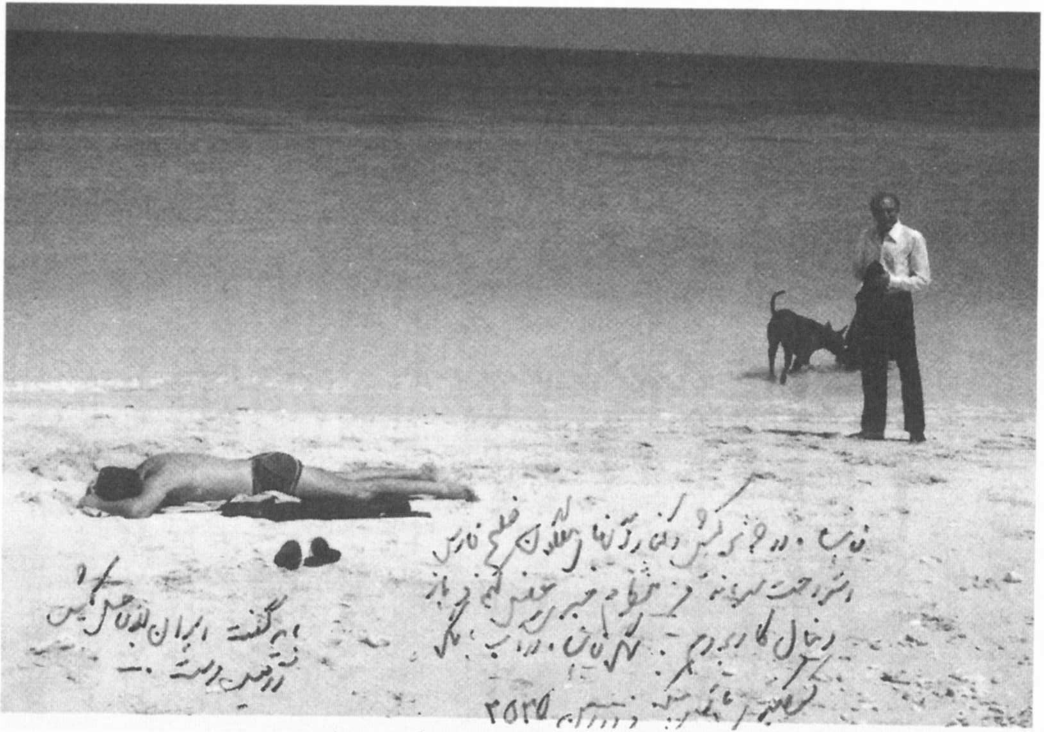
بعدازظهر [و] امشب تمام در منزل کار کردم فقط قدری شنا کردم و راه رفتم. امشب برنهارد به طور خصوصی مهمان سفیر هلند است و ما آسوده هستیم، گو این که باید سر شام می‌رفتم، نرفتم که به کارها برسم.

چهارشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم منجمله عریضه از والاحضرت شهناز تقدیم کردم و عرض کردم که شاهنشاه تعجّب خواهند فرمود این عریضه را ایشان صبح امروز ساعت ۹ در کاخ خودشان به من دادند و وقتی من وارد آن جا شدم، دیدم در باغ در هوای لطیف صبحگاهی لباس پوشیده و توالت کرده دارند قدم می‌زنند. احساس کردم شاهنشاه قلباً خوشحال شدند. برنامه‌های آمریکا را به تفصیل عرض کردم، مصاحبه‌های تلویزیونی و مصاحبه با جرائد و غیره که واقعاً خسته کننده خواهد بود.

رئیس جمهور فرانسه استدعا کرده روز سوم ماه مه شاهنشاه طوری تشریف ببرند که ناهار را در پاریس میل فرمایند، چون بعدازظهر رئیس جمهور به مراکش می‌رود. فرمودند: تلگراف کن شاید بهتر باشد در مراجعت از آمریکا یک دیگر را ببینیم.

به عرض شاهنشاه رساندم تمام پشت من جوش زده و عجیب اذیّتم می‌کند، نمی‌دانم [زونا] zona یا مرض دیگری باشد. به علاوه غدد زیادی در بدنم پیدا شده که مایهٔ نگرانی است. عرض کردم: نگرانی از این جهت که ممکن است مرا بیندازد و بستری کند، وگرنه از مرگ باکی ندارم. احساس کردم شاهنشاه بسیار ناراحت شدند و به کلّی از این عرض خودم پشیمان گشتم. من منظورم این بود که مرخصی بگیرم و سری به اروپا بزنم و چک آپی بکنم. آن قدر شاهنشاه ناراحت شدند و با پرخاش به من فرمودند: تو که به من گفته بودی



نوشته علم در زیر عکس: << شاهنشاه در جزیره کیش و کنار آبهای نیلگون خلیج فارس استراحت می فرمایند. من منتظرم خبری عرض کنم و باز دنبال کار بروم. سگ شاهنشاه در آب با سگ کوچکتری بازی می کند.>> در قسمت دیگری از حاشیه عکس علم نوشته است: << باید گفت ایران در ساحل کیش آرمیده است.>>

معالجه شدی (موضوع زیادی گلبولهای سفید خون). عرض کردم: آن خوب شده، یعنی بهتر شده، ولی این چیز تازه و بسیار ناراحت کننده‌ای است. امّا دیگر صحبت را قطع کردم و فوری صحبت دیگر پیش کشیدم، راجع به کارهای جاری.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. منجمله ژوزف کرافت مفسر معروف آمریکایی که برای گروه هرست در آمریکا کار می‌کند و بسیار با ایران حسن رابطه دارد. یک ساعت و نیم با او صحبت کردم و او را در مورد نهضت رستاخیز ایران کاملاً روشن کردم که منظور اساسی شاهانه مشارکت اکثریّت قریب به اتّفاق قاطبه مردم ایران در زندگی روزمرّه خویش است با آزادی خیلی بیشتری. خیلی ممنون شد. با او یک [مرور کلّی] tour d'horizon در[باره] خاورمیانه و خاور دور کردیم. از خاور دور مأیوس بود، ولی درباره خاورمیانه می‌گفت حالا که اسرائیلیها در وهله اوّل به آمریکاییها [نه] no گفته‌اند، در وهله دوم می‌توانند [بله] yes بگویند. به این معنی که اوّل دولت به مردم خود نشان داد که این قدر هم حرف آمریکاییها را گوش نمی‌کند، حال می‌تواند راه بیاید. می‌گفت سادات رئیس جمهور مصر به من گفت که باز کردن کانال سوئز رشوه ایست که به روسها می‌دهیم و این امر مرا ناراحت کرد. گفتم البتّه باز شدن کانال با سرپلی که روسها در سومالی و همچنین در یمن جنوبی دارند خیلی برای آنها مفید است. ولی برای خود سادات هم از لحاظ اقتصادی مفید است. می‌گفت فکر می‌کنم این طور باشد. لااقلّ اگر برای سادات مفید باشد، برای دنیا مفید نیست. چون با این [رکود] recession و با این [تورّم] inflation وقتی راه کشتیها کوتاهتر شود کار برای این همه کشتیهای بی‌کار دنیا کمتر می‌شود. من نتوانستم قضاوت درست بکنم.

بعدازظهر تمام کار کردم. سر شب به سفارت هلند به کوکتل رفتم، بعد هم سر شام شاهنشاه برای پرنس برنهارد رفتم. عجیب گرفتاریم!

پنجشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۵۴

از بی‌بارانی اوقات شاهنشاه را تلخ دیدم. هیچ علاجی هم نداشت. من چه می‌توانم بکنم؟ خواست خداست! فقط در شیراز و فارس وضع بارندگی بهاری بد نیست و گاهی

نمی می‌زند. بالنتّیجه در بیرجند هم اندکی زده است و ما نسبتاً لب‌تر هستیم. در کرمانشاهان در حدود ۱۰ میلیمتر باران آمده. فرمودند: علیاحضرت با تلفن به من گفتند (ایشان کرمانشاه تشریف برده‌اند) که مردم نجات پیدا کردند. من نخواستم عرض کنم ده میلیمتر اگر دنباله نداشته باشد دردی دوا نمی‌کند، فکر کردم لااقلّ این دلخوشی برای این مرد بزرگ و صمیمی باشد. فرمودند: جای تعجّب است که دیروز در یک جلسه هزار نفری دانشجویان تهران یک عدّه ششصد نفری برخاسته و برای شهداء (!)، همین خرابکاران، ادای احترام کرده‌اند و از این حیث هم خاطر شاهنشاه مکدّر بود. حق هم با ایشان است. واقعاً دیگر برای این مردم چه بکند؟ آخر مگر نه تحصیلات از ابتدائی تا دانشگاه مجّانی شده است؟ و آخر مگر نه این خرابکاران که دیروز در قزوین کشته و گرفتار شدند چند نفر افسر را کشتند؟ عرض کردم: گاهی کار [شست و شوی مغزی] brain washing به این جاها می‌کشد. فرمودند: ممکن است، آخر چرا خودمان نمی‌توانیم این کار را بکنیم؟ این دیگر جوابی نداشت و ندارد، الّا این که باید عرض می‌کردم دستگاههای ما عاجزند.

باری در مورد ژوزف کرافت و مذاکراتی که با من کرده، به عرض رساندم. فرمودند: صحبتهای او با من هم خوب بود. چنان که دیروز به تو تلفن کردم، البتّه اجازه دادی که برود ملّا مصطفی را هم ببیند. ولی به ملّا خبر بدهید که مصلحت نیست بر علیه عراق چیزی بگوید. فوری از همان دفتر شاهنشاه، امر فرمودند رئیس ساواک با تلفن صحبت کند و خودشان امر فرمودند. عرض کردم: به ژوزف کرافت توضیحات مفصّلی راجع به نهضت ملّی دادم. فرمودند: به من گفت و توضیحات تو بسیار خوب بود، خیلی خوب تشریح کرده بودی و مردکه کاملاً روشن بود.

فرمودند: اعلامیّه دکتر [مظفّر] بقائی رئیس حزب زحمتکشان را که اصلاً وجود خارجی ندارد بر علیه نهضت ملّی دیدی؟[1] عرض کردم: بلی دیدم، چند روز قبل بود ولی

۱- دکتر مظفّر بقائی در تلگرافی به شاه از سوی حزب زحمتکشان ملّت ایران یادآور شده که «... به شهادت تاریخ دنیا تمرکز امور در یک فرد، هر قدر هم مجرّب و قابل ستایش هم باشد، برای آینده یک کشور و استمرار حکومت آن خطرناک خواهد بود» و پس از ایراد به سوق مردم به سوی حزب واحد بدون کمترین حرمتی به آزادی فکر و عقیده‌ی آنان، افزوده

آن قدر به نظرم بی‌اهمّیّت رسید که حتّی به عرض مبارک هم نرساندم و جوابی که بعضی بچه‌های ما تهیّه دیده بودند، اجازه ندادم منتشر کنند. چون آن وقت خودمان قضیّه را مهمّ می‌کردیم. خندیدند، فرمودند: خوب کردی، لابد این بچه‌های آمریکایی که چند روز پیش از این می‌گفتند دموکراسی در ایران مرد، گوزی در حول و حوش بقائی داده‌اند و ایشان بوی آن را استشمام کرده، وگرنه ۱۴ سال است که دیگر اثری از دکتر مظفّر بقائی رئیس حزب زحمتکشان نیست.

ماشاءالله از احاطه و شناسائی شاه به تمام مسائل که تمام جزئیّات را هم تجزیه و تحلیل می‌کنند و درست هم هست. فرمودند: این آمریکاییها که می‌گفتند دموکراسی در ایران موجود نیست، یک حزب [بله قربان] yes sir و دیگری [البتّه قربان] of course sir است، [پس] چه‌طور حالا دموکراسی پیدا شده؟

نسبت به این جریانات، فکر کردم جز آن که شاهنشاه را بخندانم چاره[ای] ندارم. عرض کردم: لابد در اخبار ملاحظه فرمودید که فورد از سیهانوک خواهش کرده برود کامبوج را اداره کند، از این کار خنده‌دارتر ممکن است؟ فرمودند: دیگر راهی باقی نمانده، گو این که شناسایی فوری فرانسه از رژیم سیهانوک و همین‌طور شناسایی ایران و سایر کشورهای گروه غرب البتّه در این زمینه به آمریکاییها کمک خواهند کرد. باز هم در خصوص برنامه‌های مسافرت عرایض کردم.

بعد مرخّص شدم. روز پنجشنبه بود، تنبلی کرده، به دفتر نرفتم. پیش دوستم رفتم که دیشب از اروپا آمده و دو سه ساعتی با او گذراندم. ناهار دکتر پرویز ناتل خانلری، دوست محترم و عزیز من مهمان بود. بعدازظهر تمام کار کردم.

خواستم سر شام نروم، پیامی از کیسینجر و همچنین خبرهایی از چند نفر دختر خانم از اروپا رسید، ناچار شدم چند دقیقه سر شام بروم و عرایضم را بکنم. پیام کیسینجر و جواب را این جا می‌گذارم. فقط عرض کردم: این سؤال سفیر شاهنشاه به نظرم صحیح

«اجازه می‌خواهم با استفاده از اصل بیست و یکم متمّم... قانون اساسی به عرض مبارک برسانم که تشکیل اجتماعات در تمام مملکت آزاد است و بنابراین اجبار اشخاص به ورود در تشکیلات معیّن خلاف نصّ قانون اساسی است».

نبوده. اوّلاً معلوم بود که حرف فورد متوجّه کشورهای [تحریم] embargo کننده بوده، دیگر هم آنها به ما احتیاج دارند نه ما به آنها. قدری تأمّل فرمودند. فرمودند: نه! لازم بود. من دیگر عرض نکردم. علیاحضرت شهبانو هم از سفر کرمانشاه خیلی خوشحال برگشته بودند، چون استقبال خوبی از طرف مردم شده بودند.

راستی صبح فراموش کردم بگویم که غفلتاً شاهنشاه به من فرمودند که پس از مراجعت از آمریکا به آذربایجان می‌رویم. برای من جای تعجّب شد. بعد که استقبال مردم از علیاحضرت شهبانو در کرمانشاه و عکسهای مربوط را در جراید دیدم، احساس کردم که عکس‌العمل آن است. چه باید کرد؟ الملک عقیم[1] است و شاهنشاه واقعاً به حق باید متوجّه همه جهات باشند. چنان که بلند پروازیها و گه‌خوریهای دولت و حزب اکثریّت را نقش برآب کردند. آخر به حزب ایران نوین چه ربطی دارد که در کنگره خود از تمام احزاب پیشرو و پسرو و کمونیست و غیرکمونیست و لیبرال و چنین و چنان دعوت کند؟ شاهنشاه آن چنان [هشیار] alert هستند که حدّی بر آن متصوّر نیست، فقط امیدوارم خدای متّعال به او عمر طولانی بدهد.

جمعه ۲۹ فروردین ۱۳۵۴

صبح سواری رفتم. هوا خیلی خوب بود. وقتی برمی‌گشتم، تازه شاهنشاه برای سواری با هلیکوپتر تشریف آوردند. چون خیلی خسته شده بودم، نزدیک نرفتم، وگرنه باید در رکاب سوار بشوم و بی‌اندازه خسته می‌شدم. هوا بسیار عالی بود.

عصری سفیر آمریکا [ریچارد هلمز] برای کارهای مسافرت شاهانه پیش من آمد و جای تعجّب بود که به من بگوید از رسیدگی که کمیسیون مخصوص سنا از کار سابق او می‌کند نگران است (زمان کندی و جانسون و تا اواخر نیکسون رئیس [سیا] CIA بوده

۱- [«اَلْمُلکُ عَقیمٌ»، یعنی حکومت و پادشاهی عقیم است و فرزند نمی‌شناسد. مشابه این عبارت در فارسی، گفته عامیانه‌ای است که: سیاست پدر و مادر ندارد. عبارت عربی مورد بحث را نخستین بار هارون‌الرشید، خلیفه عباسی خطاب به پسرش مأمون بر زبان آورده و از آن پس ضرب‌المثلی شایع شد. عَلَم این عبارت را به‌کرات آورده است. برای توضیح به همین یک مورد بسنده می‌شود. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

است).[۱] من به او دلداری دادم. مرد [صدیق] straight و دوست داشتنی است. خودم هم تعجّب می‌کنم چه طور از او خوشم می‌آید!

شام ملکه مادر انگلیس[۲] حضور شاهنشاه بود. مهمانی بزرگی نبود. من اوّل دفعه بود او را می‌دیدم. بسیار خوشم آمد. هیچ به خود بستگی نداشت، همان هست که هست، بسیار بسیار خوب بود. مردمان تحصیل کرده و مودّبی هم به عنوان رئیس دفتر و دام دو نور[۳] همراه داشت. برای سه روز مهمان ما بوده است. [امیر خسرو] افشار سفیر سابق شاهنشاه در لندن مهماندار اوست و در کاخ سفید سعدآباد پذیرایی می‌شود.

شنبه ۳۰ فروردین ۱۳۵۴

صبح چهار سفیر شرفیاب شدند سفیر ونزوئلا، سفیر تونس، سفیر نیوزیلند (اوّلین سفیر آنها که البتّه از طرف ملکه انگلیس است) و سفیر برزیل. بعد که رفتند من به اختصار شرفیاب شدم. شاهنشاه سر حال بودند از خبر بارندگیهای اصفهان و کرمان و بیرجند، مخصوصاً راجع به بیرجند، خیلی اظهار مرحمت کردند. تلگرافات خارجی چند عدد توشیح فرمودند. فرمودند: بعد از ظهر گردش می‌رویم. من هم بعدازظهر را با دوستم گذراندم. در هر صورت خوب بود.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود الّا این که امشب علیاحضرت شهبانو اوقات تلخ بودند و تمام مطالب را از دریچه کسالت و بدبینی می‌دیدند. من که راجع به برنامه آمریکا ناچار بودم عرایضی بکنم و احمقانه فکر کردم سر شام هر دو تشریف دارند مطالب را بیان دارم، باعث اوقات تلخی بین اعلیحضرتین شدم، غصّه خوردم و سرم درد گرفت. به این جهت به منزل که برگشتم شنا کردم که بتوانم بخوابم.

۱- ریچارد هلمز در ۱۹۶۶ از سوی لیندون جانسون به ریاست سیا برگزیده شد. در آن هنگام در سیا چند تن ارشد او بودند و گفته شده که یکی از عاملهای انتخاب او محبوبیتش در محافل بالای واشینگتن بود.

۲- الیزابت بوزلایون (Elizabeth A.M.Bowes-Lyon)، همسر جرج ششم، در سالهای ۱۹۵۲-۱۹۳۶ ملکه‌ی انگلستان بود. در میان مردم انگلستان محبوبیّت فوق‌العاده‌ای داشت.

۳- [ندیمه. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

چهارشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۵۴

دیشب شب بسیار بدی گذراندم. علّت را نمی‌توانم بنویسم، یعنی در پرده می‌گویم، از این قرار که احتمال می‌دادم یکی از دوستان من از یک جریان مالی سوء استفاده کرده باشد که من روحم هم خبردار نبود ولی اگر آلوده می‌شد، به هر حال من آلوده می‌شدم و گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده بودم. از این جهت بسیار به من بدگذشت.[۱]

عریضه کلنل [علینقی] وزیری را تقدیم کردم،[۲] البتّه با حال باطنی بسیار بد و ظاهر بشّاش. نمی‌توانستم مطلب را هم به شاهنشاه عرض کنم و به ایشان غصّه بدهم، چون می‌دانم به من مرحمت دارند و از ناراحتی من ناراحت می‌شوند. فرمودند: رئیس کنسرسیوم سابق و شرکتهای عامل فعلی نفت را بخواه و به او بگو شما به چه حق تولید ما را کم می‌کنید؟ به چه حق با ما مثل عربها رفتار می‌کنید؟ عرض کردم: کم کردن استحصال که دلخواه خود ماست. فرمودند: آخر به پول احتیاج داریم این قدر هم کم کردن صحیح نیست. بقیّه کارهای جاری بود.

زودتر مرخّص شدم. از بس ناراحت بودم، پیش دوستم رفتم و به دفترم نرفتم. با آن که بعدازظهر سادات رئیس جمهور مصر وارد می‌شد، تمام پیش از ظهر را با او گذراندم. لااقلّ قدری تخفیف در ناراحتی بود.

بعدازظهر باز هم با حال بسیار بد به فرودگاه رفتم. سادات وارد شد، شاهنشاه استقبال فرمودند (ماشاءالله چه ایرانی است که قبله عالم است. سادات برای عرض گزارش کنفرانس [آمده است]).[۳]

پنجشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. نطقی که باید برای رئیس جمهور افغانستان بفرمایند تقدیم

۱- در متن و پانویس یادداشت شنبه ۵۴/۲/۶ در این باره توضیح داده شده است.

۲- نامه‌ی کلنل وزیری درباره‌ی توجّه به بنیادی‌ست که بر پا ساخته بود.

۳- دیدار انور سادات بسیار کوتاه و تنها برای ۲۴ ساعت بود و به احتمال قوی درباره‌ی بن‌بست مذاکرات اعراب و اسرائیل بود. هنگام بازگشت انور سادات، شاه در فرودگاه به خبرنگاران گفت: «منطق و عقل سلیم و عدالت حکم می‌کند که هیچ‌کس سرزمین کشور دیگری را به زور تصرّف نکند.»

کردم. نپسندیدند. حقّ هم با شاهنشاه بود، زیاد وارد جزئیّات، آن هم جزئیّات غلط، شده بود. امر فرمودند کلّی باشد.

تلگرافاتی از فرانسه برای ساعت ورود شاهنشاه رسیده بود، تقدیم کردم. ملاحظه فرمودند. رئیس جمهور گفته بود ساعت ورود شاهنشاه (البتّه سر راه آمریکا تشریف می‌برند) طوری باشد که او بتواند قبلاً به مراکش رفته باشد و سفیر ما هم تأیید کرده بود (البتّه خود شاهنشاه هم فرموده بودند که در مراجعت با ژیسکار ملاقات می‌فرمایند). من عرض کردم: از عقل ژیسکار و سفیر خودمان ناامید شدم. فرمودند: چرا؟ عرض کردم: اگر عقلی می‌داشتند استدعا می‌کردند در فرودگاه شاهنشاه را زیارت کند و برود. فرمودند: شاید تشریفات رسمی دارد، نمی‌تواند. عرض کردم: تشریفات باید محکوم مسائل روز باشد نه حاکم بر آن. شاهنشاه خندیدند.

باز هم از وضع دانشگاهها اظهار عدم رضایت فرمودند که من نمی‌دانم اینها دیگر چه می‌خواهند؟ همه چیز که دارند، پس هم‌آهنگی آنها با ماجراجویان و تروریستها [چیست]؟[1] عرض کردم: یک عدّه که مأمورند و معذور. فرمودند: مأمور کی؟ عرض کردم: خارجیها. مگر خارجی ساکت می‌نشیند؟ همین الآن دکتر کنی (رئیس سابق حزب مردم) که از بندگان شاهنشاه است و همه می‌دانند که به خارجی کاری ندارد و احتیاجی هم ندارد شب و روز انگلیسیها و آمریکاییها سعی دارند با او تماس بگیرند. منتها من به او گفته‌ام طفره برود و حالا دو سه سال است که از این کار طفره می‌رود. شاهنشاه خیلی تعجّب فرمودند و من از تعجّب شاهنشاه تعجّب کردم. معلوم است خارجی بی‌کار نمی‌نشیند. فرمودند: آخر آمریکا و انگلیسیها چه می‌خواهند؟ عرض کردم: به هر حال استخوانی لای زخم به هر صورت می‌خواهند و نباید غافل بود. امّا عده دیگر جوانند و احساساتی و پرشور که تحت تأثیر تبلیغات قرار می‌گیرند و یا اصولاً جوانها، طاغی طبع

۱- روز پیش از این گفت و گو، کاترین عدل، دختر پروفسور یحیی عدل دوست نزدیک شاه، و همسرش بهمن حجت کاشانی با افراد ژاندارمری در حوالی خرّم‌دره (میان قزوین و زنجان) به زد و خورد پرداختند که طیّ آن سرهنگ رضائی فرمانده‌ی ژاندارمری قزوین و کاترین عدل کشته شدند. بهمن حجت کاشانی فرار کرد ولی در تهران در برخورد مجدّد با مأمورین انتظامی کشته شد.

می‌باشند و اگر هم بعضی دیوانگان بین آنها فکر کنیم کار بدتر می‌شود. مگر الآن در خاندان خود شاهنشاه دو دیوانه نداریم، یکی علی پسر مرحوم شاهپور علیرضا و دیگری بهزاد پسر شاهپور حمیدرضا. باری از این مذاکرات بسیار شد. من مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم.

بعدازظهر در فرودگاه، اوّل، پرنس کارلوس ولیعهد اسپانیا را با والاحضرت همایونی راه انداختیم،[1] بعد در پیشگاه شاهنشاه، سادات، رئیس جمهور مصر را راه انداختیم. بعد در رکاب شاهنشاه گردش رفتیم با ناراحتی. چون علیاحضرت اصرار داشتند (با تلفن) که شاهنشاه تشریف ببرند با ایشان برای مجله پاری ماچ عکس بگیرند!

شب منزل ماندم تمام کار کردم. منزل مجید اعلم مهمانی بود. شاهنشاه تشریف بردند. من فقط سری زدم و برای انجام کارها فرار کردم.

شنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۵۴

صبح سه سفیر شرفیاب شدند، به این جهت دیگر برای من فرصت شرفیابی باقی نماند. فقط بعضی عرایض فوری سرپایی در فاصله شرفیابیها و هنگام تعویض نشانهای شاهنشاه عرض می‌کردم. بعد مرخّص شدم. حسب‌الامر شاهنشاه با سفیر انگلیس و رئیس کنسرسیوم (سابق) یا به عبارت دیگر مدیرعامل شرکتهای عامل نفت در ایران مذاکره کردم.

سفیر انگلیس خودش از من وقت خواسته بود و موضوعی هم که با من صحبت کرد این بود که ما شکست مذاکرات پاریس بین کشورهای مصرف کننده و تولید کننده و جهان سوّم در خصوص انرژی و قیمت [مواد اوّلیه] commodities دیگر را شکست نمی‌دانیم، بلکه آن را یک نوع شروع [گفت و شنود] dialgue [می‌دانیم]، و به هر صورت من از طرف دولت انگلیس مأمور هستم که به تو اطّلاع بدهم که مبنای سیاست ما مخالفت با سیاست [رویارویی] confrontation از طرف کشورهای صنعتی با کشورهای

۱- پرنس خوان کارلوس، پادشاه کنونی اسپانیا، با همسرش برای دیداری چهار روزه به ایران آمده بودند.

تولیدکننده است و همه جور در اختیار اعلیحضرت همایون شاهنشاه می‌باشیم. چه در چهارچوب همین مذاکرات کلّی که در پاریس شروع شده بود و چه در مورد مذاکرات دو جانبه بین انگلیس و ایران و در این خصوص سیاست ما بسیار [نرمش پذیر] flexible می‌باشد. گفتم مذاکراتی که با من کردید بسیار عاقلانه است و من به عرض شاهنشاه خواهم رساند. امّا پسرعموهای شما چه می‌گویند؟ گفت آن را نمی‌دانم ولی این سیاست ماست. قدری هم راجع به عربستان سعودی و وضع دولت کارگری انگلیس و همچنین کمپانی لیلاند که بیشتر سهام آن را دولت انگلیس می‌خرد و بعد دولت انگلیس می‌خواهد با ایران شریک بشود، صحبت کردیم.[1] قدری هم عذرخواهی از جریان پریروز کرد که یک شب تا صبح از این غصّه نخوابیده.[2] من به او گفتم که گزارش امر را به شاهنشاه عرض کردم. فرمودند: اگر کسی غلطی بکند دلیل ندارد ما کار صحیح و [مشروع] legitimate انگلیسیها را خراب بکنیم به این جهت تو عذرخواهی سفیر انگلیس را قبول کن و من هم قبول کردم و این پروژه را خراب نکردم. باز هم فکر کرد.

بعد رئیس کنسرسیوم پیش من آمد عرض او این بود که با تحمیلاتی که اوپک به آنها کرده، برای کمپانیها بیش از ۱۸ سنت منفعت باقی نمی‌ماند، در صورتیکه آنها در بشکه ۲۴ سنت مخارج دارند. ما می‌خواهیم شاهنشاه را زیارت کنیم و این محاسبات را به

۱- نمایندگی شرکت لیلاند را در ایران علینقی اسدی از دوستان نزدیک علم در اختیار داشت. واسطه‌ی فروش تانکهای چیفتن به ایران نیز اسدی بود.

۲- دولت ایران قراردادی به مبلغ ۲۷۰ ملیون دلار با یک شرکت انگلیسی برای ایجاد چند بیمارستان در ایران امضا کرد پس از بسته شدن قرارداد، شایعاتی در زمینه‌ی پرداخت کمیسیون به چند تن منتشر شد. به دستور هویدا، وزیر بازرگانی وقت فریدون مهدوی، موضوع را به صورتی مؤثّر و بی‌پروا بررسی کرد و در نتیجه طرف انگلیسی قرارداد، لرد جلیکو اقرار کرد ۱٪ به مقاطعه‌کار ایرانی (از دوستان علم) و ۱٪ به شاپور ریپورتر (که مدّعی بود این‌گونه پولها صرف برنامه‌های اطّلاعاتی مشترک ایران و انگلستان می‌شود)، پرداخته است. به دستور شاه، مقاطعه‌کار ایرانی کمیسیون خود را پس داد. درباره‌ی یک درصد دیگر، به عنوان این که هر دو طرف انگلیسی هستند، اقدامی نشد. این قرارداد به علّت مخالفت وزیر بهداری بعدی هرگز اجرا نگشت. گویا فروشندگان انگلیسی یا واسطه‌های آنان به ناروا شایع کرده بودند که علم نیز در این معامله ذی‌نفع بوده است. سرانجام سفیر انگلستان طیّ نامه‌ای از علم پوزش خواست. لرد جلیکو و شاپور ریپورتر هریک نامه‌ای به علم نوشتند. هر سه نامه به پیوست این یادداشت آمده است.

عرض‌شان برسانیم.[1] گفتم اوّلاً ما از شما ناراضی هستیم که استحصال ما راهَم‌پایه عربها کسر کرده‌اید، در صورتی که آنها احتیاج به پول ندارند و ما داریم. ثانیاً شرفیابی اعضاء کنسرسیوم در آمریکا یا اروپا که مورد استدعای شماست معنی ندارد، باید به ایران بیایید. گفت تخفیف استحصال ایران خیلی کمتر از عربهاست. عربستان سعودی ۴۰٪، کویت در همین حدود، لیبی ۷۰٪ و ابوظبی هم در همین حدود کم کرده‌اند در صورتی که از ایران کمتر از ۲۰٪ کسر شده و این اوّل مورد تقاضای خود دولت ایران بوده است. گفتم نمی‌توانم حرف شما را قبول بکنم مگر عدد و رقم بدهید. در مورد شرفیابی هم حرف مرا قبول کرد و استدعا کرد ۲۵ ماه مه در ایران باشد. گفتم به عرض می‌رسانم.

بعدازظهر عریضه فوری خیلی محرمانه از بوتو رسید، من فکر کردم مربوط به آمدن رئیس جمهور افغانستان است. به این جهت بعدازظهر به محض ورود موکب شاهانه به فرودگاه برای استقبال از رئیس جمهور افغانستان عریضه را دادم، ملاحظه فرمودند. البتّه محرمانه بود ولی نه مربوط به افغانستان، باری رئیس جمهور افغانستان وارد شد. به نظر من دیگر خیلی پیر شده و خیبرگیر نیست.[2] شب مهمانی در کاخ بود. فرمایشات شاهنشاه را که سه دفعه عوض کردیم (از ترس [عقده] complex افغانها) و نطق او بسیار مفصّل و به نظر من غیرمربوط بود. تا نیم بعد از نصف شب مهمانی طول کشید.

حالا منزل هستم. با آن که دیر وقت است و فوق‌العادّه خسته هستم ولی حالم بسیار خوب است چون ناراحتی که سه روز پیش، پیش آمد کرده بود، الحمدالله رفع شد یعنی معلوم شد که مطمئناً الحمدالله دوست من هم آلودگی به کار غیرمشروعی نداشته است.

۱- منظور از «منفعت» در این جمله تخفیفی است که شرکت ملّی نفت ایران به اعضای کنسرسیوم پیشین، به عنوان خریداران ممتاز می‌داد (ن.ک. به یادداشت توضیحی سال ۱۳۵۴).

۲- محمّد داوود خان (۱۹۷۸-۱۹۰۹)، پسرعموی محمّد ظاهر شاه، که با ایران و پاکستان میانه‌ی خوبی نداشت، در دوره‌ی نخستین صدارت خود (۱۹۶۳-۱۹۵۳) پای روسها را به افغانستان باز کرد. پس از کودتای ۱۹۷۳ و فروپاشی سلطنت، شاه از آینده‌ی افغانستان سخت نگران بود و کوشید به رغم گذشته‌ها به داوود خان کمک کند. ولی این پشتیبانی نافرجام بود و در ۱۹۷۸ داوود خان در کودتای خونین نورمحمّد ترکی کشته شد و یک سال بعد ارتش شوروی افغانستان را اشغال کرد.

BRITISH EMBASSY,
TEHRAN.

20 April.

My dear Minister,

I am giving this letter Shapour to pass on to you.

He has told me the facts as he knows them. All I can say is that I had to accept the assurance given me by the person in question from the manner in which he gave it and from his reputation and standing in my country.

I can only say that I am if possible, as angry and upset as you are. That we the British, should in any way be the cause of distress to you of all people – who have been such a

BRITISH EMBASSY
TEHRAN

good friend to my country, to me and my predecessors over so many years – is insufferable. I find it difficult to express how I feel.

Also, as British Ambassador, feel myself to be in some way the guardian of the honour of England in your country. If we, or any one of us, out of foolishness or from whatever motive, cause you to doubt us, that honour is stained.

I can only offer my profoundest apologies and my most sincere wish that, with your customary magnanimity and kindness, you will be prepared to overlook what can only have happened through a lapse of judgement,

BRITISH EMBASSY,
TEHRAN.

not through any malice or ill-will

with my sincerest good wishes,

Yours ever

Tony Parsons

Rt Hon Earl Jellicoe
PC DSO MC

Personal.

24.iv.75.

Your Excellency.

I would like to take this opportunity of personally expressing to you my sense of acute distress over the unfortunate incident which arose recently.

Both our Ambassador & Sir Shakespeare have told me that you are now fully aware that I was not involved & that I was indeed deeply shocked.

I do not think I need say how honoured I feel by my personal acquaintance with you & how much I value your friendship

for my Country. The assurances which I have received of your understanding of my position over this mean a very great deal to me.

Yours Sincerely

[signature]

Sir Shapoor Reporter, K.B.E.

Tel. 621706

65 Zartosht Street
Teheran

قربانت شوم   نامه ضمیمه از Lord Jellicoe
را تقدیم می‌دارم. متأسف شدم از اینکه
ایشان پیش از حرکت از تهران در بر سر آن
مطلب دچار چنان تأسف و هیجان احساسات
شده که سیمی «منگنه» تحویل کرد که باعث
شگفت درمان است. چنانکه حضورتان عرض کردم
او کاملاً بیگناه (innocent) بود.
با تقدیم احترامات
شاپور

یکشنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۵۴

صبح باز به اختصار شرفیاب شدم، چون داوود خان ساعت ۱۰ شرفیاب می‌شد. مطالب سفیر انگلیس را عرض کردم. فرمودند: جواب خوبی به او دادی، این برداشت آنها عاقلانه است. عرایض رئیس کنسرسیوم را عرض کردم، فرمودند: با آمدن آنها در ۲۵ ماه مه موافقت می‌کنم ولی راجع به آن ۴ سنت ضرر آنها گفته‌ایم فعلاً [تعویق] defer بشود تا ببینیم بعد چه پیش خواهد آمد. من عرض کردم: شاهنشاه گویا قبلاً به آنها وعده منافع در حدود پنجاه سنت در بشکه فرموده‌اید. فرمودند: بلی، ولی متأسّفانه یا خوشبختانه تمام اعضاء اوپک مخالفند و محال است عملی شود. اینها باید با نفع کمتر بسازند و حق هم همین است. امّا راجع به شرفیابی آنها در ۲۵ ماه مه موافقت می‌کنم، در خصوص استحصال هم تحقیق کن.

فرمودند: بعدازظهر گردش می‌رویم. عرض کردم: [گاردن پارتی] garden party دیپلماتها را داریم. فرمودند: قبل از آن! عرض کردم: خسته می‌شوید. فرمودند: نه!

بعد من مرخّص شدم. به کارها رسیدم. نیم ساعتی سری به یک دختر خانم انگلیسی، غیر از دوست خودم، زدم. با او قهوه[ای] خوردم. دختر زیبایی بود.

بعدازظهر گاردن پارتی دیپلماتها بود در داخل کاخ نیاوران که با گلهای بهاری و گل کاری دقیقی که می‌شود بسیار زیبا شده بود. شاهنشاه هم از گردش تشریف آوردند. قدری خسته به نظر می‌رسیدند.

سر شام رفتم، چون مطالب زیادی بود که باید به عرض برسانم و جواب بگیرم. اما شام نخوردم، چون تمام صحبت کردم. پهلوی دست شاهنشاه نشستم و عرایضم را کردم. همه خیلی ناراحت شدند مگر علیاحضرت ملکه پهلوی (ملکه مادر) که چون به من خیلی مرحمت دارند و شام هم در کاخ معظّم‌لها بود با نهایت بزرگواری مرا بخشیدند و حتّی محبت و مرحمت کردند.

بعد منزل آمدم شام خوردم (فقط ماست!) و بسیار شام خوبی بود. تا حالا که یک صبح است کار می‌کنم.

از اخبار مهمّ جهان یکی این است که ظرف این یک هفته ویتنام جنوبی سه

رئیس جمهور عوض کرده. وان تیو [آدمک] stooge آمریکاییها به نفع معاون خودش استعفا کرد، کمونیستها هم فشار نظامی و هم فشار سیاسی به سایگون وارد آوردند باز او به نفع ژنرال مین که از چهره‌های ملّی است استعفا کرد. حالا مین می‌خواهد با کمونیستها کنار بیاید، از موضوع ضعف و این محال است. در قبال کمونیست و سگ و ***** باید با قوّت ایستاد وگرنه کلاه انسان پس معرکه است. دیگر سیاست، مدبّرانه‌تر از این سیاست آمریکاییها نمی‌شود که کامبوج و ویتنام را هر دو پس از ۲۲ سال رنج و زحمت و خرج و تلفات جانی در ظرف چند روز از دست بدهند!

دوشنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۵۴ و سه‌شنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۵۴

صبح دوشنبه شاهنشاه به سلامتی به ریاض تشریف بردند که اظهار مرحمتی و تقویتی از ملک خالد بفرمایند[۱] و ضمناً از نزدیک ارزیابی از وضع عربستان سعودی بفرمایند. من به اتّفاق وزیر دربار سابق اردن به مشهد مشرّف شدم. شاهنشاه بعدازظهر سه‌شنبه ساعت ۲ $\frac{۱}{۲}$ از عربستان مراجعت فرمودند. من صبح سه‌شنبه برگشتم و در فرودگاه شاهنشاه را زیارت کردم در رکاب مبارکشان به نیاوران آمدم و عرایض جاری را عرض کردم. بعدازظهر سه‌شنبه ساعت ۴ بعدازظهر هیئت مدیره سازمان شاهنشاهی به پیشگاه شاهنشاه شرفیاب شدیم. بعد شاهنشاه مصاحبه با تلویزیون مکزیک داشتند، بعد صدّام حسین از ۶ تا ۸ شرفیاب شد و بعد سر شام رفتم، یعنی باید می‌بودم.[۲]

...

۱- ملک خالد (۱۹۸۲-۱۹۱۳) پس از کشته شدن برادرش فیصل در ۱۹۷۵ بر تخت نشست. به علّت بیماری قلبی و بیزاری از تشریفات رسمی اداره‌ی امور کشور را بیشتر به برادر و ولیعهد خود فهد واگذارد و خود از هر فرصتی برای شکار باز استفاده می‌کرد. به دنبال جنگ ایران و عراق، برای تحکیم امنیّت کشورهای عربی حوزه‌ی خلیج فارس و حفاظت میدانهای نفت خیز، پایه‌گذار شورای همکاری خلیج شد. مسافرت شاه به احتمال قوی برای قانع کردن رهبران عربستان به پشتیبانی از بهای بالاتر نفت بود ولی در این زمینه موفقیّتی نیافت.

۲- پس از توافق الجزیره، طبق تفاهمی که میان دو کشور شد، هویدا به دعوت صدّام حسین از ۶ تا ۹ فروردین ۱۳۵۴ از عراق دیدن کرد و سپس صدّام حسین به نوبه‌ی خود به ایران آمد. دیدار صدّام هنگامی صورت گرفت که کمیسیونهای متعدّد دو کشور، گزارشهای خود را درباره‌ی حلّ اختلافات دیرینه تنظیم کرده بودند.

در مشهد با آیت‌الله میلانی ملاقات دست داد، یعنی به خصوص به دیدن ایشان رفتم، چون در امر توسعه میدان اطراف صحن‌های مطهّر خیلی صادقانه کمک و همکاری کرده بود. یک ساعت و نیم درباره امور دینی و سیاسی و غیره صحبت کردیم. مرد زرنگ باهوشی است و سند خانه خودش [را] که در جوار صحن بوده به من هدیه کرد، یعنی به امام رضا! البتّه ما در این محلّ جدید مدرسه آقا را خواهیم ساخت. اوایل امر یک وزوزی کرد ولی چون من می‌دانم که با آخوند باید با قدرت و شدّت معامله کرد، همین کار را هم کردیم. فوری عقب گرد کرد و بنای همکاری گذاشت.[1]

صدّام حسین که در عکسهایش خیلی چاق و بدترکیب و بدخلق به نظر می‌رسد، درست برعکسِ عکس خودش است. مردی بلند قامت و نازک اندام و ورزیده و جوان و باهوش و خوش فیزیونومی است. با هیچ زبانی غیر از عربی تکلّم نمی‌کند، ولی با شاهنشاه به هر صورت مذاکره خصوصی دو ساعته داشت: البتّه با مترجم ایرانی، نه عراقی. سر شام صحبت از امنیّت خلیج فارس شد که کشورهای ساحل خلیج فارس اعلامیّه مشترکی درباره امنیّت این خلیج و منزّه بودن آن از صحنه سیاستهای خارجی بدهند و وزیر خارجه ما اظهار امیدواری می‌کرد که این کار میسّر است. مذاکرات مفصّلی درباره همکاری طرفین شد، از زیارت گرفته تا تجارت و هواپیمایی و بحر پیمایی و زراعت و غیره و غیره. در تمام این مذاکرات، من صدّام را مرد وارد و با حسن نیّتی یافتم.

در مورد اختلافات سوریّه و عراق صحبت شد. می‌گفت به کلّی آب فرات را گرفته‌اند، به طوری که در حوزه آبیاری فرات مردم آب خوردن ندارند و ما با تانکر به مردم آب آشامیدنی می‌رسانیم. وقتی خودم به سوریّه رفتم، موافقت کردم که آب بین ما و آنها ۷۵ و ۲۵ درصد تقسیم شود، با آن که این کار برخلاف نظر کارشناسان ما بود، سوریها قبول نکردند. طرفین، روسها را حکم قرار دادیم. آنها حکم بر ۶۰ و ۴۰ کردند، آن را هم سوریها قبول نکردند و به هر صورت حالا ما به کلّی تشنه هستیم (اللّهم اشغل الظّالمین

---

۱ - اشاره به ویران کردن خانه‌های مجاور صحن و ساختن فلکه است که با نیّت زیباسازی شهر و صحن انجام شد ولی در عمل بافت کهنسال شهر را در هم ریخت و شهبانو فرح و تقریباً همه‌ی معماران با صلاحیّت کشور با آن مخالف بودند.

بالظّالمین [۱]). با این وصف سوریها با ما سر جنگ دارند. اخیراً هم که توافق ایران و عراق را تحریک امپریالیستها می‌دانند. شاهنشاه فرمودند: ترکها هم که روی فرات سد می‌بندند. عرض کرد، همین‌طور است و بالاخره این یک کار دنیایی است که از طریق مراجع بین‌المللی (بیچاره!) باید بین ترکها و ما و سوریها حل شود. ولی راجع به ترکها زیاد بدبینی نشان نمی‌داد.

بعد راجع به حزب و کنگره فردای حزب رستاخیز صحبت شد و شاهنشاه به تفصیل تشریح فرمودند که چیست و چه ما می‌خواهیم بکنیم. منجمله فرمودند: تا یک سال و نیم دیگر هویدا دبیر کل خواهد بود (هویدا خوشش نیامد) و آن وقت کنگره بزرگتر و عمومی تشکیل خواهد شد که صورت نهائی اساسنامه حزب را بنویسد.

...

چهارشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۴

صبح کنگره انتصابی حزب نهضت رستاخیز برای تصویب مرامنامه موقّت افتتاح شد. چهار هزار و پانصد نفر از ولایات آمده بودند... حسب‌الامر شاهانه من حضور یافتم. به صحنه‌سازی بیشتر شباهت داشت تا یک جریان واقعی، فقط رئیس سنّی، دکتر [عیسی صدّیق] صدیق اعلم و رئیس جلسه نصرالله انتظام، خوب انتخاب شدند، بقیّه جریان خوبی به نظرم نداشت. تا ساعت ۱۱ ماندم. بعد آمدم دختری را ملاقات کردم که باید به حضور برسد. بسیار عالی بود (ایرانی). بیچاره خیال می‌کرد برای ملاقات من آمده است!

بعد شرفیاب شدم. فقط کارهای جاری را عرض کردم و جریان کنگره را هم به عرض رساندم. فرمودند: به هر حال کنگره، موقّتی است. عرض کردم: باید مردم این را بدانند. جواب نامه بوتو را دیکته فرمودند که فردا حاضر کنم. فرمودند: بعدازظهر گردش می‌رویم.

بعد سردار داوود شرفیاب شد که ناهار دو نفری در پیشگاه شاهانه بخورد. یادداشتی تقدیم کردم که استخلاص عبدالولی خان (داماد پادشاه سابق) را فراموش نفرمایید از

۱- [«اَللّهُمَّ اشغِلِ الظّالِمینَ بالظّالِمین»، خداوندا ستمگران را به ستمگران مشغول فرما. (توضیح ویراستارکتاب‌سرا)]

داوود بخواهید. حالا که این قدر به داوود کمک می‌شود لااقلّ یک منفعتی هم بدهد.

مرخّص شدم، به کارهای جاری نرسیدم! با عجله در منزل ناهار خوردم و به فرودگاه رفتم. داوود خان رفت. از آن جا شاهنشاه گردش تشریف بردند. من هم پیش دوست دختر خودم رفتم. سه چهار ساعتی با فراغت گذراندم. رفع خستگی این چند روزه تا حدّی شد.

بعد جلسه عمرانی کیش را اداره کردم. شب مهمانی دخترم، ناز، به افتخار اعلیحضرتین بود (چون منزل او را ندیده بودند). بسیار بسیار عالی برگزار شد. خدا عمر بدهد به شاه، چندین دفعه تشکر فرمودند. حال آن که ما باید متشکّر باشیم که این افتخار را به ما مرحمت فرمودند. یک آوازه خوان یونانی (که البتّه بین‌المللی است) آورده بودیم، به نام [دمیس روسوس] Demis Roussos، آمبیانس عالی به وجود آورد.

از اخبار مهمّ جهان همان سقوط سایگون است.

پنجشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. نیم ساعتی شرفیاب بودم، بیشتر کارهای جاری و برنامه مسافرتهای شاهانه به ونزوئلا و مکزیک و آمریکا مطرح بود. عرض کردم: سناتور [ادوارد]کندی هم که به ایران می‌آید. همان طور که سابقاً عرض کرده بودم، این مردکه پدرسوخته که رسماً اعلام کرد کاندیدای ریاست جمهوری نیست. تمام این بازی‌ها را برای رئیس جمهور شدن می‌کند. منتها خواهد گفت من به مناسبت خانوادگی خودم نمی‌خواستم، ولی مردم خواستند، من تقصیری ندارم. فرمودند: باید همین طور باشد. ما هم بی اطّلاع نیستیم، ولی به هر صورت شما به او کمک کنید و پذیرایی لازم بکنید.[۱] قدری راجع به عربستان سعودی صحبت شد. فرمودند: ملک خالد مرد سلیم النّفس خوبی است ولی آن طور هم که همه خیال می‌کنند [صفر] zero نیست. اما به هر صورت

۱- ادوارد کندی در سنای آمریکا به خرید بیش از اندازه‌ی سلاح از سوی ایران و چند کشور دیگر ایراد گرفته بود. هنگام بازدید از ایران نیز در مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود همین نظر را تکرار کرد.

ما صحبتهای جدّی را با فهد داشتیم. عرض کردم: در خصوص دعوت سادات از والاحضرت همایونی برای افتتاح کانال سوئز چه می‌فرمایید؟[۱] فرمودند: از خودشان بپرس که میل دارند بروند یا نه؟ امّا از خودشان بپرس، متوجّه شدی؟ عرض کردم: بلی، به خودشان عرض خواهم کرد. (منظور شاهنشاه این بود که به وسایل زنانه، علیاحضرت شهبانو یا مادرشان، چیزی عرض نکنم).

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم بعد سر ناهار رفتم. [احمد سویدی] وزیر خارجه امارات متّحده عربی شرفیاب بود. صحبت اساسی همان اعلامیّه مشترک کشورهای خلیج فارس به اتّفاق عراق در مورد امنیّت خلیج فارس بود که او موافقت کرد (البتّه نمی‌توانست نکند!)[۲]

بعدازظهر تمام به کارهای متفرّقه رسیدم و در منزل کار کردم. به کنگره حزب نرفتم چون احساس کردم که فعلاً در آن جا رلی ندارم، فقط روز اوّل باید به صورت سمبولیک یا به صورت مترسک بروم. امّا شنیدم که جریان خوب نبوده و صورت صحنه‌سازی آن بیشتر بود و عدّه زیادی ناراحت شده‌اند.

امشب مراسم نامزدی دختر والاحضرت شمس (شهرآزاد) با یک جوان آمریکایی بود، در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی در پیشگاه اعلیحضرتین. به این جهت سر شام رفتم ولی فرصت نشد در خصوص حزب عرایضی بکنم. ولی چون فردا شاهنشاه در مراسم شکرگذاری در استادیوم صد هزار نفری محمّدرضا شاه تشریف می‌آورند و فرمایشاتی خواهند فرمود، لازم دیدم خاطر مبارکشان را آگاه کنم که ضمن صحبت به مردم بفرمایند این جریان موقّتی بود که مردم زیاد سر نخوردند. به این جهت امشب که به منزل آمده‌ام در این خصوص عریضه تهیّه می‌کنم که صبح قبل از تشریف بردن شاهنشاه تقدیم گردد.

۱- پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، کانال سوئز به مدّت هفت سال بسته بود. در جریان ترمیم کانال، ژرفا و پهنای آن افزایش یافت تا به نفتکشهای بزرگ که پیش از آن ناچار به دور زدن آفریقا بودند، امکان عبور دهد.

۲- در این اعلامیه تأکید شد که امنیّت خلیج فارس باید بدون دخالت خارجی تأمین شود.

جمعه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۴

صبح مراسم شکرگزاری در میدان بزرگ صدهزار نفری استادیوم آریامهر برگزار شد. شاهنشاه نطق بسیار عالی ایراد فرمودند.[1] بعد من در رکاب شاهنشاه به کاخ نیاوران آمدم در آن جا شاهنشاه مصاحبه با روزنامه رستاخیز که فردا اوّلین شماره آن منتشر خواهد شد، فرمودند.

بعد من در سلمانی شاهنشاه شرفیاب شدم و یک ساعت و نیم شرفیاب بودم. تمام کارهای جاری بود، منجمله جواب نامه بوتو که عریضه او و جواب شاهنشاه را این جا می‌گذارم. در مورد جشنهای پنجاه ساله خاندان پهلوی اجازه فرمودند که از اوّل سال ۱۳۵۵ برای مدت یک سال برگزار شود. عرض کردم: کتابی اخیراً درباره ناپلئون منتشر شد در آن جا دیدم درباره او دویست هزار کتاب نوشته شده اعمّ از لشکرکشی‌ها و تفریحات و کارهای سیاسی او. درباره اعلیحضرت همایونی که حقّاً شما را کمتر از او نمی‌دانم، ما باید کتابهای زیادی منتشر کنیم و به نظر من بهترین و صحیحترین آن خواهد بود که من بنویسم. اگر اجازه فرمایید دو سال کنار بروم. فرمودند: نه این را که سابقاً هم به تو گفتم، نمی‌توانم اجازه بدهم، حالا به تو کار دارم. عرض کردم: شاهنشاه مرحمت می‌فرمایید وگرنه من کسی نیستم که در دستگاه شاهنشاه [جانشین ناپذیر] indispensible باشم. راجع به اتومبیل زرهی که من خواستم به مکزیک بفرستم، فرمودند: لازم نیست. عرض کردم: والله به خدا، لازم است. فرمودند: لازم

۱- شاه در این مراسم درباره‌ی حزب نوپای رستاخیز گفت «تشکیلات ایران امروز، ملّی‌ترین تشکیلاتی‌ست که تاریخ ایران به یاد دارد و شاید در جای دیگر هم کمتر نظیر آن را بتوان پیدا کرد، زیرا عموم افراد ملّت ایران وارد تشکیلات هستند». پیش از رفتن شاه به ورزشگاه، علم نامه‌ای به حضور او فرستاده و یادآور می‌شود، «وظیفه جان نثاری خود می‌داند آن چه را که می‌شنود به عرض خاک پای مبارک برساند. از دیروز تا امروز که این عریضه تقدیم پیشگاه همایونی است، غلام از مجموع آن چه می‌شنود، این طور نتیجه می‌گیرد که مردم انتظار دارند از بیانات مبارک ملوکانه استنباط کنند که این تشکیلات که ظرف دو روز برای حزب رستاخیز ریخته شده موقّتی است و کار اساسی بعد از یک سال و چند ماه دیگر انجام خواهد گرفت که واقعاً هم همین‌طور است. چون اگر بعضی ایراداتی به کار کنگره باشد و نارساییهایی وجود داشته باشد، به این صورت به کلّی برطرف می‌گردد.» اشاره علم به این که یک سال و چند ماه دیگر تغییراتی در حزب به وجود خواهد آمد به دنبال گفته‌ی خود شاه در شرفیابی علم در ۵۴/۲/۱۰ و نشانه‌ی روشنی از تلاش علم برای کاهش نفوذ هویداست.

نیست. شهردار از نخست وزیر شکایت کرده بود که چوب لای چرخ او می‌گذارد و روزنامه‌ها را وادار می‌کند به او بد بنویسند. فرمودند: بگو این مطلب را منعکس کند، تو هم به روزنامه‌ها بگو بی‌ربط فحش ندهند، معنی ندارد.

عرض کردم: در وقتی تشریف ندارید ممکن است سری به بیرجند بزنم. بعد برای چک‌آپ به اروپا بروم. فرمودند: اجازه می‌دهم، به شرط آن که تنها بروی! قدری راجع به بیرجند و این که خانه پدرم را موزه می‌کنم و وقف بر امام رضا و بعد هم باغ شوکت‌آباد را به نام پدرم برای یک مدرسه عالی تکنیک اختصاص می‌دهم، [صحبت کردیم]. فرمودند: بسیار خوب است. عرض کردم: فکر کردم بعد از من دخترهایم بیرجند برو نیستند و این باغات از بین می‌رود، مضافاً که وقف است، چرا به نام پدرم مدرسه عالی درست نکنم. فرمودند: بارک الله، خوب فکر کرده‌ای. عرض کردم: با وصف این در بیرجند منزل تازه برای خودم می‌سازم. به هر صورت این برای بچه‌ها خواهد ماند چون میل دارم به هر حال آنها پایگاهی آن جا داشته باشند و من هم میل دارم اگر پولی دارم در همین کشورم خرج کنم. چرا یک منزل عالی در بیرجند نسازم؟ فرمودند: کاش همه مثل تو فکر می‌کردند.

در کارهای امروز چند گزارش بود که همه را به عرض مبارک رساندم و عرض کردم: بی‌جهت این وجهه عالی در بین مردم و دنیا با ندانم کاریها لکه‌دار می‌شود. فرمودند: چاره نبود، همه خرابکار بودند و فرار می‌کردند، آن بدتر بود.[1]

بعد مرخّص شدم به منزل آمده کارها را ابلاغ کردم. سفیر آمریکا تلفنی کرد که فوری به عرض شاهنشاه رساندم.[2] بعدازظهر یک ساعتی سری به دوستم زدم. باز هم به منزل برگشتم و کار کردم و تا حالا که نصف شب است کار می‌کنم که مبادا فردا نکته[ای]

۱- اشاره‌ی علم به رویداد به راستی شرم‌آور کشته شدن نه تن از مخالفان رژیم به دست مأموران امنیّتی در زندان اوین است. هفت تن از این گروه به نامهای جلیل افشار، محمّد چوپان‌زاده، بیژن جزنی، عزیز سرمدی، عباس سورکی، حسین ضیاء ظریفی و مشعوف کلانتری از فدائیان خلق و دو تن دیگر، کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل از مجاهدان خلق بودند. بیشتر این جوانان دانشجویان دانشگاههای ایران بودند.

۲- سفیر آمریکا به وسیله‌ی علم، پیام رئیس جمهوری آمریکا را به آگاهی شاه رساند. در این پیام پرزیدنت فورد اطّلاع داده که در همان روز اعلامیه‌ای در واشینگتن، درباره‌ی دیدار وی با سادات در اتریش در نیمه‌ی ژوئن، منتشر خواهد شد. هدف این دیدار تبادل نظر در بالاترین سطح در مورد برقرار صلحی پایدار در خاورمیانه است.

فراموش گردد.

راجع به مسافرت مکزیک که عده دو میلیون نفری به استقبال می‌آیند اردشیر [زاهدی] ترسیده بود و فکر کرده با هلیکوپتر شاهنشاه از فرودگاه به محلّ اقامت تشریف ببرند (به همین جهت من خواستم اتومبیل زرهی بفرستم). فرمودند: به او تلفن کن مبادا چنین کاری بکند.

امروز عکسهایی که دوست دخترم از داخل جیپ در کیش از سواری برداشته برایم آورد.

با آن که جمعه بود، امروز سفیر ویتنام شمالی آکردیته در مجارستان را که در تهران هم آکردیته شده پذیرفتم، چون فردا به مجارستان می‌رود. مرد جوان، ولی فهمیده[ای] بود. فرانسه را خوب حرف می‌زد. دنیای غریبی است، به عنوان سفیر ویتنام شمالی این جا آمده، حالا سفیر تمام ویتنام است.

شنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۴

صبح با آن که دیروز به تفصیل شرفیاب شده بودم، شرفیاب شدم و باز هم بعضی گزارشات منجمله در مورد وضع امنیّتی ونزوئلا و مکزیک که از سفارت آمریکا گرفته بودم، از نظر مبارک گذراندم. همچنین بعضی تلگرافات نامفهوم دیروز از اردشیر از واشنگتن رسیده بود که دیشب با تلفن با او صحبت و روشن کرده بودم، عرض کردم.

تصادفاً شاهنشاه همان موضوعی [را] که من چند روز پیش از آن ناراحت بودم، سؤال فرمودند که تو چیزی از این مطلب می‌دانی؟ عرض کردم: بلی و خوشبختانه می‌توانم به عرض مبارک برسانم که خیالتان از هر حیث راحت باشد. احساس کردم که شاهنشاه خیلی خوشحال شدند چون مرا که می‌شناسند ولی ممکن بود بی‌جهت و بدون آلودگی، آلودگی پیدا کنم. این واقعاً خیلی حیف بود. چند نامه هم که باید خودم امضاء کنم، به کشورهای خارجی، احتیاطاً از نظر مبارک گذراندم و بعد امضاء کردم. عرض کردم: والاحضرت همایونی هم قبول فرمودند به مصر تشریف ببرند. فرمودند: بسیار خوب، پس ترتیب کار را بده.

بعد شاهنشاه سفیر آمریکا را به حضور پذیرفتند. من به فرودگاه رفتم، شاهنشاه ساعت یک بعدازظهر به سلامتی به طرف پاریس حرکت فرمودند.

عصری من تمام کار کردم، منجمله سفیر انگلیس را به اتّفاق رئیس سابق خزانه‌داری انگلیس که حالا کارهای خصوصی می‌کند و می‌خواهد در ایران کنفرانسهای اقتصادی بدهد، پذیرفتم. قدری راجع به وضع پولی جهان صحبت کردیم، خیلی بدبین نبود. قدری راجع به وضع عربستان سعودی و پولهای آن جا و وضع سیاسی آن جا صحبت کردیم که فعلاً روبه راه است.

راجع به پولهایی که در غرب پیش‌بینی می‌شد تا سال ۱۹۸۰، ۶۰۰ میلیارد دلار در این کشورها[ی نفت خیز عربی] ذخیره خواهد بود بحث کردیم. گفت معلوم شد این رقمها تمام خیالبافی بوده است، چون پول در جریان است، حتّی بعضی کشورهای نفتی مثل ابوظبی بی‌پول هم شده‌اند. گفتم چرا؟ گفت به علّت بذل و بخشش‌های بی جاکه قسمتی از آن هم از ترس است، مثلاً اگر مصر و سوریّه از شیخ ابوظبی پول بخواهند، جرئت نمی‌کند که ندهد، چون آنها یک دست برای گدایی دراز دارند و در دست دیگر طپانچه زیر قبا! گفتم طپانچه کدام است؟ گفت تبلیغات جمهوریها بر علیه شیخها و اینها از این مسئله فوق‌العادّه هراس دارند. از این مقوله صحبتها یک ساعتی داشتیم. مرد با تجربه[ای] بود.

تمام بعدازظهر و شب در منزل کار کردم. از اخبار مهمّ داخلی نشر اوّلین شماره روزنامه رستاخیز است که هم مصاحبه مهمّی از شاهنشاه دارد و هم جریان دیروز در آن منعکس می‌باشد. فرمایشات شاهنشاه چنان که دیروز نوشتم عالی بود و به آن عرض من هم که دیروز کرده بودم، توجّه فرمودند.

صبح عرض کردم که [امیرخسرو] افشار، سفیر انگلیس را دیده و راجع به امور مسقط با او صحبت کرده، اینها گویا از Landon نام کانادایی که مُشیر و مشار سلطان است و در [دانشکده افسری سندهرست] Sandhurst[1] با او هم کلاس بود خیلی ناراحتی دارند و

۱- در یادداشت علم به اشتباه St. Hurst نوشته شده است.

بقیه حرفهاکه سلطان، اطرافیان دزد دارد و غیره بهانه است. ضمناً برنامه عمرانی سلطان راکه قرار بود انگلیسها بدهند و سعودی هم پولش را بدهد، به افشار داده که اینک به نظر مبارک می‌رسد. فرمودند: افشار را به عنوان تبریک عروسی سلطان با هدایای ما بفرست که در آن جا صحبت کند، ولی ببین انگلیسیها چه قدر بدبخت شده‌اند که یک پسره کانادایی را نمی‌توانند بردارند.

عرض کردم: شاید هم [مأمور] agent خودشان است، نعل وارونه می‌زنند. فرمودند: بعید نیست.

شنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۴ تا چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۴

در این چند روز شاهنشاه به سلامتی به کشورهای ونزوئلا، مکزیک و آمریکا تشریف فرما شدند.[1] سفری عالی و شاهانه بود و همه جا باگرمی و افتخار از شاهنشاه پذیرایی شد، به خصوص در خود آمریکا که حالا قدر این متّفق مقتدر را خوب می‌دانند. من چندان حالی در غیبت شاه ندارم و به این جهت دلم و دستم سرد است که چیزی بنویسم و به خصوص یک گرفتاری روحی و فکری هم در این چند روزه داشتم که اگر بگویم بدترین ایّام عمر من در این چند روزه گذشت اغراق نگفته‌ام. یعنی در این ماه عالی اردیبهشت واقعاً در جهنم بود. سفری به بیرجند کردم. همه چیز عالی بود، چون از سالهای نادری است که باران هم زیاد و هم به موقع آمده بود. در حدود ۲۰۰ [میلیمتر] باران داشتیم که کاملاً خوب و در حدّ عالی برای بیرجند است (اصولاً در سطح کشور خوب باران آمده). همه جا بلبل در ترنّم و مردم خوش آب و رنگ و خوشحال بودند. من قاعدتاً در چنین محیطی باید در بهشت باشم ولی واقعاً در جهنم بودم. و از آن بدتر آن که به ظاهر هم ناچار در همه جا باید بشّاش با مردم رو به رو شوم و مهمان هم با خود برده بودم (وزیر علوم و افشار سفیر سابق شاهنشاه در لندن که حالا مشاور دربار است و خانم علم که البتّه تنها مرا رها نکرد که بروم). وزیر علوم را برده بودم که طرح یک مدرسه

۱- یک هفته پس از مسافرت شاه، علم نامه‌ای به حضور او فرستاده که به دنبال این یادداشت آمده است.

تکنیکی عالی را به نام پدرم در شوکت‌آباد پیاده کنیم. باری اگر به اتّکا الطاف خداوندی نبود، باید سکته کنم، چون درد دلم را به هیچ کس نمی‌توانستم گفت و پیش خودم این شعر را تکرار می‌کردم:

گرچه از آتش دل چون خم می در جوشم

مهر بر لب زده، خون می‌خورم و خاموشم

ولی زنده ماندم و جای تعجّب است و هنوز هم گرفتاری روحی باقی است.

از اخبار مهمّ جهان سقوط کامل ویتنام جنوبی و کامبوج به دست کمونیستها و پناهنده شدن در حدود یک صد و پنجاه هزار نفر به آمریکاست. مجلس سنای آمریکا [تحریم] embargo اسلحه را به ترکیه برداشت، ولی هنوز باید به تصویب کنگره هم برسد. ویتنام شمالیها که حالا البتّه ویتنامیها باید گفت، یک کشتی تجارتی آمریکایی را توقیف کردند. آمریکا خُرّ و پُف حسابی و به موقعی کرد و با زورِ اسلحه کشتی را گرفت. شاهنشاه هم در آمریکا این عمل آمریکا را تأیید فرمودند و من فکر می‌کنم که فورد خیلی احتیاج به این تأیید شاهنشاه داشت. موضوع قیمت نفت و انرژی دوباره مطرح است و شاهنشاه در آمریکا زمینه را فراهم فرمودند که موضوع کنفرانس مصرف کننده و تولید کننده به جایی برسد و دوباره در پاریس مذاکرات شروع خواهد شد. در پرتغال سوسیالیستها انتخابات را بردند ولی کمونیستها با آنها در افتاده‌اند.

بیش از این واقعاً حوصله ندارم بنویسم.

۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۴

پیشوای بزرگ من

با آن که غلام سعی می‌کند در این گونه مسافرتهای خسته کننده شاهنشاه محبوب معظّم خود دیگر حتّی الامکان مصدّع و مزاحم اوقات مبارک نباشد، امّا گاهی وظیفه غلامی برخلاف میل باطنی غلام است.

موضوعی که به عرض خاکپای مبارک می‌رساند صرفاً جنبه گزارش دارد و آن این است که در این دو سه روزه که سیاست انتخاباتی حزب اعلام شده، رویّه حزب در این مورد، مورد گفتگوهای زیاد است:

عده[ای] معتقد هستند که این عمل به این صراحت و سلکسیون کاندیدهای[1] انتخاباتی خیلی از مشکلات را حل می‌کند و دیگر اشخاص ناباب فرصت میدان داری و گول زدن مردم را ندارند. امّا عدّه[ای] دیگر معتقد هستند که سلکسیون افراد به این صراحت خلاف اصل است که ولو به ظاهر، باید رعایت آن بشود. یعنی به این صورت انتخابات arbitraire [خودسرانه] می‌شود و شاید انعکاس آن در دنیا نامناسب باشد و بهتر این بود که همین سلکسیون به صورت مخفی می‌بود. حزب، فقط شرایطی از قبیل عدم سوء سابقه و شناسایی در محل و غیره می‌گذاشت که معمول متعارف دنیاست. بعد هم این عجله در ثبت نام که باید تا تاریخ ۲۳ اردیبهشت باشد و معنی ثانوی آن محرومیّت یک عده ایست که در این مهلت اقدامی ننموده‌اند، باز هم خلاف اصل است. چون این مسئله به صورت حاد مورد بحث است و چه خوب است که این طور است. زیرا نشانه علاقه مردم به رویّه حزب می‌باشد، غلام لازم دید جریان را به عرض خاکپای مبارک برساند. به خصوص که قطعاً در آمریکا در مصاحبه‌های مطبوعاتی این سؤال در پیشگاه مبارک مطرح خواهد گردید.

۱- [در این نامه واژه "کاندید" به تکرار آورده شده. منظور همان واژه "کاندیدا" به معنای نامزد است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

در مورد عده[ای] که باید قضاوت در محبوبیّت کاندیداها هم بکنند، بحث زیاد است که یک عده ده نفری چه طور ممکن است به خودشان اجازه بدهند (ولو واقعاً بدانند) که شخصی را در جامعه قضاوت بکنند و این باز هم همان مسئله بند الف و ب و ج سابق را پیش می‌آورد که آن هم خلاف اصل است.[1]

آن چه بعد از شنیدن همه این صحبتها به عقل ناقص و قاصر غلام شاهنشاه می‌رسد این است که این رویّه حزب در تعیین کاندیدای خودش می‌باشد که از طرف مراجع عالی حزب باید به مردم معرّفی شوند و سعی می‌شود که حتی‌الآمکان عناصر ناباب نباشند وگرنه این رویّه مشی انتخاباتی دولت نیست بلکه هر کس خودش را کاندید کند (با توجّه به این که همه ایرانیها عضو این حزب جامعه‌گیر می‌باشند) همین قدر که پیشینه سیاسی یا قضائی نامناسب نداشته باشد، آزاد در فعّالیّت خواهد بود و چه بسا که از بین همین اشخاص هم کاندیدهایی انتخاب شوند و خلاصه هیچ ایرانی محروم از حقّ انتخاب شدن نیست.

غلام لازم دانست در آستانه سفر موکب مبارک به آمریکا خاطر خطیر شاهنشاه محبوب معظّم خود را از جریان آگاه سازد، چون این جریان و این بحث فعلاً بسیار گرم است و قطعاً در دنیا انعکاس عمیق خواهد داشت. باعث تعجّب خاطر مبارک خواهد شد که چه اشخاصی برای پیشبرد کار حزب عمیقاً بحث و دلسوزی می‌کنند، از جمله علی امینی که هر روز صبح مشتری تلفنی غلام است که این کار چنین است و آن کار چنان نتیجه می‌دهد و غیره و غیره و خیال می‌کنند غلام فوری گوشی تلفن را برداشته و تمام نظرات آنها را به عرض خاکپای مبارک می‌رساند!

امّا در جریان کارهای ظاهری حزب البتّه غلام هیچ اظهار نظر خصوصی یا

---

[1] - در تیر ماه ۱۳۲۸ دولت ساعد قانونی برای تجدید نظر در سازمان وزارتخانه‌ها و تصفیه‌ی کارمندان عالی رتبه‌ی دولت، به تصویب مجلس رسانید. یک کمیسیون مسؤول طبقه‌بندی این کارمندان به سه گروه الف (صالح)، ب (قابل قبول) و ج (ناصالح) شد. کارمندان بند ج می‌بایست مورد تصفیه قرار گیرند. علم جزو گروه بند ب بود.

عمومی به هیچ وجه در هیچ جانمی کند، حتّی از انتخاب باهری وسیله فارسی‌ها هم غلام یکّه خورد، چون به کلّی برخلاف، انتظار داشت.

عرض دیگری که گرچه بسیار کوچک است و باید به عرض خاکپای مبارک برسد گله سفیر اسرائیل بود که در یک مصاحبه شاهنشاه فرموده‌اند دولت اسرائیل ضعیف است. غلام گفت البتّه ضعیف است، نه تنها شما بلکه همه غربیها به سیستم شما ضعیف می‌باشند و این صورت ائتلاف و بند بست سیاسی البتّه دولتها ضعیف می‌باشند، این جای گله‌گذاری نیست و این مطلب را شاهنشاه من درباره کشورهای غربی هم فرموده‌اند.[1] بعد به راستی یا دروغی پیشنهاد یک همکاری مطبوعاتی می‌کرد که غلام در آن زمینه چیزی به [شجاع‌الدّین] شفا[2] نوشت که البتّه به عرض خاکپای مبارک خواهد رساند.

سرتیپ [محمدعلی] صفّاری هم استدعای توجّه برای انتصابی شدن خود دارد که از اسم نویسی و کاندید شدن خودداری کند. بسته به امر مطاع مبارک خواهد بود. الحمدالله این جا همه امور، حتّی بارندگی، بر وفق کامل مراد است و ما هم از غرور و سربلندی و افتخاراتی که در سایه همایون شاهنشاه جسته‌ایم سرفخر به آسمان می‌ساییم.

با تمام قلب پابوس است

غلام خانه زاد - علم

۱- مدّتی بود که شاه، مغرور از موفقیّتهای خود، دموکراسیهای غربی را در هر مصاحبه و فرصتی به باد انتقاد می‌کشید. گفت و گوی علم با سفیر اسرائیل نیز بازتاب همین برداشت شاه و گزارش آن صرفاً برای خوش آیند اوست.

۲- شجاع‌الدّین شفا، معاون فرهنگی وزارت دربار، در آن هنگام از همراهان سفر شاه بود و نقش اساسی در تهیه‌ی نطقهای شاه داشت.

چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۴

شاهنشاه به سلامتی وارد شدند، حالشان آن قدر که من توانستم بفهم، خیلی خوش نبود. نفهمیدم چرا. شاید مقدار زیادی خستگی بود. طبیعتاً سر شام رفتم که دلم تنگ شده بود. البتّه تمام، صحبت مسافرت بود ولی نه صحبت جدّی. اما مسلّم شد که شاهنشاه از این سفر راضی برگشته‌اند. جای رضایت هم واقعاً دارد. من عرض کردم که دستگاه بیچاره آمریکاییها این مطلب را خیلی بزرگ کردند. شاهنشاه از این عرض من بدشان نیامد، چون واقعیّت داشت، منتها واقعیّتی که شاید در ایران کمتر توجّه شده بود.

نخست وزیر هم سر شام بود. او چیزی عرض نمی‌کرد و ساکت بود. این را هم نفهمیدم چرا. در آخر کار از نطق علیاحضرت شهبانو در دانشگاه [جورج تاون] Georgetown آمریکا تجلیل کرد. البتّه نطق خوبی فرموده بودند. بعد دانستم که چون فریدون هویدا[1] برادر نخست وزیر در تصحیح آن زحمت کشیده، این جا نخست وزیر خواست نانی به برادرش قرض داده باشد.

از اخبار مهمّ جهان توافق نسبی است که در وین بین ترکهای قبرس و یونانیهای قبرس بیش از آن چه دنیا انتظار داشت پیش آمده است. این مذاکرات تحت قیادت والدهایم دبیر کلّ سازمان ملل انجام می‌یابد.

امروز دوست من رفت. عکسی را که یکی از بعدازظهرها در منزلش هنگامی که در آفتاب خوابیده بود، از او گرفتم، این جا به یادگار می‌گذارم.

پنجشنبه ۱ خرداد ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کار جاری و نامه‌ها و تلگرافات بسیار زیاد بود. بنابراین، با آن که قریب یک ساعت شرفیاب بودم، فرصت مذاکرات اساسی نشد و به خصوص صحبتهای اساسی آمریکا و موضوع انرژی را دلم می‌خواست سؤال کنم، امّا صحبت پیش نیامد، یعنی وقت نبود.

۱- فریدون هویدا در این تاریخ سفیر ایران در سازمان ملل متّحد بود.

شاهنشاه درباره عریضه من که به واشنگتن عرض کرده بودم و موادّ آن را این جا می‌گذارم و در مورد کار انتخابات و حزب است، فرمودند: من خیلی درباره‌اش فکر کردم، به نظرم می‌رسد راهی که در پیش گرفته‌ایم مناسب است و برای قدم اوّل به سوی انتخابات مردمی خوب است. عرض کردم: اتّفاقاً اعضاء معتمدین محل از خودشان جرئت و شهامت به خرج داده و خیلی اشخاص نامناسبی را رد کرده‌اند و جای تعجّب است که با شتر مآبی و حسّ تعارف و رودربایستی ایرانی عدّه[ای] را رد کرده‌اند که ۹۰٪ هم مطابق واقع است. فرمودند: خود من هم متعجّب هستم، امّا همین طور است.

والاحضرت بهزاد، پسر شاپور حمیدرضا، قراول‌های جلوی کاخ سعدآباد را کتک زده بود، من او را حبس کرده بودم، تأیید فرمودند.[۱] امر دادند او را نگاه‌دار و در حبس بماند. قدری راجع به وضع والاحضرت شهناز و نفوذی که شوهر در ایشان دارد مذاکره شد. چون باز در انگلیس ایشان را در گمرک (به علّت سوءظن به قاچاق حشیش جهانبانی) چند ساعتی نگاه داشته بودند. من ناچار بودم گزارش بدهم، این صحبت پیش آمد.

اما از پیش آمدهای نامطلوب که باز صحبت پیش آمد، این بود که دیروز صبح خرابکاران دو نفر مستشار آمریکایی (مستشاران ارتش) را کشتند.[۲] به حضور شاهنشاه عرض کردم: از این پیش آمد واقعاً متأسّف هستم ولی وقتی مخبرین آمریکایی شاهنشاه را سؤال پیچ می‌کنند که چرا زندانیان سیاسی دارید و شاهنشاه می‌فرمایند اینها زندانیان سیاسی نیستند و تروریست هستند، آن وقت آنها جواب می‌دهند که چرا تروریست را اعدام می‌کنید و شاهنشاه می‌فرمایند من اگر آنها را اعدام نکنم، حقّ مردم ایران را ضایع

۱- بهزاد، مانند پدرش، به موادّ مخدّر و الکل معتاد بود و رفتار ناشایستی در ملاء عام داشت. حمیدرضا که به دستور شاه از سالها پیش از دربار طرد شده بود، نمونه‌ای برای پسرش شده بود. از جمله حمیدرضا عادت داشت از سفارتخانه‌های خارجی سیگار بگیرد. هنگامی که سر دنیس رایت تازه سفیر شده بود، حمید رضا راننده‌ی خود را به همین منظور به سفارت انگلستان فرستاد و دنیس رایت پاسخ داد که سفارت مغازه‌ی سیگارفروشی نیست. سپس نیز جریان را به آگاهی وزارت خارجه رساند و به این سان به تکدّی حمیدرضا پایان داد (نقل از خاطرات منتشر نشده‌ی سر دنیس رایت).

۲- این دو تن آمریکایی، سرهنگ جک ترنر و سرهنگ پل شفر بودند که در بامداد روز ۳۱ فروردین در قیطریّه به دست سه تن از اعضای سازمان مجاهدین خلق کشته شدند. یکی از علّتهای اصلی که هنوز هم دولت آمریکا این سازمان را تروریستی می‌شمارد، همین قتل دو افسر آمریکایی‌ست.

کرده‌ام و آنها شانه بالا می‌اندازند. در این جامعه [بی بندوبار] permissive جوابش همین است که خدا داد و حالا بعد از مصاحبه‌های شاهنشاه در آن جا مثل توپ صدا می‌کند. امّا واقعاً جای تأسّف است. فرمودند: باید همین‌طور باشد. یک وقت نگویند خود ما آنها را کشته‌ایم. عرض کردم: این قدرها آمریکاییها باهوش نیستند! بعد هم یک مهندس بدبخت ایرانی هم که کشته شده است.

بعدازظهر در منزل ماندم کار کردم - کار بسیار زیاد بود.

پیامی از کیسینجر رسید. با آن که شاهنشاه در گردش تشریف داشتند، فوری آن جا فرستادم و جواب را از آن جا به من دیکته فرمودند (علاوه بر آن که ذیل عین گزارش هم دستخط فرموده‌اند) که تمام را این جا می‌گذارم.[1] البتّه این جواب حکایت از رضایت عمیق درونی شاهنشاه از سفر آمریکا دارد.

شب سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. فقط عرض کردم: جواب عراق را مبنی بر قبول دعوت حسن البکر در مورد مسافرت شاهنشاه به آن جا داریم تهیّه می‌کنیم ولی یک ذرّه از وجود من حاضر نیست که شاهنشاه به این سفر تشریف ببرند. فرمودند: جواب را کلّی تهیّه کن، بعد هم مطالعه امنیّتی بکن تا ببینیم چه پیش می‌آید. برنامه مسافرت والاحضرت همایونی به مصر را هم به اختصار به عرض رساندم.

جمعه ۲ خرداد ۱۳۵۴

ظهر در حمّام هنگام سلمانی کردن سر شاهنشاه شرفیاب شدم. یک ساعت و نیم کارهای جاری عقب افتاده را به عرض رساندم. مطلب مهمّی نبود، جز آن که امر فرمودند به شیعیان لبنان محرمانه کمک پولی و اسلحه بکنیم. امر فرمودند: تیر ماه هم به آذربایجان می‌رویم، هفته آینده هم به مشهد. در خصوص مشهد باید بنویسم که شاهنشاه قبلاً خیلی ناراحت بودند که قبل از سفر آمریکا به مسافرت سالیانه مشهد و

۱- نامه‌ی کیسینجر به تاریخ ۲۲ مه ۱۹۷۵ درباره‌ی گفت و گوهای او و گرومیکو، وزیر خارجه شوروی، در وین در مورد مذاکرات صلح خاورمیانه است. شاه در حاشیه‌ی نامه نوشته است «از توضیحات، اظهار امتنان بشود و امیدواری به این که اوضاع طبق مراد پیشرفت کند.»

تشرّف به آستان حضرت رضا نائل نشدند و آن را به فال نیک نگرفتند. من عرض کردم: قصد بفرمایید در مراجعت تشریف ببرید، هیچ اهمّیّت ندارد و شاهنشاه این مطلب را پیش نظر داشتند. فرمودند: حالا دیگر باید برویم. دیگر مطلب مهمّی نبود.

بعدازظهر سواری رفتم، خیلی عالی بود. شب سر شام نرفتم به کارها رسیدم. از اخبار مهمّ جهان تشکیل شورای سنتو در ترکیه است که کیسینجر هم شرکت کرده و راجع به آینده اختلاف قبرس بین ترکیه و یونان اظهار خوش‌بینی کرده است. دیگر این که بدون هیچ سر و صدا یک دفعه سوریّه و اسرائیل هر دو اعلام کردند که با تمدید مأموریت قوای ملل متّحد در مناطق آتش‌بس موافقت می‌کنند، در صورتی که پس از شش ماه تمدید قبلی، سوریّه برای فقط سه ماه تمدید آن بازی در آورد.

شنبه ۳ خرداد ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. مطلب زیادی نداشتم. دلم می‌خواست مسائل اساسی صحبت شود، زمینه آماده نبود شاهنشاه را خسته یافتم. با آن که نیم ساعتی شرفیاب بودم، بیشتر شعر خواندم و حکایت کردم و از دخترها صحبت کردم. قدری هم وضع زندگی و مزاجی خودم را که خنده‌دار است عرض کردم. مقدار زیادی خندیدم.

بعدازظهر تمام کار کردم. حضور والاحضرت همایونی شرفیاب شدم. آخرین برنامه مسافرت مصر را عرض کردم و تصویب فرمودند. اصرار فرمودند که با ایشان بروم. آن قدر این پسر ماه است که ناچار از اطاعت بودم، چون او را قلباً دوست دارم. اگر به این خوبی هم نبود، چون فرزند معبود من است، باز او را دوست می‌داشتم.

سر شام نرفتم، در منزل ماندم. از اخبار مهمّ جهان دامنه زد و خورد در بیروت و تشکیل یک دولت نظامی از طرف رئیس جمهور است (یعنی نظامیان سابق را به تشکیل کابینه امر داده است). ولی فکر نمی‌کنم دردی دوا بکند، چون در لبنان عدّه سرباز فدائیین از عدّه سرباز دولت بیشتر است. عیناً شبیه ویتنام جنوبی که عدّه ویت کنگها در آن جا از عدّه سربازهای ویتنام جنوبی بیشتر بود. بعد هم مسیحیان و مسلمانان (شیعه و سُنّی) همه به جان هم افتاده‌اند. به صورت ظاهر حالا زد و خورد بین فالانژیستها

(افراطیهای دست راستی) با فدائیین می‌باشد.

یکشنبه ۴ خرداد ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه خیلی سرحال بودند. با آن که اعضای کنسرسیوم نفت شرفیاب می‌شدند، مرا بیش از سه ربع ساعت نگاه داشتند و آنها ۲۰ دقیقه دیرتر شرفیاب شدند و این از نوادر است که شاهنشاه کسی را سر ساعت نپذیرند.

گزارشی به پیشگاه مبارک عرض کردم که اینها (کنسرسیومیها) برای دریوزگی و گدایی آمده‌اند و عرض می‌کنند که ما آن ۵۰ سنت منفعت را می‌خواهیم. (قبلاً شاهنشاه چنین وعده فرموده بودند). با آن که قبلاً هم شاهنشاه فرمودند که دیگر این کار را اعضای اوپک قبول نمی‌کنند و برای اینها هم زیاد است، ولی اینها خودشان را شدیداً به گدایی زده و گزارش ضمیمه را که این جا می‌گذارم،[1] قبلاً به من داده بودند که تقدیم کنم. شاهنشاه با دقّت ملاحظه فرمودند. فرمودند: حالا اینها خودشان را به نه‌نه من غریبم زده‌اند، منفعت هنگفت سال گذشته را چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند آن منفعت به علّت موجودی نفت ارزان خرید بود و دیگر به هوا رفت! فرمودند: عجب، یعنی هیچ! قدری هم خندیدند. عرض کردم: به هر حال فعلاً تمام اختیارات را به دست مبارک می‌سپارند، حتّی می‌گویند راجع به قیمت ما هیچ نخواهیم گفت، هرچه شاهنشاه اراده فرمایند همان است.

بعد برنامه والاحضرت همایونی را به مصر عرض کردم و عرض کردم: والاحضرت دیروز با من یک ساعت مذاکره فرمودند و من بسیار از تیزهوشی و متانت ایشان خوشم آمد و تحت تأثیر قرار گرفتم. یکی این که وقتی ملتزمین رکاب را تعیین می‌فرمودند، فرمودند: بهتر است تو هم بیایی، برای این که ممکن است در محل مطالبی پیش بیاید که من و تشریفات نتوانیم تصمیم بگیریم. و من از توجّه والاحضرت به این موضوع خیلی خیلی

۱- یادداشت اعضای کنسرسیم به پیوست است. منظور از «منفعت» تخفیف ویژه‌ی خریداران ممتاز است. شرکت ملّی نفت ایران هرگز از وعده‌ی تخفیف ۵۰ سنت / بشکه به اعضای کنسرسیوم آگاهی نداشت. روشن نیست اشاره‌ی علم به این که شاه به چنین درخواستی روی خوشی نشان داده بر چه پایه‌ای‌ست.

تعجّب کردم. فرمودند: همین‌طور است فوق‌العادّه باهوش و کار خودش را بلد است و بیشتر هم این کار برای فرار از مسؤولیّت می‌باشد.[1] عرض کردم: به خیال فرار از مسؤولیّت هم باشد، باز هم یک جوان چهارده ساله این طور فکر می‌کند، خیلی جای شکرگزاری است. فرمودند: بلی الحمدالله باهوش است و باید شکر خدا را کرد. مطالب جزئی دیگری راجع به انتخاب هواپیما و نبردن دکتر مخصوص و تعداد کم ملتزمین همه را عرض کردم و شاهنشاه از تمام مذاکرات بسیار خوشوقت شدند.

مطالب جاری زیاد بود، عرض کردم. منجمله این که برای [سرلشکر حسن] پاکروان[2] مشاور دربار که دیروز فرمودید کاری در نظر دارید و غلام جسارت کردم و پرسیدم چه کاری، برای این بود که می‌دانستم مریض است و باید می‌دانستم که می تواند چنین کاری را انجام بدهد یا خیر؟

امروز هم که در پاریس با او صحبت کردم، همین استدعا را داشت که بداند کار سنگین خواهد بود یا نه. چون انفارکتوس کرده و شش هفته بستری بود، حالا هم در پاریس است. فرمودند: نه کار سنگینی نداریم. من عرض کردم که فکر کردم شاهنشاه ایشان را برای پیشکاری والاحضرت همایونی می‌خواهید. مرد بسیار سنگین وزن عالی است. فرمودند: آخر زیاد پیر شده، بعد هم مرد عمل نمی‌تواند باشد، زیادی عمیق و درس خوانده است. بعد عرض کردم: تلگرافی از پدر یک دختر زندانی رسیده،...، خواندنی و تکان دهنده است.

بعد مرخّص شدم، به بعضی کارهای جاری رسیدم. دنباله پیامی از کیسینجر رسید که فوق‌العادّه مهمّ و تکان دهنده بود.[3] سر ناهار رفتم که نخست وزیر و وزیر نفت بحرین

۱- شاه فرار از مسؤولیّت را هنر می‌دانست (ن.ک. یادداشتهای علم، جلد یکم، ص ۴۴).

۲- سرلشکر حسن پاکروان تحصیلات نظامی خود را در فرانسه انجام داد. گذشته از تبحر در رشته‌ی خود، دانش گسترده‌ای در زمینه‌ی تاریخ و فلسفه داشت. در دهه‌ی ۱۹۶۰ مدّتی رئیس سازمان اطلاعات و امنیّت و سپس به ترتیب وزیر اطلاّعات، سفیر ایران در پاکستان و سفیر ایران در فرانسه بود. پس از انقلاب کشته شد.

۳- دنباله‌ی پیام کیسنجر به این شرح بود:

Secretary also took up with Gromyko question of Soviet arms supply of [to] India. Secretary conveyed to Gromyko, on two occasious, our assessment that we believe India may attack Pakistan within two years. Secretary made point in strongest terms that we

شرفیاب بود. این پیام را تقدیم کردم. سر ناهار خواندند. فرمودند: خیلی خیلی مهمّ است، جوابی دیکته فرمودند (همان سر ناهار).

بعدازظهر در رکاب شاهنشاه به گردش رفتیم. در این ضمن چند عدد تابلوی عالی از نمایشگاهی که من چند روز پیش از گالری‌های مهمّ انگلیس در تهران افتتاح کرده بودم ملاحظه و چند عدد انتخاب فرمودند منجمله دو تابلو از وان دایک. بعد من به دو مجلس فاتحه و به سفارت اردن رفتم. علیاحضرت شهبانو هم برای دیدن [عالیا] ملکه اردن امروز به اردن تشریف بردند.

بعد از آن تمام کار کردم منجمله یک [نماینده کنگره] Congressman آمریکایی را پذیرفتم. چون شاهنشاه او را نپذیرفتند، فرمودند: من او را [توجیه] brief کنم. وضع خاورمیانه و ایران را برای او تشریح کردم، دو ساعت تمام طول کشید. در کمیته مخصوص فروش اسلحه می‌باشد. به من گفت کنگره آمریکا از دو چیز نگران است: یک ادّعاهای ارضی ایران! و دیگر این که اسلحه [کهنه] obsolete را ایران بعد به چه کشوری خواهد داد؟ گفتم اولاً که اسلحه کهنه به درد کسی نمی‌خورد. بعد هم شما خیال می‌کنید که ما اسلحه را به کشورهای کمونیستی و مخالف رژیم سلطنت خواهیم داد؟ بعد هم در قرارداد دو طرف که داریم انتقال اسلحه به هر کشور دیگر منوط به توافق آمریکاست و تا حالا هم همین‌طور عمل شده. واقعاً اینها [ساده] naif هستند.

شاهنشاه سر ناهار به ولیعهد بحرین فرمودند که در آمریکا خیلی صریح و روشن گفتم ما ناچاریم قیمت نفت را بالا ببریم زیرا قیمت مواد ساخته شده به دست شما، بیش از ۳۰٪ ترقّی کرده است.

بعدازظهر هنگام گردش هم به من فرمودند: چیز عجیبی است که باید حالا از خدا بخواهیم که دیگر بارندگی نشود، چون ممکن است باعث زنگ زدگی [گندم] شود. عرض کردم: در نقاط سردسیر هنوز هم باران خوب است ولی نقاطی که اندکی گرمتر شده، مثل

---

would take this seriously and we would hold the Soviets responsible in view of the fact that Soviet arms would be used in such an attack.

کرمانشاه، البتّه ممکن است ضرر بزند. در گرمسیر هم که مشغول برداشت هستند.

عرض کردم: کاخ نوشهر که قرار بود ۱۳ ملیون تومان بشود و با مبلمان ۲۶، حالا سر به ۳۰۰ ملیون[1] می‌زند. شاهنشاه که چنین پولی ندارند، اجازه بفرمایید آن را هم دولتی بکنیم و پولی هم که تا حالا خرج کرده‌ایم، در حدود ۳۰ ملیون، از دولت بگیریم و در سعدآباد یک کاخ دیگر برای شاهنشاه بسازیم. فرمودند: در سعدآباد که کاخ سفید خوب است. عرض کردم: به هر صورت والاحضرت ولیعهد بی‌منزل می‌باشند. فرمودند: فرح‌آباد را باید بسازیم. عرض کردم: از قدیم گفته‌اند سنگ بزرگ علامت نزدن است. به علاوه راه وصول به آن جا بسیار مشکل و اگر هم باشد نامناسب و نازیباست.

دوشنبه ۵ خرداد ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. مقدار زیادی کارهای جاری را عرض کردم. بعد صحبت سناتور کندی که امروز به تهران می‌آید شد. عرض کردم: چنان که مقرّر فرموده‌اید ناهار مهمان من است. در چه زمینه با او صحبت بکنم؟ فرمودند: یک [مرور کلّی]tour d'horizon با او بکن و وضع شمال و شرق و غرب ما را برای او تشریح کن و بعد هم اهمّیّت خلیج فارس و مسئله صدور نفت به دنیای آزاد را از این شریان مهمّ جهانی برای او بگو. وضع اقیانوس هند را تشریح کن و بگو که اگر طبق نقشه روسها و هندیها، پاکستان تجزیه شود، به نظر ما شوروی افغانستان را فوری اشغال می‌کند و از یکی از ولایات پاکستان خود را به اقیانوس هند می‌رساند. بنابراین ایران است که همه این نظرات را باید مدّ نظر داشته و مثل سدّ سکندر بایستد و شما هم کسی از غیر ما ندارید. امّا علّت این که ما خود را تا این اندازه تقویت می‌کنیم برای این است که حتّی‌الامکان متّکی به کمک شما نباشیم زیرا دیدیم که تکیه بر شما در ویتنام و به طور کلّی در هند و چین چه عواقبی در برداشت. گرچه از دوستی با شما گریزی نیست، ولی اتّکا بر شما به کلّی غلط است. فرمودند: به او بگو

۱- [در متن اوّلیّه کتاب که زیر نظر دکتر عالیخانی چاپ شده همین رقم آمده است. در مقیاس‌ها و هزینه‌های سال ۱۳۵۴ دور از واقع جلوه می‌کند و احتمال دارد اشتباه نگارنده یا اشتباه حروفچینی، باشد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

IRAN

MAJOR PROBLEMS FACING THE OIL INDUSTRY

1. Background

His Imperial Majesty is the originator of the "Single Price" system. B.P. and Shell welcomed this proposal at the time, both as a desirable simplification of a confused pricing pattern in the Persian Gulf and as leading, hopefully, to greater stability. Negotiations to implement this proposal have, however, been delayed because of lack of progress elsewhere (especially Saudi Arabia). On at least two fronts this delay has forced Members into untenable positions. These concern financing and Members' margins on sales of Iranian crude oil.

Financing

In the Sale and Purchase Agreements of 1973 Consortium Members undertook to provide 40 % of the capital financing for the first five years. However, the situation has altered drastically since 1973, as the following figures show :

	Envisaged in 1973	Envisaged now
(1) Production, 1977 onwards	7.7 million b/d	6.5 million b/d
(2) Consortium Members share 1977	6.5 million b/d	5.1 million b/d
(3) Total Capital expenditure 1974-78*	$2.0 billion	$6.0 billion
(4) Members' 40 % share per barrel of capital expenditure (3 above)*	± 7 cents/bbl	± 25 cents/bbl
(5) Peak year's Members share of capital expenditure per bbl*	±11 cents/bbl	± 36 cents/bbl
(6) Government take in Iran	$1.80/bbl	$10.23/bbl
(7) Members'margin in Iran	$0.40/bbl	$ 0.22/bbl

(* excluding NGL investment)

With a margin reduced from 40 to 22 cents (and in real terms reduced still further) and with the average level of Members contribution to capital expenditure in 1974-1978 increased from ± 7 cents to ± 25 cents per barrel, it is clear that Members are no longer in a position to meet the obligation to provide the 40 % of the capital required. The position of the Government has however altered very much for the better, with its margin improving more than fivefold. 100 % financing is the logical outcome of this new situation.

3. The Companies' Contribution to Iran

Members are willing to continue to utilise their worldwide downstream facilities to provide a secure outlet for Iranian crude oil.

Moreover, they perform a complex set of vital functions for the Producing Governments. These include the provision of integrated expertise at all stages, from the fruits of research in every aspect of the Exploration and Production business; through the application of latest techniques in the difficult fields of reservoir engineering, drilling and production;

.../...

the design and supervision of construction of large scale and complicated facilities; to the development and maintenance of balanced shipping programmes together with training services in all these fields.

4. Margin/Fee

For these two very significant and indeed unique contributions they are able to make to Iran - large scale offtake and expertise - Members should receive a fee large enough to enable them to remain financially viable.

His Imperial Majesty has stated on several occasions that it is right for the Industry to make an acceptable profit and has in the past mentioned the figure of 50 cents/bbl. OPEC currently allow the Companies only 22 cents/bbl.

A fee in the range of 40/45 cents per barrel on all production, net of capital expenditure contributions and net of tax, instead of the present margin, is what the Members need to enable them to provide the services Iran requires.

5. Iran's Present Posted Prices

A further complication in the present situation which could affect the level of offtake in Iran is the fact that the postings of both of the crude streams are set too high. This relates mainly to the sulphur premia. A reduction of 15 cents/bbl for Iranian Light and say 7½ cents/bbl for Iranian Heavy are necessary to bring them into line with other Persian Gulf crudes.

سیاستمداران شما خیلی irresponsible [بی‌قید] هستند. مثلاً امروز در اخبار شنیدم که سناتور منسفیلد[1] لیدر دموکراتها در سنا گفته است فکر نمی‌کنم اگر کره شمالی به جنوب حمله کند آمریکا بتواند عکس‌العمل مهمّی از خود نشان دهد. حال آن که چند روز پیش دولت آمریکا خیلی شدید پشتیبانی خود را از کره جنوبی ابراز داشت. این حرف مثل یک دعوتنامه رسمی از طرف ملّت آمریکا برای کره شمالی است که به جنوب حمله کند. بگو این طور مسائل برای ما خیلی باعث نگرانی است. عرض کردم: متأسّفانه به علّت این که [ادوارد] کندی دیر از عراق به آبادان وارد شد نتوانست پرواز روی خلیج فارس را که برای او ترتیب داده بودیم انجام بدهد. اگر آن جا را می‌دید خوب بود. ولی البتّه غلام این مسائل را برای او خواهم گفت. عرض کردم: این که به علّت عضویّت کمیته انرژی سنا، بعضی از کشورهای خاورمیانه را بازدید می‌کند بهانه است و اگر اشتباه نکنم قصد ریاست جمهور دارد و این یک سفر تبلیغاتی است. با آن که مکرّر گفته است نمی‌خواهم امّا مسلّماً دروغ می‌گوید. باید همین طور باشد. در آمریکا هم من شنیدم که این طور است. عرض کردم: عراق کار عجیبی کرده و وزیر کشور خود را به استقبالش فرستاده است. باور نفرمودند. خبر رویتر را به نظر مبارک رساندم. خیلی تعجّب فرمودند. فرمودند: ما چه کردیم؟ عرض کردم: گفتم شهردار آبادان پذیرایی را در شهرداری از او بکند و بعد او را به هواپیما برساند. در تهران که هیچ، از فرودگاه مستقیماً پیش من خواهد آمد. اگر امر بفرمایید بگوییم از طرف تشریفات وزارت خارجه عضو کوچکی برود. فرمودند: نه لازم نیست. عرض کردم: این آمریکاییها خیلی naif [ساده] هستند. بعد مذاکرات دیروز را با Congressman [نماینده کنگره] عرض کردم. شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند: ما را ببین با چه اشخاصی سر و کار داریم!

باری، مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم و این انتخابات پدرسوخته که همه را بیچاره کرده است. منزل آمدم. یک و نیم بعدازظهر کندی آمد، با یک عده ۱۲ نفری خواهر و شوهرخواهر و دختر و داماد و دوست و عکّاس و غیره. هم خواست ناهار بخورد،

۱- مایکل جوزف منسفیلد Michael Joseph Mansfield از ۱۹۵۲ تا پایان زندگی (۲۰۰۱) سناتور مونتانا بود.

هم صحبت کند، هم ساعت ۱/۲ ۳ پیش وزیر خارجه برود، بعد نخست وزیر را ببیند، بعد وزیر اقتصاد را ببیند. خلاصه این که یک کلمه هم حرف سیاسی نزدیم. سر ناهار با خانمش که پهلوی من بود، مقداری حرف زدم. قدری هم لاس زدم! بدش نیامد. با آن که شش توله زاییده، هنوز خوشگل است. قرار شد شوهرش که برگردد او بماند. کسی چه می‌داند؟ شاید با رئیس جمهور آینده آمریکا قوم و خویش بشویم!

بعدازظهر تمام کار کردم. شب هم در منزل کار کردم. فقط دو سه دفعه با تلفن بر سر موضوعی که ناراحتی شاهنشاه را فراهم آورده بود عرایض کردم. نیم ساعتی هم به تیراندازی کبوتر مصنوعی رفتم. امّا به علّت خستگی، خوب تیراندازی نکردم، به خصوص که صرف مشروب هم سربار شده بود.

سه‌شنبه ۶ خرداد ۱۳۵۴

امروز صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه سر حال نبودند. از خبری که دیروز با تلفن عرض کردم کسل بودند. ناچار متن خبر را دادم ملاحظه فرمودند. خیلی با دقّت خواندند. عرض کردم: هیچ کسالت ندارد و اهمّیّت ندارد. دیگر این حرفها مبتذل شده. من که به عرض مبارک می‌رسانم از جهت وظیفه غلامی من است که باید از همه چیز خاطر مبارک را آگاه کنم. امّا کوچکترین اهمّیّتی خودم نمی‌دهم. قدری شوخی کردم، شاهنشاه را از کسالت در آوردم. منجمله این که از کندی خودش که چیزی دستگیرم نشد، شاید خانمش مفیدتر باشد. شاهنشاه هم شوخی فرمودند که مگر از تو کاری ساخته است؟ عرض کردم: در راه کشور ممکن است! خیلی خیلی خندیدند. کارهای جاری دیگر را عرض کردم، منجمله شلوغی دیشب. عرض کردم: ساواک می‌گوید باید خبر را خیلی در جرائد بزرگ کنیم و در و پنجره که شکسته شده عکس بیندازیم و کسب اجازه می‌کنند! لکن به نظر غلام صحیح نیست خبر کوچکی را این قدر بزرگ کنیم، مگر آن که بخواهیم مسبّبین را به سختی تنبیه کنیم. آن هم که مسبّبین را نمی‌شناسیم. پس یک انعکاس بی‌ربطی در جهان راه انداخته‌ایم که خودمان هم از آن نتیجه نگرفته‌ایم. فرمودند: درست است، خبر عادی و بی‌اهمّیّت به جرائد بدهند.

مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. تمام بعدازظهر کار کردم. شب منزل اردشیر [زاهدی] مهمانی رفتم که والاگهر مهناز دختر اردشیر و نوه شاهنشاه برای کندی داده بود. در تمام مدّت شب مشاور کندی مزا رها نکرد و با من حرف زد. دیگر داشتم خفه می‌شدم، ولی به هر صورت مفید بود. اوامری را که شاهنشاه پریروز فرموده بودند تکرار کردم. او گفت در شرفیابی امروز صبح که ما با شاهنشاه داشتیم به تمام این مسائل اشاره فرمودند منجمله این که ممکن است هند به پاکستان ظرف دو سال آینده حمله کند. من خیلی تعجّب کردم که چه طور شاهنشاه اینِ مطلب را که پریروز کیسینجر به ما اطّلاع داده است فرموده باشند. ولی البتّه یک مصلحتی دانسته‌اند که فرموده‌اند. شاید برای این که اگر کندی رئیس جمهور شد، این مسئله و موضوع کمک به پاکستان را در نظر داشته باشد. بعد از شام مقداری با کندی صحبت کردم. گفت می‌خواهم گیلاسی به سلامتی شاهنشاه بخورم. گفتم مانع ندارد. نطق بسیار خوبی کرد و خیلی از شاهنشاه تعریف کرد. من هم جواب دادم. چون او خیلی تعریف کرده بود من هم بر خلاف میلی باطنی از برادرش، مرحوم جان اف کندی، و خودش تعریف کردم و گفتم ببینید وضع کشور من به کجا کشیده، الآن خودتان گفتید که نظرات شاهنشاه ایران برای دنیا حائز اهمّیّت و قابل احترام است. شاهنشاه من این موقعیت را به دست نیاورده‌اند مگر با واقع‌بینی و از خودگذشتگی و [دولتمردی] statesmanship و دوری از هرگونه [عوام فریبی] dèmagogie (این جا پدرش را در آوردم و پدر همه کندی‌ها را). حالا هم با واقع‌بینی باید بگویم تصوّر نکنید که ما خیال می‌کنیم که به شما احتیاج نداریم و بادی در سر گرفته‌ایم. خیر، احتیاج داریم. ولی واقعیّت دیگر این است که شما هم به ما زیاد احتیاج دارید و آن هم احتیاج حیاتی. بنابراین ناچاریم با هم دوست باشیم، چه بخواهیم، چه نخواهیم. با آن که پدرش را در مسئله دماگوژی درآورده بودم، برای حرفهای من زیاد دست زد.

چهارشنبه ۷ خرداد ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. نطق دیروز بعدازظهر کندی را در دانشگاه و گفت و شنود او را با

دانشجویان به عرض رساندم. به دقّت ملاحظه فرمودند.[1] فرمودند: دانشجویان خوب حرف زده‌اند. عرض کردم: همین طور است، اکثریّت خوب هستند. فرمودند: خوبی چه فایده دارد که در مقابل چهار تا خرابکار جرئت اقدامی نمی‌کنند؟ فرمودند: با وصف این به جرائد بگو که جواب کندی را بدهند که ما اگر طرح امنیّتی و عدم تعرّض به یک دیگر با چهار تا کشور خلیج فارس می‌بندیم به آن معنی نیست که دیگر به امور دفاعی باید کمتر توجه بکنیم. جریان مهمانی دیشب و کارهای جاری را عرض کردم. شاهنشاه از جریان مهمانی دیشب مقداری خندیدند، البتّه با اظهار مرحمت. بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم.

بعدازظهر کار کردم. فقط یک ساعتی با دو دختر آمریکایی مصاحبه[ای] کردم. هیچ بد نبود. شاهنشاه هم گردش تشریف بردند.

بعد چهار ساعت تمام در دو جلسه پشت سر هم، یکی جشنهای پنجاه ساله خاندان پهلوی و دیگر در جلسه هیئت امناء دانشگاه رضا شاه کبیر شرکت کردم. بعد سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. جلسه خیلی خودمانی بود، چون علیاحضرت شهبانو در اردن تشریف دارند. علیاحضرت ملکه پهلوی، والاحضرت شمس و من در پیشگاه شاهانه بودیم. تمام صحبت از والاحضرت همایونی بود.

از اخبار مهمّ جهان پیام کیسینجر به شاهنشاه است. با آن که قرّولندی درباره قیمت نفت می‌کند، ولی تسلیم شده است به نظرات عالیه شاهنشاه بزرگ ما که خدایش عمر بدهد. فورد هم برای شرکت در جلسه ناتو به بروکسل آمده و قرار است نطق مهمّی ایراد بکند. جلسه وزرای خارجه کشورهای اروپا [سازمان همکاری و توسعه اقتصادی] OECD در پاریس هم اظهار امیدواری به پیشرفت کنفرانس مشترک کشورهای تولید کننده و مصرف کننده و جهان سوّم کرده‌اند. طرحی هم برای کمک به کشورهای عقب افتاده حدود یک میلیارد دلار تهیّه دیده‌اند (آن هم همان نظر شاهنشاه است، در مقیاس کوچکتر) و چه قدر بوق و کرنا درباره آن می‌زنند.

۱- چکیده‌ی گفته‌های کندی و همچنین گزارش هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه تهران درباره‌ی گفت و شنود با دانشجویان، به دنبال این گزارش آمده است.

دانشگاه تهران

دفتر ریاست

سپهبد مقدم.

ضمناً علاوه بر گزارش ضمیمه چند نکته را درباره بازدید لندن
به استحضار میرساند:

۱- در ملاقات با پرنس فیلیپ ایشان سئوالاتی در
باره وضع دانشگاهها و نیازمندیهای کشور به نیروی انسانی
کرد. ضمناً پرسیده شد علت آنکه در ایران دانشجویان
برضد مبانی سلطنت تظاهر نمی‌کنند چیست؟ جواب
داده شد اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران به مبانی
سلطنت ذاتی، شاهنشاهی ایمان و اعتقاد کامل را
دارند لذا ابراز تمایلی به تن دادن به هیچ مشروطه استقلال
دارند.

۲- در جلسه سخنرانی در آن روز که بیش از شصت نفر حضور داشتند
در ایران از حاضران سئوال کرد در موضوع است

که می‌خواهیم عقیدهٔ شما را درباره آن بدانیم: اول چند نفر
از شما به قرارداد جدید ایران و عراق موافقید؟ اکثریت
نزدیک به اتفاق دست بلند کردند. ثانیاً چند نفر
از شما تغییر ناگهانی سیاست ایران را زیاده از حد میدانید؟
در حدود پنج نفر دست بلند کردند. چند نفر از
شما آن را کافی میدانید؟ اکثریت نزدیک به اتفاق
دست بلند کردند؟ چند نفر آن را کم میدانید؟
در حدود پانزده نفر دست بلند کردند.

۳ ـ بعد از جلسه سخنرانی‌اش در لندن قرار بود با هیئت مدیره
انجمن دانشجویان دانشگاه تهران ملاقات کند. ولی ایرانیان
امریکائی او وی را به انجمن ایران و امریکا برده که
در آنجا به مدت یک ساعت با چند دانشجو که قبلاً
انتخاب شده بودند گفتگو کرد. ولی ضمناً اعلام کرد که
کلیه گفتار مطلب قابل درج در جراید نشده است. [illegible]
یکی از ایرانیان امریکائی که آن را در لندن در فاصله [illegible]

دانشگاه تهران

دفتر ریاست

دانشگاه، و نشریه انجمن ایران و امریکا (احیاناً و امثال شیرازی) با
که باید طی شود .. بدون چند بار گفت که جلسه با انجمن
دانشجویان قطعاً بی خطر است و حتماً دانشجویان دانشی
نخواهند بود

۱۲- در ساعت ۵/۱۱ رش ان سید دا به دانشگاه
بازگشت و در جلسه انجمن دانشجویان شرکت کرد.
این جلسه بیش از یک ساعت طول کشید و ما کندی
سعی کرد مقداری از دانشجویان سئوال کند. وی
سید دا راجع به بودجه دفاعی ایران صحبت کرد
و گفت آیا شما میدانید چقدر از بودجه شما صرف
نیروهای تسلیحاتی میشود. دانشجویان جواب دادند بین ۲۵ تا
۳۰٪. وی گفت کشورهای این منطقه هم دارای
تسلیحات شده‌اند و عقیده است که همه با هم نیروهای کرا

تعطیل کنید و آنرا صرف آموزش و پرورش نمائید

دانشجوئی به من جواب داد اگر ما خرج تسلیحات می‌کنیم

به علت تحریکات دول بزرگ در خاورمیانه است.

اگر ابرقدرتها تحریک نکنند منطقه آرام خواهد شد

و ما هیچ احتیاجی به تسلیحات سنگین نداریم.

دانشجوی دیگری به من گفت اگر کشورهای دیگر خرج

تسلیحات نکنند سطح فلاکت منطقه شما پائین

میاید. پس چرا از آن انتقاد می‌کنید؟

نگارنده از دانشجویان سئوال کرد، جوانان کشور

دیگر که در امریکا تحصیل می‌کنند به مملکت خود باز میگردند

بنظر شما چرا دانشجویان ایرانی عمدتاً بازگشت

ندارند. دختر دانشجوئی به من جواب داد سالها

در ایران فلاکت اختناق در کشور بود و حقوق ما

پایمال بود. حالا وضع عوض شده و خواهید دید که

اکثریت باز خواهند گشت.

دانشجوئی گفت، آقای کندی شما که در فکر بازگشت جوانان ما هستید با این قانون متخصصان کشورهای توسعه نیافته را مجبور به ترک امریکا کنید. دو دانشجوی دیگر اعتراض کرده و گفتند مشکلات ما احتیاج به کسی که به زور ما را نصیحت کند ندارد.

سئوالات دیگر راجع به وضع اقتصادی دنیا، رئیس جمهور آینده امریکا و نیز صحبت از اختلافات داخلی امریکا در میان آمد. خیلی خوب بود که آقای کندی گفت باران هم لطفی است.

بعد از نیم ساعت جلسه گرم و خوب تمام شد. آقای کندی در خروج به خواهرش می‌گفت هیچ تصور نمی‌کردم دانشجویان ایرانی اینقدر مسئول باشند و خوب حرف بزنند

در موقع خروج یک دانشجو به دیگران گفت راستی، کیندن

شما که اینقدر به خرج تسلیحات ما ایراد میگیرید چرا خودتان

اینقدر خرج تسلیحات می‌کنید؟ همه خندیدند.

مراتب برای استحضار عالی معروض می‌شود.

با تقدیم احترام.

ساعت ۷ ۵۸ [illegible]

شماره ________

تاریخ ________

پیوست ________

دربار شاهنشاهی

حضور محترم جناب آقای علم

وزیر معظم دربار شاهنشاهی

خلاصه

۱ـ سناتور کندی میگوید درحالیکه چند سال پیش ایران آلت دست سیاست جهانی بود، امروز ایران اعتباری داردکه انسان را بیاد تاریخ گذشته میاندازد. یک زمانی کمک اقتصادی دریافت میداشت، امروز کمک میکند.

۲ـ ایران متوجه شده است که رشد چشمگیر اقتصادی باید با آزادی بیان برای هرفرد ایرانی توام باشد.

۳ـ کندی میگوید معتقدم که آنچه امروز در ایران اتفاق میافتد اهمیت بسزائی برای آینده جهان دارد.

۴ـ نقش ایران در صحنه بین المللی بخصوص در سازمان اوپک برای آمریکا اهمیت دارد.

۵ـ کندی از درگیری کشورها ی وارد کننده با اوپک مخالف است و میگوید چون هیچ کشوری نمیتواند بتنهائی اقتصاد سالمی داشته باشد بنابراین در این وضع استثنائی باید نشست و بتفاهم رسید.

۶ـ بممالکی مانند ایران که نشان داده اند میتوانند مسئولیتهای بیشتری در تعیین وضع اقتصادی جهان قبول کنند باید نقش فعالتری

محول شود .

۷ـ باید از نوسانات نرخ مواد اولیه خود داری کرد و باید کنفرانس پاریس مجدداً تشکیل شود . استدلال ممالک درحال توسعه درکنفرانس پاریس منطقی بود و باید درمورد نرخ تمام مواد اولیه صحبت کرد نه فقط نفت .

۸ـ سیاست ایران رادر" خلیج " و صحنه بین المللی میستاید اما از افزایش فروش اسلحه بخاورمیانه اظهارنگرانی میکند .

۹ـ همانطورکه شاهنشاه فرموده اند همه میتوانیم درجهت برطرف کردن مشکل گرسنگی ، بیسوادی و ناخوشی همگام باشیم . ح

منشی مخصوص

پنجشنبه ۸ خرداد ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. دیشب درباره یکی یا دو نفر از وکلا استدعایی از پیشگاه همایونی کرده بودم که در لیست باشند، قبول نفرموده بودند. بنابراین صبح که شرفیاب شدم، احساس کردم که شاهنشاه انتظار دارند من صورت ناراضی و گله‌مندی داشته باشم. برعکس [خود را] از همه روز خوشحال‌تر نشان دادم. شعر خواندم، شوخی کردم. عرض کردم: همه روزه منزل من غلغله بود ولی چون امروز از ساعت ۸ تا ۹ رادیو گفته بود لیست کاندیداهای حزب را خواهد خواند، یک نفر ارباب رجوع در منزل نبود و صبحانه بسیار راحتی خوردم. شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند و من احساس کردم که چون من به این خوشحالی خودم را نشان دادم، بیشتر با این خندیدن تظاهر به خوشحالی فرمودند چون از وضع من راضی شده بودند که به هیچ وجه مزاحم خاطر مبارکش نیستم. کارهای جاری را عرض کردم. فرمودند: اردشیر [زاهدی] را در واشنگتن تشویق کن و برای او پلاک نشان تاج ۱ بفرست. عرض کردم: پلاک از لحاظ تشریفاتی اهمّیّتی ندارد، عمده حمایل است. فرمودند: نه، بس است! عرض کردم: تازه قدغن فرموده‌اید که پلاک تنها داده نشود. نظر مبارک هست. مرحوم امیر همایون بوشهری خیلی استدعای پلاک می‌کرد، مرحمت نفرمودید. فرمودند: خوب به او نمی‌خواستیم بدهیم. دیگر من عرض نکردم.

فرمودند: بعدازظهر گردش می‌رویم. عرض کردم: دیروز تشریف بردید. فرمودند: امروز هم می‌خواهم بروم، ترتیب بده! عرض کردم: خسته می‌شوید. فرمودند: فقط نظر بر مصاحبه دارم! واقعاً شاهنشاه حق هم دارد. خسته می‌شود و من تعجّب می‌کنم که چه طور این بار گران را آن هم برای همیشه می‌کشد. چون ما پست‌هایمان تغییر می‌کند ولی ایشان لایتغیّر هستند و دائماً در زیر این فشار طاقت‌فرسای جانکاه می‌باشند.

بعد مرخّص شدم جواب پیام کیسینجر وسیله [جمشید] آموزگار و [محمّد] یگانه رئیس بانک مرکزی تهیّه شده بود به عرض رساندم (با تلفن عرض کردم، فرمودند: بفرست ببینم، فرستادم). نُت دیگری از کیسینجر رسید، آن را هم امر فرمودند باز هم به همین

کمیسیون دو نفری بدهم که در تهیّه جواب، این قسمت را هم در نظر بگیرند.[1]

من بعدازظهر تمام کار کردم. شب هم در سفارت فرانسه که به افتخار من مهمانی داده بود حاضر شدم. مطلب مهمّی نبود.

از اخبار مهمّ جهان نطق مهمّ فورد در تقویت از ناتو و اروپا است. بعد هم فورد به اسپانیا می‌رود و از آن جا به اتریش خواهد رفت که با سادات ملاقات کند.

جمعه ۵۴/۳/۹

صبح در منزل ماندم، تمام کار کردم. عریضه[ای] به شاهنشاه تقدیم شد که این جا می‌گذارم.[2]

۱- پیام کیسینجر و پیش‌نویس پاسخ شاه به دنبال این یادداشت آمده است.

۲- نامه‌ی علم به شاه به دنبال این یادداشت آمده است.

May 28, 1975

Your Imperial Majesty:

As we discussed during your visit to Washington ten days ago, our thinking on how to advance the dialogue between oil producers, other developing countries, and the oil consuming countries has evolved. Today I put forward a proposed approach to the dialogue in the I.E.A. which I will follow up tomorrow at the O.E.C.D. I hope it will break the impasse. This approach owes much to discussions we have had and which our associates have had together. I hope it will recommend itself to you.

The first step, as I see it, would be to reconvene the preparatory meeting in the same format as before. The time could be relatively soon, certainly a matter of months as I see no reason for delay. I suggest that the format remain the same to avoid a tedious, non-productive negotiation over who would attend and what the rules of procedure might be. Clearly we have more important business to do than that.

The second step would be for the preparatory meeting to agree on the creation of a number of Commissions to deal with the critical issues in relationships between developing and developed countries. Thus Commissions might be set up for energy, for the problems of the most seriously affected nations, and for raw materials. Conceivably there would be others. Each Commission would review all aspects of the problem assigned to it including finance, investment, trade, and production.

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah Aryamehr.

The way in which each Commission proceeds about its work would depend in considerable measure on the nature of work already being done in the field. For the most seriously affected, there is already much activity, and the Commission's role would be essentially to monitor, to supplement, and to orient that work giving it the thrust and purpose it must have. The Commission on Raw Materials would have a similar role. In the case of energy, since there is no existing international organization in which the basic questions are dealt with, the Commission should also function as a means of addressing and resolving the underlying substantive issues.

In each case I would envisage that the basic issues that have been raised be addressed. Under raw materials, for example, you would no doubt wish to raise the question of terms of trade. And we wish on our side to consider how adequate resources can be obtained for the development of raw materials and how in general raw material markets can be made to function more efficiently. Actual negotiations on commodities would remain the purview of already existing commodity groups such as for coffee, cocoa, tin.

Clearly we would want to limit membership in the Commissions to assure their effectiveness. I think we both are anxious to avoid a new UNCTAD. In my speech today I suggested that we seek to limit the membership by applying objective criteria. For raw materials, for example, we could include those countries for which exports or imports for food and other non-oil raw materials constitute a certain minimum percentage of their total national product, and set that threshold high enough to keep the numbers within reason. We could do the same in energy. For the most seriously affected, we would have to seek another formula, one in which representative countries with the lowest capita income were chosen along with the traditional and new donors.

This proposed approach, Your Imperial Majesty, American administration on raw materials and other issues of the relationship between developed and developing countries has been evolving over the last several months.* I expressed

some of the first implications of our new thinking in a speech at Kansas City two weeks ago. I will have something more to say about them tomorrow at the OECD meeting.

The second source* is the realization that it would be difficult if not impossible to find a basis on which oil producers and consumers could discuss the new problems of energy without addressing the entire range of relationships between developed and developing countries.

My proposal is thus brought forward in a spirit of conciliation and innovation. In doing so, I do not think we should attempt to dictate too closely the time frame of the work of the Commissions -- they could work simultaneously or consecutively and might, depending on the difficulty of the task at hand, require a shorter or longer span of time -- nor should we attempt to structure too precisely their relationship to each other. My intent, rather, is to find an approach which recognizes both the essential unity of the developing countries in seeking an improved relationship with the developed countries, and the great diversity of interests, forums, and subjects to be addressed.

I hope this approach will, as it is intended, meet many of the concerns that the Iranian Representative at the Paris Preparatory Meeting expressed, and that we have since discussed. Under Secretary Robinson is at the disposition of your associates to discuss this concept, if they wish. I hope, Your Imperial Majesty, that the Iranian Government will find it possible to support this concept, so that we may soon relaunch the dialogue between developed and developing countries, including on the essential issue of energy. I know that is your wish; I assure you that it is also most sincerely our wish.

With warm regards,

Respectfully,

Henry A. Kissinger

*Transmitted text not entirely clear. Corrected copy will be provided as soon as received.

Tehran, May 29, 1975

Dear Mr. Minister:

It was noted on the text of the letter from Secretary Kissinger to His Imperial Majesty the Shahanshah Aryamehr of May 28 that certain portions as received here were not entirely clear. We have now received a re-transmission of the text which clarifies these portions. The clarifications concern paragraphs 7 and 8 of the May 28 letter which should now read as follows:

> "This proposed approach, Your Imperial Majesty, has two origins. First, our own thinking within the American Administration on raw materials and other issues of the relationship between developed and developing countries has been evolving over the last several months. I expressed some of the first implications of our new thinking in a speech at Kansas City two weeks ago. I will have something more to say about them tomorrow at the OECD meeting.
>
> The second source is the realization that it would be difficult if not impossible to find a basis on which oil producers and consumers could discuss the new problems of energy without addressing the entire range of relationships between developed and developing countries."

Would you be so kind as to see that this corrected text reaches its High Destination.

With high esteem and warmest personal regards,

Sincerely,

Richard Helms
Ambassador

His Excellency
Assadollah Alam,
Minister of the Imperial Court.

CONFIDENTIAL

Dear Mr. Secretary,

I have received, through Ambassador Helms, your message of May 28, 1975, concerning the resumption of the dialogue between oil producers, other developing countries and the industrial nations. I appreciate very much the efforts that are being made by your Government, and specially by yourself, in breaking the impasse.

As stated earlier, we remain ready to undertake the dialogue, any time that the countries involved are prepared to embark upon a serious and meaningful discussion of issues of major interest to each other, in order to reach concrete results within a reasonable period, rather than to continue endless debate. I would, therefore, agree with the reconvening of the preparatory meeting, as early as feasible, in Paris, with its previous composition, to complete its work for the launching of the future work on the dialogue.

As it had been discussed before, we would concur with the establishment of a number of working groups or commissions at the expert or higher levels - in order to prepare the ground for reaching decisions

and conclusions. In addition to the three areas identified by you - namely: energy, raw materials and the problems of most seriously affected countries, it may be necessary, as you have also mentioned, to set up additional working groups or comissions, perhaps, on development and finance problems of interest to the oil exporting countries and other developing nations:

As regards the format of these working groups or commissions, we would have no objection to limiting their membership, on the basis of certain objection criteria, for the purpose of efficiency - provided that genuine representation of interested nations is assured. In this context, it appears that the selection of membership by the preparatory meeting itself may raise the objection of most of the developing countries that will be excluded from the dialogue. In order to avoid such criticism, it would be advisable to consider, as previously suggested, the establishment of a intergovernmental conference of an enlarged body of nations, to be selected by their respective groups, which in turn would constitute the proposed comissions or working groups with a more limited membership.

جمعه ۹ خرداد ۱۳۵۴

پیشوای بزرگ من،

امروز که غلام لیست سناتورهای انتصابی را نگاه می‌کرد، به این نتیجه رسید که اگر امر مطاع مبارک این باشد که عده بیشتری در لیست انتصابی‌ها قرار بگیرند (چنان که مورد استدعای اغلب آنهاست) یا اشخاص تازه بخواهند مورد مرحمت قرار بگیرند، یا یک عده انتصابی که امکان دارند حسب‌الامر باید بروند انتخابی بشوند و یا عده دیگر انتصابی که هنوز استعداد و جوانی نسبی دارند به دریافت شغلی فراخور حال مفتخر گردند، چون فردا روز آخر و مهلت تعیین انتخابی‌هاست، لازم دانست جسارت ورزیده این نکته را به خاکپای مبارک یادآور شود. همچنین با استظهار به مراحم فوق تصوّر و بیش از انتظار این غلام خانه‌زاد، موضوع امر مطاع مبارک را درباره [رسول] پرویزی و سناتوری انتخابی فارس به خاکپای مبارک یادآوری کند که غلام مراحم همایونی را به او ابلاغ کرده است.

دکتر اقبال صبح امروز به غلام تلفن کرد و مراتب نهایت سپاس و جان نثاری خود را با یک دنیا شوق و ذوق که آبروی آنها محفوظ مانده و در پرتو عنایات شاهانه سربلند شده است، به عرض خاکپای مبارک می‌رساند و عرض می‌کرد خواهرم وکیل هم نشد، نشد. همین افتخار بس است.

دیشب کندی به غلام تلفن کرد. شاید ده دقیقه پای تلفن حرف زد و چه اندازه نسبت به شاهنشاه محبوب معظّم من [ستایش] éloge کرد قلم عاجز است که به عرض برساند. می‌گفت حالا که تنگه‌های هرمز و خلیج فارس را دیدم، احساس می‌کنم که شاهنشاه چه نظرات بلندی دارند و این نظرات چه قیمتی برای ما دارد. عرض خداحافظی و یک دنیا سپاس داشت. خانمش را هم به غلام سپرد! گویا او هم از وضع غلام بی‌اطّلاع نمانده باشد.

خانم کندی امروز با یکی از فرمانفرمائیان‌ها به مازندران می‌رود و بعد از دو سه روز برمی‌گردد. سفیر آمریکا درباره امنیّت او از غلام سؤال می‌کرد. گفتم

آسوده باشید، همه جور پیش‌بینی شده.

سفیر انگلیس به غلام تلفن می‌کرد و برای هفته آینده استدعای شرفیابی خاکپای همایونی داشت. اگر اجازه مرحمت می‌فرمایند که امشب که با دنیس رایت پیش غلام می‌آید این اجازه را به افتخار او صادر کند.

با تمام قلب پابوس است

غلام خانه زاد - علم

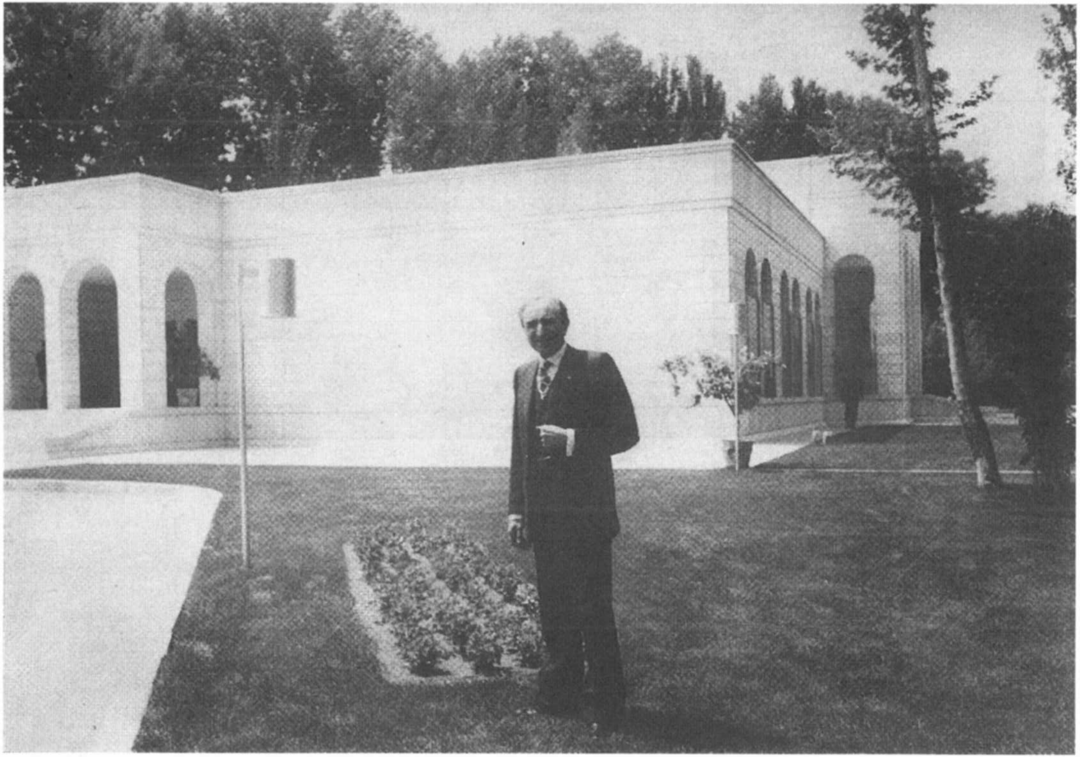
دنیس رایت پنج روز پیش وارد شد و دیدن غلام آمد. فوق‌العادّه عرض بندگی و غلامی کرد. می‌گفت چون عرض مخصوصی ندارم، به خود اجازه نمی‌دهم استدعای کسب افتخار شرفیابی کنم. وسیله غلام عرض‌بندگی می‌کرد که در ردیف کارهای غیر فوری تاکنون این یادداشت غلام به عرض خاکپای مبارک نرسیده است.



شاهنشاه در شاه چراغ بهار ۲۵۳۵، پشت سر شاه امام جمعه شیراز (امامی)، ابن یوسف و دستغیب.



شاهنشاه، شهبانو، والاحضرت همایونی در مشهد، اسدالله علم، دکتر منوچهر اقبال، عبدالعظیم ولیان،
هرمز قریب، نصرت‌الله معینیان و چند تن از ارتشیان



علم در برابر کاخ شاه در ملک آباد مشهد ۱۳۵۴/۳/۱۰

شنبه ۱۰ خرداد ۱۳۵۴

در رکاب مبارک به مشهد عزیمت کردیم و و یکشنبه ۵۴/۳/۱۱ برگشتیم. شاهنشاه از طرح عمرانی آستان قدس نهایت رضایت ابراز فرمودند. احساسات مردم خراسان بسیار خوب بود. آمارهای عمرانی استان منجمله طرح شبکه گاز و برق و سدهای کوچک خاکی و طرح دانشگاه و غیره تمام به عرض مبارک رسید. خدا عمر بدهد، به چه دقّتی به عظمت و پیشرفت کشور می‌اندیشد. طرح برق مشهدِ تنها با ۲۰۰,۰۰۰ کیلووات، شاید ده سال قبل به نظر من به افسانه بیشتر شبیه می‌بود تا یک حقیقت.

دو سه نکته قابل توجّه دیگر هم از این سفر بنویسم. پسر آیت‌اللّه میلانی از من خواسته بود از طرف پدرش که بستری است در حرم مطهّر شرفیاب شود (هیچ وقت میلانی تاکنون افتخار شرفیابی پیدا نمی‌کرد، یعنی خودش را ** مردم یا مردم را ** خود، هر طور فرض کنیم، تصوّر می‌کرد). ولی حالا احساس کرده‌اند که دیگر این دکانها بسته می‌شود و استدعا کرده بود پسرش عرایضی بکند و بعد هم در رادیو گفته شود. من گفتم عرایض مانع ندارد ولی ایشان اهمّیّتی ندارند که مطالب ایشان در رادیو گفته شود. تو دهنی دیگری به آنها زده شد. ولی پسر در حرم مطهّر شرفیاب شد. وقتی از طرف قاطبه شیعه (!) استدعا کرد قبر مطهّر حضرت ائمّه معصومین در بقیع (عربستان سعودی) تعمیر شود شاهنشاه فرمودند: یواشکی بین خودمان باشد اتّفاقاً پادشاه و دولت آنها به این کار حاضر است و من مکرّر صحبت کرده‌ام ولی آخوندهای **** ***** آنها نمی‌گذارند (اشاره به گذشته همین آخوندهای قشری **** ما که با رفع حجاب و آزادی زنان و تقسیم املاک و غیره و غیره مخالفت می‌کردند). خلاصه تو دهنی دیگر بر آنها نواخته شد. با آخوند ** به این صورت باید عمل کرد و وقتی خیلی بدبخت شد باید نانِ بخور نمیری به آنها رساند.

بعدازظهر شنبه مرکز پادگان مشهد مورد بازدید قرار گرفت (قسمت تعلیمات). بسیار عالی بود، شاهنشاه خوشحال شدند. ضمناً چون از این لشگر یک تیپ در مسقط و در عمّان در عملیات ضد ظفاریها شرکت کرده بود شاهنشاه از کلیّه افسران جویای وضع عملیات آن جا شدند. واقعاً غرورانگیز و عالی بود. من لذّت فراوان بردم. بعد هم معلوم شد

به وضع مجروحین پس از مراجعت و به خصوص در مورد تهیّه شغل برای معلولین جنگ قصور شده. شاهنشاه امر فرمودند قسمت امور اجتماعی این کار را در دست بگیرد.

دانشگاه مشهد را هم با دقت بازدید فرمودند. بی‌نهایت برنامه فشرده و خسته کننده بود. من فقط نیم ساعتی توانستم بروم دخترم و دو نوه‌ام امیرابراهیم و نیلوفر را ببینم و نفسی بکشم. وقتی هم که در حرم مطهّر بودیم و شاهنشاه مشغول بازدید رواق‌ها بودند که ببینند نور غیرمستقیم چه طور انجام گرفت (چند طرح مختلف)، من موفق شدم بر مقبره پدر و مادرم نماز بگذارم. یک دفعه احساس کردم برای چند لحظه جز به خدا نمی‌اندیشم و عجب حالی بود. بی‌نهایت عالی، افسوس که فوری قطع شد و باز به دنیا برگشتم!

دختری خواست عریضه بدهد (از شاگردان مدارس)، زیر چرخ موتورسیکلت‌های اسکورت افتاد. در آن لحظه شاهنشاه دیده بودند. وقتی به ملک‌آباد رسیدیم (در راه حرم مطهّر به ملک آباد)، شاهنشاه را بی‌نهایت متأثّر و متأسّف یافتم. البتّه قلباً نه به ظاهر، چون شاه اهل تظاهر نیست و از این که خود من پیشتر از این متوجّه دختر نشده بودم وجداناً احساس خجلت در خودم کردم و بی‌نهایت متأثّر شدم. به هر حال فرستادیم دختر را در بیمارستان یافتند. چیز مهمّی نبود و مجروح شدید نشده بود. موضوع عریضه‌اش هم تقاضای خرید [خانه] ارزان قیمت بود.

...

دوشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. منجمله جواب دعوت عراق را برای مسافرت به آن جا که قبول فرمودند. عرض کردم: قبولی چه ضرورت دارد؟ آن جا، جای خطرناکی است. فرمودند: راستی چه می‌شود؟ عرض کردم: اوّلاً حالا که هوا گرم است تا هوا سرد بشود شش ماه وقت داریم. هم ممکن است اتّفاقاتی در آن جا بیفتد و دعوت به هم بخورد و هم ما در مورد [امنیّت] Security دقیقاً حساب و عمل بکنیم. فرمودند: اتّفاقی که فکر می‌کنم نخواهد افتاد، ولی حساب می‌شود کرد. تلگرافات خارجی زیادی

داشتم که همه را ملاحظه فرمودند. گزارش آخرین معاینه شاهنشاه را در پاریس به عرض رساندم بسیار خوب بود.

...

بعد در رکاب شاهنشاه با هلیکوپتر به فرودگاه رفتم. [فخری کروتورک] رئیس جمهور ترکیه آمد (به طور رسمی). او را به کاخ گلستان بردیم. بعدازظهر من منزل کار کردم. شب مهمانی رسمی در کاخ نیاوران بود.

از اخبار مهمّ جهان ملاقات فورد و سادات در اتریش است که بوی صلح از آن می‌آید. یعنی سادات وعده کرده اگر اسرائیل باز هم از کناره کانال عقب‌نشینی کند به کشتیهای اسرائیلی که حامل بار باشند اجازه عبور از کانال بدهد. فورد در سفر اروپا در جلسات ناتو شرکت جست و اروپا را از همکاری آمریکا مطمئن ساخت. بعد به اسپانی رفت که جای پایی دست و پا کند، به جای یونان که حمق نظامیها و پیش آمد کودتای قبرس نقشه‌های آمریکاییها و پایگاههای آنها را نقش بر آب کرد. این ملاقات با سادات و بقیّه ممکن است پرستیژ مختصری برای فورد فراهم کند.

سه‌شنبه ۱۳ خرداد ۱۳۵۴

چنان که مقرّر بود ساعت ۳ بعدازظهر در رکاب والاحضرت همایونی از تهران از طریق آبادان، کویت، عربستان سعودی به قاهره رفتیم. ساعت ۶ بعدازظهر به وقت محلّی وارد شدیم. تشریفات تمام رسمی بود. در فرودگاه [حسنی مبارک] معاون رئیس جمهور مصر از والاحضرت همایونی استقبال کرد. ماشاءالله این بچه مثل یک مرد تمام عیار کاملاً از عهده برآمد. من خیلی خوشوقت و مفتخر شدم.

شام هم مهمانی رسمی در کاخ قبّه (محل توقّف ما) بود. باز هم همه چیز به خوبی و به صورت عالی گذشت.

چهارشنبه ۱۴ خرداد ۱۳۵۴

از صحرای سینا و استحکامات بارلو[1] بازدید به عمل آمد با هلیکوپتر و اتومبیل خیلی دیدنی بود. البتّه مصریها دلی به دریا زده و بسیار خوب جنگیده‌اند و با تمرکز فوق‌العادّه قوا توانسته‌اند خطّ بارلو را بشکنند و این جا تحسین فراوان دارد ولی البتّه اگر جنگ طولانی می‌شد، به صورتی که اسرائیلیها از کانال گذشته و ارتش سوم را دور زدند، ارتش سوم آنها نابود می‌شد و بعد نوبت ارتش دوم می‌رسید که با از بین رفتن ارتش سوم دیگر قابل مقاومت نبود، یعنی روحیّه آنها به کلّی از دست می‌رفت و قاهره تهدید می‌شد. این مسئله را مصریها مطلقاً به روی مبارک نمی‌آورند و در عوض برای فتوحات خود خیلی زیاد حرف می‌زنند. در آفتاب سوزان صحرا سه ساعت تمام ما را نگاهداشتند و به کرّات زیر چادرهای مخصوص یا در سنگرها برای ما سخنرانی کردند. خوب، برای روحیّه آنها بسیار خوب است. امّا عجیب است که همه از دست روسها شاکی هستند و به آنها فحش می‌دهند، در صورتی که اسلحه آنها تمام روسی است و این فتوحات هم بیشتر در نتیجه [موشک] سام ۷ روسی که هواپیماهای اسرائیل را دقیقاً می‌زد به دست آمده است. [موشک] سام ۷ دنبال حرارت می‌رود. مصریها هواپیماهای خودی را اصلاً به میدان نیاوردند، بنابراین وقتی سام به هوا پرتاب می‌شد هر هواپیما را در حول و حوش خود می‌زد که جز هواپیماهای اسرائیلی چیز دیگری نبود.

ناهار را خیلی دیر وقت زیر سقف آهنی در صحرا خوردیم که مقرّ ستاد ارتش سوم بود. واقعاً خودمان هم پخته شدیم! به هر حال هفت ساعت تمام برنامه داشتیم، در شرایط سخت. والاحضرت همایونی کاملاً مقاومت کرده خوب از عهده برآمدند که موجب امیدواری و تحسین فراوان است. از آنجا به پرت سعید آمدیم که هوای خنک بسیار عالی داشت. از لوحه افتتاح منطقه آزاد پرت سعید پرده‌برداری شد. احساسات مردم عالی و بسیار شدید بر له والاحضرت همایونی بود. شب شام خصوصی صرف و بعد به تآتر رفتیم

۱- اشاره به استحکاماتی که اسرائیل، به ابتکار ژنرال بارلو رئیس ستاد ارتش این کشور، پس از جنگ ۱۹۶۷ و اشغال کرانه‌ی شرقی کانال سوئز برپا ساخت. این خطّ دفاعی در جنگ یوم کیپور (۱۹۷۳) به وسیله ارتش مصر شکافته شد.

که رقص محلّی بود، بد نبود.

ساعت ۱۲ استراحت شد. صبح که اعلیحضرت همایونی ساعت ۸ خواستند با تلفن صحبت بفرمایند عرض کردم: اجازه فرمایید والاحضرت را از خواب بیدار نکنیم چون خیلی خسته هستند و احتیاج به استراحت دارند.

پنجشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۵۴

صبح از اقامتگاه مخصوص به طرف اداره بندر پرت سعید حرکت کردیم، در حدود ساعت ۱۰، که قبل از سادات به آن جا برسیم. ولی در طول راه مردم آن قدر شلوغ کردند که مجبور به مراجعه شدیم. مطلقاً پلیس کنترل را از دست داد. در مراجعت باز به [کاروان] cortège سادات برخورد کردیم، ناچار باز با عجله مراجعت نمودیم و خلاصه مشکل عجیبی پیش آمد به طوری که من به کلّی عقب ماندم، در مراسم نطق دیر رسیدم. به هر حال والاحضرت همایونی خیلی خوب عمل فرمودند.

در اداره بندر چای و شیرینی صرف شد. آن وقت من به سادات معرّفی شدم و به او تبریک گفتم و گفتم هم عبور از کانال هنگام جنگ اهمّیّت داشت و هم این عبور اهمّیّت دارد و اقدام به هر دو عمل شجاعت و درایت خاص لازم داشت. قدری راجع به [اثر] impact عمل [او] در دنیا صحبت کردیم و بسیار خوب بود.

بعد به یک [رزمناو]نشستیم و طول کانال را تا اسمعیلیّه رفتیم بسیار آموزنده بود.[1] در طول راه هر کجا به قوای نظامی ساخلوی کنار کانال برخورد می‌کردیم سادات از زیر سایه‌بان بیرون می‌رفت و به آنها احترام می‌گذاشت. [رزمناو] هم شیپور احترام می‌زد، بقیّه اوقات را که تقریباً پنج ساعت و نیم طول کشید و جز برای نیم ساعتی صرف ناهار، بقیّه را سادات تمام با مصاحبه با خبرنگاران داخلی و خارجی گذراند و در این کار حوصله زیاد به خرج می‌داد و حقّه‌بازی زیاد می‌کرد. معلوم بود که با بعضی خبرنگاران خارجی زد

۱- کشتی مورد اشاره رزمناو شش اکتبر (به یاد بود جنگ یوم کیپور در ۶ اکتبر ۱۹۷۳) بود که در یادداشت علم به اشتباه ناوشکن ذکر شده است.

و بند دارد که به آنها پرخاش کند، منجمله با مخبر ABC که اصرار داشت راجع به عبور کشتیهای اسرائیل بپرسد، دروغی به او پرخاش کرد که چرا می‌خواهید از این مسئله یک [موضوع جنجالی] issue بسازید؟ دست من قانوناً طبق قرارداد ۱۸۸۳ بسته است، یعنی تا [هنگامی که] یک کشور خارجی با مصر در حال جنگ باشد، حقّ استفاده از کانال را ندارد.

ولی روی هم رفته بسیار خوشحال و بشاش و خوش‌بین بود. می‌گفت وقتی من در اتریش با پرزیدنت فورد بودم، شنیدم اسرائیل در قبال باز شدن کانال، مشغول [رقیق کردن] thinning her forces نیروهای خود شده است. گو این که در زمینه برقراری صلح در این منطقه، این مسئله قابل مقایسه با عمل من نیست، ولی نشانه خوبی است که اسرائیل حسن نیتی لااقلّ نشان می‌دهد (البتّه اسرائیل از انعکاس افکار عمومی جهان وحشت دارد). می‌گفت من حاضرم برای بازنگاهداشتن کانال حتّی جنگ بکنم، زیرا من می‌خواهم صلح را به صورت [قابل لمس] tangible به دنیا عرضه کنم و این است آن چه که حقیقت کار مرا می‌تواند به دنیا نشان بدهد. من چون زیر پوش [1] او در [رزمناو] نشسته بودم، ناچار گفتگوی او را می‌شنیدم، مگر آن قسمتها که عربی بود.

والاحضرت همایونی بسیار عالی عمل کردند. سر ناهار صحبت از اعلیحضرت رضا شاه کبیر شد و این که وقتی والاحضرت همایونی (اعلیحضرت فعلی) به مصر تشریف آوردند سادات هم مثل شاهنشاه ستوان یکم بوده است. می‌گفت من نسبت به رضا شاه کبیر علاقه خاص دارم زیرا همان وقت که انگلیسیها آن مرد بزرگ را از وطن دور کردند و تحت فشار قرار دادند من هم در حبس انگلیسیها و با آنها دشمن بودم.

سر ناهار به من گفت که بچه‌های من میل دارند ایران را ببینند که گفتم البتّه در اوّلین فرصت ترتیب خواهم داد. والاحضرت همایونی را هم دائماً پسر من خطاب می‌کرد. در اسمعیلیّه مردم احساسات زیادی نسبت به سادات و والاحضرت همایونی و شاهنشاه نشان دادند (البتّه به صورت بسیار شلوغ و خطرناک) و خوشبختانه به خیر گذشت در

۱- [پُوش. خرگاه، سراپرده، چادر بزرگ. فرهنگ عمید. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

همه جا هم تمثال مبارک همایونی را نصب کرده بودند. هم در اسمعیلیّه، هم در پرت سعید.

در اسمعیلیّه به مرکز اداره کانال رفتیم که مجدّداً جشنی در آن جا برقرار بود. مقدار[ی] هدایا و یادگاریها به سادات و والاحضرت همایونی تقدیم شد و مردم واقعاً والاحضرت همایونی را از ته قلب می‌پرستیدند و برای ایشان بوسه و صلوات می‌فرستادند و هورا می‌کشیدند.

در این جا با سادات خداحافظی کرده، ما به قاهره برگشتیم. هنگام خداحافظی سادات اقلاً دو دقیقه دست مرا در دستش نگاه داشت و سلامهای گرم برای شاهنشاه فرستاد و گفت به شاهنشاه عرض کن چه قدر من مفتخرم که ولیعهد را از امتحاناتشان بازداشتید و به این مناسبت به این جا فرستادید و چه اندازه بیشتر مفتخرم که می‌بینم پسر من رضا چه پسر عاقل و فهمیده و دانا و خردمند و وارد به امور است. از قول من به شاهنشاه تبریک عرض کن و بگو من به کمک و تدبیر و مشورت و خلاصه به همه چیز شما محتاجم. به نظرم راست هم می‌گوید و ملّت مصر هم همین احساس را می‌کند، چون وقتی دیشب در پرت سعید نوکرهای من برای خرید رفته بودند و پول مصری همراه نداشتند پول ایرانی عرضه کردند، دکاندار تمثال مبارک شاهنشاه را چندین دفعه بوسیده بود و گفته بود حالا که شما ایرانی هستید هرچه می‌خواهید بردارید، لازم نیست پول بدهید. اینها همه از برکت وجود مبارک شاهنشاه است. شب در قاهره مهمان خانم رئیس جمهور بودیم. تا نصف شب طول کشید و ماشاءالله والاحضرت بسیار خوب از عهده محاوره، آن هم به انگلیسی که تسلّط به آن ندارند، برآمدند. فکر می‌کردم بسیار خسته باشند و نتوانند از عهده بربیایند، ولی درست برعکس شد. خیلی عالی بود. تصوّر می‌کنم حضور دخترهای قشنگ سادات انرژی به معظّم له داد، گو این که هنوز از این مقوله‌ها از والاحضرت چیزی استنباط و دستگیر نمی‌شود. سادات دو دختر عروس شده و یک دختر کوچک سیزده ساله عروس نشده و یک پسر ۱۹ ساله دارد. دختر کوچکش که سیزده سال دارد خوشگل و کمی لوس است (البتّه به علّت بچه آخر بودن).

در این جا هدایای خوبی به خانواده سادات دادیم، از قالیچه و سینی و تنگ طلا. آنها

هم تفنگ و مسلسل و طپانچه ساخت مصر تقدیم کردند، همچنین یک اسب عربی بسیار اعلا و زیبا. خانم سادات زن بسیار خوشگل و برازنده و درس خوانده است. نه مشروب می‌خورد، نه سیگار می‌کشد. بسیار کم می‌خوابد. ساعت پنج صبح از خواب بر می‌خیزد و برای آن که وقتش را پر کند، تصمیم گرفته است به دانشگاه برود و ادبیّات عربی بخواند. خیلی نگران امتحانات آینده‌اش بود که روز شنبه (پس فردا) شروع خواهد شد.

از طبقاتی که امروز در کشتی رئیس جمهور بودند باید اسم ببرم: تمام میسیون ایران (میسیونهای دیگر در کشتیهای دیگر بودند)، افسران ارشد ارتش مصر، معلولین جنگ، تمام روزنامه نگاران داخلی مصر و روزنامه نگاران خارجی که تعداد آنها هم بسیار زیاد بود. پسر جمال عبدالّناصر به اتّفاق پسر خود سادات هم حضور داشتند. در کانال هم قایقهای مستقبلین مثل خود مردم‌بسیار شلوغ کردند، به طوری که چند تا به هم خوردند و وضع خطرناکی پیش آمد ولی خوشبختانه هیچ کدام غرق نشدند.

جمعه ۱۶ خرداد ۱۳۵۴

صبح به دیدن پیرامیدها و موزه مصر که بسیار غنی بود گذشت. دو بعدازظهر با همان تشریفات ورود حرکت کردیم.

شنبه ۱۷ خرداد ۱۳۵۴

امروز صبح کروتورک رئیس جمهوری ترکیه رفت. من به فرودگاه رفتم. اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت شهبانو خیلی اظهار رضایت و مرحمت از سفر والاحضرت همایونی فرمودند و بعد از رفتن رئیس جمهور مدّتی در این خصوص با من مذاکره فرمودند. من هم عرض کردم که از هر جهت رفتار و کردار والاحضرت همایونی اعلا بود و من سربلند هستم و باید مطلب را به مردم گفت.



علم به همراه انور سادات، رضا پهلوی هنگام گشایش کانال سوئز(یادداشت ۱۳۵۴/۳/۱۵)

در رکاب شاهنشاه به کاخ نیاوران آمدم. گروه اندیشمندان شرفیاب شدند. من عرض کردم: مهمانهای خوب ما وارد شده‌اند. اجازه فرمایید بروم آنها را ببینم. فرمودند: البتّه برو (به این جهت دیگر به شرفیابی نرسیدم). فرمودند: بعدازظهر به گردش می‌رویم و آنها را می‌بینم.[1]

من بعدازظهر تمام کار کردم، منجمله به سفارت انگلیس برای جشن تولّد ملکه رفتم. چون به جشن فرخنده ۴ آبان اعضاء خاندان سلطنتی هم علاوه بر همه اعضای دربار و وزرا آمده بودند، مقابله به مثل کردیم.

سر شام رفتم تمام صحبت مسافرت مصر بود و من به تفصیل عرض کردم که سادات را خیلی مرد زرنگی از لحاظ برخورد با جرائد و وسائل ارتباط دستجمعی دنیایی یافتم. عرض کردم: مصاحبه شاهنشاه با مجله تایم هم بسیار عالی بود.

بعد منزل آمدم کار کردم. حالا هم نصف شب است.

یکشنبه ۱۸ خرداد ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم: اتّفاقاً طولانی هم شد. عرض کردم: والاگهر... در یک [معامله] business مداخله داشته و یک ملیون و دویست هزار دلار گرفته که متأسّفانه در سنای آمریکا درباره آن بحث خواهد شد. جای تأسّف است، گو این که... رسماً نمایندگی این کار را دارد. خیلی ناراحت شدند، امّا چاره[ای] نداشتم جز آن که حقیقت را به عرض برسانم.

از شلسینجر[2] وزیر دفاع آمریکا نامه[ای] رسیده بود. در مورد خرید [لوازم یدکی] spare parts اسلحه ما و همچنین حمل وسائل هوایی که گران تمام می‌شود، توضیحاتی داده بود. فرمودند: اداره تدارکات ارتش با دقّت جواب تهیّه کند.

۱- [می‌بینیم؟ (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- در یادداشت شلزینگر نوشت شده است. جیمز شلسینجر (James Rodey Schlesinger) از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳ رئیس کمیسیون انرژی اتمی آمریکا و سپس برای سه ماه در ۱۹۷۳ رئیس سیا و سپس از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ وزیر دفاع بود.

مدّتی درباره نتیجه رفراندوم انگلیس که دیروز واقع شد و ملّت انگلیس بـه ورود در بازار مشترک رأی داد مذاکره به عمل آمد. با آن که بعضی وزرای کابینه ویلسون هم در مخالفت با ورود، تبلیغات پی‌گیر کردند، ولی ملّت انگلیس رأی مثبت داد، با آن که وزرای مخالف خیلی هم [محبوب] populaire بودند. جای تعجّب است که این ملّت پخته، چه طور تشخیص می‌دهد و این روباه مکّار ویلسون که در لب پرتگاه بود چه طور باز هم چهار دست و پا سالم به زمین افتاد. عرض کردم: البتّه گرفتاری‌های بعدی خواهد داشت، یعنی نگاهداری یا اخراج این وزرا از کابینه. در این صورت جناح چپ حزب را چه کند؟ بعد هم هر بار گران زندگی را مردم انگلیس بعد از این به گردن ورود در بـازار مشـترک خـواهـند انداخت. فرمودند: بالاخره مشکلات در هر عملی هست، انسان باید از لابه‌لای آن بگذرد. عرض کردم: برای یک دولت ضعیفی مثل ویلسون با این وضع بسیار مشکل خواهد بود. ولی نتیجه عجیب بود، یعنی ۲ به ۱ موافق، آن هم بزرگترین عدّه‌ای که تاکنون در هر انتخاباتی شرکت کرده‌اند. عرض کردم: چند روز پیش که دنیس رایت، دوست من و سفیر اسبق انگلیس، این جا بود به من می‌گفت که در مزرعه کوچکی که خارج لندن سکـنی دارم، همه شب مردم را دعوت به ورود در بازار مشترک می‌کنم که رأی موافق بـدهند و سفیر فعلی انگلیس پارسون [1] هم که آن شب مهمان من بود می‌گفت اگر نتیجه رفراندوم منفی باشد من انتحار خواهم کرد چون فـاتحه انگـلیس خـوانـده شـده است. ویـلسون حرامزاده هم جان بدر برد، تا ببینیم از مشکلات بعدی که خودش برای خود درست کرده چه جور در بیاید.

رئیس دانشگاه تهران [هوشنگ نهاوندی] کاغذی به من نوشته بود که چون استادان شکایت کمی حقوق خود را به پیشگاه همایونی تقدیم داشـته‌انـد نـخست‌وزیر گـله‌مند است. فرمودند: نخست‌وزیر گه‌خورده که گله‌مند است، همین طور بگو.

عصری تمام در منزل کار کردم، منجمله سفیر آمریکا را پـذیرفتم و در مـورد وضـع

۱- [این نام در متن اصلی هم به همین صورت آمده. مراد "آنتونی پارسونز" سفیر وقت انگلستان در تهران بود. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

لبنان که شاهنشاه فرموده بودند با او مذاکره کنم مدّت مدیدی صحبت کردم که وضع آن جا از بین رفته است، شاهنشاه می‌فرمایند: شما چه می‌توانید بکنید؟ آیا اگر کمک بکنیم فایده دارد؟ آیا اینها می‌توانند با این اختلافات داخلی از آن استفاده کنند؟ یا بی‌جهت هم کمک و هم آبروی ما از بین می‌رود؟ جوابی نداشت، گفت تحقیق می‌کنم. بعد هم گفتم شاهنشاه می‌فرمایند اگر این گزارشاتی که مصریها به ما می‌دهند که شوروی هشت میلیارد دلار اسلحه به لیبی می‌دهد درست باشد [آیا] این سؤال پیش نمی‌آید که لیبی که نمی‌تواند از این اسلحه استفاده کند، پس این یک آرسنالی برای شوروی خواهد بود که هر وقت هشت لشکر هوابرد خود را که به خاورمیانه تخصیص داده است در هر کجا که بخواهد پیاده کند و از این اسلحه در دسترس استفاده نماید.

سر شام نرفتم چون بی نهایت خسته بودم. با وصف این تا نصف شب که حالاست مشغول کار هستم.

دوشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. تمام کارهای جاری بود و انتخابات. حقیقتهً فکر شاهنشاه قابل تقدیس و عالی است که امر می‌فرمایند واقعاً کسی نباید مداخله کند. مداخله اوّل که چند نفری که سابقه بد نداشته و از طرف حزب نامزد شده‌اند به عمل آمده. دیگر ول کنید اینها دوندگی کنند (یک قدم مهمّ به سوی دموکراسی و آزادی)، اگر دولت عمل کند.

...

من مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر تمام کار کردم. منجمله مصاحبه تلویزیونی در خصوص مسافرت والاحضرت همایونی به مصر به عمل آوردم. فقط نیمساعتی با نوه‌ام امیر بازی کردم. شب در منزل ماندم و تمام کار کردم، امّا امشب قدری زودتر می‌خواهم بخوابم.

سه‌شنبه[1] ۲۰ خرداد ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. البتّه بعد از آن که در خانه عدّه بیشماری شاکی انتخاباتی را راه انداختم یا به قول معروف سر آنها شیره مالیدم. چون هرچه من بگویم به گوششان که فرو نمی‌رود مگر آن که قول انتخاب شدن آنها را بدهم. آن وقت همین پدرسوخته‌ها از عدم آزادی انتخابات و ظلم و ستمی که به آنها شده شکایت می‌کنند ولی می‌خواهند که من دست آنها را در انتخاباتی که باید به وسیله مردم بشود بگیرم. کارهایی که به عرض رساندم تمام انتخاباتی بود و واقعاً راجع به جاهایی که به این آزادی نسبی انتخاباتی که این دوره داده شده به نظر من تخطّی علنی شده است اوامری به دولت صادر فرمودند که رسیدگی به عمل آید.

سرکار فریده خانم باز هم تقاضای یک اتومبیل مرسدس بنز بزرگ و عالی دیگر کرده بودند که البتّه دربار برای ایشان (اضافه بر سه اتومبیل عالی که دارند) بخرد. به عرض رساندم. با کنایه فرمودند: البتّه بخرید، درویشی که بیشتر از این نمی‌شود! از این که سرکار فریده خانم به ظاهر خود را درویش وانمود می‌کنند که به چیزی اعتنا ندارد شاهنشاه کلافه هستند.

بعد مرخّص شدم. سفیر جدید ترکیه را پذیرفتم. یک ساعت وقت مرا گرفت ولی بسیار مرد فهمیده و وارد به نظرم آمد. در[باره] خیلی از مسائل بین‌المللی مانند قبرس و بازار [مشترک] اروپا و قیمت نفت و صدور نفت و گاز از راه ترکیه به اروپا و مسئله خاورمیانه و کانال سوئز و غیره و غیره صحبت کردیم. باز هم اشخاص مختلف دیگری را پذیرفتم. بعدازظهر و شب تمام کار کردم. شاهنشاه هم تمام کار کردند. حالا نصف شب است.

از اخبار مهمّ جهان خرید بزرگ کشورهای ناتو از آمریکاست که بالاخره ۳۷۵ هواپیمای جنگی [به قیمت] نزدیک به دو ملیارد دلار از آمریکا خریدند و فرانسه در این معامله شکست خورد...

۱- در یادداشت علم به اشتباه دوشنبه نوشته شده است.

چهارشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۵۴[۱]

صبح شرفیاب شدم. تمام کارهای جاری بود که عرض کردم. سادات نامه مفصّلی به شاهنشاه تقدیم کرده بود که مرحمت فرمودند جواب تهیّه کنم.[۲] عرض کردم: صبح امروز مصاحبه مفصّلی با بی‌بی‌سی می‌کرد، خیلی عالی و صحیح و روشن جواب می‌داد. فرمودند: همین طور است، من او را پسندیده‌ام.

بعد مرخّص شدم. یک چای با دو دختر آمریکایی خیلی جوان خوردم. هیچ بد نبود. بعد به دفتر رفتم تا سه بعدازظهر یکسره کار کردم. بعدازظهر هم در منزل تمام کار کردم. فقط نیم ساعتی با نوه‌ام، امیرابراهیم، بازی کردم. رئیس فعلی سیا را در ایران پذیرفتم. خیلی سبیلهای آنها آویزان شده، چون گزارش راکفلر معاون رئیس [جمهور] به رئیس جمهوری که بعد به کنگره داده می‌شود پرده از خیلی از مسائل سیا برداشته، آبروی آنها ریخته است.[۳] در مورد جانشین خودش در این جا حرف زد، چون خود متقاعد می‌شود.

یک ساعتی مجدّداً به دفتر رفتم و کار کردم. سر شام رفتم، مطلب مهمّی نبود. ارتشبد طوفانیان، حسب‌الامر شاهنشاه، جواب....[۴] وزیر جنگ آلمان را که موضوع خرید اسلحه ما را تخطئه کرده بود (چون تانکهای لئوپارد آنها را نخریده‌ایم) [داده بود]، خوب از کار در نیاورده بود. فرمودند: به او بگو مصاحبه تو بد بود، نپسندیدم. من هم تلفن کردم. بیچاره داشت قبض روح می‌شد.

۱- در یادداشت به اشتباه ۵۴/۳/۲۲ نوشته شده است.

۲- نامه‌ی سادات و پاسخ شاه به دنبال این یادداشت آمده است. [در پرونده یادداشت‌های علم بوده اما در کتاب کار گذاشته نشده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۳-گزارش مورد اشاره را سناتور فرانک چرچ (و نه نلسون راکفلر) تهیّه و به کنگره تقدیم کرد. در این گزارش توطئه‌ی دست راستیهای شیلی، با همکاری سیا، که منجر به کشته شدن سالوادور آلنده رئیس جمهور شیلی، در ۱۹۷۳ و روی کار آمدن رژیم نظامیان به رهبری ژنرال آگوستو پینوشه (Augusto Pinochet) شد، بررسی شده است. ریچارد هلمز در آن هنگام رئیس سیا بود.

۴- یک کلمه ناخواناست.

پنجشنبه ۲۲ خرداد ۱۳۵۴[1]

صبح امروز شرفیاب شدم. مطلب مهمّ نداشتم. جوابی که برای نامه سادات تهیّه کرده بودم تقدیم کردم، نپسندیدند. فرمودند: اضافه کنید که من در آمریکا خیلی صحبتهای مهمّ با فورد داشته‌ام، مطالب را بگویید. عرض کردم: دیروز نامه سادات را مرحمت فرمودید و فرمودید در حدود مطالب او مطلب تهیّه کنید، ما هم تهیّه کردیم، دیگر امر خاصّی نفرمودید. فرمودند: بسیار خوب حالا اصلاح کنید، بعد هم راجع به مسافرت ولیعهد گرمتر تشکر بکنید. مقداری از بدی انتظامات روز تشریفات و این که چه جور گیر کردیم و بعد هم در دهانه کانال چه جور کشتیها به هم می‌خوردند و خوشبختانه خطری پیش نیامد تعریف کردم و شاهنشاه بسیار خندیدند. فرمودند: عجیب است با این صورت چه طور از کانال گذشتند و فتح کردند؟ عرض کردم: اولاً اسرائیلیهای مغرور در آن طرف عده بسیار کمی داشتند و مجموعاً فقط ۳۷ نفر آن طرف کانال اسیر دادند. ثانیاً اینها مدّتها در این جا تمرکز یافتند و حساب کردند. ثالثاً قطعاً روسها در تهیّه پلان آنها بی‌تأثیر نبودند. ولی چنان که ملاحظه فرمودید وقتی جنگ طولانی شد اسرائیلیها تمام ارتش سوم مصر را به محاصره انداختند که حتّیٰ آب و غذا هم نداشتند. و البتّه چند روزه تسلیم می‌شدند و دیگر راه آنها تا قاهره باز می‌شد. فرمودند: بلی همین طورهاست. عرض کردم: به هر حال آن چه مصریها کرده‌اند باز هم یک عملی بود و برای روحیّه آنها بسیار خوب بود و حالا روحیّه خوب دارند که قابل ملاحظه است. چنان که سربازان آنها شرایط سخت زندگی در صحرا را بسیار راحت تحمّل می‌کنند.

باز هم راجع به انتخابات در ناحیه خراسان و بلوچستان و کردستان عرایض کردم که قدری طولانی شد به هر حال من با این قدم بسیار مهمّ شاه به طرف آزادی نسبی انتخابات صد در صد قلباً موافقم و معتقدم ولو اندکی به هم ریختگی و به هم خوردگی حتّی در مناطق مرزی پیدا بشود هیچ اهمّیّت ندارد.

فرمودند: امشب که قرار است با علیاحضرت به سدّ فرحناز برویم و استراحت ویکند

۱- در یادداشت به اشتباه چهارشنبه نوشته شده است.

بکنیم. عرض کردم: بسیار خوب است. شاهنشاه قدری تبسّم فرمودند. من جسارت دانستم عرضی بکنم. فرمودند: آخر اطرافیهای مضحک داریم (منظور آنهایی هستند که اطراف علیاحضرت می‌باشند و شاهنشاه خوششان نمی‌آید). عرض کردم: فکر بفرمایید کسی آنجا نیست کار خودتان را بفرمایید. فرمودند: آنها مرا وِل نمی‌کنند به یک صورتی یک نوع مزاحمت فراهم می‌آورند، به هر حال بعدازظهر گردش می‌رویم. من حالت تعجّب به خود گرفتم و حق هم داشتم که اگر بعدازظهر تشریف می‌برید به سدّ فرحناز، کی گردش تشریف می‌برید؟ فرمودند: یک ساعتی وقت دارم، می‌خواهم به این صورت بگذرانم ولی خیال دیگری ندارم. عرض کردم: نباید هم خیال دیگری بفرمایید، چون به شاهنشاه صدمه وارد می‌آید. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم سن روی ما اثر می‌گذارد و این عاملی است که نمی‌توان فراموش کرد. عرض کردم: دیروز با دو دختر بسیار جوان آمریکایی یک چای خوردم. هنگام صرف چای پیش خودم فکر می‌کردم اگر این دو دختر رودرواسی را از یک دیگر کنار بگذارند و یک دفعه از من تقاضای جنسی بکنند من چه خاکی به سر خواهم ریخت؟ در عین حال که از مصاحبت آنها بسیار لذّت می‌بردم. شاهنشاه خیلی خندیدند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری در منزل رسیدم چون کمی سرماخوردگی دارم به دفتر نرفتم. بعدازظهر و شب تمام در منزل کار کردم.

...

جمعه ۲۳ خرداد ۱۳۵۴

امروز شاهنشاه در سدّ فرحناز تشریف دارند. من تمام در منزل با حال نزاری مانده‌ام چون یک سرماخوردگی مختصری دارم که نه مرا انداخته است و نه حالی برایم باقی گذاشته. قرار بود امروز بعدازظهر زودتر به فرح‌آباد برای سواری بروم و سواری کنم، بعد هم جوائز سوارکاری و کاپ ولیعهد را بدهم، ممکن نشد. خانم علم را فرستادم.

از اخبار مهمّ جهان... محکومیّت خانم گاندی نخست وزیر هند در دادگاه الله‌آباد است که در انتخابات گذشته تقلّب کرده. این هم از هند مورد انتظار نبود. بیچاره خانم گاندی در

گجرات هم در انتخابات محلّی تنزّل کرده و حزب کنگره مقدار زیادی از کرسیهای خود را از دست داده است.

شنبه ۲۴ خرداد ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه سر حال بودند ولی کارهای من کارهای جاری بود. قدری راجع به انتخابات صحبت شد و موضوع سناتوری انتخابی[۱] [امیرحسین] خزیمه علم در کرمان که حسب‌الامر خودشان غفلتاً با آن که داوطلب هم نبوده (چون انتصابی بود) دیر وقت به علّت کمی کاندیدا در کرمان تعیین شد و حالا باعث زحمت شده و ممکن است شکست بخورد. فرمودند: خوب اگر شکست خورد، انتصابی خواهد شد. من نتوانستم عرض کنم شکست خانواده علم اصولاً صحیح نیست! این نوع خودخواهیها به نظر من در قبال شاهنشاه غلط است ولی در عین حال فاکت [واقعیّت] است.

جواب مفصّلی انور سادات به تلگراف خداحافظی والاحضرت همایونی عرض کرده بود. تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند. خیلی تعجّب فرمودند و من از تعجّب شاهنشاه تعجّب کردم. قدری راجع به طمع ورزی اطرافیان درد دل فرمودند که چه قدر بدهم و به آنها برسانم. با وصف این از آبرویم هم باید بدهم. من دلم سوخت. ولی باید بگویم که خودم را هم مقصّر می‌دانم، چون می‌باید بهتر از این جلوگیری کرد. اما کار نوع به خصوصی جریان پیدا می‌کند که این امکان سلب می‌شود.

بعدازظهر خواستم استراحت بکنم ممکن نشد چون علیاحضرت شهبانو از [دانشگاه آمریکایی واشینگتن] American University درجه دکترای افتخاری دریافت می‌فرمودند و مرا احضار فرمودند. ولی سر شام نرفتم.

مضحک بود، سفیر هند از من وقت خیلی خیلی فوری خواسته بود. فکر کردم می‌خواهد راجع به پیش آمدهای خانم گاندی توضیحاتی بدهد، با تمام بی‌حالی وقت دادم. سر شب آمد گفت دو نفر بچه سیخ (یک sect هندی) که ایرانی شده‌اند (چون در

۱- در یادداشت «انتصابی»نوشته شده ولی از فحوای کلام روشن است که منظور انتخابی‌ست.

ایران به دنیا آمده‌اند) و باید نظام وظیفه بروند، می‌خواهند ریش آنها را بتراشند و آمده‌ام خواهش کنم از این کار صرفنظر کنید! من راجع به خانم گاندی پرسیدم. گفت یک رئیس دفتر او که برای فعّالیّتهای انتخاباتی او رفته بوده است... باید یازده روز قبل از شروع فعّالیّت استعفا کند [ولی] گویا فقط یک هفته قبل از فعّالیّت استعفا کرده است و این را قاضی محلّی جرم گرفته. به علاوه مداخله پلیس هنگامی که خانم گاندی نطق انتخاباتی می‌کرده (البتّه در آن موقع نخست وزیر هم بود و پلیس مجبور به مداخله بوده است). در دلم به وضع هند آفرین گفتم ولی در عین حال از دماگوژی این قاضی پدرسگ هم بدم آمد، چون حکم کرده و گفته است که این تشخیص من است.

یکشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. اوّل موضوع دیروز سفیر هند را عرض کردم که با عجله آمده بود خواهش کند سیخ‌های ایرانی در خدمت نظام وظیفه از ریش تراشیدن معاف باشند. شاهنشاه خیلی خندیدند. بعد هم مذاکراتی که با او در مورد خانم گاندی داشتم به عرض رساندم. عرض کردم: معلوم می‌شود بیچاره خانم گاندی بر اثر دِماگوژی یک قاضی به این صورت افتاده است و به سفیر هند گفتم این دماگوژی به هر کجا رخنه کند بنیاد کشور را بر باد می‌دهد. شاهنشاه فرمودند: مصدّق وقتی لیدر اقلّیّت بود ما می‌خواستیم طلا برای دولت بخریم و در پشتوانه بگذاریم، داد می‌زد که این کار خیانت است. بعد که نخست وزیر شد، اوّل همان طلاها را فروخت، بعد هم اسکناس بدون پشتوانه چاپ کرد و کشور را به افلاس کشید. این است دماگوژی. چون بر اثر دماگوژی در [هنگام] نخست وزیری هم نمی‌توانست هیچ تصمیمی بگیرد.[1] عرض کردم: در عوض شاهنشاه مصاحبه[ای] که با

---

۱ - این داستان به صورتی که نقل شده آشفته و گمراه کننده است. مورد اوّل مربوط به هنگامی‌ست که نیروهای متّفقین پس از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) برای هزینه‌ی محلّی نیروهای خود نیازمند ریال بودند و برای این که ارز کمتری مصرف کنند، در مهر ماه همان سال دولت فروغی را واداشتند نرخ برابری ریال را ۵۵٪ کاهش دهد. در برابر متّفقین تعهّد کردند که پس از جنگ، معادل ریالهای دریافتی، طلا پرداخت کنند و به تعهّد خود نیز عمل کردند. کاهش تحمیلی ارزش ریال از نظر اقتصادی به هیچ رو نمی‌توانست توجیه‌پذیر باشد و موجب تورّم و صدمه به اقتصاد نحیف آن روز کشور شد. دکتر مصدّق در آن زمان نماینده نبود، ولی شاید چند سال بعد که به مجلس راه یافت، در این زمینه

[کـارل روان] Rowan[1] داشـتید حسـابی جـواب فـرمودید کـه وقـتی انسـان احسـاس مسؤولیّت بکند باید نوع دیگری فکر کند. فرمودند: آن مصاحبه کجاست؟ تقدیم کردم. خیلی به دقّت خواندند. فرمودند: من [سخنان درشتی] harsh words نسبت به کـندی نگفته بودم. فوری تصحیح کنید.

دستخطهای تلگرافی عراق و الجزیره را که تبریک و تشکر خاتمه کار اختلاف را داده بودند، تصحیح فرمودند. فرمودند: بی‌جهت پای خلیج فارس را به این ماجرا نکشید.[2]

آیت‌اللّه خوانساری نسبت به آخوندهای انقلابی قم پیامی عرض کرده بود که بعضی گرفتار شده‌اند، بی‌تقصیر هستند. شـاهنشاه امـر فـرمودند رسـیدگی بکـنند. فـرمودند: بگویید البتّه و اگر کسی را بی‌تقصیر می‌شناسند ایشان به ما بگویند. امّا قضیّه از این قرار بود که این آخوندهای **** روز پانزدهم خرداد (همان انقلابی که خمینی علیه دولت من و علیه رفورم اراضی راه انداخت) در قم خواستند انقلاب بکنند و علیه شاهنشاه و بر له خمینی دسته راه بیندازند. مسلمانهای مارکسیست(!) معلوم نیست از چه منبعی پـول گرفته‌اند. آیت‌اللّه شریعتمداری در قم آنها را از تظاهر علنی علیه شاهنشاه منع کرده ولی **** نجفی مرعشی و گلپایگانی خواسته‌اند تلگراف بکنند. بیچاره خوانساری که به طور کلّی همه را منع کرده بود. باری، البتّه کارشان به جایی نرسید و همه توقیف و منکوب شدند ولی جای تعجّب دارد. شاهنشاه فرمودند: به آیت‌اللّه‌ها بگو آخوندی که پرچم سرخ بردارد مسلّم است که اوّل شما آیت‌اللّه‌ها را خفه خواهد کرد بعد به سراغ ما خواهد آمد،

انتقادی کرده باشد و در این صورت هم حرف درستی زده است. و امّا فروش طلا در دولت مصدّق نیز در حقیقت عبارت از این بود که به علّت متوقّف شدن درآمد نفت و بحرانی شدن وضع مالی کشور، مجلس اجازه داد ۱۴ میلیون لیره از ارز پشتوانه به مصرف واردات ضروری کشور برسد و البتّه می‌توان آن را تعبیر به فروش طلا کرد. ولی مقایسه‌ی این دو مورد چندان معنایی ندارد.

۱- کـارل روان روزنـامه نگـاری سـرشناس بـود و لیـندون جـانسون او را بـه ریـاست سـازمان خـبری آمـریکا US Information Agency گماشت. وی نخستین سفیر سیاه‌پوست آمریکا بود و چند سالی در فنلاند مأموریت داشت.

۲- در پیش‌نویس هر دو تلگراف اظهار امیداوری به «همکاری دو کشور بـه مـنظور تأمـین امـنیّت و ثـبات مـنطقه‌ی خلیج فارس» شده بود (پیش نویسها با خط خوردگی بخش مورد اشاره در یادداشتهای علم موجود است).

چون می‌داند که زورش به ما نمی‌رسد، شما فکر خودتان را بکنید.

بعد شرحی درباره کسالت خودم که احساس می‌کنم سرطان گرفته‌ام به عرض رساندم. رنگ از چهره شاهنشاه پرید. هیچ فکر نمی‌کردم تا به این حد به من مرحمت داشته باشند. خیلی مفتخر شدم، با آن که پشیمان شدم که چرا شاه را غصّه دادم. این غصّه یا قصّه‌هایی است که باید پیش خود انسان بماند. به نظر من قصّه می‌آید.

مجلّه [آفریقای جوان] Jeune Afrique مقاله[ای] نوشته و خلیج فارس را خلیج ایران نوشته بود، به نظر مبارک رساندم، خیلی خوشحال شدند. یاللعجب از این حسّ وطن‌پرستی شاه.

دوشنبه ۲۶ خرداد ۱۳۵۴

در مورد انتخابات مدّتی عرایض کردم که بالاخره یک آزادی نسبی داده شده و مردم با کمال میل و رغبت اسم‌نویسی می‌کنند، حتّی دانشجویان دانشگاهها و واقعاً برای اعلیحضرت همایونی چه فرق می‌کند که حسین یا حسن انتخاب بشود. بگذاریم این احساس مردم درست از کار درآید. فرمودند: همین‌طور است و این کار را باید کاملاً مراعات کرد. فرمودند: تلگراف سادات و ولیعهد را منتشر کن.

بقیّه کارهای جاری بود. اما عجیب آن که نیم ساعت تمام صحبت از دخترهای این دوره بود. با آن که موضوع از انتخابات شروع شد و راجع به رأی خانمها بود، ولی بعد به موضوعات خودمانی‌تر کشید و شاهنشاه فرمودند: عجیب است که بالاخره هر کدام از اینها یک عیبی دارند و هیچ کدام [بی‌نقص] perfect نیستند. عرض کردم: اوّلاً که آدم [بی‌نقص] perfect در دنیا خدای متعال نیافریده، ثانیاً اگر جسارت نکنیم اینها آثار پیری هم هست! گویا شاهنشاه فقید از حاج محتشم‌السّلطنه رئیس وقت مجلس سؤال فرموده بودند که آثار پیری چیست؟ آثار مختلفی به عرض رسانده بود. فرموده بودند هیچ کدام اینها نیست. پیری وقتی می‌آید که نسبت به زن ایرادبگیر بشوید! شاهنشاه خیلی خندیدند. فرمودند: شاید هم این خوب باشد و خواست خدا، وگرنه ممکن بود دلبستگی پیدا بشود و آن برای من اسباب زحمت است. عرض کردم: همین‌طور است.

بعد مرخّص شدم باز هم با دو دختر آمریکایی یک قهوه صرف شد. بعد به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر هم تمام کار کردم. منجمله سفیر آلمان را پذیرفتم که به کلّی موضوع مسخره کردن وزیر جنگ آلمان را از این که ایران اسلحه آلمانی نمی‌خرد تکذیب می‌کرد و می‌گفت خیلی مشتاق به معامله اسلحه با ایران هستیم.

با خانم علم به دبستان نیاوران رفتم و کارت الکترال گرفتم، بدون هیچ تشریفات یا عکّاس! مردم خیلی خوشحال شدند. اما من واقعاً تعجّب کردم که چه هجومی برای کسب کارت هست! از آنها علّت را جویا شدم که محرّک شما در اخذ کارت الکترال چیست؟ چون معلوم بود دستجات [رهبری شده] organisé نیستند و زن و مرد متفرّقه می‌باشند. جواب آنها این بود این انتخابات شاه است، ما هم آمده‌ایم کارت بگیریم که امر شاهنشاه را اطاعت کنیم. خیلی باعث تعجّب و خوشوقتی قلبی و باطنی من شد.

سه‌شنبه ۲۷ خرداد ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. عرایض سفیر آلمان را عرض کردم که حالا می‌گوید علاوه بر آن که وزیر جنگ ما مصاحبه و اسائه ادبی نکرده هنوز هم مایل به معامله اسلحه با ایران می‌باشد. فرمودند: بگو بسته به شرایط شماست.

پرفسور فریج که موزه پهلوی (کاخ مرمر) را درست می‌کند پیشنهاد کرده بود اسامی ده نفر که خیلی صادقانه به خاندان پهلوی خدمت کرده‌اند تعیین فرمایند که آن جا روی یک لوحه بگذاریم. فرمودند: لازم نیست.

مدّتی راجع به انتخابات و غیره عرایض کردم ولی مطلب مهمّی در بین نبود. راجع به کمیسیون آنکت بر علیه رشوه‌خواری، عرض کردم: بسیار خوب شده. یک نفری که دو پاسپورته است و سوءاستفاده‌های کلان کرده از این که مچ او را گرفته‌اند خیلی ناراحت است.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر هم تمام کار کردم منجمله در جلسه ستاد عملیاتی جشنهای پنجاهمین سال [پادشاهی دودمان پهلوی] شرکت کردم. دو سه نفر خارجی را هم پذیرفتم.

...

تلگرافاتی رسیده بود تقدیم کردم جواب مرحمت فرمودند. رئیس جمهور مکزیک استدعا کرده بود از تاریخ مقرّر زودتر به ایران بیاید، قبول فرمودند.

شاهنشاه قبلاً مصاحبه[ای] با [روان] Rowan مفسّر معروف جرائد آمریکا فرموده بودند که او کلمه نامناسبی نسبت به مذاکرات شاهنشاه و کندی اظهار داشته بود که فرموده بودند تصحیح شود و به اردشیر هم اطّلاع داده شود. جواب او را ضمیمه می‌کنم که این ژست چه تأثیری در کندی کرده است.

چهارشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۵۴

صبح در منزل باز بلوچها برای مبارزه انتخاباتی آمده بودند. گفتم چرا از من می‌پرسید؟ یک خطّ کلّی برای انتخابات تعیین شده، شما هم تمام مدّعی هستید در جاهایی که معرّفی شده‌اید رأی دارید. بروید بدوید، هر کدام جلوتر رفتید، انتخاب خواهد شد. خیلی مأیوس از پیش من رفتند. به دو دلیل مأیوس رفتند. یکی این که هر کدام آنها می‌خواستند که من یکی را اسم ببرم که او برود به نام من جلو بیفتد و ببرد و دیگران هم که من اسم نبرده‌ام یک چیزی از من طلبکار بشوند. تیر همه به سنگ خورد. و ضمناً امر مطاع مبارک شاهنشاه هم که عیناً همین است اجراء گردید.

بعد شرفیاب شدم. عرض کردم: در حدود ۱۱ ملیون نفر اسم نوشته و کارت الکترال گرفته‌اند. امّا دولت حساب نکرده که این کارتها را در یک ماه به مردم داده و رأی را می‌خواهد در یک روز بگیرد [آیا] این امکان با این مراکز محدود خواهد بود؟ فرمودند: موضوع مهمّی است، فوری الان به دولت بگو. عرض کردم: نمی‌دانم چه طور است که مردم این همه استقبال از کارت الکترال کرده‌اند. من خودم که رفتم با زنم کارت الکترال بگیرم عدّه زیادی را آن جا دیدم که ناچار گرفتن کارت من هم تأخیر شد. از آنها پرسیدم محرّک شما از گرفتن کارت چیست؟ به من گفتند امر شاهنشاه که باید ملّت رأی بدهد و من بسیار خوشم آمد. شاهنشاه تعجّب فرمودند. بعد فرمودند: حالا معلوم نیست اینها به کی رأی بدهند. عرض کردم: واقعاً نمی‌توان پیش‌بینی کرد مگر آن که یک ائتلاف به وجود بیاید که آن هم نشده. من می‌دانم که تمام دانشجویان و دانشگاهها یک قلم تمام

کارت گرفته‌اند و کارگران و اصناف و مردم عادی و غیره. برای یک لحظه شاهنشاه را نگران یافتم، بعد مثل این که مطلب را حلّ فرموده باشند فرمودند: هر کس بشود تفاوتی نمی‌کند.

بعد که مرخّص شدم که به کارهای جاری اداری برسم از مرکز مطالعاتی تلویزیون ملّی ایران به من اطّلاع دادند که به مردم گفته شده سجّل هر کس مهر انتخابات نخورد در آینده گرفتاری پیدا خواهد کرد. حالا که این هو را انداخته باشد معلوم نیست. فوری به شاهنشاه عرض کردم. فرمودند: بگو تلویزیون این حرف را مسخره بکند، نه تکذیب. اطاعت کردم.

بعد سفیر انگلیس به دیدنم آمد کارهای business داشت. بعد سفیر رومانی به دیدنم آمد آن هم کارهای business داشت و همچنین استدعای دعوت از چائوشسکو رئیس جمهور رومانی. بعد لرد کارادون که خیلی پیش‌ها در کابینه محافظه کار، وزیر بود و در زمان [قیمومت] Mandate حاکم فلسطین و بعدها نماینده انگلیس در سازمان ملل بود و با من آشناست به دیدنم آمد. مقدار زیادی راجع به وضع خاورمیانه صحبت کردیم. می‌گفت اگر کیسینجر سادات را اغوا بکند که قراری با اسرائیل ببندد و به کشورهای دیگر عرب توجّه نکند، وضع بسیار بد خواهد شد. اسرائیلیها هم سرسختی‌های عجیب می‌کنند از جمله در حفظ بیت‌المقدّس اشغالی و [ایجاد استحکامات] fortification که اطراف آن را به صورت یک قلعه مستحکم (به عنوان بنای مسکونی) در آورده‌اند. باری از این صحبتها زیاد کردیم. من گفتم سادات را عاقلتر از آن یافتم که کیسینجر بتواند او را اغوا بکند. امّا عجیب است، این پیرمرد هشتاد سال دارد، خیلی از من جوانتر است.

بعدازظهر و شب تمام کار کردم یک ساعتی سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود.

پنجشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۵۴

امر مطاع مبارک صادر شد به ماداگاسکار جهت انتخاب رئیس جمهور تلگراف شود.

چون یک کشور اقیانوس هند است بد نیست این گشوده شود.[۱] گزارشات محرمانه بسیار زیادی بود که به عرض مبارک رساندم (گزارشات دنیایی) و وقت زیاد گرفت (البتّه این گزارشات از ناحیه سفرای ما نبود، از منابع دیگر بود). مطالب دیروز سفیر رومانی را به عرض مبارک رساندم، از جمله این که چون این سفیر در کابل هم آکردیته است از راه مشهد، هرات، قندهار به کابل رفته است. از این جاده خیلی تعریف می‌کرد که بسیار خوب و عالی است ولی از تفاوت سطح زندگی بین مردم افغانستان و ایران که هیچ قابل تصوّر نیست سخن می‌گفت. راجع به انتخابات هم از این جنب و جوش مردم خیلی در تعجّب است و می‌گفت در تمام طول راه از این جا تا مشهد این شور و شوق را می‌دیدم. می‌گفت امسال در رومانی ما هم چند کاندید برای هر حوزه نامزد کرده‌ایم، بر خلاف سابق که فقط یک نامزد انتخاب می‌کردیم. سایر مطالب او را فکر می‌کنم دیروز نوشته باشم (البتّه فرمودند: چائوشسکو رئیس جمهور رومانی را دعوت کنند).

یک نفر از بَم به نام سالار بهزادی[۲] که از محترمین آن جا و از دوستان من است شکایت کرده که خانم لیلی امیر ارجمند[۳] (که به امر علیاحضرت شهبانو وارد هیئت اجرائی حزب شده است) حقّ مرا در حزب به نام آن که یک زن باید وارد انتخابات بم باشد پایمال و یک زن را وارد کرده‌اند و حال آن که خودشان می‌دانستند که آن زن انتخاب نخواهند شد ولی [با به در کردن من از میدان راه را برای یکی از دو کاندید دیگر که قوم و خویش این خانم است] صاف کرده است. من تحقیق کردم دیدم درست است. امروز به عرض رساندم. فرمودند: به او بگو در این زمینه نامه محرمانه به علیاحضرت شهبانو تقدیم کند.

۱- از این هنگام به بعد، شاه در اندیشه‌ی گسترش نفوذ سیاسی و قدرت نظامی ایران در اقیانوس هند بود. نگاه کنید به «یادداشتهای علم»، جلد یکم، مقدّمه‌ی ویراستار، صص ۸۰ و ۸۱.

۲- زین‌العابدین سالار بهزادی از متنفّذان بم، چندین دوره نماینده‌ی مجلس شورای ملّی بود. خانواده‌ی او با خانواده‌ی علم دوستی دیرینه داشتند.

۳- لیلی امیر ارجمند (جهان آرا) از دوستان و همشاگردیهای شهبانو فرح، سرپرست کانون پرورش (فکری) کودکان و نوجوانان بود و در این زمینه خدمات به سزایی انجام داد. چند تن از برجسته‌ترین فیلمسازان کنونی ایران، نخستین کارهای هنری خود را در این کانون عرضه داشتند.

مطالب دیروز لرد کارادون را هم به عرض رساندم.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم و تمام بعدازظهر هم کار کردم.

گزارشی هم مربوط به سلطان عمّان رسیده بود که وضع مالی او خیلی هم بد نیست. کمک شوروی به ظفارویمن جنوبی افزایش یافته است. با ظفاریها سربازان یمن جنوبی هم در لباس غیرنظامی می‌جنگند. عده[ای] که از اردن در عمّان هستند ۱۲۰۰ نفر است. حالا سربازان ایرانی بسیار با تجربه[1] و کار آزموده شده‌اند. سلطان [قابوس] به پرنس فهد چشم امید دوخته که بیش از مرحوم ملک فیصل به او کمک خواهد کرد.

جمعه ۳۰ خرداد ۱۳۵۴

شاهنشاه دیروز بعدازظهر به محلّ سدّ فرحناز تشریف بردند برای ویکند[2] و امروز هم آن جا تشریف دارند. من صبح رفتم رأی خودم را برای وکلای مجلسین دادم و آن جا مصاحبه مختصری هم با تلویزیون کردم، به اتّفاق رؤساء و معاونین دربار و رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی و خانم علم. به هر صورت بدون شک یک آزادی نسبی پیدا شده برای رأی دادن مردم به کاندیدهایی[3] که مایلند انتخاب شوند و به این جهت هم مردم استقبال بسیار خوبی به عمل آوردند. این همان چیزی است که فکر می‌کنم در یادداشتهای گذشته مکرّر به آن اشاره کرده باشم که برای اعلیحضرت همایونی و کشور چه فرق می‌کند که وقتی حسن و حسین هر دو بدون سابقه نامطلوب و بد باشند کدام یکی انتخاب شوند. شاهنشاه در نظر دارند از این راه آن‌قدر پیش بروند تا انشاءالله به آزادی کامل برسد و یک جامعه و مجلس مستقل به وجود بیاید.

شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۵۴

اصولاً شاهنشاه از پیشرفت انتخابات بسیار راضی و خوشحال بودند. عرض کردم:

۱- در یادداشت علم «با تجربه دیده» نوشته شده است.

۲- در یادداشت علم ویکند را اغلب به انگلیسی نوشته است.

۳- [بدیهی است که مراد، کاندیداهایی، می‌باشد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

چنین استقبالی و شور و هیجانی از مردم از بعد از ششم بهمن و رفراندم کذائی برای اصلاحات که غلام نخست وزیر بودم ندیده بودم. فرمودند: همین طور است. عرض کردم: در دنیا هم خیلی خوب اثر کرده، فقط رادیوی بی.بی.سی است که به تفصیل درباره حزب رستاخیز بحث و گفت و گویی کرد و گفت ۷ ملیون نفر برای رأی دادن ثبت نام کرده‌اند و اگر جمعیّت رأی دهنده را بین ۱۵-۱۶ ملیون بگیریم ۴۰٪ بیشتر مردم به پای صندوقها نرفته‌اند. حال آن که به نظر من اشتباه کرد، چون ۱۵-۱۶ ملیون جمعیّت رأی دهنده نمی‌توانیم داشته باشیم. زیرا جمعیّت ایران بیشتر جوان است. فرمودند: خیلی خوب گفتی، فوری اصلاح کن. بعد فرمودند: خوب، دیگر مزخرفات بی.بی.سی چه بود؟ عرض کردم: اتّفاقاً درباره علّت به وجود آمدن حزب واحد رستاخیز می‌گفت برای سرعت در پیشرفت کارهاست و گرچه رویّه شاه ایران اتوکرات است ولی از حقّ نباید گذشت که برای مردم خیلی کار کرده از تقسیم اراضی و اصلاحات ارضی تا سهیم شدن کارگران در منافع و در سهام کارخانجات و تحصیلات مجّانی و غیره و غیره که اتّفاقاً همه را برشمرد. به این جهت شاه این‌طور فکر کرده است که به این صورت کارها زودتر پیش می‌رود و دو دستگی و کارشکنی باقی نمی‌ماند. بعد در سؤال و جواب بعدی که آیا ممکن است شاه مجدّداً به سیستم دو حزبی یا چند حزبی برگردد، مفسّر جواب داد که شاه یک سیاستمدار زرنگ و تیزبین و روشن بین و حقیقت بین است، به علاوه [با نرمش] flexible است. هیچ بعید نیست وقتی اوضاع و احوال را مناسب ببیند سیستم چند حزبی را اجازه بدهد. عرض کردم: مطلب دیگری که گفت این بود که این کمیسیون محرمانه مسؤولین انرژی اتمی کشورهای بزرگ در لندن برای این بود که از دادن اسرار بمب اتمی به برزیل و ایران که هر دو استعداد اتمی شدن دارند جلوگیری کنند. شاهنشاه خندیدند، فرمودند: پس هند که بمب درست کرد و چین که بمب ساخت چرا آن وقت جلویش را نگرفتند؟ من عرض کردم: جلوی پیشرفت علم را هیچ چیز نمی‌تواند بگیرد. اینها حرف مفت است، مگر نه اوّل بمب اتمی را فقط آمریکا داشت بعد انگلیسیها و روسها و فرانسویها و چینیها و هندیها به آن دست یافته، ما هم چه بخواهند و چه نخواهند به آن دست می‌یابیم. فرمودند: آخر لازم نداریم. عرض کردم: اگر اسرائیل داشته باشد ممکن است لازم شود.

شاهنشاه خندیدند.

بقیه کارهای جاری بود.

...

من بعدازظهر تمام کار کردم. سر شام رفتم. شاهنشاه از مصاحبه کوتاه دیروز من هنگام رأی دادن اظهار رضایت فرمودند و بعد از آن فرمودند: به [جمشید آموزگار] وزیر کشور همین الان تلفن کن که چرا این قدر بی‌ربط و مهمل حرف می‌زنی؟ چه طور می‌گویی رویّه وکلای آینده معلوم نیست چه خواهد بود؟ مگر اینها وکیل حزبی نیستند؟ مگر وکیل حزبی می‌تواند از خطّ‌مشی حزب انحراف حاصل کند؟ فوری تصحیح کنید.

بعد هم در مورد SDR (حقّ برداشت [مخصوص] از صندوق [پول] بین‌الملل) که واحد پول آینده ما در محاسبات نفتی باید باشد، آموزگار گفته ایران مخالف است (آموزگار وزیر کشور، مسؤول مذاکرات اوپک هم هست). بگو این مزخرفات چیست که می‌گویی؟ کی ما می‌خواهیم با نظر اوپک مخالفت بکنیم؟ من شام نخوردم و رفتم این مطالب را به بدبخت آموزگار گفتم.[1] با این خستگی انتخابات، نزدیک بود پشت تلفن از ترس سکته بکند. به او دلداری دادم. برگشتم به شاهنشاه گزارش عرض کردم. فرمودند: گفتی دیگر مزخرف نگوید؟ عرض کردم: بلی، ولی بیچاره خیلی ترسید. شاهنشاه باز پرسیدند، گفتی فردا تصحیح بکند؟ عرض کردم: بلی! فرمودند: خوب بنشین شام بخور. عرض کردم: شام شاهنشاه تمام شده، من بعد شام می‌خورم. فرمودند: نه، ما حرف می‌زنیم و قهوه می‌خوریم، تو شام بخور. شام با عجله و با خجالت زیاد خوردم و مراحم شاهنشاه را از صمیم قلب سپاسگزار شدم. مگر این همه مرحمت هم می‌شود؟

۱- در نشست ژوئن ۱۹۷۵ اوپک، الجزیره، عراق و نیجریه پیشنهاد کردند که به علّت کاهش ارزش دلار، بهتر است قیمت گذاری نفت بر پایه‌ی حقّ برداشت ویژه (میانگین موزون ارزش ارزهای مهمّ مورد استفاده در بازرگانی جهانی) صورت گیرد. هیچ کشوری با این پیشنهاد مخالفت نکرد و قرار شد تصمیم قطعی در این باره به جلسه‌ی اکتبر همان سال موکول شود. در این میان ارزش دلار افزایش یافت و موضوع منتفی شد. روشن نیست چه منبعی و به چه دلیلی گزارش خلاف واقعی در این زمینه به شاه داده است.

یکشنبه ۱ تیر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه را قدری متفکّر دیدم. خوشحال نبودند. انگشتان شاهنشاه دائماً روی میز به میز می‌کوبید (وقتی می‌خواهند تصمیم شدید بگیرند با انگشت سبّابه محکم روی میز می‌زنند، وقتی ناراحتی دارند با همه انگشتان دائماً روی میز می‌زنند، وقتی زیاد ناراحتی دارند موهای ابروی مبارک را می‌کنند!). باری مطالبم را به اختصار عرض می‌کردم و می‌گذشتم. عرض کردم: امر فرمودید رئیس جمهور رومانی سال آینده بیاید، او استدعا دارد امسال بیاید. فرمودند: کی من چنین حرف زدم؟ این قریب احمق این حرفها را درست می‌کند ([هرمز] قریب رئیس تشریفات است). فرمودند: خیر، همین امسال برنامه‌اش را درست کنید. عرض کردم: نقشه‌های مختلف اطراف صحن مطهّر حضرت امام رضا حاضر است. فرمودند: این هفته خواهیم دید.

بعد من مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. منجمله سفیر لبنان را دیدم و راجع به شیعه‌های لبنان و پدرش که از لیدرهای شیعیان لبنان است مدّتی با او بحث کردم و گفتم ما نمی‌توانیم در این گرفتاری لبنان مستقیماً و علناً به شیعیان کمک کنیم، چون آن وقت مستقیماً باکشورهای دیگر و از جمله با لیبی بی‌جهت درگیر می‌شویم.

بعدازظهر تمام کار کردم. در رکاب اعلیحضرتین به تآتر رودکی رفتیم که دسته کُر جمعیّت خیریه فرح پهلوی (بچه‌ها) خواندند و بسیار عالی خواندند.

در آنتراکت شاهنشاه باز از انتخابات اظهار رضایت می‌فرمودند و فرمودند: سناتورها کمتر از وکلای مجلس شکست خوردند. تقریباً اغلب اعضای ایران نوین سابق شکست خورده‌اند مگر آنهاکه دوست من بوده‌اند و وجهه محلّی داشته‌اند (بیشتر در شرق ایران). باز فرمودند: گرچه بعضی سرمایه‌داران هم وارد شده‌اند ولی دیسیپلین حزب نخواهد گذاشت که از اصول انقلاب منحرف شوند که عرض شد: البتّه همین طور است. ولی فرمودند: معلوم می‌شود مردم ایران، عنادی نسبت به متموّلین ندارند.

در تآتر رودکی، [جعفر] شریف امامی، رئیس مجلس سنا، [عبدالله] ریاضی رئیس مجلس شورا، دکتر [منوچهر] اقبال و من حضور داشتیم. نخست وزیر نیامده بود ولی وزیر کشور که نشان تاج دارد آمده بود و او هم در لژ شاهنشاه بود. امّا خیلی خاموش (از

ترس دیشب) و مظلوم در گوشه نشسته بود و در آنتراکت هم به سالن استراحت نیامد.

دوشنبه ۲ تیر ۱۳۵۴

صبح قبل از شرفیابی، سفیر آمریکا را پذیرفتم. بعد شرفیاب شدم. مطالب سفیر آمریکا را عرض کردم که اغلب به صورت نوشته آورده بود کار مرا سهل کرده بود. مطالب دیگری که صبح با من صحبت کرده بوده به اختصار به عرض رساندم. از جمله این که این انتخابات آزاد و نتایج آن موجب استعجاب است. هم استقبال مردم و هم نتایج آن که ۹۰٪ وکلای سابق در نیامدند. گفتم بعضی بچه‌های سفارت شما که می‌گفتند با از بین رفتن حزب ایران نوین دموکراسی مرد. مثل این است که از نو تولّد یافته است، این طور نیست؟ خندید، گفت آن مطلب اصلاً دروغ بود. من هم نگفتم که خیر. به ریش گرفتم.

مقدار زیادی از وضع بی‌بند و باری کنگره و سنای آمریکا و این که تظاهر به [لیبرالیسم] liberalism که البتّه بسیار خوب است ولی پدر کشور را در می‌آورد و ما که اهل تصمیم بودیم حالا باید نتایج آنرا تحمّل کنیم، گفت و خلاصه از وضع نابه‌سامان آمریکا دل خونی داشت. به شاهنشاه عرض کردم و عرض کردم: جای تعجّب است که این مطالب را یک سفیر خارجی به غلام بگوید. فرمودند: آخر پیرش را در آوردند. با این گزارش کنگره درباره سیا (کمیسیون چرچ[1]) باز هم می‌خواستی غیر از این بگوید؟

عرض کردم: سفیر لبنان پیش غلام آمد و می‌گفت یاسر عرفات رئیس [سازمان آزادی بخش فلسطین] P.L.O. به‌وسیله من و پدرم (پدرش از شیعه‌های دوستدار ایران است) می‌خواهد با ایران تماس بگیرد. فرمودند: ببینیم چه می‌خواهند بکنند. بگو عیبی ندارد[2].

عرض کردم: سفیر آمریکا باز هم استدعا دارد کمکهای مالی نسبت به کره شمالی تعویق و

۱- در یادداشت کمیسیون راکفلر نوشته شده است.

۲- پیش از این تاریخ، در ۱۹۷۱، نیز عرفات با پایمردی ملک حسن، پادشاه مراکش، با ایران تماس گرفت و معاون او، ابویوسف، به ایران آمد و یک ملیون دلار کمک در یافت کرد. ابویوسف چند سال بعد در حمله‌ی کماندوهای اسرائیلی، به فرماندهی اهود باراک، به بیروت کشته شد (گفت و گو با آقای محمد لواسانی، که در آن هنگام کارمند سفارت ایران در لبنان بود).

تأخیر شود. فرمودند: ما که امر داده‌ایم تا آن جا که ممکن باشد عمل کنند. باز هم به وزیر بازرگانی بگو.[۱]

سناتور ماک گاورن گزارشی که پس از مراجعت از خاورمیانه به سنا داده بود برای شاهنشاه فرستاده بود، من خلاصه کرده بودم. البتّه خیلی تعریف از ایران داشت ولی در آخر گفته بود در مورد تحویل اسلحه به ایران باید آمریکا احتیاط را مراعات کند چون ممکن است روزی بر ضرر عربستان سعودی تمام شود. شاهنشاه ملاحظه فرمودند و خندیدند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. منجمله سفیر اسرائیل را پذیرفتم (سفیر غیررسمی آنها) و فردا که عرایض او را به عرض برسانم در روزنامه خواهم نوشت. شب و بعدازظهر تمام کار کردم. فقط قدری شنا کردم.

سه‌شنبه ۳ تیر ۱۳۵۴

صبح پس از راه انداختن شاکیان انتخاباتی و شکست خوردگان انتخاباتی در منزل، شرفیاب شدم. صحبتهای [اوری لوبرانی] سفیر غیررسمی اسرائیل را عرض کردم. سفیر غیر رسمی اسرائیل می‌گوید ما در این وهله از زمان باید خودمان را با افکار جدید آمریکا وفق بدهیم. وضع ما با مصر خیلی بهتر شده و فکر می‌کنیم سیاست [گام به گام] step by step کیسینجر پیش برود. ولی هر قراری بگذاریم باید طولانی باشد. به علاوه با قراردادن وسائل الکترونیکی در داخل مصر و اسرائیل، باید سیستم [هشدار پیشاپیش] early warning برای هر دو طرف جهت جلوگیری از حمله ناگهانی باشد. همچنین [نشانه‌های منجر به راه حلّ] indications towards solutions هم باید داشته

۱- ریچارد هلمز، سفیر آمریکا، با فریدون مهدوی که مسؤول مذاکره با هیئت نمایندگی کره‌ی شمالی بود نیز تماس گرفت و با تأکید وضع بد موازنه‌ی پرداختهای این کشور کوشید او را از پرداخت وام منصرف کند. شاه پس از دریافت گزارش این دیدار، به مهدوی یادآور شد که این مسئله هیچ ربطی به آمریکا ندارد و او می‌تواند مذاکرات خود را دنبال کند. سرانجام، ایران با اعطای وامی در حدود ۱۵۰ میلیون دلار و بازپرداخت آن از راه تحویل فرآورده‌های فولادی از کره‌ی شمالی موافقت کرد. پاسخ شاه به علم و قید «تا آن جا که ممکن باشد»، در واقع ردّ درخواست سفیر آمریکا به زبان دیپلوماتیک است.

باشیم. مثلاً باز شدن کانال سوئز یا قرارداد توریستی همانند آن چه با اردن داریم. در چند هفته آینده یا سیاست [گام به گام] کیسینجر پیش خواهد رفت یا مجبور می‌شویم به کنفرانس ژنو برویم و یا دو ابرقدرت آمریکا و شوروی باید یک راه حلّی را بین خودشان تصمیم بگیرند و به ما و به اعراب تحمیل بکنند. من گفتم اگر سیاست [گام به گام] پیش رفت شما با سوریّه چه می‌کنید؟ گفت سوریها تا کنون خیلی سختگیر بوده‌اند و به همه چیز نه گفته‌اند. و البتّه علّت آن هم نفوذ شوروی در سوریّه می‌باشد. پرسیدم رفتن حافظ اسد رئیس جمهور سوریّه به اردن چه معنی داشت؟ گفت برای حسین پرستیژ ساخت (تلافی تصمیم الجزایر در مورد کنار گذاشتن اردن از تمام جریانات خاورمیانه) و برای حافظ اسد هم اگر واقعاً موفّق شود حسین را جذب بکند وزنه بزرگی است. هم در مقابل ما و هم در مقابل عراق.

گفتم اگر مذاکرات صلح پیشرفت کرد با بیت‌المقدّس چه می‌کنید. گفت این مشکل بزرگی نیست از طریق بین‌المللی حل می‌شود. گفتم شنیده‌ام اطراف بیت‌المقدّس استحکامات و خانه می‌سازید و خرج می‌کنید. این یعنی چه؟ خندید، گفت چیزی نیست!

گفت بدون آن که بخواهم گله کرده باشم، حالا پس از آن که شاهنشاه به حق موقع شکست مذاکرات کیسینجر در خاورمیانه به ما حمله فرمودند، از موقعی که ما ژست [کاهش] thinning out قوای خودمان را، به عنوان ژست، نشان دادیم، حق بود اظهار خوشوقتی می‌فرمودند و نفرمودند. گفت ما از ته دل از سادات بیمناک هستیم و خیال می‌کنیم که صلح نمی‌خواهد و جنگ می‌خواهد. من گفتم چنین چیزی نیست. گرچه من در سفر مصر مأموریتی برای مذاکرات سیاسی نداشتم ولی درست عکس این مطلب که می‌گویید دستگیرم شده و سادات صلح می‌خواهد و باز شدن کانال هم یکی از علائم صلح خواهی اوست. گفت اجازه می‌دهید این مطلب را من به دولت خودم گزارش بدهم؟ گفتم صبر کنید از پیشگاه شاهانه کسب اجازه کنم.

گفت به عرض شاهنشاه برسانید که وضع اسحق رابین نخست‌وزیر ما محکمتر شده و علّت آن هم این است که در وهله اوّل مذاکرات با کیسینجر، نه گفت و حالا می‌تواند بلی

بگوید. گفت ما فکر می‌کنیم برژنف حالا با ژست صلح خواهی آمریکا نمی‌تواند مخالفت بکند چون سال دهم زمامداری اوست و حالا می‌خواهد کنفرانس سران را در اروپا راه بیندازد و مرد صلحجویی بشود و به علاوه در قبال چین ناچار است که این کارها را در اروپا بکند ولی بعید نیست وسیله سوریّه و قذّافی لیبی در کار صلح خیلی کارشکنی بکند. من گفتم اگر سوریّه در هر نوع مذاکره صلح جلو نیاید مذاکرات یک طرفه با مصر فکر می‌کنم خیلی مفید فایده باشد.

بعد ارزیابی خودشان را از وضع عربستان سعودی پس از فوت فیصل گفت که مساعد ابن عبدالرّحمن، عموی فیصل (محافظه کار) و بر علیه فهد روشنفکر است. پرنس عبدالله فرمانده گارد سلطنتی هم از فهد فاصله گرفته ولی مآلاً به طرف فهد متمایل خواهد شد. رقابت بین پرنس فهد و پرنس سلطان وزیر جنگ (دو برادر تنی) شدید و سلطان، فهد را به جانشینی نمی‌شناسد.[1]

در خاتمه سفیر اسرائیل گفت خیلی مسائل داریم که می‌توانیم با همکاری ایران حل کنیم و خیلی برنامه‌های مشترک انجام بدهیم ولی از ترس آن که ایران نه بگوید عنوان نمی‌کنیم. این کار به اعتقاد تو صحیح است؟ گفتم فکر نمی‌کنم، چون بین ما که دشمنی موجود نیست.

شاهنشاه در جواب این مسائل فرمودند: جوابی که برای صلح خواهی سادات گفته‌ای صحیح است، تأیید کن و حتّی بگو اگر سادات صلح نمی‌خواست که به کلّی با روسها قطع رابطه نمی‌کرد. اما در مورد سوریه من معتقدم که نه تنها نباید آنها را کنار بگذارند باید کار آنها را قبلاً تمام بکنند (البتّه اگر بتوانند) و من این مطلب را در واشنگتن به کیسینجر هم گفتم. اما در مورد همکاری نکردن دو کشور جواب خوبی ندادی. اگر چیزی پیشنهاد بکنند البتّه ما رد می‌کنیم چون خودشان می‌دانند که فقط روزنامه‌های جهودی در آمریکا به سیاست ایران حمله می‌کنند. عرض کردم: قرار بود در سفر شاهانه آنها با

۱- مساعدابن عبدالرّحمن به همراه فهد و سلطان گروه اصلی پشتیبان اصلاحات اداری و اجتماعی فیصل در ۱۹۶۲ (هنگام نخست وزیری او) بودند. مساعد نقشی مهمّ در تفویض کلیه‌ی اختیارات حکومتی به فیصل در بهار ۱۹۶۴ داشت. از آن پس ملک سعود، برادر بزرگتر فیصل، تا هنگام خلع در پایان همان سال، فقط عنوان پادشاهی را حفظ کرده بود.

[شجاع‌الدّین] شفا تماس بگیرند ولی گویا سفارت شاهنشاهی به آنها راه نداد.

بعد موضوع سلامتی شاهنشاه را عرض کردم که الحمداللّه امتحانات دیروز خون شاهنشاه نشان داد که وضع طحال به کلّی خوب شده و باید دوای مربوطه را کم بفرمایید و میزان کم کردن را در پاریس ظرف دو روزه خواهند گفت. فرمودند: چه بهتر که زودتر این کار بشود چون دواها مرا فوق‌العادّه ضعیف کرده.

عرض کردم: دیروز بعد از یک جلسه هیئت امناء مربوط به [مدرسه عالی] پارس، سرکار فریده خانم مراگیر آوردند و درست یک ساعت حرف زدند که من نفهمیدم بالاخره چه می‌خواهند. اوّل گله از کم پولی، اما پول در عین حال نمی‌خواهند! دوّم گله از نداشتن نشان خورشید، اما در عین حال آن را نمی‌خواهند! سوّم قدری پول قرض بی‌فرع، اما هیچ کدام اینها را تقاضا نکردند! فرمودند: بیچاره درویش خانم! حالا پول قرض را از بانک عمران به ایشان بده و فرع را هم دربار بپردازد. عرض کردم: تمام ظرف یک ساعت دیروز که من با هزاران گرفتاری تمام مدت گوش بودم و گوش دادم، توانستم فقط یک دفعه، فقط یک دفعه، حرف بزنم و آن این که به ایشان عرض کردم: شاهنشاه چیزی که از شما مضایقه ندارند. هر سفری که به خارج تشریف می‌برید بیش از یک ملیون تومان خرج می‌فرمایید. پس این پولها از کجا می‌آید. ایشان فرمودند: سفر برای خودم که نمی‌روم، به خاطر شاهنشاه می‌روم و باز دنباله حرفهایشان را گرفتند. فقط توی حرفهای ایشان یک نکته قابل توجّه بود که من به دخترم همیشه می‌گویم «حرفهایی که می‌شنوی باید ناشنیده بگیری» (اشاره به گردشهای شاهانه). شاهنشاه قدری تأمّل کردند و فرمودند: حالا کارهای مالی درویش خانم را راه بینداز. بعدازظهر هم گردش می‌رویم!

من بعدازظهر و شب تمام در منزل کار کردم، قریب ۹ ساعت. فقط نیم ساعتی شنا کردم.

چهارشنبه ۴ تیر ۱۳۵۴

در رکاب شاهنشاه به مرکز تربیت بچه‌های معلول رفتیم که نصف دولتی و نصف

خصوصی است. زمین آن وسیله فرمانفرمائیان در ورداورد اهداء شده است.[۱] هم خوب و هم غم‌انگیز بود ولی بچه‌ها شاه را دوست داشتند و خیلی به سادگی عرض می‌کردند شاه سلام، شاه خداحافظ. می‌خواهیم با شما عکس بگیریم و از این قبیل.

به شهر برگشتیم. برای یک دقیقه من شرفیاب شدم، یعنی احضار شدم. فرمودند: بعدازظهر گردش می‌رویم. خیلی تعجّب کردم. شاهنشاه فرمودند: می‌دانم تعجّب می‌کنی، ولی فقط گردش تفریح است!

امروز خطر عجیبی در وردآورد گذشت وقتی هلیکوپتر بلند شد نکشید. به زحمت از روی دیوار باغ گذشتیم و من مطمئن بودم زمین می‌خوریم. به زحمت بالا رفت. اگر وجود مبارک شاه و شهبانو در آن نبود من شخصاً بی‌میل به کشته شدن نبودم ولی زبانم لال باشد که خدای نکرده چنین خطری برای وجود مبارک شاهنشاه پیش بیاید چون استقلال ایران بر باد می‌رود.

عصر، خود من هم به گردش رفتم. سر شام رفتم. علیاحضرت ملکه پهلوی کسالتی داشتند با وصف این شام در پیشگاه همایونی صرف شد. سر شام صحبت مهمّی پیش نیامد.

پنجشنبه ۵ تیر ۱۳۵۴

صبح پس از راه انداختن شکست خورده‌های انتخاباتی در منزل شرفیاب شدم. جریان را به عرض مبارک رساندم که راه انداختن اینها حالا مشکلی شده و درست این شعر کلیم را به خاطر می‌آورد که:

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش   آن هم کلیم با تو بگویم چه سان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد به این و آن   روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

شاهنشاه خندیدند. عرض کردم: با وصف این تردیدی نیست که انتخابات [اثر] impact عجیبی در داخل و خارج ایران داشته است و باید از این [شور] enthusiasm

---

۱- ورداورد دهکده‌ی بزرگی در دامنه‌ی کوهستان، در شرق کرج، متعلّق به ورثه‌ی نصرت‌الدّوله فیروز بود.

مردم در پی‌ریزی حزب استفاده صحیح کرد. عرض کردم: یکی از دوستان من می‌گفت واقعه مهمّ تاریخی پنجاه سال سلطنت پهلوی را که می‌خواهید سال آینده جشن بگیرید همین انتخابات آزادی است که برگزار کرده‌اید.

بعد گزارش سلامتی علیاحضرت ملکه پهلوی را تقدیم کردم که ملاحظه فرمودند. پیامی از کیسینجر رسیده بود که راجع به معامله نفت بود. جواب سردی مرحمت کردند. عرض کردم: این جواب خیلی سرد است. فرمودند: عیبی ندارد. اینها دل و زبانشان یکی نیست. بعد فرمودند: راستی نطق فورد دیشب چه بود؟ در مورد انرژی چه گفته بود که اگر کشورهای اوپک قیمت نفت را افزایش بدهند عکس‌العمل آمریکا چیست؟ عرض کردم: گفته بود آن وقت عکس‌العمل آمریکا این خواهد بود که دنبال منابع انرژی تازه برود. شاهنشاه قاه‌قاه خندیدند. فرمودند: ماه هم که همین را می‌گوییم. عجب خرهایی هستند. اسم این را که عکس‌العمل نمی‌توان گذاشت.

سناتور کندی عریضه گرم تشکّرآمیزی عرض کرده بود و نامه‌گرمی هم به من [نوشته بود]. تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند. فرمودند: در نامه این را می‌نویسد و در تلویزیون چیز دیگر می‌گوید که ایران نباید این قدر اسلحه بخرد. اگر این قدر به ما اعتقاد داری پس چرا آن را در تلویزیون می‌گویی.

عرض کردم: مسئله عجیبی است به خصوص وضع آمریکا به صورت مضحکی درآمده. یک استاد عالیقدری که ما برای مؤسسه پژوهشی دانشگاه آریامهر دعوت کرده بودیم از ایران بازدید کند با آن که خیلی مقام بالا دارد و فرانسه هم خواسته است او را برای تحقیقات انرژی ببرد گفته است در این جا می‌مانم و گزارش دانشگاه آریامهر و دکتر عالیخانی رئیس شورای مؤسسه پژوهشی آن جا را به نظر مبارک می‌رسانم. این شخص گفته است من قبل از آمدن به ایران که در .M.I.T بودم دوستانم به من گفته بودند که ایران یک کشور دیکتاتوری است و نباید به آن جا بروی ولی من قبول نکرده برای مطالعه آمدم ببینم در این جا چه می‌گذرد. حالا می‌بینم معنی این دیکتاتوری این است که ایران یک لیدرشیپ صحیح و قوی و مناسب وضع خودش دارد و این همان چیزی است که ما در آمریکا نداریم و به این نتیجه رسیده‌ام که ما نتوانسته‌ایم به علّت دماگوژی [سیاست

پیشه‌گان] خودمان به مردم خدمت صحیح بکنیم و ما به مردم خودمان ظلم می‌کنیم نه ایران. و حالا هم اگر شما من را بخواهید ایران را به فرانسه و خود آمریکا ترجیح می‌دهم. فرمودند: ترتیب کارش را بده. عرض کردم: فکر می‌کنم این شخص یک مرکز تحقیقاتی شبیه [وایزمن] Weizaman اسرائیل بتواند برای ما به وجود بیاورد و هیچ ادّعایی هم ندارد.

عرض کردم: فکر کرده‌ام برای پدر سفیر لبنان که از شیعه‌های دوستدار ایران و شاهنشاه است فعلاً به عنوان تهیّه اسلحه صد هزار دلار بدهیم. اجازه می‌فرمایید؟ با اکراه تمام قبول فرمودند.

بعد من مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر [ژنرال سوهارتو] رئیس جمهور اندونزی[1] برای یک دیدار رسمی آمد.

بعد در سعدآباد ماکت و نقشه‌های مختلف پیشنهادی برای اطراف صحن مطهّر حضرت امام رضا، چند فُورم مختلف را با علیاحضرت شهبانو مطالعه فرمودند.

بعد من منزل آمدم کار کردم حالا که نصف شب هم هست هنوز کار می‌کنم، با آن که شب جمعه است. خوشبختانه مهمانی رسمی رئیس جمهور اندونزی فرداست.

امروز سفیر اسرائیل را پذیرفتم و به او گفتم که درباره این که شاهنشاه چیزی مبنی بر خوشوقتی در مورد [کاهش] thining out قوای شما همزمان با افتتاح کانال سوئز نفرمودند، باید توضیح بدهم که به قرار اظهارات اهل فن حتّی آمریکاییها و به قرار تقریر [ماهواره‌ها][2] این خیلی عمل مهمّی نبوده. گفت خلاف به عرض مبارک رسیده. زیرا که ما همان وقت رئیس اینتلیجنس خود را به تهران فرستادیم و گزارش صحیح وسیله ساواک ایران به عرض رساندیم (البتّه من در جریان نبوده‌ام که بتوانم جواب بدهم). گفتم مجدّداً موضوع را به عرض می‌رسانم. در مورد موضوع این که بعضی کارها را

۱- ژنرال محمّد سوهارتو، در ۱۹۶۵ به عنوان فرمانده نیروهای ذخیره‌ی استراتژیک (کستراد Kostrad) قیام منتسب به حزب کمونیست را در هم شکست و به تدریج اختیارات سوکارنو، رئیس جمهور وقت را قبضه کرد و در ۱۹۶۸ به ریاست جمهور برگزیده شد و تا بهار ۱۹۹۸ در این مقام باقی ماند.

۲- در یادداشت Satelliteها نوشته شده است.

که می‌توانیم با ایران عمل بکنیم، حتّی پیشنهاد هم نمی‌کنیم از ترس این که مبادا ایران نه بگوید، گفتم شاهنشاه فرمودند: کار خوبی می‌کنید چون این نه را البتّه خواهید شنید. گفت برای چه؟ گفتم برای این که تمام روزنامه‌های یهودی آمریکا بر علیه ایران تبلیغات می‌کنند. گفت به هیچ وجه این مطلب صحیح نیست. رابطه سفارت شما با ما خوب نیست، الان من حاضرم رئیس سندیکاهای روزنامه‌نویس جهود آمریکا را به ایران بیاورم هر نوع قراری می‌خواهید با آنها بگذارید. به علاوه چرا از ایران کسی به آن جا (به اسرائیل) از طرف تلویزیون نمی‌فرستید؟ در آخر چند کتاب شاهنشاه را با یک قالیچه کوچک به عنوان هدیه برای اسحق رابین، نخست وزیر، فرستادم. چون وقتی این جا آمده بود یک مجسمه کوچک برای من فرستاده بود. از این ژست که البتّه یقین داشت با اجازه از پیشگاه همایونی است بی‌نهایت خوشحال شد.

از اخبار مهمّ جهان این که خانم گاندی در تمام هند حکومت نظامی اعلام و تمام مخالفین را حبس کرد. معلوم نیست نتیجه آن چه بشود، ولی از قدرت این خانم لذّت بردم، گرچه از دماگوژی او خوشم نیامد. کسی که می‌خواهد بعداً چنین کاری بکند چرا بگذارد یک قاضی او هم برای دماگوژی چنان رأیی بدهد؟ آن وقت در عین این حال خانم گاندی به [دادگاه عالی] Supreme Court هم عرض حال بدهد. خلاصه به اعتقاد من در سیاست هم باید یک حقیقتی داشت. مضحک است که مجلس هند چون خانم گاندی در دادگاه بدوی محکوم شد بگوید نمی‌تواند وکیل بوده و رأی داشته باشد ولی می‌تواند نخست وزیر بماند. همین مطلب، خانم را سخت آشفته ساخت و مجبور به این عکس‌العمل کرد.

در انگلیس در یک انتخابات محلّی کارگرها شکست خوردند. فعلاً اکثریّت دولت کارگری در مجلس یک رأی است.

جمعه ۶ تیر ۱۳۵۴

صبح تمام در منزل گذشت و کار کردم. بعدازظهر قدری استراحت شد، باز کار کردم. شب مهمانی به افتخار رئیس جمهور اندونزی بود. مطلب مهمّی نبود.

امروز پیش از ظهر شاهنشاه با رئیس جمهور اندونزی دو ساعت جلسه داشتند ولی من وظیفه[ای] نداشتم.

شنبه ۷ تیر ۱۳۵۴

صبح باز شکست خوردگان انتخابات تازه را راه انداختم. بعد شرفیاب شدم. عرض کردم: خبر از پاریس رسیده که باز هم باید آن دوای مخصوص طحال را میل فرمایید (چون قرار بود مقدار آن راکمتر میل فرمایند ولی بعد اطبّاء این طور تصمیم گرفته‌اند که ادامه داده شود). قدری ناراحت شدند. فرمودند: شاید برای این که نتیجه خوب گرفته می‌شود این دستور را داده‌اند. عرض کردم: البتّه. فرمودند: خیلی راضی هستم و تقریباً سختی و ضخامت طحال به صفر رسیده. من پرسیدم احساس ضعف که می‌فرمودید بر طرف شد یا نه؟ فرمودند: قدری ویتامینهای قوی خوردم، بهترم. فرمودند: چیز عجیبی است وقتی احساس ضعف می‌کنم، اوّلین احساس من این است که دندانهایم را در دهنم حس می‌کنم و این احساس بسیار بدی است.

بعد راجع به دانشگاهها عرض کردم که چیز غریبی است دولت اصرار دارد استاندارد همه دانشگاهها را یکی بکند. معنی آن این است که یکی دو دانشگاه خوب که داریم، مثل پهلوی و آریامهر، باید خراب بشود و بشود مثل دیگران که البتّه خراب نیستند ولی این [سطح] را ندارند.[1] اجازه می‌خواهم فرهنگ مهر[2] رئیس دانشگاه پهلوی شرفیاب شود و

۱- سطح حقوق هیئت علمی چند دانشگاه از جمله پهلوی، بالاتر از دیگر مؤسسه‌های آموزش عالی بود. در زمان مورد اشاره در یادداشت، بی اطّلاع رئیسان این دانشگاهها، هویدا و وزیر علوم به نزد شاه رفته و موافقت او را برای یکسان کردن حقوق همه‌ی دانشگاهها، در همه‌ی رشته‌ها دریافت کرد. این جریان که دانشگاه پهلوی را با خطر از دست دادن استادان برجسته‌اش رو به رو می‌کرد، محرمانه به آگاهی دکتر مهر رسید و او نیز بی‌درنگ درخواست شرفیابی کرد. شاه با درخواست فرهنگ مهر برای لغو این تصمیم موافقت کرد. از آن جاکه علم با هویدا میانه‌ی خوبی نداشت، ترتیبی داده شد که تغییر نظر شاه را دکتر اقبال، رئیس شرکت ملی نفت ایران، به هویدا ابلاغ کند!

۲- فرهنگ مهر، دکتر حقوق، پس از معاونت کل وزارت دارایی، معاونت تخست‌وزیر، مدیریّت عامل شرکت سهامی بیمه‌ی ایران، از ۱۳۵۰ رئیس دانشگاه پهلوی شد. از آغاز دبستان تا پایان دبیرستان با حسنعلی منصور، همشاگردی و از دوستان نزدیک او بود. از سران انجمن زرتشتیان بود و در بازگرداندن طبقه‌ی تحصیل کرده‌ی پارسیان هند به ایران، نقش بسزایی داشت.

جریان را به عرض مبارک برساند. فرمودند: امروز بعدازظهر بیاید.

مطالب روز پنجشنبه سفیر اسرائیل را به عرض رساندم و عرض کردم: کتابهای شاهنشاه و یک قالیچه بسیار کوچک برای نخست‌وزیر اسرائیل فرستادم، با وصف این سفیر آنها خیلی خوشحال شد چون از ژست خوشحال شده بود. فرمودند: این که می‌گوید سندیکای روزنامه‌های یهودی آمریکا را می‌آورم به ایران، حرف مفت است چون روزنامه‌های مهمّ، نیویورک تایمز و واشنگتن پست و امثالهم که جزء این سندیکا نمی‌توانند باشند. عرض کردم: حالا برگردد با او صحبت خواهم کرد.

گزارشاتی از عراق رسیده بود، به عرض رساندم که چه قدر قطع جنگ کردستان به نفع رژیم فعلی تمام شده است و چه قدر اینها از توافق با ایران خوشحالند.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر علیاحضرت شهبانو به دفتر من تشریف‌آوردند که تصدیق وجوائز اوّلین دوره [کارآموزی حرفه‌ای] vocational training در ایران را مرحمت فرمایند.

سر شام رفتم، مطلب مهمّی نبود. شاهنشاه به من فرمودند: فرهنگ مهر را بعدازظهر دیدم. حرف تو و او حسابی است. مطالب خودتان را به دولت بگویید و باید دولت رعایت کند.

جواب عریضه کندی به پیشگاه مبارک حاضر شده بود تقدیم کردم امضاء کنند. عرض کردم: زیادی گرم تهیّه کرده‌ایم. فرمودند: نه، مانعی ندارد.[۱]

امشب سر شام والاحضرت شهناز بودند و با شاهنشاه بر سر این دیوانه‌هایی که خودشان را مسلمان می‌دانند و به اجتهاد خود آدم‌کشی می‌کنند (مثل دختر پرفسور عدل و شوهرش که چند نفر بدبخت دهاتی و چند افسر ژاندارم راکشتند و بعد خود کشته شدند) بحث درگرفته بود. من عرض کردم: تمام ادیانی که در دنیا به وجود آمده‌اند اوّلین اساس آنها حفظ جان خلق است. اگر در دنیا دیوانگانی پیدا بشوند که بخواهند با اجتهاد شخصی این اصل را متزلزل کنند یا باید آنها را به دارالمجانین سپرد و یا همه روزه در

۱- نامه‌ی ادوارد کندی و پاسخ شاه به دنبال این نامه آمده است.

سربازخانه صد ضربه شلاق به در کون آنها کوبید تا آدم بشوند. این مسائل بحث ندارد. و به قدری به شدّت این مطلب را والاحضرت شهناز عرض کردم که ایشان احساس فرمودند یک دیوانه در حمام پیدا شد. سرو ته مطلب را درز گرفتند و شاهنشاه نفس راحتی کشیدند. اما راستی که این مرد بزرگ یک مجسّمه حوصله و بزرگواری و آقایی است. محال است من بتوانم با دخترم چنین مباحثاتی بکنم.

یکشنبه ۸ تیر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری تصادفاً خیلی کم بود. مختصری عرض کردم و بعد مثل این که شاهنشاه میل نداشته باشند من مرخّص شوم شروع به صحبت فرمودند.

ابتدا از ولیعهد سؤال فرمودند که خبری از او و اردوی پیش‌آهنگی دارم یا نه. عرض کردم: بلی آن جا خیلی زندگی ساده پیش‌آهنگی دارند و بسیار وضع خوب است. فرمودند: ماشاءالله ولیعهد یک دفعه رشد کرد و آن بچه خجول یک دفعه مرد کاملی شد که می‌تواند همه مسئولیّتهای خود را قبول کند و حتّی دیگر از مصاحبه و روزنامه‌نویس هم بدش نمی‌آید. بعد صحبت از خودشان و پدرشان فرمودند. عرض کردم: باید به والاحضرت همایونی هم شاهنشاه شخصاً بیشتر برسید. فرمودند: البتّه این کار را خواهم کرد. فرمودند: راستی علاوه بر ریاست پیش‌آهنگی، ریاست ورزش کشور را هم به ایشان بدهید. عرض کردم: اطاعت می‌کنم. بعد صحبت خود شاهنشاه پیش آمد. من عرض کردم: شاید شاهنشاه فقید هم تصوّر نمی‌فرمودند که اعلیحضرت همایونی کشور را به این روز می‌رسانید. قدری تأمّل فرمودند. فرمودند: شاید نه! عرض کردم: من این روزها تاریخ ناپلئون را به قلم تارله روسی به دقّت مطالعه و برای خودم موشکافی می‌کنم و فکرم هم این است که یک مقایسه بین نبوغ ناپلئون و شاهنشاه بکنم. اوّلین نتیجه بزرگی که می‌توانم بگیرم این است که واقعاً مرد جنگ بود و شاهنشاه واقعاً مرد صلح هستید. به علاوه تکیه‌گاه رژیم او با آن که زاییده انقلاب فرانسه بود، طبقه بورژوازی بودند، ولی تکیه‌گاه رژیم شاهنشاه درست معکوس طبقه کارگر و کشاورز است. البتّه بورژوازی هم مرفّه است. البتّه ممکن است اگر لازم باشد برای کشور جنگ بکنید، ولی جنگ حرفه یا

Edward M. Kennedy
Massachusetts

United States Senate

June 6, 1975

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi
Shahanshah Arya Mehr
Imperial Court
Tehran

Your Imperial Majesty:

I wish to thank you for all of the courtesies and hospitality extended to me and my family by Your Imperial Majesty, by Her Imperial Highness Princess Shahnaz, and by your government during our recent visit to Iran.

I am particularly grateful for the generous gift of Your Imperial Majesty's time and thoughts. I believe that my visit to Iran has given me a much deeper appreciation of your country's importance to the global economy, to the security of the region, and to the solving of problems facing all mankind.

The efforts of Your Imperial Majesty on behalf of the people of Iran are particularly impressive. I know under the leadership of Your Imperial Majesty, it will be possible for us to deepen and strengthen the ties between our two nations and peoples in the years ahead.

With my appreciation and best wishes,

Sincerely,

Ed Kennedy

28th June, 1975.

Dear Senator Kennedy,

I thank you for your letter of 6th June 1975 and I appreciate very much the friendly sentiments which you have expressed with regard to my country and myself.

I am glad that you and your family had the opportunity to visit Iran and I was particularly pleased to have an interesting conversation with you on various subjects of mutual concern.

It is my firm conviction that the very close bonds of friendship and cooperation between Iran and the United States of America will continue to be further consolidated in the years to come for the benefit of our two peoples.

With best wishes and regards,

Sincerely,

M. R. Pahlavi

The Honourable
Edward M. Kennedy,
United States Senate,
WASHINGTON, D. C.

[مقدّس] holy برای اعلیحضرت نیست. فرمودند: این را که نشان داده‌ایم. اخیراً واقعاً باید با عراق می‌جنگیدیم. به خصوص روحیّه سرباز و افسر ما کاملاً آمادگی جنگ داشت، ولی من اقدام نکردم تا به این نتیجه بزرگ رسیدیم. در مورد بحرین هم همین طور. ولی خوب اگر برای امنیّت تنگه هرمز که یک قضیّه حیاتی و مماتی برای کشور است جنگ لازم باشد، می‌کنم. چنان که جزائر را گرفتیم که البتّه جنگی نبود و الان هم در مسقط و عمّان می‌جنگیم و این جنگ دفاعی است نه یک جنگ تعرّضی. یا مثلاً اگر هند به پاکستان حمله کند ما ناچار در کنار پاکستان باید بجنگیم زیرا نمی‌توانیم ببینیم که بلوچستان راه وصول شوروی به اقیانوس هند بشود، بعد هم خودمان از همه طرف در محاصره قرار بگیریم. فرمودند: راستی از وضع بانو گاندی چه خبر؟ خارجیها چه می‌گویند؟ عرض کردم: اتّفاقاً اخیراً نه روسها نه انگلیسیها و نه آمریکاییها را دیده‌ام. فرمودند: رادیوها چه خبر می‌دهند؟ عرض کردم: بی.بی.سی را که مرتّباً گوش می‌دهم با آن که اعمال او را از لحاظ سرکوب کردن دموکراسی تقبیح می‌کند ولی اظهار امیدواری می‌کند که این کار از روی اضطرار است و باز خانم گاندی به دموکراسی که [شعار] motto اساسی زندگی سیاسی اوست برخواهد گشت. فرمودند: خود این مطلب خیلی تقویت از گاندی است. من همیشه به تو نمی‌گفتم که این زنکه کلفت آنهاست؟ عرض کردم: روسها هم از او تقویت می‌کنند. فرمودند: این قابل فهم است چون در قبال چین، شوروی باید از او حمایت کند. عرض کردم: آمریکا خیلی خودش را آلوده به حمایت یا مخالفت نکرده. فرمودند: منافع چندانی فعلاً آن جا ندارد و بی جهت نباید خود را آلوده سازد. به هر صورت فرمودند: من هم به او کاری ندارم. باز با این آشنا هستیم، شاید از دیگران بهتر باشد. ولی به هر حال هر کس بخواهد به پاکستان حمله کند ما ناچار باید در کنار پاکستان وارد جنگ شویم و کار مشکل می‌شود.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله در هیئت امناء دانشگاه زنانه فرح پهلوی در پیشگاه علیاحضرت شهبانو شرکت کردم. بعد در آخرین جلسه تصمیم‌گیری برای نوسازی اطراف صحن مطهّر حضرت رضا شرکت کردم. بعد سفیر لبنان را پذیرفتم و در مورد تماس با یاسر عرفات رهبر فدائیان فلسطین با او صحبت کردم. پولی هم برای

پدرش فرستادم که از شیعیان دوستدار ایران است (الخلیل).

بعدازظهر تمام کار کردم. سر شام خداحافظی سوهارتو رئیس جمهور اندونزی یک عدّه خیلی محدودی در حضور بودند، شرکت کردم.

دوشنبه ۹ تیر ۱۳۵۴

صبح سوهارتو رئیس جمهور اندونزی و خانم رفتند. شاهنشاه از او بدرقه رسمی فرمودند. البتّه من در فرودگاه بودم. بعد از آن علیاحضرت شهبانو به سلامتی به آمریکا تشریف بردند. شاهنشاه تا موقع حرکت علیاحضرت نماندند. در فرودگاه ساعت ۹ $\frac{۱}{۲}$ صبح هوا به شدت و به طور بی‌سابقه گرم بود، در حدود ۴۲ درجه. من هم نماندم و در رکاب شاهنشاه به سعدآباد برای شرفیابی خودم آمدم. مقدار زیادی دستخطّ خارجی بود توشیح فرمودند.

گزارش قابل توجّهی سفیر آمریکا در اردن به پادشاه اردن داده بود (معلوم است در قبال سؤالاتی که پادشاه اردن از او کرده است). سفیر آمریکا بنابر جریان اداری که باید سفرای یک منطقه از کار هم مطّلع باشند، آن را دریافت کرده بود. محرمانه به من داد که به شاهنشاه تقدیم کنم و البتّه تقاضا کرده بود که پادشاه اردن از جریان آگاه نشود (بدیهی بود که نباید بشود). باری شاهنشاه به دقّت ملاحظه فرمودند.

بعد گزارشی از [جمشید قریب] سفیر شاهنشاه در آنکارا رسیده بود که استدعا می‌کرد زودتر بازدید رئیس جمهور ترکیه را پس بدهند و تا اندازه[ای] از گرایش چپ ترکیه و مخالفت شدید با آمریکا بکاهند. شاهنشاه فرمودند: حرف بدی نزده ولی قبلاً باید ببینیم بالاخره کنگره آمریکا [تحریم] embargo اسلحه را برمی‌دارد یا نه؟ (سنا برداشته حالا باید کنگره تصمیم بگیرد).

بعد من مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. از جمله ترتیب گردش بعدازظهر شاهنشاه را هم دادم، با آن که جلسه شورای اقتصاد در پیشگاه مبارک بود و سفیر آمریکا هم باید شرفیاب می‌شد. فرمودند: یک ساعتی وقت دارم، می‌خواهم وقت بگذرانم. عرض کردم: امشب که بیکار هستید. فرمودند: امشب خواهرم فاطمه لطف کرده برای آن که تنها

نباشیم، ما را به شام دعوت کرده‌اند! من خندیدم، شاهنشاه هم خندیدند.

بعدازظهر تمام کار کردم. با آن که هوا به شدت گرم بود ناچار برای شرکت در جشن سفارت واتیکان رفتم چون در جشن ۴ آبان، همه وزرای واتیکان شرکت کرده بودند. مجموعاً یک ساعتی گرما خوردیم و برگشتیم.

سه‌شنبه ۱۰ تیر ۱۳۵۴

صبح امروز پس از آن که یک عده شکست خورده و شاخ شکسته و شاکی را راه انداختم به دفتر سعدآباد رفتم. آن جا هم چند نفری را پذیرفتم. بعد شرفیاب شدم.

شاهنشاه سر حال بودند. عرض کردم: به دیدن والاحضرت همایونی در باغ رود نیشابور، اردوی پیش‌آهنگی، تشریف نمی‌برید؟ فرمودند: وقتی نداریم. عرض کردم: جمعه چه طور است؟ فرمودند: می‌خواهم هلیکوپترهای سیکورسکی را که می‌خریم آن روز معاینه کنم.

قدری مسائل خودمانی و خصوصی صحبت شد، شاهنشاه را خنداندم. راجع به سناتورهای انتصابی عرایضی کردم. فرمودند: متأسفانه چهره‌های تازه[ای] نمی‌توانیم بیاوریم، مگر یکی دو نفر، چون جا و محل نداریم و این شاخ شکسته‌های موجود در ذمّه ما و گردن ما هستند. عرض کردم: اگر ممکن می‌شد جای آنها اشخاص مردم پسندتری می‌گذاشتیم بهتر بود. فرمودند: البتّه بهتر بود، ولی با اینها چه کنم؟ پیرمردها آن قدر علاقمند به این کار هستند که اگر سناتور نشوند از غصّه خواهند مرد! بعد یک نفر از وکلا را که شکست خورده، خودم پیشنهاد عرض کردم: (چون مورد مرحمت شاهنشاه هم هست). فرمودند: متأسّفانه وزن سنا را ندارد. البتّه من هر کاری می‌توانم بکنم، کسی ایراد نمی‌کند، ولی خودم باید رعایت نظر مردم را بکنم. واقعاً شاهنشاه بزرگی است خدا عمرش بدهد. بعدها قدر او معلوم خواهد شد.

عرض کردم: در شهر شایع شده که خانه‌ها ملّی خواهند شد و مستأجرین هم صاحب خانه اجاره‌ای خود خواهند شد. فرمودند: البتّه این مزخرفات را خرابکاران به دهن مردم می‌اندازند. بگو به یک صورتی دولت یا جرائد تکذیب بکنند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری و ملاقاتها رسیدم....

خودم در منزل کار کردم فقط به مناسبت جشن استقلال به سفارت کانادا رفتم. (چون ناچار از عمل مقابل بودیم.)

چهارشنبه ۱۱ تیر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. بحمدالله شاهنشاه بسیار سر کیف بودند و می‌فرمودند که به کلّی حالت ضعف من مرتفع شد. عرض کردم: الحمدالله! چه کار کردید که این حالت مرتفع شد؟ فرمودند: ویتامینهای ب قوی خوردم. عرض کردم: اگر من بخورم به کلّی تنم جوش می‌زند و بیچاره‌ام می‌کند. در این ضمن والاحضرت همایونی از باغ رود نیشابور، اردوی پیش‌آهنگی، تلفن فرمودند. شاهنشاه خیلی خوشحال شدند. والاحضرت خیلی اصرار فرمودند که اعلیحضرت همایونی آن جا تشریف ببرند. فرمودند: کار زیاد دارم نمی‌توانم بیایم. بعد که گوشی را گذاشتند باز مدّتی به تعریف از والاحضرت همایونی گذشت. فرمودند: ماشاءالله پسر بزرگی شده. همین قدر که به فکرش می‌رسد به من تلفن بزند برای این سنّ او خیلی عالی است. فرمودند: همه چیز او را باید کم کم تحت نظر خودم بگیرم. حتّی باید برای او [دوست دختر] girlfriend پیدا کنم که گرفتار یک پتیاره و عشق بازی و این حرفها نشود. عرض کردم: کاملاً صحیح است.

دکتر [محمّد] باهری معاون کلّ دربار شاهنشاهی توسّط من عرض کرده بود دولت اعلان کرده که شصت ملیون تومان می‌خواهد صرف [آموزش] education سیاسی دانشجویان بکند و به این صورت آنها را به حزب هدایت نماید. این حرف به مسخره و مضحکه بیشتر شبیه است. فرمودند: به من که نگفته بودند، ولی بگو خود باهری که در شورای اجرائی حزب است به نخست وزیر تذکّر بدهد.

عرض کردم: چند روز دیگر در مرداد، سالگرد وفات اعلیحضرت رضا شاه کبیر است. بعد سالروز کودتای سوّم اسفند، بعد تولّد اعلیحضرت رضا شاه کبیر و ما همه اینها را از لحاظ تملّق‌گویی جشن یا یادبود بر پا می‌کنیم و مردم را به آرامگاه می‌کشانیم. به نظر غلام صحیح نیست. اجازه مرحمت فرمایید به یک روز اکتفا شود. فرمودند: همان سالروز

تولّد باشد، چون همه چیز از آن منبعث است. بقیّه را برای مردم و دولت حذف کنید. دربار و ارتش اگر بخواهند البتّه سالگرد وفات و کودتا را یادبود بگیرند عیبی ندارد.

راجع به سلامتی خودم عرض کردم که اگر اجازه فرمایید سری به پاریس بزنم. فرمودند: قطعاً برو! چرا این قدر تأخیر کردی؟ عرض کردم: چون واقعاً هیچ ارزشی برای خودم قائل نیستم، اگر مُردم هم مُردم. شاهنشاه سلامت باشند. فرمودند: این طرز فکر صحیح نیست، زودتر برو.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله مخبر نظامی نیویورک تایمز آمریکا را برای یک ساعتی پذیرفتم و وضع ایران را برای او تشریح کردم. روی هم رفته باید گفت آمریکاییها خیلی خر هستند و به هیچ وجه به مسائل اساسی توجّهی ندارند و روزنامه‌نویسهای آنها هم بیشتر مایلند مسائل [مبتذل][1] را مورد بحث قرار دهند.

سر ناهار که پرنس فهد ولیعهد و همه کاره عربستان سعودی با همراهان، پرنس سلطان ابن فیصل وزیر خارجه[2] (برادر فهد)، زکی یمانی وزیر نفت و کمال ادهم رئیس سازمان امنیّت آنها شرفیاب بود رفتم. قبلاً برای مذاکرات شرفیاب شده بود که من نبودم ولی نخست وزیر و وزیر خارجه ما حضور داشتند.

سر ناهار مسائل مهمّی که مورد مذاکره قرار گرفت یک وضع لیبی و دیوانگیهای مزاحم قذّافی در لبنان و مصر و غیره بود و بعد وضع ترکیه که اگر به این صورت به طرف چپ تمایل شود (چنان که اجویت نخست وزیر سابق در یک میتینگ عظیم مردم را تحریک کرده است و البتّه این بر اثر [تحریم] embargo اسلحه از طرف کنگره آمریکا بوده است) حتّی الامکان ایران و عربستان سعودی باید مداخله کنند و جلوی این گرایش را بگیرند (این پیشنهاد شاهنشاه بود که البتّه همه تائید کردند). بعد صحبت از اتمی

۱- در یادداشت «بانال» نوشته شده است.

۲- سلطان، برادر فهد بود. فیصل فرزندی به این نام نداشت. در صفحه‌ی بعد نیز این اشتباه تکرار شده است و چون در آن جا گفت و گو از فهمیدگی این شخص می‌شود، باید به احتمال قوی سعودالفیصل (فرزند فیصل) باشد که فارغ التّحصیل دانشگاه پرینستون است. در آن تاریخ قائم مقام وزیر نفت بود و چندی بعد وزیر خارجه شد. ابراهیم کمال ادهم، دائی سعود الفیصل است.

شدن کشورهای ایران و عربستان سعودی شد[1] و شاهنشاه برنامه‌های اتمی دراز مدّت و وسیع ما را تشریح فرمودند. عربها هم گفتند ما فعلاً [نیروگاههای اتمی] را می‌خواهیم امتحان بکنیم. بعد صحبتهای استراتژیک در مورد مدیترانه شرقی و کانال سوئز و اقیانوس هند و خلیج فارس پیش آمد و تسلّط شوروی بر این سیاست که با باز شدن کانال سوئز پایگاههای موشکی خودش را در سومالی به طور قطع تقویت خواهد کرد و در لیبی ممکن است پایگاههای دریایی دست و پا کند و می‌کند [و] در مدیترانه و اقیانوس هند و اقیانوس کبیر قوای دریایی خویش را به سه برابر افزایش داده است. در حال صلح آن قدر اسلحه ذخیره دارد که به هر کشوری بخواهد می‌تواند از [انبار] depot اسلحه بدهد، نه از کم کردن اسلحه ضروری برای قوای خودش. بر خلاف آمریکا که در حال صلح این قدر اسلحه در اختیار ندارد. مثلاً شوروی در سال ۳۴ هزار تانک می‌سازد و آمریکا ۳ هزار. البتّه در موقع جنگ چیز دیگری است و آمریکا فوری می‌تواند خودش را برساند ولی حرف بر سر این مسئله است که جنگهای امروزی دیگر نمی‌توانند طولانی باشند به خصوص اگر اتمی بشوند. از این مقوله بسیار صحبت شد. پرنس فهد را خیلی مرد روشنی نیافتم. برعکس، برادرش فیصل وزیر خارجه[2] خیلی وارد بود و البتّه در جواب این مسائل که تمام اعلیحضرت همایونی می‌فرمودند او و همچنین کمال ادهم اظهار عقیده می‌کردند. بقیه که خیلی کارشان خراب بود. در مورد نفت و ذخائر آب عربستان سعودی هم زکی یمانی حرفی می‌زد، من جمله این که در عمق هزار متری در تمام سطح عربستان سعودی یک دریای آب است منتها در بعضی نقاط شیرین و در بعضی نقاط بسیار شور هستند که قابل استفاده نخواهند بود و البتّه کشیدن آب از عمق هزار متری هم کار آسانی نیست.

بعد از ناهار من مرخّص شدم. ترتیب گردشهای شاهنشاه را دادم. بعد با اشرف مروان رئیس سازمان امنیّت مصر که شرفیاب می‌شد ملاقات کردم. مطالب مختلفی درباره خاورمیانه مذاکره کردیم. یک مطلب مهمّ که به من می‌گفت این بود که خبر داد لیبی

۱- منظور استفاده از نیروی هسته‌ای برای تولید برق است.

۲- ن. ک. پانویس پیشین در مورد سعود الفیصل.

اسلحه‌ای را که از شوروی می‌گیرد، محرمانه به ترکیه می‌فروشد یا می‌بخشد. و این کار البتّه به ابتکار روسها انجام می‌شود، چون نمی‌خواهند در قبال آمریکا مستقیماً اسلحه به ترکیه بدهند. این هم که ترکها این قدر مطمئن در قبال آمریکا جبهه آرایی کرده‌اند، بر سر این است. بعد از آن با یک دختر خانم ایرانی دو ساعتی ملاقات کردم، بد نبود.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود، فقط اعلامیّه تشریف فرمایی علیاحضرت شهبانو را به مایو کلینیک که با [ظرافت] nuance باید گفته می‌شد به عرض رساندم، تصویب فرمودند. توله سگ [دانمارکی] Dane شاهنشاه که بسیار بزرگ شده، میز شام را تمام به هم ریخت و همه ما را بسیار خنداند.

پنجشنبه ۱۲ تیر ۱۳۵۴

صبح زود به بازدید وسائل امنیّتی گارد شاهنشاهی رفتم. از لحاظ [رادیوآکتیویته] radioactivitè اینها آخرین وسائل کشف شده در دنیا می‌باشند. چون حالا با تشعشعات رادیواکتیو ممکن است چه به فوریّت و چه به تدریج، به آسانی کسی را کشت. چنان که درباره ژنرال دوگل در فرانسه یک بار این امر کشف شد که می‌خواستند با این وسیله او را بکشند. باری از لحاظ شاهنشاه و خاندان سلطنت (آنها که در محوطه کاخ هستند) خیال ما راحت است و همه جور امتحان دائماً می‌شود، چه از لحاظ مواد غذایی و چه از لحاظ مواد پوشاکی و مسکن. ولی در کشور برای عامّه مردم یا برای شخصیتها چنین وسائلی موجود نیست. به خصوص که مقدار زیادی پلوتونیوم در داخل کشور هست و ممکن است خطرات بزرگی تولید کند. افسر ضدّ اطّلاعات گارد به من می‌گفت مقداری از این مادّه تولید کننده رادیواکتیو (در دستگاههای دولتی) به سرقت رفته است.[1] نمی‌دانم چه اندازه درست باشد.

بعد شرفیاب شدم. بیشتر کارهای جاری بود. منجمله دعوت رئیس کشور موریتانی از

---

۱ - پلوتونیوم که مصرف نظامی دارد و گاهی نیز به عنوان سوخت در پاره‌ای از انواع رآکتورها به کار می‌رود، در ایران اصلاً وجود نداشت. گزارشی که در این زمینه به علم داده شده، ساختگی و برای بازار گرمی‌ست. شاه، به احتمال قوی، هیچ گاه در معرض خطر رادیوآکتیو نبود (توضیح اکبر اعتماد، رئیس وقت سازمان انرژی اتمی ایران، به ویراستار).

شاهنشاه که توسّط دفتر مخصوص رئیس جمهور که پیش من آمده بود به عمل آمده است. او سیاست خودش را درباره صحرای مغرب نیز شرح داده بود که ما فقط استقلال صحرا را می‌خواهیم. شاهنشاه فرمودند: این «فقط» را خیلی ساده می‌شود گفت، ولی برای ما معلوم نیست که به این سادگی از این سیاست پشتیبانی کنیم. چون نمی‌دانیم با سیاست کشور مغرب چه برخوردی ممکن است پیدا بکند. عرض کردم: گویا با مغرب برخوردی ندارد. فرمودند: با اسپانی چه طور؟ عرض کردم: قطعاً خواهد داشت. فرمودند: به هر صورت این بیچاره‌ها کشور بسیار ضعیفی هستند. قبلاً [استعمار] colonialism فرانسه و اخیراً هم خشکسالی پدر آنها را درآورده. جواب گرمی برای او تهیّه کنید و دستی هم به سر و روی این رئیس دفتر بکشید. عرض کردم: اتّفاقاً بیچاره پنج روز در تهران سرگردان مانده و وزارت امور خارجه او را راهنمایی درست نکرده است که پیش من بیاید. فرمودند: مسئولین امر را به شدّت تنبیه کنید.

عرض جاری دیگرم در خصوص رنگ هواپیمای مشقی والاحضرت همایونی بود که نیروی هوایی استدعا کرده بود به رنگ هواپیمای نظامی درآید. معلوم بود شاهنشاه در این خصوص با والاحضرت همایونی صحبت کرده‌اند و نتوانسته‌اند ایشان را متقاعد بکنند. چون فوری جواب فرمودند: هواپیماهای مشقی نظامی را به رنگ هواپیمای ولیعهد بکنند که همه یک جور بشود. از این جا معلوم می‌شود که تا چه اندازه خاطر ولیعهد را گرامی می‌دارند.

بعدازظهر وزیر دفاع مصر دیدنم آمد، ژنرال محمد الجمسی مرد واردی است. سابقاً رئیس ستاد ارتش مصر بود. اکنون تمام نقاط دیدنی ایران چه نظامی و چه غیرنظامی را می‌بیند. خیلی تحت تأثیر ارتش مدرن ایران و اسلحه آن قرار گرفته است. یک ساعتی صحبت کردیم. در مصر با او آشنا شده بودم.

بعد فرستاده رئیس جمهور موریتانی را پذیرفتم. دستخطّ مبارک همایونی را به او دادم و هدیه هم به او دادم. بی‌نهایت خوشحال شد. شب تمام در منزل کار کردم تا حالا که نصف شب است.

هوای تهران بسیار گرم است. ولی جای تعجّب است که مشهد و کرمان بین ۱۲ و ۲۷

درجه هستند. فقط یک باد جنوب شرقی ملایم گرمای کویر را به تهران می‌آورد.

جمعه ۱۳ تیر ۱۳۵۴

تمام در منزل ماندم و کار کردم. فقط یک دفعه با شاهنشاه با تلفن صحبت کردم که عرض کنم کارهای ما مرتّب است.

شنبه ۱۴ تیر ۱۳۵۴

صبح سفیر جدید نروژ شرفیاب شد و اعتبارنامه تقدیم کرد. نمی‌دانم به چه علّت اوقات شاهنشاه تلخ شد و بعد از مرخّص شدن سفیر نروژ مقدار زیادی به رئیس تشریفات پرخاش فرمودند که هر روز بامبول جدیدی می‌زنید و قرتی بازی در می‌آورید. نفهمیدم سر چی بود. من پس از مرخصّی سفیر نروژ به دفتر خودم در کاخ سفید رفته بودم و سر راه شاهنشاه نبودم که بشنوم. بعد شنیدم که پرخاش فرموده‌اند، چون خیلی گرفتاری داشتند، منجمله سفیر آمریکا در انتظار شرفیابی بود. فقط دو سه دقیقه شرفیاب شدم، مطالب خیلی فوری را عرض کردم که عبارت از توشیح چند دستخطّ خارجی بود. برای یک دوست خودم وساطتی کردم، نفهمیدم قبول شد یا نه. از یک عمل من شاهنشاه اظهار کمال رضایت فرمودند که موجب سربلندی و افتخار شد. بالاخره صداقت و راستی کار خودش را می‌کند. به قول مرحومه مادرم گو کوه تا به کوه مخالف سوار باش. بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم و به سفارت آمریکا برای جشن استقلال آنها رفتم. بعدازظهر تمام کار کردم.

سر شام رفتم. به عرض مبارک رساندم دولت عراق تضییقاتی برای علمای شیعه فراهم کرده، علمای تهران و ایران می‌خواهند عکس‌العمل نشان بدهند. با روابط جدید ما با عراق، چه قدر پیش بروند خوب است؟ تأمّلی فرمودند و فرمودند که فردا خواهم گفت.

مصاحبه علیاحضرت شهبانو را با روزنامه واشنگتن استار به عرض رساندم. عرض کردم: بسیار خوب است، اجازه فرمایید منتشر شود. فرمودند: بشود. مصاحبه خودشان را

با [ادوارد][1] سابلیه به عرض رساندم، بسیار خوب بود. عرض کردم: افسوس رادیو به اختصار منتشر کرد. فرمودند: بگو دوباره به تفصیل بگویند.

مطلب دیگری نبود. من زود به خانه برگشتم و باز کار کردم تا حالا که نصف شب است. البتّه حالا دستگیر خواننده عزیز می‌شود که آمدن امیر فهد به ایران در خیلی مسائل مفید بود از جمله هم‌آهنگی در اوپک که من بریده‌های جراید خارجی را این جا می‌گذارم.[2]

یکشنبه ۱۵ تیر ۱۳۵۴

صبح پس از راه انداختن مشتریان هر روزی شرفیاب شدم. به عرض مبارک رساندم که والاحضرت همایونی فرمودند: در مراجعت از اردوی پیش‌آهنگی نیشابور دیگر به حرم مطهّر حضرت رضا مشرّف نخواهم شد ولی والاحضرت علیرضا و فرحناز که هنگام ورود مشرّف نشدند، مشرّف می‌شوند. همین برنامه خوب است یا والاحضرت همایونی قطعاً مشرّف شوند؟ فرمودند: نه ما هم که می‌رویم بیش از یک دفعه مشرّف نمی‌شویم.

عرض کردم: دیروز بیچاره [هرمز] قریب (رئیس تشریفات که دیروز فحش خورد) تقصیری نداشت. فرمودند: چه طور تقصیری نداشت؟ من با آن که چندین دفعه گفته‌ام همه اعضای میسیون را یک دفعه وارد اطاق بکنند باز هم این دفعه آنها را پشت در قرار دادند. عرض کردم: چنین چیزی نبود. فرمودند: همین طور بود. عرض کردم: خیر قربان چنین چیزی نبود و همه وارد شدند. حتّی من وقتی برحسب امر مبارک اشاره کردم که در را باز کنید آن نفر دوّم که جلوی در ایستاده بود خیال می‌کرد به او اشاره می‌کنم که خارج شود خیلی دستپاچه شده بود. ماشاءالله آن قدر شاه به این عظمت و قدرت با انصاف هستند که فرمودند: پس چشم من اشتباهی دید و خیال کردم بقیّه میسیون را پشت در گذاشتند و در را بستند. ولی به هر حال دیروز روز عصبانیّت شاهنشاه بود و من می‌دانم

۱- ادوارد سابلیه (Edouard Sablier) از روزنامه نگاران معروف لوموند، متخصّص خاورمیانه و از دوستان هویدا بود.

۲- بریده‌ی روزنامه‌ها درباره‌ی میزان افزایش آینده‌ی بهای نفت است که در هنگام سفر شاهزاده فهد به ایران مورد توافق دو کشور قرار گرفته است.

علّتش چیست ولی هیچ کس دیگر نمی‌داند.

مقاله[ای] از مجلّه [اکونومیا] Economia به نظر مبارک رساندم که پیش‌بینی می‌کرد [علّت] این کمی مصرف نفت در دنیا و تقلیل استخراج اوپک این است که کشورهای صنعتی مصرف کننده از نفت ذخیره سه ماهه [خود] دارند مصرف می‌کنند تا ممالک تولید کننده را از کمی فروش بترسانند واز ترقّی قیمت جلوگیری کنند. فرمودند: این احمق‌ها نمی‌دانند که ممکن است ما بفهمیم و اینها دو ماه دیگر خودشان به زحمت می‌افتند؟

در مورد بودجه دربار عرض کردم مکرّراً امر فرمودند: بودجه را [متورّم] gonflé نکنید، ما هم نکردیم. حالا از بودجه بی نهایت فشرده ما به عنوان صرفه‌جویی دارند در سال ده ملیون تومان کم می‌کنند و این تمام حقوقات و اضافات قانونی است که توقیف می‌شود. فرمودند: فوری ابلاغ کنید که این کار غلط است. من باید در این جا بنویسم که دولت آن قدر گشاد بازی کرد و عدم پیش‌بینی به خرج داد که با تقلیل حدود هشتصد هزار بشکه در روز از تولید نفت تمام چرخهای کشور خوابیده و کار کشوری که هزارها ملیون دلار به کشورهای خارجی قرض داده است به جایی رسید که بودجه خودش را نمی‌تواند تأمین کند. خیلی مضحک است. البتّه این گرفتاری موقّتی و تا خاتمه امسال بیشتر نمی‌تواند باشد. به این جهت می‌گویم مضحک است و نمی‌گویم تراژیک است. با وصف این شاهنشاه بزرگ ما با سعه صدر آنها را تحمّل می‌کنند. واقعاً مرد بسیار بزرگی است که بعدها تاریخ باید درباره او قضاوت نماید.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم.

بعدازظهر قرار با یک دختر خانم انگلیسی داشتم. ایشان را دیدم ولی به قدری هواگرم بود که با هم نشستیم و آبجوی خنک خوردیم و غیر از این هیچ اقدامی امکان نداشت.

سر شام نرفتم. در منزل ماندم و کار کردم. حالا هم نصف شب است. امروز تهران ۴۳ درجه سانتیگراد است و گویا از بندرعباس شش درجه گرمتر می‌باشد.

دوشنبه ۱۶ تیر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. ابتدا درباره رنگ هواپیمای والاحضرت همایونی عرض کردم که فرمانده نیروی هوایی عرض می‌کند چون جریان را که به عرض می‌رساندم احساس کردم که موافقت فرموده‌اند، در همین چند روزه غیبت معظّم له هواپیما را به رنگ ارتشی در آوردم. حال اگر امر می‌فرمایید، عوض کنم. فرمودند: خیر، دیگر همین خوب است.

عرض کردم: اردشیر زاهدی که در مکزیک هم [آکردیته] accredité می‌باشد برای آمدن رئیس جمهور مکزیک [به ایران] بیاید؟ فرمودند: نه اگر بیاید برای خیلی جاها منجمله محلّ نشستن خودش سرمیز و هزار چیز دیگر بی‌ربط شلوغ می‌کند، لازم نیست.

مسیو لاسردا[1] برزیلی که مهماندار شاهنشاه در ریودوژانیرو بود به ایران آمده و مورد مرحمت هم هست، استدعای شرفیابی کرده و هدیه‌ای تقدیم کرده بود. فرمودند: نه من او را می‌بینم و نه لازم است تو را ببیند، چون مخالف رژیم فعلی برزیل می‌باشد. فقط یک هدیه به او بدهید و از هدیه[ای] که آورده تشکّر کنید. من مکرّر نوشته‌ام: الملک عقیم.

اجازه مرخّصی خودم را برای چک آپ گرفتم و عرض کردم: اگر سرطان گرفته باشم شاید از پاریس به آمریکا بروم و اگر نگرفته باشم بر می‌گردم. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: مثل این است که در مورد ذکام[2] حرف می‌زنی. عرض کردم: مثلی است معروف که آدم ترسو هزار بار می‌میرد و غیرترسو فقط یک بار. من فکر می‌کنم از طبقهٔ دوّم باشم. به علاوه دیگر به زندگی خودم هیچ اهمّیّتی نمی‌دهم و تنها اهمّیّتی که به آن می‌دهم، این است که شاید احیاناً خدمتی بتوانم به شاهنشاه بکنم و دیگر هیچ. بنابراین چند سال پیش و پس به نظرم تأثیری ندارد.

باز احساس کردم شاهنشاه را متأثّر کرده‌ام. صحبت را به مسائل خودمانی کشیدم و از دخترها صحبت کردم. فرمودند: چیز عجیبی است که این مسئله دختربازی ما هر ساله در تنزّل است و هر سال از سال قبل دخترهای بدتری داریم. عرض کردم: من در این

۱- کارلوس لاسردا (Carlos Lacerda)، نویسنده، روزنامه‌نگار و از سیاست پیشگان متنفّذ برزیل و از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ حاکم ایالت گوانا بارا (Guanabara) بود.

۲- [نگارش این واژه در متن اوّلیّه هم همین است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

مسئله تردید دارم. ولی یک مطلب مسلّم است و آن این که شاهنشاه هر ساله پیرتر و بالنّتیجه مشکل پسندتر می‌شوید. بعد پشیمان از این جسارت شدم. ولی شاهنشاه خیلی با شوخی و خنده تلقّی فرمودند و فرمودند: ممکن است، راست می‌گویی. عرض کردم: به علاوه تعداد هم زیاد شده و ممکن است به قول فرانسویها دچار...[1] شده باشیم. فرمودند: خوب، چه باید کرد؟ من اگر همین یک تفریح را نداشته باشم که سکته می‌کنم. عرض کردم: کاملاً حق با اعلیحضرت همایونی است و تمام رؤساء و مردان بزرگ ناچار باید یک [سرگرمی] distraction کامل داشته باشند که به نظر من فقط از راه زن میسّر است وگرنه ممکن است [بی رحم] cruel هم باشند (باز جسارت کردم). به این جهت من خیال می‌کنم هویدا نخست وزیر که عنین است باید باطناً مرد خطرناکی باشد. فرمودند: نمی‌دانم، ولی خودش را با کارها بسیار مشغول [می]دارد. عرض کردم: این خطر بزرگتری است، زیرا فقط حِسّ جاه‌طلبی این نقیصه او را جبران می‌کند و برای جاه‌طلبی، انسان می‌تواند همه کاری بکند و می‌کند. دیگر شاهنشاه چیزی نفرمودند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر هم تمام کار کردم.

از اخبار مهمّ جهان کنفرانس امنیّت خلیج فارس است که به زودی در یکی از کشورهای ساحل خلیج فارس تشکیل خواهد شد و عراق هم در آن شرکت می‌کند و خطّ اصلی آن برکنار نگاهداشتن قدرتهای بزرگ از نفوذ در داخله خلیج فارس می‌باشد. این هم از ابتکارات و فتوحات بزرگ شاهنشاه است.

سه شنبه ۱۷ تیر ۱۳۵۴

امروز صبح شرفیاب شدم. بیشتر کارهای جاری بود. فقط در آخر شرفیابی فرمودند: دیشب هنگام گردش، ولیعهد قدری مزاحم شد. می‌خواستم تنها بمانم، چند دفعه تلفن زد. عرض کردم: امر می‌فرمایید تذکّری بدهم؟ فرمودند: نه! بالاخره پسر، آن هم ولیعهد، حق دارد به پدرش تلفن کند.

۱- سه کلمه به فرانسوی ناخواناست.

صحبت سلامتی شد. باز هم اظهار رضایت از وضع طحال فرمودند. عرض کردم: قرصها را روزی سه عدد یا دو عدد میل می‌فرمایید؟ فرمودند: دو عدد. عرض کردم: به زودی انشاءالله یک عدد خواهد شد (چون فوق‌العادّه مضعف[1] هستند).

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بر پدر این انتخابات لعنت که پیش و بعد از آن دردسر دارد. حالا سناتورهای شکست خورده سر وقت می‌آیند، می‌خواهند انتصابی شوند. ما کلاً سی [سناتور] انتصابی داریم که همه سر جای خودشان هستند جز [امیر حسین] خزیمه علم که در خراسان بود و حسب‌الامر همایونی دنبال انتخابی کرمان رفت و خوشبختانه موفّق شد و یک انتصابی شیراز هم مرحوم علیقلی هدایت که فوت کرده است. همین دو جای خالی هست و علاوه بر شکست خوردگان این دوره (۳۰ نفر) در انتخابات ۹۰۰ نفر داوطلب دیگر و این نهصد نفر همگی جای این دو نفر را می‌خواهند. البتّه بعضی‌ها می‌خواهند که یک عده را ما کنار بگذاریم و آنها را جای آنها بگذاریم و عجب این است که لیستهایی با ذکر دلائلی که اینها چه قدر بد و پدرسوخته هستند و باید کنار بروند خیلی خیلی محرمانه به ما می‌دهند. واقعاً قشر بالای جامعه ما اَفسد النّاس هستند، بر خلاف مردم کوچه و بازار و دهات که بسیار عالی می‌باشند.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. دوباره عریضه عرض کردم که این عکس علیاحضرت شهبانو را که اردشیر فرستاده بود چاپ شود، جلویش را گرفته‌ام، اطّلاعاً عرض می‌کنم. نامه مهمّی از سفارت آمریکا رسیده بود آن را هم تقدیم کردم.[2]

بعدازظهر شاهنشاه برای [بازدید] هلیکوپترهای سیکورسکی جدید در این گرما تشریف بردند. من تمام کار کردم. ماشاءالله شاه قدرت عجیبی در همه چیز دارد.

شب هم در منزل کار کردم. از اخبار مهمّ جهان نزدیک شدن نظرات مصر و اسرائیل

۱- [مُضَعِّف: سست کننده، ناتوان کننده. فرهنگ فارسی عمید. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- نامه‌ی سفارت آمریکا به همراه پیامی از کیسینجر درباره‌ی روابط آمریکا و ترکیه است که در آن هنگام به علّت اشغال بخشی از قبرس به وسیله نیروهای ترکیه به سردی گراییده و کنگره‌ی آمریکا تحویل اسلحه به ترکیه را تحریم کرده بود. ترکها هم تهدید کرده بودند که آمریکا باید پایگاههای خود را از ترکیه برچینند. کیسینجر اظهار امیدواری کرده که کنگره با لغو تحریم موافقت نماید و امیدوار است ترکها نیز عمل عجولانه‌ای انجام ندهند و در این میان هر اقدامی که شاه برای آرام کردن ترکها بکند، موجب سپاس خواهد بود.

است. همچنین رفتن رئیس الوزرای اسرائیل به آلمان برای ملاقات با کیسینجر در همین زمینه.

چهارشنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. فقط کارهای جاری را عرض کردم. مطلب مهمّی نبود. عرض کردم: محلّ جمبوری پیش‌آهنگی در اصفهان که چند روز پیش امر فرمودید به مرکز اتمی داده شود[۱] کار آنها را عقب انداخت ولی به فوریّت جای دیگر تعیین کرده‌اند. امّا خرج آن در سه سال آینده حدود سیصد ملیون تومان خواهد شد. فرمودند: ابداً لازم نیست. عرض کردم: از لحاظ بین‌المللی تعهّد کرده‌ایم. خیلی اوقات تلخ شدند. فرمودند: به یک صورتی زیرش بزنید. عرض کردم: اگر ممکن باشد چشم، ولی فکر نمی‌کنم ممکن بشود. اوقاتشان تلخ شد. عرض کردم: در کنگره پیش‌آهنگی امسال والاحضرت همایونی باید شرکت فرمایند. فرمودند: مانع ندارد.

عرض کردم: ملک حسین استدعا کرده چهارشنبه هفته آینده ۱۶ ژوئیه برای زیارت شاهنشاه به تهران بیآید. فرمودند: رئیس جمهور مکزیک این جا خواهد بود، به هفته بعد بیندازید. عرض کردم: من همچو جوابی به سفیر اردن دادم، خواستم تائید آن را از شاهنشاه بگیرم. فرمودند: تأیید می‌کنم. بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم.

...

خبری از آمریکا رسید، دانستم مطابق میل شاهنشاه نیست زیرا از این گونه عوام فریبیها خوششان نمی‌آید. بنابراین جلوی انتشار آن راگرفتم و مطلب را به عرض رساندم. جوابی که مرحمت فرموده‌اند نشان می‌دهد که هیچ راضی از انتشار آن نبوده‌اند،

۱- منظور سازمان انرژی اتمی‌ست که با تأیید شاه تصمیم گرفته بود مرکز اداری و همچین پژوهشی خود را به اصفهان منتقل کند. از قرار، علم پشتیبان اختصاص زمین برای جمبوری پیش‌آهنگی بود. ولی شاه، پس از گفت و گو با دکتر اکبر اعتماد، رئیس سازمان انرژی اتمی، با درخواست او درباره تخصیص زمین به سازمان انرژی اتمی موافقت کرد (ن.ک. «برنامه انرژی اتمی ایران» مصاحبه با دکتر اعتماد)، بنیاد مطالعات ایران، ص ۱۰۶-۱۰۴، واشینگتن (۱۳۷۶) ۱۹۹۷.

منتها محض رعایت خاطر علیاحضرت شهبانو این دستور را صادر فرموده‌اند.[۱]

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. شاهنشاه با علیاحضرت ملکه پهلوی شوخی می‌فرمودند. علیاحضرت راجع به قدرت شوهر حرف می‌زدند که مردان حالا بی‌لیاقت هستند و به زنها تسلّط ندارند. اعلیحضرت می‌فرمودند مگر بابام که به شما قدرت نشان می‌داد چه می‌کرد؟ آیا شما را کتک می‌زد؟ علیاحضرت می‌فرمودند غلط می‌کرد، مگر چنین جرئتی داشت؟ خیلی خندیدیم. از این مقوله صحبتها بسیار شد. شب بسیار خوبی گذشت. از گرمی هوا هم شکایت بود که دوازده روز است گرمای تهران بالای چهل درجه است و هیچ وقت چنین سابقه نبوده.

پنجشنبه ۱۹ تیر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. مقداری کارهای جاری را عرض کردم. در مورد حزب، عده‌ای از دانشگاهیان به این که دسته‌بندی حزب در بالا معیّن شده و حزب به دو جناح انصاری و آموزگار (وزیر دارایی و وزیر کشور) تقسیم شده است ایراد گرفته بودند که این کار دسته‌بندی باید از داخل حزب شروع می‌شد نه این که یک دفعه دو جناح به قیادت دو نفر وزیر از بالا تعیین شود، و پیشنهاد کرده بودند که دانشگاهیان یک دسته به نام [هواخواهان اصالت عقل] Rationalists به وجود بیاورند که بر حسب فرموده مکرّر شاهنشاه تابع هیچ [ایسمی] ism نباشد.[۲] فرمودند: ابداً اجازه نمی‌دهم. اینها باید به یکی از دو جناح بپیوندند. منتها اگر زوری دارند خود جناح را در دست بگیرند و گر هم زوری ندارند که هیچ! عرض کردم: ایراد دیگری هم دارند و آن این که این دو نفر خیلی معروف به نزدیکی به آمریکا هستند، حالا چرا هر دو باید در یک فرانت باشند. تأمّلی فرمودند و

۱- شهبانو فرح، برای شرکت در کنفرانس سالانه آسپن (کولورادو)، در این تاریخ در آمریکا بود. به مناسبت این سفر، اردشیر زاهدی، سفیر ایران در آمریکا، به خبرگزاریها گفته بود که شهبانو به منظور کمک مالی به معلولین و کودکان بیمار، کاخ ویژه و همچنین مقداری از جواهرات خود را فروخته‌اند. شاه، در زیر گزارش علم که کسب تکلیف کرده است، نوشته «منتظر مراجعت شهبانو باشند».

۲- هدف پیشنهاد «دانشگاهیان» در واقع این بود که زیر نام تازه‌ای، گروه بررسی مسائل ایران در پرتو انقلاب شاه و ملّت (معروف به گروه اندیشمندان) به رهبری هوشنگ نهاوندی، رئیس وقت دانشگاه تهران، بتواند همچنان پا برجا بماند.

فرمودند که این را دیگر گه می‌خوردند. من بهتر می‌دانم یا آنها؟ عرض کردم: البتّه شاهنشاه، ولی به هر حال این طور کارهای اجتماعی که با روحیّه و احساسات افراد سر و کار دارد، این سؤالات را پیش می‌آورد و من هم ناچارم خاطر مبارک را آگاه سازم. شاهنشاه، عاقل، عادل و باانصاف است. فرمودند: درست می‌گویی، اما ممکن است در طول زمان حل بشود. عرض کردم: مشکل به نظر می‌رسد. بعد فرمودند: مجموعاً از پیشرفت انتخابات (با آن که باز هم مطابق میل من انجام نشد) و تشکیل حزب و جبهه‌بندی آن راضی هستم. عرض کردم: این انتخابات را که باید یک نقطه عطف مهمّ و بزرگ در تاریخ ایران دانست. اما باید بسیار دقّت بشود که کار خوب ضایع نشود و مردم به آن بگروند.

بعد عرض کردم: عمله در ایران خیلی گران و کمیاب است، اجازه فرمایید بدبخت افغانها را که دسته‌دسته برای کار به ایران می‌آیند و ما آنها را به زور ژاندارم و هزار زد و خورد بر می‌گردانیم، در ایران رسماً به کار بگیریم و استفاده کنیم. عمله ایرانی با روزی چهارصد ریال هم حاضر به کار نیست و آنها [با] روزی صد ریال حاضرند کار بکنند (البتّه حالا که اسم قاچاق روی آنهاست. ولی اگر رسمیّت پیدا بکنند، توقّع آنها چون تقاضا زیاد است بالا خواهد رفت). فرمودند: به هر حال در این زمینه فکر بکنید و گزارشی با ژاندارمری و ساواک به من بدهید.

در این جا در خصوص زمان مصدّق و بدبختی‌های آن روز ایرانیها که به همین صورت افتاده بودند مذاکره فرمودند که البتّه تمام صحیح بود. عرض کردم: خداوند هیچ کشوری را دچار مردم [عوام فریب] demagogy ننماید که از وبا و طاعون هم بدتر است. فرمودند: همین‌طور است. در این جا صحبت خانم گاندی پیش آمد. عرض کردم: این زنکه هم یک بار دماگوژی کرد و حالاگیر کرده، پدر کشورش را هم در خواهد آورد. فرمودند: همین طور است ولی با وصف این بگویید جرائد ما خیلی اذیّتش نکنند و دیگر او را یک دیکتاتور سیاه به قلم نیاورند. قدری مراعات کنند بهتر است، چون معلوم نیست اگر او از هند برود وضع هند بهتر از این بشود (خانم گاندی دیروز نماینده مخصوصی برای شرفیابی حضور شاهنشاه فرستاده و استدعای حمایت کرده بود).

در جزء کارهای جاری عرض کردم: این خانم... که حسب‌الامر علیاحضرت شهبانو مشغول دکوراسیون کاخهای نیاوران و سعدآباد و نوشهر می‌باشد، بسیار شلتاق می‌کند. من حسب‌الوظیفه باید خاطر مبارک را آگاه سازم که حدّاقل ۵۰٪ گرانتر انجام می‌شود. به علاوه معلوم نیست این همه هواپیما که ما در اختیارش می‌گذاریم، از اروپا چه می‌آورد و به کجا می‌برد. خندیدند، فرمودند: علیاحضرت هر کس به ایشان نزدیک باشد هر کاری بکند عیبی ندارد ولی اگر در مورد شخص دیگری از خارج محیط خودشان سوءظنّ پیدا بکنند وای به حال آن شخص! عرض کردم: این درست، ولی تکلیف بودجه و کار ما چیست؟ فرمودند: آخر ما هم باید زندگی بکنیم. من خیال کردم فرمودند که خانم... هم باید زندگی بکند، به این جهت عرض کردم: اجازه فرمایید به او کمکی بکنیم و از این وضع خلاص شویم. فرمودند: نفهمیدی چه می‌گویم، ما هم باید بتوانیم زندگی کنیم. آن وقت فهمیدم که می‌فرمایند خیال علیاحضرت را باید راحت گذاشت و اینها را هم گذاشت که هر گهی می‌خواهند بخورند تا شاهنشاه مصادف قرقر[1] کمتری باشند. ماشاءالله از حوصله این مردبزرگ.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. ترتیب گردش بعدازظهر شاهنشاه را دادم بعدازظهر تمام کار کردم. بعد یک ساعتی یک دختر ایرانی را دیدم. بعد حضور والاحضرت شهناز رسیدم. شب هم تمام کار کردم حالا نصف شب است.

جمعه ۲۰ تیر ۱۳۵۴ تا چهارشنبه ۲۵ تیر ۱۳۵۴

برای معاینات طبّی به پاریس رفتم. تحت نظر چهار پرفسور عالیقدر فرانسوی هستم. میلیز، امراض داخلی، ژان برنار، امراض خون، کاشن[2]، جهاز هاضمه و یک پروفسور امراض پوستی. سه روز در بیمارستان خوابیدم. امتحانات دقیقی شد، جز خستگی مفرط روحی و جسمی عیبی نداشتم. اطبّاء به من گفتند باید اسم تو را مرد پولادین گذاشت.

۱- [در اصل به همین صورت نوشته شده اما صورت درست آن غرغر است. در صفحات دیگر این مجلد و مجلدهای دیگر هم این واژه با همین نگارش تکرار شده است. از آوردن توضیح مکرر خودداری خواهد شد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

2- Cashan.

همین قدر که زنده هستی و باز هم می‌توانی با این فشار کار بکنی، باید شکرگزار خدا باشی. من هم که واقعاً تسلیم محض به رضای خدا و شاکر درگاه او هستم. غددی که در سینه پیدا شده معلوم شد سرطان ندارد. باز هم شکرگزار درگاه خدایم کرد. اما نمی‌دانم که میل دارم بمیرم یا زنده بمانم. خیلی عجیب است، ولی به هر حال شاکر درگاه خداوند هستم.

...

پنجشنبه ۲۶ تیر ۱۳۵۴

شرفیاب شدم. شاهنشاه اظهار مرحمت زیاد فرمودند. به عرض مبارک رساندم که موضوع غدد جای نگرانی فعلاً نیست و قاعدتاً گفتند سرطانی نباید باشد. موضوع مقاومت بدن در مقابل دواهایی است که می‌خورم. بعد وضع اروپا را به تفصیل حضورشان صحبت کردم، از انفلاسیون و کنترل آن تا وضع پرتغال و ایتالی و انگلیس و خطری که به طور کلی اروپا را تهدید می‌کند و داوطلبی فورد برای ریاست جمهوری آمریکا و فعلاً هم از همه جلوتر است.

عصری رئیس جمهوری مکزیک[1] به طور رسمی وارد شد ولی شام رسمی فردا شب است.

حالا با کمال خستگی نزدیک نصف شب است که می‌خوابم.

شنبه ۲۸ تیر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. مقدار زیادی کارهای جاری بود، به طوری که شرفیابی من دو ساعت طول کشید و باعث ناراحتی اشخاص شد که منتظر شرفیابی بودند. ولی در عین حال صحبتهای دیگر هم شد. از جمله وضع انفلاسیون اروپا و این که مثلاً در انگلستان که انفلاسیون ۲۶٪ است، توسعه اقتصادی زیر صفر می‌باشد. در فرانسه توسعه اقتصادی

۱- رئیس جمهور مکزیک در این تاریخ لوئیس آلوارس اچه وریا (Luis Alvares Echeverria) بود.

در حدود صفر، در آلمان شاید یکی دو در صد بالای صفر. فرمودند: این ایران است که توسعه اقتصادی در حدود ۳۰٪ دارد که در دنیا بی‌نظیر است. عرض کردم: ۳۰٪ که فکر نمی‌کنم ولی البتّه بالای ۱۵٪ هم که باشد یک [پدیده] phenomene اقتصادی است. فرمودند: حالا نرخ‌ها را هم کنترل خواهیم کرد که گرانی بیش از ۵٪ نباشد.[۱] عرض کردم: در اصطلاح اقتصادیون این غیر ممکن است، زیرا می‌گویند کسی که سربالایی راه می‌رود، طبیعتاً باید به نفس زدن بیفتد. فرمودند: با این وصف این، کار را خواهیم کرد. عرض کردم: انشاءالله اعلیحضرت همایونی هر کاری را که تصمیم فرمایید انجام می‌شود، منتها باید عوامل و قوانین لایتغیّر اقتصادی را هم در نظر داشت. نخواستم عرض کنم که ممکن است خیلی مطلب صحیح به عرض مبارک نرسانند. ولی اگر بعدها هم این انتظار را داشته باشند این عرض را خواهم کرد. ولی ماشاءالله شاهنشاه آن قدر به این کشور علاقمند است که همه چیز را برای ایران بالاتر و والاتر از همه دنیا می‌خواهد، یعنی شعار ما ایران بالاتر از همه است (شعار آلمان هیتلری). حال اگر بر زبان جاری نمی‌کنیم مطلب دیگری است. عرض کردم: حالا اغلب ایرانیها این مزایا و این عظمتی که در پرتو توجّهات شاهنشاه پیدا شده است قدر می‌دانند و دیگر غیرمحسوس مغرور شده‌اند. عرض کردم: در پاریس که بودم دو دانشجوی ایرانی در هتل به من مراجعه کردند و شکایت کردند با وصف آن که می‌گوییم ایرانی هستیم باز هم هتل‌چی پدرسوخته می‌گوید جا نداریم. شاهنشاه خیلی خندیدند و خوششان آمد.

پیامی از کیسینجر دیروز رسیده بود امروز جوابش را دیکته فرمودند. عرض کردم: موضوع اخراج اسرائیل از سازمان ملل توسّط رأی [کشورهای] جهان سوم یک مسئله

۱- رقمهای شاه در مورد رشد اقتصادی ایران و همچنین تورّم، با واقعیّت همخوان نیست. در آمار رسمی، میزان رشد اقتصادی در سال ۱۳۵۴ در حدود ۲۰٪ ذکر شده ولی در محاسبه‌ی آن به بالا رفتن چشمگیر بهای کالاها و خدمات وارداتی توجه نشده است. در آن سال نسبت مبادله‌ی [terms of trade] بازرگانی خارجی ایران سخت منفی‌بود و با در نظر گرفتن آن، میزان رشد در حدود ۱۰٪ می‌شد. قیمتهای داخلی نیز در این سال بیش از ۱۵٪ بالا رفت ولی آمار رسمی که از سوی بانک مرکزی تهیّه می‌شد، به جای منظور کردن قیمتهای واقعی، بر قیمتهای مصنوعی که از سوی دولت برای فروشندگان تعیین شده بود (و به هیچ‌رو نه مراعات می‌شد و نه می‌توانست بشود) تکیه داشت. بر پایه‌ی این آمار رسمی، نرخ تورّم، همان‌گونه که دلخواه شاه بود، کمی بیش از ۵٪ از آب درآمد.

بغرنجی برای آمریکا می‌شود. به طوری که دیشب اخبار را گوش می‌کردم، رادیوی صدای آمریکا در شرح و تفصیل سیاست خارجی آمریکا می‌گفت اگر جهان سوّم در این امر موفّق شود، معلوم نیست آمریکا هم در سازمان ملل باقی بماند و من در اروپا که در بیمارستان به دقّت جرائد خارجی را می‌خواندم، احساس می‌کردم که این دردسر بزرگی برای آمریکا خواهد بود. فرمودند: نمی‌دانم، هیچ بعید نیست اصولاً آمریکا میل نداشته باشد که از سازمان ملل خارج شود. چون طرفی که از عضویت خود نمی‌بندد. هم باید به جهان سوم کمک کند و هم فحش بخورد. عرض کردم: این درست است ولی این جا پرستیژ بین‌المللی آمریکا در معامله است. بعد معلوم نیست روابط آمریکا با اعراب چه می‌شود. فرمودند: اصولاً آمریکا [انزواگرا] isolationist بود. عرض کردم: بعد از جنگ اوّل هم همین مسئله پدر آنها را در آورد، یعنی دنیا را وِل کردند که انگلیس و فرانسه بین خود تقسیم کنند، حالا هم اگر وِل کنند دشمن گردن کلفت آنها شوروی و بعد هم چین همین عمل را با دنیا خواهند کرد. ولی به هر حال جهودها در داخل آمریکا قدرت دارند و چون آمریکا را می‌چرخانند، امّا معلوم نیست کار به کجا بکشد. فرمودند: به هر صورت آمریکا حسابهای خودش را کرده، اوّلاً [خودبسنده] self-sufficient است، ثانیاً قدرت او که تغییری نمی‌کند، فقط درد سر او کم می‌شود. عرض کردم: این درست است، اگر دشمن نمی‌داشت، ولی کار امروز جهان با این وابستگی عجیب و غریب امور و کشورها به هم، به نظر غلام کار را مشکل می‌کند.

بعد در خصوص انگلیس باز صحبت کردیم که وضع [هرولد] ویلسون با قبول کارگرها به یک اضافه دستمزد شش لیره در هفته به طور کلّی خیلی بهتر شد. فرمودند: همین‌طور است ولی اصولاً این کشورها در حال نکبت و نابودی هستند.

شرح سلامتی علیاحضرت ملکه پهلوی را عرض کردم. نامه[ای] از والاحضرت ثریّا رسیده بود تقدیم کردم که فوری با علاقه جواب فرمودند.[۱]

گزارشی رسیده بود که رادیو اسرائیل قبلاً به جای خلیج فارس که همیشه می‌گفت،

۱- نامه‌ی ثریّا، همسر پیشین شاه، به دنبال این یادداشت آمده است.

فقط به کلمه خلیج اکتفا می‌کند. شاهنشاه خیلی ناراحت شدند. عرض کردم: بالاخره شاهنشاه هم که دائماً به آنها حمله می‌فرمایید. فرمودند: آخر کارهای آنها احمقانه و بی‌منطق است. عرض کردم: به هر حال باید به یک صورتی جواب حملات اعلیحضرت همایونی را بدهند.

بالاخره دیدم شاهنشاه را زیاد خسته کردم. قدری راجع به خواتین صحبت کردم، ولی در بین آن یک صحبت بی‌جایی کردم. آن هم برای این بود که کار گذشته و تمام شده بود. عرض کردم: چندی قبل چنین پیش آمدی شد، من کار را تمام کردم. شاهنشاه بسیار ناراحت شدند. خوشبختانه تمام سابقه همراه بود، دادم ملاحظه فرمودند قدری راحت شدند.

قدری صحبت دزدیهای کلان شرکتهای خارجی شد که مثلاً شرکت نفت [اکزان] Exxon در ایتالیا ظرف ده سال ۴۰ ملیون دلار به ایتالیایها و احزاب سیاسی رشوه داده. فرمودند: حالا خبرهای بزرگتری است که حتّی رئیس ستاد نیروی دریایی آمریکا Admiral Holloway که چندی پیش ما را روی کشتی Kitty Hawk ملاقات کرد معلوم می‌شود با تمام شرکتهای بزرگ زد و بند داشته و همچنین خیلی [از] ژنرالهای بزرگ آمریکا در پنتاگون.

بعد من مرخّص شدم. ... به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر [جمشید] آموزگار وزیر کشور را که مأمور جبهه ترقیخواه[1] حزب شده در منزل ملاقات کردم.[2] او می‌خواست نظراتم را در زمینه حزب بازی بداند و عرایضی هم توسّط من به پیشگاه مبارک بکند. گفتم خودت عرض کن بهتر است. اما یک نکته را صحبت کردیم که من توجّه نداشتم و آن این که از اعضاء سابق حزب ایران نوین در مجلس فقط ۴۲ نفر مجدّداً انتخاب شده‌اند از ۲۳۰ نفر وکیل که از اینها هم نصف دوستان من بوده‌اند که در حزب ایران نوین اسم نوشته بودند، اغلب کردها و آذربایجانیها و بلوچها. بنابراین حزبی که با آن اصرار و با پول و

۱- نام این جناح پیشرو بود، نه ترقّی خواه.

۲- این دیدار به درخواست علم انجام شد. علم به آموزگار گفت که نخست‌وزیر آینده یا او خواهد بود یا هوشنگ انصاری (گفت و گوی ویراستار با جمشید آموزگار).

قدرت دولت خودش را به عنوان اکثریّت بر مردم تحمیل می‌کرد چنین وضع مفتضحی داشته است ولی کسی به روی خودش نمی‌آورد.

سر شام رفتم. عدّه زیاد بود، نخست وزیر هم بود. صحبت مهمّی نبود. شاهنشاه قصه ایرانیهای پاریس راکه صبح من عرض کرده بودم، برای حاضرین فرمودند.[۱]

یکشنبه ۲۹ تیر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری و فوری را به اختصار به عرض رساندم، منجمله چند دستخطّ تلگرافی به خارج توشیح فرمودند. اما شرفیابی بسیار مختصر بود. فرمودند: بعدازظهر گردش می‌رویم.

ناهار رئیس جمهور مکزیک، منزل سرکار فریده خانم مهمان بود. شاهنشاه و شهبانو هم تشریف داشتند. من سر ناهار رفتم. بعدازظهر تمام کار کردم. شب مهمانی رئیس جمهور مکزیک به افتخار شاهنشاه بود. باز هم سر شام نطق مفصّلی کرد. شاهنشاه هم جواب بسیار مفصّل و عالی دادند.

دوشنبه ۳۰ تیر ۱۳۵۴

صبح رئیس جمهور مکزیک رفت. در فرودگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه و رئیس جمهور با جرائد خارجی و داخلی مصاحبه فرمودند. مصاحبه شاهنشاه بسیار بسیار عالی بود، به طوری که وقتی راجع به مسائل دفاعی صحبت فرمودند همه دست زدند (البتّه روی مسائل ناسیونالیستی).[۲] بعد من در رکاب مبارکشان به سعدآباد رفتم.

خیلی به اختصار شرفیاب شدم، بعضی کارهای فوری را عرض کردم. منجمله دستخطّی به پادشاه مسقط و عمّان را توشیح فرمودند که این جا می‌گذارم. خواننده، بسیار خوب درجه اعتبار و مسئولیّتهای ایران را درک خواهد کرد. ما در حقیقت یک

۱- ن.ک. به یادداشت ۵۴/۴/۲۸. [منظور دو صفحه قبل و مطالب همین یادداشت است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- شاه در این مصاحبه گفت: «ایران دیگر هرگز غافلگیر نخواهد شد و پیش از آن که خود را منهدم کنیم، می‌جنگیم. ترجیح می‌دهیم کشورمان را از بین ببریم ولی به دیگران نسپاریم.»

بکلی سری

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایونی شاهنشاه آریامهر

همانطور که خاطر مبارک مسبوق هست و بعرض رسیده
نسبت تنزل بسیار فاحش سهام و کم شدن عواید آن
وضع مخارج و زندگیم از هر لحاظ مختل گردیده
بقرار مسموع مراتب بعرض مبارک رسیده و دستور
جبران خسارات وارده به نحوی که زندگیم با آسایش
در ماه تامین شود صادر فرموده اید ولی تاکنون اقدامی
نشده بدین وسیله یادآور خاطر مبارک میگردم و
انتظار توجهات خاصی دارم

ثریا اسفندیاری

امپراتوری بسیار بزرگ هستیم که حرفش را نمی‌زنیم و این هم در پرتو عظمت فکر و روح شاه است.[۱]

از گردش دیروز بسیار اظهار رضایت می‌فرمودند و من خوشحال شدم. بعد مرخّص شدم به جشن سفارت بلژیک رفتم چون آنها در جشن فرخنده چهارم آبان تمام وزرا و نخست وزیر و وزیر دربار خویش را فرستاده بودند.

بعدازظهر تمام در منزل کار کردم فقط قدری شنا کردم. سر شب جوائز تنیس دیپلماتهای مقیم تهران را دادم. باز هم در منزل کار کردم.

...

سه‌شنبه ۳۱ تیر ۱۳۵۴

کارهای جاری منجمله کارهای آستان قدس رضوی بسیار زیاد بود، همه را به عرض مبارک رساندم. این مسئله میدان بزرگی که دور صحنین و حرم مطهّر به وجود می‌آوریم مشکلات زیادی برای ما تولید کرده است. از همه مهمّتر این که لاشخورها که در اطراف ما هستند برای بلعیدن این کار بزرگ دهن باز کرده‌اند و از طُرق مختلف حمله می‌آورند. فقط قدرت و تصمیم شاهنشاه است که دست رد بر سینه آنها می‌گذارد و کار را به پیش می‌راند.

یک مسئله مضحکی هم ضمن این کارها پیش آمد. یک شیخی که واعظ است و اتّفاقاً واعظ زبردستی هم در مشهد هست تقاضای قطعه زمین از آستان قدس کرده که در آن جا به ظاهر یک زائرسرا و به باطن یک متل بسازد که البتّه قطعه زمین هم قابل است و قیمت بسیار زیادی در حدود ۵۰ ملیون تومان دارد. شاهنشاه فرمودند: خوب این جناب واعظ چه طور خودش را راضی می‌کند که در زمینهای حضرت به دست او بالاخره راهی به صرف مشروب و احیاناً کارهای دیگر باز شود؟ عرض کردم: ظاهر امر که زائرسراست

۱- نامه‌ی سلطان قابوس و پاسخ شاه به دنبال این یادداشت آمده‌اند.

سفارت شاهنشاهی ایران
مسقط، سلطنت عمان

شماره ______
تاریخ ______
پیوست ______

بنام خداوند بخشنده مهربان

ترجمه عریضه اعلیحضرت سلطان قابوس که به پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر معروض داشته‌اند

برادر بزرگوار اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی شاهنشاه آریامهر
شاهنشاه ایران که خداوند حافظ و پناهشان باد

پس از عرض تهنیت و درودهای صادقانه و برادرانه خود باستحضار اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر میرساند :

به پیروی از سیاست ثابت و مشترک دوکشور برادر ایران وعمان لازم میداند که رویدادهای منطقه که بستگی بمصالح عالیه و مشترک دوکشور داشته باشد همیشه بعرض آن اعلیحضرت برساند وبدین منظور به وزیرامورخارجه خودمان قیس عبدالمنعم زواوی ماموریت داده شدکه حامل عرایض و پیامهائی از طرف اینجانب به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهرباشد . نامبرده اطلاعاتی راجع به همکاریهای ثمربخش عمان باکشورهای دوست درمنطقه که موجب رضایت خاطر آن اعلیحضرت خواهد بود بشرفعرض خواهد رسانید و همچنین از سفیر شاهنشاه آریامهر درسلطنت عمان دکتربهمن زند خواستیم که بمعیت وزیرامورخارجه عمان به پیشگاه شاهانه شرفیاب و دراین ماموریت شرکت نماید .

ما ایمان و اطمینان کامل داریم که سعی وکوششهائی که اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر درحفظ صلح و ثبات و امنیت منطقه میفرمایند به خیروصلاح ما

شماره ———
تاریخ ———
پیوست ———

سفارت شاهنشاهی ایران
مسقط - سلطنت عمان

با دوستان خودمان در راه استقرار و امنیت و آرامش منطقه نمود مایم همیشه بعرض اعلیحضرت همایون شاهنشاه برسانیم . اینك از حضور آن اعلیحضرت استدعا داریم به نماینده ما قیس زواوی که افتخار شرفیابی به پیشگاه شاهانه را خواهد داشت فرصتی مرحمت فرمایند تا مبسوطا موفقیتها و تحـولات نظامی که درمنطقه جنوبی عمان با همکاری و کمك دولت شاهنشاهی تحقق یافته است بشرفعرض برساند و همچنین نامبرده مطالب دیگری درباره طرحهای نظامی دریاپگاههای خودمان درجنوب عمان و درباره عمران و توسعه و وضعیت اقتصادی قسمتهای آزاد شده و کوههای ظفار و اطلاعاتی ارزنـده درباره دخالتهای نظامی فعلی و احتمالی حکومت یمن جنوبی وکشورهـای کمونیست هم پیمان آنها دراین منطقه بشرفعرض شاهانه برساند .

برخاطر خطیر اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر پوشیده نیست که توسعه وعمران کشورمان و تقویت نیروهای مسلح این کشور بستگی به کمکهای مالی است که ازطرف کشورهای دوست بما داده شده و یا خواهد شد و ما واجب و ضروری میدانیم که حقیقت وضع مالی خودمان را از هرجهت بعرض اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر برسانیم زیرا کمکهای مالی اخیری که از طرف بعضی از برادران وکشورهای دوست منطقه دریافت داشتهایم جهت پیاده نمودن پروژه های عمرانی کشور ما کافی نمیباشد . اینك قیس زواوی وزیرامورخارجه که افتخار شرفیابی به پیشگاه مبارك شاهانه را دارد و نماینده ما درشورای مالی کشورمان است میتواند اطلاعات کافی از وضع مالی این کشور مبسوطا بشرفعرض

شماره ______
تاریخ ______
پیوست ______

سفارت شاهنشاهی ایران
مسقط - سلطنت عمان

پیشگاه شاهانه برساند و اطمینان کامل داریم که اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر آنچه در راه خیر و سعادت و هدفهای عالیه و مشترک دوکشور برادر ایران وعمان است ما را هدایت و راهنمائی خواهند فرمود .

در خاتمه صحت و سلامت و موفقیت اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ورفاه و سعادت و ترقی ملت برادر ایران را درسایه هدایت و راهنمائی آن اعلیحضرت از خداوند متعال مسئلت مینماید .

سلام و رحمت خداوند برآن اعلیحضرت باد

برادر مخلص آن اعلیحضرت ـ قابوس

بتاریخ ٥ جمادی الثانی ١٣٩٠ هـ

برابر ١٠ ژوئن ١٩٧٠ م

اعلیحضرت سلطان قابوس بن سعید سلطان عمان

برادر گرامی برای من موجب نهایت خوشوقتی بود که جناب قیس عبدالمنعم الزواوی وزیر خارجه آن اعلیحضرت که حامل نامه دوست آمیز و پیامهای آن برادر ارجمند بود بپذیرم و با ایشان فرصت درودهای صمیمانه و بهترین آرزوهای خود را برای تندرستی و کامیابی هرچه بیشتر آن برادر گرامی ابراز دارم.

اظهارات آن اعلیحضرت به تبادل نظر همیشگی درباره رویدادهای منطقه که مصالح عالیه و سیاست ثابت مشترک دو کشور برادر ایران و عمان بستگی دارد و استحضار از تحولات آن ضروری میباشد موجب نهایت خرسندی است

وزیر خارجه آن اعلیحضرت به تفصیل درباره همکاریهای عمان با کشورهای دوست مذاکراتیکه با آنها درباره استقرار امنیت و آرامش منطقه بعمل آمده است، موقعیت و تحولات نظامی در ناحیه جنوبی عمان و رضایت آن اعلیحضرت از همکاری نیروهای شاهنشاهی، طرحهای نظامی در پایگاههای جنوب عمان، عمران و توسعه وضع اقتصادی قسمتهای آزاد شده و کوههای ظفار، و همچنین حالتهای نظامی محلی و احتمالی بعضی از کشورها توضیحات بسیار ارزنده و سودمندی دادند که باعث استحضار فراوان شد و تحولات مثبت نظامی در منطقه جنوبی عمان موجب خوشوقتی بسیار گردید.

هنگامیکه والاحضرت امیر فهد ولیعهد و نایب اول نخست وزیر و وزیر کشور عربستان سعودی برای دیدار رسمی به تهران آمده بودند درباره حفظ امنیت و ثبات منطقه خلیج فارس مذاکرات مفصلی صورت گرفت. والاحضرت وعده دادند که از کمک و اقدامهای ممکن برای خنثی کردن تحریکات حکومت یمن جنوبی و ایجاد آرامش فروگذار نخواهند کرد. در مورد درخواست آن اعلیحضرت برای زیر نظر گرفتن آبهای بندر غیضه بمنظور جلوگیری از کمک یمن جنوبی از طریق دریا به یاغیان خوشوقتم باستحضار آن برادر گرامی برسانم که نیروی دریائی شاهنشاهی آمادگی کامل برای انجام این مقصود دارد و در حال حاضر سرگرم بررسی و تهیه طرحهای لازم بدین منظور میباشد که نتیجه بعداً باستحضار آن اعلیحضرت خواهد رسید. درباره سایر خواستهای آن اعلیحضرت بجناب [illegible] دستور داده شد که نظرات را در هر یک از موارد حضوراً باستحضار برساند.

رجاء واثق دارم که در پرتو همکاریهای صمیمانه و برادرانه و یاری خداوند توانا ثبات و امنیت پایدار در منطقه مستقر و تأمین خواهد گردید.

کامرانی و تندرستی آن برادر گرامی و رفاه و پیشرفت روزافزون ملت عمان را به رهبری آن اعلیحضرت از خداوند مسئلت دارم.

برادر شما

کاخ سفید سعدآباد. بتاریخ سی ام تیرماه یکهزار و سیصد و پنجاه و چهار شمسی ۱۳۵۴

ولی به هر صورت، حافظ چند صد سال قبل جواب سؤال شاهنشاه را داده است و عرض کردم:

می خور که شیخ و [حافظ] و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

شاهنشاه خیلی توجّه فرمودند.

عرض کردم: دیروز در یکی از مجلّات انگلیس می‌خواندم که یکی از سندیکاهای بزرگ دست چپی کارگری انگلیس که تقریباً کمونیست هستند از کارگران سرمایه هنگفتی جمع‌آوری کرده‌اند [و با آن که] بیش از هر کس سنگ حقّ و حقوق مردم ضعیف را به سینه می‌زنند، در آفریقای جنوبی نژادپرست که مردم ضعیف و بدبخت و کارگرهای سیاه را همه روز به مسلسل می‌بندند، سرمایه خود را به کار انداخته‌اند، زیرا از همه جا [امن]تر secure است.

بعد هم باز راجع به حافظ مدّتی عرایض کردم که در هفتصد سال قبل چه اندازه از لحاظ روشن‌بینی جلو بوده است. من وظیفه خودم می‌دانم چون شاهنشاه به شعر و شاعری چندان علاقه ندارند از هر فرصتی گیر بیاورم توجّه معظّم له را به این مطلب بزرگ و یکی از ارکان کشور جلب نمایم. با آن که خودم هم سوادی ندارم ولی علاقه به شعر دارم. عرض کردم: باز هم حافظ در همین زمینه گفته است:

راه پنهانی میخانه نداند همه کس
جز من و زاهد و شیخ و دو سه رُسوای دگر

بعد فرمودند: گردش بعدازظهر را خواهیم رفت. من باز نگاه تعجّب‌آمیزی کردم. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: یک ساعتی بیکارم، می‌خواهم حرف بزنم و بخندم. تعجّب نکنید! در مورد دختر خانمی که هنگام مسافرت ماه مه شاهنشاه آن اندازه موجبات ناراحتی فراهم کرد که من واقعاً برای شاهنشاه ناراحت شدم بالاخره تصمیم اتّخاذ فرمودند که جوابش کنم. خیلی من راحت شدم، چون قابل کنترل نبود.

عرض کردم: فردا روز تولّد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام است. آیت‌الّله خوانساری استدعا دارد تعطیل باشد. فرمودند: اتّفاقاً درست هم می‌گوید. بگو دولت صورت تعطیلات را امروز پیش من بفرستند شاید یکی را بزنیم و این روز را تعطیل کنیم (شاهنشاه به مولا علی علاقه خاص دارند).

عرض کردم: آیت‌الّله خوانساری وصیّت‌نامه تنظیم کرده که بعد از او وجوه سهم امام به چه نحو مصرف شود و میل باطنی او این است که وصیّت‌نامه را شاهنشاه توشیح فرمایند. فرمودند: پاک درباری شده! عرض کردم: با شاهنشاهی مثل شما درباری شدن افتخار است، شاهنشاه که دیگر هیچ چیز برای خود نمی‌خواهید. اتّفاقاً دیروز که باهری معاون کلّ دربار در این زمینه با من صحبت می‌کرد می‌گفت قیمت مایملک خود خوانساری از هزار تومان تجاوز نمی‌کند و این وصیّت برای صرف وجوه موجود سهم امام در حین فوت آیت‌الّله خواهد بود که مبلغ هنگفتی ممکن است باشد و من به باهری گفتم که شاهنشاه شخصاً همین هزار تومان را هم مالک نیستند. آیت‌الّله و درویش حقیقتی خودشان هستند و این را من با اعتقاد عرض می‌کنم.

عرض کردم: این خبر که در جدّه به صورت دسته جمعی وزرای خارجه اسلامی اخراج اسرائیل را از سازمان ملل خواستار شده‌اند (وزیر خارجه ما هم بود) با سیاست ملّی مستقلّ ما وفق نمی‌دهد. فرمودند: هیچ همچو چیزی نیست و ما [شرطهای محدود کننده] reservation زیادی گذاشته‌ایم. از جمله این که این عمل اگر مغایر تعهّدات ما در سازمان ملل باشد چنین کاری نخواهیم کرد و اتّفاقاً مغایر تعهّدات ماست.

بعد برنامه مسافرت خانم سادات را که قرار است ۲۵ اوت بیاید عرض کردم. فرمودند: تلگراف کن که پنج روز برای توقّف ایشان کم است (اظهار نهایت مرحمت است).

خودم بعدازظهر تمام کار کردم. به مناسبت شب تولّد مولای متّقیان چند جا در جنوب شهر به مجالس مذهبی رفتم. به سفارت لهستان رفتم و یکی دو مجلس عروسی سر زدم. سر شام به علّت خستگی زیاد نتوانستم بروم. در منزل کار کردم.

از مسائل مهمّ جهانی همان ترکتازی خانم گاندی در هند است که تمام مخالفین را اعمّ از وکیل مجلس و غیره به زندان انداخته. برای این کارهایش از مجلس عوام رأی

گرفت ولی از [مجلس بالا] Upper House نتوانست رأی بگیرد. یعنی بایکوت کردند ولی شاید فردا رأی بگیرد. سادات هم باید ظرف ۴۸ ساعت آینده روشن بکند که توقف نیروهای ملل متّحد را در صحرای سینا خواهد خواست یا نه و امشب نطق می‌کند. به عقیده من خواهد خواست و فکر می‌کنم که مذاکرات او با میانجیگری آمریکا با اسرائیل هم به نتیجه می‌رسد. تا ببینم چه می‌شود.

مصاحبه دیروز شاهنشاه در فرودگاه را که فوق‌العادّه عالی و قوی بود و چنان که دیروز نوشتم مردم و مکزیکیها برای آن دست زدند این جا می‌گذارم.

چهارشنبه ۱ امرداد ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم قدری زیاد بود شاهنشاه را خسته کردم. مجله [بونته] Bunte آلمانی شرحی درباره به هم خوردگی روابط شاهنشاه و شهبانو نوشته بود به عرض رساندم. فرمودند: اعتنا نکنید، مجلّه جنجالی است. عرض کردم: در تهران جلوی انتشار آن راگرفته‌اند. ولی قطعاً از اروپا مصلحان خیراندیش فوری آن را برای علیاحضرت خواهند فرستاد. فرمودند: خوشبختانه مطالب آن خیلی مبتذل است که خود شهبانو هم خواهند خندید.

عرض کردم: پریروز در حدود پنجاه نفر نویسنده در منزل جمع کرده بودم که از آنها بخواهم راجع به اعلیحضرت رضا شاه کبیر و اعلیحضرت همایونی کتاب و [رمان] nouvel و شرح حماسی و غیره بنویسند و بسیار خوشحال شدم که دیدم اینها بر یک دیگر سبقت می‌گیرند و داوطلبانه پا پیش می‌گذارند. فرمودند: این انتخابات اخیر به نظرم تا حدّی این روشنفکران را قانع و خوشحال کرده باشد. عرض کردم: به هر حال نقطه عطفی در تاریخ انتخابات ایران بود.

عرض کردم: به هر حال اعلیحضرت همایونی وضع خاصّ خود را در دنیا به دست آورده‌اید یعنی همه کس و همه دنیا می‌دانند که کشور را با قدرت اداره می‌فرمایید (میل هم دارید که مردم هر چه بیشتر در سرنوشت خودشان مداخله بکنند) و این امر را هم [باظاهر فریبنده] sugar coating و حرفهای مزخرف و تظاهر و دماگوژی توأم

نفرموده‌اید. این دموکراسی بی‌بند و بار غرب را هم که در جلوی رو و چشم خود آنها تخطئه فرموده و می‌فرمایید. بنابراین اصل فرمانروایی شما را ایرانیها و خارجیها بر گردن گرفته‌اند و به نظر من از این صراحت هم نباید خارج شد. حالا دعوای روشنفکران ما بر این است که چه جور و به چه وسیله زودتر به مرکز قدرت و عظمت نزدیک بشوند و فکر می‌کنم اکثر آنها هم به صداقت و فداکاری شاهنشاه نسبت به کشور پی برده باشند. فرمودند: همین‌طور است.

عرض کردم: ملاحظه فرمایید خانم گاندی که سالها در لباس عوام فریبی و دموکراسی خودش را در دنیا معرّفی کرد حالا به چه بدبختی افتاده است. حالا می‌گوید نفع اقتصادی جامعه راکه نمی‌شود فدای حقوق فردی کرد. همان حرف هیتلر و موسولینی.

فرمودند: اگر بتوانیم این مبارزه باگرانی را به جایی برسانیم خیلی خوب است. عرض کردم: یک مطلب هست که پول زیاد داریم اجناس در دنیا رو به‌گرانی است و عرضه هم در ایران کم است. با این صورت مبارزه باگرانی کار بسیار مشکلی می‌شود و اگر به عرض برسد که به این آسانیها می‌توان این کار راکنترل کرد صحیح نیست. قدری تأمّل فرمودند و دیگر چیزی نفرمودند. شاهنشاه یک پارچه حسن نیّت است و میل دارد که واقعاً کاری برای مردم بشود و هزاران هزار کارهای بزرگ انجام فرموده ولی به این مسائل با قدرت فوق‌العادّه که دارند به آسانی نظر می‌افکنند و متأسّفانه فکر می‌کنم دروغ هم زیاد به پیشگاه مبارکشان عرض می‌شود و باکمال هوش و دقّتی که دارند ناچار من حیث یک نفر انسان ناچارند یک قسمت را قبول فرمایند.

عرض کردم: اسلحه‌ای که قرار بود به پلیس سودان بدهیم ستاد ارتش عرض می‌کند موجود نداریم. فرمودند: اگر هم می‌داشتیم نمی‌دادیم. این پدر سوخته‌ها قرض‌ها را گرفته‌اند و اصلاً به روی خودشان هم نمی‌آورند که باید آن را پس داد. عرض کردم: اغلب این قرضهای ما به این کشورها به همین روز خواهند افتاد. فرمودند: همه که نه. مثلاً از هند بوکسیت می‌گیریم[1] از پاکستان اجناس فلاحتی می‌گیریم، از اندونزی هم اجناس

۱- منظور آلومیناست نه بوکسیت، که ایران می‌توانست در آینده از هندوستان بخرد.

می‌گیریم ولی با سودان قرار کارهای فلاحتی داشتیم که عقب می‌افتد. دیگر من عرضی نکردم.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. ناهار مهمان داشتم. بعدازظهر ساعت ۴ به فرودگاه رفتم که ملک حسین و ملکه اردن و نخست وزیر و وزیر دربار اردن وارد شدند. در فرودگاه هوا واقعاً بسیار داغ بود. علیاحضرت شهبانو و شاهنشاه هم تشریف‌فرما شدند و بلافاصله به اتّفاق ملک حسین و همراهان به شمال تشریف بردند.

...

بعد به منزل برگشتم و کار کردم. حالا که نصف شب است هنوز در منزل کار می‌کنم. اما قدری از این وقت را به رسیدگی محاسبات خودم در بیرجند گذراندم. اوّلین سالی است که دیگر قرض ندارم. پیشکار من در بیرجند، محمد حسن اعلم، بسیار صحیح و پاکیزه کار کرده است و در این چند سالی که او را تعیین کرده‌ام مرا از همه این گرفتاریها نجات داد.

پنجشنبه ۲ امرداد ۱۳۵۴

صبح مقدار زیادی در منزل کار کردم دیگر به دربار نرفتم. به اتّفاق خانم و عزیزالله قوامی دوست خودم که اخیراً وکیل شیراز شده (از همان وکلایی که واقعاً به علّت آزادی انتخابات وکیل شدند) به سد کرج (امیرکبیر) رفتم.

قبل از رفتن، سفیر آمریکا تلفن کرد که پیام فوری از طرف دولت آمریکا برای ملک حسین دارد. تلفنی حضور شاهنشاه عرض کردم. فرمودند: به ملک حسین بگو (پیغام بده) اگر خواست، فوری سفیر را بفرست. تلفن کردم. ملک گفت فوری بیاید. او را فرستادم.

از اخبار مهمّ جهان، همان طور که پیش‌بینی می‌کردم، سادات با تمدید مأموریت سربازان ملل متّحد در صحرای سینا برای سه ماه موافقت کرد و البتّه که باز هم برای سه ماه دیگر بعدها موافقت خواهند کرد. اما فکر می‌کنم دفعه دیگر تمدید برای مدت سه سال باشد زیرا کار آنها با اسرائیلیها با وساطت آمریکا به نتیجه خواهد رسید.

اما کاری که سفیر آمریکا به ملک حسین داشت فکر می‌کنم این بود که چون کنگره

آمریکا با فروش اسلحه آمریکا به اردن (با فروش تمام آن مقدار) مخالفت کرده است، سفیر می‌خواست به ملک اطمینان بدهد که این معامله بالاخره سرخواهد گرفت و ملک نباید نگران باشد.

دیگر از اخبار مهمّ جهان باز هم خرید گندم از طرف شوروی از غرب است. یک ملیون تن از کانادا خریداری کردند، دو ملیون تن هم اکنون از آمریکا خریده‌اند. بهانه آنها خرابی وضع جوّی در سال گذشته بوده است. گویا تا ۱۵ ملیون تن احتیاج داشته باشند. یاللعجب از این بهشت موعود و این تکنولوژی پیشرفته و عجب این که آمریکا می‌گوید اگر بیش از این همه بخواهند باکی نیست. چون ما امسال ۴۰ ملیون تن اضافه محصول داریم. و امّا محصول ما در ایران با آن که بسیار خوب است به علّت گرانی فوق‌العادّه عمله کشاورزی در حدود نفری ۴۵۰ ریال در روز و قیمت بسیار کم گندم که از طرف دولت اعلام شده است (در حدود تنی هزار تومان) برای برداشت صرف نمی‌کند. این هم سیاست کشاورزی بسیار صحیح.

جمعه ۳ امرداد ۱۳۵۴

تمام در منزل ماندم و به استراحت گذشت. البتّه به کارهای عقب افتاده سه چهار ساعتی رسیدگی کردم. بقیّه به شنا و پذیرایی دوستان گذشت. یکی دو دفعه فقط برای کارهای جاری به حضور شاهنشاه تلفن عرض شد ولی مطلب مهمّی نبود. سؤال فرمودند: مسافری که باید برسد کی خواهد آمد؟ عرض کردم: امشب وارد می‌شود و فردا او را به رامسر خواهم فرستاد.

از اخبار مهمّ جهان این که کنگره آمریکا موضوع برداشتن تحریم صدور اسلحه به ترکیه را تصویب نکرد و بنابراین ترکها عکس‌العمل فوری نشان دادند و به آمریکا اخطار کردند که از فردا حق [عمل] action در هیچ یک از پایگاههایی که به موجب قرارداد نظامی دو جانبه با ترکیه دارد، نخواهد داشت. با آن که دمیرل که اکنون نخست وزیر ائتلافی ترکیه است و از بچه نوکرها و جوجه‌های خود آنهاست و چندین سال هم او را به عنوان نخست وزیر ترکیه و لیدر اکثریّت نگاهداشته بودند. ولی او چاره[ای] جز این

نداشت. امّا مضحک این است که فورد و کیسینجر هر دو از او تقاضا دارند که در این کار تندروی نکند. واقعاً آمریکا خر تو خر بی‌حسابی شده و بیچاره دنیای آزاد که ناچار است پشتیبانی این احمقها را به هر حال داشته باشد (چون دیگر راهی ندارد).

پرتغال هم شلوغ است و خوشبختانه بین سوسیالیستها و کمونیستها به اختلاف شدید کشیده شده و بین نظامیهای کمونیست هم بر سر قدرت اختلاف است.

[رابطه] عراق با سوریه، به ظاهر بر سر آب فرات و به باطن بر سر نفوذ حزب بعث دو کشور در دنیای عرب، سخت شکراب است. ولی عراق سعی دارد با ترکها که آنها هم آب فرات را در بالاتر سد کرده‌اند به یک صورتی کنار بیاید. بنابراین هم در قبرس از ترکها پشتیبانی می‌کند و دنکتاش رهبر ترکهای قبرس را به عراق دعوت کرده و هم این که قرارداد حمل نفت از عراق به ترکیه و مدیترانه را دارد با آنها امضا می‌کند که روی نفت و آب بتوانند معامله بکنند (البتّه حالا که موضوع کردها حل شده این مسئله آسانتر شده).

شنبه ۴ امرداد ۱۳۵۴

اوّل وقت در روز وفات اعلیحضرت رضا شاه کبیر به آرامگاه آن فقید سعید رفتم و ادای احترام کردم. صبح به کارهای جاری رسیدم. منجمله دکتر [رضا] فلّاح قائم مقام رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت نفت را دیدم. به من می‌گفت به عرض شاهنشاه برسان که نه هیچ یک از وزرا و نه مدیرعامل ما این مطلب را نمی‌دانند که [پاداش کمی گوگرد] sulphur premium که تا حالا نفت ایران از آن استفاده می‌کرد از بین رفته است. یعنی دیگر کسی پول زیادی برای نفت کم گوگرد نمی‌دهد. به این جهت کشتیها به طرف عربستان سعودی می‌روند و نفت آن جا به علّت گوگرد زیاد ۱۱ سنت از مال ما ارزانتر است. از لحاظ بحران انرژی دیگر کسی به کمی یا زیادی گوگرد در نفت اهمّیّت نمی‌دهد.[۱]

۱- برای کاستن گوگرد همراه نفت خام، پالایشگاهها ناچار به نصب دستگاههای گوگرد زدایی هستند و این عمل مستلزم هزینه است. گفتن این که پاداش کمی گوگرد از میان رفته با واقعیّت همخوان نیست. ولی فلّاح بی آن که شرکت نفت آگاه باشد آن چیزی را گزارش می‌داد که کنسرسیوم نفت خواستار بود و سرانجام نیز چند ماه بعد بهای نفت سنگین ایران کاهش یافت.

بعدازظهر شاهنشاه با ملک حسین از نوشهر تشریف آوردند و ایشان را راه انداختند. بعد به دیدن علیاحضرت ملکه پهلوی تشریف بردند (علیاحضرت شهبانو تشریف نیاورده بودند). قدری از بی‌منطقی مطالب علیاحضرت ملکه پهلوی فرمودند، عرض کردم: اعلیحضرت همایونی و همه ما وظیفه داریم که ایشان هرچه بفرمایند گوش و اطاعت کنیم. مادر است و حاکم مطلق. هرچه خواست و می‌خواهد باید بشود، چه منطق داشته باشد و چه نداشته باشد. فرمودند: درست می‌گویی، ما هم که غیر از این نمی‌کنیم.

فرمودند: به سفیر آمریکا بگو فوری پیامی از طرف ما برای کیسینجر بفرستد و بگوید [از ته دل آرزومندیم ملک حسین را تنها نگذارید].

We earnestly hope, you will not let down King Hossein

اشاره به این مطلب است که بعضی اسلحه[ای] که ملک حسین باید بگیرد کنگره مخالفت می‌کند که بگیرد (به علّت) نفوذ اسرائیل. چنان که به علّت نفوذ یونان در کنگره، کنگره با لغو منع صدور اسلحه به ترکیه مخالفت می‌کند. حال آن که سنا موافقت کرده است. از جمله موشکهای ضدّهوایی و موشکهای ضدّتانک. اما روی هم رفته شاهنشاه را خوشحال نیافتم. نفهمیدم علّت آن چه بود.

بعد به منزل برگشتم. تمام کار کردم. از اخبار مهمّ جهان همان کنفرانس سران در هلسینکی است، در مورد [تنش زدائی] détente اروپا. هیچ معلوم نیست نتیجه آن چه خواهد شد....

یکشنبه ۵ امرداد ۱۳۵۴

به کارهای جاری رسیدم منجمله سفیر انگلیس را پذیرفتم. معمولاً کارهای مقدّم آنها کارهای تجارتی و معاملاتی است (بدبخت انگلیسها!). در این زمینه و درباره کنتراتهایی که شرکتهای بزرگ انگلیسی برای ساختن بنادر چاه‌بهار و عسلویه می‌خواهند بکنند مطالبی داشت و صحبت کرد. بعد قدری راجع به اوضاع انگلیس و جهان صحبت کردیم. در مورد انگلیس و این که ویلسون قدرت داشته و جرئت کرده است درباره انفلاسیون تصمیم بگیرد و ادوارد هیث هم از او پشتیبانی کرده است خیلی امیدوار بود و بهترین

علامت را که تصمیم دولت در [مبارزه با] انفلاسیون مؤثّر بود این را می‌دانست که عده بیکاران فزونی یافته و از نهصد هزار نفر به نزدیک یک ملیون رسیده‌اند. درباره اروپا صحبت کردیم. از وضع ایتالیا خیلی ناامید نبود ولی از وضع پرتغال و بعد هم اثری که وضع پرتغال روی اسپانی خواهد گذاشت خیلی نگران بود. می‌گفت گرچه در پرتغال اکثریّت مردم طرفدار سوسیالیستها و دکتر سوارش[1] هستند ولی حقیقت این است که حرف حساب از دهن توپ در می‌آید و متأسّفانه نظامیها تمام تمایلات کمونیستی به هم زده‌اند. بعد درباره قیمت نفت صحبت کردیم و این که دنباله کنفرانس پاریس درباره تفاهم کشورهای مصرف کننده و تولید کننده به کجا خواهد رسید. می‌گفت این کنفرانس جز حرف چیزی نمی‌تواند تحویل بدهد چون ضابطه‌ای برای تصمیم‌گیری نیست. آیا قیمت نفت را باید مستقیماً مربوط به انفلاسیون جهانی کرد؟ به چه صورت؟ آیا باید آن را مربوط به [شاخص] index کرد؟ با این نوسان عجیب و غریب همه قیمتها که مثلاً قیمت شکر از هشتصد و شصت دلار سال گذشته و اوایل امسال، به دویست دلار افتاده است به چه صورت می‌توان عمل کرد؟ آیا باید آن را مربوط به SDR [حقّ برداشت از صندوق بین‌المللی پول] کرد؟ به چه صورت؟ اگر دلار دوباره ترقی بکنند کشورهای نفت خیز دوباره دبّه نخواهند کرد؟ از این صحبتها زیاد داشتیم که من به عرض شاهنشاه خواهم رساند. می‌گفت اوائل سپتامبر (پیش از کنفرانس اوپک) این مطالب را به عرض خاکپای همایونی خواهم رساند.

بعد سفیر آمریکا را پذیرفتم. اوامر شاهنشاه را در مورد ملک حسین به او ابلاغ کردم. گفت دولت آمریکا و پرزیدنت خیلی موافق ملک حسین هستند ولی کنگره بر اثر [اعمال نفوذ] lobbying اسرائیل شدیداً اشکال می‌تراشد. گفتم سیستم شما و مداخله قوّه قانون‌گذاری در امور اجرائی و به خصوص سیاست خارجی، پدر خود شما و دنیای آزاد را بالاخره در می‌آورد. گفت همین طور است ولی چه کنیم؟ حالا باید منتظر شد شاید یک

۱- ماریو سوارش (Mario Soares) در آن هنگام وزیر خارجه بود. پس از آن چندین بار نخست‌وزیر و بین سالهای ۱۹۹۶-۱۹۸۶ رئیس جمهور پرتغال شد.

رئیس جمهور انتخابی از طرف مردم بتواند جلوی این ترکتازی‌ها را بگیرد. گفتم انشاءالله. مدّتی از علیاحضرت شهبانو تعریف کرد که مسافرت معظّم لها به [اسپن] Aspen خیلی حسن اثر در جامعه آمریکا داشته است. در خصوص انتخابات آینده آمریکا صحبت کردیم. می‌گفت کندی هنوز هم [از] قویترین سناتورهای ماست، اما بتواند در انتخابات شرکت بکند یا نکند، خدا می‌داند.

عصری حضور علیاحضرت ملکه پهلوی شرفیاب شدم. از این که دیروز اعلیحضرت همایونی به دیدن معظّم لها تشریف بردند فوق‌العادّه خوشحال و مغرور بودند.

شب به کارهای جاری رسیدم و اکنون که نصف شب است هنوز مشغول کار هستم. هرچه کار می‌کنم تمام شدنی نیست.

از مسائل مهمّ داخلی مبارزه با گران فروشی است که با همه سخت‌گیریها و زدوبندهای دولت نمی‌دانم چه نتیجه بدهد.

از اخبار مهمّ خارجی مسافرت فورد رئیس جمهور آمریکا به آلمان غربی (در سر راه کنفرانس هلسینکی) می‌باشد. خیلی مضحک است که در آلمان غربی به سربازهای آمریکایی گفته است من این مسافرت را برای کسب وجهه در انتخابات آمریکا می‌کنم. یاللعجب از این همه خریّت. دیگر از اخبار مهمّ جهان این که سادات رئیس جمهور مصر در خرطوم گفته است که درباره اخراج اسرائیل از سازمان ملل باید خیلی احتیاط به خرج داد چون ممکن است این عمل بر علیه خود اعراب تمام شود و اسرائیل را به کلی از تعهّدات بین‌المللی بری کند و در نتیجه سر سخت‌تر. یاللعجب از این هوش این آفریقایی.

دوشنبه ۶ امرداد ۱۳۵۴

صبح تمام کار کردم... دوباره شب در منزل کار کردم. بعد هم یک ساعتی فیلم مصاحبه شاهنشاه را با لرد چالفونت [نماینده][1] تلویزیون بی.بی.سی نگاه کردم که بسیار خوب بود.

از اخبار مهمّ جهان کنفرانس سران کشورهای اروپایی و به طور کلّی غربی (به

۱- در یادداشت به اشتباه «مدیر» نوشته شده است.

استثنای پرتغال) در هلسینکی و کنفرانس سران کشورهای آفریقایی به استثناء تانزانیا، زامبیا و بوتسوانا در اوگانداست و عجب این که رئیس کنفرانس ژنرال عیدی امین انتخاب شده است که مرد واقعاً مُضحکی است یعنی مَضحکه است نه مُضحک. اخیراً یک انگلیسی را به جرم این که کتاب ممنوعی دائر بر تنقید از او در خانه‌اش پیدا کرده بودند به مرگ محکوم کرد و بازیها در آورد که باید وزیر خارجه یا نخست وزیر انگلیس پیش من بیایند تا آزادش کنم یا او را ببخشم. بالاخره کشور زئیر واسطه شد او انگلیسی را بخشید. تهمتهای عجیبی به یک دختره فاحشه‌ای که به عنوان وزیر خارجه خودش انتخاب کرده بود وارد کرد که در فرودگاه پاریس مشغول زنا بوده است. آن هم در دستشویی. می‌خواست او را بکشد. دخترک فرار کرد و به زامبیا یا کنیا پناهنده شد. باری:

پیش نماز ده که مرغابی بود   وندر آن ده بین چه رسوایی بود

از اخبار مهمّ داخلی هم مبارزه دولت باگران فروشی است...

سه‌شنبه ۷ امرداد ۱۳۵۴

صبح به نوشهر رفتم. ساعت $\frac{1}{2}$ ۹ وارد شدم و به اسکله رفتم.[۱] بلافاصله احضارم فرمودند. هنوز سر صبحانه نشسته و تنها بودند. کارهای جاری را به تفصیل عرض کردم و نزدیک دو ساعت شرفیاب بودم، از ساعت ۱۰ تا $\frac{3}{4}$ ۱۱. بعد شاهنشاه مشغول اسکی روی آب شدند. من اجازه گرفتم به تهران برگشتم. علیاحضرت شهبانو را هم که در پلاژ تشریف داشتند نتوانستم زیارت کنم.

کارهای امروز بیشتر امور جاری بود ولی پاره[ای] مطالب دیگر را هم عرض کردم منجمله ملاقات خودم با سفیر انگلیس را عرض کردم: (پریروز نوشته‌ام).

موضوع ابلاغ اوامر شاهنشاه در مورد ملک حسین را به سفیر آمریکا عرض کردم. عرض کردم: ولی امروز صبح از بی.بی.سی شنیدم که کنگره آمریکا تقاضای ملک حسین را رد کرد و گفتند تقاضای خرید اسلحه اردن باید تعدیل شود. شاهنشاه خیلی متعجّب و

۱- محلّ اقامت شاه در ساختمان چوبی محقّری در کنار اسکله‌ی نوشهر بود.

متأسّف شدند. عرض کردم: کیسینجر از ورشو پیامی به کنگره فرستاده ولی فکر نمی‌کنم فعلاً تأثیری داشته باشد. با سفیر آمریکا صحبت می‌کردم، از این که کنگره این همه در سیاست خارجی و داخلی آمریکا مداخله می‌کند دل پری داشت و می‌گفت ای کاش کشور ما لیدری مثل کشور شما می‌داشت. همین مسئله اردن را می‌گفت lobbying اسرائیل در کنگره به هم زد و موضوع برداشتن منع صدور اسلحه به ترکیه lobbying یونان به هم زد. حالا در مورد اینها که لااقلّ یک کشور عمل می‌کند ولی گاهی نظرات خصوصی و بعضی نظرات دیگر (که البتّه نگفت ولی معنی آن نظرات مادّی بود) کارها را به‌کلی خراب می‌کند و من نمی‌دانم کار آمریکا به کجا خواهد کشید. فرمودند: خیلی جای افسوس است که تنها تکیه‌گاه ما و دنیای آزاد باید چنین وضعی داشته باشد.

فرمودند: ممکن است برای جشن استقلال ترکیه به آن جا بروم. به این جهت صدر اعظم آلمان راکه در آن تاریخ می‌آید (۸ آبانماه) نخواهم توانست بپذیرم.

برنامه توقّف خانم و بچه‌های سادات، رئیس جمهور مصر، را عرض کردم. فرمودند: به آنها بگویید هرچه بیشتر بمانید ما بیشتر ممنون می‌شویم. عرض کردم: فلّاح می‌گفت موضوع [پاداش کمی گوگرد] sulphur premium در معاملات نفتی از بین رفته و اگر ما این را از معاملات نفتی خود حذف کنیم فروش ما بالا می‌رود. فرمودند: می‌دانم، ولی منتظریم ببینیم معامله آرامکو با عربستان سعودی چه می‌شود، بعد تصمیم بگیریم.

عرض کردم: دیشب فیلم مصاحبه اعلیحضرت همایونی را با لرد چالفونت نماینده[۱] تلویزیون بی.بی.سی دیدم، خیلی عالی بود. اجازه فرمایید در تلویزیون ایران پخش شود. فرمودند: ترتیب آن را بده، ولی عجیب است که بعد که خودم این فیلم را دیدم متوجّه شدم که چند دفعه در انگلیسی اشتباه کرده‌ام و غلط حرف زده‌ام. عرض کردم: من که دیشب چیزی نفهمیدم.

قدری راجع به حزب و جناحهای آن صحبت شد. عرض کردم: وکلا و سناتورها دائماً می‌پرسند که به کدام جناح بپیوندیم، من جوابی نمی‌توانم بدهم. فرمودند: منظور

۱- در یادداشت به اشتباه، «رئیس» نوشته شده است.

همفکری است نه جناح و مقابله. عرض کردم: این مطلب به حمدالله حل شد وگرنه جناح‌گیری و مقابله، باز همان وضع سابق می‌شد که مردم را عاجز کرده بود، گو این که آن وقت طرف حزب مردم، دولت بود که قدرت آنها قابل مقایسه نبود و حالا دو وزیر دولت می‌شدند ولی باز هم درد سر داشت که در ردیف هم هستند. فرمودند: اصولاً جناحها برای بحث و مقابله هستند نه طرفیّت. عرض کردم: چه طور است یک عده بی‌طرف بمانند؟ فرمودند: اینها چس فیل می‌شوند و ما نخواهیم پسندید.

بعد که مرخّص شدم یک چای روی اسکله نوشهر خوردم. شاهنشاه بیرون تشریف آوردند. تنها و بیکار بودند، مرا خواستند. باز هم صحبتهای متفرّقه از دخترها و این طرف و آن طرف به عمل آمد. عرض کردم: این کشتیهای شوروی که مقابل ما لنگر انداخته‌اند از لحاظ عکس گرفتن و به خصوص گرفتن مذاکرات ما ممکن است بسیار خطرناک باشند. فرمودند: این جا که حرف مهمّی نمی‌زنیم، اگر ملاقاتهای خارجی باشد که به رامسر می‌رویم. عرض کردم: عرایض ما که هست، نخست وزیر هم که این جا شرفیاب می‌شود. فرمودند: هیچ کدامتان مطلبی ندارید که مهمّ باشد. تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل.

در مورد پناهگاههایی که برای شاهنشاه در سعدآباد و نیاوران باید ساخته شود نقشه‌هایی ارائه دادم (نقشه‌های بسیار مقدّماتی که با دست روی کاغذ کشیدم). فرمودند: فکر می‌کنم خرج بیهوده است چون اگر شوروی بخواهد حمله اتمی بکند که خبر نخواهد داد و پناهگاه هم اثری ندارد و کشورهای دیگر هم اگر حمله به ایران بکنند هیچ وقت دسترسی به تهران پیدا نخواهند کرد.

عرض کردم: سادات با اخراج اسرائیل از سازمان ملل مخالفت کرده. فرمودند: شنیدم.

یک بعدازظهر به تهران برگشتم. بعدازظهر و شب تمام در منزل کار کردم.

از اخبار مهمّ جهان این که وقتی سران آفریقا در کامپالا پایتخت اوگاندا کنفرانس وحدت آفریقا را تشکیل داده‌اند در نیجریه کودتا شده و ژنرال گووُن رئیس کشور را بر کنار کرده‌اند. در صورتی که مرد بسیار قوی و زیرکی بود و بزرگترین و غنی‌ترین کشورهای آفریقا را هم داشت. معلوم نیست جنگ نفت یا مسئله دیگری باشد.

چهارشنبه ۸ امرداد ۱۳۵۴

امروز صبح در دفتر تمام به کارهای جاری گذشت. منجمله سناتور علی دشتی را ملاقات کردم و از ایشان خواهش کردم در مورد اعلیحضرت رضا شاه کبیر و اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر خاطرات و نظرات خود را بنویسند که برای سال آینده که جشنهای پنجاهمین سال سلطنت پهلوی را داریم منتشر گردد. قبول کردند که به صورت یادداشتهای پراکنده مطالبی بنویسند.

بعدازظهر با خانم علم به سدّ کرج رفته قدری اسکی روی آب کردم.

جواب پیام شاهنشاه را کیسینجر داده بود، به شمال تقدیم کردم. یکی دو تلگراف دیگر را هم که فوریت داشت تقدیم کردم.

از اخبار مهمّ جهان همان کنفرانس هلسینکی و کنفرانس اوگاندا از سران کشورهای غرب و آفریقاست. البتّه در کنفرانس هلسینکی هیچ نوع تعهّدی از طرف هیچ کس نبود. در کنفرانس اوگاندا هم تقریباً به همین صورت.

ژنرال گووُن رئیس جمهور برکنار شده نیجریه اطاعت از رژیم جدید را گردن گرفت. گویا ژنرال محمّد (که مسلمان هم هست) از نزدیکترین دوستان گووُن بوده است. الملک عقیم.

یک کاریکاتور در نیوزویک راجع به کنفرانس هلسینکی دیدم، این جا می‌گذارم، خیلی گویاست. و یک مقاله هم امروز در مورد اوپک و وضع کلّی انرژی در همین مجلّه دیدم که قابل توجّه بود. پیامی از کیسینجر در مقابل امریّه شاهنشاه رسید.

پنجشنبه ۹ امرداد ۱۳۵۴

صبح طبق معمول به کارهای جاری و ملاقاتها گذشت...

بعدازظهر در جشن شرکت ملّی نفت به مناسبت روز نفت (روز حاکمیّت مطلق بر نفت، نه روز ملّی شدن نفت) شرکت کردم. روز بسیار مهمّی است، چون واقعاً در این روز اراده و همّت شاه تمام بندها را پاره کرد و آنها به جای آن که آقای ما باشند عامل ما شدند. حتّی عامل هم نه، یک شرکت شیمیایی خریدار نفت شدند. به علاوه مسئله قیمت

گذاری مصنوعی برای نفت و آن بازیها تمام به سر آمد نفت تقریباً قیمت طبیعی خود را یافت که با سایر امتعه[ای] که ما از خارج می‌خریم وفق می‌دهد. یعنی قیمت از ۱/۸ دلار [قیمت اعلام شده] posted price که به ما می‌دادند یا ۲۰ - ۱/۱۰ دلار [قیمت واقعی] realized price به ۱۰ - ۹ دلار در بشکه با کمپانیها رسید. در بازار آزاد بشکه[ای] به ۱۶ دلار هم در روزهای [وحشت] panic فروختیم.

شام با دوست خود دکتر عالیخانی خوردم. قدری تخته بازی کردیم، مدّتی هم صحبت در مورد حزب داشتیم. متأسّفانه باید بگویم افکار عمومی از برقراری این دو جبهه تحت قیادت آموزگار و انصاری که هر دو مارک آمریکایی دارند واخورده است، به خصوص که در این ایّام ترکها چه رفتار تند و خشنی با آمریکاییها می‌کنند، یعنی بر اثر لغو نکردن تحریم صدور اسلحه از طرف کنگره (سنا قبلاً تحریم را لغو کرده بود). تمام [پایگاههای] base آمریکایی را در ترکیه زیر نظر گرفتند. فورد خواست از اختیارات خود استفاده بکند و فعلاً با یک رشوه کوچک پنجاه ملیون دلاری اختیار [پایگاهها] base را در دست بگیرد. ترکها رد کردند. با آن که دمیرل هم از بچه‌های خود آنها و دست راستی و خیلی طرفدار آمریکاست، ولی چاره ندارد. اجویت هم که لیدر اقلّیت است او را شدیداً تأیید کرد.

از اخبار مهمّ جهان همان کنفرانس هلسینکی است. بر اثر نطق ماکاریوس رئیس جمهور قبرس، ترکها از جلسه خارج شدند ولی آمریکاییها و سازمان ملل وساطت می‌کنند و فعلاً بین ترکها و یونانیها در وین مذاکرات هم در جریان است.

کیسینجر هم نسبت به مذاکرات اسرائیل و مصر با احتیاط زیاد، اظهار خوشوقتی که نمی‌توان گفت، ولی اظهار امیدواری کرده است.

جمعه ۱۰ امرداد ۱۳۵۴ و شنبه ۱۱ امرداد ۱۳۵۴

جمعه در منزل ماندم. تمام به کار کردن و شنا گذشت. شنبه با هواپیما به نوشهر رفتم. باز هم سر صبحانه شاهنشاه شرفیاب شدم. مطلب مهمّی نبود، تمام به کارهای جاری گذشت. از [پرتره] رؤسای کشورهایی که برای جشنهای شاهنشاهی آمده بودند تابلوهای

بافت قالی فوق‌العادّه [زیبا] تهیّه کرده بودیم که همان وقت به آنها داده شد. فقط پنج نفری باقی مانده بودند که چون آمدن آنها دیر اعلام شد، آن وقت پرتره آنها حاضر نشده بود، ولی حالا تهیّه شده. عرض کردم: اجازه می‌فرمایید بفرستم؟ فرمودند: البتّه! ولی به خنده فرمودند: ببین چند نفر اینها زنده‌اند و چند نفر بر سر کار. آن وقت من متوجه فرمایش حکیمانه شاهنشاه شدم. به لیست دقّت کردم، دیدم سه نفر از این پنج نفر از بین رفته‌اند. خیلی باعث عبرت شد.

فرمودند: پس فردا، سه‌شنبه، به تهران می‌آیم که شب هم بمانم و صبح چهارشنبه به سلام مبعث بروم. عرض کردم: سال گذشته مثل این که همان صبح تشریف آوردید. فرمودند: همین طور بود ولی آخر چرا خودم را ناراحت بکنم؟ می‌خواهم گردش بیایم، فهمیدی؟ عرض کردم: حالا فهمیدم، اما من خیال می‌کردم و قصد داشتم که امروز از خاکپای مبارک اجازه بگیرم و فردا برای تعطیلاتم بروم. حالا که این طور است می‌مانم، بعد از سلام بروم. فرمودند: نه! تو احتیاج به استراحت داری، باید بروی، قطعاً فردا برو. منتها ترتیب کارم را بده و برو. من باز هم اصرار کردم و عرض کردم: هزار سال استراحت من فدای یک دقیقه استراحت شما. فرمودند: با وصف این باید بروی، معنی ندارد برنامه‌ات را به هم بزنی. خدا به شاه عمر بدهد، واقعاً انسان واقعی است.

باری مرخّص شدم و برای ناهار به تهران برگشتم. بعدازظهر کارهایم را انجام دادم. البتّه معمولاً قبل از حرکت، کار بسیار زیاد است، هزار نوع کار پیش آمد. ترتیب گردش سه‌شنبه را هم دادم.

از اخبار مهمّ داخلی همان مبارزه با گران‌فروشی است و عدّه زیادی از گردن کلفتها را مثل [حبیب] القانیان[1] و غیره گرفته‌اند. البتّه خلاف قانون است، چون بر فرض یک شعبه یک تجارتخانه بزرگ جنسی گرانتر بفروشد به رئیس کمپانی چه دخلی دارد؟ ولی خوب کار ایران است و همین است که هست و اتّفاقاً مردم بسیار خوشحال شده‌اند. اما گمان

۱- حبیب القانیان، بازرگانی خوشنام، صاحب صنعتی موفّق و سالیان درازی نماینده‌ی کلیمیان در مجلس شورای ملّی بود. پس از انقلاب به اتّهام پشتیبانی از اسرائیل کشته شد.

نمی‌کنم نتیجه قاطع عاید شود. چون مسئله عرضه و تقاضا باید حل شود و به این صورت بدتر خواهد شد. این یادداشتها را از روی یادداشتهای پراکنده در زوریخ نوشتم در روز آخر مرخصی خودم.

یکشنبه ۱۲ امرداد ۱۳۵۴ تا پنجشنبه ۳۰ امرداد ۱۳۵۴

در این مدّت در اروپا بودم. مثلاً به عنوان راحتی و مرخصی! ابتدا به جنوب فرانسه به [کاپ دانتیب]Cap d'Antibes رفتم. در آن جا باغ بسیار بزرگی اجاره کرده بودم با منزل بزرگی. تمام بچه‌ها و نوه‌ها آن جا بودیم. باید اعتراف بکنم پیر شده‌ام و به کلّی زندگی من با جوانها جور در نمی‌آید به خصوص که خانم علم هم همراه من باشد! آنها دائماً در رفت و آمد و مهمانداری و مهمانی رفتن بودند و من مطلقاً نمی‌توانستم زندگی خودم را با آنها تطبیق بدهم. یکی دو دفعه والاحضرت اشرف و دوستان دیگر منزل من آمدند. بد نبود. قدری مشغول شدم. آن چه که مورد استفاده بود شنا و اسکی روی آب صبح و عصر بود که حالم را قدری تغییر داد و بهتر شدم. ولی اوقات تلخی‌های متناوب تلافی آن را می‌کرد. اما محل واقعاً یک بهشت بود و امسال هم که تابستان بسیار گرمی بود جای استفاده داشت، اگر می‌شد. این باغ متعلّق به یک خانم وکیل مجلس فرانسه می‌باشد که [رادیکال] سوسیالیست هم هست و من بچه فئودال خوابش را هم نمی‌توانم ببینم. این است ظاهر و باطن کارها. دکتر [علینقی]کنی، دوست من، می‌گفت یک تابلو می‌خواستم بخرم چون قیمت آن را یک ملیون و نیم دلار گفتند از عهده برنیامدم، ولی همان را فرانسوا میتران رئیس حزب سوسیالیست فرانسه بعد از من خرید.

می خور که شیخ و [حافظ] و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

دو سه روزی با اوقات تلخی بسیار زیاد خانم علم، تنهایی به سوئیس آمدم و با دوستم گذراندم. بد نبود، نفسی تازه شد.

بعد به زوریخ آمدم و در این جا به خانم علم پیوستم که برای معالجه دندان آمده است

و برای آن که بتواند با من به تهران برگردد زجر عجیبی به خودش می‌دهد و هر روز چهار ساعت زیر دست دندانساز است.

از اخبار مهمّ جهان در این مدت یکی گذشتن قانون از مجلس عوام و مجلس عالی هند است که خطاهایی که تا کنون از طرف نخست وزیر در انتخابات جرم محسوب می‌شده دیگر جرم نیست و از آن مضحکتر، عطف کردن به ماسبق آن است. این است حکومت دماگوگ‌ها. البتّه در اروپا خانم گاندی پرس [1] بدی به هم زده. ولی چه مانع دارد؟ اگر کارش پیشرفت کرد، اروپایی و آمریکایی هر گهی بخورد، برای خودش خورده. تمام مخالفین را هم حبس کرده است، حتّی وکلای مخالف در مجلسین را. این قوانین مضحک را تمام طرفداران او می‌گذارند که فعلاً در مجلسین باقی مانده‌اند. دیگر احتمال خیلی زیاد توافق مصر و اسرائیل است که من بریده جراید را در این زمینه در این جا می‌گذارم.

دیگر ترس اروپا و آمریکا از ترقّی قیمت نفت است و مذاکرات اوپک در سپتامبر آینده. دیگر فروش نزدیک هفت ملیون تن غلّه از طرف آمریکا به شوروی که ممکن است تا سیزده ملیون تن ترقّی کند.

امّا مطلب مهمّ دیگر که به نظر من از همه مسائل برای اروپا اهمّیّت بیشتری دارد مخالفت سرسختانه بیش از هشتاد درصد مردم پرتغال با کمونیستهاست. اگر این کار پیشرفت کرد اروپا نجات خواهد یافت و اسپانی هم بعد از فرانکو احتمال کمونیست شدن ندارد. به نظر من همان طور که مقاومت اسپانیولی‌ها در مقابل ناپلئون، اروپا را از یوغ قدرت و رقیّت ناپلئون نجات بخشید، کار پرتغال هم اگر پیش برود چنین نتیجه[ای] خواهد داشت. فورد هم اخیراً یک جانبداری از پرتغال کرد ولی مسلماً اگر کمکی به مخالفین کمونیسم بکنند به دست انگلیسیها خواهد بود، چون انگلیسیها در پرتغال سابقه عمیق دارند.

۱- [این کلمه در یادداشت ۱۰ مهر ۱۳۵۴ - در همین کتاب - هم آمده و دکتر عالیخانی به جای آن "وجهه" آورده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

از اخبار مهمّ دیگر جهان کودتای بنگلادش و کشته شدن مجیب‌الرّحمن است. یک پدرسوخته دماگوگ، نظیر دکتر مصدّق، کشته شد. چند سال قبل که به زور ارتش هند در پاکستان شرقی روی کار آمد چه تعریفها از او کردند و حتی با تبلیغات وسیع هند و شوروی برای استقلال بنگلادش شعرها سروده شد و آهنگها ساخته شد تا جایی که هیپی‌های اروپا هم‌آهنگ بنگلادش را با گیتار و آکردئون می‌خواندند. حالا که کشته شده و هند و شوروی به نظر می‌رسد غافلگیر شده باشند و چین و پاکستان کارش را ساخته باشند تو گویی که اصلاً از مادرنزاد[1]! حتی در خیمه را هم کسی سبز و کبود نکرد. سرکار خانم گاندی اظهار تأسّفی فرمودند! واقعاً انسان از کار سیاست دنیا و زندگی رهبران و حمق مردم جهان تعجّب‌ها دارد.

جمعه ۳۱ امرداد ۱۳۵۴

دیشب از اروپا بازگشتم. صبح تلفن عرض کردم که وارد شدم. شاهنشاه اظهار خوشوقتی و مرحمت فرمودند. بعدازظهر نامه[ای] از سفیر آمریکا رسید، تقدیم داشتم. بدون جواب شاهنشاه آن را برگرداند (البتّه جوابی نداشت و این جا می‌گذارم). بین شاهنشاه و روساء کشورها مکاتباتی در غیبت من شده. آن را هم این جا می‌گذارم.

شنبه ۱ شهریور ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه خیلی زیاد اظهار مرحمت فرمودند. فرمودند: باز هم پیش اطبّاء رفتی یا نه؟ عرض کردم: خیر، دیگر قرار نبود بروم. فرمودند: به هر حال به اطبّاء خودت بگو یک گزارش کتبی از وضع مزاجی تو باید به من بدهند که من بدانم چه عیبی داری. عرض کردم: می‌گویند عیبی ندارم. فرمودند: شاید نخواهند به تو بگویند، تو هم راجع به خودت خیلی سهل‌انگار هستی. من می‌خواهم بدانم که اگر اقدام جدّی لازم

۱- [این عبارت اشاره‌ای است به یکی از تحت لفظ‌های فردوسی مثلاً آن جا که می‌گوید: "چنان شد که گفتی ز مادر نزاد". بنگرید به داستان کاموس کشانی در شاهنامه. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

هست، برای معالجه تو به عمل بیاید. خیلی از مراحم شاهنشاه توشه[1] شدم به طوری که برای چند ثانیه نتوانستم حرف بزنم. عرض کردم: اطاعت می‌کنم. به عرض رساندم که در باغ بسیار عالی جنوب فرانسه تمام به یاد شاهنشاه و دائماً در این فکر بودم که تمام کیف‌ها را ما داریم و زحمتها را شما. فرمودند: شما هم چندان راحتی ندارید. عرض کردم: با زحمات طاقت فرسای اعلیحضرت همایونی که قابل قیاس نیست.

بعد راجع به والاحضرت همایونی عرایض کردم. عرض کردم: مدّتی است شاهنشاه قصد دارید یک پیشکار برای معظم له انتخاب فرمایید. کاری نمی‌کنید و وقت آن می‌گذرد. حالا ایشان در سنّی هستند که باید کاملاً به عادات و اخلاق، شعر و ادب و تاریخ ایران واقف و آگاه و به علاوه علاقمند بشوند. در مدرسه[ای] که تشریف دارند و با پرستار فرانسوی این مسائل میسّر نیست. اجازه فرمایید لااقلّ حالا یک رئیس مدرسه [مرد] به جای خانم [هما] ضرّابی بگذاریم و من فکر کرده‌ام پرفسور [فضل‌الله] رضا[2] سفیر فعلی شاهنشاه در کانادا برای این کار بسیار مناسب است، چون هم در علوم و فیزیک و ریاضی تبحّر دارد و در آمریکا استاد بود، هم به شعر و ادب فارسی علاقمند است و حتّی مطالعه عمیق دارد. منجمله هشت جلد کتاب در تفسیر شاهنامه نوشته، خودش هم شاعر است. فرمودند: یک فکری می‌کنم. عرض کردم: دیر می‌شود، زودتر باید فکر بفرمایید. فرمودند: [فضل‌الله] رضا دیندار هم هست یا لامذهب است؟ عرض کردم: اتّفاقاً به علّت معلومات زیادی که دارد یا به علل دیگر خیلی مذهبی هم هست. فرمودند: پس بسیار خوب است. حالا لازم نیست مدیر مدرسه بشود (البتّه این امریّه به خاطر علیاحضرت شهبانو است چون خانم ضرّابی دوست علیاحضرت است). ممکن است برود آن جا درس بدهد. عرض کردم: این هم خوب است. فرمودند: ولیعهد در علوم و امور فنّی بسیار علاقمند است و کار می‌کند. عرض کردم: تنها زمینه ایست که در اختیار دارند و در اختیارشان گذاشته شده

۱- [واژه فرانسوی به معنی تحت تأثیر قرار گرفتن. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- فضل الله رضا، نخست در دانشگاههای آمریکا تدریس و در زمینه‌ی نظریه‌ی انفرماتیک پژوهش کرد. پس از بازگشت به ایران، نخست برای مدّت کوتاهی به ترتیب رئیس دانشگاه آریامهر (شریف کنونی) و سپس دانشگاه تهران شد. برای چندی سفیر ایران در یونسکو و به دنبال آن در کانادا بود. با دربار، به ویژه با اطرافیان علم، روابط نزدیکی داشت.

وگرنه من امتحان کرده‌ام به تاریخ و جغرافیا و علوم نظامی و این مسائل بسیار علاقمند هستند و به دقت گوش می‌دهند. فرمودند: همین طور است.

البتّه این صحبتها تمام از این جهت پیش آمد که حالا والاحضرت همایونی به اتّفاق والاحضرت فرحناز و والاحضرت علیرضا برای گردش در فرانسه هستند، بعد به نروژ و سویس تشریف فرما می‌شوند. و من عرض کردم: جای ناراحتی من است که فردا که والاحضرت با رئیس جمهور فرانسه ناهار میل می‌کنند، همراه ایشان سرکار فریده خانم که از هیچ چیز اطّلاع ندارند و بهبهانیان معاون مالی دربار که وارد به امور جهان نیست و خانم هاشمی‌نژاد (زن رئیس سرای نظامی) که زن بی‌اطّلاعی است و فقط دام دو نور فریده خانم است، ایشان را همراهی کنند. شاهنشاه قدری در این مسئله تأمّل فرمودند مثل این که تصدیق داشتند و بعد صحبتهای دیگر پیش آمد که در فوق نوشتم.

عرض کردم: راجع به کنفرانس [آموزشی] رامسر گویا امسال علیاحضرت هم تشریف می‌آورند و همه برنامه‌های دیگر ما را به هم می‌زنند. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: همین طور است ولی چاره نیست، چون علیاحضرت میل دارند اسم ایشان در این امور به اصطلاح انتلکتوئل دائماً در زبانها باشد. به علاوه رئیس هیئت امنای دو سه دانشگاه هستند ناچار تقاضای ایشان را باید قبول کرد. عرض کردم: من که اعتراض ندارم، محض خاطر اعلیحضرت همایونی عرض کردم. فرمودند: خوب، مسافرتهای آینده ایشان و ما هر دو در پیش است.

بعد قدری راجع به تشریف فرمایی به سن موریتز عرض کردم که دیگر کار خطرناک شده. پریروز که در زوریخ بودم رئیس پلیس سویس به دیدنم آمد و پرونده قطوری را به من نشان داد که چه جور در پی ترور اعلیحضرت همایونی هستند. خیلی تعجّب فرمودند. عرض کردم: عین پرونده را گفتم برایم بفرستند که این جا بررسی کنم و به عرض خواهم رساند. فرمودند: به هر صورت امسال نباید بروم. عرض کردم: خدا عمرتان بدهد. چون شاهنشاه را قدری خسته کرده بودم در مورد دختر خانم‌ها کمی صحبت کردیم و باز گزارشی درباره دانشگاهها به عرض رساندم و مرخّص شدم.

امروز مصادف پانزدهم شعبان و تعطیل مذهبی است ولی شاهنشاه کار می‌کنند. چه

باید کرد حتّی روز عاشورا هم تعطیل نداریم. این طبیعت شاهنشاه است، جمعه را هم دیگر به زحمت تعطیل می‌فرمایند، آن هم روی اصرار علیاحضرت شهبانو است. تازه گاهی من را برای یکی دو ساعت کارهای عقب افتاده و غیرفوری احضار می‌فرمایند.

بعد که مرخّص شدم به استقبال علیاحضرت شهبانو که از جشن هنر شیراز مراجعت می‌فرمودند، به فرودگاه رفتم. انتظار مرا نداشتند. بسیار خوشحال شدند و من تعجّب کردم چون به من مرحمتی ندارند. بعد که حساب کردم به این نتیجه رسیدم که چون انتظار این که با آن که سفر غیررسمی است من در فرودگاه باشم، نداشتند، خوشحال شدند. به هر صورت وظیفه اخلاقی بود که انجام دادم و خوشحالم.

سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود. فقط برنامه‌های آمدن رئیس جمهور یمن و نماینده شیخ بحرین را عرض کردم. ضمناً عرض کردم: جواب محکمی به پادشاه عربستان سعودی (یا در حقیقت به آمریکاییها) در مورد قیمت نفت مرحمت فرمودید که من لذت بردم (جزو کارهای غیبت من است که این جا می‌گذارم). فرمودند: این احمقها، آمریکاییها، خیال می‌کنند به دست عربستان سعودی چون نفت زیاد دارد هر گهی می‌خواهند می‌توانند بخورند.[۱]

یکشنبه ۲ شهریور ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. با آن که مطلب مهمّی مذاکره نشد باز هم شرفیابی به علّت کارهای عقب افتاده طولانی شد، تنها مطلب مهمّ شاهنشاه جواب پیام پریروز کیسینجر را دیکته فرمودند که من با عجله نوشتم چون نمی‌شود شاه را معطّل کرد. ولی عجب این است که تقریباً هیچ اشتباه نکرده بودم. الّا مختصری در جمله‌بندی که آن را هم

۱- نامه‌ی ملک خالد و پاسخ شاه که در هنگام سفر علم به اروپا مبادله شده بود، به دنبال این یادداشت آمده است.

ترجمه پیام

بسم الله الرحمن الرحیم

اعلیحضرتا

خوشحالم که بمناسبت قـرب موعد انعقاد کنفرانس سازمان دول صادر کننده نفت که قرار است روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۵ در وین تشکیل و موضوع نرخهای اعلان شده نفت خام و تجدید نظر در این نرخها در آن کنفرانس مورد بحث قرار گیرد ، این نامه رابحضور آن اعلیحضرت ارسال دارم.
و موجب خشنودی است که آن برادر بزرگوار را از نظریات عربستان سعودی راجع باینموضوع مستحضر دارم و در این باره با آن اعلیحضرت تبادل نظر نمایم.
همانطوریکه آن اعلیحضرت مستحضرند احتمال میرود برخی از اعضاء سازمان دول صادر کننده نفت سعی نمایند نرخهارا بر اساس میانگین تورّم موجود در کشورهای صنعتی تعیین و یکی از موازین موجود در این زمینه را اختیار نمایند تا بدینوسیله تورّم مزبور را محدود کنند . و شایسته میداند خاطر نشان نماید که بعضی از دول عضو مانند عربستان سعودی در خلال سال گذشته توانستند کاهش درآمد حقیقی خود را که در نتیجه تورّم رخ داده بود ، از راه افزایش مالیات بر شرکتها و حواله قسمتی از درآمد آنها به دول نفت خیز جبران نمایند وبدینترتیب توانستند هم درآمد حقیقی خودرا حفظ کنند و هم هدف اساسی سازمان دول صادر کننده نفت را ، که حفظ درآمد است ، و بالا بردن نرخها یکی از وسائل تحقق بخشیدن بآن میباشد ، تأمین کنند
این از یکطرف و از طرف دیگر اکنون جهان دچار رکود اقتصادی است بنحویکه تمام کنفرانسهای اقتصادی با عدم موفقیت رو بروهستند و این خود موجب میگردد که افزایش بهای نفت در سپتامبر آینده با نتیجه تمام کنفرانسهای اقتصادی تعارض داشته باشد و با نیروهای بازار جهانی همگامی نداشته باشد ، و شاید طلایع بهبودی اقتصادی که دلالت بر بازگشت شکوفائی درخلال سه سال آینده دارد افزایش تدریجی تقاضا نسبت بنفت را همراه داشته باشد ، که خود در بهبود بهاء آن اثر مثبت خواهد داشت

برگ شماره ۹

و در آنصورت درخواست افزایش بها امری طبیعی و هم آهنگ با نیروی بازارخواهد بود و در بر قراری توازن با کمی تقاضا خللی وارد نخواهد ساخت .

عربستان سعودی براین‌عقیده است که افزایش بهای نفت خام در حال حاضر موجب کاهش تقاضای جهانی نسبت به آن خواهد گردید و موقعیت دول صادر کنندهٔ نفت را تضعیف خواهد نمود زیرا فزونی تقاضا اساس تقویت قدرت آنها در ثابت نگاه داشتن نرخها میباشد . و شاید کاهش میزان تقاضا در سال ۱۹۷۵ که در نتیجه افزایش بها در ژانویه همان سال رخ داده بهترین دلیل این مدّعی باشد ، این امر عدهٔ زیادی از دول منطقه را وادار کرد بطرق مختلف نرخهارا کاهش دهند ، بجز ایران و عربستان سعودی و قطر و کویت و اندونزی کمترجیح دادند مقدار فرآورده خودرا کاهش دهند و کاهش نسبی درآمد خودرا تحمل نمایند ، و همانطوریکه آن اعلیحضرت مستحضرند نتیجه این بود که تقاضای نفت در آنموقع نرمشی پیدا کرد که هنوز هم باقی است .

شاید بحران اقتصادی جهان و نرمشی که هم اکنون تقاضا نسبت به نفت خام دارد دو سببی باشند که بسیاری از دول عضو سازمان را از اوائل سال جاری وا دار نمود که نه تنها کاهشی نسبی در نرخها بدهند بلکه علاوه بر آن تفاوتهای بها را که براساس کیفیت و درجه غلظت و موقعیّت جغرافیائی نفت تعیین شده است رعایت نکنند ، بنحوی که از آن دول جز ایران و عربستان سعودی و قطر و کویت دولتی باقی نمی ماند که این تفاوتهارا رعایت کرده باشد ، وبا این وضع بیم آن میرود که افزایش بهای نفت در حال حاضر موجب گردد بقیهٔ دول عضو ببهانه های گوناگون ـ از راه عدم رعایت تفاوت قیمتهای مذکور ، بکاهش بها ادامه دهند بلکه پا از آنهم فراتر نهاده کاهش حقیقی دیگری در بها بدهند .

وبادر نظر گرفتن اینکه هر افزایشی در بهای نفت خام نسبت بتمام خریداران چه دول صنعتی ثروتمند و چه دول فقیر در حال توسعه ، بموقع اجراء گذارده میشود و با توجه باینکه دول صادر کننده نفت وامها و کمکهای مالی به دول در حال توسعه مینمایند انتظار میرود که در نتیجهٔ افزایش قیمت دولتهای نامبرده تقاضای افزایش کمکها و وامهای مذکور را بنمایند در حالیکه تعداد زیادی از دولتهای صادر کننده

نفت بر مقدار هزینه های محلی (داخلی) در راه توسعه اقتصادی و بهبود وضع اجتماعی خود افزوده اند .

محتاج بتذکر نیست که افزایش بهای نفت ـ در صورتیکه سازمان دول صادرکننده چنین تصمیمی اتخاذ نمایند ـ در موقعی صورت میگیرد که دول صنعتی و دول درحال توسعه کوشش می کنند ازراه مذاکره و همکاری مشکلات اقتصادی خود را بر اساس عدالت و نصفت حل نمایند و در اینراه دول صنعتی با تجدید کنفرانس مقدماتی پاریس و ابراز حسن نیت جهت وصول به همکاری منظور اقداماتی بعمل آورند و این نیز افزایش بها را ـ از لحاظ وقت شناسی ـ و در چهار چوب سیاسی درحال حاضر اقدامی نا مطلوب جلوه میدهد .

اعلیحضرتا موجب نهایت مسرّت خواهد بود که در اینباره تبادل نظر نموده و همکاری موجود بین دو کشورمان را تحکیم کنیم .

همچنین موجب کمال مسرّت است درودهای شایسته و بهترین آرزوها را برای دوام سلامت آن اعلیحضرت و موفقیّت ملّت بزرگتان در راه ترقی و شکوفائی روز افزون تحت رهبری خردمندانه آن اعلیحضرت تقدیم دارم

برادرتان

خالدبن عبدالعزیز آل سعود

اعلیحضرت آریامهر محمد رضا شاهنشاه ایران

جده بتاریخ ۲۹ رجب ۱۳۹۵ هـ .

مطابق ۷ اوت ۱۹۷۵ م .

برگ شمار ۶

اعلیحضرت ملک خالد بن عبدالعزیز آل سعود پادشاه عربستان سعودی

برادر گرامی   از دریافت نامه آن برادر گرامی و توضیحاتی که درباره نظرات عربستان سعودی در مورد قیمت نفت و کنفرانس قریب الوقوع اوپک اظهار فرموده بودید سپاسگزارم.
برای من موجب خوشوقتی است که به نوبه خود آن اعلیحضرت را از نظرات خویش در این باره آگاه سازم.

با وجود افزایش قابل ملاحظه‌ای که در بهای نفت داده شده، معهذا بهای آن هنوز از هزینه تولید انرژی از سایر منابع که بتوانند جانشین نفت شوند کمتر است. بعنوان مثال هزینه تولید نفت از ذغال سنگ در حال حاضر بین ۱۲ تا ۱۶ دلار است حتی در مورد ذغال سنگ هم برخی از شرکتهای آمریکائی که ذغال سنگ را بعنوان سوخت اصلی جانشین نفت کرده بودند اخیراً دوباره نفت مصرف میکنند. تعداد قابل ملاحظه‌ای از طرحهائی که برای تولید نفت از سنگهای نفتی و شنهای آغشته به نفت در دست تهیه و اجرا بود بخاطر هزینه‌های سنگین آنها با مقایسه با نفت کنار گذاشته شده‌اند. باین جهات کشورهای تولید کننده نفت باید همیشه بهای نفت خود را برابر بهای تولید انرژی از سایر منابع تعیین کنند تا هم انگیزه‌ای برای تولید انرژی از سایر منابع باشد و هم اینکه بهمین جهت این منبع خدادادی تجدید ناپذیر در مدت قلیلی بپایان نرسد. گرچه احتیاجات روزافزون جهان صنعتی به انرژی منابع نفتی را در مدت کوتاهی به پایان میرساند و آنگاه کشورهای تولید کننده نفت باید برای همه چیز حتی انرژی دست تمنا بسوی کشورهای صنعتی دراز کنند.

در مورد اثر قیمت نفت در وضع اقتصادی کشورهای صنعتی جهان باید توجه داشت که گرچه آنها بهای بیشتری برای نفت مورد نیاز خود پرداخته‌اند ولی فرآورده‌های صنعتی و حتی مواد خام و اولیه خود را به بهائی بمراتب گرانتر به کشورهای تولید کننده نفت فروخته و میفروشند. شواهد بسیاری در این باره موجود است. نگاهی به آمار یکی از مؤسسات تحقیقاتی اقتصادی کشورهای صنعتی تهیه و منتشر شده نشان میدهد که این کشورها فرآورده‌های صنعتی خود را در سال ۱۹۷۴ بطور متوسط ۲۵ درصد گرانتر از سال ۱۹۷۳ به کشورهای تولید کننده نفت فروخته‌اند. قیمتهائی را که ما طی ۲ سال اخیر برای خرید گندم و دانه‌های روغنی و قند و شکر و سایر مواد مورد نیاز مجبور به پرداخت شده‌ایم دلیل دیگری در این باره است. آمار منتشر شده همچنین نشان میدهد که درآمد ارزی کشورهای صنعتی با وجود پرداخت بهای بیشتر بابت نفت افزایش پیدا کرده و این خود دلیل دیگر این واقعیت است که در معاملات بازرگانی جهانی برد با آنها بوده است. علت هم واضح میباشد. زیرا آنها قیمتهای فرآورده‌های خود را راساً تعیین و به کشورهای در حال توسعه تحمیل میکنند و مجال بحث و گفتگو و چانه زدن در میان نیست.

درباره کاهش بهای فروش نفت از طرف برخی از کشورهای عضو اوپک توجه باین نکته ضروری است که این کاهش فقط بدلیل پائین افتادن کرایه حمل و نقل و همچنین حذف بعضی از مقررات شدید مربوط به آلودگی هوا در کشورهای صنعتی بوده است و بهمین جهت هم کاهش در قیمت از طرف کشورهائی انجام یافته که با کرایه حمل و نقل یا امتیاز مربوط به کیفیت [illegible] در قیمت نفت آنها مؤثر بوده است و بهیچوجه در قیمت پایه کاهش پیدا نشده. همانطور که عربستان سعودی هم [illegible]

برگه شماره ۴

آن اعلیحضرت نیز بدان اشاره شده توانسته‌اند نفت خود را بهمان قیمت پایه تعیین شده از طرف اوپک بدون هیچ کاهشی بفروش برسانند. در مورد ایران هم وضع همین منوال است. کاهشی هم که در میزان تولید کشورهای عضو اوپک بوجود آمده بیشتر معلول رکود اقتصادی جهان است که علائم آن قبل از افزایش قیمت نفت آشکار بوده و در سال گذشته هم زمستان ملایم اروپا اثر قابل ملاحظه‌ای داشته است. همانطور که در نامه آن اعلیحضرت اشاره شده نشانه‌های رونق اقتصادی پدیدار شده و پیش‌بینی میشود که در سال ۱۹۷۶ اقتصاد کشورهای صنعتی جهان از رونق مطلوب برخوردار شود.

در صورتیکه کشورهای عضو اوپک بار دیگر قیمتهای نفت خود را تثبیت کنند مرتکب اشتباه مجددی میشوند. زیرا در اینصورت اولاً کشورهای صنعتی مبارزه با تورم را آنطور که باید و شاید جدی نمیگیرند. ثانیاً همانطور که در موارد مختلف صریحاً اظهار شده کوشش میکنند با گرانتر فروختن فرآورده‌های خود بهای واقعی و قدرت خرید درآمد نفت را همانند یکسال گذشته پائین بیاورند. ثالثاً سرمایه‌گذاری لازم برای تولید انرژی از سایر منابع را بدست فراموشی بسپارند و کماکان نفت را بهر چه میتوانند ارزانتر در راه رونق اقتصادی خود بکار برند. بنابراین تثبیت مجدد قیمت نفت از طرف اوپک اقدامی است بس خطرناک و مضافاً این اعتقاد را در کشورهای صنعتی بوجود میآورد که ما قادر به دفاع از منافع ملی خود نیستیم.

درباره اثرات افزایش قیمت نفت در اجلاس آینده اوپک در وضع اقتصادی کشورهای در حال توسعه، من با نظرات آن اعلیحضرت موافقم و بطوریکه استحضار دارند در سال گذشته پیشنهاد تشکیل یک صندوق کمک بین‌المللی را که هم کشورهای صنعتی و هم کشورهای عضو اوپک به آن کمک مالی بنمایند نمودم که متأسفانه بمرحله عمل در نیامد. اکنون هم میتوان با تشکیل یک صندوق کمک مستقل از طرف اوپک و تخصیص درصد کوچکی از درآمد حاصل از هر بشکه نفت از طرف کلیه اعضا به این صندوق کمکهای لازم را بصورت بلاعوض به کشورهای در حال توسعه اعطا کرد.

توضیحات مفصل درباره مطالب فوق پیوست این نامه است. جناب جمشید آموزگار وزیر کشور و نماینده مخصوص اینجانب بحضور آن اعلیحضرت شرفیاب میشود تا در صورت لزوم توضیحات اضافی باستحضار برساند.

برادر شما

[امضا]

برگ شماره: ۱۹

نوشهر - بتاریخ بیست و یکم مرداد ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و چهار
۱۳۵۴

[همایون] بهادری که به طور نهائی پیام را تهیّه کرد اصلاح نمود.[1] عرض کردم: معلوم نیست در مسئله قیمت‌گذاری نفت خود کیسینجر چه قدر حسن نیّت داشته باشد. فرمودند: من هم می‌دانم که معلوم نیست، ولی ناچار باید این تعارفات را به او کرد.

بعد گزارش کار دانشگاه رضا شاه کبیر و دانشگاه آزاد و مرکز آموزش تلویزیونی را به عرض رساندم و محلّ آن را در جنگل اَهْلَم تصویب فرمودند. به هر حال در آن جا یک شهر پنجاه هزار نفری به وجود خواهد آمد. تمام را تصویب فرمودند. بعد گزارش امور اجتماعی [دربار] را در خصوص وضع دانشگاهها و وضع تعلیم و تربیت و مبارزه با بیسوادی به عرض رساندم. عرض کردم: گزارش، خودش ۱۶۰۰ صفحه است و این چهل و پنج صفحه خلاصه آن است که باید ملاحظه فرمایید. فرمودند: خلاصه‌اش را بگو. عرض کردم: خودش خلاصه است و لازم است که شاهنشاه بخوانند. فرمودند: به پیشخدمت خوابگاه بده جلوی تخت خواب من بگذارد. مطلب مهمّی که در این گزارش به عرض رسیده [این است] که با تمام مبارزات ما با بیسوادی و تصمیمی که برای ریشه [کن] ساختن آن در ده سال [گذشته] داشتیم حالا که هفت سال از شروع مبارزه می‌گذرد بر تعدادهای بیسوادهای کشور دو ملیون نفر هم افزوده شده (البتّه به علّت افزایش جمعیّت کشور) و تعداد بیسوادها که هفت سال قبل ۱۲ ملیون نفر بود حالا به ۱۴ ملیون رسیده. به هر حال جای کمال تأسّف است. طرقی برای مبارزه با این امر در این گزارش پیشنهاد شده، منجمله کار کردن دانشجویان در تابستان برای تعلیم سواد و از این مقوله....

۱- پیام کیسینجر و پاسخ شاه به دنبال این یادداشت آمده است. پیام کیسینجر صرفاً گزارشی درباره‌ی مذاکرات صلح مصر و اسرائیل است. ولی شاه در پاسخ خود به روابط ایران و آمریکا نیز اشاره کرده است. شاه، پس از اظهار یأس درباره‌ی گفت‌وگوهای نفتی، از این که در سفارش ناوشکن نوع Spruance تأخیر شده است، شکایت و یادآوری کرده که «این امر، دست‌کم برای دو سال حضور ما را در اقیانوس هند به تعویق خواهد انداخت.» باید یادآور شد که متّحدان غربی ایران در هر فرصتی یادآور می‌شدند که نیازی به «حضور» ایران در اقیانوس هند ندارند و خود از عهده‌ی نظارت بر این منطقه بر می‌آیند (ن. ک. یادداشت‌های علم، جلد یکم، مقدّمه‌ی ویراستار، صص ۸۰ و ۸۱). [یادآور می‌شود که در نسخه اصلی کتاب هم فقط نامه شاه به کیسینجر آمده و از پیام کیسینجر جز یک برگه بدون ابتدا و انتها چیزی آورده نشده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

وضع دانشگاهها هم به عرض مبارک رسیده که چندان تعریفی ندارد.

بعد من مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم.... بعد به سفارت چین رفتم که شرح آن را فردا خواهم نوشت. فقط با دخترهایم بودم و مهمانی بسیار محدود بود (توضیح آن که چون من خیلی خسته هستم گفته‌ام اگر کسی مرا دعوت می‌کند، باید دعوت بسیار کوچک و با بستگان یا دوستان نزدیک به صورت بسیار محدود باشد). شرح آن را فردا خواهم نوشت.

از اخبار مهمّ جهان پیشرفت مذاکرات کیسینجر با سادات و اسرائیلیها در مورد جداسازی مجدّد نیروهای مصر و اسرائیل است. همچنین با سوریّه و اردن جداگانه مذاکره می‌کنند، گو این که در آن جبهه هنوز امید چندانی نیست. امّا من فکر می‌کنم لابد یک تفاهم خیلی دور و ضمنی باید وجود داشته باشد. دیگر مذاکرات سیاه‌پوستان رودزیا با اسمیت، لیدر سرسخت سفیدپوست آن جاست که در منطقه [آبشار] ویکتوریا در مرز رودزیا و زامبیا صورت می‌گیرد و [ورستر] Vorster زعیم سفیدپوست آفریقای جنوبی و کائوندا زعیم سیاه‌پوست زامبیا در آن شرکت کرده‌اند و این اهمّیّت دارد.

وضع پرتغال هم آشفته است. زمانی سوسیالیستها و زمانی کمونیستها جلو می‌روند. ولی به نظر می‌رسد که دنیای غرب خیلی هم ساکت ننشیند که سرش را ببرند.

دوشنبه ۳ شهریور ۱۳۵۴

روز فوق‌العادّه پردردسری بود، صبح در منزل خیلی شلوغ بود بعد شرفیاب شدم. به عرض رساندم دیشب والاحضرت شاهپور عبدالرّضا که به ریاست عالیه هیئت امنای دانشگاه ملی تعیین شده‌اند به من تلفن فرمودند که [عباس] صفویان، رئیس دانشگاه، باید عوض بشود. فردا سه‌شنبه در هیئت امناء من این کار را تمام می‌کنم، چون از پیشگاه شاهنشاه هم اجازه گرفته‌ام. حال اگر اجازه مرحمت فرمایند به صفویان بگویم استعفا کند. عرض کردم: کسی را که به جای او در نظر گرفته‌اید از داخل دانشگاه و از مخالفان سرشناس اوست. پس معلوم می‌شود این دسته که واقعاً ناباب بوده‌اند و صفویان اخراج کرده، موفّق شده‌اند در والاحضرت اثر بگذارند و کلک صفویان را بکنند. در صورتی که

YOU SHOULD INFORM HIS MAJESTY THAT I HAVE READ WITH GREAT INTEREST AND APPRECIATION YOUR ACCOUNT OF HIS REMARKS TO YOU ON AUGUST 18 REGARDING THE EFFORT TO REACH AN INTERIM SETTLEMENT BETWEEN EGYPT AND ISRAEL. YOU SHOULD SAY THAT PRESIDENT FORD AND I SHARE HIS CONVICTION ON THE IMPORTANCE OF REACHING SUCH AN INTERIM SETTLEMENT WITHOUT FURTHER DELAY. FINALLY, PLEASE TELL HIS MAJESTY THAT I START OUT ON MY TRIP WELL AWARE OF THE DIFFICULTIES THAT STILL REMAIN BEFORE AN INTERIM SETTLEMENT CAN BE REACHED, BUT DETERMINED TO DO THE BEST I CAN AND AM DEEPLY APPRECIATIVE OF HIS PERSONAL SUPPORT WITH THE PARTIES AND HIS WISHES FOR SUCCESS.

24th August, 1975.

Dear Secaetary Kissinger,

I thank you for your message. I follow with great interest your present activities in the Middle East and I sincerely wish that you will conclude your present mission successfully as it is so vitally needed. I abhor even the idea that your efforts will not meet with success because of the consequences of which we are all aware.

Regarding our bwn bilateral relations, I am very much disappointed that our talks on oil have not been successful and that they might even be inconclusive. Although, I appreciate your personal efforts that we first discussed when we met in Zurich. I am also disappointed that your authorities have not placed an order for a SPRUAN *class destroyer for us as this will postpone for at least two years our presence in the Indian Ocean.*

There are other small matters which my people will discuss with your authorities in due course.

With best wishes and regards,

Sincerely,

Mohammad Reza Pahlavi.

The Honourable
Henry A. Kissinger.

واقعاً خوب کار کرده و این دانشگاه مضمحل از هم در رفته را نجات داده است و این نسبت به او ظلم فاحش است. امّا فرمایش والاحضرت هم منطقاً صحیح است. چون ایشان می‌گویند من که داوطلب این کار نبودم. شما گفتید و امر همایونی را ابلاغ کردید. من هم کار را قبول کردم و گفتم که جدّی عمل خواهم کرد و حالا بعد از یک ماه مطالعه کامل فکر می‌کنم باید رئیس دانشگاه عوض شود و از پیشگاه همایونی هم که کسب اجازه کرده‌ام. فکری کرده و فرمودند که نه، حق ندارد. نمی‌توانیم کسی را بدون تقصیر از کار بر کنار کنیم. باید در کار او رسیدگی شود. به علاوه [تعیین] ریاست دانشگاه چه ربطی به رئیس هیئت امناء دارد. به بازرسی شاهنشاهی بگو رسیدگی بکنند، بعد تصمیم می‌گیریم و به والاحضرت هم ابلاغ کن. عرض کردم: اطاعت می‌کنم، ولی ایشان بسیار ناراحت خواهند شد. فرمودند: خوب بشوند، چه کار کنم؟

بعد کارهای دیگر را عرض کردم که تمام خسته کننده بود. منجمله مخارج زیرزمینی کاخ جهان‌نما را که علیاحضرت تعمیر می‌فرمایند، عرض کردم: به جای هشت ملیون تومان بیست و سه ملیون می‌شود. بسیار ناراحت شدند (چون باید دولت پول بدهد). فرمودند: آخر این چه وضعی است؟ عرض کردم: به من امر فرموده‌اید که از کارهای علیاحضرت شهبانو ایرادی نگیرم، من هم کاری ندارم. فقط چون باید به دولت می‌نوشتم بیشتر پول بدهند، به عرض رساندم. به قدری عصبانی شدند که من دیگر در این خصوص حرفی نزدم. باز ناچار بودم عرض کنم مخارج [تعمیر] و مبلمان کاخ عفیف‌آباد شیراز ۲۶ ملیون تومان شده، آن را هم علیاحضرت فرموده‌اند باید ارتش بدهد چون باشگاه افسران خواهد شد. فرمودند: هیچ تناسبی ندارد، ارتش گه خورده چنین مخارجی را بدون تصویب من قبول کرده. خیلی امروز روز بدی بود و به شاهنشاه و به من بسیار بد گذشت.

خوشبختانه تلگراف بسیار خوبی از سفیر شاهنشاه در پاریس در مورد ملاقات والاحضرت همایونی و رئیس جمهور فرانسه رسیده بود. قدری شاهنشاه را خوشحال کرد.

قدری راجع به مهمانی دیشب سفیر چین شاهنشاه را خنداندم که این کمونیستها ده جور غذا به من دادند هر کدام از دیگری لذیذتر، و من به آنها گفتم برای من که وزیر دربار

شاهنشاهی هستم و باید قاعدتاً اغذیه بسیار خوب بخورم و می‌خورم، اغذیه شما به حدّی عالی است که قابل مقایسه با ما نیست. این بدجور کمونیستی نیست. آنها می‌خندیدند و جوابی نداشتند بدهند. بعد هم از تآتر شب ۲۸ مرداد که انتقادی بود خیلی تعجّب داشتند، مثل این که فکر چنین چیزی در پیشگاه مبارک نمی‌توانسته‌اند بکنند. من به آنها گفتم شاهنشاه این مسائل را دوست دارند و تشویق می‌فرمایند. اینها بی‌نهایت تعجّب کردند. باز فدوی راجع به دختر خانمها صحبت کردم و باز مسائل جاری دیگر را که خوشحال کننده نبود به عرض رساندم.

بعد مرخّص شدم. ابتدا اوامر را به والاحضرت عبدالرّضا ابلاغ کردم. چنان که پیش‌بینی می‌شد ایشان بسیار ناراحت شدند. فرمودند: به عرض شاهنشاه برسان مرا از این کار مرخّص فرمایند. من ناچار تلفنی عرض کردم و شاهنشاه بسیار ناراحت شدند که در قبال اوامر مبارک این طور خودخواهیها بشود. بسیار عصبانی شدند. فرمودند: هر جهنمی می‌خواهند بروند، همین طور ابلاغ کن! من با چه لطائفی و ظرائفی باید این امر مبارک را با تلفن به برادر شاه ابلاغ کنم. یاللعجب، به خصوص که هم شخص باهوشی است و هم قدری پررو که به من صریحاً می‌گوید چون صفویان [زیر حمایت] Protégé تو است تمام این بازیها را تو در آورده‌ای. به هر حال وقتی اوامر را ابلاغ کردم و ایشان باز هم این مطلب را تکرار کردند دیگر من نتوانستم تحمّل بکنم. گفتم هرچه خیال می‌کنید بکنید، امر شاهنشاه باید اجرا بشود و من به هیچ مطلب دیگری اهمّیّت نمی‌دهم و گوشی را گذاشتم و بین ما پاره شد. چه کار مضحک عجیبی دارم!

یک ساعت بعد که برای یک کار فوری دیگر و شرفیابی فوری سفیر آمریکا به شاهنشاه تلفن عرض کردم، فرمودند: اوامر مرا به عبدالرّضا ابلاغ کردی؟ عرض کردم: بلی ولی بین ما پاره شد و من کوچکترین اهمّیّتی به این مسئله نمی‌دهم. فرمودند: بسیار خوب، همین لازم بود.

این جریانات تا سه بعدازظهر ادامه یافت. ساعت ۴ ناهار خوردم. بلافاصله پرفسور لنچوفسکی استاد دانشگاه بر کلی کالیفرنیا را پذیرفتم که درباره چاپ کتاب پنجاه سال

سلطنت دودمان پهلوی با او صحبت کنم.[1] این ملاقات دو ساعت طول کشید. ساعت ۷ بعدازظهر، بعد از ۱۲ ساعت کار مداوم خسته کننده تازه از این کارها راحت شدم. ساعت ۹ شام مختصری خوردم و تا حالا که ساعت ۱۱ است کارهای جاری را رسیدگی می‌کنم.

سه‌شنبه ۴ شهریور ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری و بعد هم گزارش سلامتی شاهنشاه را که اطبّاء داده بودند عرض کردم: (دکتر ژان برنار متخصّص خون، میلیز متخصّص امراض داخلی و پرفسور فلاندرن متخصّص آزمایش خون). عرض کردم: الحمدالله بسیار خوب بود. هم باعث خوشحالی فوق‌العادّه من است و هم احساس کردم که خاطر مبارک شاهنشاه آرامش خاصّی پیدا کرد (چون آن ورم خطرناک طحال به کلّی تمام شده و وضع خون هم بسیار عادی و حتّی عالی است). مدّتی در خصوص سلامتی وجود مبارکشان و مخصوصاً استراحتهای چند روزه و [پایان هفته] weekend صحبت کردیم. عرض کردم: من که فوق‌العادّه ضعیف و در آستانه شکستن هستم. احساس می‌کنم که چند روز استراحت کامل چه تأثیری به انسان می‌بخشد و متأسفانه شاهنشاه این مطلب را رعایت نمی‌فرمایید. به خصوص باید این استراحت با آرامش توأم باشد و متأسّفانه وقتی شاهنشاه به تعطیلات هم تشریف می‌برید از اشخاصی احاطه می‌شوید که می‌دانم معناً رنج می‌برید.[2] فرمودند: نه، آن قدرها هم رنج نمی‌برم، چون به آنها اهمّیّت نمی‌دهم. عرض کردم: حدّاقل این است که از بودن آنها لذّت هم نمی‌برید، فرمودند: البتّه، این هست ولی چه باید کرد؟ باید ساخت. انسان حتّی‌الامکان باید لاقید بماند وگرنه بی‌جهت رنج می‌کشد. عرض کردم: ماشاءالله اعصاب شاهنشاه از فولاد است. بعد فرمودند: خوب تعریف کن به عبدالرّضا چه گفتی (در مورد دانشگاه ملی). باز جریان را عرض کردم و

۱- این کتاب در ۱۹۷۸ زیر عنوان Iran under the Pahlavis منتشر شد و عبارت از ۱۲ مقاله به قلم چند نویسنده است. لنچوفسکی ویراستار این کتاب بود.

۲- اشاره به دوستان شهبانو فرح که مورد علاقه‌ی شاه و علم نبودند.

احساس کردم که خوشوقت شدند. عرض کردم: من وظیفه دارم که به برادر شاهنشاه خودم احترام بگذارم ولی وقتی شاهنشاه امری در یک موردی صادر فرمودید دیگر اهمّیّت نمی‌دهم که کسی برنجد یا نرنجد. امر شما باید اجراء بشود و وظیفه اوّلیّه من این است و بس.

صورت ریز مخارج باغ عفیف‌آباد را عرض کردم که منحصر به همان عمارت قدیمی تنها نیست و مهمانسرای تازه ساخته هم جزء آن است. فرمودند: علیاحضرت هم همین راگفتند. به این صورت چندان عیبی ندارد.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله جلسه دو ساعتی با پرفسور لنچوفسکی... داشتم.

بعدازظهر تمام به کارهای جاری رسیدم در منزل کار کردم.... بعدازظهر قرار بود شاهنشاه اشرف مروان رئیس سازمان امنیّت مصر را که حامل پیام سادات به پیشگاه مبارک بود (مربوط به مذاکرات کیسینجر) بپذیرند. ولی من او را ندیدم.

چهارشنبه ۵۶/۶/۵

صبح به اختصار شرفیاب شدم. چون به مناسبت آمدن رئیس جمهوری یمن (الحمدی)[1] باید به فرودگاه برویم. فقط برنامه والاحضرت همایونی را عرض کردم که به چه صورت از اسلو به زوریخ و از آن جا به اتریش تشریف خواهند برد. عرض کردم: اجازه فرمایید برای ولیعهد اتیوپی که در انگلستان است تلگراف تسلیت مرگ پدرش هایله سلاسی مخابره شود. بعد هم استدعا کرده که زن و بچه‌اش را نظامیهای اتیوپی آزاد کنند. فرمودند: تلگراف مخابره شود ولی برای آزادی آنها کاری نمی‌توانیم بکنیم.

۱- سرهنگ ابراهیم محمّدالحمدی، رئیس شورای فرماندهی و فرمانده کلّ نیروهای مسلح جمهوری عربی یمن بود. در آن هنگام جمهوری عربی یمن (پایتخت صنعا) با رژیم دست چپی جمهوری دموکراتیک خلق یمن (پایتخت عدن)، روابط خصمانه‌ای داشت و به همین دلیل از سوی ایران و عربستان سعودی پشتیبانی می‌شد. با فروپاشی اتّحاد جماهیر شوروی، دو کشور یمن نیز در ۱۹۹۱ به هم پیوستند و جمهوری یمن را تشکیل دادند. دیدار الحمدی در چهارچوب سیاست شاه برای گسترش نفوذ ایران در دریای سرخ و اقیانوس هند بود.

عرض کردم: سر و صدایی که بر علیه یونسکو راه افتاده که گفته‌اند قرآن کتاب آسمانی نیست غلط است. بیچاره یونسکو چنین حرفی نزده، این کار جهودهاست که چون [عربها می‌کوشند اسرائیل را از یونسکو بیرون کنند][1] می‌خواهند بین یونسکو و اعراب را به هم بزنند. باید آخوندهای ما احتیاط بکنند و این همه داد و فریاد که راه انداخته‌اند بیشتر در تاریکی و احمقانه می‌رقصند. فرمودند: به آنها و به جرائد تذکّر بده.

مرخّص شدم. ساعت $1\frac{1}{2}$ بعدازظهر رئیس جمهوری یمن آمد. جوانک خپله ایست ولی بی‌هوش به نظر نمی‌رسد. شاهنشاه گردش تشریف بردند. بعدازظهر من تمام کار کردم. شام هم مهمانی رسمی برای رئیس جمهوری یمن بود.

پنجشنبه ۶ شهریور ۱۳۵۴

صبح نتوانستم شرفیاب شوم. زیرا [نخست] زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی و بعد هم بلافاصله رئیس جمهوری یمن آمد و شرفیاب شد. فقط چند دقیقه که شاهنشاه منتظر ورود رئیس جمهوری یمن در باغ بودند من شرفیاب شدم.... کارهای خیلی فوری را عرض کردم، از جمله استدعای شرفیابی مجدّد سفیر آمریکا بود.

امروز خانم علم برای معالجه دندانهایش برای یک هفته مجدّداً به زوریخ برگشت و احساس عدم تقیّد برای من کیفیت عجیبی دارد.

تکلّف گر نباشد خوش توان زیست   تعلّق گر نباشد خوش توان مرد

بعدازظهر تمام کار کردم. شب با یک دختر خانم ایرانی شام خوردم. بسیار خوب بود.

صبح فکر می‌کردم پس از مرخّص شدن زکی یمانی اوقات شاهنشاه تلخ باشد، چون اینها به نظرم به تحریک آمریکا در پایین آوردن قیمت نفت اصرار دارند ولی شاهنشاه را خندان و خوشحال یافتم. فکر می‌کنم نظر و عقیده خودشان را بر او تحمیل کرده باشند.

۱- در متن یادداشت به اشتباه از «از یونسکو اخراج شده‌اند» آمده است.

جمعه ۷ شهریور ۱۳۵۴

صبح به فرودگاه رفتم که رئیس جمهور یمن برود. شاهنشاه تشریف‌فرما شدند، بسیار سر حال بودند. علیاحضرت هم دیشب برای خاتمه جشن هنر شیراز به آن جا تشریف بردند و شب هم تشریف خواهند داشت. شاهنشاه به من فرمودند: امشب گردش می‌رویم و وقت بسیار زیادی هم داریم، در فکر باشید.

پس از رفتن رئیس جمهور، شاهنشاه در همان فرودگاه نخست وزیر و چند نفر وزرا را پذیرفتند و چند ساعت کار کردند. اما من اجازه گرفتم، مرخّص شدم. فکر می‌کنم نخست وزیر گزارش حزب را در مورد کار دانشگاهها به عرض رسانده باشد که فردا در رامسر مطرح خواهد شد و فکر می‌کنم بسیار هم تند بر علیه دانشگاهها نوشته شده باشد. به این جهت خواسته است اجازه بگیرد. سر ناهار شاهنشاه رفتم، کسی نبود. ولی مطلب مهمّی هم مذاکره نشد چون دو سه نفر پای بریج بعدازظهر سر ناهار آمده بودند. من بعدازظهر و شب تمام در منزل کار کردم. فکر می‌کنم در حدود یازده ساعت متوالی کار کردم. در این بین فقط قدری شنا کردم.

شنبه ۸ شهریور ۱۳۵۴

امروز کنفرانس آموزشی رامسر افتتاح شد. علیاحضرت شهبانو هم برای اوّلین بار تشریف آوردند. گزارشات مفصّل خوانده شد.... گزارش دکتر [محمّد] باهری معاون امور اجتماعی دربار شاهنشاهی بسیار عالی و مستدل بود و شاهنشاه را کاملاً تحت تأثیر قرار داد.

چنان که پیش‌بینی می‌کردم گزارش حزب بر علیه دانشگاهها بسیار تند بود و البتّه به تحریک هویدا نخست وزیر است چون با نهاوندی رئیس دانشگاه تهران دشمنی شدید پیدا کرده. اما شاهنشاه با آن که خیلی عالی و با صراحت و شدید صحبت فرمودند مجموعاً از دانشگاهها دفاع کردند. علیاحضرت شهبانو هم فرمایشی فرمودند که البتّه در مقابل استحکام بیانات شاهنشاه جلوه چندانی ندارد ولی چنان که مکرّر در سابق نوشته و گفته‌ام، علیاحضرت گاهی عامل تعدیل کننده هستند. یعنی مسائلی را می‌فرمایند که

کسی دیگر جرئت اظهار آن را نمی‌کند. مثلاً همین که فرمودند استادان از ترس تهمت سیاسی به خودشان جرئت گفت و شنود صریح با دانشجویان ندارند بسیار فرمایش صحیحی است که کس دیگر جرئت اظهار آن را نداشت.

ولی روی هم رفته مسائلی که در این جلسه چه به وسیله اشخاص مختلف و چه وسیله حزب و حتّی وسیله خود شاهنشاه گفته می‌شد اگر مثلاً رئیس حزب سابق مردم یک هزارم آنرا دو سال قبل می‌گفت قطعاً به حبس می‌افتاد. چنان که بیچاره [ناصر] عامری رئیس حزبی که کشته شد فقط در یک جلسه گفته بود چرا حالا که عایدات نفت داریم تحصیلات را مجّانی نمی‌کنید؟ هویدا چنان نانی جلوی شاهنشاه برای او پخت که اگر من به داد او نرسیده بودم که بالاخره این حرف که عیبی ندارد و عیب جویی نیست، قطعاً به حبس می‌افتاد و تازه حسب‌الامر شاهنشاه دو سه ماه بعد از این جلسات (!) عامری، همین کار انجام شد.

جلسه سه ساعت و نیم طول کشید. بعد شاهنشاه به اتّفاق علیاحضرت شهبانو به نوشهر تشریف بردند و من در رامسر ماندم، با یک دختر ایرانی که بسیار ساده است. و حالا من در رامسر باده را مفت نخواهم خورد، چون یک طرف با دانشگاهیها سر و کار دارم (در حدود دویست و پنجاه نفر استاد)، و یک طرفی هم با این ساده رخ خندان. به قول خیّام:

گر باده خوری، تو با خردمندان خور   یا با صنمی، ساده رخی، خندان خور

یکشنبه ۹ شهریور ۱۳۵۴

تمام به استراحت و شنای در دریا گذشت و پا را در کنفرانس و کمیسیونها نگذاشتم. البتّه احتیاجی به این کار هم نیست، چون دکتر باهری معاون امور اجتماعی دربار که بازرس دانشگاهها هم هست به عنوان مدّعی همه را از سوراخ سوزن می‌گذراند. عصری آمد به من گزارش داد.

سه‌شنبه ۱۱ شهریور ۱۳۵۴

امروز در نوشهر شرفیاب شدم. شاهنشاه قدری سرماخوردگی داشتند (من دیشب

تهران بودم، صبح به نوشهر آمدم). شاهنشاه خیلی تنها بودند و شرفیابی من دو ساعتی طول کشید. مسائل اداری عقب افتاده زیادی داشتم، اما مسائل مهمّ دیگری هم بود که صحبت شد.

پیام کیسینجر را تقدیم کردم... که بالاخره کار خاورمیانه را تمام کرد. یعنی سیاست قدم به قدم را اعمال نمود... شاهنشاه جوابی دیکته فرمودند.... عرض کردم: معنی این عمل سادات این است که اگر عربهای دیگر با اسرائیل وارد جنگ شوند او نخواهد شد. (چون به هیچ صورتی دیگر اختلافات با اسرائیل با جنگ حلّ و فصل نمی‌شود و نخواهد شد). فرمودند: این طور به نظر می‌رسد و این یک فصل جدیدی است که گشوده می‌شود. عرض کردم: در مورد نفت باز هم مثل این است که آمریکاییها برای تنزّل قیمت فشار وارد می‌آورند. فرمودند: نمی‌دانم، چون اگر بخواهند در داخله از منابع دیگر خودشان نفت تهیّه کنند (منظور تهیّه نفت از ذغال و سایر مواد نفت‌دار)، باید قیمت نفت در دنیا طوری باشد که آن مخارج هنگفت را جوابگو باشد. انگلیسیها هم که خود نفت دریای شمال را دارند و برای آنها خیلی استخراج آن گران تمام می‌شود، البتّه راضی به قیمت بالای ما هستند. عرض کردم: در مورد انگلیسیها تصدیق می‌کنم، ولی آمریکاییها می‌گویند ممکن است اگر ما سرمایه‌گذاری برای استخراج نفت از مواد نفت‌دار خودمان بکنیم بعد کشورهای صاحب نفت dumping بکنند به این جهت کسی حاضر به سرمایه‌گذاریهای بزرگ این طوری نیست. این است که می‌خواهند قیمت نفت را در یک سطح معیّنی برای مدّت طولانی تثبیت بکنند. فرمودند: حالا که سخت‌گیری زیادی ندارند. عرض کردم: خدا بکند، پس این عربستان سعودیها چه می‌گویند؟ فرمودند: اینها بیخود وق وق می‌کنند. عرض کردم: تصوّر نمی‌کنم ولی البتّه اطّلاعات شاهنشاه و احاطه شاهنشاه بیشتر است.

فرمودند: حالا که جواب کیسینجر را می‌دهی از سفیر آمریکا از طرف خودت بپرس پس جواب کشتیهای ما چه شد؟ منظور همان [ناو شکن‌ها] destroyer است که در پیام چند روز قبل فرمودند. فرمودند: سفیر اسرائیل را هم بخواه و تبریکی به اسحق رابین از این موفّقیّت با مصر بگو. عرض کردم: چون به تهران برنمی‌گردم اجازه فرمایید بهادری معاون من این کار را بکند. موافقت فرمودند.

بعد قدری راجع به کنفرانس رامسر و این که صراحت شاهنشاه در مردم اثر خوبی گذاشته صحبت شد. فرمودند: این موضوع دروغگویی و تقلّب ایرانی را نمی‌دانم کی می‌توانیم ریشه‌کن کنیم. آخر آن کسی که گران فروشی می‌کند و آن معلّمی که کم درس می‌دهد و آن کاسبی که اجحاف می‌کند اینها همه یک نوع دزدی و دروغ و دغل است. عرض کردم: اینها نتیجه انحطاط و تحت فشار بودن چندین ساله است که تنها راه نجات مردم از دست هر [تهاجمی] agression توسّل به دورویی و دغل‌کاری بوده است. حمله عرب و مغول و از همه بدتر سلاطین ظالم و مستبد همه مردم را به یک نوع دورویی و دغل‌کاری سوق داده و چاره[ای] هم جز این نداشته‌اند.

بعد غفلتاً از من سؤال فرمودند: پس گزارش سلامتی تو چه شد؟ عرض کردم: به دکترها نوشته‌ام گزارش را هم مستقیماً تقدیم می‌کنند و باز خیلی در دلم شکرگزار این همه مراحم و الطاف شاهنشاه شدم.

بعد مرخّص شدم و به رامسر آمدم و با همان شخص و همان جا که قبلاً نوشته‌ام به استراحت پرداختم.

امروز [شجاع الدّین] شفا معاون مطبوعاتی دربار با من به رامسر آمد و نطق افتتاحیّه مجلسین را با خود آورد که ملاحظه و توشیح فرمایند. من دیگر برای خاتمه شرفیابی او نماندم.

چهارشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۵۴

تمام در رامسر در منزل خواهرم به استراحت گذشت و باید بگویم که راستی استراحت بود.

شب به نوشهر رفتم و شام را در پیشگاه شاهانه با حضور پادشاه مسقط خوردم. مطلب مهمّی گفتگو نشد، فقط از شاهنشاه عزیزم احوالپرسی کردم که هنوز از سرماخوردگی در زحمت بودند. بعد از شام به رامسر برگشتم.

از اخبار پشت پرده کنفرانس رامسر این که هویدا که خواسته بود [هوشنگ] نهاوندی (رئیس دانشگاه تهران) را لجن مالی کند موفق نشد و وسیله [عبدالمجید] مجیدی

رئیس سازمان برنامه با او اصلاح کرد، به این شرط که دیگر اندیشمندان (هیئتی که تحت نظر نهاوندی است) گزارش مستقیم به شاهنشاه تقدیم نکنند. نمی‌دانم چه قدر این حرف راست باشد و نهاوندی چه قدر راست می‌گوید. اگر چنین مطلبی واقعاً عنوان کرده باشند واقعاً خیلی شجاع هستند. گزارش باهری معاون وزارت دربار هم خیلی سوکسه داشته، ولی گزارش حزب را مغرضانه دانسته‌اند. به این جهت هویدا در یکی از جلسات کنفرانس نطقی کرد و این مسائل را مطابق معمول ماست مالی کرد.

پنجشنبه ۱۳ شهریور ۱۳۵۴

صبح شاهنشاه به اتّفاق علیاحضرت شهبانو به رامسر برای خاتمه کار کنفرانس تشریف آوردند. جلسه خیلی کوتاه شد، ولی شاهنشاه مطالب بسیار مهمّی عنوان فرمودند که سبیل‌های دولتی‌ها آویزان شد. بعد شاهنشاه برادر امیر کویت را پذیرفتند نیمساعتی طول کشید. عریضه او را به من مرحمت فرمودند که جواب بدهم. شاهنشاه برای ناهار به نوشهر مراجعت فرمودند. من هم بعدازظهر به تهران آمدم. شب را با دختر خانم ایرانی گذراندم. چهار پنج ساعت بسیار خوبی بود.

عصری در منزلم یک مجلس عروسی داشتم که دختر راننده‌ام با یک بیرجندی دیگر عروسی می‌کرد. همگی بسیار خوشحال و خندان بودند ولی برای من عذاب روحی شدیدی بود ولی نمی‌توانستم به رو بیاورم. چون این دختر مبتلا به سرطان بسیار شدید بینی است که باعث خونریزی شدیدی بود. ضمن سال گذشته او را به فرانسه فرستادم و با برق معالجه شد ولی دکترها به من گزارش داده‌اند که چند سالی بیشتر زنده نمی‌ماند. اما این مطلب را من به پدر و مادر و خود دختر که نمی‌توانستم بگویم، به این جهت ناچار با عروسی آنها هم موافقت کردم و امشب هم آنها شب بسیار خوبی در منزل من داشتند ولی من ساعت بدی گذراندم به طوریکه سرم به شدت درد گرفت. ولی خوشبختانه به دوست ایرانی خودم تلفن کردم، در منزل بود. رفتیم با هم با شام و مشروب مفصلی خوردیم:

ز باده هیچت اگر نیست، این نه بس که تو را
دمـــــی ز وســـوسه عـــقل بـــی‌خبر دارد

جمعه ۱۴ شهریور ۱۳۵۴

تمام روز در منزل به کار کردن و شنا کردن گذشت. فقط یک ساعتی الیزابت، دوست شاهنشاه، را که وارد شده دیدم و حرف زدیم. دختر بسیار خوبی است.

ناهار با دخترم ناز خوردم. بسیار خوب بود. شب هم کمی کار کردم، منجمله جواب نامه [فریدون] توللی را که از من گله جواب ندادن نامه‌هایش را کرده، نوشتم[1] و بقیّه به کارهای عقب افتاده رسیدم.

شنبه ۱۵ شهریور ۱۳۵۴

صبح در منزل عدهٔ زیادی را راه انداختم. سه فصل معیّن منزل من شلوغ است یکی این فصل است برای ورود دانشجویان واخورده به دانشگاهها که تـقاضا بـی‌حدّ و حـصر است و مراجعه طاقت فرسا و اتّفاقاً در این زمینه کاری نـمی‌توانـم بکـنم. چـون خـودم ریاست فائقه بازرسی دانشگاهها را دارم که از این توصیه بازیها نـه تـنها بـاید جـلوگیری بکند، اگر موردی هم گیر بیاورد باید شدیداً تعقیب و تنبیه بکند. ولی به گوش مردم فرو نمی‌رود.

فصل دیگر فصل حجّ است و فصل دیگر فصل نقل و انتقال افسران در اوّل تابستان. جز در مورد حج که حساب و کتابی ندارد، در دیگر موارد، به خصوص در ارتش، هیچ کاری از من ساخته نیست.

باری بـعد بـه فـرودگاه رفـتم. شـاهنشاه از نـوشهر تشـریف‌فرما شـدند. هـنوز قـدری سرماخوردگی داشتند. در رکاب مبارکشان سعدآباد آمدم. عرایض جاری را فوری عرض

۱- نامهٔ فریدون توللی به دنبال این یادداشت آمده است.

به گرانمایه دوست عزیزم، امیر اسدالله علم

از فریدون توللی: شیراز: ۳۰ر۵ر۵۴

تا زدم جامی، به یادت، ای امیر — شکوه ها، جوشنده تر شد، در ضمیر!

گرچه، خویت گرم و، رویت فرّخ است — نامه، چندی، بر درت، بی پاسخ است!

داشت گاهی، بلبل سرمست تو — غنچه برگی، با نقوش دست تو

جوش مهرت، در نهاد هر کلام — التفاتی بود، ما را، بر سلام!

خطّ منشی را، دلم طالب نبود — بر تو، این بی فرصتی، غالب نبود!

گر چکیدی، قطره ای، از خامه ات — دسته گل ها بستمی، از نامه ات!

روزم اینک، در غمت، شام است و بس — ور دلم جوئی، به پیغام است و بس!

من، تو را، در کنج این دلتنگی — آرزو مندم، بصد دلتنگی

ور، امیدی از تو دارم، آن، توئی — در شبم، آن ماه نورافشان، توئی

گر ترا، گفتم، به مشتاقی، ثنا — نی، به مجلس دیده بودم، نی سنا!

آفتابا! رو مکن پنهان، به میغ — نامه، تا کی میلنی، از ما، دریغ

نغمه ها خواند، دل سرمست من — از تو، گر سطری رسد، بر دست من

زین نظامت، گرچه، خواهد هر تنی — گر نباشد، باز، محبوب منی

تصدقت این اشتیاق نامهٔ منظوم را مخصوصاً ازینجهت وسیلهٔ دیرینه دوست مهربانم امیر متقی عزیز بحضور مبارکت تقدیم کردم که لااقل از رسیدن آن مطمئن باشم والّا تاکنون حتی به منزل هم نامه هائی فرستاده ام که همگی بیجواب مانده و به زبان حال همراهانه دچار سرگرانی دلدار گردیده است قربان وجود نازنینت با جهانی درود و سپاس: فریدون توللی

کردم منجمله جواب نامه پادشاه سعودی را توشیح فرمودند.[1] باز هم از لحاظ نفت اهمّیت خاصّ دارد ولی شاهنشاه هیچ نگران نیستند.

به [جرالد] فورد رئیس جمهور آمریکا سوء قصدی شده که به نتیجه نرسیده. یعنی یک دختره هیپی خواسته با طپانچه به او تیر بیندازد، تیر در نرفته. تلگراف تبریکی به او مخابره فرمودند.

مصاحبه با حسنین هیکل سردبیر معروف الاهرام فرموده بودند که خیلی عالی بود (هیکل حالا سردبیر الاهرام نیست. سادات او را بیرون کرد. این مصاحبه در روزنامه‌های بیروت منتشر شده). فرموده بودند امینی را آمریکاییها به ما تحمیل کردند. عرض کردم: اجازه فرمایید این را بزنیم. فرمودند: نه عیب ندارد. عرض کردم: خیلی عیب دارد. اوّلاً فکر مداخله خارجی را در ما زنده می‌کند. ثانیاً امینی کسی نیست که اعلیحضرت همایونی خودتان را طرف او قرار بدهید. قبول فرمودند.

سفیر آمریکا چند نامه برای پرواز هواپیماهای نیروی دریایی آمریکا به بندرعبّاس و همچنین نامه دیگری به ضمیمه مقاله[ای] که در یکی از مجلّات آمریکایی نوشته شده بود که در آمریکا هم باید کارگران در منافع کارخانجات شریک شوند، فرستاده بود. عرض کردم: این مطلب خیلی جالب است که یکی از بزرگترین [اقتصاددانان][2] آمریکا می‌نویسد. فرمودند: پدرسوخته مردم دنیا وقتی اقتصاددان آمریکایی بنویسد به آن توجّه می‌کنند و وقتی شاه ایران این کار را عملاً انجام می‌دهد اهمّیّتی به آن نمی‌گذارند. عرض کردم: حالا که همین است. بعد مرخّص شدم، به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر قدری شنا کردم. هوا کمی سرد بود. بعدازظهر تمام به کارها رسیدم. منجمله دو ساعتی با پرفسور لنچوفسکی... گذراندم.

از اخبار مهمّ جهان برکناری ژنرال گونسالش کمونیست از ریاست ستاد [ارتش پرتغال] است. ارتش او را قبول نکرد. تا هفته پیش نخست وزیر بود. از آن جا که

۱- پیش نویس نامه‌ی شاه به دنبال این یادداشت آمده است ولی نامه‌ی ملک خالد به شاه در پرونده نبود.

۲- در یادداشت «مقتصدین» نوشته شده است.

رئیس جمهور او را برداشت، به ریاست ستادگذاشت، ارتش هم او را در آن جا قبول نکرد. برای تمام اروپا شکست کمونیستها در پرتغال نعمت بزرگی خواهد بود، اما هنوز جنگ و جدال ادامه دارد.

سر شام رفتم، مطلب مهمّی نبود. شاهنشاه فرمودند: فکر می‌کنم سرماخوردگی من بر اثر زجری بود که هفته‌گذشته از درد دندان کشیدم. درد به طوری شدید بود که حتّی بازوی من درد می‌گرفت و قهراً بی‌خوابم می‌کرد و ضعیف شدم. ماشاءالله به این قدرت تحمّل شاهنشاه که چنین دردی را ظرف یک هفته اصلاً به روی من نیاوردند. من فکر می‌کردم دندانسازی که (در کاخ نیاوران) تشریف می‌برند همان تعمیرات معمولی همیشگی است که شاهنشاه دائماً مبتلا هستند نه آن که چنین دردی می‌کشند. خدا عمرش بدهد که در خصوص همه ناملایمات این اندازه متحمّل است.

یکشنبه ۱۶ شهریور ۱۳۵۴

صبح به اختصار شرفیاب شدم. چون شاهنشاه نطق فردا را که وسیله [شجاع‌الدّین] شفا، معاون مطبوعاتی دربار تهیّه و به عرض رسیده بود و نسبتاً مفصّل است مطالعه می‌فرمودند. چند تلگراف خارجی [را] توشیح فرمودند.

به عرض رساندم باز هم سفیر آمریکا عازم آمریکا برای ادای توضیحات کمیته سناست. فرمودند: بیچاره، ببین ما با چه مملکتی سر و کار داریم که خود نمی‌دانند چه می‌کنند.

اعلامیّه از طرف گروههای مخالف در رامسر زیر صندلی شاهنشاه پیدا کرده بودیم. دادم ملاحظه فرمودند و خیلی تعجّب کردند. فرمودند: جز کارکنان هتل که در آن جا کسی نبوده، باید دقیقاً تعقیب کنید.

اعلیحضرت ملک خالد بن عبدالعزیز آل سعود پادشاه عربستان سعودی

نامه آن اعلیحضرت را که توسط جناب شیخ احمد زکی یمانی وزیر امور نفت ارسال شده بود با نهایت مسرت دریافت داشتم و از نظرات دولت آن اعلیحضرت با مطالبی که ایشان پیرامون نفت و همکاری بین دو کشور ما در این باره بیان نمودند آگاه شدم. نامه آن اعلیحضرت با علاقه وافر مورد مطالعه قرار گرفت و خوشوقتم به اطلاع برسانم که قبل از وصول این پیام جناب جمشید آموزگار وزیر کشور دولت ما از نتایج مذاکرات مشروحی را که با اعلیحضرت و والاحضرت امیر فهد ولیعهد به عمل آورده بودند با استحضار ما رسانیده و ما را از روش دولت عربستان سعودی در این باره آگاه ساخته بود.

معهذا همانطور که آن اعلیحضرت بخوبی آگاه هستند از ماه دسامبر ۱۹۷۴ قدرت خرید درآمدهای حاصله از نفت ما به سبب کاهش ارزش دلار و افزایش میزان تورم که از طریق ترقی قیمت کالاهای وارداتی از کشورهای مصرف کننده به ما تحمیل شده بیش از سی تا سی و پنج درصد تنزل نموده است. بنابراین نیت ما بر این است که در کنفرانس آتی اوپک پیشنهاد کنیم که بهای نفت به میزان بین ۱۵ تا ۲۰ درصد افزایش یابد تا از این راه بخشی از زیان وارده بر قدرت خرید درآمد حاصله از نفت که منبع اصلی درآمد ما جهت اجرای برنامه‌های حیاتی عمران ما می‌باشد جبران شود.

ما نهایت اشتیاق را داریم که سیاست‌های خود را با یکدیگر هماهنگ ساخته و روح تفاهمی را که دو کشور ما را با هم پیوند می‌دهد تحکیم بخشیم و در این باره اطمینان داریم که اعلیحضرت این نظرات را در چارچوب سیاست خویشتن مورد توجه قرار خواهند داد و وحدت اوپک را بیش از پیش قوام و استحکام خواهند بخشید. از خداوند متعال دوام تندرستی و کامیابی اعلیحضرت و سعادت و پیشرفت روزافزون ملت عربستان سعودی را آرزو میکنیم.

برادر شما

[illegible]

[illegible]

راجع به آمدن زن سادات عرض کردم: علیاحضرت تکلیف را روشن نمی‌فرمایند. فرمودند: ماشاءالله علیاحضرت نمی‌توانند تصمیم بگیرند. باز هم به عرضشان برسان که زودتر تصمیم بگیرند.

بعد مرخّص شدم. متن فارسی دستخطّ مبارک را هم برای پادشاه سعودی تقدیم کردم، توشیح فرمودند. این اضافه قیمت نفت که دنیا منتظر سی درصد اضافه است چنان که ملاحظه می‌شود بیش از ۱۰-۱۵-۲۰ نمی‌باشد.

بعدازظهر تمام کار کردم. منجمله بنیاد خیریّه مرحوم حاج محمّد نمازی[1] را اداره کردم و گزارش سالیانه آن به تصویب رسید. به سفارت برزیل ناچار به عنوان عمل مقابل رفتم. شب هم در منزل کار کردم. با زهم شنا کردم.

دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۵۴

صبح شاهنشاه بیست و چهارمین دورهٔ مجلس و هفتمین دوره سنا را افتتاح فرمودند، البتّه مجلسی که هنوز اعتبار نامه‌های آن به تصویب نرسیده است. واقعاً انسان فکر می‌کند در این چهار ساله چه پیشرفتهایی در این مملکت پدید آمده که محیّرالعقول است و تمام از ثبات رأی و روشن‌بینی و قدرت فائقه شاهنشاه سرچشمه می‌گیرد. اگر کم وکسری هم داریم به نظر من در اثر بی‌لیاقتی دولت از یک طرف و عقب افتادگی مُزمن و عمیقی است که سالیان سال و شاید قرنها به آن مبتلا بوده‌ایم.

بعد من در رکاب شاهنشاه با هلیکوپتر از محلّ باغ شاه به سعدآباد آمدم و لباس عوض کرده فوری شرفیاب شدم. (خیلی رانندگی هلیکوپتر توسّط شاهنشاه با لباس تمام رسمی و همه نشانها و مدالها جالب است).

در شرفیابی امروز مقداری شاهنشاه اظهار نگرانی از سلامتی علیاحضرت ملکه پهلوی کرده و فرمودند: پریشب سر شام دیدی که مادرم مثل شمع که می‌سوزد، دارد به

۱- محمّد نمازی بازرگانی موفّق و نیکوکار بود. بخش عمده‌ی ثروتی را که در آمریکا به دست آورده بود، وقف لوله‌کشی آب شیراز و ساختن بیمارستان نمازی کرد. کارخانه‌ی بافندگی بزرگی در غرب تهران بر پا ساخت. مدّتی در کابینه‌های سپهبد زاهدی و حسین علاء وزیر مشاور بود.

انتها می‌رسد. من خیلی متأثّر شدم.

گزارش پلیس زوریخ را دائر به امکانات سوء قصد به وجود مبارک شاهنشاه از زوریخ و سن موریتز به عرض رساندم. در این خصوص وقتی چند روز قبل خودم در زوریخ بودم، بیچاره رئیس پلیس با من مذاکرات مفصّل کرد و گفت گرچه فعلاً جریانات راکشف کردیم ولی همیشه امکانات زیادی برای بدخواهان هست و من ناچار به عرض رساندم و به این جهت هم در مورد تشریف‌فرمایی والاحضرت همایونی به زوریخ امسال خیلی احتیاط کردیم و تشریف بردن ایشان را در تعطیلات تابستانی امسال به سن موریتز موقوف کردیم.

گزارش تلویزیون بی.بی.سی را راجع به ایران که تصادفاً خیلی خوب بود به عرض رساندم. فرمودند: برای شهبانو بفرست. ضمناً فرمودند: حالاکه درباره من کتابهای مفصّل می‌نویسند، درباره شهبانو هم کتابی نوشته شود خوب است. عرض کردم: به عرضشان رساندم، فرمودند:،هنوز درباره من زود است. فرمودند: این از همان رویّه خودشان (که ایشان می‌خواهند ولی بر زبان نمی‌آورند) سرچشمه می‌گیرد. خیر، تو کارت را بکن و مطمئن باش که بسیار هم راضی خواهند شد.

بقیّه مصاحبه شاهنشاه را با حسنین هیکل به عرض رساندم. عرض کردم: او خواسته است خیلی شیطنت بکند ولی شاهنشاه او را واقعاً مالانده‌اید. گرفتند و به دقّت خواندند.

مطلب مهمّ دیگری نبود ولی چون وقت زیاد داشتند فرمودند: کارهای عقب افتاده غیرفوری را بگو. من هم عرض کردم، یک ساعتی طول کشید. البتّه در بین صحبتهایی هم شد که شاهنشاه را از خستگی در بیاورم.

حدود نیم ساعت بعدازظهر مرخّص شدم. احساس سرماخوردگی کردم. به منزل آمدم، استراحت کردم. ولی در رختخواب تمام کار کردم. نتوانستم به سفارت بلغارستان برای جشن ملّی آنها (به عنوان عمل مقابل) بروم.

سه‌شنبه ۱۸ شهریور ۱۳۵۴

صبح با آن که سرماخوردگی داشتم به زحمت خودم را جمع و جور کردم و شرفیاب

شدم. کارهای معمولی بود ولی باید تصمیم اتّخاذ می‌شد. مثلاً والاحضرت علی پهلوی اصرار دارد که به آمریکا برود. یک دیوانه محض است، چه طور ممکن است چنین شخصی را به آمریکا فرستاد؟ لازم بود به عرض برسانم. موافقت نفرمودند که برود. من خوشحال شدم.

والاحضرت شهناز هفت ملیون تومان قرض می‌خواهند که قسط کارخانه موتورسیکلت‌سازی شوهرشان را بدهند. (خیلی عجیب است این شوهرشان که با هیپی‌گری دل دختر را ربود اکنون وارد [داد و ستد] buisinessهای کلان شده و عجیب است که این دختر، کالمیّت فی یدالغسال[1]، در بست در اختیار این پسره است و کوچکترین شخصیتی از خود نشان نمی‌دهد. از این پدر مقتدر خیلی عجیب است. یخرج المیّت من الحیّ[2]. به علاوه اتومبیل سواری ایشان هم باید رولزرویس یا لامبورگینی باشد. باید این مطلب را هم به عرض برسانم و پولی برای ایشان راه بیندازیم.

فردا قرار است جلسه نهائی کنفرانس رامسر (که در تهران تشکیل می‌شود) تصمیم بگیرند که دانشجویان هم در کار بازرسی دانشگاهها دخالت کنند. این کار صحیح نیست، باید شرفیاب می‌شدم و به عرض مبارک می‌رساندم. عرض کردم: قبول نفرمودند. فرمودند: دانشجویان باید شرکت بکنند ولی چون کمیسیونهای مربوطه آنها را انتخاب می‌کند، نه خود دانشجویان، این خطر در بین نیست که استادان را [ارعاب] blackmail کنند.

کارهای جاری و فوری دیگر و تلگراف و غیره را هم عرض کردم و مرخّص شده به منزل آمدم. باز استراحت کردم. ولی تمام بعدازظهر در رختخواب کار می‌کردم. شب هم اتّفاقاً مهمان داشتم که خیلی دیر بود عذر بخواهم. مجموعاً خسته شدم.

[در شرفیابی امروز صبح] عرض کردم: پنجشنبه ناهار [سعود الفیصل] پسر دوّم ملک فیصل و وزیر خارجه فعلی عربستان سعودی در حضور مبارک خواهد بود. فرمودند: با

۱- ["کالمَیّتِ فی یَدِ الغَسّال"، مانند مرده در میان دستان کسی که او را می‌شوید. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- ["یُخرِجُ المَیّتِ مِنَ الحَیّ"، بیرون می‌آورد مرده‌ای را از درون زنده‌ای (بخشی از آیه ۲۷ سوره آل‌عمران در قرآن). کنایه‌ای برای دو شخصیت متفاوت شهناز و شاه در نگاه عَلَم. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

رمضان چه طور من به پسر فیصل ناهار بدهم؟ صحیح نیست، موقوف کنید.

چهارشنبه ۱۹ شهریور ۱۳۵۴

صبح بسیار سنگین از خواب برخاستم و معلوم شد که تب من بسیار شدید شده. ناچار از زیارت وجود نازنین شاهنشاه هم محروم شدم و عریضه عرض کردم که نمی‌توانم شرفیابی حاصل کنم. به محض آن که عریضه من رفت و به دست شاهنشاه رسید اظهار مرحمت و با تلفن احوالپرسی فرمودند. من هم از موقعیّت استفاده کرده بعضی مطالب فوری را به عرض رساندم و جواب گرفتم.

متعاقب، دو سه نامه از فورد و کیسینجر رسید که مرا به شدّت نگران کرد.[۱] یعنی متأسفانه حدس من متأسفانه درست از کار در می‌آید که آمریکاییها از ترقّی قیمت نفت به هیچ وجه راضی نیستند و به علاوه آن معاملات دو طرفی که ما به عنوان رشوه دادن می‌خواستیم با آنها بکنیم هم کنار گذاشته می‌شود. من به نوبه خودم از روابط با آمریکا نگرانم، به خصوص که مطبوعات آمریکا هم با ما رابطه خوب ندارند (به علّت آن که ما حالا از اعراب زیاد پشتیبانی می‌کنیم).

تمام در منزل استراحت و کار کردم و بعضی دوستان را پذیرفتم. دیشب [هوشنگ انصاری] وزیر اقتصاد [و دارایی] پیش من بود. شرح عجیبی از عدم هم‌آهنگی دستگاههای دولت و برنامه‌های اقتصادی و به هم ریختگی کارها و خریدهای عجیب و غریب بدون مطالعه می‌گفت. منجمله این که همیشه به علّت نبودن بندر در حدود یکهزار و پانصد ملیون دلار کالا در وسط دریا مدت سه تا چهار ماه معطّل است. کرایه کشتیها و زیان دیری تخلیه یک رقم عجیبی تشکیل می‌دهد. چون دوست من است به او گفتم مگر شما وزیر کرات دیگر هستید که اقدامی نمی‌کنید و یا لااقلّ موضوع را به عرض شاهنشاه نمی‌رسانید؟ می‌گفت نخست وزیر نمی‌گذارد چون می‌ترسد شاهنشاه نسبت

۱- پیام جرالد فورد و پیش‌نویس پاسخ محکم و نسبتاً تند شاه به دنبال این یادداشت آمده است (برای توضیح بیشتر، ن.ک. یادداشتهای علم، جلد یکم، مقدّمه‌ی ویراستار، صص ۹۴ و ۹۵).

به او متغیّر شوند. دائماً مشغول ماست مالی هستیم.

از اخبار مهمّ جهان برگشتن پرنس سیهانوک به کامبوج است. مطلب جالبی است امّا چه قدر قدرت در دست داشته باشد؟ به نظر من هیچ. مقاله دیگری راجع به ژنرال گونسالش کمونیست، نخست‌وزیر و رئیس ستاد سابق [پرتغال] می‌خواندم که خود از سرمایه‌دارهاست!

پنجشنبه ۲۰ شهریور ۱۳۵۴

صبح عریضه ضمیمه را عرض کردم و جواب مرحمت فرمودند.[۱] باز هم پیام شاهنشاه را در جواب فورد خواندم (دیشب هم خوانده بودم). راستی و از تمام قلب به شاه دعا کردم. بالاخره شاهنشاه ما به جایی رسیده که با شجاعت مشت به دهن رئیس جمهوری آمریکا بکوبد. اگر این مسائل را بشود به ملّت گفت به نظرم همه مردم همین احساس مرا پیدا کنند ولی نزاکتهای دیپلماتیک مانع است. ولی مردم ایران سالها بعد پی خواهند برد که چه پیشوایی داشته‌اند.

عصری شاهنشاه به [همایون] بهادری تلفن فرموده بودند که این جواب مرا به اطّلاع نخست وزیر هم برسانید. من مطمئن هستم که نخست وزیر وقتی آن را بخواند از ترس به سر جای خود خشک خواهد شد. بعد فرموده بودند به وزیر خارجه و سفیر شاهنشاه در واشنگتن هم اطّلاع بدهید. امّا من هنوز مریض هستم و تب من که خروار آمد، به مثقال هم خارج نمی‌شود. اهمّیّتی ندارد، امّا مطالعه در اشخاصی که از من احوالپرسی کرده‌اند و می‌کنند به عمل آوردم از این لیست بالا بلند، دوست واقعی دو سه نفرند، مثل [علینقی] کنی، [علینقی] اسدی و یکی دو سه نفر دیگر و خواهرم و اقوام. بقیّه تمام یا صاحب توقع یا طالب جاه‌اند. به خصوص طالبان جاه بسیار خنده‌دار هستند. اینها هنوز خیال می‌کنند من نخست وزیر خواهم شد و آنها در دستگاه من وزیر. غافل از این که چیزی که در مخیّله خودم هرگز نمی‌گذرد همین مسئله است. نه حُبّ جاهش را دارم و نه قدرت تحمّل آن را.

۱- نامه‌ی علم و پاسخ شاه در حاشیه‌ی آن به دنبال این یادداشت آمده است.

September 9, 1975

Your Imperial Majesty:

I wish to present for your consideration my thoughts on an issue of great importance to relations between developed and developing countries, and to the economic well-being of our two countries and all the nations of the world.

Since the consumer/producer preparatory meeting in Paris last April, the United States has made a major effort to re-establish a basis for dialogue and cooperation between the nations of the developing world, including those which export oil, and the industrialized nations. We have undertaken a fundamental review of our overall policy toward the developing countries. This review has resulted in a new approach to the producer/consumer dialogue that responds more fully to these nations' concerns, particularly those raised by your Government's representatives and other delegations during the Paris meeting. Since Secretary Kissinger articulated the general outlines of this approach in speeches in Kansas City and Paris in May, we have made much progress in establishing the constructive understandings necessary to promote further mutually beneficial cooperation not only between our two nations but among the broader world community. Furthermore, as you know, we have made a number of important specific proposals for cooperation at the current special session of the United Nations General Assembly.

The economic dialogue will be a centerpiece in the new evolving relationship between the industrial and developing nations. We are pleased that our efforts, and those of your Government and others, have succeeded in establishing a consensus for resuming these discussions. Over the past months, we have clearly demonstrated our commitment to a constructive dialogue and our belief

<u>CONFIDENTIAL</u>

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah of Iran,
Tehran.

that its success requires each participant to recognize and take full account of the vital interests of the others.

As you can appreciate, the support of the American public for the new United States position must be based on an awareness of the concerns of the oil producers and other developing countries and the need to seek cooperative solutions to our common economic problems. I am concerned, however, that this necessary support will be jeopardized should the member countries of OPEC increase the price of oil this fall.

I am also concerned that such action could raise serious questions among the American public regarding the close cooperation we seek and are actively developing with your country in several fields of our bilateral relationship. I value this relationship greatly and sincerely wish to continue to broaden and deepen it.

Another oil price increase by OPEC would also have a significant negative impact on the economies of all the oil importing nations -- both developed and developing -- at the very time that signs of progress in the fight against recession and inflation are appearing. Such a price increase would impose shocks on the United States economy, on the more vulnerable economies of Europe and Japan, and finally on the highly fragile economies of the developing world. It would at the very least reduce the progress toward economic recovery and could, in fact, plunge a number of countries into extremely serious difficulties.

It is because I am aware, Your Majesty, of your sensitivity to the interdependence of the world economy and your commitment to a successful economic dialogue that I am asking you to weigh heavily the adverse effects -- both psychological and real -- which a price increase could have. It is my hope that you will use your considerable influence among the producing countries to urge restraint on oil prices and to argue that our long-term mutual interest in a more rational global economic structure should prevail over short-term economic advantage.

Sincerely,

Gerald R. Ford

10th September, 1975.

Dear Mr. President,

I thank you for your message of 9th September 1975, the contents of which I have noted very carefully.

As you are no doubt aware, Iran has always been a firm believer and supporter of a dialogue between developing and develo nations in order to contribute to the solution of the chronic economic problems with which the world at large is beset. It was in this spirit that at my suggestion, OPEC agreed to freeze the prices of oil until the end of September 1975, although we were subject to the continued inflati exported to our countries.

However, I feel constrained to say that it does not appear justifiable ~~for~~ to us to continue the freeze and to tolerate a decrease of about 35 percent in our purchasing power before such a dialogue takes place. In this context it is worthy to note that we have no influence on the prices of commodities and manufactured goods which are imposed upon us. There are many items of goods that we buy this year 300 to 400 percent more from the United States of America than we did eighteen months ago and we have no choice other than to pay the price demanded. Furthermore, you know very well Mr. President that we always take a moderate line and there are many members of OPEC who are demanding much greater increases in the price of oil than we are.

With regard to the adverse effect of any increase in oil prices on the recovery of the industrialized countries, I would like to

draw your attention to the fact that firstly the tax imposed by the consuming industrialized nations on oil products which on average nearly equals the government take of the oil producing nations can very well be adjusted to take care of any increase in oil prices. In the case of the United States of America considering lifting the two dollar tariff imposed on imported crude which has been under discussion could very well serve the same purpose.

Secondly, bearing in mind the long-term interests of the world community, particularly of the industrialized countries, the sound economic growth of which directly affects the industrialization of the OPEC nations, an increase in oil prices is imperative to create sufficient incentive for the development of alternate sources of energy which in the case of the United States in particular would render "Project Independence" a reality.

Thirdly, with regard to the adverse effect on the economy of non-oil producing developing countries, I have in mind a plan of assistance for these nations in the form of grant-in-aid which hopefully with the support of the OPEC countries can be put into effect immediately

The ~~present trend in the~~ PRECARIOUS *world-wide monetary situation started well before we increased the price of oil and after we effected this increase it was responsible for only two percent of the world inflation* WHICH WAS RUNNING BETWEEN 12 AND 17 PERCENT. *According to international reports, the gold reserves especially of European countries are now greater than they were before the increase in the price of oil.*

FOR EXAMPLE TO STRESS THE POINT,

I also appreciate very much and greatly value the special relationship that exists between our two countries which as you fully realize, Mr. President, is not only in favour of Iran but is mutually and equally beneficial to both sides. In defending our legitimate interests, we might raise serious questions among the American people ~~and as to the close cooperation we seek~~, we would be very sorry to ascertain that the real facts have not been set before your public.

With best wishes and kindest regards,

Sincerely,

Mohammad Reza Pahlavi.

The Honourable
Gerald R. Ford,
President of the United States of America,
WASHINGTON, D. C.

به کلّی خورد و شکسته شده‌ام. خوب، اما بگذار به قول ما بیرجندیها این ** **ها (یعنی ****های عاقل نمای به ظاهر و در عین حال *****) به این خیال دلخوش باشند. من هم چه کار دارم که بگویم نه! اما در دلم عجیب به آنها می‌خندم. من اگر در این پست پرافتخار خدمتی می‌کنم و حاضر به فداکاری هستم به عشق بندگی شاه است. آن هم این شاه که او را می‌پرستم و زیاد دوستش دارم، یعنی هم به معنی واقعی انسان است و هم وجودش برای کشور غیرقابل جبران. چه بهتر که من فدای او بشوم و کشور را خالی از وجود او هرگز نبینم.

پنجشنبه ۲۰ شهریور ۱۳۵۴

پیشوای بزرگ من

امروز هم غلام از کسب افتخار پابوسی شاهنشاه محبوب معظّم خود محروم است. بقیه مصاحبه حسنین هیکل رسیده که برای ملاحظه تقدیم خاکپای مبارک است. چون مربوط به مصاحبه با اعلیحضرت همایون شاهنشاه نیست و مطالبی هم راجع به کردستان دارد غلام فکر نمی‌کند انتشار آن لزومی داشته باشد. بسته به امر مطاع مبارک همایونی است. قسمتهای اوّل و دوّم هم هنوز منتشر نشده زیرا منتظر قسمت سوّم بودند. تلگرافی هم از شاپور رسیده تقدیم خاکپای مبارک شود.

با تمام قلب پابوس است

غلام خانه زاد - علم

شاه در حاشیه نامه نوشته است: «لازم نیست منتشر شود».

جمعه ۲۱ شهریور ۱۳۵۴

عریضه ضمیمه را عرض کردم[1] و در منزل تمام به استراحت گذشت بعضی

۱- نامه علم به دنبال این یادداشت آمده است.

احوالپرسیها را هم ناچار پذیرفتیم. قدری ناراحت شدم، ولی نسبت به بعضی هم چنان که دیروز نوشتم، در دلم بسیار خندیدم و تفریح کردم.

یک مقاله در نیوزویک به قلم ژرژبال درباره موافقنامه مصر و اسرائیل خواندم. ژرژبال را من خوب می‌شناسم. با من دوست است. معاون سابق وزارت خارجه آمریکا بود ولی آدم احمقی است (البتّه اغلب آمریکاییها احمقند به استثناء این حرامزاده کیسینجر).[1] ولی مطالبش بد نیست. اما از جریانات پشت پرده بین روسها و آمریکائیها قطعاً با خبر نیست.

امروز ظهر اتّفاق عجیب و بسیار تأسّف‌آوری افتاد و ارتشبد خاتم فرمانده نیروی هوایی ایران ضمن اسکی روی آب و پریدن با [کایت] kite در سدّ محمدرضا شاه کشته شد. علاوه بر آن که مرد دقیق و یکدنده بسیار خوبی بود، فرماندهی بسیار لایق و فوق‌العادّه صمیمی نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاه بود. در جریانات درگیری با عراق اگر قدرت نیروی هوایی ایران نبود مسلّماً عراقیها لااقلّ آبادان را آتش می‌زدند. این آسانترین کارهاست و کافی است که فقط یک گلوله توپ به یک مخزن گاز یا نفتی به آن جا بزنید. دیگر کار آبادان تمام است. این کار را نکردند برای آن که ما اتمام حجّت کرده بودیم که همه چیز آنها را زیر و زبر خواهیم کرد و البتّه این کار را با اشکال می‌توانستیم بکنیم چون آن‌ها هم نیروی هوایی نیرومندی دارند. حتّی تعداد هواپیمای آنها از ما بیشتر است و همچنین موشکهای سام زیادی دارند ولی به هر حال از نیروی هوایی ما بسیار حساب می‌برند. خاتم فرماندهی قوی، مصمّم، بی‌گذشت، زیر دست نواز و با دیسیپلین بود. البتّه مردم درباره ثروت او حرفهایی می‌زدند که کم و بیش هم ممکن

۱- پیش از این تاریخ جورج بال روابط خوبی با دربار و شاه داشت و یکی از بیگانگان نادری بود که به جشن تاجگذاری شاه دعوت شد. علت تفسیر تند علم که شاید باز تاب نظر شاه باشد، محتملاً مخالفت آشکار بال با جنگ ویتنام و درگیری او با کیسینجر در این زمینه است، در حالی که شاه سخت پشتیبان این جنگ بود. چند سال بعد نیز در آغاز سال ۱۳۵۷، (۱۹۷۸) جورج بال از سوی کارتر مأمور شد گزارشی درباره‌ی تحوّلات سیاسی نگران کننده‌ی ایران تهیّه کند. وی پس از سفری به ایران گزارشی بسیار منفی درباره‌ی رژیم شاه به رئیس جمهور آمریکا تسلیم کرد. چندی بعد نیز کتابی درباره‌ی نفوذ اسرائیل و یهودیها در رسانه‌های گروهی و همچنین دولت آمریکا نوشت و از آن پس مورد بایکوت این رسانه‌ها قرار گرفت.

است صحیح باشد ولی به نظر من وقتی کسی کار تحویل می‌دهد و کار مؤثّر تحویل می‌دهد ارزش همه چیز را دارد. من از اشخاص بی‌اثر و نالایق متنفّرم ولی این طور اشخاص را بسیار دوست می‌دارم که متأسّفانه در کشور ما بسیار کم هستند. باری فقدان او فعلاً برای کشور جبران‌ناپذیر است و این مرد عاشق‌پیشه که عاشق ورزش بود جان خود را بر سر این کار گذاشت. در این زمینه از بعدازظهر تاکنون که نصف شب است دو سه دفعه با تلفن با شاهنشاه صحبت کرده‌ام. ایشان هم بسیار متأثّر هستند و حق هم دارند.

از اخبار مهمّ جهان بستن رادیو فلسطین است در مصر. سادات واقعاً از خود شخصیت نشان می‌دهد. دیگر از اخبار مهمّ جهان این است که آخرین فرمانده نظامی کمونیست را که گونسالش در شمال [پرتغال] برای سرکوبی اشخاصی که به کمونیستها حمله می‌کردند گذاشته بود و آخرین یادگار شده بود، امروز شورای نظامی او را برداشت و از شورای نظامی پرتغال هم بیرونش گذاشتند.

جمعه ۲۱ شهریور ۱۳۵۴

پیشوای بزرگ من

دیشب غلام جواب شاهنشاه محبوب معظّم خود را به فورد مطالعه می‌کرد. از صمیم قلب به وجودمبارک دعاکرد. افسوس که این مسائل را حالا نمی‌توان به اطّلاع ملت ایران رساند ولی یک روزی خواهند دانست که معنی شجاعت یک لیدر عالیقدر چه بود و برای چه.

فلاندرن فردا شب وارد می‌شود و صبح یکشنبه هر ساعتی مقرّر فرمایید افتخار شرفیابی حاصل می‌کند.

به قرار اطّلاعی که دیشب به غلام رسید امروز تابلو را از آمریکا به اروپا برمی‌گردانند و ممکن است برای نمایشگاه یکشنبه یا دوشنبه به این جا برسد.

با تمام قلب پابوس است

غلام خانه زاد - علم

شنبه ۲۲ شهریور ۱۳۵۴

باز هم در منزل به استراحت گذشت. یکی دو دفعه حضور شاهنشاه برای عرایض فوری تلفن عرض شد. شاهنشاه بسیار خسته و کسل بودند. عرض کردم: اجازه فرمایید در مورد سانحه مرحوم ارتشبد خاتم بازدید و دقّت زیادی شود. فرمودند: البتّه. عرض کردم: خبرهای ضدّ و نقیضی می‌رسد، یکی می‌گوید باد زیاد باعث شده، یکی می‌گوید اصلاً بادی نبوده و بالهای او باز شده است و او مثل سنگ پایین افتاده است و این ممکن است [خرابکاری] sabotage باشد. فرمودند: بگو ستاد ارتش فوری کمیسیون [بازرسی] بفرستند. هم خودشان، هم سازمان ضدّ اطّلاعات، ولی اگر خود بدون بال پایین افتاده و باد باعث آن نبوده است خودش بالهای خود را باز کرده و قصد خودکشی داشته. من عرض کردم: او که از چیزی ناراحتی نداشت. فرمودند: چرا یکی دو ماه اخیر ناراحت بود. دیگر ممکن نشد توضیحی بخواهم و جسارت نکردم. در مورد محلّ دفن او هم که خانواده زن اوّل او اصرار داشتند پهلوی او مدفون شود (زن اوّل از اقوام امام جمعه و خودش بود). چون وصیّتی نکرده بود مطلب حل شد و قرار شد در آرامگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر نزدیک مقبره مرحوم منصور دفن شود. عصری هم عریضه عرض کردم.

امروز شاهنشاه سوّمین نمایشگاه بین‌المللی تهران را افتتاح فرمودند و عصری هم به دیدن شاهدخت فاطمه رفتند. شاهدخت فاطمه سحرگاه امروز وارد شدند. من ممکن نشد به فرودگاه بروم، چون تب داشتم. علیاحضرت شهبانو، خدا عمرشان بدهد، رفته بودند.

یکشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۵۴

صبح بعد از شرفیابی سفیر اسپانی و کامرون آفریقا که اعتبارنامه تقدیم کرده بودند شرفیاب شدم. چون دیشب عرض کرده بودم شرفیاب می‌شوم، گویا شاهنشاه صبح هنگام تشریفات مرا ندیده بودند، بی‌اندازه ناراحت و متغیّر شدند ولی به عرض رسیده بود که بعد از تشریفات شرفیاب می‌شوم، چون فکر کرده‌ام که تعویض لباس بعد از تشریفات مجدّداً باعث سرماخوردگی و تب بشود.

باری در شرفیابی خیلی اظهار مرحمت فرمودند. خودشان هم سر حال بودند چون اطبّاء که صبح شاهنشاه را معاینه کرده بودند به عرض رسانده بودند که وضع طحال به کلی عادی شده است ولی البتّه معالجات باید ادامه پیدا کند.

پیام ژیسکاردستن را برای انعقاد مجدّد کنفرانس مصرف کننده و صادر کننده نفت به عرض رساندم. فرمودند: جواب موافق بدهید.

بعد فرمودند: دیدی این فورد احمق به ما چه نوشت؟ عرض کردم: شاهنشاه هم که حسابش را رسیدید. فرمودند: آخر چرا نوشت، چرا باید چنین چیزی بنویسد؟ عرض کردم: سابقاً به عرض رساندم که این مکاتبات و آمدن و رفت و سعودیها به دستور آنهاست. تیر آنها که به سنگ خورد، خودش مستقیماً اقدام کرد. فرمودند: خوب، کاری که نمی‌توانند بکنند؟ ما به نیکسون صد برابر سخت‌تر از این جواب دادیم، در صورتی که آن وقت قیمت نفت را پنج برابر کردیم[1] و حالا فقط می‌خواهیم ۱۵٪ تا ۲۰٪ آن را بالا ببریم. عرض کردم: با وصف این نمی‌توان راحت و فارغ‌البال بود. وقتی منافع آنها اقتضا بکند هر کاری از دستشان ساخته باشد، می‌کنند. فرمودند: آخر منافع آنها در این است که قیمت نفت بالا برود که برای آنها صرف بکند از مواد دیگر نفت بگیرند. عرض کردم: چرا منافع آنها را در به دست آوردن نفت ارزانتر به خصوص حالا که می‌گویند اقتصاد آنها رونقی گرفته، حساب نمی‌فرمایید؟ فرمودند: درست می‌گویی ولی به هر حال کاری از دستشان ساخته نیست این جا اگر کوچکترین صدمه بخواهند به ما بزنند، روسها آنها را تنها و راحت نمی‌گذارند. عرض کردم: خیلی دیده‌ایم که با روسها توافقهای کلّی کرده‌اند، اگر منافع بی‌اندازه زیاد باشد، چرا که نکنند؟ فرمودند: فکر نمی‌کنم.

بعد جواب بوتو را دیکته فرمودند. بعد مسائل جاری و کارهای فوری را به عرض رساندم و اجازه خواستم که امشب سر شام نروم، چون حال درستی هنوز ندارم. فرمودند: دکتر فلاندرن صبح گزارش حال تو را به من نداد. عرض کردم: صحبت می‌کنم، چون قرار بود بیاورد. غلام هنوز او را ندیده‌ام، خواهم پرسید چه طور تقدیم نکرده است؟

۱- بهای نفت در هنگام مورد اشاره کمی بیشتر از دو برابر شد و از ۵/۱۲ دلار/بشکه به ۱۱/۶۵ دلار/بشکه افزایش یافت.

دیگر مربوط به محمّد خاتمی (ارتشبد) نشد مطلبی عرض بکنم. فرمودند: فردا بعدازظهر گردش می‌رویم. من خیلی خوشحال شدم که سانحه ارتشبد خاتمی باعث شکستگی شاه نشده است.

بعدازظهر من به مراسم تشییع جنازه نرفتم. چند عریضه حضور شاهنشاه عرض شد. به دانشگاه پدافند ملّی هم نرفتم، یعنی صبح اجازه گرفتم که نروم. همچنین اجازه گرفتم که امشب سر شام که برای دوک و دوشس کنت داده می‌شود نروم و استراحت کنم.[۱] اجازه فرمودند.

در بالا فراموش کردم بنویسم که فرمودند: نمی‌دانم این کار سایمون یا حرامزاده کیسینجر است؟ عرض کردم: سایمون احمق است، حرفهایش را می‌زند ولی کیسینجر معلوم نیست حرفهایش را صریح بزند. فرمودند: کیسینجر در [کنفرانس شمال - جنوب][۲] هم به ما حمله سخت کرده، [جمشید] آموزگار جواب محکم و عالی داده. هر دو را بگیر و بخوان که مطّلع باشی.

دوشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم کارهای جاری نسبتاً زیاد و بیشتر تلگرامهای تسلیت از سران کشورها و دوستان نزدیک از درگذشت مرحوم خاتمی بود که همه را به توشیح مبارک رساندم.

گزارش طبّی خودم را به عرض مبارک رساندم. خیلی با دقّت و علاقه خواندند. فرمودند: الحمدالله عیب مهمّی ندارید، با وصف این به آمریکا برو. عرض کردم: اطبّاء فرانسوی بسیار خوبند، چنان که شاهنشاه را به خوبی معالجه کردند، با آن که کسالت شاهنشاه تشخیص و درمان آن کار آسانی نبود. فرمودند: من که خیلی راضی هستم. با وصف این تو به آمریکا برو. عرض کردم: برای این که مردم حرفی در نیاورند، یا حرفهایی در نیاورند، اجازه فرمایید دانشگاه پنسیلوانیا دو سه سال است از من دعوت می‌کند بروم

۱- دوک آف کنت، پسر عموی ملکه‌ی انگلستان است.

۲- در یادداشت UN (سازمان ملل) نوشته شده است.

دکترای افتخاری بگیرم، من چون به این حرفهای پوچ اهمّیّتی نمی‌دهم تا حالا رد کرده‌ام. اخیراً باز موضوع را عنوان کرده‌اند. حالا بروم و قبول کنم و ضمناً معاینه بشوم. فرمودند: بسیار فکر خوبی است. بعد هم یک چندی کاملاً راحت و تنها به سیر و گشت برو. حق نداری خانمت را ببری، فهمیدی؟ عرض کردم: فهمیدم و اطاعت می‌کنم و خیلی شکرگزار الطاف شاهانه شدم.

سر ناهار رفتم. نخست وزیر سنگاپور بود[1]، نخست وزیر ما هم بود. نخست وزیر سنگاپور خیلی مرد پُر و عاقلی است. از او خوشم آمد، از همه چیز مطّلع است. شاهنشاه وضع داخلی چین و فرمز و آینده این دو کشور را از او سؤال فرمودند. خیلی خوب و عمیق تشریح کرد. تقریباً تمام وقت به همین تعریف و تشریح گذشت.

بعد از ناهار عرض کردم: نطق کیسینجر و آموزگار را خواندم. نطق آموزگار خیلی خوب بود اجازه فرمایید به او تلگراف تبریکی بکنم. فرمودند: برگشته، همین جا به او تبریک بده.

سه‌شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. نامه[ای] از باهری معاون کلّ دربار شاهنشاهی رسیده بود که تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند.[2] فرمودند: احتیاجی به این کار نیست.

تبریک شروع سی و پنجمین سال سلطنت را عرض کردم و عرض کردم: امروز برای ما روز بزرگ و پر افتخاری است. مدّتی از مرارتها و سختیهایی که در گذشته بر وجود مبارک گذشته بازگو فرمودند. عرض کردم: به حمدالله که همه چیز خاتمه خوش داشته است و امروزه اعلیحضرت همایونی نه تنها پیشوای محبوب ایران بلکه یک چهره بین‌المللی

۱- لی کوان یو (Lee Kuan Yew) از هنگام جدا شدن سنگاپور از فدراسیون مالزیا و اعلان استقلال در ۱۹۶۵ تا پایان ۱۹۹۱ نخست‌وزیر مقتدر سنگاپور بود.

۲- محمد باهری در این نامه، خطاب به علم، پیشنهاد کرده که دفتر فرهنگی دربار، مصاحبه‌ی اخیر شاه را که «نزد صاحب نظران و اهل تفکّر در عالم سیاست، یک اثر بدیع هنری تلقی شده است» به مقیاس وسیع و برای ایرانیان مقیم خارج، به ویژه دانشجویان، بفرستد. شاه در مصاحبه‌ی خود یادآور شده بود که کردها اصیلترین نژاد ایرانی هستند و اقلّیّت به حساب نمی‌آیند.

هستند که هم سطح شما کسی نیست. فرمودند: خواست خداوند بوده است.

مؤسسه [تایم اند لایف] Time and Life آمریکایی کتابی به نام The Persians منتشر کرده که بسیار خوب است، منجمله نقشه امپراتوری ایران را چاپ کرده بود. چند ایراد فرمودند که اولاً چه طور یمن را در نقشه امپراتوری نگذاشته؟ عرض کردم: از لحاظ خاک به ایران اتصال نداشته. فرمودند: حبشه که از طریق مصر به خاک اصلی امپراتوری اتصال داشته چه طور آن را حذف کرده است؟ ایراد و اعتراض کنید. عرض کردم: اطاعت می‌کنم. عرض کردم: اگر این قسمت دنیا بخواهد واقعاً اداره شود، غیر از این نقشه، همین حالا هم چاره نیست. فرمودند: اتّفاقاً پاکستان همین را می‌خواهد که ما با افغانستان و پاکستان یکی شویم. منتها فدراسیون می‌خواهند. یعنی خرجش را ما بدهیم و منفعتش را آقایان ببرند و من زیر بار نمی‌روم.

قدری درباره پدرسوخته‌گری بی.بی.سی که گزارش [سازمان عفو بین‌المللی] Amnesty International را با آب و تاب علیه ایران ذکر کرده بود صحبت فرمودند. بعد هم راجع به گزارش و مصاحبه حسنین هیکل فرمودند: این قسمت نقل قول مرا که گفته است، از قول من، که ما در ایران یک اقلّیت کُرد داریم، مطلقاً تکذیب کنید و بگویید کردها اصیل[1] و ما هرگز آنها را به نظر اقلّیت نگاه نمی‌کنیم. همیشه در ایران وزیر داشته‌اند و اصولاً صحبت اقلّیتی در بین نیست. عرض کردم: چشم شرحی تهیّه می‌کنم.

گزارشی از طرف یک روزنامه فرانسوی که در افغانستان پس از انقلاب پیشرفتی نشده و در قسمتهای شمال شورش‌هایی اتّفاق افتاده، به عرض رساندم. فرمودند: ممکن است درست باشد.

کارهای آستان قدس رضوی را عرض کردم و نوسازی جدید اطراف حرم را که خیلی ساده گرفته‌ایم تصویب فرمودند.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم....

عصری به مجلس فاتحه مرحوم ارتشبد خاتمی رفتم. از آن جا به دیدن شاهدخت

۱- [جمله در متن اصلی به همین صورت، سکته دارد. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

فاطمه همسر مرحوم رفتم. بعد به منزل برگشته تمام کار کردم، تا حالا که نصف شب است.

از اخبار مهمّ جهان اشغال سفارت مصر در اسپانیا توسّط فلسطینیها و به گروگان گرفتن سفیر مصر و سایر اعضای سفارت بود و تهدید کرده بودند که تا نصف شب دیشب اگر سادات قراردادهای جدید با اسرائیل را به هم نزند همه را خواهند کشت. سادات به عرفات تقریباً اعلان جنگ داد. آنها هم جا زدند و هواپیما خواستند، به الجزایر رفتند و آن جا گروگانها را آزاد کردند.

چهارشنبه ۲۶ شهریور ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. توضیحاتی که باید در خصوص کردها به حسنین هیکل و جرائد این جا داده شود به عرض مبارک رساندم. تصویب فرمودند باز هم تلگرافات تسلیت زیادی در خصوص درگذشت مرحوم خاتمی رسیده بود، به عرض مبارک رساندم و جوابهایی توشیح فرمودند.

والاحضرت همایونی را مقرّر فرموده بودند برای مسابقه فوتبال جام ولیعهد به تبریز تشریف ببرند. روزی که والاحضرت از اروپا مراجعت فرموده بودند، تشریفات به عرض ایشان رسیده بود. فرموده بودند نمی‌روم، خسته هستم. امروز عرض کردم: چه امر می‌فرمایید؟ اصرار بکنیم یا کاری نداشته باشیم. فرمودند: قطعاً باید بروند، امر بدهید. کارها را نمی‌شود به شوخی گذاشت. وقتی می‌گویم لازم است بروند (چون به آذربایجان توجّه خاص هست)، باید بروند. باز هم در خصوص تربیت والاحضرت همایونی و به خصوص علاقه[ای] که معظّم له باید به زبان و ادبیّات فارسی پیدا کنند و اطّلاعات مبسوطی در مورد تاریخ ایران داشته باشند، به تفصیل عرایض کردم.

بعد قدری راجع به هوا که بالاخره امسال قدری سرد شد صحبت شد.... بعد من مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. در این بین آجودان کشیک به من تلفن کرد که

مخبرین اِی.بی.سی[1] که برای مصاحبه شرفیاب بودند، گویا با طرح سؤال یا سؤالاتی باعث ناراحتی شاهنشاه شده‌اند. به طوری که اتاق مصاحبه را شاهنشاه ترک فرموده‌اند. خیلی باعث تعجّب و ناراحتی من شد. تعجّب از جهت این که شاهنشاه خیلی خوددار هستند و هرگز عصبانی نمی‌شوند و ناراحتی از جهت [عواقب] consequence این عمل. ناچار تلفن عرض کردم و پرسیدم که چه طور شده؟ (چون نماینده اداره کل اطّلاعات دربار که در اتاق بود، به علّت دوری از شاهنشاه درک نکرده بود که چه گذشت). فرمودند: پدرسوخته‌ها از من سؤال می‌کنند این راست است که ساواک (سازمان امنیّت ایران) متهمین را با کون برهنه روی آهن سرخ شده می‌نشاند که از آنها اقرار بگیرد و از این قبیل سؤالات که معلوم می‌شود راهنمایی شده است. اصولاً آنها را بیرون کنید. عرض کردم: اطاعت می‌کنیم. ولی بیرونشان نکردم تا ببینم چه خواهم کرد. حالا سعی دارم که آنها را وادار به عذرخواهی بکنم، اگر موفّق شوم، یعنی بیایند از من عذر بخواهند و طلب عفو و بخشایش بکنند.

سر شام رفتم. مدّتی صحبت از اعلیحضرت رضا شاه کبیر و طرز برخورد با ولیعهد و راهناییهای ولیعهد آن روز بود. معلوم می‌شود در امور سیاسی، دائماً با شاهنشاه صحبت می‌فرموده‌اند و شام و ناهار که قطعاً باید با هم بخورند (این را من به خاطر دارم). امّا ناهارها، سایر بچه‌ها هم بودند و شام فقط والاحضرت همایونی بودند.

مدّتی علیاحضرت شهبانو به حق از بی‌احتیاطیهای شاهنشاه در هواپیما و هلیکوپتر و غیره صحبت فرمودند. یعنی در دنباله صحبت مرحوم خاتم این حرف پیش آمد و جای تعجّب است که باز شاهنشاه تکرار فرمودند که این اواخر خاتم وضع روحی متعادلی نداشت.

از من سؤال فرمودند که با این مخبرین ای.بی.سی چه کردی؟ عرض کردم: آنها نگران شده‌اند که از ایران اخراج خواهند شد ولی ما گفتیم دلیلی ندارد شما را اخراج کنیم. خواستند با مدیرکل مطبوعات دربار ملاقات کنند، من گفتم امروز وقت نده، به فردا

۱- در یادداشت علم همواره به لاتین ABC نوشته شده است.

بگذار. با اردشیر سفیر شاهنشاه در واشنگتن که صحبت کردم، او گفت اینها با نهایت حسن نیّت آمده بودند، جای تعجّب است، چه طور کار به این جا کشیده؟ فرمودند: فکر نمی‌کنی باز مقدّمه ما قبل کنفرانس اوپک باشد؟ عرض کردم: بعید نیست که خواسته باشند [تحریکی] provocation بکنند ولی باید تحقیق بیشتری بکنیم.

پنجشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. گزارشات اردشیر را که دیشب تا یک صبح می‌رسید و بی‌نهایت از کار مخبرین ای.بی.سی دستپاچه شده بود تقدیم کردم. ملاحظه فرمودند. قدری خندیدند. فرمودند: به او تلگراف کن دستپاچه نباشد و به آنها هم این قدر اهمّیّت ندهد.

باهری معاون کلّ دربار گزارشی در خصوص فعّالیّت خود در حزب داده بود. خیلی به دقّت ملاحظه کرده و فرمودند: بگو خودش مطلب را با دبیرکلّ حل کند.[1] عرض کردم: اطاعت می‌کنم ولی باید به عرض مبارک برسانم که مطلب به طور عمقی قابل حل نیست، چون باهری صاحب منطق قوی و معلومات عمیق و تجربیات دامنه‌دار حزبی است. بنابراین اصل موضوع این است که از او می‌ترسند و این بهانه‌جوییها برای این است. لبخندی زدند و دیگر چیزی نفرمودند.

گزارش [غلامرضا کیانپور] وزیر اطّلاعات[2] و نظرش را درباره گزارشی که بی.بی.سی از گزارش سالیانه [سازمان عفو بین‌المللی] Amnesty International داده بود به عرض

۱- محمّد باهری در نامه‌ی خود یادآور می‌شود که به دنبال «بیانات ملوکانه در روز سپاس» و با «کسب اجازه» از علم با عده‌ای از دانشگاهیان جلساتی برای بحث درباره‌ی «مسائل مربوط به رسالت رستاخیز» تشکیل دادند. با آن که این امر کتباً به آگاهی هویدا، دبیرکلّ حزب، رسیده است، اکنون از دفتر او جویا شده‌اند منظور از تشکیل این جلسات چیست. در پایان این نامه باهری افزوده که «چون دبیر کل حزب رستاخیز با کمال تأسف هنوز مثل دبیر کل حزب ایران نوین فکر می‌کند و نمی‌خواهد قبول کند که غیر از تشکیلات حزب، حزب آمبیانس لازم دارد و معنای آمبیانس حزبی تشکیل همین جلسات است، خواهشمندم مراتب را به شرف عرض همایونی برسانند...»

۲-غلامرضا کیان‌پور مردی کارآمد، با تجربه‌ی اداری گسترده‌ای بود. پس از خدمت در سازمان برنامه، به ترتیب معاون وزارت اقتصاد، رئیس سازمان امور اداری، استاندار آذربایجان غربی و سپس اصفهان، وزیر اطّلاعات و در پایان وزیر دادگستری شد. پس از انقلاب کشته شد.

رساندم. فرمودند: به هر حال باید به این پدرسوخته بی.بی.سی یک نفر ایرانی صاحب غیرت بنویسد که بر فرض اگر این سازمان گزارشی بدهد آیا شما نباید در آن ارقام دقّتی بکنید و ببینید که قابل نقل هست یا نه؟ چه طور در ایران ممکن است چنین تعدادی و اشخاصی در زندان باشند؟ بعد فرمودند: بی.بی.سی همه را اذیّت می‌کند، یعنی آن چه مطلب نیشدار نسبت به هر کشوری به دست بیاورد آن را بر خبرهای خوب و صحیح ترجیح می‌دهد و جای تعجّب است که اخیراً شنیده‌ام به هند و خانم گاندی، کهنه نوکر خودشان، هم حمله می‌کند. عرض کردم: اتّفاقاً غلام به تفصیل بی.بی.سی را ساعت $6\frac{1}{2}$ صبح گوش می‌کنم و اخیراً می‌بینم که حمله زیادی به او می‌کنند و جای تعجّب است که دولت انگلیس هم رفتن ولیعهد انگلیس را به هند که برنامه رسمی داشت موقوف کرد. فرمودند: جای تعجّب است، این که علامت خیلی ضعف و زبونی است. عرض کردم: فعلاً دولتهای انگلیس، چه محافظه کار و چه کارگر، به یک صورتی نان را به نرخ روز می‌خورند و خودشان را با جریانات منطبق می‌کنند. به جای آن که در سرنوشت جریانات دنیایی بتوانند مؤثر باشند، خیلی جسارت است عرض می‌کنم، به قول دکتر عالیخانی دوست من شبیه جنده‌های پیر شده‌اند که سعی می‌کنند هر طور شده مشتریها را باید راضی کنند. شاهنشاه خیلی خندیدند. عرض کردم: اتّفاقاً در یکی از مسافرتهای ناصرالدین شاه به فرنگ چون ناصرالدین شاه قبل از حرکت به طرف فرنگستان چند سرباز را طناب انداخت به عنوان شاه مستبد او را راه ندادند و به انگلیس نپذیرفتند ولی بعداً امتیازاتی از او تحصیل کردند.[1] رویّه آنها به هر حال همیشه رویّه تجارتی بوده و خواهد بود.

پیام اوّل سال تحصیلی شاهنشاه را به عرض رساندم. عرض کردم: این که مجدّداً مطلب را مطرح می‌کنم برای این است که در این جا دانش‌آموزان را هم به ورود به حزب تشویق فرموده‌اید و به نظر من قدری برای دانش‌آموز زود است. فرمودند: آخر همین

۱- داستان به صورتی که علم نقل کرده نیست. سفر اوّل ناصرالدین شاه که در آستانه‌ی آن ده تن سرباز به فرمان شاه به طناب کشیده شدند و در ۱۸۷۳ بود. انتقاد روزنامه‌های فرنگی از عمل زشت شاه، به هنگام سفر دوّم او در ۱۸۷۸ رخ داد که دیدار از انگلستان اصولاً جزو برنامه نبود. امتیاز انحصار تنباکو مربوط به سفر سوّم در ۱۸۸۹ یعنی ۱۶ سال پس از قتل سربازان است.

دانش‌آموزان که وارد دانشگاه می‌شوند در سال اوّل دانشگاه بیش از سایر دانشجویان باعث زحمت دانشگاهها هستند. عرض کردم: علّت، بدی معلمین دبیرستانهاست. فرمودند: آخر برای چه آنها باید بد باشند؟ ما که همه چیز به آنها می‌دهیم. عرض کردم: یکی از دو مسئله است، یا اکثریّت معلّمین خوب و همان اکثریّت خوب خاموش هستند. مثل اغلب اکثریّتهای ساکت، و سایرین، یعنی یک اقلّیّت، یک قسمت از بچه‌ها را منحرف می‌کنند و همانها هستند که باعث زحمت دانشگاهها می‌شوند یا اصولاً دستگاه با مردم و این طبقات ارتباط [و گفت و شنود] dialogue ندارد. این را باید دید چرا. فرمودند: نه، باید همان قسمت اوّل باشد. عرض کردم: قابل مطالعه است. دیگر چیزی نفرمودند.

عرض کردم: والاحضرت همایونی هم قبول فرمودند فردا به تبریز تشریف ببرند، آیا من هم در رکابشان بروم؟ فرمودند: البتّه، به خصوص برای آذربایجان لازم است.

عرض کردم: کلنل وزیری به نودمین سال تولّد خود می‌رسد. اجازه می‌فرمایید مهمانی برای او بدهم؟ فرمودند: البتّه، البتّه، مرد وطن‌پرستی است.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر هم [به] مراسم هفت بیچاره مرحوم ارتشبد خاتمی رفتم.

جمعه ۲۸ شهریور ۱۳۵۴

امروز در رکاب والاحضرت همایونی برای مسابقات فوتبال جوانان و جام ولیعهد به تبریز رفتیم. مسابقه بین تیم خوزستان و تهران که به فینال رسیده بودند برگزار شد. با آن که خوزستان بهتر بازی می‌کرد، دو گل روی بدشانسی خورد. ماشاءالله به ولیعهد، بزرگ شده، دیگر هیچ آثار کودکی در ایشان پیدا نیست، بسیار عاقل است. خدا ایشان را برای شاه و کشور حفظ کند. با آن که قدغن کرده بودیم کسی در فرودگاه نطق نکند، استاندار نطق بسیار مفصلی خواند. وقتی من خصوصی حضور ولیعهد ایراد کردم، فرمودند: نه، سفر اوّل ما به این جا بود، مثل این که لازم بود. دیگر هیچ مایل نبودند تنها به صورت بچه‌گانه و جدا از دیگران ناهار بخورند. استاندار و فرمانده نظامی و ملتزمین را اجازه جلوس سر ناهار دادند. صحبتها هم ماشاءالله بسیار صحیح و به جا و عاقلانه بود. مردم

تبریز هم نسبت به والاحضرت همایونی احساسات فوق‌العادّه نشان دادند.

از اخبار مهمّ جهان فاش شدن این موضوع است که از اقلام معامله دو هزار و هفتصد میلیون دلاری که آمریکا به اسرائیل می‌دهد یکی هم موشک زمین به زمین پرشینگ است که ممکن است کلاهک اتمی هم داشته باشد و این مسئله انعکاس بزرگی در بین اعراب داشته است و البتّه به ضرر سادات هم تمام می‌شود. دیگر کنگره آمریکا قانون لغو تحریم صدور اسلحه به ترکیه را تصویب کرد. آمریکا و شوروی قرارداد معامله طویل‌المدّت خرید غلّات [بستند] در مقابل ممکن است شوروی به آمریکا نفت بدهد. پرتغال دولت جدید خود را توانست با محدود کردن کمونیستها تشکیل بدهد. در دولت جدید که از ائتلاف همه احزاب و افراد مختلف تشکیل شده است فقط یک وزیر کمونیست راه یافته و شورای انقلابی نظامی هم به کلّی از وجود کمونیستها تصفیه شده است. برای غرب پیروزی بزرگی است. در لبنان و بیروت جنگ بین فرقه‌های مختلف ادامه دارد و دولت رشید کرامی هم تقریباً عاجز است. چون مقرّرات آتش‌بس را که دستجات مختلف رعایت نمی‌کنند، دولت جرئت نمی‌کند که ارتش را هم وارد معرکه کند. چون می‌ترسند مسلمانان را با این عمل تحریک بکنند (می‌گویند ارتش بیشتر دست راستی و طرفدار مسیحیان است). این هم اسم یک مملکت دارد!

شنبه ۲۹ شهریور ۱۳۵۴

کارهای جاری را به عرض مبارک رساندم. کاغذی که باید یک ایرانی به بی.بی.سی بنویسد و به آنها فحش بدهد، عرض کردم. تصویب فرمودند.

راجع به ای.بی.سی آمریکا، عرض کردم: زیر سایه اعلیحضرت همایونی تیغ ما می‌بُرّد. علاوه بر معذرتخواهی شفاهی از [کامبیز] یزدان پناه مدیرکلّ مطبوعات و [همایون] بهادری معاون امور خارجی دربار، آنها را وادار کردم که به من هم نامه معذرتخواهی بنویسند. تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند. به دقّت خواندند. معلوم بود کاملاً راضی شدند، ولی شاهنشاه عادت ندارند که بفرمایند خوب است. فقط فرمودند: بسیار خوب به آنها اجازه بدهید که کارشان را دنبال بکنند. من عرض کردم: تمام آن فیلم مصاحبه با

شاهنشاه را هم به عنوان حسن نیّت به ما پس دادند. از این هم خوشحال شدند، ولی باز چیزی نفرمودند.

در کارهای جاری صبح عرض کردم: امسال حقّ التّولیه شاهنشاه از آستان قدس رضوی در حدود ۱۵ ملیون تومان خواهد بود. فرمودند: چرا این قدر کم؟ باید خیلی بیش از اینها باشد. در صورتی که ده سال پیش که من کار آستانه را من حیث وزیر دربار تحویل گرفته بودم دیدم سالهاست که کسی به اعلیحضرت همایونی حقّ‌التّولیه تقدیم نکرده است. پولی نبوده که بدهند. حتّی بعضی عطایای شاهانه را هم جزء قرض شاه به آستان قدس برآورد کرده‌اند.

عرایض والاحضرت اشرف را عرض کردم، منجمله این که [به] ایرج امینی [1] پسر دکتر امینی که با ایشان کار می‌کند و عضو وزارت خارجه است تیتر مدیرکلّی دربار داده شود. با عصبانیّت زیاد فرمودند: چرا؟ فقط چون مورد مرحمت ایشان است؟ چه قدر نظر خصوصی، باز هم خصوصی و غرض؟ آخر اینها (یعنی اقوام) مگر به ما چه سرویسی می‌دهند که ما باید برای آنها این همه گذشت بکنیم و مقرّرات را زیر پا بگذاریم؟ (البتّه با عصبانیّت زیاد).

بعد صحبتی از جای دیگر شد. یک عضوی را در سازمان امنیّت فرمودند: ممکن است آمریکایی باشد. عرض کردم: اگر شاهنشاه خودتان می‌دانید و می‌خواهید که بماند، یعنی در حقیقت او بازیچه دست مبارک است، چه بهتر. وگرنه این بازی خطرناکی است و باید برای همیشه به این بازیها خاتمه داد که حَسَن نوکر آمریکا و حُسین نوکر انگلیس باشد. آن هم در دستگاههای امنیّتی ما. معلوم شد همان نظر اوّل است، یعنی [با دانستن واقعیّت] cause en connaissance de می‌باشد. و واقعاً من هر روز هرچه بیشتر به این

۱- ایرج امینی چندی بعدی سفیر ایران در تونس شد. در سالهای اخیر کتاب جالبی به نام «ناپلئون و ایران» (Napoléon et La Perse) نوشت که برنده‌ی یکی از جایزه‌های آکادمی فرانسه در رشته‌ی تاریخ شد. کتاب دیگری نیز درباره‌ی الماس کوه نور به زبانهای انگلیسی و فرانسه تألیف کرده است. [کتاب بعدی او که در اواخر دهه ۱۳۸۰ در ایران هم منتشر شد و بازتاب‌هایی هم پیدا کرد عنوان "بر بال بحران" را داشت و زندگی‌نامه سیاسی پدرش، علی امینی بود. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

مرد بزرگ و حوصله و عمل او ایمان می‌آورم که چه قدر ممکن است تحمّل و بردباری داشت و چه قدر می‌توان بازی کرد؟ آن هم با این خونسردی و به خودم مغرور می‌شوم که این همه اعتماد نسبت به من دارند که این مسائل را به من می‌فرمایند.

بعدازظهر شاهنشاه کار کردند، منجمله با تلویزیون بلژیک مصاحبه مفصّلی فرمودند. من یک دختر خانم ایرانی را دیدم. دو سه ساعتی به بطالت گذشت.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. در مورد احساسات دیروز مردم در تبریز و همچنین رفتار والاحضرت همایونی برای شاهنشاه و شهبانو و علیاحضرت ملکه پهلوی و والاحضرت شاهدخت شمس که تشریف داشتند سر شام تعریف کردم. شاهنشاه فرمودند: ولیعهد کم کم دارد مسؤولیّت خودش را در جهت خوب احساس و قبول می‌کند. قدری هم راجع به تحصیل فرزندان والاحضرت شاهدخت شمس و این که شهباز بهتر است به آمریکا نرود مذاکره به عمل آمد.[1]

صبح عرض کردم: چندی پیش نشریه Foreign Report پیش‌بینی کرده بود که [آمریکا] پس از قرارداد با اسرائیل [ناچار] از لحاظ امنیّتی منع صدور اسلحه به ترکیه را لغو می‌کند و درست از کار درآمد. همچنین فروش موشکهای هاک از طرف آمریکا به اردن را پیش‌بینی کرده بود که بالاخره تصویب می‌شود. با خنده فرمودند: خوب گاهی هم حرفش درست در می‌آید.

یکشنبه ۳۰ شهریور ۱۳۵۴

گزارش [فریدون] موثّقی سفیر شاهنشاه آریامهر در اردن به عرض مبارک رسید. تلگرافی از اردشیر زاهدی رسیده بود که اظهار خوشوقتی فراوان از توفیق ما در گرفتن نامه از نماینده ای.بی.سی کرده بود. وقتی به عرض رساندم دیدم شاهنشاه بسیار متغیّر شدند. تعجّب کردم. دیدم از مصاحبه اردشیر در مورد قیمت نفت بوده است که به

۱- شهباز در این زمان چندین سال بود که از دانشگاه آکسفورد فارغ‌التحصیل شده بود. شخص مورد اشاره در این یادداشت می‌بایست شهریار، فرزند دیگر شاهدخت شمس باشد که تحصیلات خود را در دانشگاه کمبریج به پایان رساند.

تلویزیون آمریکا گفته قیمت بین ۱۵-۱۰ [درصد] بالا خواهد رفت، در صورتی که شاهنشاه همیشه بین ۲۰-۳۰٪ فرموده بودند. البتّه برای آن که به مرگ بگیرند که بالاخره به تب راضی شوند. فرمودند: به چه حق بر خلاف صحبت من حرف می‌زند؟ عرض کردم: لابد نظر شاهنشاه را نمی‌دانستند. فرمودند: اصلاً چرا حرف می‌زند؟ مگر غیر از مزخرف‌گویی هم چیزی بلد است؟ عرض کردم: من هم که در اخبار این مطلب را دیدم، تعجّب کردم و خیال کردم که به او دستوری فرموده‌اید.

دیدم خیلی عصبانی هستند، خواستم جریان مذاکره را عوض کنم. گزارشی از یک روزنامه آلمانی در مورد این که ما می‌توانیم بازیهای المپیک را که تعهّد کرده‌ایم در ۱۹۸۰ به راه بیندازیم یا نه، عرض کردم. بیشتر عصبانی شدند، یعنی حوصله خواندن آن را هم نکردند.

همین طور عریضه مجدّد ولیعهد اتیوپی را عرض کردم که از پیشگاه شاهنشاه استدعا کرده بود برای آزادی اقوامش اقدام فرمایند. با تمام عصبانیّت یک دفعه فرمودند: چرا وزارت خارجه ما گفته است این کار امکان ندارد؟ قطعاً اقدام کنید. بهتر دیدم قدری از کارها تغییر جهت بدهم و به شوخی و صحبت درباره خواتین بپردازم. بی‌تأثیر نبود، ولی چندان تأثیری نکرد. امّا بعضی کارهای فوری را ناچار باید عرض می‌کردم ولو آن که قبول نفرمایند. امّا شاه به قدری خوددار و مسلّط بر خود است که با نهایت دقت به عرایض جواب دادند. خیلی جای تعجّب من شد. البتّه شاهنشاه را خوب می‌شناسم که همیشه همین طور است، ولی هرچه بیشتر می‌گذرد به عظمت او بیشتر پی می‌برم.

راجع به والاحضرت بهزاد پسر شاپور حمیدرضا که بسیار پسر درس نخوان بدی از کار درآمده فرمودند: او را به نظام وظیفه بسپارید.

بعد من مرخّص شدم. هیئت رئیسه مجلسین برای عرض آمادگی مجلس و تقدیم عریضه جوابیّه مجلس در جواب نطق افتتاحیّه همایونی شرفیاب شدند. بعد هویدا شرفیاب شد و استعفا داد و مجدّداً مأمور تشکیل کابینه گردید. عجیب است که امروز آن چه خبر بد باید باشد، به دستم رسید و ناچار همه را باید عرض کنم، و عجیب‌تر این که شاهنشاه تمام را با دقّت خواندند. واقعاً مرد بزرگی است.

بعدازظهر و شب من تمام در منزل کار کردم و خوشبختانه شاهنشاه به گردش تشریف بردند.

دوشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۵۴

صبح ساعت ۹ ½ هنوز در محوطه باغ سعدآباد گردش می‌کردم. پیشخدمت دوید که شاهنشاه به دفتر تشریف‌فرما شدند. در صورتی که ساعت شرفیابی من معمولاً پنج دقیقه بعد از ساعت ده است. بلافاصله شرفیاب شدم. عرض کردم: ما را غافلگیر فرمودید. فرمودند: امروز کار زیاد است، زودتر پایین آمدم. روزنامه‌هایم را نخواندم.

من مطلب زیادی نداشتم عرض کنم. تمام کارهای جاری بود. فقط موضوع ملاقات با سفیر آمریکا که صبح برای صبحانه پیش من آمده بود عرض کردم. استدعای او این بود که یک نفر نماینده وزارت دفاع را که مأمور ایران شده است و مسؤول مستقیم [در برابر] شخص وزیر دفاع است و فرد سیویلی است و همچنین ژنرال تازه رئیس میسیون نظامی آمریکا را به حضور شاهنشاه معرّفی کند. عرض می‌کرد سابقاً امور نظامی و معاملات نظامی این جا به پنتاگون گزارش می‌شد و پنتاگون به وزیر دفاع می‌گفت. حالا با آمدن این شخص مستقیماً مسائل به وزیر دفاع گزارش می‌شود و این برای سرعت بیشتر کارهاست. فقط مسائل فنّی را نظامیها گزارش می‌دهند. همچنین از من می‌خواست که نماینده سیا پیش من بیآید و من او را به پیشگاه مبارک معرّفی کنم. فرمودند: با تمام موافقم.

با سفیر در مورد این که فروش موشکهای [پرشینگ] Pershing به اسرائیل سر و صدای زیادی بین اعراب بلند کرده و حتّی باعث سر و صدای مصریها هم شده است صحبت کردم و پرسیدم که این چه مسئله ایست که حتّی وزیر دفاع شما هم با آن موافقت ندارد و گفته است چون دیگر این موشکها را نمی‌سازیم ممکن است نتوانیم آن را به اسرائیل تحویل دهیم. سفیر خیلی دستپاچه شد. گفت به راستی من از این سیاست سر در نمی‌آورم. حالا برای روشن شدن خودم هم که شده می‌پرسم و جواب را به تو می‌دهم که به عرض برسانی. شاهنشاه فرمودند: واقعاً آمریکا خر تو خر عجیبی است. ما را

ببین که باید متکّای ما اینها باشند. ضمناً کیسینجر هم مادر قحبه عجیبی است. عرض کردم: خود سفیر بیچاره که این همهِ به کمیسیون سنای آمریکا برای توضیحات درباره عملیّات سیا احضار می‌شود (چون رئیس سابق سیا است) خیلی دل پری از وضع آمریکا دارد. حالا قدری خوشحال بود که بالاخره فورد قدغن کرد که پرونده‌های سیا را بیش از این به کنگره ندهند. ولی سفیر پیش‌بینی می‌کرد که این کار تا بهار آینده ادامه خواهد داشت. چون یک جنگ تبلیغاتی انتخاباتی است و سناتور چرچ حالاها دست بردار نخواهد بود، چون برای خودش تبلیغات بزرگی است. از او پرسیدم انتظار تو در خصوص اضافه شدن قیمت نفت چیست؟ به من جواب داد می‌خواهی گاف اردشیر را من هم بکنم؟ شاهنشاه فرمودند: این پدرسوخته که از همه چیز خبر دارد!

بعد باز شرح مفصّلی از پرگویی و مزخرف‌گویی اردشیر فرمودند و معلوم شد که هنوز خیلی عصبانی هستند. عرض کردم: نطقهای اردشیر را در Woodrow Wilson International Center for Scholars خواندم بد نبود. فقط همین اشتباه راکرده. فرمودند: آخر معلوماتی که ندارد، گنده گوزی می‌کند که جلب توجّه کند.

آخرین خبر بدی که به شاهنشاه عرض کردم، این بود که مهمان بسیار خوبی که برای ما قرار بود از لندن بیاید، نمی‌آید. فوق‌العادّه اوقات تلخ شدند.

تلگرافی فورد رئیس جمهور آمریکا دائر به تسلیت درگذشت خاتم عرض کرده بود. پرسیدم به رادیو بدهم؟ فرمودند: خیلی دیر شده، دیگر لازم نیست.

متن مصاحبه شاهنشاه را با مخبر تلویزیون دانمارک دادم ملاحظه فرمودند. پرسیدم در ایران منتشر شود؟ فرمودند: خیر.

بعد من مرخّص شدم. ساعت ۱۲ هویدا دولت جدید را بدون کوچکترین تغییری (یعنی تمام وزرای سابق) معرّفی کرد. صحبت تغییر خیلی از وزرا در پیش بود، زیرا هویدا می‌خواست به این صورت دولت جدید خودش را توجیه نماید. ولی گویا دیشب شاهنشاه امر فرموده‌اند هیچ تغییری لازم نیست. من می‌دانم علّت این امریه چیست. چون هویدا مرد بسیار ضعیفی است، چند وزیر را علیاحضرت شهبانو چند نفر وزیر دیگر را

والاحضرت فاطمه و چند تن دیگر از دوستان او تحمیل کرده‌اند. شاهنشاه هیچ خوششان نیامد. فرمودند: ابداً تغییری لازم نیست و امروز هم نطق شدیدی فرمودند که هویدا و همه را خیط کردند. بعدازظهر که من در دانشگاه عالی ستاد هویدا را دیدم بی‌نهایت پکر و کسل بود، چون تغییرات را به همه گفته بود و عجیب غافلگیر شده است.

پادشاه نپال عصری (به طور غیررسمی) وارد شد و شرفیاب پیشگاه شاهنشاه گردید. من تمام شب در منزل کار کردم.

سه‌شنبه ۱ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. باز تیراندازی به فورد شده و باز هم جان سالم به در برد و تلگراف اظهار خوشوقتی را تقدیم کردم، توشیح فرمودند. قدری هم خندیدند. فرمودند: به این بیچاره احمق چه کار دارند؟

تلگرافات تسلیتی در مورد درگذشت خاتم از طرف چوئن لای و ملکه دانمارک رسیده بود. جواب آن را توشیح فرمودند. عرض کردم: اگر اجازه فرمایید، حالا که دو سه تلگراف رسیده این تلگرافات و تلگراف فورد را منتشر کنیم. فرمودند: عیبی ندارد.

بعد عرض کردم: شاهنشاه دیروز بمب عجیبی ترکاندید. فرمودند: چه طور؟ عرض کردم: همه منتظر بودند که دولت هویدا ترمیم بزرگی بشود، نه تنها شاهنشاه جلوی آن را گرفتید و فرمودید فضولی موقوف، آنهایی که این خیال پلوها را برای خود پخته بودند که دولت را در دست بگیرند به کلّی مأیوس فرمودید. فرمودند: احمقها هرکسی برای خودش خیالی می‌کند. این کار لازم بود. من عرض کردم: بسیار هم لازم بود.

بعد عرض کردم: بعد از علی امینی، صبح روزی که غلام نخست‌وزیر شده بودم و فرمان مبارک در کیف من بود ولی هنوز کسی خبر نداشت، ابراهیم خواجه نوری[1] پیش

---

۱ - ابراهیم خواجه نوری، وکیل دادگستری و نویسنده‌ی سیاسی سرشناس بود. در شهریور ۱۳۲۲ در دولت علی سهیلی رئیس اداره‌ی کلّ تبلیغات و انتشارت و پس از چندی با حفظ سمت، معاون نخست‌وزیر شد. در شهریور ۱۳۲۵، در دولت احمد قوام معاون پارلمانی نخست‌وزیر و رئیس اداره‌ی کل تبلیغات شد. بین سالهای ۱۳۳۶ - ۱۳۲۸، برای دو دوره سناتور انتخابی تهران شد. بیوگرافی او درباره‌ی شخصیّتهای برجسته‌ی دوره‌ی رضا شاه، زیر عنوان «بازیگران عصر

من آمده بود و به من گفت می‌دانی نخست وزیر در دست انسان باشد چه قدر مهمّ است. گفتم بلی. بعد گفت البتّه من میل داشتم که تو نخست وزیر بشوی ولی چون آمریکاییها با تو خیلی مخالف هستند ماکار دکتر جلال عبده[1] را با آمریکاییها و انگلیسیها تمام کردیم. فقط لازم است حضور شاهنشاه اقدامی بشود. حالا تو به من اوّلاً قول بده که همین امروز پیش شاهنشاه بروی و شرفیاب بشوی و عرض کنی که عبده بسیار خوب و چنین و چنان است و تلویحاً هم به عرض برسانی که کار او با آمریکاییها و انگلیسیها هم گویا تمام شده باشد. ثانیاً حالا من عبده را با تلفن می‌گیرم به او بگو که چنین اقدامی می‌کنی. من هم حرامزادگی کردم گفتم: بسیار خوب، عبده را بگیر تا صحبت کنم. و وقتی با او صحبت کردم او به کلّی منکر شد و مخصوصاً از من خواست که چنین اقدام در پیشگاه مبارک نکنم و گفت اصولاً داوطلب چنین پستی نیست. ولی خواجه نوری گفت خفض جناح[2] می‌کند، تو اصرار بکن. من هم باز اصرار کردم و او باز انکار. به هر صورت خواجه نوری به خیال خودش کارش راکرد و منّت را هم بر سر نخست وزیر آینده گذاشت و تا ظهر هم که من در اداره املاک راجع به وزرایم فکر می‌کردم دو سه دفعه به من تلفن کرد که چرا زودتر شرفیاب نمی‌شوم که مطالب را عرض کنم. بعدازظهر که اعلان شد من نخست وزیر شاهنشاه هستم دیگر خواجه نوری هرگز به سراغ من نیامد تا وقتی که دولت من سقوط کرد.

شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند. فرمودند: سابقاً هم شمّه‌ای به من گفته بودی. ببین

طلایی»، به رغم کاستیهایی در محتوا، بسیار خواندنی‌ست و سبک تازه‌ای را در ادبیات سیاسی ایران باب کرد. به علّت نوشتن مطالب منفی در «بازیگران» درباره‌ی رضا شاه، و همچنین مقاله‌های نیشداری در مطبوعات ایران، مورد علاقه‌ی شاه نبود. [در آبان ماه ۱۳۷۱ در ۹۲ سالگی در تهران درگذشت. مرگ او در داخل و خارج کشور بازتابی نیافت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۱- دکتر جلال عبده، نخست دادستان تهران، نماینده‌ی مجلس و سپس عضو وزارت امور خارجه شد. سابقه‌ی خدمت درازی در سازمان ملل متّحد داشت و از جمله مقامهای او سفارت ایران در سازمان ملل، ایتالیا و هند بود. در خرداد ۱۳۳۸ در دولت دکتر منوچهر اقبال به وزارت خارجه منصوب شد ولی کمتر از دو ماه بعد از این مقام استعفا داد. [در سال ۱۳۷۵ در تهران درگذشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- [خَفضِ جِناح، تواضع و فروتنی کردن. فرهنگ عمید. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا).]

این احمقها چه جور فکر می‌کرده‌اند. آیا هنوز عده‌ای هستند که باز هم این طور فکر می‌کنند؟ عرض کردم: متأسّفانه فکر می‌کنم باز هم عده‌ای باشند. فرمودند: به هر حال از روزی که ما نفوذ خارجی و نفوذ آخوند را در این مملکت از بین بردیم راحت شدیم. عرض کردم: صحیح است، چون هر دو اینها به نفع خودشان فکر می‌کنند، نه نفع کشور. و به هر صورت بمب شاهنشاه دیروز اثر عجیبی داشت و غلام دیروز در دانشگاه جنگ نخست وزیر را هم خیلی پکر دیدم. فرمودند: نه، خیلی [با نرمش] flexible است، فوری خودش را تطبیق می‌دهد. عرض کردم: این را اگر جسارت نکنم... گشادی می‌گویند. بعد از دبیر کلّی حزب ایران نوین، با آن طمطراق، بلافاصله دبیر کلّ حزب رستاخیز شدن، بعد از شکست [انتخاباتی] ۹۰٪ اعضای حزب سابق ایران نوین (که ادّعا می‌کرد قاطبه ملّت ایران طرفدار او هستند) باز هم به صورت نخست وزیر باقی ماندن و حالا هم بعد از تصمیم بر تغییر صدی نود اعضای کابینه با همه آنها باقی ماندن، جز... گشادی چه اسمی می‌تواند داشته باشد؟ دیگر شاهنشاه چیزی نفرمودند ولی لبخند خیلی پرمعنی زدند.

برنامه والاحضرت شمس را برای رفتن به رم و ملاقات با پاپ عرض کردم. فرمودند: مانعی ندارد، اما دیگر شیپور نزنند که با پاپ ملاقات کرده‌ایم.[1] خبر کوچک ولی بسیار مهمّی راجع به تعهّدات ایران برای نفت رسانی به اسرائیل عرض کردم. فرمودند: همین طور است، ما که سابقاً هم به کیسینجر گفته بودیم و نوشته بودیم که این کار را می‌کنیم.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری مختلف رسیدم. بعدازظهر جشن دانشگاه تهران بود (اوّل مهر). شاهنشاه تشریف آوردند و با دانشجویان عضو حزب رستاخیز مدّت زیادی وقت صرف کردند. برنامه جشن یک ساعت بود ولی سه ساعت طول کشید، امّا بسیار عالی و خوب بود.

شب تمام در منزل کار کردم حالا نصف شب است.

چهارشنبه ۲ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم، شاهنشاه فرمودند: باید علیاحضرت شهبانو و والاحضرت

۱- شاهدخت شمس پهلوی، به رغم ناخورسندی شاه، در ۱۳۲۴ (۱۹۴۵)، پیرو مذهب کاتولیک شد.

همایونی بیایند پیش من و تو هم بیایی که طرز [کار] function وزارت دربار و تشکیلات آن و رابطه دربار را با مردم و غیره برای ایشان تشریح بکنی. همچنین طرز کار کردن مرا به آنها بگویی. فرمودند: کم کم به دولت و نظامیها هم دستور خواهم داد که بیایند وظائف خودشان را برای شهبانو و ولیعهد تشریح بکنند. من عرض کردم: خوشبختانه والاحضرت همایونی کاملاً استعداد جذب این مسائل را دارند، منتها باید کار به ترتیبی باشد که ایشان را خسته نکند، با مسائل تاریخی و حکایات و امثال و غیره توأم باشد. غلام خواستم در آذربایجان قدری راجع به جنگ چالدران و سلطنت صفویّه و غیره صحبت کنم و شروع هم کردم ولی در این ضمن صحبت شروع بازیها و غیره پیش آمد و ممکن نشد ولی دیدم که انترسه هستند. عرض کردم: آن چه مسلّم است، ولیعهد قبل از هر چیز باید به سُنَن ایران و تاریخ ایران و زبان فارسی و شعر فارسی خو بگیرند. یعنی جدّاً علاقمند شوند و این کار با این وضع امروز تربیتی والاحضرت همایونی امکان ندارد و خیلی خیلی حیف است. یعنی نه تنها حیف است، بلکه یک فَقْد اساسی در پایه‌های تربیتی والاحضرت همایونی است. زبان فارسی و مذهب شیعه و رژیم سلطنت چهارچوب اساسی یا سه پایه اصلی امپراتوری ایران است. اساس کار این است که ولیعهد این مسائل را بدانند و در آن غور کنند و به آن عشق بورزند. عرض کردم: شاهنشاه که الآن امپراتور هستید در حقیقت امپراتور شیعه هستید، نه تنها شاهنشاه ایران. فرمودند: آخر این بیچاره شیعه‌ها که همه جا در بدبختی و اقلّیّت هستند و از آخوندهای آنها که هرگز جز ضرر چیزی ندیده‌ایم. عرض کردم: این درست است ولی باید از این عامل بزرگ استفاده کرد. فرمودند: فقط با بودن قدرت این کار میسّر است. عرض کردم: این مطلب را صد در صد تصدیق می‌کنم و خوشبختانه این عامل موجود است. چون این عامل موجود است، باید عامل دیگر را مورد استفاده قرار داد که باید عرض کنم کاملاً تأخیر هم شده است.

نامه[ای] از صدراعظم آلمان رسیده بود که باز التماس در بالا نرفتن قیمت نفت کرده بود. دیشب با تلفن عرض کرده بودم، جوابی دیکته فرموده بودند. تقدیم کردم، توشیح فرمایند. باز هم اصلاحاتی فرمودند که درباره کشورهای جهان سوم ما بیشتر از شما علاقمندیم.

بعد در مورد یادداشت فورد که چه جوابی به آن مرحمت فرمودند: قدری صحبت کردیم. فرمودند: مردکه می‌گوید من جواب ملّت آمریکا را چه بدهم؟ عرض کردم: کاش روزی برسد که بتوانیم این مسائل را به ملّت ایران بگوییم. فرمودند: یک روزی تاریخ خواهد گفت. عرض کردم: آن روز بعد از ماست، چه طور است حالا این مطلب از طریق غیررسمی [نشت] leak کند؟ فرمودند: آن وقت دستگاههای ما هم شبیه دستگاههای آنها می‌شود.

سفیر آمریکا تبریک بسیار گرمی برای ۳۵ سال سلطنت شاهنشاه تقدیم کرده بود. فرمودند: جواب گرمی بدهید، لابد این مردکه جواب دندان شکن ما را به فورد دیده و باز هم این تبریک را می‌دهد. عرض کردم: همین طور است. چون علاوه بر اردشیر، سفیر شاهنشاه در واشنگتن، ما به او هم یک نسخه جواب همایونی را دادیم و عرض کردم: البتّه خارجی هرچه سخت‌تر جواب بشنود، بیشتر تملّق می‌گوید. فرمودند: همین‌طور است.

عرض کردم: رئیس جدید سیا در ایران پیش غلام آمد و استدعای شرفیابی دارد. فرمودند: وقت بدهید. عرض کردم: از من پرسید چه عرضی حضور شاهنشاه بکنم؟ من گفتم باید عرض بکنید بدون شائبه سرویس شما در اختیار شاهنشاه است. زیرا دو کشور ما به هم احتیاج فوق‌العادّه دارند. برای ما هم که یک رژیم سلطنتی هستیم از طرف شمال راهی نیست و برای شما هم باستیون ایران یک امر حیاتی است. پس ما هر دو به هم احتیاج داریم. ولی متأسفانه وضع شما بسیار خراب است و جای تأسف است که شما که باید مُتکّای غرب و کشورهای آزاد باشید، چنین وضعی دارید و برای او شعر مسخره[ای] خواندم و ترجمه کردم که:

پیش نماز ده که مرغابی بود   اندر آن ده بین چه رسوایی بود

شاهنشاه فرمودند: چه طور این را ترجمه کردی؟ عرض کردم: با شاهد مثال! خیلی خیلی خندیدند.

عرض کردم: زکی یمانی گفته است ترقی قیمت نفت فقط [اسمی] nominal خواهد بود. فرمودند: همیشه این مزخرفات را می‌گوید. عرض کردم: معلوم نیست.

بعد مرخّص شدم. سفیر اسرائیل را پذیرفتم. از پیامی که شاهنشاه چندی پیش در مورد توافق مصر و اسرائیل فرموده و تبریکی به اسحق رابین داده بودند تشکّر می‌کرد. بعد می‌گفت ما گفته بودیم تا کنگره آمریکا اجازه حضور متخصّصین غیر نظامی آمریکا را در صحرای سینا ندهد ما قرار داد را امضاء نمی‌کنیم. ولی بعد به امید قول فورد و کیسینجر در این مطلب سختگیری نکردیم و یقین داریم که کنگره این مطلب را تأیید خواهد کرد. مسئله عبور [کشتیهای باری] cargo اسرائیل را هم فعلاً از کانال سوئز موقوف کردیم، چون سادات این تقاضا را کرد که زیاد در زحمت نباشد، ما هم قبول کردیم. تبلیغات علیه سادات را تا آن جا که خیلی زننده نباشد موقوف کردیم. آنها هم نسبت به ما همین کار را کردند. ولی راجع به سوریه نمی‌دانیم چه بکنیم، چون در آن جا [سیاست گام به گام] step by step فایده ندارد. این قدر وسعت مساحت مورد اختلاف محدود است که مکان قدم به قدم نیست. بنابراین فکر کردیم روی توافق کلّی برویم صحبت کنیم. گفتم اگر کار نکرد و عملی نشد چی؟ گفت نمی‌دانم، ولی به هر حال همکاری ملک حسین با سوریه برای ما [مغتنم] blessing است. شاید کار از پیش ببرد، به این جهت ما نسبت به دادن موشک [هاک] Hawk به ملک حسین مخالفتی نداشته و نداریم. بعد گفت فکر می‌کنیم وضع بسیار خوب باشد و در راه صلح پیشرفت می‌کنیم. گفتم مسئله موشکهای [پرشینگ] Pershing که این همه سر و صدا راه انداخته و حتّی مصریها هم اظهار عدم رضایت در تحویل آن از طرف آمریکا به شما کرده‌اند چه مسئله ایست؟ مرا روشن کنید. گفت ما که می‌دانیم به این زودی آمریکاییها آن را تحویل نخواهند داد. این ژست برای ترساندن روسهاست که اگر آنها به سوریه این نوع موشک می‌دهند بدانند که ما هم داریم. بعد هم ما باید جواب ملّت را می‌دادیم که اگر به مرزهای قدیمی عقب نشینی می‌کنیم قدرت دفاع از ما سلب نمی‌شود و با این موشکها دشمنان را می‌توانیم سر جای خود بنشانیم. ولی بدیهی است که کلاهک اتمی هرگز نخواهیم داشت. گفتم خودتان نمی‌سازید؟ چیزی نگفت. بعد راجع به همکاری دو کشور که سابقاً بیشتر بود و حالا خیلی کم شده صحبت کرد. می‌گفت می‌دانم که یک امر سیاسی است ولی چرا باید این طور باشد؟ ما که به همکاری هرگز تظاهر نکرده بودیم و حالا هم در امور

کشاورزی، اتمی، ساختن اسلحه، [استفاده از انرژی آفتاب] solar energy و غیره حاضر به همکاری هستیم. می‌گفت در مورد همکاری مطبوعات یهودی آمریکا با ایران که تا کنون شاهنشاه این همه ناراحت بود و گله فرموده‌اند، نخست وزیر به من امر داده که نقشه وسیعی جهت این همکاری در اختیار شما بگذارم. خلاصه یک ساعت و نیم حرف زد و خسته‌ام کرد. بعد من به کارهای جاری رسیدم... بعد تمام کار کردم. منجمله یک ساعت و نیم با پرفسور ایوری[1] Avery در خصوص کتابی که می‌خواهد راجع به انقلاب سفید بنویسد صحبت کردیم.

از اخبار مهمّ جهان خبر کنفرانس اوپک در وین است که بین اعضای آن اختلاف بر سر اضافه قیمت افتاده، عربستان سعودی مخالف ترقّی قیمت، عراق و الجزیره موافق ترقّی فوق‌العادّه قیمت، و ایران و شیخ‌نشینها معتدل هستند.

در لبنان هم آتش‌بسی به وساطت سوریه و با نظارت رؤسای اغلب احزاب و دولت اعلام شد، تا ببینیم چه نتیجه بدهد.

بعدازظهر عریضه حضور شاهنشاه تقدیم کردم.

پنجشنبه ۳ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. مذاکرات با سفیر اسرائیل را به اضافه نامه نخست وزیر آنها به من، به عرض خاکپای مبارک رساندم. خیلی با دقّت گوش دادند. فرمودند: قسمت اصلی مذاکرات همان رویّه غیردوستانه جرائد یهودی آمریکاست. اگر آن حل بشود البتّه ما همکاریهای سابق را از سر می‌گیریم. بنابراین به او بگو اگر در این زمینه چنان که گفته است برنامه و نقشه وسیعی دارد بیاورد با تو در میان بگذارد.

روزنامه الرّائد (تحت نفوذ عراق) در لبنان به مصاحبه شاهنشاه با حسنین هیکل حمله کرده بود. به نظر مبارک رساندم. به دقّت خواندند. Foreign Report گزارش جالبی

۱- پیتر ایوری، استاد زبان فارسی در دانشگاه کمبریج (کینگز کالج)، چندین کتاب و مقاله درباره‌ی ایران معاصر نوشته است.

راجع به سیاست کیسینجر فرستاده بود. به نظر مبارک رساندم.

قدری راجع به کنفرانس وین و اخباری که دیشب تا نزدیک صبح گوش کرده بودم و تفسیرهای مختلف را به عرض رساندم. عرض کردم: یمانی دائماً می‌گوید ما دلائل مختلف برای پایین نگاه داشتن قیمت نفت داریم ولی یکی را هم اظهار نمی‌دارد. فرمودند: اوّلین و آخرین دلیل که قابل گفتن هم نیست و به این جهت هم اظهار نمی‌کند امر آقام کیسینجر است!

راجع به ارتش و همچنین ارتشبد خاتمی مسائلی فرمودند که به نظرم دیگر خیلی زیاد محرمانه است و باید با من به خاک برود.[1] البتّه شاهنشاه روی ارتش خیلی حساب می‌کنند و جزئیّات امور ارتش و امرای ارتش و همه چیز را در قلب خود می‌دانند که واقعاً مایه حیرت است. خداوند به این شاه عمر بدهد. اگر این تسلّط شاهنشاه به امور داخلی این کشور و این جزئیّات نبود نمی‌دانم امروز کشور ما کجا می‌بود. و من نمی‌دانم این بار سنگین اعتماد فوق‌العادّه شاهنشاه را چه‌گونه باید حمل کنم؟ همیشه در این فکر هستم.

بورقیبه رئیس جمهور تونس استدعا کرده بود که به هر نحو شده چه در تهران و چه موقعی که سن موریتز تشریف می‌برند، در زوریخ، شرفیاب شود. فرمودند: بگو به سنت موریتز که نمی‌رویم (البتّه من بسیار خوشحالم). عرض کردم: چه لزومی دارد این مطلب را بگوییم؟ به او می‌گوییم بیا تهران. فرمودند: عیبی ندارد.

نخست وزیر ژاپن هم عریضه[ای] دائر بر ثابت نگاه داشتن قیمت نفت به عرض رسانده بود. فرمودند: جواب او را هم مثل جواب صدراعظم آلمان تهیّه کنید.

بعد مرخّص شدم. قدری در دفتر کار کردم و بعد به کیش رفتم. الیزابت شعری تقدیم کرده بود. به دقّت خواندند. فرمودند: من که چیزی نفهمیدم. تو بخوان، ببین می‌فهمی؟

پنجشنبه ۳ مهر ۱۳۵۴ تا یکشنبه ۶مهر ۱۳۵۴

از بعدازظهر پنجشنبه ۵۴/۷/۳ تا عصر یکشنبه ۵۴/۷/۶ در کیش بودم. هوا هنوز گرم و

۱- ن. ک. به مقدّمه‌ی ویراستار، جلد یکم صفحات ۸۲ تا ۸۴.

ناراحت کننده است. ولی کیش هیچ وقت مرا ناراحت نمی‌کند. زیرا که زاییده فکر خود من است. در حقیقت زاییده عشق من است. زیرا ۹ سال قبل بود که با دوست خودم برای سیزده به در از شیراز (آن وقت رئیس دانشگاه پهلوی بودم) با یک هواپیمای یک موتوره به این جا آمدیم و روز بسیار خوشی گذراندیم. دوست من این جا را پسندید. خیلی هم پسندید و من هم تصمیم گرفتم برای شاهنشاه در این جا کاخی بسازم (همان سال وزیر دربار شده بودم و هنوز رئیس دانشگاه پهلوی هم بودم). بنابراین شروع به ساختن کاخ شاهنشاه و منزل وزیر دربار کردم. هرچه هم شاهنشاه و علیاحضرت شهبانو خواستند بدانند که من چه می‌کنم و چه نقشه دارم، دست خودم را باز نکردم تا سه سال بعد از آن تاریخ که ساختمانها خاتمه شد و تشریف آوردند و عاشق کیش شدند. هم شاهنشاه و هم شهبانو. و پس از آن اعلیحضرت همایونی امر فرمودند که این جا باید مرکز توریستی مهمّی در دنیا بشود. اکنون برحسب امر شاهنشاه سه هتل بزرگ و لوکس، یک کازینوی بسیار لوکس، یک هزار و پانصد ویلا و اسپورت کلوپ و غیره و غیره در دست ساختمان داریم و پروژه بسیار بزرگی شده است. برای رسیدگی به این کارها لازم بود دو سه روزی، ولو در هوای گرم، این جا بگذرانم که کارها رو به راه باشد.

با خانم علم و نوه‌ام نیلوفر و تیمسار نصیری رئیس ساواک که ضمناً صاحب این جزیره است (همان سال که ما این جا آمدیم ساواک این جا را از شیوخ محلی به نهصد هزار تومان خریده بود) و دوست عزیز خودم صادق عظیمی که از ژنو آمده است این جا بودم. با گرمی و رطوبت هوا بسیار خوش گذشت. چون کارها هم رو به راه است و یک نگرانی هم که من از چند ماه قبل در دلم داشتم، شکر خدا را به کلّی مرتفع شده است. آن نگرانی کشنده بود و من هم نمی‌توانم بنویسم. مردم خیال می‌کنند ما چه زندگی با تنعّم و خوشی می‌گذرانیم. غافل از این که گاهی آرزو می‌کنم که به جای یک عمله خشت زن در این هوای داغ کیش باشم و میسّر نیست. باری شکر می‌کنم خدا را که فعلاً نگرانی ندارم و خیلی شکر می‌کنم.

در این جا خبر تازه[ای] نبود، جز آن که از رادیوها به دقّت جریان اوپک را از وین گوش می‌کردم. دیروز صبح زود، [همایون] بهادری از تهران مرا از خواب بیدار کرد و تلگرافی از

سفیر شاهنشاه از کاراکاس خواند که رئیس جمهور ونزوئلا او را احضار و خواسته است که فوری به عرض شاهنشاه برساند که عربستان سعودی تهدید کرده است که اگر اعضای اوپک پافشاری در اضافه قیمت بکنند عربستان از اوپک خارج می‌شود. و اضافه کرده بود که آمریکا هم شدیداً به او فشار وارد می‌آورد که با زکی یمانی هم‌آهنگی کنند.[1] من فوری با تلفن مطلب را به نوشهر عرض کردم (شاهنشاه هم از روز جمعه به نوشهر تشریف بردند که از تعطیلات ۱۹-۲۰-۲۱ رمضان استفاده فرمایند). فرمودند: به او بگو ما با راه حلّ کویت که یک [سازش] compromise هست موافقت کردیم و شفاهاً وسیله تلفن به جمشید آموزگار نماینده خودمان دستور دادیم (این راه حل ده درصد اضافه [قیمت] یا [تثبیت] freeze نه ماهه است). من هم جواب دادم و بالاخره هم کار به همین صورت ختم شد و یک فتح نسبی برای عربستان سعودی (در حقیقت آمریکا) و یک شکست نسبی هم برای ما بود. البتّه خود این ده درصد برای ما دو ملیارد دلار است. مضافاً که قیمت دلار هم که ما پول نفت را با آن می‌گیریم رو به ترقی است. به این جهت ما از جانشین کردن آن وسیله پول بین‌المللی (حقّ برداشت ویژه) منصرف شده‌ایم. اوپک هم از هم‌پاشیدگی نجات پیدا کرد. چندی قبل در یادداشتهای خودم نوشتم که نظر شاهنشاه بین ۱۰-۱۵ درصد است و به همین صورت هم به پادشاه سعودی مرقوم فرمودند و در یادداشتها است. ولی مردم ایران و دنیا هیچ کدام خبر ندارند و تصوّر ۲۵ تا ۳۰ درصد می‌کردند. در این جا مقاله تحقیقی نسبت به اوپک نسبت به آینده سیاست نفتی آمریکا خواندم (در مجله نیوزویک).

ضمناً پدرسوخته مجله [پلی بوی] Playboy مقاله‌ای بر علیه ما نوشته است. این مقاله را دکتر [رضا] براهنی[2] به آنها داده و این آدم پدرسوخته‌ایست. این جا حبس بود.

۱- در این پیام رئیس جمهور ونزوئلا یادآور شده که عربستان سعودی اوپک را متزلزل ساخته و می‌بایست تا آن جا که شدنی‌ست، اوپک را در برابر فشارهای آمریکا حفظ کرد. در نتیجه توصیه می‌کند که افزایش بهای نفت به جای ۱۵٪ مورد نظر شاه، فقط ۱۰٪ باشد. شاه، تا آن هنگام، روی افزایش ۱۵٪ تا ۲۰٪ پافشاری می‌کرد و در پاسخ نامه‌ی فهد به تاریخ ۱۶ شهریور نیز این نکته را صریحاً یادآور شده بود (ن.ک. به پیوست یادداشت ۵۴/۶/۱۵).

۲- رضا براهنی، استاد دانشگاه تهران، نویسنده و شاعر و دارای گرایشهای چپی بود.

علیاحضرت شهبانو وسیله دوستان خودشان تحت تأثیر قرار گرفتند و از شاهنشاه خواستند که این شخص را آزاد کنند. او هم آزاد شد و این نتیجه آن است. خوشبختانه آن قدر مقاله مزخرف است که خود جوابش را می‌دهد. مضافاً که کارهای شاهنشاه آن قدر مهمّ و بزرگ است که پدرسوخته‌ترین دشمنان نمی‌تواند روی آن گِل بمالد. عین مقاله را با جاهایی که خط کشیده‌ام که خود علیه خود سخن می‌گوید، این جا می‌گذارم. الفضلُ ما شهد به لاعداء[1]. و باز من فکر می‌کنم این یکی از نوادر باشد که شاهنشاه به خواهش شهبانو گوش کرده‌اند. اصولاً به نظر من نباید هم گوش بکنند، زنها احساساتی هستند و حقّ دخالت در سیاست ندارند. در این مقاله Playboy این پدرسوخته براهنی برای این که آمریکاییها را بترساند به آنها حالی کرده است که مواظب باشید شاه بازیچه شما نیست. ما هم که از این سربلندیم و جز این چیزی نمی‌گوییم. اگر یک دشمن دیگر مثل این مردکه می‌داشتیم احتیاج به دوست نبود!

اتّفاقاً در همین چند روزه فرانکو، رئیس کشور اسپانیا، امر داد پنج نفر را که متّهم به قتل یک پلیس اسپانیا بودند تیر باران کنند (البتّه پس از محاکمه نظامی). دنیا بر علیه این تصمیم قیام کرد ولی او کار خودش را کرد و امروز صبح یکشنبه تیرباران شدند (عده آنها هفت نفر بود ولی چون دو دختر آبستن بین آنها بود، فرانکو این دو نفر را بخشید و بقیه را کشت). این است معنی کشورداری. حالا در خیابانهای پاریس و لندن و رم بگذار تظاهر بکنند، چه تأثیری دارد؟ البتّه با ظلم و بیدادگری موافق نیستم ولی با بی‌بند و باری و تسلیم بی‌بند و باری شدن، به خیال آن که فلان روزنامه چه خواهد نوشت یا فلان کشور خارجی چه خواهد گفت، به کلّی حرف مردم احمق و دیوانگان است و با کشورداری جور در نمی‌آید. خوشبختانه شاهنشاه در این مسائل بسیار قوی هستند و مثل صخره استوار.

دوشنبه ۷ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. البتّه بعد از چند روز غیبت، در منزل من غلغله عجیبی از گروه

۱- ["اَلفَضْلُ ما شَهِدَتْ بِهِ الاَعْداءُ"، بزرگواری آن است که دشمنان به آن اقرار کرده باشند. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

متقاضیان بود. جریان کار کیش را به تفصیل به عرض مبارک رساندم و عرض کردم که در یک جزیره برای پیشرفت سریع کار عمرانی باید زیربنای درست ساخته شود. مثلاً ما اکنون بندر لازم داریم که ساخته شد. پس در بندر باید مخازن نفت درست کنیم که برای تأمین سوخت دستخوش انقلابات دریا نباشیم که کشتی سوخت رسید یا نرسید. این کار هم شده و برای سه ماه جزیره می‌توانیم گازاویل ذخیره کنیم. بعد تأمین آب است که ماشینهای آب شیرین کن وارد شده و همچنین تأمین برق که فعلاً دوازده هزار کیلو وات ماشین برق داریم و به زودی نصب می‌شود. پس از آن کار هتلها و ویلاهای آن است که گرچه در دست ساختمان است ولی راه انداختن آنها لااقلّ پانصد نفر مستخدم لازم دارد که باید برای آنها محلّ سکونت ساخت. این کار هم دارد تمام می‌شود. و باز برای این مستخدمین، مستخدم درجه ۲ لازم است که آنها هم جا لازم دارند. مخصوصاً این مسائل را عرض کردم که اگر تأخیری در اجرای اوامر شاهانه بشود زیاد ناراحت نشوند.

جواب بوتو را توشیح فرمودند.[1]

از مقاله نیویورک تایمز راضی بودند (نتیجه مصاحبه)، با آن که همان سؤالات مضحک ای.بی.سی را تکرار کرده بود که شما متّهمین را روی پلاک سرخ شده می‌نشانید. ولی این جا پدرسوختگی نکرده بود.

مقاله پلی بوی را به نظر مبارک رساندم و نظرات خودم را هم عرض کردم. فرمودند: در این مجلّه که کسی مقاله جدّی را نمی‌خواند. من خیال کردم راجع به جنده‌بازیهای ما چیزی نوشته است. عرض کردم: خیر. خندیدند و فرمودند: پس مانع ندارد. راجع به نتیجه کار اپک ممکن نشد صحبت کنیم، یعنی وقت کم بود. می‌ماند برای فردا.

من تمام کار کردم و اکنون هفت ساعت تمام است لاینقطع کار می‌کنم. فقط نیم‌ساعتی اطراف باغ دویدم و راه رفتم که انرژی پیدا کنم.

از اخبار مهمّ جهان مسئله ۱۰٪ افزایش قیمت نفت و پیشنهاد شاهنشاه برای کمک

۱- ذوالفقار علی بوتو، نخست‌وزیر پاکستان، در پیام خود درخواست کرده بود برای گفت و گو با شاه، بعدازظهر اوّل اکتبر (نهم مهر ماه) برای ۲۴ ساعت به تهران بیاید. شاه در پاسخ خود با این درخواست موافقت کرد.

به کشورهای فقیر می‌باشد که خیلی در جهان حُسن اثر کرده است. راجع به عمل فرانکو دنیا سر و صدا راه انداخته. بعضی کشورهای اروپایی، منجمله پاپ، سفیر خود را از اسپانیا خواسته است. فرانکو هم سفیر خود را از همه [این] کشورها خواسته است. عجب دنیای مضحکی است. پلیس اسپانی را یک عدّه ماجراجو می‌کشند. بعد دستگیر و اعدام می‌شوند، دنیا نوحه‌خوانی می‌کند. باید گفت به تخم فرانکو! بعد هم همه جا [می‌زنند] و کار تمام می‌شود. به نظر من مسئله‌ای نیست.

سه شنبه ۸ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری مفصّلی بود که به عرض مبارک رساندم. از جمله حفاظت از والاحضرت همایونی و سایر والاحضرتها و برنامه مسافرت بوتو که فردا خواهد آمد.

گرچه مدّت شرفیابی طولانی بود ولی مطلب مهمّی مذاکره نشد. فقط در مورد انعکاس عمل اوپک خلاصه اخبار خارجی را عرض کردم. فورد شکایت کرده که باعث انفلاسیون بیشتری می‌شود. کیسینجر می‌گوید عمل نسبتاً معتدلی بود. انگلیسیها می‌گویند گرچه باید در نتیجه این افزایش امسال سیصد ملیون لیره بیشتر پول نفت بپردازیم ولی قابل تحمل است. روسها تعریف می‌کنند و اوپک را تشویق می‌نمایند. همچنین مطالب سایر خبرگزاریها را و روزنامه‌ها را به عرض رساندم.

از اخبار مهمّ جهان باز اغتشاش در پرتغال است که یک ایستگاه رادیو که کارکنان کمونیست داشت شعار علیه دولت می‌داد. دولت یک دسته سرباز را مأمور دستگیری و سرکوبی آنها کرد. سربازها به اغتشاشیون پیوستند.

بعدازظهر شاهنشاه تمام کار کردند. من هم در دفتر کار کردم. در منزل کم کارتر بودم. آخر شب شاهنشاه تلفن فرمودند که به وزیر اطّلاعات بگو چرا این جملات بی‌ربط در روزنامه‌ها [نسبت] به عربستان سعودی [نوشته] می‌شود؟ حالا که کار اوپک گذشت.

چهارشنبه ۹ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. راجع به پذیرایی بوتو فرمودند: او را در سعدآباد در کاخ شهوند جا

بدهید. عرض کردم: این جا که امر فرموده‌اید مخصوص رؤسای کشورها باشد. فرمودند: بلی، ولی آخر این که نخست وزیر نیست، یک نخست وزیر مخصوصی است که از رئیس کشور بالاتر است. من متوجّه شدم که تکلیف چیست. عرض کردم: پس در این صورت با آن که ویزیت خصوصی می‌کند گارد احترام هم بگذاریم. فرمودند: البتّه.

نامه سفیر انگلیس را درباره کارخانه اسلحه‌سازی اصفهان که نوشته بود بهترین سعی را می‌کنیم که بهترین و در عین حال ارزانترین جنس را بدهیم به عرض رساندم (یک کار پانصد ملیون لیره ایست). فرمودند: گویا کارشان خیلی خراب است و به کلاهبرداری بیشتر شباهت دارد. با صنایع نظامی گفتگو کن. آنها تو را روشن می‌کنند، بعد جواب سفیر را بده.[1]

مذاکرات دیروز خودم را در خصوص تبلیغات در آمریکا با سفیر اسرائیل به عرض رساندم و عرض کردم: برنامه بسیار مفصلی ارائه کرد که من تعجّب کردم که تا چه اندازه اینها به این مسئله اهمّیّت می‌دهند. تا حدّی که روی آن [تحقیق] research می‌کنند که مثلاً فلان طبقه از مردم آمریکا تا چند سال دیگر ممکن است در جامعه آن جا صاحب نفوذ شوند و از حالا روی آنها حساب می‌کنند و مطالعه دقیق به عمل می‌آورند. همچنین برای سایر نقاط دنیا (در آن جاها که منافع دارند) و این عمل آنها با کار دیمی تبلیغاتی ما از زمین تا آسمان فرق دارد. به هر صورت آنها حاضرند اطّلاعات دقیق و متخصّص حسابی به ما بدهند و مشغول کار شویم ولی این کار باید خیلی محرمانه بماند. به علاوه می‌گویند بعضی کارها واقعاً از ما ساخته نیست. چنان که جانسون رئیس جمهور اسبق آمریکا از ما خواسته بود (یعنی از جهودهای آمریکا به وساطت اسرائیل) که افکار عمومی را برای جنگ ویتنام مساعد کنند، مخصوصاً بین جوانها، و هرچه ما می‌گفتیم این کار از ما ساخته نیست باور نمی‌کرد تا آن که کمیسیون مشترکی از متخصّصین ما و خودش

۱- نامه‌ی آنتونی پارسونز، سفیر کبیر انگلستان، در پرونده‌ی یادداشتها نبود ولی در همین زمینه در ۵۴/۶/۲۰ تلگرافی از شاپور ریپورتر از لندن به علم مخابره شده که به دنبال این یادداشت آمده است. محتوای این تلگراف گویای بازار آشفته ایست که پس از افزایش چشمگیر درآمد نفت، در خریدهای نظامی و تا حدودی نیز عمرانی، از راه مذاکره‌ی مستقیم با دلّالان بین‌المللی، به جای مناقصه و ایجاد رقابت میان فروشندگان، در ایران حکمفرما بود.

درست کرد و این کمیسیون نظر ما را تأیید کرد. به هر حال آن چه از دست ما ساخته باشد در اختیار شما می‌گذاریم. گزارش دقیقی هم کتباً داده بود که به نظر مبارک همایونی رساندم. به دقّت ملاحظه فرمودند و خیلی تعجّب کردند. فرمودند: به او بگو قبول می‌کنیم و این کار را با شما شروع می‌کنیم ولی برای این که کاملاً محرمانه باشد، در دربار تحت نظر خودت باشد. اگر دستوراتی لازم باشد به دولت صادر خواهیم کرد بدون آن که علّت را به آنها بگوییم. عرض کردم: از [رفتار] attitude سفیر ما در واشنگتن هم که خود به خود بر علیه آنهاست و گویا تفاهمی با سفیر اسرائیل ندارد، هم گله‌مند و هم نگران بود که اگر کار بخواهد در دست اردشیر به جریان بیفتد چه‌گونه خواهد شد. فرمودند: به او بگو ما دستور می‌دهیم و او نمی‌تواند از آن تخلّف کند.

کارهای جاری دیگر را به عرض رساندم. منجمله این که در کاخ شهوند که از بنیاد عوض کردیم و بهترین مبیلیه اروپا را آوردیم، فقط پنج ملیون تومان مخارج شده. فرمودند: پس چه طور زیر زمین نیاوران ۲۳ ملیون تومان می‌شود؟ عرض کردم: این جا منافعی به جیب کسی نمی‌رود. آن جا را امر فرمودید سهل‌انگاری کنید، ما هم می‌کنیم. بسته به امر مبارک است. دیگر چیزی نفرمودند.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بوتو ساعت ۴ وارد شد. او را استقبال کردم و رساندم. بعد جلسه عمران کیش را داشتم. بوتو ساعت ۷ پس از افطار شرفیاب شد. من به جشن ملّی چین کمونیست رفتم (عمل متقابل). سر شام دیگر نتوانستم بروم، خیلی خسته بودم.

امروز شاهنشاه از ساعت ۳ بعدازظهر تا ۹ شب شش ساعت تمام لاینقطع کار کردند، آن هم کارهای بسیار خسته‌کننده که دو تا مصاحبه بود و بعد هم مذاکرات دو ساعته با بوتو.

W58 1024

NR 1651

AIT179 LONDON 243 9 1155
ETATPRIORIYTE EXCELLENCEY ASSADOLLAH ALAM MINISTER IMPERIAL COURT DE
SWD TEHRANIRAN

REFERENCE POINTS RAISED BY MSTER TO PARSONS ON ISFAHAN HUMBLY BEG MENTION THAT TOUFANIAN HAS BEEN GIVEN LETTER EXPALINING THAT SMALL ITEMS WITH SEEMINGLY EXAGGERATED ESTIMATES HAD BEEN INADEQUATELY DESCRIBED AND CONSQUENTLY MISTAKEN FOR ORDINARY ITEMS STOP AS FOR THE TWO

P 2

MAJOR ITEMS SINGLED OUT THE BASIS OF COMPARISON WAS UNREALISTIC AS PROPOSED PLANT FIFTY FIVE TIME BIGGERIN ONE CASE AND IN OTHER CASE MTS PROOSAL COVERS BUILDINGS AND INFRASTRUCTURE AS WELL AS PLANT STOP ALLFIGURES SUBMITTED ARE INITAIAL BUDGETARY ESTIMATES AS DISTINCT FROM FIRM QUOTATIONS STOP MTS WELCOME

P 3

DIRECT PURCHASE BY CUSTOMEROF ALL AVAILAPLE ITEMS IN IRAN STOP S FOR REMAINING ITEMS MTS WILL OBTAIN COMPETITIVE QUOTATIONS AND WILL NOT BUY EXCLUSIVELY BRITISH IF UNCOMPETITIVE STOP ALL PRICES WILL BE FULLY MONITORED AND CERTIFIED BY HMG STOP MTS HAS ALREADY ARRANGED WITH TOUFANIAN THAT HIS REPRESENTTIVE BE

P 4

A MEMBER OF THE TENDER EVALUATION BOARD CHAIRED BY BRITISH GOVERNEMENTS INDEPENDENT CERTIFYING OFFICER STOP THIS BOARD WILL EVALUATE COMPETITIVE TENDERS WHICH WILL BE OBTAINED FOR ALL MAJOR ITEMS OF PROCUREMENT STOP WILL BRING WITH ME WRITTEN ASSURANCES BUT HAVE BEEN ASKED BY MOD TO SAY THAT AS PART OF

HMG MTS ARE FULLY COMMITTED TO ABSOLUTELY FAIR DELAINGS WITH IRAN AND BEYOND ALL DOUBTS OR MISGIVINGS STOP AS AGREED WITH TOUFANIAN BRITISH TEAM ARRIVING TEHRAN THIS WEEK TO CONFIRM SCOPE OF WORK WITH NEWLY APPOINTED IRANIAN MIO TEAM REGARDS REPORTER CROWN LONDONSW 1

پنجشنبه ۱۰ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. طولانی نبود، چون قرار بود مجدّداً بوتو شرفیاب شود. کارهای جاری را عرض کردم.

ضمناً به عرض رساندم که از مطالعات اخیر به این نتیجه می‌رسم که [وجهه][1] ما در دنیا دارد خراب می‌شود. برای چه، نمی‌دانم. ولی غلام اوّلاً که به خوب و بد [وجهه] اهمّیّت نمی‌دهم. انسان باید در داخله محکم و استوار باشد. این مطالب وَق وَق زیادی است. ثانیاً هرچه بیشتر نوشته شود (چه خوب و چه بد) دلیل بر اهمّیّت و عظمت کشور و شاهنشاه ماست. فرمودند: همین طور است، ولی فکر می‌کنم یک قسمتِ این بدی مربوط به نفت و کارهای اوپک و آمریکاییها و قسمت دیگر مربوط به جهودهاست. عرض کردم: در مورد جهودها که حالا غلام وارد عمل می‌شوم، ببینم چه نتیجه می‌گیریم. فقط از دیروز که امر فرموده‌اید در فکر این هستم که کارِ این قدر حساس را در دربار به دست کی بسپارم؟ هنوز فکرم به جایی نرسیده. شاید کسی را از خارج بیاورم که هم وطن پرست بوده، مربوط به سیا و کوفت و زهرمار نباشد. البتّه در دربار از این معایب کمتر هست ولی بعضی کارکنان ما کار فوق‌العادّه زیاد دارند که نمی‌رسند و بعضی عقل شان به این مطالب نمی‌رسد. باید کسی را انتخاب کنیم که هم فهم داشته و هم به وضع دنیا آشنا باشد. هنوز کسی به نظرم نرسیده است.

قدری راجع به اوپک صحبت شد. عرض کردم: آموزگار ضمن حمله خودش به عربستان سعودی اسم کشور دوّم عربی را هم گفت، فکر می‌کنم ابوظبی باشد. فرمودند: خیلی تعجّب خواهی کرد که بگویم نه، الجزایر بود.[2] من خیلی خیلی تعجّب کردم. عرض

۱- در یادداشت «پرس» به کار رفته است.

۲- در نشست وزیران اوپک در وین (۲۷-۲۴ سپتامبر ۱۹۷۵)، عربستان سعودی، به همراه کویت، ابوظبی و قطر هواخواه ثابت نگهداشتن بهای نفت، دست کم برای سه ماه بود ولی ایران که از سوی عراق، نیجریه و لیبی پشتیبانی می‌شد درخواست افزایشی در حدود ۲۰٪ می‌کرد. سرانجام قرار شد بهای اعلام شده‌ی ۹۳٪ نفت ۱۰٪ افزایش یابد و این قیمت برای ۹ ماه تثبیت شود. این افزایش با مخالفت الجزایر که دارای نفت سبک بسیار مرغوبی بود رو به رو شد، زیرا این کشور بیم داشت خریداران به سوی نفتهای کمتر مرغوب تولیدکنندگان دیگر کشیده شوند. به نظر نمی‌رسد شاه که به این گونه جزئیات توجّه داشت از این امر آگاه نبوده باشد. به احتمال قوی علم توضیح شاه را درست درنیافته است.

کردم: این که از رادیکالها بود. فرمودند: نمی‌دانم به چه دلیل، اوّلِ کار از عربستان پیروی می‌کرد. عرض کردم: لابد نفس کیسینجر به او رسیده بود. فرمودند: شاید! فرمودند: ابوظبی هم مخالفت می‌کرد ولی کار او حسابی ندارد. گاهی موافق ما، گاهی مخالف ما، گاهی هم میانه‌رو می‌شد.

بعد من مرخّص شدم. بوتو شرفیاب شد. حالا در دفترم منتظر مرخّص شدن بوتو هستم.

از اخبار مهمّ جهان تظاهرات دامنه‌دار به نفع فرانکو در اسپانی است که صدها هزار نفر در آن شرکت کردند. در همین روز باز سه نفر پلیس اسپانیا به دست گریلاهای چپ کشته شدند. خوب، حالا دنیای پدرسوخته که این همه یقه‌درانی برای این خرابکاران می‌کند چه می‌گوید؟ مگر پلیس‌ها که کشته می‌شوند آدم نیستند؟ من بسیار متعجبم که چه طور وزیر خارجه انگلیس که مرد پخته ایست نطق شدیداللّحن علیه اسپانیا می‌کند؟

بعدازظهر بوتو را راه انداختم. منزل برگشته قدری استراحت کردم و سفیر انگلیس را پذیرفتم. مقداری که مسائل تجاری و اقتصادی است که صحبت کردیم. انگلیسیها جز این فعلاً کاری ندارند که لقمه و تکه‌ای از این جا و آن جا به هر نحوی که امکان‌پذیر باشد به حلق و جیب بزنند.

قدری راجع به سلطان قابوس صحبت کرد که کارش در مقابل انتظار فوق‌العادّه ما بیش از ۶۰٪ پیشرفت نکرده. البتّه کار مقابله با ظفار باکمک ارتش ایران و اردن پیشرفت کرده، ولی کارهای داخلی او لنگ است. [اطرافیان] entourage خوبی ندارد. از ما هم جرف قبول نمی‌کند و استدعا داشت که در زمینه یادداشتی که به من داد شاهنشاه به او توصیه‌هایی بفرمایند.[1] استدعا داشت پیش از تشریف‌فرمایی شاهنشاه به ترکیه، شرفیاب شود و از طرف دولت انگلیس و به خصوص نماینده آنها در سازمان ملل متّحد در خصوص قبرس عرایضی بکند.

۱- در این یادداشت تأکید شده که سلطان تاکنون بیشتر به منطقه‌ی کرانه‌ای و سلاله توجّه داشته و از سرمایه‌گذاریهای اجتماعی و اقتصادی در جبل ظفار غفلت کرده است. اگر در این زمینه اقدام عاجلی نشود مردم «جبل» از دولت دلسرد خواهند شد.

در مورد مصر و توافق با اسرائیل صحبت کردیم. می‌گفت احساس ما این است که اگر مصر حالا دست به جنگ نزند، که نخواهد زد، دیگر لااقلّ تا سه چهار سال نمی‌تواند جنگ بکند، زیرا اسبابهای ارتش که فرسوده می‌شود، دیگر روسها چیزی به مصر نمی‌دهند و قوّه نظامی آنها تحلیل می‌رود. و تا وقتی خود را تطبیق با وضع غرب بدهد برای مصر خیلی مشکل است که زود خود را به جایی برساند. امّا برای یک توافق به این کوچکی، قیمت چنین بزرگی پرداختن، معلوم نیست دنباله کار برای آمریکا چه خواهد شد. و اگر هم کار اساسی ظرف یک دو سال آینده انجام نشود ناچار رژیم سادات به خطر می‌افتد.

در مورد نفت صحبت کردیم. گفت قیمت ۱۰٪ برای ما چندان سنگین نیست و نخواهد بود به خصوص که به زودی خود ما نفت فروش می‌شویم. از موضوع دنباله‌روی الجزیره از عربستان سعودی باخبر بود. از وضع بی‌پولی خزانه ما هم با خبر بود. ولی می‌گفت وضع شما اهمیّت ندارد، چون اعتبار و وسائل و همه چیز دارید و به آسانی می‌توانید پول بگیرید. می‌گفت تاریخ اقتصادی انگلیس را نگاه می‌کردم. ظرف سیصد سال اخیر فقط هفت سال بودجه ما بی [کسری] deficit بود [موازنه] balance تجارت خارجی [نیز منفی بوده است] حتّی در زمان [ملکه] ویکتوریا.

او که رفت من به احوالپرسی آیت‌الله صدر زابلی رفتم و برگشته در منزل به کار مشغول شدم. تا حالا که نصف شب است. در این ضمن از رئیس جمهور ونزوئلا تلگرافی رسید حضور شاهنشاه تقدیم کردم و جواب فرمودند.[1] تلگراف تشکّر گرمی هم از بوتو رسید که تقدیم کردم.[2] صبح هم بوتو خیلی خوشحال از نتیجه سفرش بود. چرا نباید

۱- پیام کارلوس آندرس پرز (Carlos Andres Perez)، رئیس جمهور ونزوئلا، و پاسخ شاه، درباره‌ی ایجاد صندوقی برای کمک به کشورهای غیرنفتی در حال رشد است. شاه پیشنهاد کرد کشورهای عضو اوپک که بیش از ۵۰۰ هزار بشکه در روز تولید نفت می‌کنند از هر بشکه‌ی صادراتی ۱۰ سنت به این صندوق اختصاص دهند.

۲- پیرو مذاکرات شاه و بوتو، ایران پذیرفت وام ۳۰۰ ملیون دلاری پاکستان از بانکهای خصوصی آمریکا را تضمین کند تا پاکستان بتواند خریدهای نظامی مورد نیاز خود را انجام دهد. نامه‌ی بوتو و پیش‌نویس پاسخ شاه به دنبال این یادداشت آمده است. [اسناد مورد اشاره با این که در پرونده یادداشت‌های علم موجود بوده اما در کتاب آورده نشده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

باشد؟ شاهنشاه عمیقاً قدرت خودشان را پشت سر او و پاکستان گذاشته‌اند.

جمعه ۱۱ مهر ۱۳۵۴

جای تعجّب است که امروز کم‌کارترین جمعه‌های این چند ماهه اخیر بود.

صبح سواری رفتم. هواکم کم مطلوب می‌شود. به حدّی از دیدن و سواری اسب عزیزم لذّت بردم که فکر می‌کنم کمتر چنین لذّتی در زندگی دست بدهد. گرچه مرا قدری اذیّت کرد و زیاد سرخوش و سرحال بود - به علّت آن که لابد مهترها او راکمتر سواری برده‌اند - ولی من بسیار راضی بودم. امّا عصری احساس کوفتگی زیاد کردم. چون چهار ماه به علّت گرمای زیاد نتوانسته بودم سوار شوم. وزن من بسیار پایین رفته. در دو سال اخیر از ۶۶کیلو به ۵۳کیلو تنزّل کرده‌ام. فکر می‌کردم اگر در تابستان باگرمای فوق‌الطّاقه امسال سوار شوم بعد از سواری فقط روح من مراجعت خواهد کرد نه جسم من.

از اخبار مهمّ جهان یکی تشکیل جلسه مجدّد هیئت دولت اسپانی به ریاست ژنرال فرانکو است که تصمیم گرفت [به رغم] تمام انعکاسات دنیایی، قانون اعدام کسانی که مرتکب قتل افراد پلیس می‌شوند، به طور اتوماتیک کماکان اجرا شود. دنیا هر گهی می‌خواهد بخورد، به نظر من این است معنی حکومت کردن.

بالاخره کنگره آمریکا (مجلس نمایندگان) با لغو منع صدور اسلحه به ترکیه با حدود و شرایط موافقت کرد. البتّه در بهبود روابط ترکیه و آمریکا مؤثّر خواهد بود. امّا نه به طور کامل و در بست. چیز عجیبی است که بیچاره ترکیه با همه افلاس و بدبختی، اتّفاقاً قیمت این اسلحه را پرداخته است، با وصف این آمریکاییها می‌گویند نمی‌دهیم! الحکم لمَنْ غَلَب. چه باید کرد؟

شنبه ۱۲ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. باز هم شرفیابی طولانی بود ولی مطلب مهمّی در بین نبود. عرایض سفیر انگلیس را به تفصیل عرض کردم. در مورد صلح بین اسرائیل و مصر فرمودند: مطلب او درست است ولی بین سوریه و اسرائیل، فرمودند اگر راجع به ساحل

چپ اردن با اردن قبلاً توافقی بکنند ناچار سوریه راه خواهد آمد.

مقداری راجع به امور مادی صحبت شد. فرمودند: با آن که پول برای مقام سلطنت، به خصوص در ایران، بسیار لازم است ولی من اعتنایی به این امر ندارم و اصولاً نمی‌خواهم پولدار باشم. عرض کردم: شاهنشاه اگر جسارت نباشد جزء اولیاءالله هستید. دنیا اصلاً به تخم شماست، پول که دیگر ارزش ریگ برای اعلیحضرت ندارد. فرمودند: خدا زندگی ما را راه می‌برد و بچه‌ها هم پولِ بخور نمیری خواهند داشت. بیش از این اصولاً چه لزومی دارد؟ عرض کردم: کاملاً صحیح می‌فرمایید، ولی درباره والاحضرت همایون ولایتعهد باید حساب بیشتری کرد، چون اوّلِ سلطنت خودِ اعلیحضرت همایونی، بخششهای بزرگی که فرمودید تمام روی کاکُل پولهای اعلیحضرت رضا شاه کبیر بود. فرمودند: کم و بیش درست می‌گویی.

از اخبار مهمّ جهان الغای پیمان جنوب شرقی آسیا [سیتو] SEATO می‌باشد که کم و بیش منحل بود. زیرا فرانسه و پاکستان، اوّلی به علّت اختلافی که بر سر ویتنام با آمریکا پیدا کرده بود و دوّمی به علّت نزدیکی با چین، به علاوه شکستی که از هند متحمل شده بود و متّفقین به او کمکی نکردند از این پیمان قبلاً خارج شده بودند. به علاوه مرحوم [دالس[1] Dulles] آن را برای جلوگیری از نفوذ چین کمونیست به وجود آورده بود که اکنون وضع و حتّی سیاست خود آمریکا نسبت به چین تغییر کرده و چه بسا که آمریکا [خواستار] چین نیرومندی در قبال نفوذ شوروی در جنوب شرقی آسیا [باشد].

باری ظهر مرخّص و به مشهد مشرّف شدم. عصر یکشنبه ۵۴/۷/۱۳ به تهران برگشتم. در مشهد، کار بزرگ، توسعه فلکه اطراف صحن‌های رضوی، به خوبی پیشرفت می‌کند و خرابکاریها تمام شده، باید حالا سازندگی شود. شعاع فلکه دوم از فلکه سابق که مرحوم اسدی[2] کشیده بود ۱۴۰ متر وسیعتر می‌شود. بعد هم باید نوسازی بشود. کار بسیار بزرگی

۱- جان فوستر دالس (John Foster Dulles)، وزیر خارجه آمریکا (۱۹۵۹ - ۱۹۵۲). در برابر خطر کمونیسم، سیاست ایجاد سدّ نفوذ (containment) را در پیش گرفت و از کشورهای همسایه‌ی شوروی و چین، پشتیبانی نظامی و اقتصادی کرد.

۲- محمّد ولی اسدی (مصباح دیوان)، زاده‌ی بیرجند، نخست پیشکار امیر شوکت الملک (پدر علم) بود. سپس چند

است و مراقبت دائمی می‌خواهد.

سایر کارهای آستان قدس را هم رسیدگی کردم. با این مرد پدرسوخته دوروی هیپوکریت، واقعاً کار کردن مشکل است (البتّه اگر انسان بخواهد کار بکند، نه این[1] وقت بگذراند). این جا وارد جزئیّات نمی‌شوم، ولی واقعاً دلم به حال شاه می‌سوزد که در مقیاسِ بسیار بسیار بزرگ خودش چه می‌کشد. این طبقه ما، یعنی حاکمه، واقعاً فاسد است و کوچک و بی پرنسیب است و جز با زور نباید با او سخن گفت.

دوشنبه ۱۴ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. و به تفصیل برنامه‌های عمرانی آستان قدس و به خصوص توسعه اطراف صحن را به عرض رساندم. خشنود شدند. ضمناً مشکلاتی که با این کارکنان حقیر و خاک بر سر داریم به طور اشاره عرض کردم تا اگر آنها که دیروز از من فحش خوردند و ناسزا شنیدند در مقام دفاع از خود گزارشاتی عرض کنند قبلاً خاطر شاهنشاه را مسبوق کرده باشم که به چه دلیل است. گو این که از این کار به شدّت متنفر هستم، ولی چه باید کرد؟ برای پیشرفت کار، آن هم کار امام، باید موانع را برداشت. وگرنه همین کرمها یک وقت جلوی خیلی چیزها را می‌گیرند.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان　　　قیل و مقال عالمی می‌کشم از برای تو

تلگرافات خارجی زیادی بود که همه را توشیح فرمودند. بیشتر آن جواب تبریک عید فطر بود.

دوره نماینده‌ی مجلس و سرانجام برای ۹ سال نایب التّولیه آستان قدس رضوی شد. نوسازی مشهد در زمان رضا شاه به دست او صورت گرفت. در جریان اعتراض به رفع حجاب و اجتماع در مسجد گوهرشاد مشهد که منجر به تیراندازی نیروهای انتظامی و کشته شدن عده‌ای از تظاهرکنندگان شد اسدی رفتار قاطعانه‌ای نداشت و به اتّهام همکاری با سران آشوب، محاکمه و اعدام شد. فرزندان اسدی، به ویژه علینقی اسدی، با علم دوستی نزدیکی داشتند و در یادداشتها بارها از این یک نام برده شده است.

۱- [جمله در متن اصلی همین صورت را دارد. پیداست افزودن "که" به این جای جمله لازم است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

عرض کردم: برای رفتن به عمّان و مسقط، امیرخسرو افشار که سفیر سابق شاهنشاه در لندن بود و به این امور وارد است و برای ابلاغ اوامر شاهانه هم، به علّت عضویّت دربار، مناسب می‌باشد چه طور است؟ فرمودند: بسیار خوب است. این همان مستدعیّات سفیر انگلیس است که پریروز به من گفته بود که از طرف شاهنشاه نواقص کار سلطان مسقط به او تذکّر داده شود.

عرض کردم: برای اداره کارهای تبلیغاتی آمریکا با همکاری اسرائیل دکتر منوچهر گودرزی[1] چه طور است؟ فرمودند: بسیار خوب است. این دو کار مهمّ هم تمام شد.

فرمودند: بعدازظهر گردش می‌رویم. عرض کردم: من خیلی خجلم که امشب مهمان ما نرسید. فرمودند: می‌دانم، تقصیر کسی نیست. هواپیمای او از آمریکا تأخیر داشته. با وصف این گردش خودمان را با مصالح محلّی می‌رویم. بعدازظهر برای ترتیبات گردش خیلی به مشکل و زحمت افتادم، ولی مطلب مهمّی نیست که بنویسم. خلاصه، برای آن که ارباب محبوب و بسیار عزیز من ناراحت نباشد و نشود، از ساعت $\frac{1}{2}$ ۱۱ تا ساعت ۳ بعدازظهر گرفتار بودم و دائماً مواجه با مشکلات می‌شدم.

ساعت ۴ ناهار خوردم و ساعت پنج، دو ساعتی با یک دختر خانم ایرانی گذراندم. شب تمام کار کردم.

صبح عرض کردم: سرمقاله روزنامه نیویورک تایمز، برخلاف مصاحبه[ای] که همین اوکس که مقاله را نوشته و با اعلیحضرت همایونی خوب از کار درآورده بود، بسیار بد است و تقدیم کردم که خواندند. فرمودند: پدرسگ نوشته من لوئی چهاردهم هستم. در صورتی که او مغز ارتجاع و من لیدر انقلابم.[2] معلوم می‌شود با عصبانیّت خاص نوشته است.

۱- منوچهر گودرزی، از ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۷، در آغاز به عنوان معاون نخست‌وزیر و سپس وزیر مشاور، سرپرست سازمان امور اداری و استخدامی کشور بود. اصلاح قانون استخدام و همچنین تجدید تشکیلات کشوری از یادگارهای اوست. پس از آن دو سال وزیر تولیدات کشاورزی و مواد مصرفی و نزدیک به دو سال وزیر مشاور و مسؤول تهیّه‌ی طرح حمل و نقل بود. در ۱۳۵۱ از دولت استعفا داد و به کار خصوصی پرداخت. در تاریخ مورد اشاره در این یادداشت مدیرعامل شرکت ارج بود.

۲- مصاحبه‌ی شاه با جان اوکس (John Oaks) زیر عنوان "The Persian Mind" در نیویورک تایمز ۳۰ سپتامبر ۱۹۷۵ درج شده است. در آغاز این مقاله آمده است که «در هیچ کشور مهمّ جهان امروز جمله‌ی معروف لوئی چهاردهم

در خصوص اضافه قیمت مضحک نفت اندونزی، [1] خبرگزاری فرانسه را به عرض رساندم و عرض کردم که این موضوع را نفهمیده‌ام. فرمودند: فکر می‌کنم به علّت آن است که آنها اصولاً قیمتشان از ما بالاتر بود و این اضافه قیمت مختصر، قیمت نهائی آنها را منطبق با ۱۰٪ اضافه ما می‌کند.

سه‌شنبه ۱۵ مهر ۱۳۵۴

در روز پاییزی و آفتابی بسیار اعلا و آرام در کاخ سعدآباد سلام عید فطر (سلام خاصّ) برگزار شد. شاهنشاه هم سر حال بودند. هم هوا خوب بود. هم در آذربایجان باران آمده و برای دیم‌کاری خوب است و هم روی هم رفته اخبار برای ما خوب است. مضافاً که مسافری هم که منتظرش بودیم وارد شد.

جریانات به خوبی و خوشی برگزار شد. شاهنشاه به هیئت دولت و هیئت مدیره مجلسین اوامر مؤکّدی برای مبارزه با گرانفروشی صادر فرمودند. با سفرای کشورهای اسلامی، چه در حین صرف چای، بعد از آن، نیز مذاکرات مفصّلی فرمودند و معاون وزارت خارجه یادداشت کرد.

بعدازظهر شاهنشاه گردش تشریف بردند. من تمام در منزل کار کردم.

چهارشنبه ۱۶ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. البتّه قبل از شرفیابی، طبق معمول، متقاضیان در منزل زیاد بودند. چیز عجیبی است. یک عدّه به ناحق و به زور دولت [یک یا دو دوره] چهارساله وکالت را بر مردم تحمیل بوده‌اند، این دفعه که انتخابات آزاد شده، نتوانستند انتخاب شوند و باید قاعدتاً سرگردان باشند یا خود دنبال کاری بروند. از مردم طلبکاری دارند که به علّت آن که خدمت کرده‌ایم باز هم باید از بیت‌المال به نحوی از انحاء حقوق بگیریم.

«دولت یعنی من» به اندازه‌ی ایران صدق نمی‌کند. همان‌گونه که خود او تأیید می‌کند، اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی، به راستی مظهر دولت ایران است.» جان اوکس در نتیجه‌گیری روشن بینانه‌ی خود وضع ایران را انفجارآمیز می‌بیند.

۱- [این جا هم عین متن اصلی آورده شده اما چیزی مثل "خبری از" را باید به جمله افزود تا نارسایی معنایی و شکلی بر طرف شود. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

تمام شکست خوردگان یا اکثریّت عظیم آن هم اعضای حزب دولتی می‌باشند، نمی‌دانم از من چه می‌خواهند.

باری حال شاهنشاه به حمدالله بسیار خوب بود. باز هم نامه‌ها و تلگرافاتی داشتیم که مصاحبه شاهنشاه با حسنین هیکل اثر عمیق و گسترده در کشورهای دنیا و به خصوص کشورهای عرب داشته است. به نظر مبارک رساندم. کارهای آستان قدس و ترتیب فراهم آوردن پول برای کارهای عظیم نوسازی اطراف صحن را به عرض رساندم و اوامر لازم صادر فرمودند. در مورد کیش هم همین طور. فرمودند: بالاخره به من نگفتی کیش را به طور کامل کِیْ ما می‌توانیم آماده همه چیز ببینیم. عرض کردم: حدّاکثر چهار سال. فرمودند: آن وقت که ما شصت ساله می‌شویم. عرض کردم: شصت ساله که پیر نیست. احتیاج به عصا انشاءالله نخواهید داشت. بعد عرض کردم: اعلیحضرت رضا شاه کبیر سالهای آخر سلطنت خیلی شکسته بودند و دائماً عصا داشتند. فرمودند: عصا برای کمک راه رفتن نبود. فقط عادت بود.

عرض کردم: اخبار را گوش می‌کردم. انگلیسیها گفتند در کنفرانس آینده انرژی پاریس، ما به صورت عضو اروپا شرکت نمی‌کنیم و مستقلاً شرکت خواهیم کرد. فرمودند: آخر خودشان هم به نفت رسیده‌اند. علّت این است. عرض کردم: باز هم شنیدم که کشورهای انگلیس و فرانسه سفیر خودشان را که از اسپانیا فراخوانده بودند (به عنوان اعتراض به فرانکو و عمل او در مورد اعدام تروریستها) به آن کشور برگرداندند. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: تخم فرانکو را هم دستمال خواهند مالید. عرض کردم: جای تعجّب است که کالاهان وزیر خارجه انگلیس چنان نطق شدیدی علیه رژیم فرانکو کرد. فرمودند: به نظر من دو علّت داشت، یکی این که در داخل حزب کارگر مجبور بود و دیگر این که شاید راجع به جبل‌الطّارق بتواند امتیازی بگیرد.

عرض کردم: شاهنشاه دیروز بسیار قشنگ به سفرای کشورهای اسلامی فرمودید که جای تعجّب است این کشورهای غربی به زور و جبر یک کشور مقتدر را از پا در می‌آورند و وقتی از پا درآمد آن وقت به فکر می‌افتند که چه جور باید نجاتش دهند (قضیّه اسپانی و پرتغال). فرمودند: بلی همین طور است. فرمودند: فردا به شمال خواهیم رفت، چون

علیاحضرت خیلی بر اثر سرماخوردگی ضعیف شده‌اند و ایشان امروز می‌روند. عرض کردم: اطّلاع دارم. از مهمان دیروزی خیلی راضی نبودند!

بعدازظهر در رکاب شاهنشاه به دانشکده نوبنیاد فرماندهی و ستاد نیروی هوایی شاهنشاهی رفتیم. دوره اوّل آن است. بسیار در سطح بالا و عالی است. شاهنشاه در جواب فرمانده دانشکده نطق مبسوطی ایراد فرمودند که حاکی از احاطه معظّم له به همه امور هواپیمایی و فرماندهی و فنّی بود. خداوند به شاهنشاه عمر بدهد که با چه صمیمیّتی این کشور را به جلو می‌راند. باید بگویم جای مرحوم ارتشبد خاتمی بسیار خالی بود. بعد به منزل برگشتم و سپس به دفترم رفتم. دو ساعتی کار کرده سر شام رفتم.

سر شام مطلب مهمّی نبود. عرض کردم: اجازه نمی‌فرمایید فرمایشات عصر همایونی در دانشکده ستاد نیروی هوایی که فوق‌العادّه سرشار از مطلب و توجّه به کشور بود از رادیو منتشر شود؟ فرمودند: نه! از این حرفها خیلی از مسائل استراتژیک ایران فهمیده می‌شود. هیچ مصلحت نیست.

مدت مدیدی صحبت اعلیحضرت رضا شاه کبیر بود که غذای ایشان خیلی ساده، جوجه کباب و پلو در شب و جوجه آب‌پز و پلو و خورش هنگام ناهار بوده است.

علیاحضرت ملکه پهلوی شرح روابط خصوصی خودشان را با اعلیحضرت رضا شاه کبیر تعریف می‌کردند که شب اوّل زفاف چه‌گونه از ایشان وحشت داشته‌اند و اعلیحضرت رضا شاه که آن وقت میرپنجه[1] بوده‌اند با خوراندن کنیاک به ایشان بالاخره توفیق یافته‌اند! شاهنشاه بسیار می‌خندیدند و فرمودند: شما بسیار کار بدی می‌کردید که از پدرم اجتناب می‌کردید. سر شام فقط شاهنشاه و شاهدخت شمس و آقای پهلبد شوهرشان و من بودیم. علیاحضرت شهبانو به شمال تشریف بردند.

بعد من قدری راجع به جلسه سالیانه حزب محافظه کار انگلیس که امروز شنیده بودم به عرض رساندم.

۱- [میرپنجه، امیر پنجه یا میرپنج در نظام دوره قاجاریه عنوان فرماندهی که پنج تیپ به استعداد پنج هزار سرباز تحت فرمان داشت. معادل سرتیپ. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

شاهنشاه مقداری از دنیس هیلی وزیر خزانه داری انگلیس که امروز برای جلسه مشترک سرمایه‌گذاری ایران و انگلیس به تهران آمده و امروز صبح شرفیاب شد تعریف و تمجید فرمودند و فرمودند: همیشه دوست ایران بوده است.

پنجشنبه ۱۷ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری بسیار زیاد بود و چون شاهنشاه قصد مسافرت شمال داشتند جز رئیس ستاد ارتش کسی دیگر را اجازه شرفیابی مرحمت نفرموده بودند[۱] (دوشنبه و پنجشنبه روز نظامیهاست. رئیس ستاد ارتش، رؤسای نیروهای سه گانه، ژاندارمری، شهربانی، ساواک و طوفانیان رئیس صنایع نظامی)، به این جهت شرفیابی من خیلی طولانی شد ولی تمام کارهای جاری و توشیح دستخط‌ها و تلگرافات و از این مقوله بود. فقط عرض کردم که دانشگاه پنسیلوانیا در ماه دسامبر به من درجه دکترای افتخاری می‌دهد.[۲] چنان که اجازه مرحمت فرمایید، بروم و حسب‌الامر مبارک مجدّداً هم در آمریکا چک آپ شوم، گو این که خودم این کار را لازم نمی‌دانم و وسواسی هم ندارم. فرمودند: نه! لازم است این کار را بکنی. مشروط به آن که تنها بروی و فکر می‌کنم همین عمل، تو را معالجه خواهد کرد. عرض کردم: اگر اجازه فرمایید [چون] باز هم مراکشیها اصرار می‌کنند در سر راه به آن جا هم بروم. فرمودند: عیبی ندارد ترتیب کار را بده.

فریده خانم باز تقاضای نشان خورشید و تیتر والاحضرتی کرده‌اند. البتّه دیشب پس از شام، من بیچاره را یک ساعت به صحبتهای بی سر و ته گیر انداختند تا این دو نکته را

۱- [اختلافی که این جمله با اصل دستنوشته علم دارد (عکسی از دستنوشته در صفحه رو به رو آمده) به تبعیت از متنی است که زیر نظر دکتر عالیخانی انتشار یافته است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- دانشگاه شیراز در آغاز دهه‌ی ۱۹۶۰ با دانشگاه پنسیلوانیا (University of Pennsylvania) که یکی از مؤسسه‌های معتبر آموزشی آمریکاست، برای مشاوره، اعزام استاد و خدمات آموزشی دیگر، قرارداد همکاری بست. برنامه‌ی آموزشی دوره‌ی لیسانس، همانند دانشگاههای آمریکایی شد و تدریس به زبان انگلیسی صورت می‌گرفت. نام دانشگاه نیز از شیراز به پهلوی تغییر کرد. علم، پس از دوران نخست‌وزیری، چندین سال رئیس این دانشگاه و اعطای دکترای افتخاری به وی نیز به همین مناسبت بود.

پنجشنبه ۱۷-۷-۵۲ صبح زود پا شدم که [illegible]

لباس‌ها را [illegible] قهوه [illegible] داشتند [illegible]

[illegible] (پنجشنبه و جمعه)

[illegible] درباره [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] داد [illegible]

[illegible]

[illegible]

بگویند. آن هم نه به صراحت. من باید درک کنم. فرمودند: معنی درویشگری را هم فهمیدیم. خیر! نمی‌شود. این خانم مثل این که دیوانه شده است.

عرض کردم: استاندار زاهدان خواسته مجسمه دو نفری اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت شهبانو را در آن جا بگذارد. فرمودند: در مدرسه یا بنیادهای خیریّه ممکن است، ولی در میادین فکر نمی‌کنم درست باشد. مگر آن که مجسمه شهبانو را تنها بگذارند.

مدّتی درباره مزاج اعلیحضرت همایونی و این که بحمدالله سلامت خودشان را به طور کامل باز یافته‌اند صحبت شد. عرض کردم: این که من اصرار دارم هنگام گردش لااقلّ دو سه ساعت [آرامش] détente کامل داشته باشید برای این است که بتوانید این بار سنگین را بکشید. وگرنه شب تا روز و روز تا شب کار کردن پولاد را هم آب می‌کند. فرمودند: به اضافه قرقرهای شب! عرض کردم: این که درد عمومی است. عرض کردم: شنیدم پریروز یکی از ملازمان هنگام گردش همایونی، کاری که غیر لازم بود و فقط باعث کدورت خاطر مبارک ممکن بود بشود به عرض رسانده بود. او را شدیداً تنبیه و توبیخ کردم. به طوری که گریه کرد و نامه عذرخواهی و بخشایش به من نوشته است. این چیز عجیبی است که در هفته، شاهنشاه بخواهید فقط دو سه ساعت [آرامش] détente داشته باشید، باز هم این احمقها مزاحم شوند. خندیدند، فرمودند: من عادت دارم. مطلب مهمّی نیست. بی‌جهت با بیچاره دعوا کردی. عرض کردم: اینها همه باید اوّلاً حدّ و حدود خود را بفهمند؛ ثانیاً در فکر استراحت شاهنشاه باشند. بیچاره شاه! فرمودند: این که هرگز نیست؛ هر کسی در فکر کار خود و امور شخصی خودش است. واقعاً دلم سوخت.

بعد مرخّص شدم. سفیر جدید اسپانیا را پذیرفتم. مدّتی درباره اوضاع پرتغال و اسپانیا صحبت کردیم و می‌گفت عجیب است تمام اروپا و آمریکا و شوروی در هلسینکی در کنفرانس امنیّت اروپا اعلامیّه امضاء کردند که در امور داخلی یک دیگر مداخله نکنند. هنوز یک ماه از امضای این اعلامیه نگذشته و اینک همه در امور داخلی ما مداخله می‌کنند. بعد هم معتقد بود که نطق شدید کالاهان وزیر خارجه انگلیس بر علیه اسپانی به علّت رشوه دادن به جناح چپ حزب مزبور بوده است.

بعدازظهر تمام در منزل کار کردم. شب در سفارت آلمان مهمان بودم. سفیر آلمان مسافرت به شرق ایران و بیرجند کرده بود. به خصوص در بیرجند به او خیلی خوش گذشته. گو این که همه جا مهمان من بوده است، ولی بیرجند را بسیار دوست داشته و توقّف زیاد کرده بود. حالا جواب مهمانی مرا داده بود.

جمعه ۱۸ مهر ۱۳۵۴

صبح سواری رفتم. هنوز هم هوا گرم بود. بعد جوایز سوارکاران را در فرح‌آباد توزیع کردم.

ناهار منزل دخترم رودابه خوردم. بسیار خوب بود. بعدازظهر تمام در منزل ماندم و کار کردم. هیچ وقت کارهای ما تمام شدنی نیست. در یک آن که احساس می‌کنید کارها تمام شد همان وقت پاکتهای تازه و تلفنهای تازه می‌رسد که باز کار تولید می‌کنند.

از اخبار مهمّ جهان یک تصویب اعزام کارشناسان غیرنظامی به صحرای سینا برای انجام وظایف [هشدار سریع] early warning از طرف کنگره و سنای آمریکاست. و دیگر خبر تشکیل کنفرانس سران کشورهای بزرگ غربی آمریکا، انگلیس، فرانسه، ایتالیا، آلمان و ژاپن در مورد پول بین‌المللی و اقتصاد بین‌المللی و انرژی است و البتّه چون می‌بایست در این جلسه کیسینجر هم شرکت می‌جست قرار شد وزرای خارجه این کشورها هم در آن شرکت کنند. روزنامه واشنگتن پست مقاله شدیدی بر علیه ما در مورد قیمت نفت نوشته که فردا به نظر مبارک همایونی خواهم رساند. در اسپانیا گاو باز معروف آن جا ثروت خودش را وقف برنگاهداری افراد خانواده پلیسهایی که توسّط تروریستها کشته می‌شوند کرد. بسیار ژست عالی و خوبی بود. ولی عجیب است که این عمل دنیا را تکان داد بیش از آن‌چه که عقل و منطق حکم می‌کند. و حالا افکار عمومی جهان کم کم به حقانیّت عمل فرانکو متوجّه می‌شود. واقعاً دنیا صورت مسخره عجیبی پیدا کرده. مثل این که تمام مردم دنیا دیوانه شده باشند. در چنین روزگاری جز استوار بودن و استوار ماندن هیچ چیز دیگری به درد نمی‌خورد. یعنی هر کس باید کار خودش را بدون توجّه به عوعوی سگان هرزه بکند وگرنه کلاهش پس معرکه است. این نظر من است.

امشب سالگرد سی و هفتمین سال ازدواج خانم علم و من بود. در منزل دو نفری ماندیم و هدیه به خانم دادم. عجیب است، چه قدر عمر زود می‌گذرد و قدر آن را نمی‌دانیم. بی‌جهت چه قدر مزاحم یک دیگر می‌شویم. البتّه من صبر و تحمّل بسیار دارم. یعنی لازمه زندگی من این است.

شنبه ۱۹ مهر ۱۳۵۴

صبح قرار بود شاهنشاه با هلیکوپتر سیکورسکی به تهران تشریف بیاورند. این هلیکوپتر قوی را خیلی دوست دارند و با همان هم تشریف بردند. من هوا را تحقیق کردم. گفتند روی کوهها ابری غلیظ است. فوری استدعا کردم با هواپیما تشریف بیاورند. با آن که پرواز کرده بودند برگشتند و با هواپیما تشریف آوردند. وقتی وارد شدند در فرودگاه خیلی با من عصبانی بودند. فرمودند: ابری روی کوه نبود. عرض کردم: به هر صورت این احتیاط بهتر بود. فرمودند: آخر با این عمل نیم ساعت وقت گم کردیم. عرض کردم: باکی نیست. دیگر چیزی نفرمودند. در رکابشان با هلیکوپتر از فرودگاه به سعدآباد رفتم.

شرح مهمانی سفیر آلمان را عرض کردم که آلمانها از عمل انگلیس در خصوص شرکت مستقلّ آنها در کنفرانس انرژی پاریس خیلی ناراحت هستند. در مورد تصفیه‌خانه بوشهر عرض می‌کند تا ارجحیت صادرات بازار مشترک را ایران نگیرد، نفت ایران در آن جا گرانتر از نفت تصفیه شده اروپا به دست ما می‌رسد و این عملاً از لحاظ تجارتی مشکل است.

در مورد روهرگاز و معامله ما با آن جا می‌گفت باید شرطی گذاشت که اگر شوروی‌ها در تحویل گاز تعلّل بکنند (چون ما گاز را وسیله راه شوروی به آلمان می‌فروشیم) ایران حقّ قطع گاز را داشته باشد.[1] گفتم چنین چیزی را شورویها قبول نخواهند کرد. گفت به هر حال خیلی مهمّ است. لااقلّ باید در این حدودها شرطی گذاشت.

۱- اشاره به شاه لوله‌ی دوّم گاز است که قرار بود از راه معاوضه (swap) با شوروی، سالانه ۱۷ ملیارد مکعّب گاز به آلمان، فرانسه، اتریش و چکوسلواکی فروخته شود. شرکتهای طرف مذاکره با ایران، روهرگاز، گاز دو فرانس و OMV اتریش بودند (ن. ک. به محسن شیرازی: صنعت گاز ایران، انتشارات بنیاد مطالعات ایران، ص ۱۰۴-۱۰۳).

کارهای جاری و تلگرافات مفصّل سفرای ایران را در خارج (با آن که قاعدتاً باید وسیله وزارت خارجه به عرض برسد، ولی چون جواب من قاطع و فوری است، اغلب وسیله من مطالب مهمّ را تلگراف می‌کنند) به عرض رساندم.

دستخطی تعارف سیاسی به رئیس جمهور مکزیک توشیح فرمودند. مصاحبه زکی یمانی [با] روزنامه واشنگتن پست را به عرض مبارک رساندم. خود من هم بسیار ناراحت بوده و هستم. با کمال خونسردی ملاحظه [کرده] فرمودند: پدرسگ‌ها حداقل نزاکت بین‌المللی را هم رعایت نمی‌کنند ولی شما اعتنا نکنید. عرض کردم: انسان خیلی می‌سوزد. فرمودند: اعتنا کردن بدتر است.

سفیر شاهنشاه در رباط استدعا کرده بود والاحضرت همایونی از ولیعهد مراکش دعوت فرمایند. قبول فرمودند.

گزارشهای کارهای تجارتی انگلیسیها را که در آن مورد سفیر انگلیس چندی قبل با من مذاکره کرده بود به عرض رساندم که به هر دستگاهی (بیشتر قسمت ارتشی) در این جا مراجعه می‌کنم می‌گویند کار انگلیسیها بیشتر حقّه بازی است تا حقیقت. دلائل را عرض کردم: (دلائلی که قسمتهای ارتشی داده بودند). فرمودند: خوب، چه باید کرد؟

عرض کردم: حاکم فجیره که به ایران می‌آید می‌خواهد مرا ببیند. فرمودند: بپذیر. عرض کردم: یک [معاون] وزیر سابق در میسیون دنیس هیلی است، می‌خواهد مرا ببیند. فرمودند: بپذیر.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله سفیر اسرائیل را دیدم و راجع به امور تبلیغاتی آمریکا به تفصیل با او مذاکره کردم. قرار شد مجدّداً عصری بیاید منزل که من [منوچهر] گودرزی را به او معرّفی کنم. گزارش ضمیمه را راجع به موشکهای پرشینگ به من داد.[1] عصری مجدّداً در منزل سفیر اسرائیل را دیدم و ترتیب معرّفی او را به گودرزی دادم و قرار شد مطالعات شروع شود.

بعد در دفتر، [آنتونی رویل] Anthony Royle یکی از معاونان سابق وزارت خارجه

۱- گزارش سفیر اسرائیل به علم به دنبال این یادداشت آمده است.

انگلیس را که محافظه کار است و حالا نماینده مجلس می‌باشد و با میسیون [هیلی] Healy به ایران آمده است ملاقات کردم. یک ساعتی حرف زدیم.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. مقداری صحبت از پیشرفتهای والاحضرت همایونی در همه زمینه‌ها بود که مایه خوشوقتی فوق‌العادّه شاهنشاه است.

از اخبار مهمّ جهان دادن جایزه [صلح] نوبل به ساخاروف[1] عالم طغیانگر شوروی است که موجب سر و صدای زیاد در دنیا و گله خود شورویها شده است.

حالا نصف شب است ولی من مثل مرده هستم. حساب کرده‌ام امروز ۱۶ ساعت تمام کار مداوم کرده‌ام. برنامه شاهنشاه هم امروز عجیب بود. یکی میسیون نظامی آمریکا و وزیر دارایی مصر را بعدازظهر پذیرفتند که بسیار طولانی شد. فکر می‌کنم شاهنشاه هم بیش از ۱۶ ساعت کار کرده باشند و این جای نگرانی زیاد است. ما به جهنم از بین برویم. ولی اگر شاه رفت، ایران می‌رود.

یکشنبه ۲۰ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. منجمله مذاکره با معاون سابق وزارت خارجه انگلیس را به اختصار به عرض رساندم که مطلب مهمّ او این بود که آیا خانم [مارگارت] تچر[2] رئیس حزب اقلّیّت محافظه کار می‌تواند به ایران بیاید و شرفیاب شود یا نه؟ من به او گفتم چرا نه؟ گفت ممکن است شما بخواهید روابط شما با دولت حاضر به هم بخورد. گفتم تعجّب می‌کنم شما یک نفر انگلیسی چه طور چنین حرفی می‌زنید؟ به علاوه ما اهمّیّتی به دولت انگلیس، چه کارگر چه محافظه کار، نمی‌دهیم که برنجد یا نرنجد. خجالت کشید. شاهنشاه فرمودند: خوب جوابی دادی.

۱- آندره ساخاروف (۱۹۸۹ - ۱۹۲۱) فیزیکدانی برجسته و از سازندگان بمب هیدروژنی شوروی بود. در دهه‌ی ۱۹۶۰ به علّت دفاع از حقوق بشر مورد غضب رهبران کشور قرار گرفت و از کار برکنار شد. در ۱۹۸۸ اعاده‌ی حیثیّت یافت و نماینده‌ی مجلس و عضو هیئت رئیسه‌ی آکادمی علوم شد.

۲- مارگارت تچر، از ۱۹۷۵ رهبر حزب محافظه کار و از ۱۹۷۹ تا پایان ۱۹۹۰ نخست‌وزیر انگلستان بود. پس از آن بالقب بارونس، عضو مجلس لردها شد.

Uri Lubrani
P.O.B. 1997

Tehran, 5th October, 1975
Ref. 1694

STRICTLY CONFIDENTIAL

H.E. Mr. A.A. Alam,
Minister to the Imperial Court,
Niavaran Palace,
NIAVARAN.

Your Excellency,

I am directed by my Prime Minister to transmit the following text through Your Excellency to His Imperial Majesty:

A. IN REPLY TO HIS IMPERIAL MAJESTY CONCERNING THE INTRODUCTION OF PERSHING MISSILES;

1) WE WERE NOT THE FIRST TO INTRODUCE GROUND TO GROUND MISSILES INTO OUR REGION. SCUD GROUND TO GROUND MISSILES HAVE BEEN SUPPLIED BY THE SOVIET UNION TO NEIGHBOURING ARAB COUNTRIES LONG AGO AND WERE OPERATIONALLY USED AGAINST US DURING THE OCTOBER '73 WAR.

2) ISRAEL REQUESTED THE PERSHING MISSILE FROM THE UNITED STATES AS A PSYCHOLOGICAL DETERRENT HOPING THAT ITS EXISTENCE IN OUR HANDS WILL PREVENT BOTH SIDES FROM EMPLOYING MISSILES OF THIS KIND. THIS IS THE REASON WE REQUESTED ONLY A SINGLE BATTALION OF THE PERSHING MISSILES ALTHOUGH THERE ARE MANY MORE GROUND TO GROUND MISSILES IN THE HANDS OF OUR NEIGHBOURS.

3) WE DID NOT REQUEST THE NUCLEAR VERSION OF THE PERSHING MISSILE BUT DISTINCTLY REQUESTED IT WITH A CONVENTIONAL WARHEAD ONLY.

4) WE DO NOT REGARD THE PERSHING MISSILE AS A CRITICAL WEAPON SYSTEM FOR ISRAEL'S DEFENCE AND WE SHALL NOT MAKE ITS SUPPLY OR THE REFUSAL OF ITS SUPPLY A TEST CASE WITHIN THE CONTEXT OF ISRAEL'S RELATIONS WITH THE UNITED STATES.

B. My Prime Minister conveys his warmest personal regards to His Imperial Majesty and his special felicitations on the occasion of "Eid El-Fitr."

I avail myself of this opportunity to renew to Your Excellency the assurance of my highest consideration.

Yours sincerely,

Uri Lubrani.

بعد قدری راجع به اوضاع داخلی انگلیس صحبت کرد. گفت ممکن است محافظه‌کاران در انتخابات آینده شانس داشته باشند، نه از این جهت که ما برنامه درخشانی بتوانیم عرضه کنیم، بلکه از این لحاظ که شاید مردم از کارگران خسته شوند. ولی با وصف این ما حاضریم اگر الآن حزب کارگر بخواهد دولت ائتلافی تشکیل بدهد، در آن شرکت کنیم. امّا انتخابات فوری نمی‌خواهیم، چون بهتر می‌دانیم مبارزه با انفلاسیون و غیره را حزب کارگر انجام بدهد. من گفتم مبارزه با سندیکاها را چه طور؟ گفت ممکن است در این زمینه هم حزب کارگر درگیر بشود.

وضع ایران را پرسید که در خارج همه جور صحبت می‌شود، ممکن است تو نظر روشنی به من بدهی؟ گفتم: البتّه. بعد استحکام وضع ایران را برای او تشریح کردم که فعلاً کشاورز و کارگر که استخوان‌بندی اجتماعی ما را تشکیل می‌دهند صد در صد از وضع خودشان راضی هستند (به دلیل مالک شدن کشاورز و امتیازات فوق‌العادّه کارگران که تشریح کردم). بورژوازی با پول زیادی که در دسترس دارند راضی است. صنعتگران راضی هستند. و برنامه اعلیحضرت همایونی یک سوسیالیسم تند و عدالت اجتماعی مطلق به علاوه [مشارکت] participation اکثریّت در عموم کارهاست که به شدت تعقیب می‌شود و عوض شدنی هم نیست. بنابراین ناراضی خیلی کم داریم. چند گران فروش یا چند دانشجو که معلوم نیست سرشان بر چه بالینی است داد و فریاد می‌کنند. ما اهمیّتی نمی‌دهیم. منتها فرق کشور ما با کشور شما این است که ما از این اقلّیت نمی‌ترسیم و آنها را می‌کوبیم و شما تسلیم آنها هستید. آیا این معنی دارد که یک وزیر خارجه انگلیس به عنوان رعایت جناح چپ حزب خودش به یک کشور اروپایی به این شدّت حمله کند؟ گفت فلان کس، راست می‌گویی، ولی چه باید [کرد]؟ [سیاست پیشه‌گان] politicians این طور هستند. گفتم: فرق کشور من با شما این است که ما گرفتار [سیاست پیشه‌گان] politicians نیستیم و کار ما در دست یک [دولت مرد] statesman بزرگی است.

در مورد شرکت ۴۹٪ مردم در سرمایه‌گذاریهای خصوصی که باعث آه و ناله سرمایه‌داران شده است و شما را از سرمایه‌گذاری می‌ترسانند، مبادا گول این حرفها را

بخورید. اینها که داد و فریاد می‌کنند از لحاظ قیمت‌گذاری کارخانه آنهاست که از روی پرداخت [مالیات] معیّن شده است. کم [مالیات] داده‌اند حالا هم قیمت [کارخانه‌های آنها] کم تعیین شده است. به کسی مربوط نیست. حالا هم آنها هستند که سر و صدا راه انداخته‌اند و شما را می‌ترسانند وگرنه ۴۹٪ شرکت مردم پشتوانه حُسن جریان کار کارخانجات و ضمانت ادامه و بقای آنهاست.[1]

آن قدر صمیمانه و صادقانه حرف زدم که تحت تأثیر قرار گرفت و اصرار کرد من به انگلیس بروم برای حزب محافظه کار [کنفرانس] lecture بدهم. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: تصادفاً مثل این که بد حرف نزده‌ای! عرض کردم: گاهی بر سبیل استمرار، خوب حرف می‌زنم. فرمودند: اگر استمرار را برداری، درست است. به هر صورت خوشوقت شدند و خندیدند و من از این لحاظ خوشحالم. فرمودند: اتّفاقاً بد نبود اگر وزیر دربار نبودی، دعوتش را قبول کنی.

بعد کارهای جاری را عرض کردم. منجمله این که خلاصه کتاب هفت خواهران (نفتی) را که وسیله تامپسون نوشته شده است عرض کردم. این طور کتابها برای ما بسیار مفید است، زیرا او از شاهنشاه شکایت می‌کند که پافشاری اعلیحضرت همایونی باعث تشکیل اوپک و گرانی قیمت نفت و غیره شد و ما همین را می‌خواهیم که مردم بدانند و متأسّفانه نمی‌دانند. فرمودند: نکند تو هم دنبال سیاستهای قدیمی باشی که انگلیسیها داشتند و مخصوصاً به بعضی می‌گفتند ما را فحش بدهید. عرض کردم: اتّفاقاً در این مورد همین طور است، چون عربها می‌گویند: الفضل ما شهد به الاعداء.

بعد در خصوص مصدّق صحبت پیش آمد که سالها انگلیسیها را به دستور خود آنها فحش داد، زیرا چنان آدمی که حاضر نبود بدون رضایت انگلیسیها نخست وزیر بشود (در باطن) چه طور این طور یک دفعه می‌تواند دُم در بیاورد، مگر به دستور خود آنها بوده

۱- توضیح علم کامل نیست. بهای سهام شرکتهای صنعتی که می‌بایست ۴۹٪ سهام خود را به کارگران شرکت و مردم عرضه دارند بر پایه‌ی چندین عامل تعیین می‌شد که میزان سود و عملکرد گذشته و در نتیجه مالیات پرداخت شده، تنها یکی از این عاملها بوده ولی در هر صورت این برنامه خام، سطحی و عوام فریبانه بود و مجریان امر نیز اعتقادی به آن نداشتند. برای نمونه: ن.ک. تاریخ شفاهی ایران، دانشگاه هاروارد، مصاحبه با محمّد یگانه، نوار ۱۱، صص ۱۲-۱۰.

باشد. عرض کردم: تردیدی در این کار نیست و پدرزنم مرحوم قوام و سردار فاخر در این زمینه اسناد ذیقیمتی دارند که حتّی حاضر نبوده بدون توصیه سفارت انگلیس حاکم فارس بشود.

بعد نامه بوتو را ملاحظه کرده فرمودند: وزیر اقتصاد و دربار جواب تهیّه کنند.[۱] عرض کردم: روزنامه‌های غربی خیلی راجع به این کسی که در سِند رقیب بوتو شده قلمفرسایی می‌کنند. فرمودند: معلوم نیست چرا. گویا بین مردم شخص بدنامی است.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. قرار بود شاهنشاه برای افتتاح پارک فرح که مجسمه‌های پادشاهان بزرگ ایران را در آن قرار داده‌اند بروند و پرده‌برداری بفرمایند. به علّت گزارشی که به عرض رسید که مجسمه‌ها زشت هستند موقوف شد. بنابراین فرمودند: به گردش می‌رویم. من بعدازظهر یک دختر خانم ایرانی را دیدم، نفسی تازه کردم. مجدّداً به کار مشغول شدم تا حالا که نصف شب است.

سفیر کره شمالی را دیدم که یک ساعت و نیم وقت مرا گرفت و چرت و پرت گفت تا بالاخره این نکته را حالی کند که انتظار دارد ما در سازمان ملل به طرح یکی شدن کره که از طرف کره شمالی پیشنهاد می‌شود رأی موافق بدهیم، که نخواهیم داد! یک ساعتی هم سفیر شاهنشاه را در لبنان پذیرفتم (سرهنگ منصور قدر) که مرا کاملاً نسبت به اوضاع آن جا [آشنا] brief کرد. هیچ بعید نیست لبنان بین عیسویها و مسلمانان (شیعه و سنی به طور جداگانه) و فلسطینیها تجزیه شود و این کشور به کلّی از بین برود. در این صورت یک قسمت آن را هم اسرائیل اشغال خواهد کرد.

دوشنبه ۲۱ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. جواب بوتو را تقدیم کردم. توشیح کرده، فرمودند: چه طور این نکته را فراموش کرده‌اید که بنویسید منتظر نتیجه مذاکرات

۱- بوتو در نامه‌ی خود درخواست کرده که هرچه زودتر از تصمیم ایران برای تضمین وام ۳۰۰ ملیون دلاری پاکستان از بانکهای آمریکایی آگاه شود.

شما با آمریکاییها در مورد خرید اسلحه می‌باشیم؟[۱] ماشاءالله به این همه دقّت و توجّه، با این همه کار و گرفتاری. نکته‌ای نیست که از خاطر این مرد بزرگ محو شود.

گزارشی رسیده بود که چند شب است رادیو مسکو در مورد ظفار و چند مسئله دیگر منجمله پاکستان و موضوع نفت و اوپک به ما بد می‌گوید. فرمودند: در مورد مسئله نفت ممکن نیست. سایر قسمتها ممکن است صحیح باشد. از وزیر اطّلاعات بخواه که این قسمت را هرچه از رادیوها شنیده‌اند برای ما بفرستند.

[محمّد] باهری، معاون کلّ دربار، که در هیئت اجرائی موقّت حزب رستاخیز است کسب تکلیف کرده بود که در مورد اعضای دفتر سیاسی که به انتخاب ماست، چه امری می‌فرمایید؟ فرمودند: به نخست وزیر بگوید که اگر اعضاء در پیشگاه شاهنشاه چک شده‌اند که مانع ندارد وگرنه ما رأی آزاد باید بدهیم. کارهای جاری بسیار زیاد بود و شرفیابی طولانی شد.

بعد مرخّص شدم. به کارهای خودم رسیدم. منجمله [اریک دریک][۲] Eric Drake رئیس BP را که از چین بر می‌گشت [پذیرفتم]. از پیشرفتهای آن جا خیره شده بود. همچنین در مورد منابع نفتی آن جا می‌گفت فکر نمی‌کنم به این زودی صادر کننده بشوند. بعد سفیر فرانسه را دیدم. از طرف ژیسکاردستن، رئیس جمهور فرانسه، پیامی برای من آورده بود که سال گذشته که نخست وزیر فرانسه شیراک به دیدن تو آمده بود، گفته بودی که نظر مبارک اعلیحضرت همایونی این است که اگر عراق از ما اسلحه خواست بدهیم. به این جهت ما از همان وقت شروع به عمل کردیم و حالا به اطّلاع می‌رسانیم که در زمینه فروش کامیون و زره‌پوش و تانک پیشرفت کرده‌ایم. آیا باز هم نظر همان است؟ گفتم مجدّداً به عرض مبارک شاهانه می‌رسانم، ولی باز هم نظر سال گذشته‌ام را تائید و تأکید می‌کنم، زیرا شاهنشاه من آن قدر آینده را روشن و وسیع می‌بینند که قابل تصوّر

۱- پیش‌نویس پاسخ شاه به بوتو، با جمله‌ای که به دستور شاه اضافه شده، به پیوست است. در حاشیه‌ی نامه علم افزوده «این جمله‌ای ست که ما فراموش کرده بودیم و شاهنشاه فرمودند اضافه شود».

۲- سر اریک دریک، در هنگام ملّی شدن نفت ایران در ۱۹۵۱، مدیرعامل شرکت نفت ایران و انگلیس، در ایران و در دهه‌ی ۱۹۷۰، رئیس هیئت مدیره‌ی بریتیش پترولیوم بود.

نیست. ما پارسال که با عراق سر جنگ داشتیم به علّت آن که عراق را از کمپ شوروی جدا کنند، این طور رضایت داشتند. حالا که سر آشتی داریم و صلح کرده‌ایم که معلوم است نظر سابق را تأیید می‌فرمایند.

بعد مرخّص شدم. ناهار پیش مادر زنم بودم. پیره زن بسیار خوبی است، ولی برای من فرسوده که از ساعت ۸ صبح تا بعدازظهر یکسره تحت فشار و ناملایمات بوده‌ام نشستن کنار این خانم چندان لذّتی نمی‌دهد. به خصوص که بیچاره تمام دندانهای خود راکشیده و لثّه‌ها تمام زخم است و برای این که درد خودش را به من حالی کند، دائماً لثّه‌های زخم شده را سر ناهار به من نشان می‌داد. چه باید کرد؟

بعدازظهر شاهنشاه باز هم امروز پنج ساعت تمام کار می‌کنند[۱]. نمی‌دانم این چه وقت و چه اصراری به این جور کار کردن است. من هم تمام در منزل کار کردم.

امشب تولّد علیاحضرت فرح پهلوی در کاخ سعدآباد به طور خصوصی برگزار می‌شود. پادشاه سابق یونان، مفتخور بزرگ جهان، بر ما منّت گذاشته جهت شرکت در این جشن تشریف آورده‌اند!

صبح جریان ملاقات دیروز سفیر کره شمالی را که دیشب نوشتم به عرض رساندم. فرمودند: تقاضایش قابل قبول ما نیست.

سه‌شنبه ۲۲ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. به اختصار بود. عرض کردم: با آن که انگلیسیها به ما می‌گویند ما نمی‌خواهیم مطلبی به پادشاه مسقط گفته باشیم و تقاضا داریم شما مسائل را با او صحبت بکنید احمق سفیر انگلیس پس از مذاکره افشار با او برداشته تلگراف کرده به سفیر انگلیس در مسقط که گویا او هم مرد احمقی است و سابقاً سفیر آنها پیش شیخ زائد بود و برحسب امر اعلیحضرت همایونی او را از آن جا عوض کردند که افشار می‌آید و چنین و چنان خواهد کرد. غلام گفتم افشار سخت به سفیر انگلیس اعتراض بکند. او هم

۱- [جمله عین متن اصلی است. اگر چه قدری نارساست. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

13th October, 1975.

Dear Mr. Prime Minister,

I thank Your Excellency for your cordial letter of 6th October 1975.

It was a great pleasure for me to have a very useful exchange of views with you on questions of common concern during your recent visit to Tehran. We are awaiting the results of your talks with the United States of America on the procurement of military equipment.

Following your conversation here with my Minister of Economic Affairs and Finance with regard to Iran's guarantee of a three hundred million dollar loan for Pakistan, it was agreed that we would give the matter every consideration and take the necessary action once the relevant details are worked out and made known by your Minister of Finance. We would naturally be very glad to proceed with this question as soon as we receive this information.

It is most gratifying to me to observe the close cooperation and brotherhood that characterize the relations between Iran and Pakistan and I have the conviction that the firm bonds linking us will continue to be consolidated in the future to the mutual benefit of our peoples.

With the assurances of my highest consideration and esteem,

His Excellency
Mr. Zulfikar Ali Bhutto,
Prime Minister of the Islamic Republic of Pakistan,
ISLAMABAD.

او را خواست و به او گفت شما خودتان یا ما را دست انداخته‌اید. سفیر خیلی دستپاچه شد و معذرتخواهی زیاد کرد که اشتباه کرده است. فرمودند: عیبی نداشته، خوب عمل کرده‌اید، ولی این پارسونز آدم بدی نیست، فکر نمی‌کنم سوءنیّت داشته[1]. عرض کردم: شاهنشاه بهتر واقفند.

عرایض سفیر فرانسه را عرض کردم. فرمودند: باز هم همان نظر سابق خودمان را تأیید می‌کنیم. در مورد تشریف فرمایی به ایتالیا عرض کردم: تا از وضع امنیّتی آن جا مطمئن نشویم اجازه فرمایید جواب قطعی به دعوت آنها ندهیم. گو این که خود سفیر شاهنشاه هم اصرار می‌کند. در مورد عضویّت باهری در دفتر سیاسی حزب و این که با کدام جبهه همکاری کند فرمودند: میل خودش است.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری و همان ملاقاتهای پر تقاضا و جانکاه پرداختم. بعدازظهر به استادیوم فرح در شرق تهران رفتیم و اعلیحضرتین به مناسبت تولّد علیاحضرت شهبانو آن را افتتاح فرمودند. شب هم مهمانی منزل فریده خانم بود.

هنگام افتتاح استادیوم، تشریفات، صندلی پادشاه و ملکه یونان (پادشاه و ملکه سابق) را قدری عقب‌تر از ردیف اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت شهبانو و والاحضرت همایونی قرار داده بود. من که قبل از تشریف فرمایی به آن جا رسیدم به رئیس تشریفات گفتم ممکن است مورد ایراد واقع گردد. گفت جریان را به عرض شاهنشاه رسانده‌ام و تصویب فرموده‌اند. اتّفاقاً وقتی تشریف آوردند علیاحضرت شهبانو شدیداً ایراد کردند و فوری صندلیها در یک ردیف قرار گرفت و موضوع تمام شد. ولی در این ضمن علیاحضرت شهبانو مطلبی فرمودند که من بسیار ناراحت شدم و آن این بود که به شاهنشاه گفتند آخر ملک حسین هرچه دلش می‌خواهد می‌کند و ما این جا اسیر تشریفات هستیم؛ باید از او یاد بگیریم. البتّه جواب این است که این جا کشور شاهنشاهی ایران و آن جا بدبخت اردن است که در مملکت بودنش هم شکّ و تردید داریم. ولی من می‌دانم که این جور

۱- [این جمله در متن اصلی هم به همین صورت آمده. افزون "باشد" به پایان جمله، آن را کامل و رسا می‌کند. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

ملامت‌ها به شاهنشاه محال است که بخشیده شود. منتها آن قدر این مرد بزرگ و بزرگوار و با سعِه صدر است که به رو نمی‌آورد، امّا فراموش نمی‌کند.

چهارشنبه ۲۳ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. باز هم کار زیاد بود یعنی وزیر کشور سودان و رئیس .B.P، علاوه بر عدّه معمولی بودند. شرفیابی به اختصار کشید. گزارش طبّی سلامتی علیاحضرت ملکه پهلوی را عرض کردم که به حمدالله آن ناراحتی قلبی بر طرف شده. خوشحال شدند. ...

بعد مرخّص شدم. به مختصر کارهای جاری رسیدم. مجدّداً برای شرکت در ناهار شیخ دوبی (شیخ راشد) و نایب رئیس ایالت[1] متّحده عربی برگشتم. شاهنشاه این شخص را دوست دارند چون تمام وقت نوکر وفادار شاهنشاه بوده است و هرگز تخطّی نکرده. سر ناهار مطلب مهمّی مذاکره نشد. صحبت از آینده بنادر ایران بود که ظرفیّت بنادر خرمشهر و بندر شاپور و دیلم و بوشهر و بندرعبّاس و چاه‌بهار به هشتاد ملیون تن در سال خواهد رسید. از همه این جاها ترن برقی به مرکز کشور کشیده خواهد شد. من عرض کردم: راجع به [آلودگی] pollution خلیج فارس اوامر صادر فرمایند که دارد خطرناک می‌شود. شاهنشاه خیلی خیلی در این زمینه تأکید فرمودند و به نخست وزیر ما هم امر فرمودند: قانون از مجلس زودتر بگذرد. مقدار زیادی راجع به کیش و برنامه‌های آینده آن جا با خوشوقتی تمام صحبت فرمودند و پیش از ظهر با حضور سایرین و نخست وزیر ما و بعدازظهر فقط دو نفری با شیخ راشد مذاکره فرمودند.

بعدازظهر من به کارهای جاری رسیدم. شاهنشاه دندانسازی تشریف بردند (در کاخ نیاوران). از آن جا هم نیم ساعتی مهمانهای تازه وارد ما را دیدند. گویا خوب بود. هنوز زیارتشان نکرده‌ام که بدانم. امشب هم سر شام نرفتم. چون نخست وزیری برای پادشاه یونان مهمانی می‌دهد، اعلیحضرت همایونی برای شام تشریف نمی‌برند. با علیاحضرت ملکه پهلوی دو نفری شام میل می‌کنند. بعد از شام برای خداحافظی پادشاه یونان به

۱- [جمله عین متن اصلی است. مراد امارات متّحده عربی است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

نخست وزیری سری خواهند زد ولی علیاحضرت شهبانو از سر شب برای شام تشریف برده‌اند.

از اخبار مهمّ جهان مسافرت ژیسکاردستن به مسکو است و آن جا، هم مذاکرات تجارتی و هم مذاکرات سیاسی خواهد داشت. هر دو نفر، برژنف و ژیسکار، راجع به [تنش زدایی] détente چه از لحاظ ایدئولوژیکی و چه از لحاظ نظامی تأکید فراوان کرده‌اند. دیگر این که رئیس جمهور سوریه و یاسر عرفات، رهبر فلسطینیها، در کنفرانس سران عرب در قاهره برای خاتمه دادن به غائله لبنان شرکت نکردند. دیگر این که کنفرانس مقدّماتی انرژی در پاریس نسبتهً پیشرفت دارد. فتح و ظفری برای ما و فرانسه و شکستی برای کیسینجر خواهد بود.

سفیر آمریکا صبح زود برای صرف صبحانه (برحسب تقاضای خودش) پیش من آمد. مطلب مهمّی نداشت. فقط می‌خواست بگوید که باز مرا سنای آمریکا احضار کرده و مقداری درد دل کند. استدعای ملاقات یک [نماینده کنگره] congressman را با من داشت.

پنجشنبه ۲۴ مهر ۱۳۵۴

صبح پس از آن که مقدار زیادی صاحبان توقّع را راه انداختم شرفیاب شدم. گزارشی از اطبّاء معالج طحال رسیده بود که بسیار خوب بود. به نظر مبارک رساندم خیلی خوشحال شدند. یعنی احساس کردم که خوشحال شدند. دیدم صبح پنجشنبه است و این مرد هم که فولاد نیست، بالاخره خسته می‌شود. پس بهتر است امروز مسائلی که روح بزرگش را آزرده سازد اصلاً عرض نکنم. خوشبختانه گزارش خوشحال کننده دیگری داشتم که این پسره افشار قتلی (پسره دزدی که بیست سال قبل کار پرداز ژاندارمری بود و به علّت محکومیّت در ایران فرار کرد و به آمریکا رفت و در آن جا روزنامه واشنگتن پست فارسی را منتشر می‌کرد و هرچه بد و بی‌راه بود به ما می‌داد) در اثر تعقیب ما بالاخره در آمریکا زندانی شد. هم شاهنشاه خوشحال شدند و هم اظهار رضایت از زحمات بانک عمران که او را تعقیب می‌کرد فرمودند. مهمانهای ما همه رسیده‌اند. آن را هم عرض کردم. بعد در

خصوص آنها مدّتی مذاکره کردیم چون بسیار خوب و قابل توجّه هستند.

بعد کارهای جاری را عرض کردم، ولی سعی کردم کاری که موجبات کدورت خاطر عزیز شاهنشاه را فراهم کند اصلاً به عرض نرسانم. فقط خودشان سؤال فرمودند که آن گفتار رادیو مسکو را بر علیه اوپک از وزارت اطّلاعات پرسیدی چه بود؟ (ماشاءالله به این هوش و دقّت و توجّه به کارها). عرض کردم: بلی و اتّفاقاً در کیف غلام است. راجع به اوپک مطلبی ندارد. راجع به مصدّق و دولت قانونی مصدّق خیلی تعریف می‌کند. فرمودند: گفتم که ممکن نیست بر علیه اوپک چیزی بگوید. بعد فرمودند: دولت قانونی یعنی چه؟ تا وقتی سرکار بود قانونی بود. عرض کردم: این کلمه تأکید بر روحیّه مردم احمق است.مثل دولت قانونی پاتریس لومومبای کنگو که هنوز هم مسکو برای خر کردن مردم آفریقا می‌گوید، یا دولت قانونی مجیب الرّحمن بنگلادش [1]. خیلی خندیدند.

باز کمی صحبت مصدّق پیش آمد. فرمودند: چنین آدم مضرّ به حال کشور فکر نمی‌کنم ظرف هزاران سال در کشوری پیدا بشود که در عین حال مردم را این اندازه خر بکند. فرمودند: به او می‌گفتند پلهای راههای شمال خراب شده، بشکن می‌زد. می‌گفت چه بهتر، مگر مردم از هزاران سال پیش تا کنون در آن جا راه داشته‌اند؟ بعد برای همین مردم جلوی دوربین تلویزیون اشک می‌ریخت و این مردم احمق هم باور می‌کردند. عرض کردم: مردم باور نکنند چه بکنند؟ فرمودند: با خود من چه کرد. شرح سفر ما را به شیراز که مردم این همه استقبال کردند اجازه نداد در رادیو بگویند و روز بعد از مراجعت به دیدن من آمده بود و پای مرا می‌خواست ببوسد. عرض کردم: به خاطرم هست.

بعد صحبت پادشاه افغانستان پیش آمد. ماهانه ده هزار دلار به او مرحمت می‌فرمایند. به علاوه برای خود و دخترش دو منزل در رم خریدیم. ماهی دو هزار دلار هم

۱- پاتریس لومومبا (۱۹۶۰ - ۱۹۲۵) رهبر جنبش ملّی کنگو (Mouvemet National Congolais)، به دنبال استقلال کنگو در انتخابات ۱۹۶۰ پیروز و نخست‌وزیر کشور شد. ولی به علّت اختلاف با رئیس جمهور، از کار بر کنار و پس از چندی به دستور موبوتو کشته شد. مجیب‌الرّحمن هم به دنبال پیروزی حزب عوامی لیگ و جدایی از پاکستان، رهبر استقلال بنگلادش و نخستین نخست‌وزیر (۱۹۷۱) و سپس رئیس‌جمهور آن کشور (۱۹۷۵) بود و به دنبال کودتای نظامی کشته شد. در قانونی بودن این دولتها شکی نیست.

به دخترش مرحمت می‌کنند. تلگرافی مبنی بر تشکّر از تلگراف تبریک عید تولّدش توسّط شاهنشاه، به عرض مبارک رسانده بود. فرمودند: خوب این بیچاره را هم که اداره می‌کنیم. عرض کردم: خیلی شکرگزار است به خصوص که داماد او، ولیخان، هم آزاد شد و آن را از چشم اعلیحضرت همایونی می‌بیند. فرمودند: ما به هر صورت، هم به این کمک کردیم و می‌کنیم و هم داوود خان را تقویت می‌کنیم. چون غیر از این راهی نیست و کار ما صریح و بدون غلّ و غش است. عرض کردم: فکر می‌کنم هر دو طرف [قدردانی] appreciate بکنند.

مسائل خصوصی را پیش کشیدم. عرض کردم: دیروز در زیر سایه اعلیحضرت ده ملیون تومان زمین فروختم یعنی پنجاه ملیون تومان زمین معامله کردیم و ده ملیون تومان پول آن را از دولت گرفتم (زمین مشترک بین من و دکتر کنی). فرمودند: چه بهتر، کاش تمام پول را امسال می‌گرفتی. عرض کردم: با این برنامه صرفه‌جویی که دستور فرموده‌اید دولت پول ندارد. فرمودند: خوب سال دیگر خواهد داد. عرض کردم: همین هم زیاد است، می‌خواهم چه کنم؟...

بعد مرخّص شدم. سری به مهمانها زدم. چون سوئدی هستند با هوای سرد داشتند آفتاب می‌گرفتند واقعاً با آفتاب برابری می‌کردند.

بعدازظهر تمام کار کردم. امروز پنجشنبه روز سنگین شرفیابی نظامیهاست. قرار شد شاهنشاه اگر فرصتی بفرمایند نیم ساعتی سری به مهمانها بزنند، اگر نه، هیچ.

من شب هم کار کردم. از اخبار مهمّ جهان این که گفت و گوهای برژنف و ژیسکار امروز به تأخیر افتاد. ممکن است دو علّت داشته باشد. یکی این که در موضوع [تنش زدایی] détente ایدئولوژیکی ممکن است ژیسکار آن قدر پیش رفته باشد که موجبات کدورت یا گرفتاری برژنف (که پیش خود روسها به زیاد لیبرال بودن متّهم است) شده باشد، یا آن که برژنف باز مریض شده باشد. خبر مهمّ دیگر موفقّیت کنفرانس مقدّماتی انرژی در پاریس است که بین نظرات تولیدکنندگان و مصرف کنندگان نزدیکی پیدا شد و ترتیب برقراری کنفرانس را دادند.

جمعه ۲۵ مهر ۱۳۵۴

صبح سواری رفتم. هوا واقعاً عالی بود. یک صبح پاییزی شفّاف و معتدل به تمام معنیٰ. دو ساعتی سوار شدم. امروز مقداری تاختم. بقیّه روز را در منزل تمام به کار و مطالعه گذراندم.

از اخبار مهمّ جهان این است که پادشاه مراکش اعلام کرد با یک عدّه بی‌اسلحه سیصد هزار نفری یک مارش صلح‌آمیز به طرف صحرای اسپانیا خواهد کرد. صحرای اسپانیا مورد ادّعای مراکش و موریتانی هر دو هست، ولی اسپانیا اخیراً تصمیم گرفته به آن جا استقلال بدهد. دیوان لاهه ادّعای مراکش و موریتانی را دلیل حقّ و حقوقی بر صحرا ندانسته است. ولی این مسئله برای مردم مراکش خیلی مسئله پرستیژی است چنان که مسئله قبرس برای ترکهاست. بنابراین ناچار پادشاه مراکش باید اقداماتی بکند.

شنبه ۲۶ مهر ۱۳۵۴

صبح سفیر جدید تایلند اعتبار نامه تقدیم کرد. بعد من به اختصار شرفیاب شدم. چون نخست وزیر هم چند فقره کار داشت، آمده بود شرفیاب شود. منجمله فکر می‌کنم [فهرست] اعضای دفتر سیاسی حزب را آورده بود به عرض برساند. من مطمئن هستم که باهری را اگر بتواند، نخواهد گذاشت. نمی‌دانم چه سرّی است که این همه اینها از من و اطرافیان من وحشت دارند. اگر بدانند که من اگر کلاهم را هم بردارند و در نخست وزیری بیندازند، نمی‌روم بردارم، باز این چه وحشتی است که از من دارند؟ یک عدّه دولت و دولتیها این همه وحشت دارند و یک عدّه هم خرکس، چنان که سابقاً نوشته‌ام، خیال می‌کنند من نخست وزیر می‌شوم. غافل از آن که در قلب خودم از این کلمه بیزارم. خوب چه کار دارم که این مطلب را به کسی بگویم. چون بیم و امید هر دو مفید است و از هر دو می‌توان بهره گرفت.

در شرفیابی فقط کارهای جاری و توشیحی را عرض کردم. منجمله دستخطّ رئیس جمهور سودان را توشیح فرمودند. تمام دستخط ماشین شده بود، یعنی جمله بالای آن My dear brother و کلمه آخر Sincerely. شاهنشاه فرمودند: مگر هزار بار

نگفتم که بالا و پایین را خودم باید بنویسم و اوقات تلخ شدند. عرض کردم: علّت این است که او تمام نامه‌اش را ماشین کرده بود، مقابله به مثل کردیم. فرمودند: او هر غلطی که بکند نباید ما تقلید بکنیم. بالاخره چانه زدم که اجازه فرمایند بالا دستخطّ شود و پایین Sincerely ماشین شود. اجازه فرمودند. چون عرض کردم و واقعاً برای این مردکه وحشی زیادی است. فرمودند: این قدر هم وحشی نیست.

مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعد سری به مهمانهای زیبا زدم. تماشای آنها هم بی‌لذّت نیست.

بعدازظهر القشمی، نایب الحمدی رئیس شورای انقلابی یمن، را پذیرفتم که عریضه[ای] برای شاهنشاه از طرف الحمدی آورده بود. تقاضایش کمک مالی و نظامی است (چنان که به مسقط و عمّان می‌کنیم) تا یمن جنوبی را منکوب نمایند. این کار بدون کمک عربستان سعودی، نه می‌شود، و نه برای ما صرف دارد. عربستان سعودی هم بر حسب [سنّت] tradition از یمن وحشت دارد و کمک حسابی به آنها نمی‌کند. در چنین وضعی گرفتار هستیم. در عوض روسها به یمن جنوبی خیلی کمک می‌کنند، منجمله آنها [میگ ۲۱] Mig-21 دارند.

بعد خانم [لینگ] Laing را که قرار است کتابی درباره اعلیحضرت همایونی بنویسد، پذیرفتم[1]. دو ساعت با او حرف زدم، خسته‌ام کرد. سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود.

از اخبار مهمّ داخلی این است که در خصوص فتح ما بر ظفاریها امشب خیلی سر و صدا راه انداختیم. یعنی پیش دستی کردیم. چون آنها یک خلبان هلیکوپتر ما را اسیر کرده‌اند و می‌خواهند او را در تلویزیونها نشان بدهند. ما پیشدستی کرده‌ایم. ولی واقعاً هم هواپیماهای فانتوم و کشتیهای ما قسمتهای ساحلی را که هنوز در دست ظفاریهاست به

۱- بیوگرافی شاه، نوشته‌ی مارگارت لینگ، زیر عنوان "The Shah"، در ۱۹۷۷ در لندن چاپ شد. این کتاب جنبه‌ی تبلیغاتی داشت و صرفاً بر پایه‌ی مصاحبه با شاه و درباریان نوشته شده است. نویسنده در پایان کتاب از علم می‌پرسد که عیب شاه چیست و او در پاسخ می‌گوید «به عقیده من، عیب او این است که به راستی برای مردم خود، زیادی بزرگ است - افکار او بزرگتر از ان است که ما مردم بتوانیم درک کنیم». ن. ک. به Cyrus Ghani, Iran and the West, P.216. علم در یادداشت ۵۴/۸/۶ به این گفت و گو اشاره کرده است.

کلّی در هم کوبیدند و آنها فرار کردند.

یکشنبه ۲۷ مهر ۱۳۵۴

صبح قبل از آن که شرفیاب شوم. سه نفر را پذیرفتم که به هر سه آنها کار داشتم. یکی مهدی سمیعی رئیس اسبق بانک مرکزی بود. می‌خواستم نظر او را راجع به این مبارزه با گرانی برای خودم بدانم. بعد دکتر [بنی] Beny که کتاب پل فیروزه را در[1] ایران نوشته[2] و دیگر آقای [فوربز] Forbes که [راهنمای] reference book اقتصادی می‌خواهد راجع به ایران تهیّه کند. دو ساعتی طول کشید. ولی چون از منزل زود بیرون آمدم از شرّ مراجعین راحت بودم.

بعد شرفیاب شدم. شاهنشاه خیلی گرفتار بودند. کارهای جاری را عرض کردم. توشیح‌های لازم [را] فرمودند. جریان ملاقات با القشمی را به عرض مبارک رساندم که اینها پول و کمک اسلحه می‌خواهند و حق هم دارند. زیرا یمن جنوبی با اسلحه قوی شوروی آنها را تهدید می‌کند. گرچه من با او مفصّل صحبت کردم ولی استدعای شرفیابی دارد. در شورای انقلاب هم مرد مهمّی است. کاش به او وقت مرحمت فرمایید. فرمودند: وقت تعیین کنید، ولی به اینها باید عربستان سعودی کمک بدهد. عرض کردم: عربستان کمک نمی‌دهد، چون بنابر [سنت] tradition از اینها وحشت و نفرت دارد. بعد عرض کردم: نمی‌دانم این عربستان با این همه پول چه می‌کند؟ نه به یمن، نه به مسقط، کمک چشمگیری نمی‌کند. آن چه می‌کند به مسخره بیشتر شبیه است. فرمودند: فهم ندارند و هم می‌ترسند. ولی اخیراً کمکهایی به عمّان کرده‌اند. عرض کردم: به یمن هم باید بکنند.

۱- [این جمله در متن اصلی به همین صورت آمده. افزودن "باره" به جمله مفهوم آن را کامل و سکته موجود را برطرف می‌کند. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- رولوف بنی (Roloff Beny)، عکاس سرشناس کانادایی، به هزینه‌ی دولت ایران دو کتاب پر از عکس با چاپی نفیس، به انگلیسی درباره‌ی ایران تهیّه کرده است. یکی پل فیروزه که در یادداشت به آن اشاره شده است و در همان سال (۱۹۷۵) در انگلستان طبع شد. دیگری Iran: Elements of Destiny که می‌کوشد نشان دهد ایران همه‌ی عاملهایی را که بتواند یکی از پنج قدرت صنعتی بزرگ جهان شود، داراست. این کتاب در ۱۹۷۸ چاپ شد. در این سالها، ایران برای عکاسان و نویسندگان که حاضر بودند هنر خود را در اختیار تبلغات رسمی دولت بگذارند بازار خوبی شده بود.

فرمودند: من به فهد گفته‌ام و فکر می‌کنم این مرد عاقلتری است.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله سفیر جدید نروژ را پذیرفتم. راجع به ذخایر نفت زیرزمینی (زیردریایی) ارقام مهمّی می‌گفت و به خصوص حدسیّاتی در آن جاها که به علّت عمق دریا هنوز وارد کشف نشده‌اند می‌زنند که خیلی زیاد است. به هر صورت از ۱۹۸۰ به بعد سالانه ۹۰ ملیون تن تقریباً روزی یک ملیون و هشتصد هزار بارل نفت خواهند داشت که البتّه قسمت مهمّی را صادر خواهند کرد. می‌گفت شما با قیمت نفت که بالا بردید مخارج کشفیات تازه را برای ما آسان ساختید (همان فرمایش اعلیحضرت همایونی).

بعدازظهر شاهنشاه به گردش تشریف بردند. من هم قصد داشتم در منزل کمی استراحت کنم و به کار بپردازم. یک دفعه تلفن من زنگ زد. معلوم شد هدیه‌ای که صبح امر فرموده بودند تهیّه کنم فراموش کرده‌ام. به قدری ناراحت شدم که تا حالا که سر شب است هنوز از این ناراحتی سر درد دارم. چون نمی‌خواهم یک دقیقه اوقات فراغت شاهنشاه عزیز من که بسیار کم است به ناراحتی و تلخی بگذرد. باری چه باید [کرد]؟ کارهای مختلف و متفرّق و زیاد نسیان می‌آورد. منتها شاهنشاه آن قدر بزرگوار است که مرا با کمال بزرگواری بخشیدند.

دوشنبه ۲۸ مهر ۱۳۵۴

امروز صبح متأسفانه منزل مثل طویله بود و دیوانه‌ام کرد. دهها نفر از در و دیوارها بالا می‌رفتند. من چنین اندیشیده‌ام که این مردم می‌بینند یک فرد احمقی این جا نشسته، در منزل او هم باز است، هرچه هم می‌خواهیم اگر انجام ندهد لااقلّ دنبالش می‌رود. پس سنگ مفت، گنجشک مفت، چرا نزنیم؟ از طرفی من با مقامی که دارم نمی‌توانم درِ خانه‌ام را ببندم. چون هیچ جای دیگری درش به روی مردم باز نیست. این است که می‌سوزم و می‌سازم.

بعد شرفیاب شدم. دستخط برای الحمدی را توشیح فرمودند. [فریدون] موثّقی نامه خوبی از وضع اردن نوشته بود، به عرض مبارک رساندم. [امیرخسرو] افشار که باید به

مكتب الرئيس

صاحب الجلاله الشاهنشاه اريامهـر المعظم

الاخ العزيز محمد رضا بهلـوى حفظكم الله

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

ولجلالتكم صادق تمنياتي الصادقه بدوام صحتكم واستمرار هنائكـم

وبعـد :

فأنه لمن دواعي اغتباطي وسروري ان اجد من زيارة الاخ المقدم احمد حسين الغشمي عضو مجلس القياده ونائب القائد العام ورئيس هيئة الاركان العامـه والوفد المرافق له لبلدكم العظيم فرصة غالية كي اعرب لجلالتكم مجددا عن اعجابـي وتقديري البالغين للحفاوة والتكريم اللذين احطتمونا بهما اثناء زيارتنا لبلدكـم الشقيق وللانطباعات الرائعه التي تركتها بنفوسنا تلك الزيارة .

ياصاحب الجلالـه

واذا كانت تلك الزيارة قد اطلعتنا على حقيقة ماتحقق للشعب الايرانـي الشقيق من انجازات هائله في ظل القيادة الحنكه المجربه لجلالتكم فانها لتعطينا الدليل القاطع في ان الثورة اى ثورة لا يمكن ان يطلق عليها ثورة حقيقية مالم تتجاوز الوعود والتصريحات الى عملية التطبيق والممارسات وهذا هو ماتحقق للشعب الايراني الشقيق في ظل ثورتكم البيضا والتي لا بد وان تكون مثالا حسنا يهتدى بنهجهـا كل القادة والثوار .

ياصاحب الجلالـه

انني لعلى ثقة كبيرة وراسخه بان تبادل الزيارات بين مسئولى بلدينا وعلـى مختلف المستويات من شأنها ان تسهم وبشكل عاجل في تطوير وتعزيز العلاقات بين بلدينا المسلمين الشقيقين اللذين تربطهما صلات حميمه ضاربة في اعماق التاريـخ وربما يكون من الصعب على ان اضيف شيئا على هذين التعبيرين كتوضيح لما يربـط بلدينا من العلاقات لان خطاب جلالتكم اثناء مأدبة العشاء قد جاء كافيا وشامـلا ولم يترك لي شيئا حتى اضيفه بهذه الرسالة .

مكتب الرئيس

ياصاحب الجلالــه

ومن هذه الثقة ومن هذا الايمان فأني مطمئن بأن زيارة الاخ المقـــدم احمد حسين الغشمي عضو مجلس القياده ونائب القائد العام ورئيس هيئة الاركـان العامه والوفد المرافق له من شأنها ان تسهم وبصورة واسعة في تعزيز وتطـــوير العلاقات تعزيزا عميقا وتطويرا شاملا ولاسيما في المجالات التي تتعلق بتطـوير التعاون فيما بين القوات المسلحه اليمنية والقوات المسلحة الايرانية كما ان من شأنها استكمال كل الاجراءات والمحادثات بشأن كل المواضيع التي تم طرحها ووضعتها امام جلالتكم والمتعلقه باسهامكم في تطوير القوات المسلحه اليمنية .

انني لعلى ثقة بان الاخ المقدم احمد الغشمي سوف يجد المتسع من وقتكم حتى يحضى بشرف استقبال جلالتكم له كما ان رعايتكم وتوجيهات جلالتكم لـــكل الجهات المعنية ببلدكم العظيم من شأنها ان تحقق كل النتائج المرجوه من زيارة الاخ المقدم احمد الغشمي لايران الشقيق .

وفي الختام تفضلوا ياصاحب الجلالة بقبول تمنياتي الاخوية الصادقـــة بالصحة والسعادة الدائمتين لجلالتكم ولصاحبة الجلالة قرينتكم الموقره .

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاتـــه ..

اخوكم

مقدم/ ابراهيم محمد الحمـــدى

رئيس مجلس القيادة والقائد العام

للجمهورية العربية اليمنيـــة

صنعاء في ٩ شوال ١٣٩٥ هجريه

الموافق ١٤/١٠/١٩٧٥ م

اعلیحضرت همایون برادر گرامی محمدرضا پهلوی شاهنشاه آریامهر حفظه الله

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

پس از تقدیم درودهای شایان و آرزوی دوام سلامت آن اعلیحضرت از فرصت
گرانبهائی که سفر دوست برادرم سرهنگ محمد حسین الحشیمی (?) عضو شورای فرماندهی و نایب
زمانده کل [illegible] ارتش [illegible] همراه به کشور معظم آن اعلیحضرت
بدست داده استفاده نموده مراتب ستایش و قدردانی بیکران خود را از مهمان
نوازیها و پذیرائیهای گرمی که دوست یا برادرانمان از کشور برادر ایران
بارها مشمول آن فرموده‌اند، همچنین احساسات خود را نسبت به اثرات نیک و خوب
[illegible] که [illegible] دوست در دل ما بجای گذاشته ابراز میدارم.

[illegible]

اعلیحضرتا

این سفر دوست علاوه بر اینکه ما را با حقیقت دست آوردهائی که ملت برادر
ایران در سایه رهبری خردمندانه بکار آمد آن اعلیحضرت در تمام زمینه‌ها
بدست آورده آشنا کرد، [illegible] روشن ما را نمایاند که انقلاب برای انقلاب
شایسته آن کوشش بوده که عنوان حقیقی انقلاب را دارا باشد مگر آنکه
در مرحلهٔ سخن پردازی زننده دارد یا فراتر نهاده بصورت عملی و حقیقت درآید

و این همان چیزی است که ملت برادر ما ایران در پرتو انقلاب سفید آن اعلیحضرت بدست آورده و بهترین نمونه ایست که شایسته است تمام رهبران انقلاب جهان آنرا سرمشق قرار دهند

اعلیحضرتا

من اطمینان کامل و قاطع دارم که دید و بازدید بین رجال مسئول دو کشور ما در سطوح عالیه در تحکیم و تسریع گسترش و بهبود بیشتر روابط بین این دو کشور همکیش و برادر که پیوندهای محکم و ریشه دار تاریخی آنها را بهم می پیوندد، مؤثر خواهد بود. و شاید من نتوانم علاوه بر آنچه آن اعلیحضرت در نطقی که در ضیافت شام ایراد کردند و کاملاً در این مورد کافی و وافی بود، چیزی بیفزایم.

اعلیحضرتا

با تکیه بر این ایمان و عقیده و اطمینان دارم که مسافرت برادرم سرهنگ احمد حسین الغشمی عضو شورای فرماندهی و نایب فرمانده کل و رئیس ستاد ارتش و هیئت همراه او به ایران در تحکیم و توسعه روابط دو کشور بصورت عمیق و همه جانبه بویژه در مورد همکاری بین نیروهای مسلح یمن و نیروهای مسلح ایران سهم بزرگی داشته باشد. همچنین قطع دارم که این مسافرت در تکمیل تمام اقدامات و مذاکرات که درباره کلیه امور مربوط به شرکت ایران در پیشرفت و بهبود وضع نیروهای مسلح یمن در حضور

آن اعلیحضرت مطرح و مورد محبت و بررسی قرار گرفت مسرورمند باشد

امیدوارم اوقات گرانبهای آن اعلیحضرت اجازه دهد که برادرم سرهنگ محمد المنتصر افتخار شرفیابی بحضور آن اعلیحضرت را بیابد، همچنین اطمینان دارم که توجهات عالیه آن اعلیحضرت و دستورات داهیانه که نسبت به هیئت وابسته دولت شان بشر صادر خواهند فرمود در حصول کلیه نتایج مطلوب از ماموریت برادرم سرهنگ محمد المنتصر به ایران موثر باشد.

در پایان امیدوارم بهترین آرزوهای صادقانه و برادرانه‌ام را برای سلامت و سعادت آن اعلیحضرت و علیاحضرت شهبانوی بزرگوار ایران بپذیرند. والسلام علیکم ورحمة الله

برادر آن اعلیحضرت

سرهنگ ابراهیم محمد الحمدی

رئیس شورای فرماندهی و فرمانده کل ارتش

جمهوری عربی یمن

صنعا: بتاریخ ۹ شوال ۱۳۹۵ هجری

مطابق ۱۴/۱۰/۱۹۷۵ میلادی

حضرت سرهنگ ابراهیم محمد الحمدی رئیس شورای فرماندهی فرمانده کل نیروهای مسلح جمهوری عربی یمن

برادر گرامی

نامه مورخ ۹ شوال ۱۳۹۵ هجری آن حضرت را که حاکی از احساسات خالصانه و مودت آمیز بود بوسیله جناب سرهنگ احمد حسین الغشمی عضو شورای فرماندهی و نایب فرمانده کل و رئیس ستاد ارتش جمهوری عربی یمن ارسال فرموده بودید دریافت داشتم و موجب کمال خوشوقتی گردید.

یقین دارم دیدار اخیر آن حضرت از کشور برادرتان ایران و مذاکرات ثمربخش فیمابین در توسعه و تحکیم هرچه بیشتر پیوندهای تاریخی دوستی عمیق و همکاری صمیمانه میان ایران و جمهوری عربی یمن تأثیر بسزائی داشته است و خاطرات خوش این مسافرت همواره برای ما گرامی خواهد بود.

جناب سرهنگ احمد حسین الغشمی را بحضور پذیرفتم و درباره مسائل مورد علاقه دو کشور با ایشان مذاکره کردم که البته نتیجه آن باطلاع آن برادر گرامی خواهد رسید. ضمناً دستورات مقتضی بمقامات دولت و نیروهای مسلح شاهنشاهی صادر شد تا مطالبی را که در ملاقات اخیرمان در تهران مورد تبادل نظر قرار گرفت دنبال نمایند. من همواره نسبت بتوسعه همکاری میان نیروهای مسلح دو کشورمان توجه خاصی مبذول داشته‌ام و امیدوارم که در نتیجه تشریک مساعی نزدیک و برادرانه و تحت توجهات خداوند متعال صلح و ثبات در این منطقه حساس کاملاً مستقر گردد.

در خاتمه از درگاه ایزد توانا مسئلت دارم همگی ما را در تأمین رفاه و سعادت دو ملت مسلمان بیش از پیش موفق و مؤید بدارد و به آن حضرت تندرستی و شادکامی و به ملت نجیب و کوشای جمهوری عربی یمن تعالی و رفاه روزافزون اعطا فرماید.

خواهشمندم ادعیه خالصانه و درودهای صمیمانه مرا بپذیرید.

مسقط برود عرایضی عرض کرده بود. چون یادداشت داده و از روی یادداشت عرض کردم: عین یادداشتها را این جا می‌گذارم[1]. اجازه مرحمت فرمودند تمثال مبارک و هدایایی هم ببرد.

راجع به وضع لبنان عرض کردم که حالا خبر این است که آمریکاییها، عربستان و کویت را تشویق می‌کنند که جلوی اقدامات قذافی را در آن جا بگیرند و کویت هم پیشقدم شده و می‌خواهد ارتش عرب به آن جا بفرستد. و حال آن که تا دیروز خبر بود که آمریکاییها می‌خواهند وضع لبنان مغشوش باشد که روزنامه‌های لبنان که در دنیای عرب ذی نفوذ هستند نتوانند راجع به توافق سینا انتقاد بکنند. فرمودند: ممکن است هر دو درست باشد و خندیدند.

روزنامه دیلی تلگراف شرحی راجع به تورّم ایران نوشته بود. فرمودند: به اینها باید گفت تورّم شما بود که برای ما سوغات فرستادید.

نقشه‌های مقدّماتی کتابخانه بزرگ پهلوی را به عرض مبارک رساندم. همه را تصویب فرمودند. کتابخانه بی‌نظیری در دنیا می‌شود. بارندگی پریروز بیرجند را که در حدود ۴ میلیمتر بود به عرض رساندم. فرمودند: من هم در آمار دیدم. این ابرها از کجا به آن جا رفته‌اند؟ عرض کردم: از آسمان جوشیدند!

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر رئیس جمهور گابون آمد.[2] برای او احترامات زیادی قائل شدیم. چون هم عضو اوپک شده و هم منابع اورانیوم غنی دارد و ما چشم به آن دوخته‌ایم. گو این که با فرانسه قرارداد بیست ساله در این مورد دارد و شاید مخازن او هم بیش از این مقدار که معامله کرده نباشد. ولی کمی هم به ما برسد غنیمت و خوب و لازم است. شرح مهمانی دیشب را عرض کردم. جرئت نکردم عرض کنم نشان

۱-گزارش امیرخسرو افشار و هم چنین چکیده‌ی گفت و گوی او با سفیر انگلستان در ایران به دنبال این یادداشت آمده است. در بالای گزارش، به خطّ علم، دستور شاه به شرح زیر نوشته شده است: «مقدّمه مذاکره خوب است. منتها بگوید تبلیغات در خارج، مثلاً این طور است. اگر ما خیرخواه نبودیم که اصولاً این مسائل را مطرح نمی‌کردیم.»

۲-عمر بونگو (Omar Bongo) از ۱۹۶۷ تاکنون رئیس جمهور گابون است. در ۱۹۷۳ به اسلام گروید و نام خود را از آلبر برنارد (Albert Bernard) به عمر تغییر داد.

تاج ۳ برای وزیری [علینقی] کم بود. حق بود به او یک همایون مرحمت شود.[۱] رئیس تشریفات که خیلی مسکین است این مسائل اجتماعی را نمی‌فهمد، ولی خوب کار گذشته بود. لزومی هم به عرض این مطلب ندیدم.

سه‌شنبه ۲۹ مهر ۱۳۵۴

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم، منجمله جواب تلگراف لئونه رئیس جمهور ایتالیا که تبریک مولود مسعود را داده بود. او در تلگراف خودش اظهار امیدواری کرده بود که به زودی به زیارت شاهنشاه در رم نائل خواهد شد. ما هم ناچار در جواب به این مسئله اشاره و اظهار امیدواری کردیم. ولی من که اصولاً به جهات امنیّتی با سفر شاهنشاه به رم مخالف هستم. عرض کردم: این تلگراف مسافرت موکب مبارک را تسجیل می‌کند، اجازه فرمایید این نکته را حذف کنیم. فرمودند: نه، خوب نیست، منتها تاریخ را که تاکنون نگفته‌ایم. ممکن است از ماه مه به بعد موکول کرد. عرض کردم: روز به روز هم وضع امنیّتی آن جا بدتر می‌شود.[۲]

عرض کردم: بالاخره آمریکا و شوروی برای معامله نفت و گندم به توافق رسیدند که آمریکا سالی (برای هفت سال) هفت ملیون تن غلّات به شوروی بدهد و در عوض نفت بگیرد. گویا می‌خواهد برای ناراحت کردن ما نرخ نفت را کمتر از نرخ اوپک حساب کنند. فرمودند: شاید، ولی میزان آن زیاد نیست. عرض کردم: ولی اثر روحی دارد. ضمناً عرض کردم: اگر علّت کمی غلّات شوروی خشکسالی بود که قرارداد طویل‌المدّت این شکلی امضاء نمی‌کردند. معلوم می‌شود با همه هارت و پورت نمی‌توانند غذای مردم خودشان را هم تولید کنند.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. رئیس جمهور گابون شرفیاب شد. دو

۱- نامه‌ی علینقی وزیری که از مراسم بزرگداشت او و دریافت نشان تاج سپاسگزاری کرده به دنبال این یادداشت آمده است.

۲- اشاره به ترور و آدم‌ربایی گروههای دست چپی و دست راستی تندرو و هم چنین دسته‌های غیرسیاسی جنایت‌کار که وضع آشفته و نگران کننده‌ای در ایتالیا ایجاد کرده بودند.

دربار شاهنشاهی

یادداشت — تاریخ ——— ماه ——— ۱۳۵

خطوط اصلی مقدمه مذاکرات

همانطور که اعلیحضرت سلطان بخوبی واقف هستند اعلیحضرت شاهنشاه معظم متبوعم نسبت ببهبود و تثبیت وضع عمان و نیز استحکام و استقرار سلطنت در عمان و اینده آن کشور علاقه مخصوص دارند و گزارشات را روزانه بشرف عرضشان میرسد ولی بعضی اوقات پاره‌ای مسائل و مطالب آنطور که باید و شاید نمیتوان روی کاغذ بیان نمود و یا شاید بهتر باشد روی کاغذ نیاید و شفاهاً مطرح شود بنابراین مرا مفتخر فرمودند که حامل پیام دوستانه برای برادر گرامیشان باشم و با توجه به پیروزی اخیر و عکس العمل دیگران اگر اعلیحضرت سلطان هر مطلبی راجع بوضع و دورنمای اینده و یا هر نکته دیگر که بخواهند بشرف عرض برسد حامل آن باشم.

دربار شاهنشاهی

یادداشت   تاریخ ــــــــ ماه ــــــ ۱۳۵

رئوس اظهارات سفیر انگلیس

۱ـ اعلیحضرت سلطان مبالغی از وجوه را صرف امور تشخص مثل ساختن کاخ و غیره مینمایند

۲ـ اعلیحضرت سلطان بیشتر وجوه را در سواحل Batinah و سلاله مصرف نموده اند

۳ـ یک مورد منفعت دیگر که اکثراً اهل عمان میشنوند دور اعلیحضرت سلطان را گرفته و معظم له را تشویق باجرای طرح آن مینمایند که اولویت ندارد. منظور از این موارد رفتن کمیسیون است.

۴ـ اعلیحضرت سلطان فقط در حدود ۶۵٪ از انتظارات را برآورده اند.

ایراد اول انگلیس ۴ که دعوای عرب هم منعکس شده قابل تامل

است چه تغییر نظر داده اند: در حدود ۴ سال قبل که بنده بامر مطاع
ذات مبارک شاهنشاه با سعودی‌ها بمنظور تشویق آنان در دادن کمک
مالی به عمان مذاکره کنیم همین نکته را پیش کشیدند و بندگی اعلیحضرت
ملک فیصل ایشان بیاد دارند که در آن موقع همین [illegible] Parsons ملکیت
ایراد سعودی‌ها وارد نیست زیرا پادشاه فعلی به خورشان خود لازم دارد
و فعلا سلطان سابق به درد نمیخورد.

این مسائل مربوط به ما [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] اینها مثل [illegible] شبیه [illegible] که
زیاد [illegible] (معمولا [illegible] گزارش کرده‌اند!)
بس [illegible] گزارش [illegible]
[illegible] تحمت [illegible]
که گزارش نوشتم)
۲۸ - ۷ - ۵۴

۱۳۵۴/۷/۲۹

نورچشم و دوست و رئیس عزیزم

اسد جانم را قربانی میروم! به لطف تو چه شب خاطره سازی را در نود و یکمین سالروز تولدم که گذشت

من چنین اعتبار بزرگی برای خود گمان نمیبردم. مراحم شما هنرمندان را چگونه تشکر کنم؟

تو هستی که اینها را فراهم کرده ای. امیدوارم طرح جایزه هم که به درستی به ثبت رسید

و خوب اداره گردد. شاید بعدها بزرگی این جایزه جای سایر تشکرات حسن گردد

اسد جانم! تو بزرگی، تو شریفی، تو ناجی از نور الهی داری. بقیه بوسه.

برو هر جا که خواهی، منم هر جا که با تو در جمیع لحظاتم شیفته رفتار تو مخصوصاً

با زیبائی رستگاری لحظاتم. خدا بیامرزد، پدر بزرگوارت هم همینطور بود.

خصائل بزرگی که در وجود تو بود همواره دیده میشود، ترا شیفته و فریفته میکند او را

بهترین هنرمندان بزرگ ما کرده است. امیدوارم سالهای سال در توفیق این مقام بزرگ

بگذرانید. ضمناً استدعا دارم سپاس بی حد مرا به برادر الطاف شما برای عزیز برسانید

این انتخابات که بعهده ترجمت شد در واقع سهم بزرگی از آن شامل هنر موسیقی

ایران میگردد تا حقارت و پستی های قرون گذشته را جبران نماید و در عهد شاهنشاه بزرگ

ما نیز با بحق بزرگ احترام این هنر برقرار گردد.

عجیب است! در همین حال سبد گلهای زیبائی با چند جلد به عنوان هدیه از طرف

نورچشم عزیزم بانو فاطمه رسید! چقدر این مهربانیها در این سن که ما به شما نیازمندیم

مؤثرتر و لذت بخش تر است! به سرش بگوئید بهترین محبت زندگیم همین است بود.

این همه آوازها از شما بود و تو را نیز از جان دوست میدارم قربانت [illegible]

ساعت تمام شرفیاب بود. بعد شاهنشاه برای بازدید از پارک پهلوی کنار جاده پهلوی، تشریف آوردند (همان که سابقاً به علّت بدی مجسمه‌ها موقوف فرموده بودند) بسیار جای زیبایی شده. افسوس که کوچک است.

بعدازظهر شاهنشاه تمام کار کردند و از آن روزهای سنگین ایشان بود. من یک ساعتی با مهمانها گذراندم که بسیار خوب بود. بقیه تمام کار کردم. فقط نیم ساعتی سربالایی در سعدآباد راه رفتم. عالی بود. شب هم منزل مانده، کار کردم.

چهارشنبه ۳۰ مهر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری، به خصوص تلگرافات عرض تبریک مولود مسعود زیاد بود. همه را به عرض و توشیح رساندم. کارهای آستان قدس و فورمول نوسازی اطراف صحن مطهّر را تصویب فرمودند. سفیر انگلیس استدعا کرده بود وزیر جنگ انگلیس که به تهران می‌آید شرفیاب شود. اجازه فرمودند. خودش هم اجازه شرفیابی خواسته بود، مرحمت فرمودند.

روزنامه نیویورک تایمز شرحی نوشته بود که روشنفکران ایران خواستار تحوّلات عمیق و اساسی در اجتماع ایران هستند. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: این پدرسوخته همین حرفهای بچه‌های ما را در کنفرانس [اسپن] Aspen که تحت ریاست علیاحضرت شهبانو در شیراز تشکیل شده بود گرفته و باز به رخ ما می‌کشد. به علاوه روشنفکر کدام گه است؟ اینها اشخاصی هستند که هزاران نوع عقده دارند. خود ما اسم روشنفکر بر آنها می‌گذاریم و آنها را علم می‌کنیم برای خرده گیری به خود ما (فکر می‌کنم منظور شاهنشاه علیاحضرت شهبانو بودند).

یکی از دوستان مرا نخست وزیر خواسته بود که در خصوص دارایی مرحوم ارتشبد خاتمی اگر مطلبی می‌داند به ایشان بگوید.

ناهار به وزارت امور خارجه رفتم [چون عضو] هیئت امنای انستیتوی تهیّه کادر برای وزارت امور خارجه می‌باشم. ناهار هم آن جا خوردم. دو سه ساعتی مذاکره داشتیم. بعدازظهر تمام کار کردم منجمله یک [نماینده کنگره] congressman جوان آمریکا را

پذیرفتم که شرح مذاکرات او را که فردا به عرض می‌رسانم، در یادداشتها خواهم گذاشت. سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود.

پنجشنبه ۱ آبان ۱۳۵۴

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم. روز نظامیها بود و پنجشنبه گذشته هم همه را نپذیرفته بودند. کار زیاد بود. جریان مذاکره با [نماینده کنگره] congressman آمریکایی را در حین آن که شاهنشاه تلگرافات خارجی را توشیح می‌فرمودند، عرض کردم: آن مذاکرات را نوشته‌ام و این جا می‌گذارم.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر در منزل کار کردم. شب مهمانی والاحضرت شاهپور عبدالرّضا بود به مناسبت مولود مسعود همایونی که شاهنشاه و شهبانو هم تشریف می‌آوردند. آن جا رفتم. شب خوبی بود.

از اخبار مهمّ جهان همان راه‌پیمایی مراکشیهاست که نزدیک پانصد هزار نفر به دعوت پادشاه جواب مثبت داده و آماده حرکت به طرف صحرای اسپانیا شده‌اند و دستجات اوّل آنها هم به مرز رسیده‌اند. اگر نتیجه خوبی به دست بیاید وضع پادشاه خیلی اصلاح می‌شود. تا حالا از طرف سازمان ملل و دولت اسپانیا هرچه پیام برای پادشاه رسیده است تقریباً بی‌اثر بود و او تصمیم خود را تغییر نداده است. شانسی هم آورده که فرانکو دیکتاتور اسپانیا در آستانه مرگ است و ممکن است در این گیر و دار و بی‌تصمیمی اسپانیا کار پادشاه به نتیجه برسد. امّا یک مشکل بزرگ دیگر پادشاه رقیب پر قوّت او الجزایر است که او هم به صحرا و معادن آن نظر دوخته و شاید به آسانی حاضر نباشد که مراکش آن را بخورد. مگر این که بین خودشان آن را تقسیم بکنند. البتّه همه اینها در صورتی است که اسپانیا دست روی دست بگذارد و تکانی به خود ندهد که این هم بسیار بعید است.

عصر[1]، یک [نماینده کنگره] congressman آمریکا را پذیرفتم. سابقاً شاهنشاه اجازه

۱- همان گونه که علم خود یادآور شده، منظور عصر روز پیش از تاریخ این یادداشت است.

داده بودند. جوانک ۳۵ ساله کاملاً آمریکایی و احمق بود که تازه چهار ماه است وکیل شده و عضو کمیسیون روابط بین‌المللی است. اوّل که صحبتهای عادی داشتیم. بعد برنامه کار اعلیحضرت همایونی را پرسید. برای او تشریح کردم که شاهنشاه به چه صورتی و چند ساعت در روز کار می‌کنند، حدّاقل دوازده ساعت و آن هم تمام هفته. بعد نظر مرا به عنوان نظرخواهی از شاهنشاه در مورد خاورمیانه پرسید. به او گفتم شاهنشاه حتّی بعد از جنگ ۱۹۶۷ که ما با ناصر اختلاف داشتیم تصرّف زمینهای کشور دیگری را وسیله زور محکوم کردند و سیاست ما از آن زمان تاکنون فرقی نکرده. البتّه شاهنشاه بدون مطالعه و تعمّق مطلبی عنوان نمی‌فرمایند. ولی می‌دانند که رسیدن به این اهداف مقدّس با گرفتاریهای مهمّ و گوناگون توأم است. ولی اصل سیاست شاهنشاه من این است. بعد پرسید نظر شاهنشاه نسبت به توافق سینا چیست؟ گفتم نسبت به آن خوش‌بین هستند. گفت راجع به تمام خاورمیانه؟ گفتم این بحث طولانی است و به عوامل متعدّد بستگی دارد. قضیّه فلسطین و فلسطینیها، بیت‌المقدّس، خود اعراب و گرفتاری و دماگوژی‌های آنها، قدرتهای خارجی، منافع خارجی و غیره و غیره. بنابراین به این آسانیها نمی‌توان برای آن راه‌حل پیشنهاد کرد. گفت به نظر شما [اگر] فلسطینیها در یک نقطه متمرکز بشوند، مثلاً در نوار غزّه یا ساحل چپ اردن، زودتر مسئله آنها حلّ می‌شود یا با قوم یهود یک کشور فدراتیو درست کنند؟ گفتم مسئله دوّم که با روحیه اعراب و اسرائیلیها خیلی مشکل به نظر می‌رسد.

مسئله خرید فراوان اسلحه را از طرف ایران عنوان کرد که کنگره با قلب خوشی به آن صحّه نمی‌گذارد. علّت این است که می‌ترسد برای [تهاجم] agression [1] به کار رود. گفتم با آن که وقت کم دارم ولی ناچارم وضع ایران را برای شما تشریح کنم. و به تفصیل برای او وضع همسایه شمالی، همسایه‌های شرق و غرب که به آسانی ممکن است تحت نفوذ همسایه شمالی قرار بگیرند، اهمّیّت استقلال پاکستان و این کار اگر خدشه‌دار بشود،

۱- [این واژه در این یادداشت (۵۴/۸/۱) دو بار به همین صورت آمده. نگارش درست آن aggression است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

روسها مسلّماً افغانستان را زیر پا گذاشته خود را به خلیج فارس می‌رسانند و اهمّیّت خلیج فارس و تنگه هرمز و نفتی [را] که از آن می‌گذرد برای او تشریح کردم و گفتم حالا برای حفظ همه اینها و خودمان ما اسلحه می‌خریم (به جای آن که شما به ما مجّانی بدهید) که خودمان را و این نقطه از عالم را حفظ کنیم، باز هم شما نگرانی از فروش اسلحه به ما دارید؟ به طوری تحت تأثیر قرار گرفت که گفت خودم حاضرم در ارتش ایران اسم بنویسم. گفتم ایران احتیاجی به چیزی ندارد که خیال [تهاجم] agression در سر بپروراند.

راجع به [نظام سلطنتی] monarchy به طور کلّی در تایلند و انگلستان و غیره صحبت کرد که از لحاظ [نمادی] symbolique باعث حفظ کشور است. تقریباً حالی کرد که به همین‌جا ختم می‌شود. برای او اهمّیّت سلطنت را تشریح کردم که ۲۵۰۰ سال ریشه دارد و حتّی در زبان فارسی هرچیز خوب را به شاه نسبت می‌دهند مثل شاه راه، شاه بیت و غیره. و [نظام سلطنتی] monarchy این جا غیر از جاهای دیگر است و شاه این جا باید علاوه بر سلطنت حکومت بکند. راجع به انتخابات آمریکا گفت: [فورد] Ford خیلی [آسیب‌پذیر] vulnerable است. گفتم مثل این که دارد یاد می‌گیرد و بعضی اقدامات محکم انجام داده است. گفت بین همه دموکراتهای آمریکا، فقط من هستم که داوطلب ریاست جمهور نیستم. به علّت آن که همه می‌دانند فورد بازنده است و ما هم هنوز لیدر حسابی نداریم. گفتم آن چه انسان خارج گود فکر می‌کند غیر از آن است که داخل گود باشد. گفت اتّفاقاً همین طور است. من چون در حوزه وکالتم یونانی زیاد دارم اوّل به [تحریم] embargo به ترکیه رأی موافق دادم و بعد که حسابهایم را کردم رأی به برداشتن [تحریم] embargo کردم.[۱]

گفت، چه طور سابق که ارتش نیرومندی نداشتید و روسها به همین قوت بودند حفظ شدید؟ گفتم بعد از جنگ دوّم شما در قضیّه آذربایجان خیلی کمک کردید ولی باز هم اگر ارتش ایران نبود کاری از پیش نمی‌رفت. به علاوه معلوم نیست دوستان ما همیشه

۱- [در متن اصلی به همین صورت آمده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

بخواهند یا بتوانند کمک بکنند. نظائر این مسئله را همه جا دیده‌ایم. مثلاً در برخورد ایران و عراق شما چه جور می‌توانید کمک بکنید؟ در برخورد ما با شوروی هم شاید نتوانید فوری کمک بکنید. پس ما باید قوی باشیم تا بتوانیم از خود دفاع کنیم و به شما فرصت بدهیم که شاید بخواهید و بتوانید کمک بکنید.

رابطه شاهنشاه را با سران بزرگ جهان خواست. برای او گفتم شاهنشاه، ترومن را دوست داشتند، سادگی و صراحت آیزنهاور را دوست داشتند و به طور کلی با همه رؤسای جمهوری آمریکا روابط خوب و صمیمانه داشته‌اند. با دوگل روابط صمیمانه داشتند، چرچیل را سیاستمدار بزرگی می‌شناختند، ولی دوستش نداشتند، چون باعث حمله روس و انگلیس به ایران شده بود. و گفتم متأسفانه یا خوشبختانه اکنون در دنیا لیدری به کالیبر و عظمت شاهنشاه ایران وجود ندارد.

باز هم راجع به این که ما آمریکاییها گاهی اشتباه می‌کنیم ولی حاضریم خودمان را اصلاح بکنیم، چنان که در ویتنام کردیم [صحبت کرد]. من گفتم اتّفاقاً من جنگ ویتنام را محکوم نمی‌کنم. اگر جنگ ویتنام نبود، اندونزی و تایلند و برمه تا حالا کمونیست شده از دست شما رفته بود. ایرادی که من به شما در جنگ ویتنام دارم این است که چرا این قدر به آن طول دادید و زودتر کلک کار را نکندید؟ به همین دلیل هم شکست خوردید. ولی اصولاً به نظر من کار اشتباهی نبود.

جمعه ۲ آبان ۱۳۵۴

صبح سواری رفتم. هوا بسیار مطلوب و عالی بود. مقدار زیادی هم کبک و قوچ و میش در دره رزک بود و منظره بسیار مطبوعی به آن جا داده بود.

نزدیک ظهر به فرح آباد برگشتم. [نماینده کنگره] congressman آمریکایی را برای مشاهده اسبها و پرش آنها دعوت کرده بودم. با او آبجویی خوردم و به منزل برگشتم. بعدازظهر تمام کار کردم. شب هم با [جعفر] بهبهانیان بودجه دربار را دیدم که فردا به عرض برسد.

امروز بعدازظهر دو ساعتی شرح مصاحبه‌های مختلف اعلیحضرت همایون شاهنشاه

را با کارانجیا، روزنامه‌نویس هندی، می‌خواندم که بعدها در سال آینده کتاب خواهد شد. خیلی جالب است.[1] ما سال آینده به مناسبت جشنهای پنجاهمین سال سلطنت پهلوی کتابهای متعدّدی منتشر خواهیم ساخت.

شنبه ۳ آبان ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را به اختصار به عرض مبارک رساندم. عرض کردم: معلوم نیست وضع ترکیه به این صورت که یونانیها سفرای ترکیه را در اتریش و فرانسه کشته‌اند، چه صورت پیدا کند؟ معلوم می‌شود خیلی شلوغ و مبهم است و آن جا هم ممکن است تظاهرات دامنه‌داری علیه یونانیها بشود. چه لزوم دارد تشریف ببرید؟ فرمودند: چه طور نرویم؟ عرض کردم: به آنها حالی می‌کنیم. فرمودند: نه، اینها ترک هستند و این مسائل را نمی‌فهمند. باید رفت. اصرار کردم. قبول نفرمودند (هر وقت موضوعی را اصرار بکنید در شاهنشاه عکس‌العمل شدید مخالف به وجود می‌آید).

عرض کردم: اجازه فرمایید روسای مجلسین فردا در سلام استدعا بکنند که مردم سال آینده جشن شاهنشاهی را برقرار کنند (پنجاهمین سال سلطنت پهلوی). چون از طرف دربار اگر عنوان بشود که صحیح نیست. فرمودند: عیب ندارد، دستور بده.

عرض کردم: دوازدهم ژانویه که تاریخ تشریف‌فرمایی علیاحضرت شهبانو به پاریس تعیین شده روز عاشوراست. اجازه فرمایید عقب بیفتد. خندیدند. فرمودند: چرا عقب بیافتد؟ بگو جلوتر بیافتد.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر... من در اداره کار کردم. شب به تالار رودکی برای باله بیژن و منیژه رفتیم که به مناسبت تولّد شاهنشاه بود. خیلی عالی بود. خوشبختانه نخست وزیر ایالت کبک کانادا را امر فرموده بودند آمده بود (این جا مهمان نخست وزیر است). خیلی تحت تأثیر قرار گرفت.

۱- کتاب کارانجیا (R.K. Karanjia) زیر عنوان "The Mind of the Shah" عبارت از یک رشته مصاحبه با شاه در همین سال است. این کتاب در ۱۹۷۷ در لندن طبع و منتشر شد.

نخست وزیر ما سراسیمه آمد که سفیر شوروی به دیدن او رفته و به او گفته است که ما نمی‌توانیم عملیّات ارتش ایران را در ظفار تحمّل بکنیم. شاهنشاه خیلی با خونسردی جواب دادند که طبق قرار بین دو کشور ارتش ما آن جا عمل می‌کند و به کسی ربطی ندارد.

نصف شب جریان تمام شد. حالا یک صبح است که من این یادداشتها را می‌نویسم.

یکشنبه ۴ آبان ۱۳۵۴

روز میلاد همایونی (و پنجاه و هفتمین سال) بسیار خوب برگزار شد. شاهنشاه هم راضی بودند. باز هم اوامری به نخست وزیر فرمودند که با سفیر شوروی که به سلام آمده بود همان جا صحبت کند. نزدیک شصت تلگراف هم جواب رؤسای کشورها را من تقدیم کردم که توشیح فرمودند. ساعت یک سلام تمام شد ولی باید اذعان بکنم که من خسته شدم.

ساعت $3\frac{1}{2}$ بعدازظهر هم [مراسمی در] استادیوم یک صد هزار نفری آریامهر بود که خیلی عالی بود. باید بنویسم که چند روز پیش به اعلیحضرت همایونی عرض کردم: خوب است این مراسم را دیگر برای والاحضرت همایونی بگذاریم. شاهنشاه خیلی عصبانی شدند. من نفهمیدم چرا. آیا خیال فرمودند که من عرض می‌کنم پیر شده‌اید؟ یا باید گفت الملک عقیم.

دوشنبه ۵ آبان ۱۳۵۴

امروز صبح زود از منزل گریختم. به مجمع افسران گارد شاهنشاهی در لویزان رفتم که در آن جا دوست عزیز من دکتر [علینقی]کنی برای آنها سخنرانی جالبی می‌کرد، از فیل تا چیفتین مقایسه فیل و ارابه‌های جنگی قدیم و جدید یک ساعتی طول کشید.

بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. بودجه دربار قدری طولانی شد و وقت شاهنشاه راگرفت. خیلی تأکید در صرفه‌جوئی فرمودند. از ۴۵ میلیون تومان اضافه که ما در بودجه ۱۶۰ میلیونی دربار پیشنهاد کرده بودیم، ۱۳ میلیون تومان کسر فرمودند.

عرض کردم: خانم بوتو نخست وزیر پاکستان که برای شرکت در مجمع شیر و خورشید سرخ می‌آید بهتر است در یک کاخ، به جای هتل، پذیرایی شود. فرمودند: صحیح است، ترتیب کار را بده.

بعد کارهای جاری را که تا اندازه‌ای فوریّت داشت عرض کردم. برای این که خواننده بعدها آگاهی مختصری از کارهای جاری که مکرّر نوشته‌ام داشته باشد، امروز رونوشت یا اصل تمام آنها را ضمیمه می‌کنم تا توجّه بکنند که تنها قسمت کوچک کار من چه قدر برای شاهنشاه کار و زحمت فکری تولید می‌کند. حال آن که همه روزه گرفتاریهای دنیایی و داخلی که هزاران بار بزرگتر از اینهاست نیز در فکر این مرد بزرگ تاریخ هست.

بعد مرخّص شدم. سفیر لبنان را پذیرفتم. وضع لبنان فوق‌العادّه تأسف‌آور است و باید آن جا را از دست رفته دانست. چون روسها وسیله سوریه و فدائیین شدیداً مداخله می‌کنند و کسی در مقابل آنها نیست. حتّی دولت احمق و پیزری جرئت نمی‌کند به خیال آن که مبادا مسلمانان سنّی برنجند، ارتش را که مشهور است طرفدار مسیحی‌هاست، وارد میدان کند.

مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر تا مشکلات خویش به تدبیر او کنند

بعدازظهر سری به سفارت اتریش زدم (عید ملّی آنها). بعد به کلوب شاهنشاهی رفتم که شاهنشاه برای مشاهده تنیس نهائی [حرفه‌ای] و اهداء کاپ به آن جا تشریف می‌آوردند. یک ساعتی ماندم. به دانشگاه تهران رفتم. پیام شاهنشاه را به مناسبت روز تأسیس سازمان ملل خواندم.

به منزل برگشتم. چندین نفر منجمله رؤسای اینتلیجنس آمریکا و انگلیس را به طور جداگانه پذیرفتم و راجع به مسافرت فردای شاهنشاه به ترکیه و مسافرت بهار به ایتالیا اطّلاعات گرفتم. تا نصف شب هم کار کرده‌ام و حالا مثل مرده هستم. نامه وزیری را هم امروز به عرض رساندم.

در تمام این گرفتاریها تلگرافی راجع به آمدن دو مهمان خوب رسید که حضور شاهنشاه تقدیم داشتم. شاید اندکی از بار گران این مرد بزرگ بکاهد.

سه‌شنبه ۶ آبان ۱۳۵۴

باز هم صبح زود از منزل گریختم. به دفتر رفتم و بعضی کارها مربوط به مسافرت شاهنشاه را انجام دادم. از آن جا به فرودگاه رفتم. شاهنشاه ساعت ۹ $\frac{1}{2}$ به ترکیه تشریف بردند. از آن جا به [دفتر] امور مالی دربار در شهر برگشتم و کارهای بودجه را تمام کرده بودجه را برای نخست وزیری فرستادم. مصاحبه یک ساعته با خانم [لینگ] Laing انگلیسی که کتابی درباره شاهنشاه می‌نویسد کردم. سؤالات مشکل و با پدرسوختگی عجیبی می‌کرد. منجمله از من می‌پرسید به نظر شما اشتباهات شاهنشاه در دوره سلطنت چیست؟ من به او گفتم شاهنشاه به نظر من یک اشتباه بیشتر مرتکب نشده‌اند و آن این است که همه ما را مثل خودشان تصوّر می‌کنند که باید بزرگ و آقا در سطح بالا و [درستکار] correct و وطن‌پرست و فداکار باشیم.

ظهر به مجلس فاتحه مادر دکتر باهری، معاون کلّ دربار، به مسجد جواد رفتم. تا ساعت ۲ طول کشید، خیلی شلوغ بود. ولی چون باهری دوست من است، تمام وقت را ماندم و در حقیقت صاحب عزا شدم.

از مسجد یک سر به فرودگاه آمدم و به کیش پرواز کردم و اکنون در کیش هستم. آرام و دور از سر و صدا، با هوای آزاد بهشت برین است. با خانم علم هستم و دیگر کسی نیست.

چهارشنبه ۷ آبان ۱۳۵۴

تمام در کیش ماندم و به سرکشی برنامه‌های عمرانی و قدری استراحت گذشت. یک قسمت جنگل کاری را کم آب داده بودند، چند درختی خشکیده بود. خیلی عصبانی شدم و متصدّیان را تنبیه کردم. رئیس کلّ جنگلبانی کشور را هم به این جا خواستم که عواقب این غفلت را به او گوشزد کنم. فردا خواهد آمد.

از اخبار مهمّ جهان یکی این که روسها بالاخره قیمت نفت اوپک را در معامله گندم با آمریکا نشکستند. زیرا خیلی به ضرر خود آنها می‌شد و پشتیبانی اعراب را از دست می‌دادند. مضافاً که از تبلیغات چین ترسیدند. تلگرافی از کیسینجر به پیشگاه شاهانه رسید که فوری به آنکارا مخابره شد. فرانکو هنوز بین مرگ و زندگی تلاش می‌کند و نگران

است که ملکش با دگران می‌شود.[1] وضع بیروت بسیار تأسّف‌آور است و فکر نمی‌کنم دیگر لبنان جز تجزیه شدن راهی داشته باشد. فتح کامل روسها و شکست کامل آمریکاییها.

پنجشنبه ۸ آبان ۱۳۵۴

تمام در کیش به کارهای عمرانی گذشت. [جمشید] آموزگار، وزیر کشور، مهمان من بود. رئیس جنگلبانی [مرتضی] وکیل‌زاده هم آمد. دستورات مؤکّد دادم. قرار شد امسال دویست هکتار جنگل کاری بکنیم، مشروط به این که در بهار ما آب بدهیم. و چون ماشین‌آلات آب شیرین کن تا بهار به کار می‌افتد و ما آن قدر مصرف آب برای یکی دو سال نخواهیم داشت (دو هزار مترمکعب در روز). قرار شد سال آینده هم چهارصد هکتار جنگل کاری کنیم که این آب هدر نشود.

جمعه ۹ آبان ۱۳۵۴

به مهمانداری گذشت. دکتر [منوچهر] اقبال رئیس شرکت ملّی نفت و [عبدالمجید] مجیدی رئیس سازمان برنامه و وزیر مشاور مهمان من بودند. خوش گذشت.

امروز جای درختکاریهای امسال را مشخص کردم، برای صدو پنجاه هکتار که از اوّل سال آینده غرس خواهند شد. خوشبختانه نهال مادر، به اندازه کافی به عمل آورده‌اند (در خود جزیره).

امروز مصادف با سالگرد میلاد مسعود والاحضرت همایون ولایتعهد بود که ۱۵ سالگی را پشت سر می‌گذارند و به اصطلاح شرعی کبیر می‌شوند. در تهران متأسّفانه تشریفاتی برای این کار ترتیب نداده بودیم و به نظر من صحیح نبود. حضور شاهنشاه و شهبانو عرض کردم. فرمودند: باشد برای سال آینده. باری حضور والاحضرت با تلفن عرض تبریک کردم. والاحضرت از تفنگی که حضورشان به همین مناسبت تقدیم کرده بودم تشکّر فرمودند. خدا این پسر را حفظ کند. به نظر من پادشاه بزرگی خواهد شد.

۱- جمله‌ی معروف سعدی در گلستان، باب اوّل، «در سیرت پادشاهان».

شنبه ۱۰ آبان ۱۳۵۴

صبح در کیش گذراندم و بعدازظهر به تهران آمدم. هوا واقعاً بسیار عالی بود. علیاحضرت شهبانو عصری ورود فرمودند. فردا هم قرار است اعلیحضرت همایون شاهنشاه از ترکیه مراجعت بفرمایند. خیلی مایه تعجّب من شد که علیاحضرت ۲۴ ساعت زودتر مراجعت بفرمایند. دلیل این است که فردا افتتاح ... فیلم کودکان است. دلیل مهمّی نمی‌تواند باشد، به خصوص که اعلیحضرت همایونی هم ساعت ۲ بعدازظهر مراجعت خواهند فرمود.

از اخبار مهمّ جهان این که پرنس [خوان] کارلوس به صورت غیر رسمی وظایف ریاست کشور را بر عهده گرفت. هنوز هم فرانکو با مرگ دست به گریبان است. من کارلوس را خوب می‌شناسم. یک پادشاه یونان دیگری است. به نظر من آدم احمق کم فهمی است. ولی البتّه ما دلمان می‌خواهد که رژیم سلطنت برقرار شود. شرح حال فرانکو و کارلوس را این جا می‌گذارم. همچنین مقاله در نیوزویک راجع به آسمان ونوس کنار دریا می‌خواندم. بد نیست، این جا می‌گذارم که مردمانی اگر با روپوشهای عایق حرارت، پنجاه سال دیگر در ونوس پیاده شوند بدانند که ما در چه تاریکی بوده‌ایم.

یکشنبه ۱۱ آبان ۱۳۵۴

صبح در منزل از کوره در رفتم. آن قدر منزل من شلوغ بود که بالاخره به همگی پرخاش کردم که مگر این جا بنگاه کاریابی است و آنها را در منزل گذاشتم و خارج شدم. نمی‌دانم خوب یا بد کردم؟ ولی اینها فکر نمی‌کنند که اگر فی‌المثل ۴۰ نفر چنان که هر کدامشان تقاضا می‌کنند، فقط دو دقیقه، بخواهند با من حرف بزنند، ۸۰ دقیقه می‌شود. آخر من وقت رسمی هم به اشخاص دیگر داده‌ام و اینها سر خود آمده، به سر من خراب شده‌اند. مضافاً که اقوام و خویشان هم سر صبحانه یقه‌ام را می‌گیرند.

اعلیحضرت همایونی به سلامتی ساعت ۲ بعدازظهر وارد شدند. با آن که دندانشان درد می‌کرد سرحال و خوشحال بودند. در همان فرودگاه شورای اقتصاد را تشکیل فرمودند. من در رکابشان به نیاوران آمدم. والاحضرت همایونی در زمین هلیکوپتر بودند.

من بسیار خوشحال شدم. چون دیدم قدّشان دیگر نزدیک قدّ اعلیحضرت همایونی است. چند دقیقه در دندانسازی شرفیاب حضور بودم. از احساسات ترکها قدردانی می‌فرمودند.

بعد مرخّص شدم. تمام کار کردم. به سفارت الجزیره برای عید استقلال رفتم. برای شام، سناتور فولبرایت[1] که سابقاً رئیس کمیته روابط خارجی سنای آمریکا بود مهمان من بود، با یک عدّه از وزرای خودمان. شب مردانه بود، خانمها نبودند. تمام بحث در سیاست بود. او جنگ ویتنام را به شدت محکوم کرد. من مخالفت کردم. خیلی بحث شیرینی شد و بالاخره او تصمیم گرفت که دیگر بحث نکند. من گفتم ایرادی به جنگ ویتنام نبوده است، ایراد به این است که چرا زود تمامش نکردید؟ اگر [جنگ] ویتنام نبود مسلّماً اندونزی و تایلند و برمه تاکنون از دست رفته بود. سفیر آمریکا زیر چشم مرا تأیید می‌کرد. او از سیاست شاهنشاه و همچنین رئیس جمهور فنلاند که هم با روسها راه می‌رویم و هم در برابر آنها مقاومت می‌کنیم خیلی تجلیل کرد. من هم به سلامتی او شامپانی نوشیدم که در سیاستهای مختلف سنا همیشه دوست ایران باقی مانده است. روی هم رفته شب مردانه خوش و خوبی گذشت.

دوشنبه ۱۲ آبان ۱۳۵۴

امروز صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم. به هیچ وجه گیج و منگ، مثل همه روزه، نبودم چون امروز قدغن کرده بودم کسی را به منزل راه ندهند. مراجعین را به دفتر هدایت کنند که با وقت قبلی چه در دفتر و چه در منزل پیش من بیایند. واقعاً راحت شده بودم. در شرفیابی هیچ مطلب مهمّی نبود. مقاله‌ای نیوزویک در خصوص هلموت اشمیت، صدراعظم آلمان، که امروز شرفیاب می‌شد نوشته بود. به عرض رساندم. همچنین رسول

۱- جیمز فولبرایت (James William Fulbright) از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۴ سناتور آرکانساس و در سالهای ۱۹۷۴-۱۹۵۹ رئیس کمیسیون روابط خارجی سنا بود. برنامه‌ی مبادله‌ی دانشگاهیان و دانشوران که در ۱۹۴۸ به ابتکار او آغاز شد، برنامه‌ی فولبرایت خوانده می‌شود. فولبرایت همواره مخالف سیاست پشتیبانی یک طرفه‌ی آمریکا از اسرائیل و هواخواه نگهداری تعادل در زمنیه‌ی مشاجره‌ی اعراب و اسرائیل بود. از ۱۹۷۶ به بعد مشاور حقوقی امارت متّحده عربی بود.

پرویزی مقاله بسیار قشنگی در کوبیدن کمونیسم، خلیج فارس و جواب ضمنی به حملات رادیو مسکو به عملیّات ما در ظفار نوشته بود. به عرض رساندم. فرمودند: قطعاً منتشر شود.

بعد اشمیت با هیئت خودش دو ساعت و نیم شرفیاب شد.[1] آن وقت در حضور شاهنشاه ناهار صرف کرد. چون خانمها بودند مطلب مهمّی گفتگو نشد. بیشتر صحبت مسافرت او به چین بود و مسافرت علیاحضرت شهبانو به چین بود. مقداری هم شوخی و مزاح بود. ناهار تمام شد. شاهنشاه گردش تشریف بردند.

من در منزل کار کردم. منجمله سفیر انگلیس و یک وزیر انگلیسی کابینه کارگری را پذیرفتم. انگلیسیها مطلب مهمّی ندارند جز کار تجارتی. مقدار کمی راجع به اوضاع سیاسی خاورمیانه، منجمله بیروت و لبنان، گفتگو شد. من شام حضور والاحضرت شمس رفتم که مهمانی به افتخار خانم بوتو داده بودند و نشان شیر و خورشید به او اعطا کردند.

از اخبار مهمّ جهان این که دون خوان کارلوس، جانشین فرانکو، یک مسافرت محرمانه و فوری به صحرای اسپانیا کرد و آن جا روحیّه سربازان را تقویت نمود. و بالاخره اسپانی اعلام کرد که در مقابل راه‌پیمایی ملک حسن قوّه قهریّه به کار خواهد برد. ملک حسن هم شل شد و نخست وزیر خود را به مادرید فرستاد که مذاکره کند. الجزیره هم گفته است در مقابل حرکت حسن بیکار نخواهد نشست.

[نلسن] راکفلر معاون رئیس جمهور آمریکا اعلام کرد که داوطلب معاونت رئیس جمهوری در [انتخابات] آینده نیست ولی دلیلی ذکر نکرد. گویا برای این بود که محافظه کاران حزب جمهوری خواه بیشتر به فورد متمایل بشوند و رأی بیشتری بدهند، چون آنها راکفلر را زیادی لیبرال می‌دانستند.....

نفت انگلیس (نفت دریای شمال) امروز رسماً با لوله وارد بازار انگلیس شد. انگلیسیها

۱- طی سفر اشمیت، موافقتنامه‌ای برای ایجاد یک دانشگاه آلمانی زبان در رشت، از سوی نخست‌وزیران دو کشور امضاء شد ولی این طرح به جایی نرسید.

جشن گرفته‌اند. ملکه این کار را افتتاح کرد. فعلاً ۱/۴ احتیاجات انگلیس [را تأمین می‌کند].

به قراری که رادیو دهلی اطّلاع می‌دهد در بنگلادش باز کودتا شده. معلوم است که این دفعه باید کار هندیها و روسها باشد، چون آن دفعه غافلگیر شده بودند.

سه شنبه ۱۳ آبان ۱۳۵۴

صبح دو سه نفری را که وقت داده بودم، منجمله دو نفر وکلای بلوچستان را در منزل پذیرفتم. بعد شرفیاب شدم. شرفیابی خیلی به اختصار برگزار شد. فقط چند فقره کارهای خیلی فوری را به عرض رساندم. منجمله باز اردشیر زاهدی، سفیر شاهنشاه، استدعا کرده بود که چند نفر نمایندگان تلویزیونهای مختلف و جرائد مختلف شرفیابی حاصل کنند. فرمودند: بگو آخر مگر من آرتیست هستم که باید این قدر در تلویزیونها و جرائد ظاهر شوم؟ به علاوه مگر وقت داریم که این همه مردم پدرسوخته را ببینیم. نه تنها در آمریکا این قدر برای ما مشتری راه نیندازند بلکه در اروپا و آسیا هم جلوی این کار را بگیرند.

بعد هم فرمودند: مصاحبه فولبرایت با جرائد خوب نبود. باز هم خرید اسلحه را از طرف ما تخطئه کرده. عرض کردم: با غلام که صحبت عکس می‌کرد و می‌گفت حالا می‌فهمم که چه اندازه این کار لازم بود و هست. فرمودند: اینها به هر صورت جنبه عوام فریبی کارشان را فراموش نمی‌کنند.

بعد مرخّص شدم و به کارهای جاری خیلی زیادی که واقعاً دیوانه‌ام کرده بود رسیدم. با عجله منزل رفتم. خانم بوتو مهمان من بود ولی انصافاً مثل دیوانه بودم چون تمام مدّت هم که مهمانها بودند، من پای تلفن بودم. اینها تعجّب کرده‌اند که این چه جور زندگی است. وزیر خارجه هند ناهار شرفیاب بود. من اجازه گرفته بودم که به علّت مهمانی خودم نروم.

بعدازظهر هم تمام کار کردم. شب مهمانی میلاد مسعود والاحضرت همایونی در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی بود. خیلی جمعیّت زیادی بود. تا نصف شب طول کشید. من حالا منزل آمده، مثل مرده، واقعاً مثل مرده، هستم.

امروز ملکه اینگرید دانمارک [ملکه مادر] مهمان ما بود، وارد شد.

چهارشنبه ۱۴ آبان ۱۳۵۴

با آن که دیشب دیر وقت و با نهایت خستگی خوابیده بودم، باز هم صبح زود از خواب برخاستم. با قدری ورزش سخت و دوش، سر و صورتی گرفتم. چند نفری در منزل پذیرفتم و شرفیاب شدم. باز هم شرفیابی بسیار مختصر بود. فرمودند: کارهای خودمان را در کیش صحبت خواهیم کرد، روز جمعه! این هم weekend شاهنشاه است لااقلّ سه ساعت وقت خواهد گرفت. سه ساعت هم باید بعد، اوامر را ابلاغ کنم. می‌شود ۶ ساعت از ۴۸ ساعت تعطیلی که به این صورت خواهد گذشت.

نامه‌ای از سناتور [ادوارد] کندی برایم رسیده بود.[1] عرض کردم: ملاحظه می‌فرمایید اینها کشورهای ما را corrupt [فاسد] می‌نامند. فرمودند: چیز عجیبی است، اخیراً در سازمان ملل، ما [قطعنامه‌ای] resolution دادیم که شرکتهایی که بخواهند برای معاملات رشوه بدهند دیگر از معامله با کشور ما محروم خواهند شد. حالا آمریکاییها سعی می‌کنند این [قطعنامه] resolution را بخوابانند که به تصویب نرسد. عرض کردم: همیشه همین طور است که دزدها داد می‌زنند که دزدها را بگیرید. تلگرافی هم از بغداد و عمّان رسیده بود به نظر مبارک رساندم.

بعدازظهر امروز با یک دختر خانم ایرانی [قرار] ملاقات داشتم. [از] بس خسته بودم معذرت خواستم و نرفتم. به مهمانی خانم بوتو در سفارت پاکستان و همچنین به مهمانی سفارت شوروی به مناسبت جشن انقلاب رفتم.

از اخبار مهمّ جهان یکی موضوع تصمیم پادشاه مراکش به شروع راه پیمایی در صحرا... می‌باشد.

۱- کندی در نامه‌ی خود به علم درخواست کرده که به بنجامین ای. اسمیت (Benjamin A. Smith) سناتور پیشین ماساچوستز که قرار است با شریک خود دکتر آلبرت فیوج (Dr. Albert Fuge) برای فروش و حمل لوازم مورد نیاز نیروی هوایی ایران به تهران بیاید وقت ملاقات دهد. اسمیت با جان کندی در دانشگاه هاروارد هم اتاق بود و پس از او سناتور ماساچوستز شد.

شب مهمانی شام برای ملکه اینگرید ملکه سابق دانمارک در پیشگاه همایونی بود. مطلب مهمّی نبود.

پنجشنبه ۱۵ آبان ۱۳۵۴

در رکاب همایونی به کیش آمدیم. صبح برای صبحانه سفیر آمریکا را پذیرفتم. شرح حال چهار نفر منتخبین جدید پانتاگون را برای من گفت که به شرف عرض مبارک برسانم. روی هم رفته از این تغییرات بسیار خوشحال و راضی به نظر می‌رسید. می‌گفت بین کیسینجر و وزیر دفاع مشکلی در بین نبوده. مشکل وزیر دفاع سابق فقط با کنگره بوده است. از من می‌پرسید آیا وزیر خارجه سوریه که به ایران می‌آید خیال دارد در مورد مذاکرات صلح با اسرائیل با اعلیحضرت همایونی مشورت بکند؟ گفتم نمی‌دانم و واقعاً هم نمی‌دانم. در مورد راکفلر و استعفای او می‌گفت موضوع خیلی خیلی مبهم است معلوم نیست چرا یک دفعه او انصراف خودش را اعلام داشت. حرفهایی که می‌زنند نباید صحیح باشد. در مورد تعقیب [سیا] CIA از طرف سنا می‌گفت کم کم این موج با شروع انتخابات ریاست جمهوری که یک سال دیگر است ته می‌کشد. آن قدر سناتورها و به خصوص سناتور چرچ که دنباله گر این کار بود گرفتار می‌شوند (چون چرچ خودش داوطلب ریاست جمهوری از طرف دموکراتهاست) که این بازی را وِل می‌کنند.

بعدازظهر در کیش به استراحت گذشت. سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود. از اخبار مهمّ جهان شروع راه‌پیمایی سیصد و پنجاه هزار نفر مراکشی در صحرای اسپانیا است که ۵ ساعت [است] حرکت کرده‌اند و تاکنون با مقاومتی رو به رو نشده‌اند. ولی امید دنیا این است که به همین عمل سمبلیک اکتفا کنند و من فکر می‌کنم که خواهند کرد، چون باز هم باب مذاکرات را با اسپانیا باز گذاشته‌اند. به علاوه شورای امنیّت سازمان ملل متّحد رأی داده است که راه‌پیمایی فوری متوقّف شود. امّا به هر صورت خود پادشاه که می‌گفت سر دسته راه‌پیمایان خواهد بود نرفت. به عنوان این که باید با مراکز کشوری در تماس دائم باقی بماند. البتّه حرف حسابی است و به نظر من ادّعای قبلی که سر دسته شرکت کنندگان خواهد بود غلط بود. ولی چند نفر وزیر و نخست وزیر رفته‌اند.

جمعه ۱۶ آبان ۱۳۵۴

با آن که هوا عالی و ممکن بود خیلی استفاده کرد چنان که پیش‌بینی می‌کردم امروز پیش از ظهر سه ساعت حضور شاهنشاه در دفتر کاخ کیش شرفیاب بودم. باز هم کارها تمام نشد. اصلاً هرگز تمام شدنی نیست. یک کشور و یک جهان است و یک شاهنشاه ایران آن قدر مسائل مختلف است که اگر تمام اوامر را با دقّت یادداشت و اقدام نکنم، حساب پاک است. مطلب مهمّی مذاکره نشد.

عرایض سفیر آمریکا را عرض کردم. آن طوری که او وانمود می‌کرد سفیر سابق آمریکا خیلی هم به مسائل ایران علاقمند نبوده. شاهنشاه عقیده عکس داشتند و می‌فرمودند خیلی هم علاقه داشت. ولی فرمودند: به سفیر آمریکا بگو شما ۶ عدد ناوشکنی که قرار بود به ما بدهید اوّل گفتید یک عدد ۱۲۰ ملیون دلار می‌ارزد، بعد گفتید ۲۶۰ ملیون، حالا می‌گویید ۳۳۸ ملیون. مگر در سه سال انفلاسیون چه بود؟ به هر صورت با این ترتیب ما نمی‌توانیم این ناوشکنها را بخریم. ولی این کار شما باعث می‌شود که در اقیانوس هند خلاء ایجاد [شود] و شما خودتان بمانید با جزیره [دیگوگارسیا] Diego Garcia که از انگلیسیها خریده‌اید.[1] چون اگر ما قدرت نگیریم جز نیروی دریایی هند نیروی دیگری (به استثناء روسها) در اقیانوس هند باقی نمی‌ماند. به هند هم که آمریکا نمی‌تواند اعتماد و تکیه کند. پاکستان که قدرت چنین خریدها ندارد. ما هم که با نیروی دریایی که شعاع عمل نداشته باشد نمی‌توانیم از خلیج فارس خارج شویم. شما می‌مانید و خودتان و خدا و در مقابل شما روسها. فرمودند: در برگشتن، فوری سفیر را احضار کن و این مطلب را بگو.

گزارش سفر عمّان افشار را عرض کردم. که این جا می‌گذارم.[2] امر فرمودند: توپ ۱۵۵ که نود میل نمی‌زند، فرستادن آن بیهوده است. فانتومها را دستور بده که بروند و

۱- جزیره دیگوگارسیا متعلّق به انگلستان است. ولی پایگاه نظامی بزرگ آن مشترکاً از سوی انگلستان و آمریکا اداره می‌شود. شاه قاعدتاً از این جریان آگاه بود و احتمال می‌رود علم توضیح او را درست درنیافته و گمان برده که آمریکا این جزیره را خریده است.

۲- گزارش امیرخسرو افشار به دنبال این یادداشت آمده است.

پروازهای هفتگی برای خود نشان دادن بکنند. سفیر هم چون مدّت قانونی او سر آمده بود، به علاوه تشبّث به خود سلطان برای ماندن کرده بود، تعویض شد.

گزارشی سفیر انگلیس راجع به عمّان داده بود که این جا می‌گذارم. به دقّت خواندند. فرمودند: از سفیر بپرس که [آیا] برای اقدام می‌توانیم این گزارش را به ساواک و رئیس اداره دوم ارتش بدهیم یا خیر؟ بعد هم جریان سفر افشار را بگو.

قدری راجع به لبنان صحبت شد که عملاً از دست رفته است و شاید تقسیم بشود به مناطق مسیحی‌نشین و مسلمان نشین. یک قسمت جنوبی را هم اسرائیل اشغال کند. عرض کردم: اگر مناطق جنوبی را اسرائیل اشغال بکند سوریه شدیداً تهدید می‌شود و روسها ساکت نخواهند نشست.

قدری راجع به سیستان صحبت شد. به عرض مبارک رساندم این همه پول به افغانها می‌دهیم. اینها لااقلّ، نمی‌گویم قراردادی که صد در صد به نفع آنهاست با منّت تصویب کنند، لااقلّ بگذارند روی پریان، رودخانه مشترک مرزی ما، یک [سدّ انحرافی] diversion بزنیم که دائماً گود نشود و رودخانه سیستان بالا نماند. فرمودند: فوری به وزارت خارجه ابلاغ کن که اگر راه نمی‌آیند جلوی اعتبارات را بگیریم.

قدری راجع به والاحضرت همایونی مذاکره شد که مطلقاً به دخترها توجّه ندارند و جای تعجّب است. بیچاره فرانکو جواب تلگراف احوالپرسی شاهنشاه را عرض کرده و تشکر کرده بود.

بعدازظهر به استراحت و شنا گذشت. حقیقتهً کیش بهشت است. ما این جا شنا می‌کنیم، تهران زیر صفر است.

از اخبار مهمّ جهان پیشروی مراکشیها در صحراست. به قدر ۱۱ کیلومتر پیش رفته و هنوز به مقاومتی برنخورده‌اند.

سازمان مرکزی دربار شاهنشاهی

شماره

تاریخ ۱۹/۵/۲۵۳۵

پیوست

دربار شاهنشاهی

اداره دفتر محرمانه

محرمانه

عرایض و مستدعیات اعلیحضرت سلطان قابوس از پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر :

۱ـ چنین استنباط میشود که عربستان سعودی با وجود کمکهای مالی بما که بجای خود مورد تشکراست معذالک نمیخواهند کار یاغیان ظفار بکلی تمام شده و دولت عمان خالی از دغدغه بماند .

در حال حاضر مسئله مهم اینست که علیرغم وعده والاحضرت امیر فهد ممکن است عربستان سعودی با یمن جنوبی بدون قید و شرط روابط سیاسی برقرار نماید . اگر اینکار عملی شود یك توفیق بزرگ سیاسی برای یمن جنوبی محسوب خواهد شد و اتحادیه امارات و بحرین نیز از سعودیها متابعت خواهند کرد . استقرار روابط سیاسی کشورهای همسایه با یمن جنوبی برای ما گران تمام میشود چه علاوه بر تحکیم موقعیت یمن جنوبی آنها دیگر با سهولت بیشتری میتوانند نمایندگیها سیاسی خود را در اینکشورها مرکزی قرار داده از آنجا علیه ما تحریکات و یا دست بخرابکاری در داخل عمان بزنند . اگر عربستان سعودی در نظر دارد که با یمن جنوبی روابط سیاسی برقرار کند بهتر است اینکار را مشروط بآن نمایند که یمن جنوبی کمکهای خود را با یاغیان ظفار قطع نماید .

۲ـ شیخ زائد آدم خوبی است ولی متلون بوده و نمیشود روی او حساب کرد از نیست باطنی سویدی که نفوذ زیادی در او دارد چیزی دستگیرم نشده بطورکلی سویدی با ما راه نمیآید

بقیه در پشت صفحه %

[handwritten marginal note, illegible] ۱۵/۵/۳۵

ودر بهبود روابط اشکالتراشی میکند • عده ای از اهالی یمن جنوبی برای کارهای مختلف به ابوظبی رفته اند ولی در آنجا باسهولت خود را از یمن شمالی معرفی کرده اند وجود این عده در ابوظبی هم برای ابوظبی خطرد ارد هم برای عمان ـ اخیراً هم خیال د ارند بخطوط هواپیمائی یمن جنوبی اجازه پرواز به ابوظبی بد هند که این آمد و رفت هم برای ابوظبی وهم برای ما خطرناك خواهد بود •

ابوظبی کمك مالی بمامینماید که تشکرد اریم ولی حال که اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر با اعزام سربازان دلیر خود به ظفار یاری غیرقابل وصف مبذول میفرمایند که هیچیك ازکشورهای عربی قادر بآن نیستند لااقل کشورهای غنی همجوار ماد ر دادن کمك مالی سخاوت بیشتری از خود نشان بد هند •

۳ـ یمن جنوبی بمنظور انتقام جوئی ممکن است با هواپیما قسمتهای مرزی مارا بمباران نماید پایگاه این هواپیما ها با احتمال قوی د ر الغیظ ۹۰ میلی مرز خواهد بود برای کوبیدن آنان د رخاك مرزی یمن جنوبی احتیاج شدید بچند توپ ۱۵۵ میلیمتری د اریم تاکنون ستاد بزرگ ارتشتاران باین تقاضا پاسخ مثبت نداده اند لذا مجدداً از پیشگاه مبارك شاهنشاه استدعا مینمایم د رصورت امکان اوامر لازم راصادر فرمایند •

٤ـ بمنظور ارعاب یمن جنوبی از لحاظ باز داشتن آنان از بمباران هوائی خاك عمان از پیشگاه مبارك شاهنشاه استدعا د ارد د رصورت امکان مقررفرمایند هواپیما های فانتوم مجدداً د ر آسمان ظفار پرواز نموده و خود رانشان د هند •

سازمان مرکزی دربار شاهنشاهی

شماره
تاریخ
پیوست

دربار شاهنشاهی

اداره دفتر محرمانه

۵ــ در معاملات و کنتراتهائیکه تاکنون داده شده ۳ نفر غیرعمانی رااسم برده اند •

یکی از آنهاا هل لیبی است که قبل ازکودتا از لیبی خارج و جلای وطن نمود او با اکثرشرکتهای بزرگ اروپا و امریکا مربوط است وآنهارامیشناسد البته کمیسیون هم ازآنها میگیرد ولی خلافی از او دیده نشد بعلت کمبود اشخاص مطلع ومجرب و دنیا دیده درعمان ناچار این اشخاص بمیدان میآیند • شهرت داشت مبالغی که به کمپانیها دولت عمان توسط این شخص بابت قرار داد ها پرداخته است بیش از ارزش حقیقی کار بوده لذا دستور رسیدگی دادم معلوم شد عامل تورم رادرنظرنگرفته بودند وباین جهت کارگرانترشده بود ولی خطای دیگری کشف نشد •

نفر دیگر واسطه از اتباع عربستان سعودی است که همکلاس اعلیحضرت ملک حسین بوده و مورد تائید معظم له است اکثر ارتباطات مهم من بادولت عربستان سعودی از جمله گرفتن وام بلا عوض و قرضه بوسیله این شخص انجام میگیرد و بماکمك نموده باسعودیها نزدیك میباشد از او خلافی ندیده ام مسلما خودش هم منافعی دراینکار داشته است•

نفر دیگر یکی از اتباع استرالیا است• این شخص بنابتوصیه ومعرفی ترد ول سفیر انگلیس که اقوام استرالیائی دارد وبا او دوست است بخدمت گمارده شده بود من نظامی هستم واهل رقم ومسائل مالی نمیباشم وظیفه این شخص این بود که تمام طرحها و پیشنهادات رامطالعه کند و اگر لازم تشخیص بدهد نزد من بیاورند که دستور عقد قرارداد رابدهم پس از مدتی معلوم شد با تمام طرحهائی که باومیدهند موافقت میکند باومشکوك شدم و از او سئوال کردم جواب داد

اگر با طرحی مخالفت میکرد بیم داشت به خدمت او خاتمه داده شود که البته جواب قانع کننده نیست بنابراین بخدمت او خاتمه دادم.

ضمناً عموی من که معاون وزارت جنگ است و بین خودمان بماند خیلی با هوش نیست و غالب خرید های نظامی واحتیاجات نظامی رازیرنظر او گذارده بودم بعداً معلوم شد ایشان بدون مطالعه کافی زیرتمام پیشنهادات خرید صحه میگذارد از او سخت ایراد گرفتم و ناچار دستور دادم خرید تا ۵۰ هزار دلار بعهده او وبیش از ۵۰ هزار دلار رانزد خودم بیاورند.

٦ ـ درباب تمدید ماموریت سفیرشاهنشاه آریامهر وقتی شخصا این استدعا رابشرفعرض رساندیم شاید بهتربود علت آنرا نیز معروض میداشتم ولی درآن لحظه تصور کردم شاید احتیاج بآن نباشد البته سفیرشاهنشاه آریامهر برای بهبود روابط فیمابین زحمت کشیده ولی علت اصلی آنست که سفیرمصر از لحاظ تقدم دربین سفراء خارجی درنزد من بلافاصله پس از سفیرایران قرارگرفته وناچار شیخ السفراء خواهد شد که میدانم درصورت احراز این مقام باعث درد سرخواهد گردید چه درایندمت زبان درازی و دخالتهای بیجا کرده است و از او رضایت ندارم یکبار هم بدولت مصر تذکر داده ام خوشبختانه بمن گفتند که ماموریت اودر اوائل ژوئن سال آینده تمام میشود استدعای من از پیشگاه مبارك شاهنشاه اینست که درصورت امکان برای ۵ یا ٦ ماه دیگر ماموریت سفیرشاهنشاه آریامهر درعمان تمدید گردد تادیگرفرصتی برای سفیرمصر باقی نماند.

۷ ـ من زبانم قاصر است که ازکمکهای بی دریغ اعلیحضرت همایون شاهنشاه تشکر نمایم و با توکل بخداوند و پشتیبانی و کمک شاهنشاه این جنگ را باپیروزی کامل باتمام خواهم رسانید اینک هم ضمن عرض احترام واخلاص از راهنمائی ها و نکاتی که بوسیله شما ابلاغ فرمودند صمیمانه سپاسگزار بوده وآنهارا مورد عمل قرار خواهم داد .

گزارش تکمیلی

جناب آقای علم وزیر محترم دربار شاهنشاهی

همانطورکه بطوراختصار درقسمت آخر بند ۷ گزارش مورخه ۹ آبان ازشرفعرض پیشگاه مبارک شاهنشاه گذشت اعلیحضرت سلطان قابوس ازراهنمائی های اعلیحضرت همایون شاهنشاه ونکاتیکه بمعظم له ازطرف ذات مبارک شاهنشاه ابلاغ نمودم نهایت تشکر نمودند واظهارداشتند توصیه های اعلیحضرت برادربزرگم راکه دید وسیع وتجربه فراوان دارند وازروی محبت ودلسوزی امربابلاغ فرموده اند مورد عمل قرارخواهند داد وتفصیل بیشتر اینقسمت ازمذاکرات بامعظم له ازاینقراراست ولی قبل ازبیان مطلب همانطورکه شفاهاً باستحضاررسانیده بود پس ازتوضیحاتیکه سفیرانگلیس درتهران قبل ازسفربمسقط باینجانب داد ازاو پرسیدم طبق گزارشات شما چه طرح هائی درمسقط انجام شده که ضرورت ویا اولویت نداشته (تغییرنظرسفیرانگلیس درباب ساختن کاخ همانموقع توسط آنمقام محترم ازشرفعرض پیشگاه مبارک شاهنشاه گذشت) و یادرچه طرح هائی حیف ومیل شده است؟ ایشان گفت نکته بسیارصحیحی است وازلندن سئوال نموده جواب میدهم دوروز بعد گفت دردولت (سفیرانگلیس درمسقط) میگوید منظورطرح های آینده وخرج های آینده است که بهتراست اولاً توجه بیشتربمناطق آزاد شده بنمایند ودیگردرمنطقه BATINAH خرجی نشود ثانیاً اولویت طرح هاروی اهمیت واحتیاج دقیقاً معلوم گردد واولویت هاراشمرد ولی ازدادن جواب بسئوالی که نموده بودم طفره رفت نکته دیگر آنکه بعداً ازبیانات اعلیحضرت سلطان قابوس چنین استنباط شدکه این مسائل را کم وبیش انگلیس هابمعظم له گوشزد نموده بودند واما تفصیل مذاکرات :

اعلیحضرت سلطان پس ازتوضیحات مفصل راجع بواسطه هاکه گزارش آن ازشرفعرض پیشگاه مبارک شاهنشاه گذشته است اظهارداشتند : اینکه بعضی هامیگویند طرح های انجام شده اولویت نداشته ویاتجملی بوده صحیح نیست چه این طرح هاشامل راه سازی ـ ایجاد کارخانه برق ـ ایجاد کارخانه تبدیل آب شوربشیرین وخانه سازی بوده که همه بسیارلازم است فقط بعضی هامیگویند هتل اولویت نداشته امابانداشتن کاخ من ازیک میهمانی که دارم درکجاپذیرائی نمایم ؟ بعلاوه خارجیانی که باینجا

میآیند د رکجا زند گی کنند ؟

ازاعلیحضرت سلطان سئوال نمودم برنامه های آینده اعلیحضرت چیست ؟ اظهار نمودند پس ازضربت های آخیربه یاغیان ویمن جنوبی خودم د ربین قبایل منطقه ظفار رفتم ود رآنجاد ورزده باآنان شخصاً صحبت کردم وآنانرا امیدوارساختم ، من مسادرم اهل ظفاراست واین مسئله کمك بجلب بیشترآنان مینماید حال خیال د ارم اولاً تمام شیوخ راکه د رنتیجه جنگ قبایل خود راترك نموده بودند بمنطقه خود شان برگردانم و همان روابط سابق رابین شیوخ وقبائل که ازهم گسیخته است بوجود آورده مستحکم سازم ثانیاً چون مرد مکشورم همه عشق به تفنگ د ارند ازتمام جوانان یك گارد ملی تشکیل بدهم این گارد ابداً ارتباطی باارتش نخواهد د اشت ریاست عالیه آن باخودم خواهد بود جوانانی که ازلحاظ جسمی نتوانند د رگارد ملی خدمت کنند بخدمت های د یگرگمارده خواهند شد منظورم اینست که جوانان بیکارنمانند وتفنگ ازآنان گرفته نشود ود رعین حال تحت کنترل قرارگیرند سوم باید فکری برای هدایت جوانان بنمایم تاتبلیغات کمونیست ها اثرمثبت د رآنان باقی نگذ ارد ولی د راینقسمت هنوزبه نتیجه نهائی نرسیده ام که چه باید کرد ، بعد ازاین مقوله سخن رابه برنامه هاوطرح های عمرانی کشانیدم و د راین گفتگوبود که نظرات ذات مبارك شاهنشاه رابااهمیت اقدامات عمرانی وبهترساختن وضع زندگی مردم مناطق آزاد شده ولزوم صرف وجوه د راین مناطق ونه د رمنطقه BATINAH ومسقط ابلاغ نموده وارد جزئیات شدم . اعلیحضرت سلطان اظهار د اشتند اوامروفرمایشات شاهنشاه کاملاً صحیح است ود یگرطرح جدیدی د رمنطقه مسقط و BATINAH اجراء نخواهد شد جزاتمام طرح های نیمه تمام بنابراین طرح های جدید همه د رمناطق آزاد شده انجام خواهد گرفت ود راین مناطق خرج خواهد گردید .

باعلیحضرت سلطان مخصوصاً متذکرگردیدم که بنظرمیرسد بانداز ه کافی د رمناطق د یگرخرج شده واینك نوبت مناطق آزاد شده میباشد وعلت راتوضیح د ادم که کاملاً متوجه

شده وگفتند همین طوراست ومورد نظرقرارخواهم داد . (در مناطق آزاد شد هیچ کارمهمی انجام نگرفته است) . صحبت بداشتن برنامه رسید ومعظم له راتشویق باینکاروبرنامه ریزی نمودم گفتند اخیراً ازبانك بین المللی هیاتی بمسقط آمده ومطالعاتی کرده اند والبته منطقی است که طبق برنامه خرج وبرنامه ریزی شود واین موضوع مهم رادرنظرخواهم گرفت ازمعظم له پرسیدم درحال حاضراولویت رادرمناطق آزاد شده درچه طرح یاطرح هائی میدانند ودراینجابودکه به ترتیب اولویت ساختن راه ومسکن مخصوصاً برای کارمندان دولت ـــ بهداشت ومدرسه پیش آمد وراجع باهمیت هریك ازموارد فوق بتفصیل صحبت وتبادل نظرشد . برای اینکه روی این نکات بیشترتکیه واهمیت آن گوشزد شود بعنوان اینکه نظرات معظم له راخلاصه نمایم تاازهمانقراراز شرفعرض پیشگاه مبارك شاهنشاه بگذرد تکرارنمودم که بنابراین اعلیحضرت سلطان درنظردارند اولاً دیگردرمنطقه BATINAH ومسقط طرح جدیدی بموراجراء نگذارند بجزاتمام طرح های نیمه تمام ووجوه رادرمناطق آزاد شده وجبل بمصرف برسانند ودرمناطق مزبوراولویت طرح ها چنین است : راه ـــ مسکن ـــ بهداشت ـــ مدرسه . اعلیحضرت سلطان اظهار داشتند همینطوراست واستنباط شدکه کاملاً واقف باهمیت موضوع میباشند چه میگفتند نباید مردم مناطق آزاد شده مایوس شده وبگویند زندگی ماکه فرقی نکرده دراین زمینه گفتند ضمناً بعضی هاهم موافق خرج درمناطق آزاد شده نیستند وبچشم خصومت بمردم این نواحی نگاه میکنند که البته بچه گانه است ومی تواند خطرناك بشود .

درمورد کاخ هامحلی که اعلیحضرت سلطان درآن اقامت دارند ودرآنجا [illegible] وروزمعظم له راملاقات نمودم کاخ نسبتاً کوچك تازه سازی است تحقیق کردم فقط ٤ اطاق خواب دارد این کاخ درحدود ۳۰ کیلومتر بامسقط فاصله داشته ونسبت بمسقط درمحل خوش آب وهوائی بناشده است (اگربشود گفت خوش آب وهوا) کاخ دیگری که هنوزتمام نشده ومیگفتند همین روزهاتمام می شود وشاید جشن هفته آینده راد رآنجابرگزارنمایند درشهرمسقط است مهندس معماران هندی است واثرسبك هندی بطورملایم درنمای خارجی آن دیده می شود . کاخ نسبتاً بزرگی است آنچه جلب توجه مینماید تفاوت

فاحش بین این کاخ ومنزل‌های اطراف ویاحتی تمام ساختمانهای شهرمسقط می باشد زیرا در این شهر ۵ ۲ هزارنفری خانه ها محقروکهنه وکوچه ها باریک وهیچ ساختمان جدید بچشم نمیخورد ودرمیان این منازل فرسوده محقرناگهان کاخ نسبتاً آبرومند نمایان میگردد . اگراین کاخ درخارج شهریعنی محل‌هائیکه دراین چند سال شروع بساختمانهای دولتی وآپارتمان سازی وهتل وغیره نموده اند بنامیشد شاید آن اندازه بچشم نمیآمد ولی چون مسقط پایتخت است ومیگویند اعلیحضرت سلطان درپایتخت لازم بود کاخی داشته باشد لذا تصمیم باین ساختمان گرفتند .

درمورد ساختن این کاخ قیس الزواوی وزیرخارجه باینجانب میگفت همه حتی انگلیس‌ها میگفتند اعلیحضرت کاخ لازم دارد (کاخ سلطان سابق منزل نسبتاً کوچکی است که فعلاً مخروبه وقابل استفاده نیست) ووقتی شروع بساختمان شد همه آنرا تایید مینمودند ولی حال بعضی ازهمان اشخاص شروع بانتقاد کرده اند . مگراعلیحضرت سلطان کاخ لازم ندارند ؟ آرزوی سلطان اینست که روزی ازاعلیحضرت همایون شاهنشاه دعوت نمایند به عمان تشریف بیاورند واگرکاخی نداشته باشند چگونه می توانند ازمعظم له دعوت نمایند ؟

....

توضیح بیشتردرمورد استدعای چند توپ ۵ ۵ ۱ میلیمتری :

درصورت بمباران هوائی خاک عمان توسط هواپیماهای یمن جنوبی کوبیدن پایگاه هواپیماهای مزبوردرالغیظ (۹۰ میلی مرز) البته باهواپیما بعمل خواهد آمد ولی همزمان بااین اقدام زیرآتش گرفتن نواحی مرزی درداخل خاک یمن جنوبی محل تجمع یاغیان باتوپخانه انجام خواهد گرفت واستدعای توپ های ۵ ۵ ۱ میلیمتری برای این منظور است . توپهائی که فعلاً دراختیاردارند قادربانیکارنیست .

باتقدیم احترام

[امضاء]

۱۸ ابان ۵۴

شنبه ۱۷ آبان ۱۳۵۴

صبح در رکاب شاهنشاه از کیش برگشتم. در هواپیمای شهباز که سالن استراحت بسیار شیکی دارد شاهنشاه از پشت فرمان به سالن تشریف‌فرما شدند و یک ساعت و ربع که در راه بودیم باز هم من عرایض عقب افتاده و گزارشات را به عرض رساندم. هنگام فرود آمدن باز شاهنشاه پشت فرمان تشریف بردند. مطالب راه تمام کارهای جاری بود. منجمله ترتیب خرید منزلی برای پرنس داوود پسر پادشاه افغانستان که تصویب فرمودند (پرنس داوود خلبان شده و حالا برای ایران‌ایر کار می‌کند).

به محض ورود، وزیر خارجه سوریه شرفیاب شد.[1] بعد هم ناهار میل فرمودند. من سر ناهار بودم. مطلب مهمّی گفتگو نشد. بیشتر صحبت سدّ فرات و گله عراقیها از بستن این سد و برداشت محصول و میزان زمینهای زراعتی زیر کشت آبی سوریه بود که یک ملیون و دویست هزار هکتار است. برداشت محصول پنبه سوریه را پانصد هزار تن گفت که به نظر بعید می‌آید، تقریباً دو برابر و نیم ایران. همچنین می‌گفت از هر هکتار پنبه ۴ تن برداشت می‌کنیم. اگر درست باشد باید ما خیلی متأسّف باشیم. ...

سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود. فقط به من فرمودند که سفیر آمریکا را احضار کن و به او بگو که این وزیر خارجه سوریه به مصر و سادات خیلی حمله کرد و گفت آخر رژیم سادات سقوط می‌کند و آمریکا هم در خاورمیانه بازنده می‌شود، یعنی روسها پیش می‌برند. می‌گفت هیچ عربی با سادات نیست و نمی‌تواند باشد. ولی در عین حال می‌گفت با کنفرانس ژنو بر سر مسئله اسرائیل مخالف است. باید مذاکرات صلح در شورای امنیّت بشود. همچنین مذاکرات از طرف اسرائیل با سوریها و فلسطینیها باید در یک موقع شروع بشود.

فرمودند: مسئله کشتیها را به او گفتی؟ عرض کردم: هنوز که فرصت تلفن به او هم نداشته‌ام. دیدم باز هم ناراحت شدند (ماشاءالله از این سرعت عمل شاه). به نظرم رسید که دیروز فرمودند: مذاکره با وزیر خارجه سوریه را باید به سفیر آمریکا بگویی. عرض کردم:

۱- عبدالحلیم خدّام از ۱۹۷۰ نایب نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه‌ی سوریه بود.

آخر این را هم که به غلام نفرموده بودید. منتظر بودم که بفرمایید، بعد به او تلفن کنم. آن وقت احساس کردم که مرا بخشیدند.

یکشنبه ۱۸ آبان ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم و به عرض رساندم که امروز صبح زود سفیر آمریکا را خواستم و اوامر مبارک را به او ابلاغ کردم. فرمودند: چه گفتی؟ به تفصیل عرض کردم. فرمودند: یک نکته را اشتباه کردی و آن این بود که سوریها می‌گویند اگر در شورای امنیّت مذاکرات صلح بشود دیگر ما هیچ شرطی نمی‌گذاریم. ولی اگر خارج شورا بود، چه در کنفرانس ژنو باشد و چه در خارج کنفرانس ژنو، شرط اصلی و قطعی ما این است که باید فلسطینیها هم در مذاکرات شرکت کنند (البتّه این نکته بسیار مهمّی است که من یا فراموش کرده بودم یا دیشب شاهنشاه نفرمودند). به هر حال پس از مرخّص شدن فوری به سفیر آمریکا تلفن کردم و مطلب را به او گفتم.

بعد عرض کردم که از قیمت عجیب ناوشکنها خود سفیر آمریکا هم ناراحت است. عرض می‌کرد تا وزیر دفاع جدید به کار وارد نشود نمی‌توان نتیجه قطعی گرفت، ولی به هر حال من بی کار ننشسته‌ام و قبلاً استفسار کرده‌ام که اضافه قیمت سیصد درصد یعنی چه؟ (من شخصاً فکر می‌کنم که بازی کیسینجر در بازی نفت است). در مورد هلیکوپترهای بِل هم با ارتشبد طوفانیان مشغول تبادل نظر هستیم که ببینیم راه حلّ آن چه خواهد بود.

دکتر باهری معاون کل دربار گزارشی عرض کرده بود که در حزب و به خصوص کمیسیون سیاسی، کارهای اساسی صورت نمی‌گیرد و از اصول خبری نیست. تمام صورت سازی و حقه بازی است. فرمودند: به شدّت در جلسه آینده کمیته سیاسی، حمله کند و این مسائل را باز بگوید.

بعد مرخّص شدم و به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر هم تمام کار کردم. شب به تالار رودکی رفتم که موزیک سمفونیک آلمان آمده بود. بسیار عالی بود.

دوشنبه ۱۹ آبان ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. گزارش موثّقی سفیر شاهنشاه در عمّان، پایتخت اردن، را به عرض مبارک رساندم. همچنین گزارشهای افشار را در مورد عمّان و مسقط عرض کردم. گزارش [منوچهر] گودرزی و شروع کارش را با اسرائیلیها عرض کردم. روزنامه تایمز مقاله‌ای در مورد رمزفلد وزیر جدید دفاع آمریکا نوشته بود که آینده درخشانی ممکن است داشته باشد تا جایی که به ریاست جمهور برسد. آن را به عرض رساندم. به علاوه کارهای جاری را عرض کردم.

بعد مرخّص شدم. در دفتر قدری به کارهای جاری رسیدم. از آن جا به کاخ گلستان رفتم و ناهار سالیانه را با کلیّه کارمندان دربار خوردم و منافع فروشگاه و حساب جاری آنها را در صندوق تعاون کارکنان دربار که این قلم اخیر سی ملیون ریال می‌شد بین آنها تقسیم کردم. بلافاصله به سعدآباد آمدم که در اوّلین مسابقه فوتبال والاحضرت همایون ولایتعهد در زمین پشت دفتر من (زمین گارد) با همسالانشان در دبیرستان البرز شرکت کنم (تیم البرز مقابل تیم پهلوی). علیاحضرت شهبانو هم تشریف آوردند. مسابقه بسیار خوبی بود. طرفین یک به یک شدند ما هم که نشسته بودیم سرمای سختی برای [نود] دقیقه خوردیم. خوشبختانه سرماخوردگی پیدا نشد.

سه‌شنبه ۲۰ آبان ۱۳۵۴

از ساعت پنج صبح امروز تا ظهر باران آمد. صبح وقتی شرفیاب شدم شاهنشاه خیلی سر کیف و خوشحال بودند و مدّتی راجع به بارندگی و بارندگی پارسال که یک ماه دیرتر از این شروع شده بود و در عوض در بهار امسال باران آمد و بارندگی پیرارسال که در همین تاریخ شروع شد ولی بهار نیامد گفتگو شد. ماشاءالله غصّه شاهنشاه این است که مبادا بهار سال آینده به موقع باران نیاید. عرض کردم: خدا بزرگ است، باید امیدوار بود.

گزارشی از روزنامه تایمز عرض کردم و به عرض رساندم که واقعاً حیف است که کشور ایران هم مثل کشورهای [غیر مسؤول] irresponsible به این صورت به نفع اعراب فلسطینی و ضرر اسرائیل رأی بدهد. قبول فرمودند. فوری به وزیر خارجه تلفن فرمودند.

ولی او عرض کرد دیشب ما به نفع فلسطینیها رأی دادیم. فرمودند: آخر ما جزء کشورهای مسؤول هستیم و نباید دنبال میل و هوی و هوس برویم. عرض کرد خودتان قبلاً اجازه فرموده بودید. فرمودند: پس در جرائد توضیح بدهید که عقیده ما این نبوده، فقط محض خاطر اعراب رأی داده‌ایم. من می‌خواستم عرض کنم، مکرّر عرض کرده‌ام که باید در مسائل داخلی و خارجی و اقتصادی، مشاورینی در دربار باشند که مسائل را قبلاً مطالعه کنند، نتیجه به عرض برسد. آن وقت هر طور قضاوت فرمودید دیگر بسته به امر شاهنشاه است. فرموده‌اید این کار زود و بی‌مورد است و دولت در دولت می‌شود. حال آن که چنین نیست. در کاخ سفید هم عیناً هم طراز دولتیها، مشاور مخصوص رئیس جمهور وجود دارد و هیچ هم دولت در دولت نمی‌شود. دیدم این مطلب را مکرّر در مکرّر عرض کرده‌ام و قبول نفرموده‌اند. حالا امروز که شاهنشاه سرخوش هستند چرا عرض بی فایده‌ام را تکرار کنم. ولی حدس می‌زنم که شاهنشاه سرّ ضمیر مرا خواندند.

کارهای جاری را عرض کردم منجمله مقاله پرویزی را راجع به ظفار که خیلی خوششان آمد.

بعدازظهر شاهنشاه تمام کار کردند و باز از آن روزهای چهارده ساعتی بود. من هم کار کردم و شب سه جا ناچار به مهمانی رفتم، یعنی باید حضور پیدا می‌کردم که آخرین آن منزل سرکار فریده خانم با ملکه اینگرید برای شام بود. واقعاً خسته شدم. حالا یک صبح است، منزل آمده‌ام، مثل مرده هستم. مضحک بود، امروز صبح کارهای من زود تمام شد. شاهنشاه فرمودند: باز هم وقت داریم. عرض کردم: من عرضی ندارم. فرمودند: خوب بنشین صحبت می‌کنیم. یک ربعی این افتخار را داشتم ولی صحبت جدّی نکردم. از دخترها حرف زدیم. بد هم نبود. خبر رأی در مورد اسرائیل را در جرائد عصر امروز این جا می‌گذارم.

چهارشنبه ۲۱ آبان ۱۳۵۴

صبح در منزل، دو نفر را که قبلاً وقت داده بودم پذیرفتم و دیگر هیچ. از روزی که جنجال عمومی را موقوف کرده‌ام واقعاً اعصاب ارباب و نوکر و خانم، همه در منزل راحت

شده. نمی‌دانم کار خوبی کردم یا بد. چون مردم از همان یک چای خوردن صبح در منزل من ولو این که مطلبشان را هم نگویند راضی بودند. ولی چه کنم که یک عدّه سود پرست و فرصت طلب از این حُسن نیّت من سوءاستفاده را شروع کردند و صبحها برای کار چاق کنی یا سیاست بازی به منزل من هجوم می‌آوردند به طوری که صورت نامطلوبی به خود گرفته بود. این بود که این کار را موقوف کردم و تر و خشک با هم خواهند سوخت.

شرفیاب شدم. شاهنشاه خوشبختانه سر حال بودند. چند تلگراف خارجی توشیح فرمودند. نامه[ای] از سفیر آمریکا در مورد معامله اسلحه به کشور سوّم و همچنین خاتمه کار مستشاران آمریکایی ژاندارمری رسیده بود، به عرض مبارک رساندم. فرمودند: اوّلی را برای طوفانیان بفرست و با دوّمی هم موافقت کن (واقعاً هم دیگر به این مستشاران احتیاجی نیست). به وزارت کشور هم بگو از تجدید کنترات آنها خودداری کند. تلگراف تبریک تولّد ملک حسن دوم پادشاه مراکش را که تقدیم کردم توشیح فرمایند. عرض کردم: راجع به امید موفّقیّت او در صحرا مطلبی ننویسیم؟ فرمودند: ابداً، معلوم نیست عاقبت آن چه می‌شود. عرض کردم: با آن که روزنامه‌های اروپا و به خصوص انگلیس او را خیلی مسخره کرده‌اند ولی فکر می‌کنم چیزی گیرش بیاید و بالاخره لااقلّ گوشه[ای] از صحرا را به او بدهند. فرمودند: ممکن است، ولی به هر حال شکست نسبی ملک حسن، موفّقیّت نسبی پرنس کارلوس بود که برای اوّل سلطنت او بسیار لازم و مهمّ بود (چون پرنس، پس از آن که گفته می‌شود اسپانیا در مقابل مراکش و راه‌پیمایی دویست هزار نفری مراکشیها تسلیم شده به العیون مرکز آن جا رفت و علاوه بر تشویق سربازان اسپانیایی اعلام مقاومت کرد).

عرض کردم: حسنی مبارک معاون رئیس جمهور مصر که به طور خصوصی به تهران می‌آید تا شرفیاب حضور مبارک شود، چون [در مصر] مأمور پذیرایی والاحضرت همایونی بود اجازه فرمایید حضور والاحضرت هم شرفیاب شود. فرمودند: بگو ولیعهد ناهاری به او بدهد.

مصاحبه شاهنشاه را با Business Week تقدیم کردم. ملاحظه فرمودند و فرمودند: بگو منتشر شود، عیبی ندارد.

عرض کردم: یک عدّه سی هزار نفری در نارمک، خارج محدوده تهران، منازلی ساخته‌اند و شهرداری دارد آن جا را خراب می‌کند. آنها چه غلط و چه صحیح منزل ساخته باشند، صحیح نیست سر زمستان منزل آنها را خراب بکنند. اجازه فرمایید موقوف شود تا بعد با نقشه و فکر صحیحی این کار انجام پذیرد. اجازه مرحمت فرمودند. من بسیار خوشحال شدم و به شاهنشاه دعا کردم. نمی‌دانم چه طور مسائل به عرض می‌رسد که همین مرد رئوف و بزرگ که واقعاً جنبه ملکوتی دارد اجازه می‌دهد که مثلاً خانه‌ها را خراب کنند. لابد عرض کرده‌اند سیصد چهار صد نفری بیشتر نیستند و برای اینها هم جای دیگر خانه می‌سازیم.

عرض کردم: رئیس جمهور رومانی که هفته آینده می‌آید چندین نفر روزنامه نویس ما را خواسته است که قبلاً آن جا بروند با او مصاحبه کنند. فرمودند: این مرد چقدر مواظب public relations [روابط عمومی] خودش می‌باشد.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله سناتورهای قالتاق آمریکایی[1] را که پیش من آمده بودند تا از دولت ایران نامه‌ای بگیرند مشعر بر این که مسئله از بین بردن middleman [واسطه] در معاملات، شامل آمریکاییها نمی‌شود. من خندیدم. آنها خجالت کشیدند. گفتند منظور این است که برای شرکتها لازم است که چه در آمریکا و چه در این تشکیلات و نفرات داشته باشند و این مسائل خرج دارد. آن وقت ما باید حقّ خودمان را از کمپانیهای بزرگ مادر بگیریم. گفتم به هر حال مطالب شما را به عرض شاهنشاه می‌رسانم.

بعدازظهر تمام کار کردم. فقط یک ساعتی در کاخ سعدآباد راه رفتم. از بس این چند روزه از مهمانیها خسته شده بودم دیگر امشب سر شام شاهنشاه نرفتم. از جزیره کیش خبری رسید که گردبادی عظیم خیلی خسارت به بار آورده و چند نفری را هم کشته و صد نفری را هم زخمی کرده است. بعضی عمارات را هم از بیخ و بن برکنده است. با تلفن به

۱- هیچ سناتوری در این هنگام به تهران نیامده بود. با توجّه به سابقه‌ی امر روشن است که منظور اسمیت (سناتور پیشین ماساچوستز و دوست خانواده کندی) و فیوج است (ن. ک. یادداشت ۵۴/۸/۱۴ و گزارش علم به شاه در یادداشت ۵۴/۸/۲۲).

عرض شاهنشاه رساندم. خیلی تعجّب فرمودند.

از اخبار مهمّ جهان، آمریکا اعلام کرد در روابط خود با کشورهایی که در رأی هم طراز کردن اسرائیل با کشورهای نژادپرست شرکت کرده‌اند تجدید نظر خواهند کرد (گو این که نخواهند کرد!)، ولی به هر حال خود یک مطلبی است.

پنجشنبه ۲۲ آبان ۱۳۵۴

صبح به اختصار شرفیاب شدم. در جواب عریضه رئیس شورای انقلابی سومالی (کمونیست یاکمونیست نما و به هر صورت طرفدار روسها) که استدعاکرده بود به نماینده آنها برای دبیر کلی جامعه عرب رأی بدهیم[1] وزارت خارجه جوابی فرستاد و بهانه‌هایی آورده بود. فرمودند: صریح بگویید که به کسی دیگر قول داده‌ایم، نمی‌شود. چرا دروغ می‌نویسید؟ گزارش آمریکاییها را در مورد تقاضای دوست کندی عرض کردم که می‌گوید (البتّه به زبان حال) حالا که شما در امر معاملات سختگیری می‌کنید چرا نمی‌گذارید که ما حقّ خودمان را بگیریم. خیلی خندیدند. فرمودند: به هر صورت جواب او را بده. مردم دزد به دیگران می‌گویند دزد.

عرض کردم: حسب‌الامر، سفیر یمن را دیدم. او می‌گوید الحمدی، رئیس شورای انقلاب یمن شمالی با آن که خودش شیعه است تحت تأثیر تلقینات عربستان سعودی به سُنیّها کمک می‌کند و از عربستان هم حقوق می‌گیرد (علاوه بر سالی پنجاه ملیون دلار برای دولت، ماهیانه چهارصد هزار دلار). به این جهت شیعه‌های ذی‌نفوذ، مثل رئیس مجلس و غیره، به شهرهای شمالی (در یمن شمالی) پناه برده و بین طوائف خودشان رفته‌اند و ممکن است جنگ خانگی مجدّداً شروع شود. عرض کردم: گو این که دل خودش پر درد است از این که می‌خواهند او را معزول کنند، ولی به هر حال مطلب قابل توجّه است. فرمودند: به وزارت خارجه بگو چرا از این مسائل خبر ندارند؟ حالا هم سفیر

۱- روشن نیست که درخواست سومالی درباره‌ی مقام دبیر کلی کدام یک از سازمانهای جهانی‌ست. به هر صورت ذکر «جامعه‌ی عرب» که به وضوح ربطی به ایران ندارد بی‌گمان اشتباه است.

ما را از آن جاگزارش بدهد، اگر بتواند!

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر [شیخ خلیفه بن حمد آل ثانی][1] شیخ قطر آمده بود، رسمی، خیلی با تشریفات. در فرودگاه، [شریف امامی] رئیس مجلس سنا، حضور شاهنشاه عرض کرد چرا این قدر تشریفات برای این مرد [قائل شده‌اید] که شاهنشاه هم خودشان را خسته بفرمایند؟ فرمودند: اوّلاً این شخص در مذاکرات اوپک خیلی به ما کمک کرد و صد در صد خود را در اختیار ما گذاشت. همیشه هم با ما همکاری داشته و دارد، چه وقتی که نخست وزیر بود و چه حالا که رئیس کشور است. می‌بایست جواب او را به یک صورتی داد. به علاوه کشور کوچک پر [عقده] complex است. ما باید خودمان را در مقابل آنها هم ردیف آنها قرار بدهیم. باری شب هم مهمانی برای او در کاخ نیاوران بود، با فراک و نشان!

جمعه ۲۳ آبان ۱۳۵۴

صبح نمایش پرش اسب انجمن سلطنتی است[2]، در پیشگاه مبارک همایونی بود، بسیار خوب بود. شیخ قطر هم آمد، ولی هوا بسیار سرد بود چون شب پیش باران آمده بود و هنوز هم گاهی برف و باران می‌بارید، ولی متناوب بود (در شمیران بیش از شهر). بعد من منزل آمده و تمام کار کردم.

از اخبار مهمّ جهان یکی توافق [اصولی] مراکش و اسپانیا و موریتانی برای اداره موقّتی صحرای اسپانیاست. البتّه الجزایر مخالفت کرده، چون صد در صد طرفدار استقلال صحراست به علّت آن که حصّه الجزایر به این صورت که بین چند قدرت تقسیم شود ولو به الجزایر هم سهمی برسد، کم می‌شود. دیگر حمله شدید مجلس نمایندگان

۱- شیخ خلیفه از سپتامبر ۱۹۷۱ تا فوریه ۱۹۷۲ قائم مقام امیر، نخست‌وزیر و وزیر دارایی و امور نفتی بود. در ۱۹۷۲ با تأیید سران خاندان آل ثانی که از رفتار نامتعادل و غیر مسؤول شیخ احمد، امیر وقت قطر، نگران بودند او را خلع و خود جانشین او شد.

۲- [در متن اوّلیّه به همین صورت آمده اما احتمالاً مراد «انجمن سلطنتی اسب» بوده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

کنگره آمریکا به کیسینجر است که نگذاشته اسرار سیا مربوط به وزارت خارجه را فورد برای کمیسیون تحقیق بفرستد. و سوّم تشکیل کنفرانس بزرگ سران غرب؛ فورد رئیس جمهور آمریکا، ویلسون نخست وزیر انگلیس، اشمیت صدراعظم آلمان، نخست وزیر ایتالیا، نخست وزیر ژاپن و ژیسکاردستن از فرانسه برای بحث در امور مالی و اقتصادی جهان، از مسئله پولی گرفته تا بحران انرژی و غذا و غیره. این کنفرانس برای تبادل نظر است، نه تصمیم‌گیری. ولی بعد از آن هم کنفرانس کشورهای تولید کننده و [مصرف کننده] نفت باز هم به ابتکار ژیسکاردستن در پاریس تشکیل خواهد شد و الآن اعضای اوپک در وین جلسه دارند که در این زمینه تبادل نظر کنند.

...

شنبه ۲۴ آبان ۱۳۵۴

صبح خیلی به اختصار شرفیاب شدم. چون روز میلاد مسعود حضرت امام رضا بود و تعطیل هم بود. با وجود این شاهنشاه به دفتر تشریف آوردند که امیر قطر را بپذیرند. دو سه تلگراف عرض کردم جواب فرمودند. فرمودند: بعدازظهر گردش می‌رویم.

من مرخّص شدم. یکی دو ساعت یک دختر خانم ایرانی را دیدم. بسیار خوب بود. بعدازظهر منزل کار کردم. وقتی خواستم لباس عوض کنم و به مهمانی امیر قطر به کاخ گلستان بروم از هواپیمای حامل والاحضرتها که از کیش می‌آمدند به من اطّلاع دادند که دست والاحضرت لیلا، دختر کوچک اعلیحضرت همایونی، در هواپیما سخت بریده و احتیاج به عمل جراحی دارد. بی‌نهایت ناراحت شدم. فوری ترتیب بیمارستان و آمبولانس و همه چیز را دادم و خودم رفتم ایشان را در فرودگاه گرفته به بیمارستان بردم. معلوم شد خوشبختانه عصبی بریده نشده و فقط با یک جراحی معمولی یعنی دوختن، معالجه می‌شود. آن وقت به اعلیحضرت همایونی عرض کردم، خیلی ناراحت شدند (البتّه در گردشگاه خبر دادم). امّا چون باید لباس عوض بکنند و به مهمانی امیر قطر بروند نتوانستند به بیمارستان تشریف بیاورند. عرض کردم: خودتان هم به علیاحضرت شهبانو بفرمایید. به هر صورت به خیر گذشت و پس از چند ساعت در بیمارستان ایشان را به کاخ

بردیم. من دیگر نتوانستم به مهمانی بروم.

یکشنبه ۲۵ آبان ۱۳۵۴

صبح به فرودگاه رفتم که امیر قطر می‌رفت. از آن جا در رکاب شاهنشاه به کاخ برگشتم، خیلی مختصر به قدر چهار پنج دقیقه شرفیاب شدم. دستور فرمودند برنامه معمولی این فصل برای مسافرت به جنوب را فراهم کنم. مشکل این‌جاست که علیاحضرت شهبانو هم قرار است باز در آخر هفته به کیش تشریف ببرند و باید این دو برنامه را با هم تلفیق کرد. قدری مشکل است.

بعد سر ناهار والاحضرت همایونی رفتم که به حُسنی مبارک معاون رئیس جمهور مصر مرحمت می‌کردند. او قبلاً حضور شاهنشاه شرفیاب شد.

بعد از ناهار نیم ساعتی با یک دختر خانم ایرانی ملاقات کردم. بعد به منزل آمدم. تمام کار کردم. منجمله رئیس دانشگاه پنسیلوانیا و رئیس هیئت امنای آن را پذیرفتم که برنامه اعطای درجه دکترای افتخاری آن جا را برایم آورده بودند. سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود. تمام به حکایت و تاریخ و [داستان‌گویی] anecdote برگزار شد.

دوشنبه ۲۶ آبان ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. برنامه جنوب را عرض کردم. تغییرات مختصری امر فرمودند. راجع به نطق خودم در دانشگاه پنسیلوانیا به عرض رساندم (در آن‌جا به من دکترای افتخاری می‌دهند) که رئوس مطالبی که باید بگویم چه باشد؟ مقاله پراودا را تقدیم کردم که ملاحظه فرمایند (سفیر شوروی برایم فرستاده بود). حمله به مصر بود و من، خیلی با احتیاط، عرض کردم: ارزش خواندن دارد. به دقّت ملاحظه فرمودند.

بقیّه کارهای جاری بود. منجمله کسب اجازه علی امینی نخست وزیر اسبق برای مسافرت اروپا. یک وقتی که ممنوع از رفتن بود، من واسطه شدم، درست شد. حالا کم و بیش مورد مرحمت است. فرمودند: برود. بعد فرمودند: آیا هنوز هم ثناخوان ماست؟ عرض کردم: بلی البتّه. دیگر چیزی نفرمودند، البتّه این سؤال شاهنشاه خیلی معنی

داشت، چون او را دست نشانده آمریکاییها می‌شناختند و می‌شناسند (روی حمق کندی که آن وقت رئیس جمهور آمریکا بود). ثناخوانی یا خدای نکرده بدگویی او را انعکاس نظر آمریکاییها می‌دانند، گو این که من فکر نمی‌کنم چنین ارتباطهایی موجود باشد. ولی به هر حال شاهنشاه ظنین است و در عین حال از همه جا مطّلع، حق هم با ایشان است زیرا الملک عقیم است.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله باز همان سناتور [سابق]، دوست سناتور کندی را پذیرفتم. بعدازظهر تمام کار کردم، منجمله نماینده خانم گاندی را دیدم. سر شب به مهمانی ارتش، به مناسبت روز ارتش، رفتم. باز به منزل برگشته و کار کردم.

از اخبار مهمّ جهان یکی توافق نسبی است که در فرانسه بین سران حاصل شده و دیگری در همین حین مذاکرات اوپک در وین [برای بررسی] پیشنهاد شاهنشاه ایران در مورد پرداخت ده سنت در هر بشکه نفت از طرف تولیدکنندگان برای صندوق کمک به کشورهای فقیر است. اگر آنها حرف می‌زنند، شاه ایران مرد عمل است. حالا تقارن عجیبی در این کار پیدا شده. شاهنشاه مرد کم‌نظیر تاریخ است.

سه‌شنبه ۲۷ آبان ۱۳۵۴

صبح به اختصار شرفیاب شدم. کارهای جاری بود. فقط درباره کار اوپک عرض کردم: چه خوب شد همین حالا که دنیا گرفتار و متوجه کار اجتماع سران غرب [در] رامبویه[1] است، کنفرانس اوپک پیشنهاد شاهنشاه را برای کمک به کشورهای عقب افتاده (ده سنت از هر بشکه نفت برای مدّت پنج سال) مطالعه می‌کند. به طوری که این خبر کنفرانس رامبویه را تحت تأثیر قرار داده است. به این معنی که آنها حرف می‌زنند و شاهنشاه عمل می‌کند. امّا جای تعجّب است که عربستان سعودی و لیبی در یک همچو امر انسانی شرکت نمی‌کنند. فرمودند: کار لیبی که از جهت پدرسوختگی خودش

۱- رامبویه (Rambouillet) شهر کوچکی در ۴۰ کیلومتری غرب پاریس است. کنفرانس سران در کاخ قدیمی رامبویه تشکیل شد.

می‌باشد، ولی عربستان سعودی عمل خیلی مضحکی می‌کند. از یک طرف داد می‌زند که قیمت نفت نباید بالا برود، از طرف دیگر محرمانه می‌گوید چون قیمت نفت به اندازه کافی بالا نرفت من نمی‌توانم این ده سنت را بدهم. ولی حقیقت این است که به نظرم آقام آمریکا اجازه به آنها نمی‌دهد. اصولاً مملکتی نیست، یک عدّه تاجر پیشه، خودشان را به آمریکا فروخته‌اند. ولی به هر صورت پیشنهاد ما تصویب می‌شود.

برنامه جنوب را عرض کردم. تصویب فرمودند.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم و در منزل کار کردم. سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود.

چهارشنبه ۲۸ آبان ۱۳۵۴

صبح در رکاب شاهنشاه به اصفهان رفتیم. از کارخانه ذوب آهن بازدید فرمودند. واقعاً چه پیشرفتی در کشور حاصل شده، باور کردنی نیست. به زودی کوره دوّم به کار می‌افتد و ظرفیّت کارخانه را به دو برابر خواهد رساند، یعنی نزدیک یک ملیون و نهصد هزار تن. مطلب عجیبی است، وقتی کارخانه ششصد هزار تنی تأسیس می‌شد مردم کوته‌بین می‌گفتند این برای ایران زیاد است. فقط شاهنشاه بودند که پافشاری در این مسئله داشتند (علاوه بر مسئله اساسی که اصولاً دوستان غربی ما با تأسیس کارخانه مخالف بودند. وای به آن که به دست روسها انجام شود). و شاهنشاه یک تنه پا جلو گذاشتند و به دهن شیر رفتند و قرارداد را با روسها امضاء کردند. در آن تاریخ من در رکاب مبارکشان به مسکو رفته بودم. باری حالا به یک ملیون و نهصد هزار تن می‌رسیم. به زودی یعنی بعد از چهار سال به ۴ ملیون تن. البتّه این امر مشکلات فنّی برای ما درست خواهد کرد یعنی باید کار خیلی دقیق باشد وگرنه ضررهای هنگفت وارد می‌شود. بعد هم ظرفیّت به ده ملیون تن می‌رسد. آن وقت یک کشور صنعتی بزرگ می‌شویم. مضافاً که کارخانه‌های ذوب آهن دیگری که با گاز کار می‌کند و سنگ را تبدیل می‌نماید در بوشهر و بندرعباس تأسیس خواهد شد. باری روز بسیار عالی بود هوا در نهایت اعتدال و خوبی و شاهنشاه بی‌نهایت سرخوش و خرم.

سر ناهار دکتر ایادی و من و علی شیبانی رئیس ذوب آهن که بسیار مرد ساده و درست و پرکاری است افتخار حضور داشتیم و شاهنشاه دائماً از آینده ایران و روزی که صنایع بزرگ ایران به کار بیافتد صحبت می‌داشتند. دائماً از شیبانی سؤال می‌فرمودند خبر تازه برای ما چه داری؟ یعنی معادن تازه آهن و کک پیدا کرده‌ای؟ او هم اطمینان می‌داد.

سر ناهار عرض کردم: موضوع عجیبی است. تمام کارهای بزرگی را که شاهنشاه شروع فرمودید و تمام کردید، چه اصلاحات ارضی و چه به وجود آوردن این ارتش بزرگ و این صنایع بزرگ و هتلهای بزرگ و غیره و غیره، تمام به اصطلاح اقتصادیون و سیاسیون می‌گفتند محال است عملی باشد و اینک آخرین رمق ایران دارد از بین می‌رود و شاهنشاه بودید که یک تنه ایستادید. به خصوص در همین مسئله ذوب آهن و مخالفت شدید و عمیق دوستان غربی. فرمودند: از آنها گله ندارم چون نمی‌فهمیدند.

عصری هم فرودگاه بزرگ جدید نظامی و سیویل (مخلوط) اصفهان که به نام مرحوم ارتشبد خاتمی نامیده خواهد شد از نظر مبارک گذشت. شب به استراحت گذشت.

پنجشنبه ۲۹ آبان ۱۳۵۴

صبح نقشه‌های آبادانی اصفهان و اتّصال هشت بهشت به چهل ستون و همچنین پیشرفتهای عمرانی استان و موضوع آبرسانی مجدّد از کارون به اصفهان از نظر مبارک گذشت.

صبح زود هم من شرفیاب شدم و کارهای جاری را عرض کردم. منجمله عرض کردم: فرانکو مرد و اجازه فرمایید شاپور عبدالرّضا تشریف ببرند و ما هم تشریفات لازم را انجام دهیم.

ظهر شاهنشاه به کیش تشریف بردند و من به تهران برگشتم که به کارهایم برسم. بعدازظهر و شب تمام کار کردم.

جمعه ۳۰ آبان ۱۳۵۴

صبح به اتّفاق خانم علم و دکتر [منوچهر] اقبال و نخست وزیر و نوه‌ام، نیلوفر، برای اسب دوانی گنبدکاوس به آن جا رفتیم. بسیار عالی بود. هوا عالی بود و احساسات مردم هم عالی بود. از یک شهر شصت هزار نفری گنبد، بیست هزار نفر به تماشای اسب دوانی آمده و هرکدام سی ریال هم ورودیّه پرداخته بودند. این انجمن سلطنتی اسب به ریاست عالیه والاحضرت همایونی باعث شد که مسئله اسب و اسب دوانی در گنبد خیلی رونق بگیرد. اسبهایی که سابقاً حدّاکثر پنج هزار تومان فروش می‌رفت حالا بعد از چهار سال فعّالیّت این انجمن به دویست هزار تومان هم نمی‌دهند. جایزه اوّل (آریامهر) پنجاه هزار تومان است.

عصری مراجعت شد. باز هم به کارهای جاری رسیدم، ولی بسیار خسته بودم. با وصف این تا نصف شب کار کردم.

شنبه ۱ آذر ۱۳۵۴

صبح از تهران به بندرعباس رفتم. شاهنشاه ساعت $\frac{1}{2}$ ۱۰ [از کیش] تشریف فرما شدند. در فرودگاه چند کار جاری فوری، منجمله تلگراف تبریک سلطنت خوان کارلوس را به عرض رساندم که جواب فرمودند. شاهنشاه فقط از نیروی دریایی بازدید فرمودند. به علاوه سه ساعت تمام طرح مانور مارلینگ که بین نیروی دریایی آمریکا و انگلیس و پاکستان و ایران در دریای عمّان در جریان است، به علاوه کارهای پایگاه بندرعباس را به دقّت بررسی و رسیدگی فرمودند. ما که از پا افتادیم، ولی ماشاءالله به قدرت شاهنشاه که هیچ اظهار خستگی هم نفرمودند. فقط کفش پای مبارک را زد، که عوض کردیم.

بندرعبّاس یک شهر زیبای فرنگی شده و دیگر از فقر و فلاکت بیست سال قبل آثاری نیست. همه مردم شیک و لباس پوشیده و سالم و جمعیّت آن هم از ۱۳ هزار مردم مفلوک بیست سال قبل، به یک صد و پنجاه هزار نفر مردم سالم رسیده است.

باری با خوشحالی بعد از صرف ناهار و مختصر استراحتی به کیش تشریف فرما شدند. در کیش بین فرودگاه و کاخ، من در رکاب مبارکشان سوار بودم. سؤال فرمودند: مهمانها

رسیدند؟ عرض کردم: اوّلی رسید، ولی دوّمی در راه است. همان هواپیما که اوّلی را آورد، برگشته که دوّمی را بیاورد. فرمودند: این خلبانها که اینها را می‌آورند، فکر نمی‌کنند برای کیست و برای چیست؟ عرض کردم: البتّه که فکر می‌کنند. چه طور ممکن است امیدوار بود که فکر نکنند؟ تنها امیدی که می‌توان داشت این است که فکر بکنند لااقلّ دوّمی متعلّق به غلام است. شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند. عرض کردم: می‌توان از مردم انتظار داشت که نبینند و نشوند، ولی نمی‌توان انتظار داشت که فکر نکنند و نفهمند. فرمودند: درست است. عرض کردم: به هر حال این مسائل مهمّ نیست. مهمّ آن است که کار کشور در چه حال است و آن که در زیر سایه مبارک، عالی و بالاتر از عالی است.

شب در کیش به خوشی و استراحت برگزار شد. فقط گزارشی از وزیر اطّلاعات رسید که این جا می‌گذارم. گزارش را من وسیله آتابای حضورشان فرستادم. دستوری مرحمت فرمودند که آتابای یادداشت کرده و انجام شد.[1]

یکشنبه ۲ آذر ۱۳۵۴

صبح در رکاب اعلیحضرت همایونی به بندر بوشهر رفتیم. بندر خرابه ده پانزده سال قبل واقعاً آباد و عالی شده است و یک نفر فقیر دیده نشد. تأسیسات نیروی دریایی مورد بازدید قرار گرفت و واقعاً خوب بود، به خصوص برنامه خانه‌سازی آنها راستی پیشرفت کرده بود (برای سی هزار نفر). فرمودند: افسوس که باید این ابنیه را این جا بگذاریم و به بندر عسلویه برویم. عرض کردم: به هر حال آن جا هم در زیر سایه اعلیحضرت آباد خواهد شد. به علاوه این جا محل دارد. با برنامه‌هایی که برای بوشهر هست و این تازه مقدّمه کار است، این بناها همیشه مشتری خواهند داشت. نیروی هوایی می‌خواست برای توسعه پایگاه خودش سیصد منزل قدیمی مردم را خراب کند (محلّه دوّاس). عرض کردم: چه لزومی دارد منازل مردم را خراب کنند، همینها را بگیرند. فرمودند: بسیار درست

۱- گزارش غلامرضا کیانپور، وزیر اطّلاعات، درباره‌ی مصاحبه فهد با روزنامه‌ی کویتی الرّأی‌العام است. فهد تلویحاً با مداخله‌ی نظامی ایران در عمّان مخالفت و تصریح کرده است که دولت عمّان باید بی‌دخالت خارجی امور خود را رتق و فتق دهد. شاه دستور داده که وزیر خارجه «موضوع را از عربستان سعودی تحقیق نماید.»

می‌گویی، بگو همین کار را بکنند.

اوّلین نیروگاه اتمی ایران که در بوشهر در دست ساختمان است مورد بازدید قرار گرفت. ۱۲۰۰ مگاوات برق تولید خواهد کرد. خیلی عالی بود (یکی از بزرگترین در دنیا). شاهنشاه خیلی خوشحال شدند. فرمودند: خواب می‌بینم که این پنج سال آینده زودتر بگذرد و ما این مرکز را زودتر افتتاح کنیم. ماشاءالله به این علاقه شاهنشاه.

بعدازظهر باز به کیش برگشتیم. من در اتومبیل بین فرودگاه و منزل در رکابشان نشستم تمام صحبت از پیشرفت کشور و آرزوهای بی‌پایان و بی‌حدّ و حصر برای ترقّی ایران بود. فرمودند: می‌بینم ترن برقی بین بوشهر و بندرعباس با سرعت ۲۵۰ کیلومتر در حرکت است. همچنین سر ناهار که فرماندهٔ نیروی دریایی و استاندار و ما شرفیاب بودیم تمام از جزئیات سؤال می‌فرمودند، چون فرماندهان پادگان نیروی دریایی و هوایی هم افتخار حضور داشتند.

عصری در کیش شنا کردیم. ماشاءالله شاهنشاه قوی هستند. من خسته شدم نتوانستم تمام را همراهی کنم. چون تنها هم بودند، من ناچار سعی می‌کردم بمانم و همراهی کنم. امشب خسته شده‌ام.

دوشنبه ۳ آذر ۱۳۵۴

صبح در رکاب شاهنشاه از کیش به تهران آمدیم. در هواپیما عرض کردم: برای این که کارهای فردا قدری سبک شود کارهای غیرفوری را به عرض مبارک برسانم. فوری از کابین هدایت هواپیما به سالن تشریف آوردند و کارهای جاری را به عرض رساندم. منجمله گزارش افشار را راجع به مسافرت اخیر ایشان به مسقط و عمّان که خیلی با دقّت ملاحظه فرمودند. از اصفهان که پرواز می‌کردیم، چون هواپیما خیلی بلند پرواز می‌کرد، [مجموعه] complex ذوب آهن آریامهر نمایان شد. باز شاهنشاه نقشه‌های دور و دراز و روزی که اصفهان ده ملیون تن فولاد تولید کند به تفصیل بیان فرمودند. خدا عمر بدهد به شاه. خودش ایران است و این بزرگترین نعمت ما ایرانیهاست. فرمودند: خبر داشتی که در ساوه هم سدّ بزرگی می‌سازیم و هم آن جا را مثل اراک صنعتی می‌کنیم؟ عرض کردم:

واقعاً نمی‌دانستم. خدا به اعلیحضرت عمر بدهد و شما را برای این مرز و بوم نگاه دارد.

وقتی وارد شدیم علیاحضرت شهبانو هم به فرودگاه تشریف فرما شدند. من احساس کردم خیلی بدبینانه ما را ورانداز می‌کنند. البتّه حق هم دارند و به ایشان نمی‌توان ایرادی در این زمینه گرفت. رئیس جمهور ترکیه با خانمش که از سفر رسمی پاکستان مراجعت می‌کردند وارد شدند. شاهنشاه استقبال فرمودند و ناهار در فرودگاه با او صرف شد. عدّه زیادی وکیل و سناتور همراهش بودند. یک میز ۳۴ نفری برای ناهار [ترتیب] دادیم. سر میز مطلب مهمّی نبود. در مذاکرات پیش از ناهار هم که دو به دو بود، کسی نبود و من هم نبودم.

سر میز ناهار من پهلوی دست علیاحضرت شهبانو قرار گرفته بودم. فرمودند: وزیر خارجه ترکیه خیلی اهل شعر و شاعری است. اگر شعر خوب فارسی، به مناسبت، می‌دانی بگو که برایش یادگاری بنویسم. عرض کردم: چون راجع به این وکیل مجلس ریشو و مذهبی ترکیه خیلی بدگویی فرمودید به مناسبت، شعری عرض کنم. فرمودند: چیست؟ عرض کردم: مرقوم فرمایید.

بیا که رونق این کارخانه کم نشود ز زهد همچو تویی یا ز فسق همچو منی

فرمودند: گرچه با [احسان] چاک لایان گیل، وزیر خارجه ترکیه، خیلی خودمانی هستیم[1]، ولی نسبت به وکیل مجلس آنها نمی‌توان این مطلب را به او گفت. عرض کردم: آخر با او در خصوص این مردکه ریشو صحبت می‌فرمودید. فرمودند: باز هم نمی‌شود. عرض کردم: پس مرقوم فرمایید.

عمر زاهد همه طی شد به تمنّای بهشت او ندانست که در ترک تمنّاست بهشت

خیلی پسند کردند و فوری نوشتند و برای چاک لایان گیل که آن طرف میز بود با توشیح فرستادند.

۱- احسان چاک لایان گیل با مقامات ایرانی رابطه‌ی دوستانه و نزدیکی داشت. دخترش نیز با یک پزشک ایرانی ازدواج کرده بود.

بعدازظهر ساعت ۲ رئیس جمهور ترکیه رفت. من منزل آمدم قدری استراحت کردم و تمام کار کردم تا حالا که نصف شب است. چیز عجیبی است انسان دو روز که سر کارش نیست بار عجیبی جمع می‌شود.

سه‌شنبه ۴ آذر ۱۳۵۴

به شاهنشاه عرض کردم: دیروز که سر ناهار رئیس جمهور ترکیه افتخار داشتم، پهلوی دست علیاحضرت شهبانو نشسته بودم. به من فرمودند: دلم می‌خواهد برای تاج‌گذاری خوان کارلوس به اسپانی بروم. و اصولاً لازم بود که من می‌رفتم. چون بعد از سالها در اروپا یک کشور سلطنتی پیدا شده باید او را تقویت کرد و به من امر فرمودند: در این زمینه موافقت شاهنشاه را جلب نمایم. به نظر من تا اندازه[ای] هم صحیح است. فرمودند: اوّلاً که برادر خودم را فرستاده‌ام. ثانیاً که تاج‌گذاری نیست، فقط در کلیسا دعایی می‌خوانند و آن مراسم بزرگ نیست، ثالثاً آنها کشور مسیحی هستند و اگر علیاحضرت شنیده‌اند که ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه یا پرنس فیلیپ می‌رود، این مسئله به ما ربطی ندارد. رابعاً ما که نباید خودمان را به این صورتها سبک کنیم و از ملک حسین که با اهل و عیال و نخست وزیر راه افتاده تقلید نماییم. به علاوه دیشب به ایشان گفتم نمی‌شود، دیگر صحبت ما موضوع ندارد.

من کارهایی که از دیشب جمع شده بود فوری به عرض رساندم. منجمله عرض کردم: اجازه فرمایید والاحضرت شاهدخت فاطمه، این همه اصرار می‌فرمایند، به جای من رئیس هیئت امنای دانشگاه آریامهر باشند. فرمودند: بسیار خوب، بگو فرمانش را صادر کنند.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. چند تا سفیر را دیدم، ولی مطلب سیاسی نداشتند تمام [معامله] business بود.... بعد سه ساعت در جلسه جشنهای پنجاهمین سال سلطنت خاندان جلیل پهلوی شرکت کردم. منزل که آمدم واقعاً خسته بودم. نتوانستم در منزل کار کنم.

چهارشنبه ۵ آذر ۱۳۵۴

اوّلین سفیر کوبا و [همچنین سفیران] دو کشور آفریقایی شرفیاب شدند. خیلی وقت تلف شد. فرصت کاری نشد. من به اندازه دو سه دقیقه شرفیاب شدم و چند کار فوری را به عرض رساندم. منجمله این که برای جشنها احتیاج به یک فیلم غیرخبری با سناریوی خاص داریم. کتابهای مفصّلی پیش‌بینی کرده‌ایم که در خارج و داخل کشور پخش و منتشر خواهد شد. نشریّات زیاد، اسناد زیاد، تظاهرات به موقع و فیلمهای خبری کوتاه، زیاد داریم ولی یک فیلم با سناریو لازم است. این کار را [دیوید فراست] David Frost معروف برای ما انجام داده، حالا به علّت صرفه‌جویی بودجه، می‌گویند نباشد. خیلی واجب است. فرمودند: بگو انجام بدهند.[1]

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر تمام کار کردم و یکی از پرکارترین روزها بود. شش ساعت بدون انقطاع. منجمله در رکاب شاهنشاه از کارخانه ایران ناسیونال برای یک ساعت بازدید شد. خیلی عالی بود.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. قدری راجع به [خوان] کارلوس و این که اعلان عفو عمومی در اسپانیا داده است صحبت شد. من عرض کردم: فکر نمی‌کنم حزب فلانژ چنین موافقت کلّی کرده باشد، محال است. شاهنشاه هم بعدازظهر شش ساعت کار کرده بودند و بسیار رنگ پریده و خسته بودند.

پنجشنبه ۶ آذر ۱۳۵۴

خیلی به اختصار کارهای جاری را به عرض مبارک رساندم. منجمله دیروز امر فرموده بودند برای هفته آینده برنامه مسافرت به خوزستان در نظر بگیرم. برنامه را حاضر کرده بودم و به طور اختصار به عرض رساندم ولی پرسیدم به اتّفاق علیاحضرت شهبانو برنامه را حاضر کنم یا تنها؟ لبخندی زدند، فرمودند: نه، تنها می‌رویم. شهبانو به کیش خواهند

---

۱ - دیوید فراست، تهیّه کننده‌ی برنامه و مصاحبه‌های تلویزیونی، فیلمی نُه ساعته به صورت سریال ساخت که با پیش آمدن انقلاب ایران هیچ گاه پخش نشد.

رفت، من هم از خوزستان به کیش می‌روم. عرض کردم: مشکلات این کار در خوزستان چیست، به خصوص که خود من هم که به طور قاطع می‌توانم بدون واهمه دستور بدهم چون همه همکاران، به هزار دلیل و به خصوص به علّت وحشت زیاد از علیاحضرت شهبانو، [جرأت ندارند]، در رکاب مبارک نخواهم بود و اجازه داده‌اید اوایل هفته آینده به آمریکا بروم[1]. فرمودند: خوب، از حالا وقت داری، دستورات دقیق به این ترسوها بده. عرض کردم: بیچاره‌ها ترسو نیستند، از وضع خودشان نگرانند که مبادا مورد بی‌مهری و کم‌مرحمتی شهبانو قرار بگیرند. لبخندی زدند و دیگر چیزی نفرمودند. چند نامه خارجی ملاحظه فرمودند، ولی مسائل مهمّی نبود. از جمله عرض تشکّر عبدالولی که به رم پیش پرنس بلقیس رسیده است.

مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر چائوشسکو رئیس جمهور رومانی به طور رسمی آمد. شب هم مهمانی رسمی برای او بود.

جمعه ۷ آذر ۱۳۵۴

صبح سواری رفتم. دیشب باران آمده بود، هوا مثل بهشت بود. ولی من قدری گرفتاری فکری داشتم چندان خوش نگذشت. اگر خیال راحت باشد جهنّم هم بهشت می‌شود.

صبح شاهنشاه چائوشسکو رئیس جمهوری رومانی را پذیرفتند. این مرد خیلی انترسان است. در بغل روسها سیاست استقلال پیش گرفته و پیش رفته است. تقریباً مثل یوگسلاوی. در نطق دیشب هم به این نکته که قدرتهای بزرگ حقّ دخالت در سرنوشت کشورهای کوچک [را] ندارند خیلی تکیه کرد و این نکته را نیز اضافه کرد که کنفرانس هلسینکی (که به تأیید روسها پا گرفت) این نکته را تأکید کرده است. بعد که برگشتم قدری با نوه‌ها بازی کردم.

دیشب برای آنها کلوخی (به سبک بیرجند) درست کردم که چغندر را در کوره خاکی

۱- [جمله، روان نیست. اما عین متن اصلی است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

(کلوخ) می‌ریزند و کوره قبلاً تافته را بر سر آن خراب می‌کنند. آن وقت بعد از ۱۶-۱۷ ساعت چغندرها خوب پخته می‌شود. خیلی عالی است. منتها من از این کار قصد داشتم که خاطره‌ای در ذهن بچه‌ها بماند. چون وطن غیر از خاطره‌های عزیز و شیرین چیز دیگر نیست. بعدازظهر تمام کار کردم، ولی چون از سواری صبح بسیار کوفته شده بودم (دو ساعت تمام تاخت و تاز کردم با اسبی بسیار سرکش که همان اسب خودم است) ماندن در منزل و کار کردن هم لذّت‌بخش بود. امّا گرفتاری فکری من باقی است. چه می‌شود کرد؟ این لازمه زندگی من است.

شنبه ۸ آذر ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه را سر حال ندیدم، به خودم اجازه دادم و از سلامتی وجود مبارکشان جویا شدم. فرمودند: اتّفاقاً حالم خوب نیست. سرم گیج می‌رود. از دکتر ایادی پرسیدم. گفت ممکن است چربی خون زیاد شده باشد. من خندیدم و عرض کردم: متأسّفانه ایادی هیچ نمی‌فهمد. به عنوان دلقک، مرد بسیار خوبی است، ولی طبیب نیست. اجازه فرمایید من فوری از پاریس از اطبّاء شاهنشاه سؤال کنم. اتّفاقاً دکتر صفویان هم که برای تهیّه مقدمات معاینه غلام رفته، آن جاست و به آسانی می‌توانم تماس بگیرم. ولی خودم فکر می‌کنم یا شاهنشاه یبوست دارید و یا این که مدّتی است به هوای آزاد تشریف نبرده‌اید. حتّی ورزش خودتان را هم در هوای بسته اتاق انجام می‌فرمایید. این صحیح نیست. فرمودند: فکر می‌کنم راست می‌گویی و هر دو علّت درست باشد. چون هم یبوست دارم و هم وقتی به کیش می‌روم و قدری حرکت و ورزش در هوای آزاد می‌کنم حالم بسیار خوب است. با وصف این موضوع کلسترول (چربی خون) را بپرس. عرض کردم: البتّه اطاعت می‌کنم.

بعد کارهای جاری را عرض کردم منجمله برنامه مسافرت جنوب و کارهای آستان قدس رضوی و گزارش کارهای اتمی و قراردادهای با فرانسه و آلمان را که از طرف [اکبر] اعتماد رئیس [سازمان] انرژی اتمی رسیده بود عرض کردم. ماشاءالله شاهنشاه چه وسعت نظری برای ایران دارد و من مطمئن هستم که قطعاً در فکر تهیّه بمب اتمی هم

هست (گو این که دائماً این مطلب را تکذیب می‌فرمایند).[1]

کارهای حزب را عرض کردم که از لحاظ عمل حزبی و بحث و انتقاد، عملی انجام نمی‌شود. تمام سر و صدا در روزنامه و عکس انداختن و این حرفهاست و اگر جسارت نکنم دلقک بازی هویدا. به این صورت این امید مردم از بین می‌رود باید فکری بفرمایید. گزارشی هم از [محمّد] باهری رسیده بود که طرز کار و فلسفه تأسیس حزب واحد و این مسائل را در پنجاه صفحه با یک صد نفر همکاران خودش تجزیه و تحلیل کرده بود که خلاصه آن را به عرض رساندم. خیلی شاهنشاه گوش دادند. بعد فرمودند: بفرست گزارش را در اتاق خواب بگذارند که من تمام بخوانم. عرض کردم: اعلیحضرت همایونی باید تنها پیش‌بینی نامطلوب فردوسی را برای ایران از بین ببرید ولی این صورت عمل، آن را تأیید می‌کند. فرمودند: آن چیست؟ عرض کردم: فردوسی در نامه رستم فرخزاد به برادرش می‌گوید:

از ایران و از ترک و از تازیان — نژادی پدید آید اندر [میان]
نه [دهقان] نه ترک و نه تازی بود — سخنها به کردار بازی بود

شاهنشاه خیلی خیلی به دقّت گوش فرمودند. بعد فرمودند: برای ترتیب کار حزب فکرهایی دارم.

عرض کردم: توپهای دور زنی که سلطان قابوس خواسته بود امر فرموده‌اید؟ فرمودند: دستور دادم چند عرّاده با هواپیما ببرند. کتابی که درباره هفت شرکت بزرگ نفت به نام هفت خواهران منتشر شده بود و از طرف شرکتها مطالب آن تکذیب شده. خلاصه آن را به عرض رساندم.

نطق خودم را در دانشگاه پنسیلوانیا که ۱۴ دسامبر ایراد خواهم کرد به عرض رساندم. تصویب فرمودند. جواب عریضه[ای] که ژنرال عبدالولی خان تقدیم کرده بود به عرض رساندم. تصویب و توشیح فرمودند. نامه‌ای به خود من نوشته بود. جواب داده بودم. آن را

۱- اکبر اعتماد رئیس سازمان انرژی [اتمی] ایران معتقد است که شاه در آن هنگام نیازی به دسترسی به سلاح هسته‌ای نمی‌دید (گفت و گوی ویراستار با اکبر اعتماد).

هم ملاحظه و تصویب فرمودند.[۱]

گزارش امنیّتی سویس را به عرض رساندم. عرض کردم: خوشبختانه اعلیحضرت همایونی تشریف نمی‌برند، ولی برای والاحضرت همایونی نگرانم. فرمودند: خوشبختانه ولیعهد هم می‌گوید دلم نمی‌خواهد بروم. بسیار پسر عاقلی است. عرض کردم: واقعاً همین طور است و باید شکرگزار درگاه خدا باشیم. عرض کردم: تشریف بردن علیاحضرت هم با سایر والاحضرتها خطرناک است و باید نهایت مراقبت راکرد. اگر خدای نکرده یکی از والاحضرتها راگروگان ببرند تکلیف چیست؟ فرمودند: درست می‌گویی. بگو خیلی زیاد، چنان که برای خود من معمول است، مواظبت کنند.

عرض کردم: اکبر مسعود، صارم الدّوله، در اصفهان در سن ۹۱ سالگی مرحوم شد. آیا لازم است از طرف دربار تجلیلی از او بشود؟ علّت سؤال من این بود که صارم‌الدّوله جزء امضاکنندگان قرارداد وثوق‌الدّوله با انگلیسیها و متهم به رشوه‌گیری در این زمینه بود. به علاوه پسر ظلّ‌السلطان است که در اصفهان مردم از او خاطره خوشی ندارند. به علاوه متّهم به قتل مادر خودش بود.[۲] فرمودند: نسبت به پدرم وفاداری کرد و حتّی روزی که پدرم از طریق اصفهان و بندرعباس به جزیره موریس می‌رفت او اصرار کرد که همراهش برود. بنابراین عیبی ندارد تجلیل کنید.

عرایض سفیر کره شمالی را عرض کردم که می‌گوید هر چه مراجعه می‌کنم برای دریافت دویست ملیون دلار قرضی که قرار بود به ما بدهید کسی جواب مرا نمی‌دهد. عرض کردم: آن قدر خودم را بی‌خبر گرفتم که دل مردکه برایم سوخت. حال آن که می‌دانم امر شاهنشاه است که تعلّل شود. خندیدند. فرمودند: خوب پولی نداریم که بدهیم. عرض کردم: به علاوه آمریکاییها استدعا کرده بودند حتّی‌الامکان تأخیر کنیم. فرمودند: خوب تا حدّی باید رعایت کرد. ولی اگر این کار واقعاً به نفع ما بود حرف

۱- نامه‌ی عبدالولی خان، همسر شاهدخت بلقیس (دختر پادشاه مخلوع افغانستان)، به فرانسه به علم و همچنین پاسخ علم به دنبال این یادداشت آمده است.

۲- برای آگاهی بیشتر درباره‌ی صارم‌الدّوله و نقش او در قرارداد ۱۹۱۹ ن. ک. به: Cyrus Ghani, Iran and the Rise of Reza Shah. ص ص. ۵۷-۲۹ و همچنین پانویس صفحه ۳۲ همان کتاب.

آمریکاییها را هم گوش نمی‌کردیم. عرض کردم: البتّه همین‌طور است.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. فوری با پاریس تماس گرفتم. دکترها گفتند ابداً خبری از چربی خون شاهنشاه در بین نیست. مبادا دوایی در این زمینه میل کنند. به علاوه پرفسور ژان برنار ۱۱ دسامبر به تهران می‌آید و بررسی دقیق خواهد کرد.

بعدازظهر تمام کار کردم بسیار خسته شدم. سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. همین پیام اطبّاء را عرض کردم. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: تو هم یک پا طبیب شده‌ای.

یکشنبه ۹ آذر ۱۳۵۴

صبح به اختصار شرفیاب شدم. فقط گزارشی درباره سلامتی علیاحضرت ملکه پهلوی و دانشگاه رضا شاه کبیر که قطعاً سال آینده باید افتتاح شود و پول لازم است عرض کردم. گزارش مهمّ دیگری درباره غنی کردن اورانیوم و مشارکت با آمریکاییها و مقایسه شرایط مشارکت آلمانها و فرانسویها با آنها رسیده بود عرض کردم.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. تلگرافی از والاحضرت شاهدخت اشرف در نیویورک درباره رأیی که باید به پیشنهاد ایشان درباره مقام زن در سازمان بدهیم رسید. فوری فرستادم، تقدیم شد و جواب فرمودند.

بعدازظهر تمام کار کردم. ساعت $\frac{1}{2}$ ۶ مجدداً شرفیاب شدم. شاهنشاه از گردش برگشتند. از مهمان تازه وارد ما بسیار راضی ولی طبیعةً بسیار هم خسته بودند! عرض کردم: عرض مهمّی ندارم که شاهنشاه را خسته کنم. امّا کارهای عقب افتاده زیاد است و چون خودم را اجازه فرموده‌اید فردا به آمریکا بروم کارها را خواهم داد معینیان به عرض مبارک برساند. فرمودند: با وصف این کارهای مهمّ را بگو. چند نامه و تلگراف خارجی را ملاحظه فرمودند و مرخّص شدم.

نامه عبدالولی خان داماد پادشاه
محفوظ [illegible]

[illegible]

le 16 Novembre 1976

Excellence, Très cher Ami !

Quelques lignes pour vous envoyer toute mon amitié.

Par l'intermédiaire de S.E. Ansari votre ambassadeur à Rome, qui s'occupe si gentillement de nous, j'ai appris vos sentiments affectueux à notre égard, de tout cœur je vous en remercie.

La vie possède ses hauts et ses bas, ses misères et ses joies, le grand réconfort réside cependant dans l'amitié que l'on y trouve, cette valeur est d'autant plus précieuse qu'elle est rare.

در خرمن کائنات چو کردم نگاه یک دانه محبت است باقی همه کاه

Espérant aussi dans l'avenir l'occasion de vous revoir, je demeure en toute amitié sincèrement votre

Belqis me charge de vous transmettre ainsi qu'à votre aimable épouse ses sentiments affectueux —

نامه علم به داماد
پادشاه مخلوع افغانستان

۹ - آبان - ۱۳۵۲

[illegible]

دوست من

وصول نامه نازنین [illegible] [illegible] بخشید

مخصوصاً که ملاحظه می‌کنم با قدرت و شجاعت به استقبال

زندگی [illegible] پیش آمده [illegible] فرموده اید

[illegible]

وصول خط عزیز شما یکی از خوشترین [illegible]

[illegible]

[illegible]

در بحران [illegible]

شکر خدا را که [illegible]

[illegible]

شام، چائوشسکو به طور خصوصی حضور شاهنشاه شام می‌خورد. من شام منزل ماندم ولی بسیار ناراحت. و خانم علم به علّت آن که او را به این مسافرت نمی‌برم زندگی را مجدّداً بر من تلخ کرده است.

از اخبار مهمّ جهان این که سوریها برای تمدید مأموریت سربازان سازمان ملل در بلندیهای جولان سختگیری زیاد می‌کنند و کار [شورای] امنیّت را به بن‌بست کشیده‌اند. زیرا آنها می‌گویند فلسطینیها باید شرکت در مذاکره بکنند و اسرائیلیها رد می‌کنند. به علاوه آنها می‌گویند باید مذاکرات عمومی و نه قدم به قدم شروع شود. دیگر مسافرت فورد به چین می‌باشد و همچنین سرکوب شدن نظامیان چپ‌گرای پرتغال.

دوشنبه ۱۰ آذر ۱۳۵۴

صبح چائوشسکو رفت. من در رکاب شاهنشاه با هلیکوپتر به نیاوران رفتم. بعضی کارهای فوری را عرض کردم. قدری شاهنشاه را خنداندم. عرض کردم: دیشب که کارها را برای [نصرت‌الله] معینیان (خیلی [خشک مقدّس] purtian است) رئیس دفتر مخصوص می‌فرستادم داخل کارها مقداری عکس دخترها بود. خواستم آن را هم برای معینیان بفرستم و بنویسم. «به عرض رسانید و اقتضای رأی انور همایونی را در انتخاب هر یک ابلاغ فرمایید.» شاهنشاه خیلی خیلی خندیدند و از خنده غش کردند. من خودم هم خیلی خنده‌ام گرفت. هنگام دست‌بوسی خیلی اظهار مرحمت فرمودند.

دوشنبه ۵۴/۹/۱۰ وارد پاریس شدم.

سه‌شنبه ۱۱ آذر ۱۳۵۴

در پاریس به استراحت و معاینات طبّی گذشت.

چهارشنبه ۱۲ آذر ۱۳۵۴

در پاریس به استراحت گذشت. مطلب دنیایی مهمّی هم نیست جز این که انگلیسیها قبول کردند که در کنفرانس شمال و جنوب انرژی، به عنوان عضو جامعه اروپایی

شرکت کنند.

این چند روزه خبر مهمّ ایران امضای معامله گاز بین آلمان و ایران از طریق شوروی است که خبر آن در هرالد تریبون سه‌شنبه نوشته شده.

[از ۱۳ آذر تا ۱۵ دیماه ۱۳۵۴ یادداشتی از علم در دست نیست. در این فاصله علم به آمریکا و مراکش سفر کرده است. علم معمولاً پس از هر سفری به خارج، یادداشتی دربارهٔ بازگشت خود داشته است. در یادداشت ۵۴/۱۰/۱۵ در این‌باره چیزی نوشته نشده است و به احتمال زیاد چند روز از یادداشتهای پیش از این تاریخ گم شده است. با آن که به درخواست ویراستار آقای صادق عظیمی دوباره پروندهٔ مربوط را در ژنو دقیقاً بررسی کرد نتیجه‌ای حاصل نشد].

دوشنبه ۱۵ دی ۱۳۵۴

صبح خبر دادند (پیشخدمت مخصوص) که شاهنشاه قصد اسکی دارند و به دفتر تشریف‌فرما نمی‌شوند. به این جهت من تلفن عرض کردم و به عرض رساندم که دیروز حضور علیاحضرت شرفیاب شدم و معظّم لها را متقاعد کردم که به جای سن موریتز به یکی از نقاط فرانسه تشریف ببرند. اگر اجازه عزیمت می‌فرمایند کارم را شروع کنم. فرمودند: بکن، ولی خودت هم ساعت ۳ بعدازظهر که من برمی‌گردم بیا پیش من. عرض کردم: اطاعت می‌کنم.

ساعت ۳ شرفیاب شدم. عرض کردم که والاحضرت اشرف کاملاً بدون محافظت به آفریقا و از آن جا به سویس می‌روند و خطرناک است. فرمودند: فکری بکن.

عرض کردم: ملک حسین که قرار بود به سنت موریتز پیش علیاحضرت برود، خبر بدهم که به فرانسه برود. فرمودند: حالا زود است. بگذار آنها کارهای خودشان را از لحاظ امنیّتی در سنت موریتز بکنند. به علاوه ملک حسین در آن جا مهمان ما نبوده، خودش خواسته است بیاید.

عرض کردم: امروز صبح سفیر آمریکا به دیدنم آمد و با من صبحانه خورد

(business breakfast). یادداشت ضمیمه را داد که تقدیم پیشگاه مبارک کنم.[۱] آیا اعلیحضرت همایونی کمکی به آنگولا می‌فرمایند؟ فرمودند: ابداً، پولی نداریم که بدهیم. همین طور به او بگو. عرض کردم: سفیر می‌پرسد که بعد از رفتن رئیس جمهور سوریه آیا باز هم مطلبی هست که من باید بدانم و به واشنگتن بگویم؟ فرمودند: نه، مطالب همان است که در شرفیابی او به او گفتم. عرض کردم: قدری هم راجع به مراکش و وضع ملک حسن صحبت کرد و گفت وقتی من رئیس سیا بودم او را یک [عیّاش] playboy می‌شناختیم. من گفتم حالا حسن تغییر کرده است. قدری هم راجع به انتخابات آمریکا صحبت کردیم. راجع به [رونالد] ریگان بسیار ناامید و بدبین است. به [هیوبرت] همفری، اگر بشود، امیدوار است. می‌گوید که بسیار خوب خواهد شد.

فقط عرض کردم: به هر صورت دست ایران از لحاظ این که احتیاج به کالای صنعتی بسیار دارد و باید این کالاها به بازار امریکا و انگلیس و اروپا [سفارش] order بدهد بسیار قوی است. در صورتی که سایر کشورهای نفت خیز از لحاظ سفارش کالا چنین امکانی ندارند. شاهنشاه را ماشاءالله بسیار با استحکام و قوی یافتم. با آن که من در دل متزلزل شده‌ام ولی به رو نیاوردم. به هر حال شاه مردی قوی و با حوصله است و با مشکلات مردانه مبارزه می‌فرمایند.

خبری از یونایتدپرس راجع به سفر حافظ اسد [به ایران] عرض کردم که ضمیمه است. فرمودند: تمام حرف مفت است، بیچاره هیچ این چیزها را از من نخواست. بسیار هم سر به راه بود.

باز در خصوص سرکار فریده خانم و این که دیروز مرا دیدند و از من لقب والاحضرتی می‌خواهند به عرض رساندم که با عصبانیّت رد فرمودند و با لحن تندی فرمودند: بلی، درویش خانم، درویش خانم‌ها حالا می‌خواهند والاحضرت بشوند.

مقاله اکونومیست را راجع به هند به عرض رساندم که خانم گاندی قصد محدود کردن

۱- یادداشت سفیر آمریکا به دنبال این یادداشت آمده است. [آن چه از یادداشت آورده شده ظاهراً قسمتی از آن است که نه عنوان و نه امضا دارد. اما عین آن چیزی است که در متن اصلی آمده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

مجلس را دارد. فرمودند: درست است، بسیار هم خوب می‌کند. خودش را با تقلید دموکراسی مسخره گیر انداخته بود. بعد فرمودند: ملک حسن هم که به خود می‌بالد که احزاب را آزاد گذاشته، بگو چه دموکراسی؟ حزب بدون مجلس و انتخابات آیا معنی دارد؟ (معلوم شد عرض ملک حسن که من در مراجعت از مراکش عرض کرده بودم خیلی در شاهنشاه تأثیر گذاشته)....

به منزل برگشته شنا کردم. تا نصف شب، که حالاست کار می‌کنم.

از اخبار مهمّ جهان کنفرانس کشورهای جهان سوّم و تولید کننده نفت در پاریس است برای آماده شدن و مقابله با کنفرانس کلّی بعدی پاریس بین این کشورها و کشورهای صنعتی.

سه‌شنبه ۱۶ دی ۱۳۵۴

صبح دو نفر سفیر تازه لهستان و مکزیک اعتبارنامه تقدیم کردند. بعد من خیلی به اختصار شرفیاب شدم. شاهنشاه چند دستخطّ خارجی توشیح فرمودند. شرحی هم راجع به برداشتهای نفتی‌ها به عرض رساندم که این جا می‌گذارم. فرمودند: پدرسوخته‌ها جداً با ما به مبارزه برخاسته‌اند و این مسائل را دروغ می‌گویند و حسن نیّت آنها به کلّی دروغ است. شاهنشاه از گرمی هوا و نیامدن باران اظهار نگرانی می‌فرمودند. عرض کردم: گرمی هوا فکر می‌کنم علامت بارندگی باشد. فرمودند: انشاءالله.

بعدازظهر من تمام به کارهای جاری رسیدگی کردم. منجمله جلسه شورای عالی پیشاهنگی را داشتم که در مورد جمبوری جهانی چهار سال دیگر تصمیم بگیرد.

شاهنشاه هم تمام کار کردند. تقریباً ۵ ساعت متوالی از ساعت ۳ تا ۸، منجمله مصاحبه با آقای [پرفیت] Alain Peyrefitte [1] وزیر سابق آموزش فرانسه که قرار است کتابی درباره ایران بنویسد. پرفیت ظهر هم مهمان من بود. بسیار مرد باهوشی است.

۱- آلن پرفیت، عضو آکادمی فرانسه، در دهه‌ی ۱۹۶۰ وزیر اطّلاعات و سپس آموزش بود. دو سال پس از دیدار مورد اشاره از ایران وزیر دادگستری شد. دو کتاب معروف او یکی درباره‌ی چین و دیگری درباره‌ی مشکلات ساختار سیاسی فرانسه است. پرفیت چندین بار با شاه مصاحبه و مقداری یادداشت تهیّه کرد ولی طرح نگارش کتابی درباره شاه به جایی نرسید.

After reporting to Secretary Kissinger His Imperial Majesty's comments to me on December 30 about assistance for Angola, I received from the Secretary the following message: "Please thank His Imperial Majesty for any help he can give in Angola. Please inform him that the United States Government has received a report via British MI-6 that the Saudis have agreed to provide 13 million pounds sterling to the FNLA, at Egyptian urging. Secretary Kissinger emphasizes that the United States Government cannot confirm this report but he thought that His Imperial Majesty would be interested."

چهارشنبه ۱۷ دی ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. فقط کارهای جاری به عرض پیشگاه مبارک رسید. مطلب مهمّی نبود جز آن که دیشب بارندگی شده (مختصر). با وصف این موجب خورسندی خاطر شاهنشاه شده بود. عرض کردم: پریشب علیاحضرت شهبانو تلفن فرمودند و یک ملیون و نیم تومان در دو چک خواستند که حضور مبارکشان تقدیم کردم. فرمودند: عیبی ندارد. شرحی از کنسرسیوم (اعضای انگلیسی) به نماینده خصوصی آنها رسیده بود تقدیم کردم.[۱] ملاحظه فرمودند و فرمودند که به ما دروغ می‌گویند. نفت از دیگران می‌خرند و از ما نمی‌خرند.

ظهر برای رسیدگی به وضع آرامگاه و آرایش روز نوروز به آن جا رفتم.[۲] سه ساعت طول کشید تا کارها را تمام کردم. جای تعجّب است که هر کس به عنوان این که قبلاً یک حرف پرتی زده روی آن پافشاری می‌کند تا آن که انسان مجبور شود بگوید خفه شو. آن وقت همه گردن می‌گذارند. آن هم باید این خفه شو را به وزیر و شهردار و رئیس شهربانی و امثالهم گفت.

خیلی خسته شدم و ناهار نخورده به دانشگاه دخترانه فرح پهلوی رفتم که به مناسبت ۱۷ دی، روز آزادی زن ایرانی، علیاحضرت افتتاح می‌فرمودند (سابقاً مدرسه عالی دختران بود و حالا دانشگاه دخترانه فرح پهلوی شده). علیاحضرت دیر تشریف آوردند. وقتی نطق خودشان را ایراد کردند از این که دیر تشریف آوردند معذرتخواهی کردند که خیلی [دلچسب] touching و انسانی بود.

سر شام رفتم مطلب مهمّی نبود، الّا این که به شاهنشاه عرض کردم: یکشنبه آینده که قرار است منزل پرویز بوشهری برای شام تشریف ببرید مصادف با شب عاشورا است.

۱- اشاره به نامه‌ای است از جان ساتکلیف (John Sutcliffe) یکی از مدیران بریتیش پترولیوم به شاپور ریپورتر. در بالای نامه توضیحی از سوی ریپورتر نوشته شده است. در زیر آن علم نظر شاه را یادداشت کرده است. این نامه به دنبال این یادداشت آمده است.

۲- منظور، آرامگاه رضا شاه در جوار صحن حضرت عبدالعظیم است که پس از انقلاب ویران شد. بازدید علم برای ترتیب آغاز مراسم پنجاهمین سال سلطنت خاندان پهلوی بوده است.

اجازه فرمایید لغو شود. فرمودند: البتّه. جواب عرایض نخست وزیر ژاپن را تقدیم کردم که توشیح فرمایند. فرمودند: گرمتر تهیّه گردد، در مذاکرات با وزیر بازرگانی ژاپن خیلی پیشرفت کرده‌ایم. تلگرافی از سفیر شاهنشاه در بیروت رسیده بود که شرح مذاکراتش را با [موسی] صدر رئیس شیعیان گفته بود. به عرض رساندم. فرمودند: به خودش بگو بیاید حضوراً گزارش بدهد.

بعد اجازه خواستم فردا برای سالگرد درگذشت مادرم به مشهد مشرّف بشوم. اجازه فرمودند. امروز عصر سفیر اسرائیل را هم برای چند دقیقه پذیرفتم. در مورد مطالبی که [ایگال] آلون، وزیر خارجه، با شاهنشاه صحبت کرده بود سؤالاتی داشت که آیا اوامری صادر فرموده‌اند؟

من گفتم خبر ندارم منجمله این که لوله نفت ایران و اسرائیل در خاک اسرائیل به علّت [دمپینگ] اعراب ضرر می‌دهد. آیا امر فرموده‌اند به شرکت آن (شرکت مختلط ایران و اسرائیل) [یارانه] داده شود؟ دیگر این که سادات تاکنون چند دفعه حمله قلبی داشته. خیلی برای من تازگی داشت و متأسّف شدم. هر دو را سر شام به عرض مبارک رساندم.

پنجشنبه و جمعه ۱۸ و ۱۹ دی ۱۳۵۴

پنجشنبه و جمعه را در مشهد بودم به کارهای آستان قدس رضوی هم به تفصیل رسیدگی کردم، با وصف این از تهران راحت‌تر بودم.

از اخبار مهمّ جهان مرگ چوئن لای نخست وزیر چین است.

در مشهد که بودم بهادری معاون امور خارجی دربار به من تلفن کرد که [نلسن] راکفلر اطّلاع می‌دهد و استدعا می‌کند که بین ۲۳ و ۲۵ مارس بیاید شرفیاب شود (معاون رئیس جمهور آمریکا). گفتم فوری به عرض برسان. باز هم برای ایّام عید گرفتاری پیش می‌آید. چه باید کرد؟ زندگی ما این است و راه و چاره ندارد.

این شخص [illegible] در B.P. هست و
عهده‌دار مذاکرات با NIOC و تماس
در ربط شاهنشاهی که با مسائل [illegible] داشته به [illegible]
[illegible] کار دارند

J. W. R. SUTCLIFFE

TELEPHONE
01-920 7143

BRITANNIC HOUSE,
MOOR LANE,
LONDON, EC2Y 9BU.

31st December, 1975.

[illegible]

Dear Sharpur,

When David Steel wrote to you at the beginning of November he expressed the hope that we would be able to negotiate some new long term arrangement which we expected would become effective from the beginning of 1976, and he stressed the need to make an interim arrangement to cover the advance payments which were due to be made by the Consortium to NIOC on account of capital expenditure in mid-November and mid-December. Thanks to the help of His Excellency Dr. Eghbal and the wise understanding of His Imperial Majesty, NIOC agreed to advance the whole of the capital expenditure with interest being paid by the Consortium companies under the mechanism set out in the 1973 Sale and Purchase Agreement.

Some weeks ago we were able to present our proposals for a long term settlement to His Excellency Dr. Eghbal and we understand that NIOC are doing a great deal of work in studying our proposals and examining their implications. With the complexities of the issues facing us I can understand that NIOC will not be ready to resume discussions on the long term proposals for two or three weeks, but this leaves us with the problem of the capital advance due from the Consortium companies on 15th January. To get this advance into context, it is interesting to note that on 15th January the Consortium members will be paying approximately $1,330 million to Iran by way of stated payments, taxes and balancing margin on oil exported during November. On that same oil the maximum profit which the Consortium companies can make, as a result of Iran's pricing decisions based on the OPEC formula, is rather less than $20 million and we are required to put up about $24 million by way of capital advances. You will therefore see that the net outflow of funds which we have been predicting is now upon us.

We had hoped to be able to see His Excellency Dr. Eghbal in the next day or two to seek his assistance in covering the 15th January capital advance but he has told us that he will not be able to see us before 10th January. This will leave little time to make arrangements for covering the 15th January payment.

While I fully recognise the financial problems in Iran resulting from the world-wide decline in oil demand, I am sure that His Excellency Dr. Eghbal will understand the financial situation in which the Consortium companies find themselves - principally as a result of unilateral pricing decisions taken by OPEC and by Iran. We all hope that Iran will find it possible to continue the temporary financing measures for another month or two while we seek a long term solution.

I hope that I shall have the pleasure of seeing you when I am in Teheran at the end of next week.

With best wishes,

Yours sincerely,

John Sutcliffe

Sir Shapoor Reporter, KBE,
Teheran.

شنبه ۲۰ دی ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه مشغول توشیح فرامین نظامی بودند. فرمودند: تو تعریف کن. من امضا می‌کنم. سؤال فرمودند: در مشهد چه کردی؟ جزئیات را عرض کردم از ساختن بازار و فلکه اطراف حرم مطهّر و فروش زمین و چغندرکاری که نیم ساعت طول کشید. به خصوص در خصوص چغندرکاری عرض کردم: با ضوابط امروز موضوع در خراسان منتفی خواهد شد، چه از لحاظ بدی بذر، چه از لحاظ سختگیری به کشاورزان و غیره و غیره. خیلی ناراحت شدند. فرمودند: فوری با دولت این مطلب را حل کن.

برنامه مانور اصفهان را عرض کردم. فرمودند: ترتیبی بده، شاید از آن جا به کرمان هم برویم. از نیامدن باران و کم شدن استحصال نفت شاهنشاه را ناراحت دیدم. راجع به آمدن راکفلر عرض کردم: در آن تاریخ در کیش تشریف دارید. ما که نمی‌توانیم برای آمدن او به تهران بیاییم. اجازه فرمایید ابلاغ کنم به کیش بیاید. فرمودند: البتّه همین طور است، دیروز هم که تصویب کردم.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود و بعضی تلگرافات فوری را در مورد تشریف فرمایی علیاحضرت به سویس و همچنین بعضی تلگرافات دیگر را به عرض رساندم و جواب گرفتم.

یکشنبه ۲۱ دی ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم، سر صبحانه، چون شاهنشاه می‌خواستند علیاحضرت شهبانو را که به پاریس تشریف می‌بردند بدرقه فرمایند. دیگر به دفتر تشریف فرما نشدند. یک ساعتی شرفیاب بودم. نامه[ای] از ملک حسین رسیده بود تقدیم کردم.[1] خیلی تعجّب فرمودند که ملک حسین پول از کجا آورده است که می‌خواهد و می‌تواند زمین در سن موریتز بخرد. عرض کردم: چند سال پیش عربستان سعودی دوازده ملیون پوندی به

۱- نامه‌ی ملک حسین به دنبال این یادداشت آمده است.

او داده بود. فرمودند: آن مربوط به ما ترک شریف حسین بود[1] و باید قاعدتاً بین ورثه تقسیم شده باشد.

نامه تملّق‌آمیزی که از شاپور اردشیر جی، که شاید شرح حال او را سابق نوشته باشم، رسیده بود تقدیم کردم.[2] عرض کردم: قرارداد شرکت انگلیسی کاستین، در چاه‌بهار، برای ساختمانهای عادی غارت است که ما با آنها منعقد می‌کنیم. یعنی آنها ما را غارت می‌کنند. به دقّت گوش دادند ولی چیزی نفرمودند. امّا البتّه بعداً عکس‌العمل خواهند فرمود. من فکر می‌کردم فوری به من بفرمایند جلوی آن را بگیر! ولی شاید مصلحت دیگری در بین بود که از طریق دولت امر خواهند فرمود. فرق معامله در حدود ۶۰۰ میلیون دلار است. شاید چون انگلیسیها واسطه عمل اضافه استخراج نفت شده‌اند و شاهنشاه فکر می‌فرمایند که در این جا کمک بکنند، می‌خواهند این لقمه را به آنها بخورانند. باری، به نظر من شاه بدون حکمت و منطق، عملی نمی‌کند. من به این مسئله اعتقاد و ایمان عمیق دارم. عریضه شاپور، هم حکایت از همراهی انگلیسیها می‌کند و هم تملّق‌گویی آنها.

قدری راجع به فرمانده نیروی دریایی [عباس] رمزی عطائی که از کار برکنار شده (بر اثر اتّهامات دزدی) صحبت فرمودند و امر فرمودند: از رفقایت بپرس آیا آنها اطّلاعی دارند که به ما بدهند. منظور شاهنشاه [ابوالفتح] محوی و [مهدی] کشفی بودند که شاید معاملاتی با نیروی دریایی داشته‌اند.[3] البتّه من تحقیق خواهم کرد.

۱- شریف حسین، جدّ ملک حسین، از خاندان هاشمی، برای مدّتی کوتاه (۱۹۲۴-۱۹۱۶) پادشاه حجاز بود ولی به دنبال شکست از عبدالعزیز ابن سعود ناچار به استعفا شد. خاندان هاشمی، به طور سنتی، پرده‌دار کعبه بودند.

۲- نامه‌ی شاپور ریپورتر به دنبال این یادداشت آمده است. در این نامه منظور از «جزیره» انگلستان و از «تجارتخانه»، اینتلیجنس سرویس است.

۳- ابوالفتح محوی، به عنوان نماینده‌ی چند شرکت آمریکایی، معاملات بزرگی با ارتش داشت. مهدی کشفی، مدیر شرکت محک، یکی از مقاطعه‌کاران عمده‌ی نیروی دریایی و همچنین تأسیسات نظامی آمریکا در ایران بود. چند روز پیش از تاریخ این یادداشت دریابان رمزی عطائی و قائم مقام او، دریادار حسن رفیعی، با تنزیل درجه، سرهنگ شدند و دریابان کمال‌الدین حبیب اللهی فرمانده نیروی دریایی شد. در اسفند همین سال رمزی عطائی و ۱۳ تن دیگر به جرم رشوه‌خواری به پرداخت نزدیک به ۶۵ میلیون تومان جریمه و از یک تا پنج سال زندان محکوم شدند.

قدری راجع به ثروت مرحوم ارتشبد [محمد] خاتمی مذاکره شد. ارقامی که در نظر مبارک بود به نظر من خیلی مبالغه‌آمیز به عرض رسیده بود، حدود ۱۰۰ ملیون دلار. ولی معمولاً شاهنشاه بدون مطالعه و تعمّق چیزی نمی‌فرمایند. ولی اعتقاد داشتند که اگر مدرکی به دست بیاید باید به نفع دولت ضبط بشود. ماشاءالله به این بزرگی و عظمت روح این مرد و علاقه[ای] که به کشور دارد که حاضر است خواهرش [زن خاتمی] را فدای منافع کشور کند. من این مسائل را می‌نویسم که مردم آینده ایران بدانند چه مرد و روح بزرگی اساس عظمت آنها را فراهم آورده است.

عرض کردم: پریروز فراموش کردم عرض کنم سفیر اسرائیل می‌گفت تا کنون سادات، رئیس جمهوری مصر، چند حمله قبلی داشته است. فرمودند: همین طور است، اطّلاع داریم. شاید تا یک سال دیگر هم بیشتر زنده نماند. خیلی افسوس است. خدا کند این طور نشود.

مطالب دیگر مسائل جزئی بود. منجمله باز [رضا] قطبی، پسردائی علیاحضرت شهبانو رئیس تلویزیون نازکرده به خیال استعفا افتاده بود. فرمودند: بگو گه می‌خورید.

امر فرموده بودند امیر حسن خان دولّو[1] که رئیس گل‌کاری کاخهاست، مستقیماً تحت نظر وزیر دربار کار بکند (من فکر می‌کردم که این امر به وساطت امیرهوشنگ که شرح حال او را سابقاً نوشته‌ام صادر شده و درست هم بود). عرض کردم: درست است که امر همایونی مطاع است، ولی این عمل وضع اداری دربار را به هم می‌زند. حسن دولّو زیر دست کامبیز آتابای مدیرکّل فنّی است که مدیرکّل فنّی زیر دست ابوالفتح آتابای، معاون انتظامی دربار است. چه طور یک دفعه این شخص تحت نظر شخص وزیر دربار کار کند؟ فکری فرمودند. بعد فرمودند: صحیح می‌گویی. به یک صورتی ترتیب کار را بده که کار گل‌کاری او که بسیار خوب است فلج نشود. عرض کردم: چشم. ولی واقعاً این شاهنشاه شخص بزرگی است که تاریخ قضاوت خواهد کرد.

۱- امیر حسن دولّو، پسرعموی امیرهوشنگ، نخست رئیس اداره‌ی پارکهای شهرداری بود. به علّت تبحّر در گل‌کاری، به دربار منتقل شد. طرح گل‌کاری شهیاد (میدان آزادی کنونی) و ورزشگاه بزرگ آریامهر از اوست.

در رکاب شاهنشاه و شهبانو به فرودگاه رفتیم که شهبانو تشریف بردند. به شهبانو مکرّر عرض کرده بودم که شب عاشورا به مسافرت تشریف نبرید مورد قبول واقع نشد. خیلی افسوس دارم و خوشحالم که امشب عاشورا شاهنشاه بر اثر عرض من به منزل پرویز بوشهری تشریف نبردند.

در مراجعت از [فرودگاه] به کارهای جاری رسیدم. منجمله سفیر مراکش را پذیرفتم و راجع به امور صحرا با او مذاکراتی داشتم.

بعدازظهر تمام کار کردم. منجمله سفیر لبنان، خلیل الخلیل را با پدرش که از زعمای شیعیان لبنان است پذیرفتم. از بدبختی لبنان حکایتها می‌کرد (جنگ باکمال شدّت بین فِرَق مختلف آن جا ادامه دارد و تقریباً از هفت ماه قبل قطع نشده است). پدر سفیر، حامل پیامی از طرف فرنجیه، رئیس جمهور عیسوی لبنان، برای شاهنشاه است که شاهنشاه به شیعیان کمک بفرمایند تا باکمک عیسویان، فلسطینیها را قلع و قمع کنند. چون از ارتش کاری ساخته نیست.[1]

دوشنبه ۲۲ دی ۱۳۵۴

صبح با آن که عاشورا بود باز شاهنشاه کار می‌کردند.

شرفیاب شدم. مدّت بسیار زیاد طولانی، نزدیک دو ساعت، شرفیاب بودم. خیلی مسائل داخلی و خارجی [را] صحبت فرمودند. راجع به نفت فرمودند: به کنسرسیومیها باید حالی کنید که قراری که با آنها داشته‌ایم یک طرفه لغو شده و دیگر برای ما اعتباری

۱- سلیمان فرنجیه (۱۹۹۲-۱۹۱۰) از یکی از خانواده‌های بزرگ مارونیت، از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۶ رئیس جمهور لبنان بود. هنگامی که جنگ داخلی لبنان در همین سال مورد اشاره در یادداشت علم آغاز شد فرنجیه برای سرکوب فلسطینیها و هواخواهان لبنانی آنان، ار ارتش سوریه کمک خواست. ایران نیز از واپسین سالهای دهه‌ی ۱۹۵۰ همواره از مسیحیان و همچنین شیعیان لبنان پشتیبانی مالی و نظامی می‌کرد.

His Imperial Majesty
Mohammed Reza Pahlevi
Shahinshah Aryamehr

Royal Palace,
Amman.

8th January, 1976

Your Imperial Majesty,
My beloved brother,

It has been some time since I last had the pleasure of meeting you Sir, or of writing to you. Yet, as always, I have been following all the news of Your Imperial Majesty with deep interest and pride in Iran's accomplishments under your wise, courageous and dedicated leadership, as well as all the news of Your Imperial Majesty and the Royal Family.

Sir, I have also always been at a loss to find words to express my feelings of deep gratitude and those of my government, armed forces and people for the very many living examples of Your love for my country and self and that of Her Imperial Majesty the Shahbanou, my dear sister, as well as the noble senti-

This on the one hand and on the other hand I have been always looking forward to the first opportunity when my wife and I may have the honour and pleasure of meeting with Your Imperial Majesties again. We had looked forward to a possible meeting at St. Moritz, where we had observed with much happiness both Your Imperial Majesties enjoying a much needed change and a little rest last year. Alia and I had so hoped that we could go there again this year, I was preparing for about ten days of real hard work on the snow to at least improve to a reasonable standard, and Alia too needed the change. However, Sir, one has had to curb ones inclinations and feelings regarding visiting St. Moritz this winter, particularly following all the intelligence assessments of real possible dangers to both Your Imperial Majesties and ourselves from forces dedicated to destruction and evil. Indeed Sir, it would appear that criminal sensation seekers and their supporters and financial backers are planning mishief wherever possible within the near future and at any possible level.

In view of all these developments Sir, may Alia and I implore you to influence Her Imperial Majesty also to please forego St. Moritz this winter . We would be so honoured if both Your Imperial Majesties or Her Imperial Majesty would consider a visit to your second country. We could attempt to ask His Majesty King Constantine and the Queen to join us at Aqaba for a few days, with any friends Her Imperial Majesty may suggest. We had been hoping to visit with Your Imperial Majesty on our way to the Far East in early March, but are at your disposal at any time which might be suitable.

In any event Sir, I have asked the commander of my Special Guard battalion, with your kind permission, to visit with his brethren in Iran to coordinate wherever possible in matters for training and preparedness. I am sure our small unit would benefit greatly and I know Sir, that we would be more than proud to receive some of our brethren to observe or partake in some of the training here. Also, Sir, I did ask Lt. Colonel Kassab to obtain any possible help or advice on how or where to train a batch of our best marksmen and Karate expert guards in duties on snow.

Finally Sir, and regarding a possibility that I have been investigating very discreetly for a while. It seems possible that the owners of the property just across the road from Your Imperial Majesties' residence in St. Moritz might agree to sell me that property which would be as yours Sir, at all times to use, and also in the future the possibility does exist to place on a part of the land there a small chalet for our security people who could, with their Iranian brethren, insure the total safety of the area. This complete idea Sir, would only be pursued by me if in all frankness, Sir, you would permit it and if our being so close to Your Imperial Majesty would in no conceivable way disturb You or the Family. Naturally Sir, the owners of the said property have been most anxious to ensure that no undesirable elements adjoin Your residence and only they, if I have Your permission will know the identity of the new owner, as well as the appropriate Swiss authorities. The property otherwise would be known ostensibly to have been bought by a company.

Please, Sir, do accept, with Her Imperial Majesty and all members of the Family, our respects, love and best regards and wishes both from Alia and myself and all members of our family.

Your Loving Brother

[illegible]

SECRET

توجه فرمودید پس از گذشت ۱۲ سال از زمانیکه برای اولین بار دستشان را بوسیدم نامه‌ها اخیره که پس از شرفیابی
در شخصیت ها میگذارند باید بروم قابل پیش بینی بشه ولی در این چند روز نامه «شدت و ضعف» حکومت‌ها. تا چند
روز پیش و تا آنجا که من اطلاع داشتم از شخصیت های جزیره که افتخار آشنائی از نزدیک را داشته اند
لرد راتشیلد بیش از همه از ایشان تجلیل و تمجید میکرد و به ما میگفت که «شاه نه تنها برجسته ترین رهبر معاصر
بلکه تمام تاریخ خود در تاریخ خواهد داشت» لرد راتشیلد مردی است از خانواده بزرگترین متفکرین و
scientist های امروز و بری از تملق و چاپلوسی. اما امروز باید بگویم که لرد راتشیلد رقیب
سرسختی در شخص من [illegible] زیر اثر من پیدا کرده است! [illegible] از «اصحاب» میشمرد !!
در جلسه‌ای که قبل از عزیمت [illegible] او میگفت که مردی پیشنهاد خواهد کرد که سوسیالیستهای جهان آزاد (اروپای غربی)
شاهنشاه را بعنوان رهبر خود انتخاب کنند. این هم مردی است سیاستمدار و در عین حال ایده آلیست. او میگفت
که سرانجام با مردی روبرو شدم که با رهبری خود دنیا را به حقیقت میپیوندد. نه از رفتن راه کوبیده
هیچگاه گذشتگان پروا دارد و نه از ابداع و ابتکار آنچه که برای ملت خود درست تشخیص میدهد — ولو احکام
دیرآمدی بقیه دنیا در اوایل کار این ابتکارات را جدی تلقی نکنند.

قدر مسلم اینست که [illegible] نهایت خوشوقتی و افتخار خواهد بود که تمام قدرت وزارت خانه خود
(در زمینه دولت انگلیس را) بکار بگیرد که تا نهایت ممکن نظرات شاهنشاه را تأمین نماید. پس
از شرفیابی اخیر نفوذ کلام و شخصیت شاهنشاه در او آنچنان عمیق بود که هرگونه توصیه و سفارش
از جانب من بمنزله تبلیغ مسیحیت به پاپ بود!! نکته‌ای را که من در آن پافشاری
کردم و عقیده با اصطلاح حرفه‌ای من است اینست که: اگر این حقیقت بارز در میان ما قبول کنیم که هرگونه
ضعف و تزلزل در ایران بضرر جهان غرب و بسود آن «خرس» شمالی است ناچار قبول میکنیم که
هرگونه کوشش در تقویت هرچه بیشتر ایران معادل با تقویت استحکام جهان غرب (آزاد) است

P.T.O.

"پوسیدهٔ شمالی ایجاب ترصد فرصت است که با بازار آشفته‌ای در این منطقه کشور (ایران)
که موقعیت حیاتی برای جهان غرب دارد به بود. بی‌ثباتی گرفتار از داخل و با کمک عده‌ای گمراه
و یا بی‌وطن و یا برجسته کردستان و بلوچستان و یا گذاردن کشور ظاهراً ایرانی ... کشور را
به ورطه هلاکت برساند و ضربه مهلکی را به دنیای آزاد وارد سازد. برنامه‌های عمرانی و
دفاعی شاه نه جنبه صرفاً ایرانی (خودخواهی) دارد و نه انعکاسی است از جاه‌طلبی (بلندپروازی و) رهبری که میخواهد برنده
مسابقه شده و پوزه حریفان را بخاک بمالد. این برنامه‌ها یعنی محرومیت ایران
در مقابل خطر کمونیسم، عدم اجرای آنها یعنی عدم محرومیت (ایمنی) و عدم محرومیت یعنی
احتمال زیاد پیش آمدن مصیبت بار برای دنیای غرب. نتیجه کوشش در راه
تأمین ثبات است. آیا کوشش در تقویت تمام دنیای غرب؟"

تصدیق میکنید که این استدلال را از نظر واقعی من است (از نظر تجارتخانه من) ...
آدم بی‌نشست. انشاءالله مذاکراتی که امروز در ۸/۱۰ سرکار ...
شده منجر به ثمر گردد و در انجام آن همیشه کمک فکری ارباب و پشتیبانی
ایشان کار را به نحو احسن به انجام خواهد رساند

ارادتمند
[signature]

DASA

T.84

ندارد چون آنها از [تولید مورد توافق] پایین‌تر رفته‌اند.[۱] روز شنبه آینده که می‌آیند ما این مسئله را جداً مطرح خواهیم ساخت.

من به عرض رساندم که ملاحظه می‌فرمایید این خلیج عربی و این بازیها یا خبرگزاری خلیج عربی اینها همه برای دامن زدن به اختلافات بین اعضای اوپک است، حتّی ربودن وزیران اوپک در وین. لیبی شنیده‌ام ۷۵٪ قیمت نفت خود را از خریداران نقد می‌گیرد و بقیه را قبض اقساطی می‌گیرد. این نیست مگر آن که برنامه شاهنشاه را دچار شکست بکنند. عربستان سعودی هم که به آن صورت عمل می‌کند، هم استخراج را بالا برده و هم قیمت را با باز خریدهایی که از آمریکا می‌کند، اقلاً ۳۰٪ عملاً تخفیف داده است. عراق هم که قس علیهذا. دیگر شاهنشاه چیزی نفرمودند.

در خصوص امور داخلی هم باز نسبت به ثروت مرحوم ارتشبد خاتمی فرمانده سابق نیروی هوایی و سوءاستفاده‌های نیروی دریایی مذاکره شد. به عرض رساندم مثل این است که از هر کس که می‌پرسم خود بیچاره فرمانده نیروی دریایی سوء استفاده نکرده، فقط بی‌لیاقتی نشان داده است که زیردستان سوءاستفاده بکنند.

والاحضرت ثریّا عریضه تقدیم کرده و استدعای خانه در پاریس کرده بودند. امر فرمودند: ترتیب آن را بده.

برنامه مسافرت به اصفهان و کرمان، طرح نهائی آن را تصویب فرمودند. تلگرافی راجع به تسلیم بلوچهای یاغی که از طرف عراق تقویت شده بودند و از طرف حاج اسلام مبارکی

۱- طبق قرارداد ۱۹۷۳، صادرات نفت میان شرکت ملّی نفت ایران و کنسرسیوم تقسیم شد. بخشی که «مقادیر مشخص» (stated quantity) نام گرفت سهم شرکت ملّی بود و مازاد بر آن در سپتامبر هر سال با تخفیف ۲۲ سنت / بشگه به شرکتهای عضو کنسرسیوم عرضه می‌شد و این شرکتها می‌بایست در عرض یک ماه میزان نفتی را که خواستارند اعلام کنند. اگر میزان نفت عرضه شده بیش از تقاضای شرکتهای عضو کنسرسیوم بود، مابه التّفاوت را شرکت ملّی نفت ایران می‌توانست رأساً به قیمت اعلام شده (posted Price) به بازار عرضه کند. کاهش تقاضای کنسرسیوم به شرکت ملّی امکان داد بیش از آن چه در جدول مقادیر مشخص تعیین شده بود نفت بفروشد و به عنوان نمونه در سال ۱۹۷۷ به جای ۷۵۰ هزار بشگه / روز پیش‌بینی شده بیش از ۱/۵ میلیون بشگه / روز صادر کند. ناخورسندی شاه در مورد اشاره شده در این یادداشت ناشی از این است که شرکتهای نفتی حاضر نبودند همه‌ی نفتی را که در آغاز سال درخواست نموده بودند، برداشت کنند و این امر در کوتاه مدّت اثر منفی در بودجه ایران داشت.

به من رسیده بود عرض کردم. فرمودند: بلی، همین طور است. از وقتی دست خوانین را کوتاه کردیم و گفتیم ژاندارمری رأساً عمل بکند این کارها بسیار خوب انجام شد. عرض کردم: این مسئله عکس موضوعی است که می‌فرمایید. یعنی اینها تسلیم همین خوانین شده‌اند. دیگر چیزی نفرمودند. معلوم شد که ژاندارمری این فتوحات را به حساب خودش گذاشته است. مقدار کارهای اداری زیادی بود که عرض کردم.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر به مجلس روضه خوانی مسجد سپهسالار رفتم. شاهنشاه ساعت ۳ $\frac{۱}{۲}$ تشریف فرما شدند. بسیار مجلس شاهانه‌ای بود (این مجلس از طرف دربار منعقد می‌شود). شب منزل تمام کار کردم.

از اخبار مهمّ جهان تشکیل شورای امنیّت سازمان ملل است با شرکت نمایندهٔ فلسطین در مسئله اعراب و یهود و فلسطین که البتّه نماینده اسرائیل اعتراض کرده است. کنفرانس آدیس‌آبابا در مورد مسئله آنگولا به بن‌بست رسیده ولی اعتقاد من بر این است که بالاخره کار این کنفرانس به جایی می‌رسد و به این صورت روسها و آمریکاییها خودشان را از یک درگیری رو در رو می‌رهانند.

در مادرید دامنه اعتصابها علیه حکومت بالا می‌گیرد. چندین عامل ممکن است در کار باشد. یکی کمونیستها و سوسیالیستها، دیگری تزلزل کارلوس و سوّمی تحریک فرانکیست‌ها که کارلوس را ضعیف کرده و [قدرت را] در دست بگیرند و امید آنهایی را که خیال می‌کردند پس از فرانکو به یک آزادی نسبی می‌رسند نقش بر آب کنند.

سه‌شنبه ۲۳ دی ۱۳۵۴

صبح با ناراحتی و اوقات تلخی به کاخ رفتم، چون خانم علم ناراحتم کرده بود. خوشبختانه هوا خوب بود و قدری در باغ راه رفتم. یک دفعه متوجّه شدم که شاهنشاه به دفتر تشریف‌فرما شدند، نیم ساعت زودتر از معمول همه روزه. و بعد احساس کردم که برای دندانسازی (که در کاخ است) تشریف آوردند چون باز دیشب دندان مبارک درد گرفته، دندانساز را احضار کرده‌اند. بعد از این که دندانساز رفت شرفیاب شدم. حال شاهنشاه خوب بود، با آن که فکر می‌کردم به علّت کار دندانساز خوب نباشد. قدری راجع

به نفت صحبت شد. فرمودند: این پدرسوخته‌ها قرارداد را مهمّ نمی‌شمارند، نه تنها از [حدّاقلّ مورد توافق] استحصال پایین‌تر آمده‌اند، موضوع سرمایه‌گذاری را هم که قرار بود ۴۰٪ مقدار سرمایه‌گذاری را در ایران بکنند فعلاً منکر شده‌اند. عرض کردم: اینها همه بهانه‌جویی و راه چانه زدن است.

بعد راجع به چند شبکه خرابکاری که در شمال کشف شد فرمودند: خیلی عجیب است که اینها با این سرسختی می‌جنگند. حتّی زنها شدیداً دفاع می‌کنند و کشته می‌شوند و مردها معمولاً قرص سیانور زیر دندان دارند و خوشان را از بین می‌برند.[۱] فرمودند: در کشوری که همه چیز هست و همه‌کس می‌تواند پول بدست بیاورد و کار پیدا کند و کارگر و متخصّص کم داریم چه طور این عمل می‌شود؟ عرض کردم: اینها [دچار تعصّب عقیدتی] شده‌اند. مخصوصاً کشورهایی که به ما نظر دارند جوانان را به قسمتهای بد اجتماع ما هدایت می‌کنند و آن قسمت را بزرگ جلوه می‌دهند، بدون آن که قسمتهای خوب را نشان بدهند. البتّه هر جوانی حسّاس است و تحت تأثیر قرار می‌گیرد. چنان که والاحضرت همایونی هم که به جنوب شهر تشریف بردند آن قدر ناراحت و عصبانی شدند. به علاوه ما دستگاهی نداریم که با کمال سادگی و روشنی نکات بد و خوب اجتماع ما را برای جوانان تشریح کند که آن وقت خود آنها قضاوت کنند که نسبت خوب به بد نسبت صد به یک است.

عرض کردم: دختر نوکر خودم را برای معالجه به آلمان فرستادم. یک سال در آن جا ماند تا کاملاً معالجه شد. صد هزار تومان خرجش کردم. وقتی آمد کمونیست بود و دشمن خودم، که این پول را از کجا آورده‌ام که خرجش کردم. شاهنشاه خیلی تعجّب فرمودند. عرض کردم: تعجّب ندارد. وقتی بچه[ای] را دائماً تحت تلقین بگذارند بلاشک منحرف می‌شود. عیب از خود ماست که دستگاه تبلیغ صحیح نداریم. حالا که برنامه جشنها، چاپ کتاب و هدایت مردم است، غلام فکر می‌کنم بهتر است این کار را ادامه

۱- برابر اعلامیه‌ای که چند روز بعد در این زمینه انتشار یافت در این برخوردها پنج زن و مرد در گرگان، ساری و آمل کشته شدند.

بدهیم و به سال آینده اکتفا نکنیم. فرمودند: بد فکری نیست. عرض کردم: به خصوص در ارتش، کار بسیار خطرناکتر است. وقتی افسری یا سربازی قلباً ایمان نداشت دیگر وای به حال کشور. عرض کردم: در جریان جشنهای ۲۵۰۰ ساله، من مخصوصاً به این نکته توجّه کردم و هزار نفری که آماده رژه کردیم، ظرف یک سال هر روز دو ساعت، تاریخ درخشان گذشتگان را برای آنها می‌گفتیم و ملاحظه فرمودند که سرباز هخامنشی یا سرباز صفوی یا افشار، عیناً با غرور و افتخار همان ادوار رژه رفتند. شاهنشاه فرمودند: بسیار صحیح است و همین حالا در ارتش، منحرفین پیدا شده‌اند که البتّه شدیداً پیگیری می‌شود. عرض کردم: پی‌گیری لازم است ولی از آن لازمتر، پیش‌گیری است و آن هم نمی‌شود مگر با ایجاد [حسّ] غرور و افتخار. فرمودند: درست است، اقدام کن.

بعد راجع به مجموعه چینی‌های گل آبی اردبیل (عهد صفوی) که در دنیا بی‌نظیر است عرض کردم: متخصّص انگلیسی می‌گوید ضمن تهیّه کاتالوگ باید آنها را به تهران بیاوریم که مورد استفاده تمام دنیا قرار بگیرد. در اردبیل هدر می‌شود. فرمودند: بی‌ربط گفته است. باید در همان جا موزه ساخت و همان سر قبر شاه اسمعیل باشد و البتّه کاملاً درست می‌فرمایند. فرمودند: آخر برای هر ولایتی باید یک خصوصیّتی قائل شد.

بعد مرخّص شدم. فکر می‌کردم این مرد بزرگ چه قدر گرفتاری دارد. نفت، ارتش و گرفتاریهای اجتماعی داخلی و خارجی. واقعاً دلم سوخت.

ناهار مهمان داشتم. پیش از ظهر نشان همایون [درجه] یک به سفیر اندونزی که می‌رود دادم. بعدازظهر در رکاب شاهنشاه به اصفهان آمدیم که فردا در مانور نظامی شرکت فرمایند و پس فردا به کرمان برویم...



مانور نظامی اصفهان ۲۶-۲۴ بهمن ۱۳۵۴

چهارشنبه ۲۴ دی ۱۳۵۴

چهارشنبه ۲۴ - پنجشنبه ۲۵ - جمعه ۲۶ در اصفهان و کرمان گذشت. روز چهارشنبه شروع مانور نظامی در اصفهان بود. من در منزل ماندم و در رکاب شاهنشاه نرفتم، چون می‌بایست دواهایی بخورم و استراحت کنم. عصری هم که برای مشاهده هوانیروز (نیروی هوایی نیروی زمینی که همان هلیکوپترها باشد) تشریف بردند باز من نرفتم، ولی بسیار خوشحال مراجعت فرمودند. هم از مانور راضی بودند و هم از بازدید هوانیروز و سر شام فرمودند: واقعاً تشکیلاتی به وجود آورده‌ایم. راست هم می‌فرمایند. خدا به شاه عمر بدهد، مرد با اقتدار و با فهم بزرگی است. شاهنشاه، شب تنها نبودند. ولی من تنها بودم.

پنجشنبه ۲۵ دی ۱۳۵۴

پنجشنبه ۲۵ به کرمان آمدیم. معادن ذغال کرمان به ظرفیت دویست میلیون تن ذغال کک شو، مورد بازدید قرار گرفت. واقعاً قابل توجّه است. در منطقه کرمان فقط همین معادن، هفت هزار نفر را از مهندس و کارگر به کار واداشته است. این علاوه بر معادن سنگ آهن بافق می‌باشد. در صنعت ذوب آهن، ذغال کک شو عامل بسیار مهمّی است و شاهنشاه همه جا پیدا کردن این ذغال را تشویق می‌فرمایند. گویا منطقه البرز با ظرفیت یک ملیارد و دویست ملیون تن بزرگترین منطقه باشد.[۱] باری شاهنشاه خیلی خوشحال‌اند. خدا به او عمر بدهد. تمام صحبت سر شام و ناهار، صحبت آبادی و عظمت کشور است. در خراسان چه بکنیم، در تبریز چه بکنیم، در اهواز چه بکنیم. مثلاً فرمودند: معادن خراسان باید کاملاً استخراج بشود. به علاوه در خراسان باید یک کارخانه تراکتورسازی بگذاریم. در اهواز یک ذوب آهن تبدیل مستقیم (با گاز)، در تبریز کارخانه

۱- ارقامی که درباره‌ی ذخایر ذغال کک به شاه گزارش و در این یادداشت نقل شده است مبالغه‌آمیز و دور از واقعیت است. اصولاً یکی از نقطه‌های ضعف تولید فولاد به روش متعارفی در ایران، کمبود کک بود. ولی با پیشرفت تکنولوژی فولادسازی به روش احیای مستقیم (استفاده از گاز) ایران توانست در همان سالها این صنعت را بر پایه‌های محکمتری استوار سازد.

ماشین‌سازی مادر، حالا باید منشعب شود و هر انشعاب به بزرگی همین دستگاهِ مادر بشود. کارخانه ساخت تراکتور [مسی] فرگوسن باید در اراک تأسیس شود [کارخانه مسی هریس[1] Massy Harris] در کجا و قس علیهذا[2]. من به حدی لذت می‌بردم که اگر خوشگل‌ترین دختر دنیا را همراه داشتم ممکن نبود این اندازه کیف بکنم. تمام وجود این مرد بزرگ، ایران است. خود او ایران است و این یک سعادت غیرقابل تصوّر برای ماست که بعدها مردم خواهند فهمید. من برای حفظ این شخص، یعنی سلامت او، هرچه بکنم کم کرده‌ام. یعنی اگر یک ساعت بر عمر او افزوده شود برای کشور ارزش غیرقابل تصوّر دارد. به این جهت باید زندگی و غذا و خوش‌گذرانی او که در حدّ اعلای اعتدال است کاملاً رعایت گردد و این فقط با من است.

جمعه ۲۶ دی ۱۳۵۴

جمعه ۲۶ معادن مس سرچشمه مورد بازدید قرار گرفت. از هر حیث عالی بود. از بزرگترین معادن مس جهان است با یک ملیارد ذخیره سنگ مس[3] با عیار ۱٪ که در سال باید یکصد و پنجاه هزار تن مس بدهد. در این معادن هم فعلاً چهار هزار نفر مشغول کار می‌باشند. امروز هم شام و ناهار صحبت از [آبادانی] کشور بود و چیز عجیبی است که شاهنشاه مثلاً در عین توجّه به این مسائل، به کشاورزی هم توجه دارند. مثلاً اصرار فرمودند که عصری قطعاً باید مرکز شرکت سهامی زراعی باغین[4] مورد بازدید قرار گیرد. شاهنشاه افسوس می‌خوردند که کشاورزی هم پای صنعت جلو نرفته است. سر شب هم هنگ تعلیماتی کرمان مورد بازدید قرار گرفت.

شب شاهنشاه تنها بودند. دکتر ایادی و دولّو و من در حضورشان تخته زدیم. فقط سر

۱- تراکتور مسی فرگوسن در تبریز ساخته می‌شد. اشاره به کارخانه مسی هریس مربوط به تولید کمباین و دیگر ادوات کشاورزی است.

۲- [وَ قِس عَلیهٰذا، و قیاس کن بر همین منوال. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۳- این رقم گزاف است. ذخیره‌ی مس سرچشمه با عیار متوسط ۱٪، در آن هنگام ۴۰۰ ملیون تن برآورد شده بود.

۴- [آبادی معروفی واقع در حدود ۲۵ کیلومتری غرب شهر کرمان. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

شب یک ساعتی شرفیاب شدم و کارهای جاری این دو سه روزه را عرض کردم. امشب نامه پادشاه مراکش را ملاحظه فرمودند. من خیلی تعجّب کردم که این مرد با دست عریضه عرض نکرده بود. فرمودند: مطالبش زیاد بود ولی آخرش را که عرض ادای احترام کرده است.[۱] ماشاءالله شاهنشاه با انصاف است. در کارهای جاری جای تعجّب است که میل فرمودند عریضهٔ هیئت نخست وزیر سابق انگلیس که در قبال کارت تبریک سال نو شاهنشاه عرض کرده بود، بخوانند.

شنبه ۲۷ دی ۱۳۵۴

به اصفهان مراجعت و در مرحله نهایی مانور چهار روزه دو طرفی ارتش شرکت کردیم. واقعاً از لحاظ عظمت قابل تحسین بود. سی هزار نفر شرکت دارند و تشکیلات از هر حیث، چه هواپیمایی، چه نیروی تانک و هلیکوپتر، تمام در نهایت خوبی است. مستشار نظامی آمریکا به شاهنشاه عرض کرد که با این نیرو و این پختگی افراد من حاضرم در هر جبهه ریسک جنگ را قبول بکنم. من واقعاً به وجود مقدس شاهنشاه دعا کردم.

وقتی برگشتیم باز به کارهای جاری افتادم و خسته شدم. چه باید کرد؟ زندگی در تهران این است. سر شام رفتم. شاهنشاه سر حال بودند. از دکتر اقبال اطّلاعات مفصلی راجع به تخلّفات کنسرسیوم نفت در قرارداد خواسته بودند که با کمال بیچارگی و بی‌اطّلاعی از روی یادداشتهای پراکنده جواب عرض می‌کرد. شاهنشاه خنده‌شان گرفته بود و زیرچشمی به من نگاه می‌کردند. بعد فرمودند: آن یادداشتهای فلّاح را که در کرمان به من دادی فردا صبح باز به من بده.

یکشنبه ۲۸ دی ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کار زیادی نبود چون تقریباً کارها را پریشب در کرمان عرض کرده بودم. قبولی ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه را در قبال دعوت شاهنشاه برای

۱- نامه‌ی پادشاه مراکش به دنبال این یادداشت آمده است.

مسافرت در ماه اکتبر به ایران به عرض رساندم.

قدری از سرمایی که دیروز روی تپه‌های مانور در وسط صحرای بین اصفهان و آباده خورده بودم عرض کردم. شاهنشاه خیلی خندیدند چون تقریباً در آن سرما سه ساعت سر پا ایستاده بودیم و چادر و چیزی هم نبود. باد سرد غریبی می‌وزید. ما هم مثل نظامی‌ها مجهّز نبودیم. خیلی عجیب بود. آن جا یواشکی در گوش شاهنشاه عرض کردم: چای برای اعلیحضرت داریم، میل می‌فرمایید؟ شاهنشاه به قدری بزرگوار است که به من فرمودند: جلوی افسران مصری چه طور چای بخورم به خصوص که شماها هیچ ندارید. عرض کردم: شاهنشاه تشریف آورده‌اید مانور را ببینید. تشریف نیاورده‌اید که این جا روزه بگیرد. خندیدند. فرمودند: پس بده، خیلی لازم است و در این سرما می‌چسبد. خوشبختانه چای داغ بسیار عالی حضورشان تقدیم شد که بعد از ساعتی فرمودند: اگر چای به همان داغی اوّل باشد کمی دیگر هم می‌خورم و باز خوشبختانه توانستیم چای دیگری تقدیم کنیم که آن هم خوب بود.

امروز باران می‌بارد و شاهنشاه خوشحال هستند. ولی دو نگرانی دارند، یکی این که چرا برف نمی‌بارد، دیگر این که آذربایجان آفتاب شده، پس باران دنباله نخواهد داشت. عرض کردم: به هر حال از دیشب، سر شب، ده پانزده ساعت باران باریده است. فرمودند: بد نیست، ولی کار شیراز خراب است. عرض کردم: انشاءالله آن جا هم خواهد آمد. فرمودند: خدا کند. راجع به نفت، مختصری نظرات دکتر فلّاح را عرض کردم که یادداشت کرده بود. در کرمان هم ملاحظه فرمودند. فرمودند: صبح یکشنبه در تهران بده مجدّداً نگاه کنم. گرفتند، روی میز گذاشتند. فرمودند: چیز غریبی است، دکتر اقبال برای مذاکرات امروز، فلّاح را خبر نکرده بود، من گفتم بیاید. بعد فرمودند: واقعاً نظرات خصوصی چه قدر در کارهای کشوری دخالت می‌کند که انسان دیوانه می‌شود. عرض کردم: در همه دنیا همین طور است، در ایران قدری شدیدتر است. باز قدری در مورد سوءاستفاده‌هایی که در دستگاههای نیروی دریایی و هوایی شده مذاکره فرمودند. فرمودند: تعجّب می‌کنم با این که اینها همه چیز دارند چرا باز هم دنبال این کثافتکاریها می‌روند؟ فرمودند: اصولاً پول که از یک مقدار معینی گذشت جز دردسر چه فایده دارد؟

واقعاً هم شاه برای دیگران این طور فکر می‌فرمایند. امّا برای خودش که واقعاً پول چه کم، چه زیاد، در حکم ریگ بیابان است و ابداً ارزش ندارد. واقعاً مرد فوق‌العادّه ایست.

بعد عرض کردم: اسرائیلیها[1] می‌آیند که مذاکرات تبلیغاتی را با ما شروع کنند. سؤالات کلّی، ولی اساسی، از ما کرده‌اند که ما می‌خواهیم چه نوع تصویری از خود در دنیا بگذاریم و از چه طرقی، کتاب، جرائد، تلویزیون، دانشگاهها و غیره و غیره؟ و این می‌رساند که کار آنها تا چه اندازه اساسی است و ما به کلّی فارغ از این عوالم بوده‌ایم. فرمودند: من که سالهاست می‌گویم تبلیغات نداریم، ولی به هر حال آن چه ما هستیم، از خلال هفده مادّه انقلاب ما روشن است. آنها باید [توصیف] definition آن را تعیین کنند. و اما این که از چه طرقی تا حالا کار کرده‌ایم از وزارت اطّلاعات بپرس. بعد خنده پرمعنایی فرمودند. عرض کردم: باز هم می‌پرسند شما می‌خواهید خود را دموکراتیک معرّفی کنید یا طریق دیگر؟ فرمودند: در سؤال و جواب اوّل نهفته است که ما یک سیستم مخصوص به خود داریم، به ismها هم معتقد نیستم. عرض کردم: چرا سیستم‌های غربی را تخطئه بکنیم؟ اگر اجازه فرمایید بگوییم ما فکر می‌کنیم رسیدن به دموکراسی حقیقی از راه مشارکت حقیقی افراد در زندگی روزمرّه و اقتصادی آنها بهتر تأمین می‌شود، تا این که یک اقلّیّتی به عنوان [سندیکا] union، به نام دموکراسی، نظرات خود را بر جامعه و به اکثریّت تحمیل کند. فرمودند: بسیار خوب، همین خوب است، همین طور جواب بده.

دوشنبه ۲۹ دی ۱۳۵۴

صبح اوّل وقت اسرائیلیها را در منزل پذیرفتم. آقای [یانکلوویچ] Yankelovich آمریکایی که یهودی است، معاون وزارت اطّلاعات اسرائیل و همچنین سفیر غیررسمی اسرائیل. یک ساعت و نیم صحبت داشتیم که عمل تبلیغاتی را که می‌خواهیم در دنیا به کمک اسرائیلیها انجام بدهیم به چه صورت باشد. برنامه مفصّلی داده‌اند که روی آن بحث کردیم. قرار شد فردا دوباره پیش من بیایند که بیشتر صحبت کنیم. نخست وزیر اسرائیل،

۱- منظور کارشناسان روابط عمومی آمریکایی‌ست که به همراه معاون وزارت اطّلاعات اسرائیل به ایران می‌آمد.

Majesté Impériale et très Cher Frère,

Notre premier propos voudrait être l'expression de Nos remerciements pour la visite que Son Excellence Monsieur Assadollah ALAM, Ministre de la Cour Impériale, a effectué dans Notre Royaume à la fin du mois dernier. Durant son séjour, il Nous a été agréable de Nous entretenir longuement avec lui.

Sachant toute la confiance que Votre Majesté lui témoigne et étant donné la haute estime dans laquelle Nous le tenons Nous-même, notre entretien a été marqué d'une grande franchise. De ce fait, certains malentendus qui avaient créé quelques incompréhensions mutuel dans nos relations ont pu être heureusement dissipés.

Par ailleurs, les quelques jours qu'il a bien voulu passer dans Notre Royaume lui ont permis de visiter certaines régions du pays et de se rendre directement compte de l'effort qu'avec la participatio de Notre peuple Nous entreprenons dans le domaine du développement économique et social.

De même, Son Excellence Nous a dit sa satisfaction des entretiens qu'il a pu avoir avec certains membres de Notre gouvernemen de sorte que son information Nous semble devoir apaiser les préoccupations fraternelles de Votre Majesté au sujet des problèmes du Maroc.

Au cours de notre entretien, Son Excellence Monsieur Assadollah ALAM semblait également soucieux du sort réservé dans Notre plan quinquennal aux projets industriels dont la réalisation devait

Sa Majesté Impériale Mohammad
Reza PAHLAVI ARYAMEHR
Chahinchah de l'Iran
TEHERAN

.....

être faite en collaboration avec l'Iran et à la coopération financière envisagée entre Nos deux pays lors de la visite que Notre Premier Ministre avait effectuée en Iran. Les projets sont mis au point et sont toujours programmés dans le cadre de la coopération avec l'Etat ou avec des organismes étatiques iraniens.

La visite que Son Excellence le Premier Ministre de Votre Majesté prévoyait de Nous faire devait permettre la mise en route de ces projets. Mais Son Excellence Monsieur Assadollah ALAM Nous a dit quelles étaient les obligations de Son Excellence Monsieur Abbas HOVEIDA dans la conjoncture nationale actuelle. Aussi, Nous souhaiterions que Votre Majesté veuille bien donner Son accord à une visite que pourrait faire au Maroc Monsieur ANSARI en attendant que puisse avoir lieu la visite de Votre Premier Ministre et à laquelle Nous tenons beaucoup. De Notre côté, Nous demeurons disposé à mettre à profit cette visite pour engager concrètement ces projets dans leur phase d'exécution et à affirmer ainsi Notre volonté commune de consolider cette coopération pour le bien de nos deux pays.

A cet égard, Nous voudrions soumettre à la réflexion de Votre Majesté le projet de création d'une Agence Irano-Marocaine de Coopération ou l'institution d'une grande Commission Mixte à l'instar de ce que Nous avons fait avec d'autres pays, ou de tout autre organisme qui pourrait se consacrer de façon permanente au développement économique, technique, scientifique et culturel entre l'Iran et le Maroc.

En priant le Seigneur de Le préserver pour le bonheur et le bien de tous, je prie mon très cher frère de croire en la fraternité loyale que je porte à Sa Majesté Impériale.

HASSAN II
Roi du Maroc

Palais Royal de Rabat,
le 4 Janvier 1976.

آنها را در اسرائیل خیلی به تفصیل وارد جریان کار کرده است.

بعد شرفیاب شدم. فکر می‌کردم باران به این شدّت که می‌بارد شاهنشاه بسیار سرحال خواهند بود. بر عکس شاه را خیلی گرفته دیدم. احساس کردم باید مسئله نفت در میان باشد و درست احساس کردم. فرمودند: پدرسوخته‌ها زیر بار نمی‌روند که [مقدار] معیّنی را که قبلاً تعهّد کرده‌اند (بیش از پنج ملیون بشکه در روز که حالا به زیر چهار ملیون تنزل کرده است) [برداشت کنند] و می‌گویند نفت در دنیا خریدار ندارد. عرض کردم: چاره نیست، حالا دیگر باید مقاومت کرد. فرمودند: اوّل کاری که می‌کنم سفارش وسائل خودمان را به کشورهای آنها لغو می‌کنم. عرض کردم: راه دیگری به نظر نمی‌رسد. وارد مبارزه شده‌ایم. باید زد و خورد. راه دیگری نیست. عرض کردم: به نظر می‌رسد که عربستان سعودی نفت فراوانی به بازار به طور محرمانه می‌رساند و جدّاً خیانت می‌کند. فرمودند: نه، این طور نیست. مقدار استخراج آنها هم خیلی پایین افتاده است، مگر آن که تمام ارقام را به صورت تقلّبی انتشار بدهند. عرض کردم: در این که لیبی ۷۵٪ قیمت نفت را [نقد] می‌گیرد و برای بقیّه قیمت فقط خریدار را در دفتر بدهکار می‌کند تردیدی نیست. فرمودند: این ممکن است صحیح باشد. فرمودند: ببین نامه پادشاه مراکش جواب دارد؟ عرض کردم: فکر می‌کنم باید کارها و مستدعیات او انجام شود. فرمودند: آخر ما که پول نداریم. عرض کردم: آن قدرها هم زیاد نیست.

فرمودند: جواب عریضه موسی صدر را هم بده و سرش را به دیوار بکوب. حالا مردکه از من کمک می‌خواهد، به کدام شیعه کمک کنم؟ به شیعه کمونیست که بعد آقای صدر آنها را تحویل سوریه بدهد؟ عرض کردم: بر من واضح شده که صدر مرد *** ***** ایست با آن که بیچاره پدرش مرد بسیار عالیقدر و حتّی مقلَّد شیعیان بود ولی این می‌خواهد به خیال خودش با بالا آوردن وضع شیعیان و ایجاد اکثریّت شیعه، بعد رئیس جمهور لبنان بشود. بنابراین، این چنین شخص جاه‌طلبی به هر کاری می‌تواند دست بزند. سایر رؤسای شیعیان هم که فقط اسم دارند، نفر ندارند. چهار تا نوکر شاخ شکسته، مثل نوکرهای غلام در بیرجند، دارند. با چهار تا شاخ شکسته که نمی‌شود به جنگ فلسطین رفت. فرمودند: گویا درست می‌گویی و خیلی هم خندیدند.

عرض کردم: وضع لبنان فکر نمی‌کنم به این زودی‌ها درست بشود. چون روسها تاوان شکستی که در مصر خورده‌اند باید بگیرند و نمی‌گذارند نقشه آمریکا به این آسانیها به سوریه هم پیش برود. یعنی به هم ریختگی لبنان جلوی هر اقدامی را سد می‌کند. مثلاً اگر سوریه بخواهد تکان بخورد و قسمتی از لبنان را اشغال کند اسرائیل وارد عمل می‌شود و اگر اسرائیل وارد عمل شود سوریه عکس‌العمل می‌کند و اگر لبنان هم ناراحت باشد البتّه نه اسرائیل و نه سوریه حاضر به عمل صلح‌آمیز نیستند. چون منتظر و نگران لبنان می‌مانند. فرمودند: کاملاً درست است. عرض کردم: امروز هم که رشید کرامی نخست وزیر مسلمان لبنان استعفا کرد. فرمودند: صبح شنیدم.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله سفیر یوگسلاوی را پذیرفتم. بعدازظهر و شب تمام کار کردم. هفت ساعت پشت سر هم....

سه‌شنبه ۳۰ دی ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. بعضی کارهای جاری به عرض رسید. عرض کردم: انگلیسیها اجازه می‌خواهند یک هواپیمای جاسوسی برای [مراقبت] monitoring حرکات ارتش سرخ در قفقاز، بین آستارا و ارومیه برای سه روز، هر روز پنج ساعت، به پرواز در آورند. فرمودند: اجازه بدهید. عرض کردم: وزیر مختار انگلیس می‌پرسد وضع ایران در قبال مسائل لبنان چیست؟ فرمودند که کاری نمی‌توانیم بکنیم، ولی اصولاً مثل این است که مسیحیها باید امتیازات بیشتری به مسلمانها بدهند، ولی سرسختی نشان می‌دهند. من عرض کردم: به هر صورت وضع بغرنجی است. فرمودند: البتّه همین طور است و همان حرفهایی است که دیروز زدیم. باید شوروی و آمریکا با هم کنار بیایند. امّا به هر حال از این مطلب که بگذریم، اصولاً دست چپیها می‌خواهند به زور روی کار بیایند و این عملی است که در تمام کشورهای عربی در جریان است و غرب غافل است.

عرض کردم: باز هم وزیر مختار انگلیس پرسیده است در قبال حرفهای عربی و خلیج عربی، ایران چه رویّه‌ای اتخاذ کرده است (عمل اخیر عربها که می‌خواهند خبرگزاری خلیج عربی درست کنند). فرمودند: معلوم است نمی‌گذاریم کسی با اسم

خلیج فارس بازی کند و نخواهند توانست. عرض کردم: رئیس اینتلیجنس سرویس انگلیس اجازه می‌خواهد به جای ۲۵ فوریه، ۵ مارس بیاید و چند روزی بماند. فرمودند: عیبی ندارد، او را خواهم پذیرفت.

عرض کردم: راجع به نفت مثل این است که کار به بن‌بست کشیده. فرمودند: خوب، به هر حال ما فروشنده‌ایم، آنها خریدار و دیگر قراردادها به هم می‌خورد. ما که خریدار را نمی‌توانیم مجبور کنیم بیاید از ما نفت بخرد. عرض کردم: مقاله بسیار تندی رسول پرویزی بر علیه آنها نوشته بود. فرمودند: لازم نیست حالا درج شود. هنوز که مشغول مذاکره هستیم.

باز هم چند کار تازه منجمله تشریف فرمایی علیاحضرت به سویس را عرض کردم که مصلحت نمی‌بینم. بعد اجازه خواستم منوچهر گودرزی بیاید تفصیل مذاکرات با یهودیها را به عرض برساند. او آمد و با او نیم ساعت شرفیاب بودم. چند اصل را تصویب فرمودند که اوّلاً اصل موضوع نمی‌تواند محرمانه بماند. بنابراین مرکز ما در آمریکا، مرکز [پژوهش] research مطبوعاتی خواهد بود و [به همین نحو] اعلان می‌شود. فقط تماس با اسرائیل محرمانه خواهد ماند. بعد هم اصل کلّی سیاسی ما همان ۱۷ ماده انقلاب است و حسن همجواری با همگان. در[باره] این که چه [تصویری] image از ایران می‌خواهیم در خارج منعکس شود فرمودند: همین که هستیم به علاوه این که باید دنیا بداند تا ده سال دیگر ما نظیر فرانسه و آلمان هستیم، با یک جمعیّت ۵۰ میلیون نفری با سواد و متمتّع و قدرتمند. به انگلیسیها بگو به هر صورت اگر فروش نفت کم بشود خرید ما هم از شما کم خواهد شد.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله پروفسور گریفیت را که فصلی در کتاب لنچوسکی درباره سیاست خارجی ایران می‌نویسد پذیرفتم. یک ساعت صحبت کردیم. بعد سفیر جدید مکزیک (اوّلین سفیر مکزیک) را پذیرفتم. مردی معقول و خیلی وارد به امور سیاسی دنیا بود چون که سابقه کار در سازمان ملل دارد.

سر ناهار رفتم که وزیر خارجه هنگری [مجارستان] شرفیاب بود (قبل از ناهار یک ساعتی شرفیاب شده بود که من نبودم). مطلب مهمّی گفتگو نشد. تمام گفتگوی آب و

هوا و محصولات کشاورزی و از این صحبتها بود.

بعدازظهر تمام کار کردم. عصری به یک مجلس کوکتیل، بالاجبار رفتم. سر شب باز با اسرائیلیها ملاقات کردم. بعد تمام شب کار کردم. بعداً برای شام پیش دخترم رفتم.

شاهنشاه دیروز مصاحبه مهمّی با مخبر السّیاسه کویت فرمودند....

چهارشنبه ۱ بهمن ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. شاهنشاه اسناد بسیار مهمّ و مکاتبات اعلیحضرت رضا شاه کبیر را به خودشان، به من مرحمت فرمودند. این اسناد پیش آقای دکتر ابوالقاسم [نفیسی] شوهر خواهر خانم علم بود و من با او صحبت کرده بودم که تقدیم کند و او قبول کرده بود. چون پدر ایشان دکتر مؤدب‌الدّوله [نفیسی] پیشکار والاحضرت همایون ولایتعهد بوده است. فقط پس از ملاحظه اسناد عرض کردم: یکی را که به شاهنشاه فقید به اصفهان بعد از استعفاء معظّم له تقدیم کرده‌اید، مصلحت نمی‌دانم پیش ما باشد. فرمودند: درست می‌گویی در [گاوصندوق] safe شخصی من بگذار (من به خودم اجازه نمی‌دهم که مطلبش را این جا بنویسم).

در خصوص تز سخنرانی خودم در مورد رضا شاه کبیر و خود شاهنشاه که سال آینده ایراد خواهم کرد کسب اجازه کردم. اجازه دادند. تز سخنرانی من این است (و واقعاً اعتقاد دارم) که این هر دو تجلّی خود ایران هستند و جمله لوئی چهاردهم که می‌گفت: L'Etatc'estmoi درباره آنها صدق می‌کند.[1] فرمودند: به خودم که نگاه می‌کنم این یک حقیقت است و هیچ چیز جز ایران نمی‌خواهم و نمی‌بینم. بنابراین گزاف نخواهی گفت.

راجع به نفت فرمودند: به سفیر آمریکا و انگلیس، هر دو، بگو که ما با قرار جدید، همه نوع بهانه را برای عدم خرید [نفت] از طرف کنسرسیوم از دست آنها گرفته‌ایم. حالا اگر

۱- همچنان که در پانویس دیباچه‌ی جلد یکم، صفحه‌ی ۱۲، نیز یادآوری شده، جمله‌ی منتسب به لوئی چهاردهم، «دولت یعنی من» را علم درست در نیافته و پنداشته که پادشاه فرانسه، از فرط میهن پرستی، خود را باکشورش جداناپذیر و در آن محو می‌دانسته است. در حالی که این جمله نماد ناب اندیشه‌ی خودکامگی است.

نخرند ما ناچاریم به اشخاص و کشورهای دیگر بفروشیم و به هر صورت، خرید کالای ما از هر دوی این کشورها تقلیل خواهد یافت.

بعد عرض کردم: سفیر کویت می‌خواست مرا ببیند. چون این روزها معلوم شد در امر خبرگزاری خلیج عربی کویت زیاد پافشاری می‌کند، وقت ندادم. چه می‌فرمایید؟ فرمودند: وقت بده تو را ببیند. عرض کردم: اجازه می‌فرمایید برای پرزیدنت بومدین که جهت اعلیحضرت خرما تقدیم کرده، برنج و زعفران و خاویار بفرستیم؟ فرمودند: البتّه، خیلی هم لازم است. عرض کردم: خودم زعفران خیلی خوب دارم. فرمودند: چه بهتر. عرض کردم: دیشب سفیر اسرائیل به غلام می‌گفت ممکن است عراقیها توسط روسها سعی کنند بمب اتمی بسازند. فرمودند: بعید نیست.

بعد مرخّص شدم و به کارهای جاری رسیدم. ناهار با پرفسور گریفیت که قرار است فصل سیاست خارجی کتاب لنچوفسکی درباره ایران را بنویسد سه ساعت حرف زدیم. بسیار خسته شدم. مطلب با مزه‌ای می‌گفت که علّت آن که فورد در قبال ترکتازی روسها اسلحه گندم را به کار نمی‌برد (یعنی نمی‌گوید در فروش گندم به شما امساک خواهیم کرد) برای این است که آراء زارعین را در مقابل [رونالد] ریگان، کاندید دیگر نمایندگی ریاست جمهوری حزب جمهوری خواه، از دست ندهد. در دلم گفتم وای به حال این کشور و وای به حال ما که به چنین کشوری ناچاریم متّکی باشیم.

پیش نماز ده که مرغابی بود   اندر آن ده بین چه رسوایی بود

کسی که رئیس جمهور آمریکاست و مسؤولیّت نسل [کنونی] و نسلهای آینده و سرنوشت این کشور بزرگ را بر گردن دارد به انتخابات خودش می‌اندیشد. وای به این بدبختی و حقارت! جانسون هم به همین صورت و فکر محبوبیت خودش، ویتنام را از دست داد....

سر شب در دفتر به کارهای آستان قدس رضوی دو ساعتی گذراندم. سر شام رفتم. علیاحضرت ملکه پهلوی کسالت داشتند ولی مطلب مهمّی گفتگو نشد.

پنجشنبه ۲ بهمن ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. ابتدا شاهنشاه از سلامتی علیاحضرت ملکه پهلوی سؤال

فرمودند. عرض کردم: الحمدالله حالشان خوب است و هیچ علّتی ندارند. تنها به علّت مسافرت والاحضرت شاهدخت شمس و علل روحی و عصبی و فرط علاقه‌ای که به ایشان دارند دیروز به این حال افتاده بودند. معمولاً وقتی والاحضرت تشریف می‌برند تا یک هفته علیاحضرت این حال را دارند. شاهنشاه حسود شدند و فرمودند: عجب، مگر من نیستم.

گزارش فلّاح را عرض کردم.[1] فرمودند: خیلی صحیح است، بگویید فوری عمل کنند. عرض کردم: یک توضیحی غلام باید از پیشگاه مبارک بخواهد. دیروز و پریروز به من چند دفعه فرمودید ما بهانه را از دست نفتی‌ها گرفتیم. دیگر اگر حالا نفت ما را نبرند معلوم می‌شود غرض دارند. ممکن است به غلام بفرمایید بهانه‌ای که در نظر مبارک است چیست، تا وقتی من با سفرای انگلیس و آمریکا حرف می‌زنم بدانم چه می‌گویم. چون صبح فلّاح هم نتوانست غلام را روشن کند. فرمودند: آخر نفت ما ده سنت از نفت عربستان سعودی گرانتر بود. آن را گفتیم از بین می‌بریم.[2] عرض کردم: حالا فهمیدم (البتّه ده سنت به علّت مرغوبیّت بود که دیگر در دنیای محتاج به نفت امروز بی‌اثر است).

چند نامه خارجی توشیح فرمودند. چند گزارش اینتلیجنس خارجی را ملاحظه فرمودند. عرض کردم: همه ساله روز ششم بهمن در جریان رژه حزب ایران نوین ما شرکت نمی‌کردیم. با حزب رستاخیز تکلیف چیست؟ فرمودند: شرکت کنید.

عرض کردم: علیاحضرت هم به طور قطع تصمیم اتّخاذ فرمودند که به سویس تشریف نبرند. فرمودند: بلی، دیشب به من هم گفتند. چه بهتر.

عرض کردم: عرض کوچک و مضحکی دارم، اجازه می‌فرمایید عرض کنم؟ فرمودند: چیست؟ عرض کردم: هنگ تعلیماتی بیرجند نزدیکی مزرعه غلام در بیرجند (شوکت آباد) چاهی حفر می‌کند که قنات مرا خواهد خشکاند در صورتی که چنین احتیاجی ندارند. فرمودند: فوری دستور بده موقوف بکنند.

در آخر عرض کردم که Annenberg دیشب آمد. خیلی surprise عالی برای شاهنشاه

۱-گزارش فلّاح به دنبال این یادداشت آمده است.

۲- ن.ک. به پانویس یادداشت ۵۴/۵/۴.

بود. چون مدّتها بود که باید بیاید و نمی‌آمد. در حدّ اعلای زیبایی است. فرمودند: قطعاً امشب برای شام او را خواهم دید. منجمله رفتم این دختر خانم را ملاقات کردم. واقعاً زیباست. عکس او را این جا می‌گذارم. امسال در مسابقه زیبایی لندن نفر دوّم شده است. ولی به نظر من از شماره یک زیباتر است.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم.

از اخبار مهمّ جهان ورود پانزده هزار فلسطینی مسلّح از راه سوریه به لبنان و درگیری آنها با ارتش بدبخت لبنان است. کیسینجر هم در مسکو به ظاهر مشغول مذاکره در مورد خلع سلاح اتمی است، ولی باطناً در مورد خاورمیانه و آنگولا مذاکره می‌کند.

جمعه ۳ بهمن ۱۳۵۴

صبح برای تشییع جنازه سپهبد [ایرج] محوی[1] (شوهر همشیره‌زاده علیاحضرت ملکه پهلوی) به مسجد سپهسالار رفتم و از آن جا به فرح‌آباد سواری رفتم. هوا واقعاً بهشتی بود. دیروز بارندگی و امروز آفتاب صاف و داغ. در این تاریخ هوا مثل اواخر اسفند است. من نمی‌دانم این تئوری که گفته می‌شد اگر تابستان داغ بگذرد زمستان سختی در پیش است کجایش درست بود. امسال تابستان نزدیک شش هفته در تهران حرارت در حدود ۴۲-۴۰ و حتّی ۴۴ رسید که به کلّی بی‌سابقه بود. زمستان هم که به این صورت می‌گذرد.

دو ساعتی تنها سواری کردم. افکار پیچیده دور و درازی می‌کردم. ولی مطلبی که مرا بیشتر تحت تأثیر داشت مذاکراتی بود که دیشب با [عبدالمجید] مجیدی رئیس سازمان برنامه و بودجه داشتم. چون چند تا پروژه مورد علاقه شاهنشاه را باید با او مذاکره می‌کردم. دیشب به منزل من آمده بود و به صورت وحشتناکی از کمی پول و هدر داده شدن پول در گذشته سخن می‌گفت که بی‌نهایت ناراحتم کرد. یعنی وضع به طوری است

۱- سپهبد محوی فرمانده سپاه مرکز و سپس در اواخر دهه‌ی ۱۳۳۰ برای مدّتی معاون رئیس ستاد ارتش بود. پس از بازنشستگی به او شغلی در شرکت ملّی نفت ایران داده شد.

یادداشت

شرکت ملی نفت ایران

۵۴-۱۱-۲

جناب آقای امیر اسدالله علم

میزان برداشت کنسرسیوم از نفت ایران

طبق راپورتهای واصله از منابع موثقه کاملاً مذاکرات با کنسرسیوم دنبال گردیده و گزارش تفصیلی آن بشرف عرض پیشگاه مبارک همایونی رسیده است و همانطوریکه نماینده‌گان آنها برای تنظیم میزان برداشت خود به تهران خواهند آمد

منظور اینجانب نکته اساسی است و آنهم در اطراف یکی از مواد اساسی قرارداد ۱۹۷۳ دور خواهد زد بدین معنی که کنسرسیوم بر اساس طبق ضوابطی حق برداشت مقداری از نفت ایران را دارد و هرگاه در یک از قسمتها نرسد دولت ایران میتواند منفعتی برای تنظیم برنامه برداشت از آن فروش برساند و این حق را در قراردادهای دراز مدتی که ایران منعقد نماید از کنسرسیوم سلب خواهد شد — در برابر طرح این مطلب آنها سکوت کردند

البته ایران اگر بخواهد با استدلال فوق میزان نفتی را که حق کنسرسیوم است وادار به استفاده نمیکند — با حفظ قسمتی از مزایائی که اگر کنسرسیوم برداشت میکرد به آنها تعلق میگرفت به مشتریان دیگر که تقاضای نفت خام بیشتری عرضه نماید بسهولت کلیه نفت مازاد بفروش برسد ولی چنین اقدامی مخالف اساس ایران را در برابر OPEC

رضا فلاح

متهم به قیمت شکنی نماید

بنظر اینجانب بدون توسل به تخفیف نیز انجام این کار عملی میشود مشروط
بر اینکه یک روش مجدانه و مطالعه‌ها و طرح‌های مختلف برای بازاریابی و فروش
بویژه در ولایات شده معمول گردد

در صورت پیش آمدن چنین وضعی قرارداد موجود بنظر کنسرسیوم تغییر
می‌کند و مسلماً نمیتوانند ایراد اعتراضی داشته باشند و در مواقعی که رکود
نفع جانبی ایجاد نماید و فقط ضرر نفت افزایش یابد مقداری از حق
مکتسبه کنسرسیوم دیگر موجود نخواهد بود

ارادتمند

رضا [signature]

۵۴/۱۱/۲

که قاعدتاً باید به انقلاب بیانجامد. اولاً بودجه امسال را با بیست و پنج ملیارد تومان کسری بسته‌اند. ثانیاً آن قدر پول هدر داده‌اند، چه در پروژه‌های بی‌ثمر، چه در خریدهای بی‌ثمر، از جمله ۴۰۰۰ کامیون که نه راننده و نه راه برای آن موجود است، چه در خریدگندم و مواد غذایی، چه در خرید شکر که واقعاً انسان شاخ در می‌آورد و از همه بامزه‌تر این که می‌گفت من که رئیس سازمان برنامه هستم از اغلب از این مخارج تا پس از تهیّه آنها هیچ‌گونه خبری نداشته‌ام. قرض‌های به دولت‌های خارجی که خود فصلی علیحدّه است و رقمی است در حدود دو ملیارد دلار. من تردید ندارم که این جهان وطنان به شاه و کشور خیانت کرده و ما را به روزی انداخته‌اند که ناچار باید در جنگ نفت و اضافه قیمت نفت تسلیم شویم. من تردید ندارم که این مسائل را از شاهنشاه مخفی داشته‌اند و هنوز هم خاطر مبارکش آگاه نمی‌باشد. به خاطر دارم وقتی نخست وزیر شدم معمول قبلی‌های من چنین بود که باید هر سه ماه پولی مساعده از کنسرسیوم نفت برای حقوق کارکنان دولت بگیرند. در اوّلین سه ماهی که گفتم من به چنین مساعده‌ای احتیاج ندارم نفتیها و آمریکاییها کمر قتل مرا بستند. در وهله اوّل وزیر دارایی بسیار امین مرا (مرحوم [عبدالحسین][1] بهنیا) که آدم لجوج و سرسختی هم بود به دلیل این که با بودجه‌های ارتش مخالفت می‌کند توسّط دکتر ایادی از چشم شاهنشاه انداختند که مجبور به استعفا شد. چند ماه بعد هم من استعفا کردم و مرحوم حسنعلی منصور نخست وزیر شد. الآن مثل آفتاب برای من روشن است که به شاهنشاه خیانت شده و من همین فردا مطلب را به عرض خواهم رساند. در یک جنگ به این عظمت و جبهه[ای] بس خطیر، یک پل پشت سر ما سالم نیست. وای بر ما!

من تمام امروز با آن که هوا بهشتی بود در این فکر بودم و به خود می‌پیچیدم. شاهی که تمام وجود خویش را وقف عظمت این کشور کرده است، در دست یک عدّه به احتمال قوی خائن و به احتمال دیگر ندانم کار و سمبل کار، به این صورت گرفتار است و خود

۱- عبدالحسین بهنیا، از دوستان علی امینی و چند ماهی وزیر دارایی در کابینه‌ی او بود. سپس در کابینه‌ی علم وزیر دارایی شد ولی در پاییز ۱۳۴۲ استعفا داد و به کار خصوصی پرداخت. مردی با فرهنگ و بذله‌گو بود و کتاب خوبی درباره‌ی تالیران نوشت.

خیال می‌فرماید که جبهه ما در نهایت استواری است. به خاطر دارم در سوم شهریور ۱۳۲۰ وقتی خواستند توپهای ما در آبادان به طرف کشتیهای انگلیسی شلیک کنند معلوم شد از تدارکات ارتش گلوله با کالیبر دیگر (کوچکتر یا بزرگتر) برای آن توپ‌ها برده‌اند. ممکن است بیچاره مجیدی شخصاً در جریان امر نباشد. چنان که می‌گفت از خیلی از تعهّدات تا بعد از تعهّد بی اطّلاع بوده است. ولی به هر حال نتیجه یکی است و آنهایی که باید کار خود را انجام بدهند کار خودشان را کرده‌اند. حدّاقل این است که قدرت مقاومت در برابر نفتیها را از دست داده‌ایم، اگر با خطر بزرگتری مواجه نشویم.

باری امروز را که بیشتر تنها بودم با این خیالات هراس‌انگیز گذراندم. صبح قبل از رفتن شهر عریضه ضمیمه را حضور شاهنشاه تقدیم کردم که جواب مرحمت فرموده‌اند.[1]

شنبه ۴ بهمن ۱۳۵۴

صبح سفیر آمریکا برای صبحانه مهمان من بود. به او گفتم حالا از شرکتهای نفتی رفع بهانه شده و دیگر نمی‌توانند به قیمت ما ایرادی داشته باشند. اگر از ما نفت نخریدند ما ناچاریم سهمیّه کنسرسیوم را به کشورهای دیگر بفروشیم. او جواب داد من کاملاً وارد هستم و آن چه از دستم بر آید می‌کنم، چون می‌دانی که هم من میل دارم کاری برای ایران انجام شود و هم دولت من (در دلم گفتم به قسمت دوّم شک دارم، ولی به ظاهر باید تصدیق بکنم). گفت حتّی نسبت به فروش نفت به خود آمریکا هم اقداماتی کرده‌ام که [هوشنگ] انصاری وزیر اقتصاد در جریان است. حالا می‌روم ببینم چه می‌شود کرد (من می‌دانستم و می‌دانم هم که به نتیجه نمی‌رسد؛ این کار را از زمان جانسون در جریان است و نشده).[2] من گفتم اثری که این عمل و نفروختن نفت از طرف ما دارد این است که

۱- نامه‌ی علم و پاسخ شاه در پرونده یافت نشد.

۲- با استناد به قانون بازرگانی ۱۹۵۵ (Trade Act 1955) در مارس ۱۹۵۹ دولت آیزنهاور واردات نفت از خارج کشور را محدود کرد ولی در آوریل ۱۹۷۳ با افزایش مصرف نفت در آمریکا و نیاز بیش از پیش به واردات، نیکسون این محدودیت را ملغی نمود. به نظر می‌رسد که علم از این تغییر سیاست آگاه نبوده ولی گمان نمی‌رود که سفیر هم بی‌اطّلاع بوده باشد. احتمال دارد منظور سفیر پیدا کردن خریدار تازه‌ای برای نفت ایران بوده است.

در وهله اوّل آن چه کالا به شما سفارش بدهیم تقلیل پیدا می‌کند. چنان که همین حالا معامله رزمناوهای اقیانوس پیما را لغو کردیم. دیگر این که بعضی پروژه‌های ما معلّق می‌ماند و ضرر جبران ناپذیری به ما وارد می‌شود زیرا آن چه درباره پروژه‌های نیمه کاره کرده‌ایم از بین می‌رود. گفت همه اینها را می‌دانم. گفتم به هر صورت من حالا روی اقدام شما حساب می‌کنم. حالا چرا به واشنگتن می‌روی؟ گفت باز برای همان توضیحات درباره کارهای زمان تصدّی [سیا]. در کمیته مجلس سنا پدرش را درآورده‌اند. از من پرسید نماینده موریتانی به چه کار این جا آمده است؟ من گفتم نمی‌دانم (در صورتی که می‌دانستم). به عرض پیشگاه شاهانه می‌رسانم و می‌پرسم. دیگر خداحافظی کرد و رفت.

بعد شرفیاب شدم. جریان را به عرض رساندم. سؤال فرمودند: صبحانه چه به او می‌دهی؟ عرض کردم: مرد اکولی[1] است. آب میوه و تخم‌مرغ و غیره و غیره. فرمودند: همه را می‌خورد؟ عرض کردم: بلی. خندیدند. فرمودند: مذاکرات را خوب انجام دادی. باید می‌گفتی که ما که متّفق شما هستیم در اثر نخریدن رزمناوها، حضور ما در اقیانوس هند تأخیر می‌شود. عرض کردم: اتّفاقاً این را هم گفتم، ولی او جواب داد ما هزار درد بی‌درمان داریم که یکی را هم نمی‌توانیم علاج کنیم، چه رسد به این کار. باز هم شاهنشاه خندیدند و فرمودند: ما را ببین به چه اشخاصی اتّکا می‌کنیم.

مقداری کارهای جاری را عرض کردم منجمله کارهای خارجی که مهمّ نیست این جا بنویسم. بعد موضوعی که از پریشب فکر مرا مشغول داشته بود به این صورت حل کردم که بریده روزنامه دیلی تلگراف را به عرض رساندم که تیتر آن این است. «تاریخ تکرار می‌شود». ملاحظه فرمودند. بعد عرض کردم: آیا شاهنشاه وضع روشنی از اوضاع اقتصادی کشور به دست دارند؟ فرمودند: البتّه دارم. عرض کردم: آیا به عرض مبارک رسیده که ممکن است احیاناً بعضی پروژه‌های ما که با خارجیها داریم در اثر ندادن پول به حکمیّت بین‌المللی و آبروریزی برسد؟ فرمودند: فکر نمی‌کنم. عرض کردم: بلی، این امکان هست. قدری تأمّل فرمودند. عرض کردم: شاهنشاه مطمئن هستند که گزارشاتی

۱- [اَکول - پر خور، بسیار خور. فرهنگ عمید. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

که به عرض می‌رسانند کاملاً واقعی و درست و صادقانه است و کسی خلاف عرض نمی‌کند؟ فرمودند: البتّه. عرض کردم: خداکند این طور باشد و البتّه حالا که می‌فرمایید همین طور است، ولی غلام در این مسئله شک دارم. فرمودند: شک داری؟ عرض کردم: چون با تجربه‌هایی که اندوخته‌ام مرد بسیار بدبینی شده‌ام شک می‌کنم و وظیفه خودم می‌دانم که در این ماجرای سنگین درگیری با نفتیها گرچه ممکن است بسیار دیر شده باشد خاطر مبارک را از آن چه خودم فکر می‌کنم آگاه سازم. شاهنشاه خیلی تأمّل و فکر فرمودند که هم باعث تعجّب و هم خوشحالی من شد. عرض کردم: هر چه زودتر بی‌سر و صدا باید پروژه‌های غیرلازم یا غیرفوری را کنار گذاشت و فقط به مسائل اساسی پرداخت. فرمودند: به علاوه باید جلوی دزدیها را گرفت. دارد بر من روشن می‌شود که پروژه‌های ما حداقل ۴۰٪ گرانتر از آن چه که باید تمام می‌شود. عرض کردم: البتّه، به هر حال من وظیفه داشته و دارم که آن چه احساس می‌کنم به عرض برسانم، چون من اعلیحضرت همایونی را محو در ایران می‌بینم یعنی اعلیحضرت خود ایران هستید. چه طور ممکن است ببینم صدمه[ای] به وجود مقدّس وارد می‌شود و من فقط ناظر باقی می‌مانم؟ تبسّمی به علامت رضا فرمودند.

عرض کردم که سفیر آمریکا صبح پرسید که سفیر موریتانی برای چه کار آمده است، آیا من باید مطّلع بشوم؟ من جواب دادم که نمی‌دانم ولی به عرض خواهم رساند. فرمودند: مجدّداً او را احضار کن و بگو که آنها از الجزایر وحشت دارند. سفیر موریتانی می‌گفت که الجزائر در فرصت‌های مختلف اعلام کرده بود که اگر مسئله صحرا بین اسپانیا و مراکش و موریتانی حل شود ما هیچ حرفی نداریم ولی ناگهان زیر حرفش زده و حالا این جبهه [پلیساریو] Polisario را به وجود آورده است که یک نفر هم صحرایی نیست و همه الجزایری هستند. حتّی به آنها اسلحه سنگین داده است. بیچاره موریتانیها از ما کمک می‌خواهند. البتّه من که وعده‌ای ندادم، ولی از شما آمریکاییها می‌خواهم که به من بگویید ژنرال جیاپ (فرمانده معروف چریکی ویتنام که بالاخره باعث شکست امریکا شد و فرانسه را هم در هند و چین شکست داد) در الجزایر چه می‌کند؟ این که وضع الجزیره است با اسلحه فراوان روسی. پایین‌تر، در آنگولا هم که روسها و کوباییها زدند پدر

طرفداران شما را در آوردند. در موزامبیک هم که روسها بی‌کار ننشسته‌اند. در سومالی هم که حضور دارند. پس فردا که فرانسویها بخواهند به جیبوتی استقلال بدهند قطعاً سومالیاییها بی‌کار نخواهند نشست. این است یک حلقه آتش اطراف آفریقا و آن وقت شما برای حضور ما در اقیانوس هند هیچ اعتبار قائل نیستید. تنها کشوری که ممکن است به شما کمک بکند و حتّی تعادلی با قوای دریایی هند در اقیانوس هند به وجود بیاورد.

به سفیر آمریکا پیغام دادم ساعت ۶ بعدازظهر به دیدن من بیاید و فرمایشات شاهنشاه را به او ابلاغ کردم. گفت همه را تصدیق می‌کنم. بعد من به او گفتم شما چرا بیشتر به روسها فشار نمی‌آورید؟ گفت فکر می‌کنم این دفعه کیسینجر این کار را کرده باشد، گرچه هنوز هیچ خبری ندارم. گفتم قاعدتاً گزارشی حضور شاهنشاه عرض خواهد کرد. گفتم روس به غلّه شما، بیشتر از شما به پول غلّه که از آنها می‌گیرید، احتیاج دارند. چرا در این قسمت فشار نمی‌آورید؟ نکند فورد فکر می‌کند ممکن است زارعین به او رأی ندهند، اگر از فروش غلّه جلوگیری کند. گفت: نمی‌دانم شاید. گفتم: من تقریباً یقین دارم.

بعد آقای [علی] دشتی را دیدم و درباره کتاب خاطراتش درباره اعلیحضرت رضا شاه کبیر و اعلیحضرت همایونی مذاکره کردم.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی گفتگو نشد، جز آن که حکم اعدام تروریست‌ها را صادر فرمودند: منهای یک نفر. من خیال کردم این یک نفر زن است. فرمودند: نه! آدم‌کش، آدم‌کش است، چه زن باشد، چه مرد، و درست می‌فرمایند.

یکشنبه ۵ بهمن ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. سؤال فرمودند: مطالب را دیروز توانستی مجدّداً به سفیر آمریکا بگویی؟ عرض کردم: دیروز ساعت ۶ بعدازظهر او را خواستم و به او گفتم. فرمودند: یک مطلبی را فراموش کردم که اضافه کنم و آن این بود که چهار هزار نفر کوبایی در یمن جنوبی چه می‌کنند؟ برای چه آمده‌اند؟ آیا آمریکاییها فکر کرده‌اند که دود اینها اوّل به چشم عربستان سعودی و بعد هم به چشم سلطان قابوس خواهد رفت؟ چون به هر حال

از لحاظ مقاومت، سلطان قابوس از قوای برجسته‌تری (منظور ایران است) برخوردار می‌باشد. عرض کردم: دیروز فراموش فرمودید و من هم چیزی نگفتم. سفیر هم امروز صبح رفت. ولی اشکالی ندارد. به وزیر مختار می‌گویم که مطلب را به او تلگراف کند. فرمودند: قطعاً بکن، چون به زودی زد و خورد مستقیم بین ما و آنها (کوباییها) اتّفاق خواهد افتاد. عرض کردم: چشم. بعد فرمودند: آخر به سفیر آمریکا گفتی چرا به این مسائل فکر نمی‌کنند؟ عرض کردم: البتّه گفتم. می‌گوید وضع ما آن قدر خر تو خر است که خود ما هم گیر کرده‌ایم. چه طور می‌توانیم فکر دیگر بکنیم؟ شاهنشاه قدری خندیدند و سری تکان دادند (البتّه به علامت ناامیدی).

عرض کردم: خانم لینگ که درباره اعلیحضرت همایونی کتاب می‌نویسد سؤالاتی هم از علیاحضرت ملکه پهلوی کرده است. نمی‌دانم جواب خواهند فرمود یا نه؟ فرمودند: مگر تو از عهده برآیی و جواب بگیری، من که نمی‌توانم.

عرض کردم: نویسنده خاطرات اعلیحضرت، رنن، کار را تمام کرده، به ایران می‌آید. اجازه شرفیابی می‌خواهد. فرمودند: نمی‌شناسم. عرض کردم: چه طور نمی‌شناسید؟ ۱۷ ساعت با اعلیحضرت همایونی گفتگو کرده است. فرمودند: خاطرم نیست. من خیلی خیلی تعجّب کردم. بعد راهنمایی کردم تابستان امسال در سعدآباد ساعت‌ها حضورتان بود. یکدفعه به خاطرشان آمد. فرمودند: چیز عجیبی است، این قدر فراموش کار شده‌ام. عرض کردم: علّت فشار فوق‌العادّه کار است.

فرمودند: بعدازظهر گردش می‌رویم. عرض کردم: دیروز هم که به سدّ فرحناز تشریف بردید. فرمودند: آن که به گردش برگزار شد. من لبخندی زدم. فرمودند: تو همه را قیاس به خودت و بی‌حالی خودت می‌کنی.

دوشنبه ۶ بهمن ۱۳۵۴

امروز چون مصادف با سالروز انقلاب شاه و مردم بود من صبح خیلی زود به شهر رفتم که در مراسم رژه شرکت کنم. هیچ سالی به این مراسم نمی‌رفتم. با آن که نخست وزیر انقلاب بودم آقایان پاسداران انقلاب مرا دعوت نمی‌کردند. ولی حالا به مناسبت آن که

حزب رستاخیز به وجود آمده شاهنشاه امر فرمودند شرکت کنم. آنها هم ناچار از دعوت شدند. البتّه این مسائل را که می‌نویسم برای ضبط در تاریخ است وگرنه من حالی پیدا کرده‌ام که:

غم و شادی تفاوتی نکند پیش آنان که سوگ و سور یکی است

بعد از آن که به اتّفاق نخست‌وزیر و وزرا و رؤسای مجلسین از مقابل تمثال مبارک گذشتیم من دیگر برای رژه گرفتن نماندم و فوری برگشتم و شرفیاب شدم. شاهنشاه سؤال فرمودند: مگر در رژه نبودی؟ عرض کردم: من رژه رفتم ولی رژه نگرفتم. شاهنشاه خندیدند. فرمودند: اوّلین ششم بهمن است که هوا این قدر اعتدال دارد که البتّه بسیار بد است. بعد خودشان فرمودند که به هر حال بارندگی در غرب خیلی خوب شده، برف کوهها هم بد نیست، ولی این گرمای هوا ممکن است میوه را به کلی از بین ببرد. من عرض کردم: همین طور است. باز از نیامدن باران در شیراز اظهار تأسّف فرمودند. عرض کردم: ممسنی که خوب است. فرمودند: بلی آن جا خیلی خوب است. ولی چند سال است یک کریدور خشک در شیراز به وجود آمده. عرض کردم: ولی بیرجند می‌بارد. فرمودند: راستی این ابرها از کجا به بیرجند می‌رسد؟ عرض کردم: خدا بخواهد می‌رساند.

جواب موسی صدر لبنان را که باید به امضای من باشد تقدیم کردم. ملاحظه کرده فرمودند: خوب است. چندین نامه خارجی را ملاحظه و توشیح فرمودند. گزارش پرتوی از مذاکراتی که با معاون وزارت اطّلاعات اسرائیل در اصفهان و شیراز کرده بود، داده بود، تقدیم کردم. با دقّت ملاحظه کرده فرمودند: قسمت اوّل را، نه از قول این اسرائیلی، بلکه از قول دیگری به اردشیر [زاهدی] بگو (من تمام را این جا می‌گذارم، چون حائز اهمّیّت است).[1] از [علی] امینی نخست وزیر سابق نامه[ای] رسیده تقاضای خصوصی کرده بود.

۱- گزارش گفت و گوی پرتوی با معاون وزارت اطّلاعات اسرائیل در مورد پخش کامل اعلامیه‌ی «ضد ایرانی» یکی از گروههای دست چپی به وسیله تلویزیون ان.بی.سی است. به نظر این شخص سفارت ایران می‌بایست درخواست دریافت وقت مساوی از سوی ان.بی.سی. برای دادن پاسخ به این اعلامیه کند. همچنان که دولت اسرائیل بارها این کار را کرده است. تلگراف علم به اردشیر زاهدی در این زمینه به دنبال این یادداشت آمده است.

به نظر مبارک رساندم (با آن که تقاضا از من کرده بود). فرمودند: هنوز هم تک مضراب می‌زند؟ عرض کردم: ابداً به کلّی معکوس شده و جزء مدّاحان است. فرمودند: چون از طرف اربابها (آمریکاییها) green light [چراغ سبز] نمی‌بیند. فرمودند: چه طور است چند روزی به دیزین و گاجره برای اسکی برویم و آنجا توقّف کنیم؟ عرض کردم: بسیار خوب است. هم ورزش در هوای آزاد می‌فرمایید و هم آن جا به آسانی می‌توانیم موجبات سرگرمی شاهنشاه را فراهم کنیم. با شوخی فرمودند: خیر نمی‌توانید. عرض کردم: چه طور نمی‌توانیم؟ فرمودند: آخر من تنها که نمی‌توانم بروم. آن وقت علیاحضرت چه خواهند گفت؟ باید چند گُه همراه ببرم که هیچ کدام محرم نیستند. در عوض خیلی هم فضول و کنجکاو هستند. عرض کردم: درست می‌فرمایید، من فکر این قسمت را نکرده بودم.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر در رکاب شاهنشاه به مجتمع ورزشی آریامهر رفتیم که در آن جا اسناد مالکیّت سهام کارگرانی که در کارخانه‌های خود صاحب سهم شده‌اند مرحمت فرمودند. بسیار عالی بود. نطق بسیار خوبی هم فرمودند که فردا این جا خواهم گذاشت.

وقتی برگشتیم از بس هوا خوب بود قدری در باغ قدم زدند. فرمودند: باز هم حساب ismها را امروز رسیدم (منظور کمونیسم، سوسیالیسم و غیره و غیره). عرض کردم: ماشاءالله بسیار عالی صحبت فرمودید. فرمودند: تعداد واقعی رژه صبح امروز نمی‌دانم چه قدر بود. عرض کردم: یک صد و شصت هزار نفر. فرمودند: پارسال حزب ایران نوین چه قدر داشت. عرض کردم: فکر می‌کنم هشتاد هزار نفر، ولی گفتند دویست هزار نفر. لبخندی زدند. عرض کردم: امسال به طور قطع بیست و پنج هزار نفر دانشجو بودند. فرمودند: آخر باید همه بیایند. آخر اینها هستند که باید انقلاب را درک کنند، نه زارع و کارگر. عرض کردم: آخر زارع و کارگر زیر سایه شاهنشاه انقلاب را لمس می‌کنند که از هر درکی بالاتر است. فرمودند: مگر ما به اینها تحصیل مجّانی نداده‌ایم؟ مگر به دانش‌آموزان نداده‌ایم؟ مگر به بچه‌های شیرخوار حتّی توی رحم نداده‌ایم؟ اینها برای آنها قابل لمس نیست؟ عرض کردم: صحیح می‌فرمایند ولی اینها قدری لوس تشریف دارند. فرمودند:

صحیح است.

از اخبار مهمّ داخلی ورود نفتیها برای مذاکره است که گویا با آغوش بازتری پس از مذاکرات با کمپانیهای خودشان برگشته‌اند. ما به آنها ایراد کرده‌ایم که نفت از ما خریدید و نبردید، زیر قول خود زدید. ما حقّ ادّعای خسارت برحسب قرارداد داریم. سرمایه‌گذاری بر خلاف اصل قرارداد نکرده و نمی‌کنید. در آبادان به علّت خارج نشدن نفت خام که باید می‌بردند و نبردند. تانکهای ما که باید نفت تصفیه شده ذخیره کنند، همه پر نفت خام باقی مانده و بالنّتیجه روزی دویست هزار بشکه تصفیه خانه کمتر کار می‌کند. اغلب را زیر سبیلی قبول دارند. پس امید هست که مذاکرات به یک نتیجه برسد.

ولی مطلب مهمّ همان تهدید شاهنشاه به نخریدن وسائل آنهاست.

سه‌شنبه ۷ بهمن ۱۳۵۴

صبح سفیر آلمان شرقی استوار نامه تقدیم کرد. انگلیسی بسیار فصیح و سلیس حرف می‌زد. بعد که مرخّص شد من شرفیاب شدم. اوقات شاهنشاه تلخ بود. مثل این است که نفتیها توی آب خوابیده‌اند. من آن قدر مسائل ناهموار برای عرض به حضور شاهنشاه داشتم که دیگر نخواستم سؤال کنم. امّا تلفنهایی از طرف آموزگار و اقبال در این ضمن به پیشگاه شاهنشاه شد که حدس مرا تأیید می‌کرد. چون به یکی از آنها شاهنشاه با تلفن فرمودند: این کاغذ را پاره کنید و جلوی آنها بریزید. معلوم بود کار ناهموار است. بعد کارهای خصوصی هم که من داشتم و ناراحت کننده بود ولی فوریّت داشت به ناچار به عرض مبارک رساندم. موضوعات مهمّی نیست که بنویسم.

به من فرمودند: خوب، ما گفتیم اوّل مارس می‌رویم به پاکستان. برای چه می‌رویم؟ کاری نداریم. عرض کردم: تشریف بردن شاهنشاه برای آنها حیاتی است. چه طور کاری ندارید؟ فرمودند: تا حالا بیش از هزار ملیون دلار به آنها داده‌ایم. حالا هم که برویم باز پول خواهند خواست. عرض کردم: می‌دانم می‌خواهند پانصد ملیون وام بگیرند و ما تضمین کنیم. فرمودند: بلی، همین طور است.

شماره ....

تاریخ ________

پیوست ________

دربار شاهنشاهی

سازمان مرکزی

نخست وزیر به عرض برسد

بعرض خاکپای مبارک شاهانه میرساند

بقرار اطلاع [رفیقا / شاهنشاها] هنرپیشه آلن برنس امریکائی همسر [illegible]

که از گروه راک [illegible] را [illegible] ترک کرده اخیراً هم

در [illegible] جاویتس برنامه پخش کرده است

[illegible] امریکائی [illegible] که [illegible]

[illegible] به [illegible] جواب داده است به [illegible]

[illegible] به کودکان [illegible] وقت که [illegible]

که وقت به طرف [illegible] از [illegible]

[illegible] وقت به [illegible]

[illegible]

۱۱–۱

[illegible]

بعد من مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم....

از اخبار مهمّ جهان وتوی آمریکا در شورای امنیّت است که خبر آن را این جا می‌گذارم (بر علیه تشکیل دولت فلسطین)، امنیّت و آرامش نسبی بیروت و درگیری پلیساریو با مراکشیها در صحرا و درگیری بعضی قسمتهای ارتشی الجزایر و مراکش در آن جاست.

چهارشنبه ۸ بهمن ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری منجمله آمدن ولیعهد بحرین را به عرض رساندم. فرمودند: با ولیعهد چک کرده‌اید؟ عرض کردم: بلی. عرض کردم: وزیر دربار مراکش هم که می‌خواهد با عجله بیاید شرفیاب شود لابد کمک نظامی می‌خواهد. فرمودند: بیاید. عرض کردم: در اخبار دیروز و دیشب اصطکاک قوای مراکش و الجزیره در صحرا منعکس بود. فرمودند: معلوم بود این طور می‌شود. عرض کردم: آمریکا گویا یک تکانی به خودش داده و حدّاقل کشتیهای گشتی آمریکا حدود صحرا را در اقیانوس اطلس گشت خواهند زد. فرمودند: حدّاقل کاری است که آمریکا ممکن است بکند.

باز راجع به وضع داخلی آمریکا و این که به چه روزی افتاده‌اند [صحبت شد] و حتّی حالا سنا خواسته است که هر کمک نظامی به خارج با اطّلاع آنها باشد و کمک به کشورهایی بشود که در زندانهای آنها از زندانیهای سیاسی که بیش از مدّت کوتاهی در زندان بوده‌اند کسی نباشد. حقیقتاً عالی و بی‌نظیر است. فرمودند: عیب ندارد، کار را به دست آن زندانیهای آزاد شده می‌دهیم تا خدمت آمریکا برسند. گزارش رویتر را درباره نتیجه کمیته تحقیق سنا درباره سیا به عرض رساندم (این جا می‌گذارم). فرمودند: کار ما لابد مربوط به کردستان می‌شود (چون اسم شاهنشاه را این جا آورده است).

بعد گزارش کتابی که دشتی درباره اعلیحضرت رضا شاه کبیر نوشته و دنباله‌اش به محمدرضا شاه ختم می‌شد به عرض رساندم و عرض کردم: باید این قسمت مربوط به اعلیحضرت همایونی بیشتر پرورانده شود. فرمودند: آخر این کتاب مربوط به پدر من است، چه طور ممکن است نسبت به من هم در آن جا بنویسد؟ (مسلماً شاهنشاه به حق

خیال می‌کنند که از پدرشان بزرگتر هستند و نباید تحت‌الشّعاع پدر قرار گیرند). عرض کردم: این کتاب صورت یادداشتهای پراکنده دارد و قشنگ است و قطعاً خواننده زیاد خواهد داشت، چون قلم دشتی عالی است (آن قسمت مربوط به خودشان را برایشان خواندم). چه عیب دارد بعضی قسمتها در آن جا پرورانده شود؟ مثل اشغال ایران در جنگ دوّم و مسئله آذربایجان و مصدّق و نفت و بعد دوره سازندگی و انقلاب و سیاست مستقلّ ملّی. ما که چندین کتاب درباره شاهنشاه به طور مستقل می‌نویسیم، ولی چه عیب دارد که این هم باشد و بعضی نکات را هم دشتی با خود اعلیحضرت همایونی صحبت کند و بپرسد. فرمودند: باشد. بعد بعضی اشعار ملک الشّعرای بهار را درباره اعلیحضرت رضا شاه کبیر برای شاهنشاه خواندم. منجمله این که این جا می‌گذارم و عرض کردم: درست منطبق بر وضع ماست.[1] فرمودند: بلی، ولی راجع به انقلاب شاه و ملت در آن خبری نیست (چون عرض کردم اجازه فرمایید همین شعر روز شنبه خوانده شود چون شعرای معاصر از عهده برنیامدند). من عرض کردم: منظور از انقلاب همین نتایج است که این جا می‌گوید. فرمودند: باز هم سعی کنید شاید شاعری از عهده برآید. چند تا را نمونه داشتم، خواندم و عرض کردم: الحق از عهده برنیامده‌اند و چشمم آب نمی‌خورد کسی به پایه ملک الشّعرا برسد.

بعدازظهر شاهنشاه تمام کار کردند. من هم تمام کار کردم، فقط قدری شنا کردم، بعد با نوه‌ها بازی کردم (نیم ساعتی).

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود، جز این که شاهنشاه به دکتر اقبال امر فرمودند: کاغذ نفتیها را بده. معلوم شد زیر بار نمی‌رفته‌اند، ما به آنها اخطار کرده‌ایم که باید شرایط ما را قبول کنند (تعهّد سرمایه‌گذاری و تعهّد حداقل خرید) وگرنه ما قرار سابق را لغو می‌کنیم.

۱- اشاره به شعر بهار با مطلع:

امروز روز عزّت دیهیم و افسراست — عصری بلند پایه و عهدی منوّر است

پنجشنبه ۹ بهمن ۱۳۵۴

صبح که شرفیاب شدم به خیال این که خبر خوبی عرض کرده باشم. به عرض رساندم. در شیراز بارندگی نسبتاً خوبی شده. فرمودند: خبر دارم (۷/۷ میلیمتر است). ماشاءالله به این سرعت کار. عرض کردم: در کیش هم یک ساعت بارندگی شدیدی شده. خوشبختانه از این خبر نداشتند و این دوّمی یک تازگی داشت. علّت هم آن است که در کیش هنوز استاسیون هواسنجی به راه نیفتاده وگرنه بلاشک صبح زود عرض شده بود.

فرمودند: شنیدی که ملّا مصطفی بارزانی به کیسینجر تعارف می‌دارد؟ عرض کردم: خیر، صبح ممکن نشد خبر گوش کنم، هوا بد بود، بی.بی.سی را گوش نکردم. صدای آمریکا [را] گوش کردم. تمام صحبت اختلاف کنگره و پرزیدنت بود. باز مدّتی صحبت از هم‌گسیختگی کار آمریکا پیش آمد. عرض کردم: وزیر دربار مغرب که با عجله می‌خواست شرفیاب شود حالا تلگراف می‌کند که تأخیر خواهد داشت. فرمودند: جنگ در صحرا با الجزیره شروع شده لابد گرفتاری پیدا کرده است. راجع به وضع آمریکا فرمودند: ببین کارشان چه قدر خراب است که شوروی گرسنه و محتاج که آن همه احتیاج به گندم آمریکا دارد هیچ اعتنایی به آنها نمی‌کند. عرض کردم: وقتی رئیس کشوری محض خاطر انتخاب شدن و رأی کشاورزان، خود آن کشاورزان و تمام آمریکا و دنیای آزاد را به لجن بکشد و این قدر کوچک فکر کند، شوروی حق دارد به این صورت عمل کند.

باز فرمودند: مسافرت پاکستان برای چه برویم؟ عرض کردم: برای آنها حیاتی است. ولی چیزی که هست اگر رسمی تشریف فرما شوید از لحاظ امنیّتی من نگران هستم. فرمودند: فوری به بوتو بگو بهتر این است غیررسمی برویم. این همهٔ به آن جا رسمی سفر کرده‌ایم دیگر چه معنی دارد؟ راجع به یکی از وزرا فرمودند: متأسفانه دستگاههای زیر دست او نزدیک چهل ملیون دلار سوء استفاده کرده‌اند. عرض کردم: فکر می‌کنم خودش آدم نادرستی نباشد، به این جهت سرش کلاه گذاشته‌اند. فرمودند: خدا کند این طور باشد. ولی بعد معلوم شد عرض من بی‌تأثیر نبوده، چون وقتی در این خصوص با حضور من به نخست وزیر تلفن فرمودند این مطلب را تکرار کردند و من خوشحال شدم که حدّاقل یک حقیقتی را برای آن بیچاره به عرض رساندم.

عرض کردم: لیست خدمتگذاران [1] پنجاه ساله را که به مناسبت جشنها تهیّه می‌کنیم، در استان خراسان به اسم مرحوم [محمد ولی] اسدی بر می‌خوریم، چه باید کرد؟ فرمودند: چون در محاکمات نظامی محکوم شده و تیرباران گردیده مناسب نیست اسم او ذکر شود.

وقتی خواستم مرخّص شوم عرض کردم: بعدازظهر که برای ملاحظه هواپیمای اف ۱۴ تشریف می‌برید چون یک پیش آمد نظامی است، حضور من هم لازم نیست. فرمودند: نه، ولی ساعت ۳ به من تلفن کن، کاری دارم.

من مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. ساعت ۳ تلفن عرض کردم. فرمودند: امشب بی‌کارم. [آیا] می‌توانیم فقط یک مصاحبی داشته باشیم؟ عرض کردم: مهمانهای ما که رفتند فکر نمی‌کنم کَسِ قابلی این جا باشد. حالا هم دیر است، با وصف این اگر امر بفرمایید اقدام کنم. فکری فرمودند. فرمودند: نه، ارزش ندارد. فردا که مهمانهای خوب ما می‌رسند. عرض کردم: این طور است. فرمودند: پس باشد، فردا به تو دستور خواهم داد. بعد مرخّص شدم.

خانم علم را در منزل بدرقه کردم که با دخترم ناز برای تعمیر دندان به زوریخ بروند. به دفتر رفتم، به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر سه چهار ساعتی با فراغ بال به بطالت کامل گذراندم. الآن که این یادداشتها را می‌نویسم دختر خانم ایرانی روبه‌روی من نشسته است، ولی نمی‌داند که من چه می‌نویسم. امّا باید بگویم:

دل در برو می در کف و معشوقه به کام است
سلطان جهانم به چنین حال غلام است

از اخبار مهمّ جهان همان درگیری صحرای مراکش و الجزیره است. قوای نظامی الجزایر سیصد کیلومتر داخل صحرا شده‌اند و با قوای مراکش وارد جنگ. الجزیره‌ایها ادّعا می‌کنند که مراکشیها شکست سختی خورده‌اند. من باور نمی‌کنم. چون اوّلاً سرباز مراکشی برای خودش و ادّعای خودش که صحرا جزء مراکش است می‌جنگد، ثانیاً به

۱- [خدمتگزاران. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

وضع صحرا بیشتر آشنا شده، ثالثاً اصولاً جنگجوتر است، رابعاً جنگ منظّمی نیست که اسلحه‌های مدرن تأثیر فوق‌العادّه در سرنوشت جنگ داشته باشد. با این وصف باید ببینیم چه پیش می‌آید. فعلاً سادات میانجی‌گری کرده و حسنی مبارک معاون رئیس جمهور را پیش هر دو رئیس کشور فرستاده است.

جمعه ۱۰ بهمن ۱۳۵۴

امروز صبح سواری رفتم. هوا تعریفی نداشت. ابر و سرد بود، ولی بدون بارندگی. امّا دو ساعت اسب تاختم. خیلی حالم خوب شد. وقتی برگشتم، در فرح‌آباد به من گفتند شاهنشاه دو دفعه تلفن فرمودند. فوری تلفن عرض شد. فرمودند: اگر مهمان رسیده امشب او را خواهم دید. عرض کردم: رسیده، ولی متأسّفانه گویا سنش بالاست. می‌ترسم روسیاهی بار بیاورد. خندیدند. فرمودند: خوب، مجرّب خواهد بود.

به منزل برگشتم. عصری مشغول کار بودم. عریضه کیسینجر رسید، تقدیم کردم.[1] وقتی از سواری برگشتم شاپور که شرح احوال او را قبلاً نوشته‌ام آمده بود. مطالبی گفت و سؤالاتی کرد. با آن که از تمام مطّلع بودم به او جواب سر بالا دادم. من می‌دانم که این همان شرکتی است که بیچاره وزیر [بازرگانی] را به بدنامی انداخته و احتمالاً خود شاپور در این سوءاستفاده دست داشته است (چون دیروز شاهنشاه به من فرمودند).[2] باری عریضه ضمیمه را حضور شاهنشاه عرض کردم و جوابی ذیل عریضه کیسینجر مرحمت کرده‌اند که این جا می‌گذارم. شب منزل ماندم و تمام کار کردم.

از اخبار مهمّ جهان همان ادامه آرامش در بیروت می‌باشد. (مخبر نیویورک تایمز که در عریضه ضمیمه است همان مهمان ما می‌باشد).

۱- نامه‌ی کیسینجر، گزارشی درباره‌ی مذاکراتش با برژنف و گرومیکو است. شاه در حاشیه‌ی این نامه نوشته است: «جواب امتنان از مطّلع کردن من تهیه شود». [این نامه در کتاب آورده نشده.] (توضیح ویراستار کتاب‌سرا).

۲-گزارش علم به شاه به دنبال این یادداشت آمده است.

۱۰ بهمن ۱۳۵۲

[illegible]

... بزرگوارم

... از [illegible] رسید ، با [illegible] فرصت ندارد [illegible]

باز هم [illegible] دست اندر [illegible]

شاید هیچ جز عشق آدمی [illegible]

[illegible] نفت میگوید [illegible] را به [illegible]

به علاوه [illegible]

درک [illegible] به [illegible]

[illegible] است . از [illegible] شد

[illegible] چگونه بوده است ؟

[illegible] ندارد .

[illegible] بیشتر این جمله [illegible]

[illegible]

شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۵۴

صبح اوّل وقت که هنوز منزل بودم نخست وزیر به من تلفن کرد که میل دارم در این هفته همدیگر را ببینیم. گفتم با کمال میل، فقط به من بفرمایید برای چه موضوعی است؟ گفت می‌خواهم قدری با تو مشورت کنم که این سر و صدای زیاد راجع به مبارزه با فساد آبروی ما را در دنیا می‌برد. گفتم بسیار خوب وقت تعیین خواهم کرد.

بعد شرفیاب شدم. اتّفاقاً هنگامی که شرفیاب بودم نخست وزیر در زمینه رسیدگی‌هایی که شده (برای همان وزیر) گزارشاتی به شاهنشاه عرض می‌کرد. جواب می‌فرمودند که در روزنامه‌ها بنویسید و تشکیلاتی هم که برای این کار داده شده اعلان کنید و اسامی را هم بگویید. از آن طرف عرض می‌کرد، چشم، چشم. خنده‌ام گرفته بود، ولی نمی‌توانستم چیزی عرض کنم.

بعد برنامه‌های سفر پاکستان و آمدن رؤسای جمهور مصر و هند و ولیعهدهای بحرین و اردن و تشریف بردن علیاحضرت شهبانو به سنگال را به طور تقریبی عرض کردم. تصویب فرمودند.

تلگرافی از رئیس کشور غنا توسط والاحضرت اشرف که آن جا تشریف دارند رسیده بود که سالی ۴۰ ملیون دلار نفت می‌خواهد. فرمودند: به دولت بگو مطالعه کند در مقابل چه جنسی و چه جور؟ مجّانی که نمی‌شود.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر تمام کار کردم. سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. شاهنشاه از شجاعت افسران و افراد ایرانی در عراق و ظفار (البتّه موقعی که با عراق در جنگ بودیم)[1]، اظهار رضایت فوق‌العادّه فرمودند.

یکشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری بسیار زیاد بود. وقت شاهنشاه را زیاد گرفتم. عرض کردم: خانم جاویتز از نمایندگی ایران اِر برای تبلیغات استعفاء داد (این خانم همسر یک

۱- در مورد عراق، منظور زد و خوردهای مرزی پیش از توافق الجزیره است.

سناتور یهودی است[۱] که چون کار تبلیغات کشور مسلمانی را به عهده گرفته که علیه اسرائیل در مورد مسائل نژادپرستی رأی داده روزنامه‌های آمریکا زیاد هو کرده بودند). فرمودند: خوب، راحت شدیم، ولی تمام این سر و صداها برای انتخابات است.

فرمودند: چیز عجیبی است. کندی‌ها را هم هو کرده‌اند. یک دختر آمریکایی که با کندی، رئیس جمهور، ارتباط داشته حالا دارد فاش می‌کند که او در دوره دو ساله ریاست جمهوری خودش با بیش از ۱۲۰۰ نفر دختر آشنا شده است. حتّی موقعی که قضیّه خلیج خوکها مطرح بود[۲] و آمریکا در گرفتاری جنگ یا صلح با شوروی بود آقا شب در استخر شنای کاخ سفید با دختران متعدّد مشغول شناوری بوده‌اند. عرض کردم: به نظر غلام این مسائل عیب ندارد ولی عیب مهمّ آن به نظر من در این بود که آقا وانمود می‌کردند که پدر بچه‌ها و جز عشق به زن و بچه و وطن، دیگر مشغولیاتی ندارد. این گول زدن بد است. فرمودند: اتّفاقاً من هم همین فکر را می‌کردم.[۳]

در ضمن کارهای جاری به عرض رساندم همان طور که دستور فرموده‌اید تبریک‌ها به رؤسای جمهور و رؤسای کشورها به طور کلّی را غلام جواب می‌دهم و توشیح مبارک را پای آن می‌گذارم. البتّه با مطالعه زیاد که وقت شاهنشاه تلف نشود. حالا در مورد قطر و کویت که تلگراف تبریک سال نو هجری عرض کرده‌اند این دفعه به علّت غلطی که درباره خبرگزاری خلیج عربی کردند کلمه دوست را برداشته‌ایم. این است که این مطلب را احتیاطاً به عرض می‌رسانم. فرمودند: بسیار خوب کردی.

عریضه‌ای از بوتو رسیده بود که شاهنشاه را به صورت رسمی (state visit) دعوت

۱- جیکوب جاویتز (Jacob Koppel Javits) از ۱۹۵۷ سناتور ایالت نیویورک و عضو کمیته‌ی روابط خارجی سنا بود. همسرش ماریون (Marion) به عنوان «مشاور» شرکت روابط عمومی Rudor & Finn با حقوق سالانه‌ی ۶۷,۵۰۰ دلار می‌بایست در چهارچوب قرارداد این شرکت با هواپیمایی ملّی ایران (۵۰۷,۵۰۰ دلار در سال) فعّالیّت کند. استخدام بانو جاویتز سر و صدای زیادی در روزنامه‌های آمریکا راه انداخت و پس از چند هفته او را به استعفاء واداشت.

۲- اشاره به تلاش نافرجام برای براندازی فیدل کاسترو از راه پشتیبانی و پیاده کردن عناصر ضدکاسترو در منطقه‌ای به نام خلیج خوکها که منجر به شکست سخت آنان شد.

۳- جان کندی هیچ گاه کوششی برای این که خود را پدر و شوهر نمونه‌ای نشان دهد نکرد تفسیر علم و تأیید شاه، صرفاً بغضی‌ست که شاه همواره از کندی در دل داشت.

کرده بود (البتّه دیروز فکر می‌کنم شرح این را که غیر رسمی باشد نوشته بودم. ولی به هر صورت این نامه قبل از تاریخ دیروز است). تعجّب فرمودند که چه طور نخست وزیر از من دعوت به عمل می‌آورد؟ باید به امضای رئیس کشور باشد به او تذکر بدهید. عرض کردم: نخست وزیر اعلیحضرت که نیست که من تذکّر بدهم. به علاوه بوتو که همه کاره است. فرمودند: خیر تذکّر بدهید. باید تکلیف خودش را بفهمد. حالا من به چه صورت باید تذکّر بدهم؟ چون شاهنشاه را خیلی خسته کردم قدری راجع به باران جنوب حرف زدم. البتّه خبر داشتند.

بعد هم عرض کردم: بعضی وقتها که زیاد خسته می‌شوم، نمی‌توانیم مطلب جدّی بخوانم. مطالب جدّی مثل گلوله به مغز من می‌خورد و کمانه می‌کند. به این جهت مسائل خیلی بی‌ربط را می‌خوانم. منجمله شرح ملیجک بازی ناصرالدین شاه را در روزنامه اطّلاعات دیشب می‌خواندم. به یک نکته در یادداشت‌های اعتمادالسّلطنه برخوردم که روزی ملیجک در تبریز به ناصرالدین شاه می‌گوید شما که سرتیپ از سرباز بیشتر دارید، اینها هم که اغلب نقرسی و بواسیری و ... هستند. اگر جنگی بشود با چه می‌خواهید جنگ بکنید؟ آن روز ناصرالدین شاه تا غروب اوقات تلخ بود. شاهنشاه بسیار خندیدند. عرض کردم: دلقک‌ها هر عیبی دارند حدّاقل برای این کارها خوب هستند که بعضی مطالب را تذکّر می‌دهند.

بعدازظهر تمام کار کردم، منجمله ریاست هیئت امناء دانشگاه رضا شاه کبیر سه ساعت وقت مرا گرفت. شب، شام را با دخترهای آلمانی و ایتالیایی خوردم (از غیبت خانم علم سوء استفاده شد). ولی بعد از شام بالاجبار کار کردم، چون کارهای فردا تمام مانده بود. نمی‌توانم صبح شرفیاب شوم و عرض کنم عرضی ندارم. به هر حال، شام خوشحالی صرف شد.

دوشنبه ۱۳ بهمن ۱۳۵۴

صبح در منزل عدّه زیادی از بلوچها، بیرجندیها و مینابیها را پذیرفتم. فعلاً هفته[ای] یک روز را به اینها اختصاص داده‌ام. همه هم خوب و قابل تحمّل هستند. و این تهرانیهای

ماجراجو را دیگر به آن صورت شتر گاو پلنگ که دیوانه‌ام می‌کردند و صبح هفتاد هشتاد نفر در راهروهای منزل من می‌بودند نمی‌پذیرم.

باری شرفیاب شدم. عرایض مفصّلی عرض کردم. از جمله درباره دانشگاههای پهلوی و آریامهر و بوعلی و رضا شاه کبیر که این یکنواخت شدن تشکیلات مالی و استخدامی آنها با دانشگاههای دولتی که دولت در تبصره بودجه گذاشته به کلّی سطح این دانشگاهها را پایین می‌آورد و من وظیفه دارم این نکته را به عرض مبارک برسانم که در شورای اقتصاد عصر امروز در نظر مبارک باشد.[1] فرمودند: مگر قبلاً این مطلب را به دولت ننوشته‌ای؟ عرض کردم: چرا، نوشته‌ام. ولی ممکن است یک نوعی کار را بپیچانند. فرمودند: توجّه خواهم داشت. همچنین عرض کردم: امر فرمایید بودجه عمرانی جزیره کیش را بدهند که کار ما لنگ است. فرمودند: آن را هم دستور خواهم داد.

ملک حسین نامه[ای] نوشته بود که می‌خواهد به ایران بیاید و از این جا به خاور دور و استرالیا برود. امر فرمودند: بیاید و جواب گرمی به نامه او تهیّه کنید، چون نامه او بسیار گرم است. گزارش هلمز را تقدیم کردم. این جا می‌گذارم.[2]

گزارشی در پیشرفت امر مبارزه با بیسوادی در سوسنگرد توسّط دستگاه [محمد] بهمن بگی به عرض رساندم (بهمن بگی اهل شیراز است که تحصیلات عشایری را به بهترین نحو راه انداخته شرح خدمات او را سابقاً نوشته‌ام). فوق‌العادّه باعث خوشوقتی شاهنشاه شد. فرمودند: در جراید و تلویزیون بگویید.

بعد مرخّص شدم به کارهای جاری رسیدم. به نخست وزیر وقت داده بودم به دفترم آمد. در همین خصوص مبارزه با فساد با آن شدت و صورت که تف سربالاست یک ساعتی

۱-گزارش علم بر پایه‌ی نامه‌ی هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه تهران است که در آن به مقاله‌ی روزنامه‌ی لوموند نیز اشاره شده.

۲- این گزارش، بر خلاف اظهارت شاه در مورد استقرار ۴,۰۰۰ تن کوبایی در یمن جنوبی (یادداشت ۵۴/۱۱/۱۵)، شمار آنان را فقط در حدود ۱۰۰ تن تخمین زده است. درباره‌ی نفوذ شوروی در کشورهای آفریقایی نیز ارزیابی آمریکاییها با آن چه شاه گفته است (یادداشت ۵۴/۱۱/۴) تفاوت دارد. روی هم رفته مطالب این گزارش با تجزیه و تحلیل شاه همخوان نیست. متن گزارش به دنبال این یادداشت آمده است. [متن کامل نیست و قسمتی از گزارش است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

با من صحبت و از من کمک خواست که به عرض شاهنشاه برسانم. گفتم شما که عقیده نداشتید چرا به این شدّت شروع کردید؟ گفت به خدا فحش خوردم. وقتی عرض کردم، فرمودند: باید بشود، من هم اطاعت کردم. حالا تو به من کمک کن و در موقع مقتضی به عرض برسان. گفتم چون خودم هم همین عقیده را دارم البتّه به عرض می‌رسانم.

بعدازظهر تمام کار کردم. امشب را با دختر خانم ایرانی به بطالت کامل خواهم گذراند. انشاءالله!

صبح چند خبر خارجی را هم عرض کردم منجمله مقالات تند لوموند را علیه اعدامهای اخیر.[1] فرمودند: اهمّیّت ندارد. عرض کردم: پرس ما در اروپا و آمریکا دارد خراب می‌شود. فرمودند: به جهنم، ما که نمی‌توانیم اسیر جرایدی باشیم که خودشان نمی‌دانند چه می‌خواهند. این پدرسوخته که می‌گوید قاتل را، آن هم قاتلی که تروریست است، اعدام نکنید آخر چه منطقی دارد؟ ما هم باید این مزخرفات را گوش کنیم؟ خیلی عجیب است.

سه‌شنبه ۱۴ بهمن ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. دیروز عریضه‌ای با عریضه تلگرافی کیسینجر تقدیم کرده‌ام که امروز جواب را این جا می‌گذارم.[2] برنامه‌های تا ماه اکتبر را عرض کردم. واقعاً خسته کننده خواهد بود. آمدن رئیس جمهور مصر، تونس، اتریش، فرانسه، مسافرت به پاکستان و ایتالیا، آمدن ولیعهدهای بحرین و اردن و جشن‌های پنجاهمین سال و علاقه شاهنشاه که به این مناسبت به همه استانهای کشور تشریف ببرند. اگر جان سالم به در بریم نعمتی خواهد بود. جواب ملک حسین را تقدیم کردم. پسندیدند و توشیح فرمودند.

۱- اشاره به تیرباران ۴ تن از اعضای مجاهدین خلق در ۳۰ دیماه و ۹ تن دیگر در ۴ بهمن ۱۳۵۴.

۲- نامه‌ی کیسینجر درباره‌ی مذاکرات او با اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل، و همچنین تشریح وضع لبنان است. شاه در پاسخ خود، نظر کیسینجر را درباره‌ی خاورمیانه تأیید کرده است. [از اسنادی است که علم در پرونده یادداشت‌هایش گذاشته اما در متن کتاب آورده نشده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

AFRICAN DEVELOPMENTS

Giap was returning an earlier Algerian visit, but his trip at this time may have been related to the Algerian effort to rally Socialist support for its stand on Spanish Sahara. We do not know what Giap and the Algerians agreed to. We have heard that some Moroccan military officials believe that the Polisario may receive men and equipment from North Vietnam following the contacts of Giap with the Polisario during his Algerian visit. We have nothing to corroborate this as yet.

The Soviets are doing little in Ethiopia. Nevertheless, they regard the new government in Ethiopia as one with which they can develop a better, and hopefully more influential, relationship than existed under the Monarchy. They intend to keep up their relationship with Somalia, which is the more profitable, and will improve relations with Ethiopia only to the extent that this will not hurt their relations with Somalia. The Soviets probably do not want to see a war between Ethiopia and Somalia over Afars and Issas as this will complicate the Soviet tie to Somalia and with Africa in general. They are probably continuing to caution the Somalis against moves which would produce a war, but their cautions may not be heeded. Short of that, it is also unlikely that the Soviets are going to stand in the way of Somalia's pursuing its own ends in Djibouti. They are not likely to cut off arms or oil to restrain Somali subversion in Djibouti. With respect to Djibouti we believe that: (1) the French do not wish to depart completely and hope to maintain some defense arrangements; (2) the Somalis will meddle in Djibouti politics and certainly intend to extend influence over Issas, a Somali clan; (3) the Ethiopians oppose this and might be tempted to intervene militarily to check Somalia.

According to our information two hundred Cubans were in South Yemen in early 1975, and the Cuban contingent was supposed to have been phased out during the year, after five years of involvement in South Yemen. We believe that the Cubans now number roughly one hundred. If Iran has hard information to the contrary, we would appreciate receiving it.

پادشاه اسپانی کاغذی برای واسطه دلّالی یک شرکت کشتی‌سازی عرض کرده بود. تقدیم کردم و عرض کردم: موضوع فقط دلّالی است. خندیدند و فرمودند: به هر حال از [شرکت کشتیرانی آریا] تحقیق کن چه می‌توانند بکنند.

پرفیت وزیر آموزش و پرورش سابق فرانسه که می‌خواهد کتابی درباره ایران بنویسد و سابقاً شرفیابی داشته، درباره یک نکته تاریک بود، با دست مبارک تصحیح فرمودند که این جا می‌گذارم.[1]

قرار بود آیت‌الله خوانساری شرحی بر علیه مارکسیستهای اسلامی بنویسد. امتناع کرده و جوابی داده بود که در این جا می‌گذارم.[2] جوابی فرمودند خیلی عالی، که به او برسانم. ذیل پیام ایشان نوشته‌ام. عرض کردم: رئیس ساواک عرض می‌کرد ممکن است برویم با او مصاحبه کنیم و این مطلبی را که می‌گوید و حاضر نیست اعلامیه بدهد، صدایش را نوار پر کنیم و بعد پخش کنیم. ولی این کار به نظر غلام مطابق شأن شاهنشاه نیست. به علاوه آخوند دیگر اهمّیّتی ندارد که ما این قدر متوجّه او باشیم. فرمودند: کاملاً درست می‌گویی. ابداً چنین کاری مصلحت نیست. ولی یک نکته برایم به صورت استفهام باقی می‌ماند که آیا این مارکسیستهای اسلامی این قدر قوی هستند که این آیت‌الله این همه احتیاط آنها را می‌کند؟ عرض کردم: قطعاً خیر، ولی آخوند این فورم است و کاری هم نمی‌شود کرد. محافظه کار و **** و ** رنگ کن است. چاره‌ای هم ندارد، چون خیال می‌کند زندگی او به تحمیق مردمان بستگی دارد. فرمودند: عجب این مطلب درست است. این آخوندهای *** ***** در قضیّه آذربایجان کوچکترین تأثیری نداشتند. هرچه من به آیت‌الله بروجردی که واقعاً مرجع تقلید بسیار مهمّی بود پیام فرستادم که یک نقّی لااقلّ [بزن] آخر دارد آذربایجان از ایران جدا می‌شود، نگفت که نگفت. با آن که می‌دانست این کار کمونیست‌هاست و کمونیست‌ها هم که آذربایجان را به دست گرفتند،

۱- سؤال پرفیت درباره مشارکت کارگران در واحدهای صنعتی و بازرگانی‌ست. [از اسنادی است که علم در پرونده یادداشت‌هایش گذاشته اما در متن کتاب آورده نشده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- گزارش اظهارات آیت‌الله خوانساری به دنبال یادداشت آمده است. در حاشیه‌ی گزارش، علم نوشته است: «عین امریّه مطاع مبارک در جواب آیت‌الله خوانساری: مانع ندارد. هر وقت سیصد چهار صد نفر دیگر کشته شدند.»

تمام ایران در خطر است. به هر صورت آخوند نه وطن دارد و نه دین. عرض کردم: متأسّفانه صحیح است. اینها بی‌دین‌ترین مردمانند. یکی وقتی قرار بود ما تلگرافی از بیرجند به قوام‌السّلطنه بکنیم بر علیه توده‌ایها و یک آیت‌الّهی که طرفدار ما بود، اوّل کاری که در این کار کرد، تلگرافی چنان سخت بر علیه رقیب خودش نوشت که از هیچ کافری امکان ندارد و من از همان روز اعتقاد خودم را به این *** ***ها از دست دادم. فرمودند: یک موضوع دیگر یادم آمد. امام جمعه تبریز پس از غائله آذربایجان از آن جا فرار کرده بود. او را پذیرفتم. از او پرسیدم خوب، چه طور شد؟ گفت الحمدالله به خیر و خوشی گذشت. چون ****** خودش فرار کرده بود می‌گفت به خیر و خوشی گذشت.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم، ناهار سفیر آمریکا و خانمش مهمان من بودند. مطلب مهمّی گفتگو نشد... بعد برای پیش‌آهنگان صحبتی کردم که این جا می‌گذارم.

امروز دولت بودجه را به مجلس داد. ۳۱۰ میلیارد تومان، باکسری ۱۴ میلیارد تومان. نخست وزیر به من تلفن کرد که مطالبی که با تو صحبت کردم دیگر به عرض شاهنشاه نرسان. چون من دیروز صحبت کردم و به عرایض من توجّه فرمودند. غافل از این که ممکن نیست مطلبی به من برسد و همان روز به عرض شاهنشاه نرسانم.

صبح برف بسیار خوبی شروع کرد. وقتی که شرفیاب بودم شاهنشاه فرمودند: بالاخره برف می‌آید. عرض کردم: خیلی زیاد و تند است، می‌ترسم بند بیاید. فرمودند: نه، در تبریز هم برف می‌بارد. فکر می‌کنم دنباله داشته باشد. عرض کردم: خدا کند ولی اتّفاقاً ظهر بند آمد.

من دیگر بعدازظهر شاهنشاه را زیارت نکردم. سر شام هم نخواهم رفت که در این زمینه صحبت کنم. چون باشگاه افسران به مناسبت رفع خطر از وجود همایونی مهمانی از طرف وزیر جنگ منعقد است. باید آن جا بروم.[۱]

۱- همه ساله به یاد بود سوء قصد علیه شاه در دانشگاه تهران در ۱۵ بهمن ۱۳۲۸ مراسمی در باشگاه افسران برگزار می‌شد.

[illegible]

استیصال عمله و اضافه مؤسسین

و ترس بعوض و اجراء ظلمی بقدری

مسلم است که عقلاً و شرعاً از ضروریات

مخروب است و منافی آن در موارد متعدد از صلح و

بیان نص در این باره مضایقه نفرمایید

و نخواهیم کرد اما حالیه که وقت اقتضاء

التماساً دستخط این بیان را هم ندارد

معلوم است که در مرحله مخصوص باز آن

مضایقه نخواهد شد.

[illegible]

[illegible] ۱۱-۱۴

چهارشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۵۴

صبح، آن وزیر بیچاره که در قضیّه شکر گرفتار شده پیش من بود و توضیحاتی درباره بی‌تقصیری خودش می‌داد.[۱] من هم مطمئن هستم که بیچاره وزیر [مقصّر] نیست، ولی گرفتار زیردست‌های قالتاق و ناباب بود. به او گفتم مطالب شما را به عرض می‌رسانم.

بعد شرفیاب شدم. کارهای جاری، منجمله دعوت پاکستان را عرض کردم که قبول فرمودند: state visit نباشد، official visit باشد. فرمودند: حالا باید دعوت رئیس جمهور برسد. عرض کردم: به سفیر شاهنشاه تذکّر داده‌ام که دعوت نخست وزیر خلاف ادب است. او هم به آنها حالی می‌کند.

امروز روز پانزدهم [بهمن] مصادف با سالگرد رفع خطر از وجود مبارک شاهنشاه است و اگر تیر آن خائن به هدف رسیده بود امروز کشور در چه حال بود؟ هیچ و هیچ و دیگر هیچ.

پنجشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۵۴

صبح به کاخ نیاوران رفتم. وقتی وارد دفتر خودم شدم نخست‌وزیر را آن جا دیدم. گفتم این جا چه می‌کنید؟ گفت آمده‌ام به عرض برسانم که این بیچاره وزیر بازرگانی بی‌تقصیر است. ممکن است سوءاداره در کارش بوده، ولی سوءاستفاده نبوده است. گفتم اگر پیش آمد کرد من هم تأیید خواهم کرد. در این ضمن وزیر کشور که در هیئت پنج نفری مأمور رسیدگی به این پرونده شکر شده وارد شد. با نخست وزیر کار داشت، صحبت ما قطع شد. شاهنشاه قبلاً آنها را احضار فرمودند. بعد هم من شرفیاب شدم. مقداری کارهای جاری را عرض کردم. منجمله جواب عریضه پرنس برنهارد را توشیح فرمودند.

راجع به [موسی] صدر، از لبنان سفیر شاهنشاه تلگراف کرده بود. عیناً از نظر مبارک گذراندم. فرمودند: بسیار جواب خوبی داده. تلگراف سفیر را این جا می‌گذارم. عرض کردم: وزیر دربار مغرب برای عرایض فوری فردا شب وارد می‌شود. اجازه می‌فرمایید شنبه

۱- وزیر مورد اشاره فریدون مهدوی است.

شرفیاب شود بعد هم ناهار در پیشگاه مبارک بخورد؟ فرمودند: شرفیابی بله، ناهار نه. عرض کردم: آخر آن جا پادشاه به غلام ناهار به آن تفصیل داد. فرمودند: چون ما که قبلاً از آمدنش خبر نداشته‌ایم نباید انتظار داشته باشد. وقتی به طور رسمی آمد و مهمان تو بود این کار را خواهیم کرد. من هم تشکّر عرض کردم.

فرمودند: دیدی پیش‌بینی تو درست در نیامد (چون دیشب باران و برف مخلوط بسیار شدید شروع به بارش کرده بود و هنوز تا ساعت ۱۱ صبح که من شرفیاب شده بودم ادامه داشت). عرض کردم: بحمدالله (چون من عرض کرده بودم چون باران تند شده قطعاً خواهد ایستاد و اتّفاقاً ظهر دیروز ایستاد). فرمودند: بیرجند هم که جزیره شده، چون آن جا اخیراً بیست میلیمتر باران آمده. عرض کردم: همین طور است و بسیار خوشحالم.

پیامی از سفیر آمریکا رسیده بود تقدیم کردم. این جا می‌گذارم.[۱] ملاحظه فرمودند. باز هم احساس کردم شاهنشاه مطلبی در دل دارند، می‌خواهند بفرمایند و تأمّل دارند. ناچار ساکت نشستم ببینم چه می‌خواهند بفرمایند. بالاخره فرمودند: این پدرسوخته نجم‌الهدی، رئیس اداره مهندسی نیروی دریایی که گرفته‌ایم می‌گوید در کنتراتهای چاه‌بهار ما خیال هشتصد ملیون تومان سوءاستفاده داشتیم که نشد. عرض کردم: چندین دفعه در این زمینه غلام مسموعات را به سمع مبارک رسانده بودم که این کنتراتی که می‌خواهند با انگلیسیها منعقد کنند ۴۰۰ درصد از قیمت معمول گرانتر است. فرمودند: واقعاً نمی‌توانستم باور بکنم. فکر می‌کردم همین اغراقهای مردم است. بعد قدری صحبتهای دخترها راکرده مرخّص شدم.

به کارهای جاری رسیدم. منجمله به خانقاه برای فاتحه مرحوم دکتر علیقلی لقمان ادهم رفتم.[۲] از آن جا برگشته با دختر خانم انگلیسی ناهار خوردم. منزل آمده نیم ساعت

۱- یادداشت سفیر آمریکا درباره‌ی وضع صحرای اسپانیا و کشورهایی است که از پلیساریو و الجزیره پشتیبانی می‌کنند. [از اسنادی است که علم در پرونده یادداشت‌هایش گذاشته اما در متن کتاب آورده نشده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- علیقلی لقمان ادهم، از کارمندان عالیرتبه‌ی وزارت امور خارجه در آغاز دهه‌ی ۱۳۴۰ (۱۹۶۰)، برای چند سالی رئیس تشریفات سلطنتی بود.

استراحت کردم و فوری به دفتر رفتم کارهای عصر پنجشنبه را تمام کنم. نفهمیدم وقت چه جور گذشت و متوجّه نشدم که باید به فرودگاه برای تشریف فرمایی علیاحضرت شهبانو بروم. با عجله خودم را رساندم خوشبختانه هنوز وارد نشده بودند. ولی شاهنشاه پیش از من به فرودگاه رسیده بودند (با آن که به واسطه مه هوا با اتومبیل، به جای هلیکوپتر تشریف بردند). بسیار خجل شدم. از این که ابرها پراکنده می‌شود شاهنشاه ناراحت بودند. عرض کردم: خوب که باریده، ۳۰ میلیمتر که بسیار خوب است. فرمودند: اولاً سی میلیمتر در سعدآباد است، نه تهران. ثانیاً در ترکیه یک متر برف آمده، این جا چرا نباید بیاید؟ ماشاءالله به این وطن خواهی و بلند پروازی که برف ما هم باید بیش از ترکیه باشد. باری علیاحضرت به سلامتی تشریف آوردند و نگرانی ما از این که سوءقصدی در اروپا خدای نکرده به وجود مبارکشان برسد [رفع شد]، راحت شدیم.

از اخبار مهمّ جهان یکی این که مصر موفّق شد الجزیره و مراکش را به مذاکره بکشاند. دیگر این که حزب کمونیست فرانسه ارتباط خود را با حزب کمونیست شوروی قطع کرد. خیلی جالب است که ببینیم این نقشه و بازی را ژیسکار کرده است یا بازی دیگری است.

جمعه ۱۷ بهمن ۱۳۵۴

امروز آخرین روز آزادی من بود، زیرا که خانم علم از زوریخ عصری مراجعت می‌کند. به عنوان کلوخ اندازان، به اصطلاح بیرجند، قرار داده بودم که یک دختر خانم ایرانی را صبح و یک دختر خانم انگلیسی را بعدازظهر ملاقات کنم. البتّه ملاقات ساده! وقتی از خواب برخاستم هوا را آن قدر زیبا یافتم که تصمیم گرفتم این برنامه را به هم بزنم و به سواری رفتم و چه خوب شد که این کار را کردم، واقعاً هوا بهشتی بود. به هر دو دختر خانمها تلفن کردم و عذر خواستم. البتّه آنها هم انتظار معجزه‌ای از من نداشتند. دختر خانم انگلیسی اصرار کرد که به محل سواری فرح‌آباد بیاید و آمد. ولی سواری نمی‌دانست. قدری در باغ با احتیاط زیاد و با جلوداری که جلوی اسب را گرفته بود گردش کرد. امّا من مجموعاً سه ساعت سوار شدم و واقعاً لذت بردم.

بعد از ناهار به خواب عمیقی افتادم. بعد به فرودگاه رفتم و از مولای حفیظ وزیر دربار

پادشاه مراکش استقبال کردم. دو ساعتی طول کشید تا او را جا به جا کردم. برای جلب کمک نظامی از هر جهت، هواپیما، موشک، توپ، و هواپیمای اف - ۵ می‌خواهند. البتّه این هواپیما از لحاظ ما کهنه است و به درد نمی‌خورد. ولی برای آنها بسیار عالی است. چون الجزیره هم بیش از میگ ۲۱ ندارد، ولی بسیار زیاد دارد. گویا در حدود ۲۷۵ [عدد]. گویا خلبان ورزیده الجزایری ندارند و از این جهت وضعشان بد است. ولی مراکشیها می‌ترسند مبادا کوباییها به آن جا هم مثل آنگولا سرازیر شوند. چند پیش‌بینی کوچک کرده‌اند که به هیچ وجه قابل نیست. یک سرهنگ نیروی هوایی همراه خودش آورده است. مرد فهمیده و واردی است و حتّی از تعداد اف - ۵ ما مطّلع بود. از او پرسیدم بر فرض ما هواپیما بدهیم شما خلبان دارید؟ گفت ۵۰ خلبان عالی داریم که البتّه فقط با اف - ۵ می‌توانند پرواز بکنند. باز هم مایه تعجّب من شد.

از وضع الجزیره می‌گفت. این که آنها می‌خواهند با مذاکرات وقت بگذرانند، یا در صدد تجمّع قوا در نقاط ضعیف ما هستند و یا وضع داخلی آنها بسیار بد است که به این حال افتاده‌اند و بومدین نمی‌داند که چه بکند. چون بین هیئت رئیسه انقلاب اختلاف بزرگی افتاده است و در جنگی هم که در التوین، در صحرا، با... آنها کردیم سیصد نفر را کشتیم و ۱۲۰ [نفر] را اسیر کردیم و تعداد زیادی اسلحه و بنزین و حتّی ۲۰ موشک غنیمت گرفتیم. افسرانِ جوانِ سه دسته مختلف را که از سه لشکر مختلف اعزام شده بودند و فرمانده واحد نداشتند اسیر کردیم. معلوم شد که الجزایریها (یعنی بومدین) جرئت ندارد که یک عدّه قوی را تحت فرماندهی یک فرمانده کارکشته بگذارد. من به او گفتم که باید در جنگ انسان منتظر بدترین پیش آمدها باشد، نه بهترین. تصدیق کرد. حال، فردا چه جور شاهنشاه از زیر بار این تقاضا شانه خالی فرمایند، با خودشان است. ماشاءالله همه جور قدرت دارد. آخر ما اخیراً با الجزایر روابط نیک داریم، گو این که در اوپک این دفعه سرکشی و حتّی خیانت کرد.

شنبه ۱۸ بهمن ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. جریان ورود وزیر دربار مغرب و مستدعیات او را عرض کردم.

فرمودند که هواپیمای اف - ۵ نداریم. عرض کردم: به هر حال شرفیاب می‌شود و خودش جریان را عرض می‌کند. فرمودند: فردا می‌خواهم برای چهار روز برای اسکی به گاجره بروم. تو باید هر روز بیایی آن جا گزارشات را عرض کنی. عرض کردم: اطاعت می‌کنم، ولی چرا هر روز وقت شاهنشاه را بگیریم؟ فرمودند که تنبلی می‌کنی؟ عرض کردم: خیر، با هلیکوپتر ده دقیقه بیشتر نیست. به علاوه چه افتخاری بزرگتر از زیارت شاهنشاه برایم هست؟ نمی‌خواهم باز هم هر روز قیافه‌ام را شاهنشاه ببینند. خندیدند.

والاحضرت اشرف عریضه[ای] عرض کرده‌اند. ملاحظه فرمودند. فرمودند: مگر دیوانه شده‌اید که می‌خواهید منزل چهار ملیون دلاری در نیویورک بخرید؟ از یک طرف می‌گویید پول ندارم و از من پول می‌خواهید و به این در و آن در می‌زنید. از طرف دیگر می‌خواهید منزلی بخرید و هیاهو در این آمریکای پر غوغا برپا کنید؟ این چه طرز فکری است؟ فرمودند: فوری تلفن کن.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم و به عجله به منزل برگشتم چون وزیر دربار مغرب مهمان من بود. او از شرفیابی خیلی خوشحال بود. ولی شاهنشاه به او فرموده بودند دادن این اسلحه به شما توافق آمریکاییها را می‌خواهد. زیرا ما قرار داریم که به کشور سوّمی اسلحه آنها را ندهیم. این مطلب که حل شد آن وقت خواهیم دید چه می‌توانیم به شما بدهیم و برای این کار یک مأمور خواهیم فرستاد که راههای مختلف را پیدا کند. آن سرهنگی که همراه وزیر دربار و سرهنگ هواپیمایی و مرد فهمیده ایست، می‌گفت برای ما اگر به جای اف - ۵، F-5-E هم بدهید تفاوتی نمی‌کند. البتّه این نوع پیشرفته اف - ۵ می‌باشد. یا موافقت کنید ما یک سری آن را در کارخانه، مستقیماً به جای آن که به شما بدهند، تحویل بگیریم.

بعدازظهر امروز نخست وزیر شرفیاب شد. مختصر تغییری در دولت داد. وزیر بهداری بر کنار شد و رفاه اجتماعی و بهداری یک وزیر پیدا کرد. وزیر بازرگانی که گرفتار کار شکر بود، فقط وزیر مشاور شد. وزیر بازرگانی دیگری انتخاب شد.[1] من بعدازظهر به گشت و

۱- در این تغییرات، دکتر شجاع‌الدّین شیخ الاسلام زاده به جای پروفسور انوشیروان پویان، وزیر بهداری، فریدون

گذار با دختر خانم انگلیسی پرداختم.

سر شام رفتم. مطالب وزیر دربار مغرب را تسجیل کردم. وقتی تأیید فرمودند، به شهر پیش او رفتم و مطالب را به او گفتم. بسیار خوشحال شد. حتّی گفتم فعلاً ۷ عدد اف - ۵ داریم که به شما می‌دهیم (از طریق دولت اردن). بی‌نهایت خوشحال شد. نصف شب منزل آمدم، تا حالا که یک صبح است مشغول کار هستم.

یکشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۵۴

صبح شاهنشاه به اسکی تشریف بَردند و قرار شد در گاجره (دیزین) تا پنجشنبه توقّف فرمایند. صبح خواستند با هلیکوپتر تشریف ببرند، کوه را مه در برگرفته بود، از راه زمین تشریف بردند. فکر می‌کنم از بدی راه شمشک بسیار ناراحت شده باشند و باید منتظر تنبیه وزیر راه باشم. با آن که بیچاره مرد خوبی است، ولی خیلی بی‌لیاقت است.[1]

پس از حرکت موکب مبارک، من به شهر رفتم، وزیر دربار مغرب را راه انداختم. بعد سری به دفتر زدم، کارهای آنجا را راه انداختم. بعدازظهر تمام در منزل ماندم و کار کردم. بیچاره وزیر سابق بازرگانی برای تشکّر پیش من آمد.

دوشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۵۴

صبح اطبّاء فرانسوی را راه انداختم تا برای معاینه شاهنشاه و گرفتن خون به دیزین بروند. چون هوا مه بود با اتومبیل رفتند. به این جهت ساعت ۶ صبح بدبختها را حرکت دادم که ساعت ۸ آن جا باشند.

خودم به کارهای جاری رسیدم. منجمله از استاد [جلال] همائی و آقای [حبیب‌الله] نوبخت[2] پیش از ظهر و بعدازظهر احوال پرسی و دیدن کردم...

مهدوی وزیر مشاور و منوچهر تسلیمی وزیر بازرگانی شد.

۱- وزیر راه در این هنگام جواد شهرستانی بود که خانواده‌اش را علم خوب می‌شناخت.

۲- حبیب‌الله نوبخت چندین دوره در زمان رضا شاه نماینده‌ی مجلس شورای ملّی بود. پس از اشغال ایران به وسیله‌ی نیروهای انگلستان و شوروی در سوم شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) نوبخت به قراردادی که دولت ایران با دو کشور اشغالگر

شب تمام در منزل کار کردم. از مسائل مهمّ جهان یکی صلح و صفا در بیروت و لبنان، به طور کلی، و ترتیبات جدید برای وضع مسیحیان و مسلمانان است که این جا می‌گذارم. مبارزه با فساد به صورت مبتذل در داخل ما ادامه دارد. یعنی نظرات عالی شاهنشاه را همیشه دولت به یک صورت مبتذل در می‌آورد. این هم از عجایب است. شوهر ملکه هلند متهم شده است که از شرکت هواپیماسازی لاکهید آمریکا رشوه گرفته که هواپیماهای آنها را به فروش برساند. همچنین تعداد زیادی سیاستمداران ژاپن متهم شده‌اند که از این شرکت ۱۲ ملیون دلار پول گرفته‌اند. آمریکاییها پول را می‌دهند، بعد هم فاش می‌کنند، بدون آن که از این کار نتیجه بگیرند. یعنی پول دهندگان به موجب هیچ قانونی در داخل آمریکا قابل تعقیب نمی‌باشند. سر و صدا برای هیچ. فقط برای این که سناتورها خودنمایی کنند و باز هم هرچه بیشتر به [قوّه مجریّه] executive صدمه برسانند. یاللعجب از این همه خریّت.

سه‌شنبه ۲۱ بهمن ۱۳۵۴

صبح تا ساعت ۱۱ به کارهای جاری رسیدم. چون بارندگی بود با اتومبیل عازم گاجره شدم. باران سیل‌آسا تا سد کرج و از آن جا به بالا برف و بوران شدید بود. ساعت ۱ بعدازظهر وارد شدم. در یک کیلومتری هتل اتومبیل من گیر کرد، با اتومبیل اسکورت رفتم. علیاحضرت شهبانو را در هتل زیارت کردم. فرمودند: برویم بالا به اقامتگاه.[1] وقتی بالا رسیدیم شاهنشاه خیلی از دیدن من تعجّب فرمودند. عرض کردم: قرار بود که شرفیاب شوم. فرمودند: بلی، قرار بود، ولی صبح به ما گفتند بهمن افتاده و راه بند آمده. عرض کردم: ماشین‌آلات زیاد بود، راه را باز کرده بودند. فرمودند: پس ما چرا به شهر نرویم؟ الآن سه روز است این جا هستیم. به واسطه برف، فقط من یک دفعه پیست را

بست و به ویژه به واداشتن رضا شاه به استعفا و تبعید او به جزیره موریس به شدّت اعتراض کرد. در آن روزها که انتقاد از رضا شاه از سوی بسیاری از نمایندگانی که خود با تأیید رضا شاه به مجلس راه یافته بودند باب روز بود، شهامت و وفاداری نوبخت در خاطره‌ها ماند و علم هرگز آن را فراموش نکرد.

۱ - اقامتگاه شاه در حدود یک کیلومتری شرق هتل دیزین، بر بلندی ساخته شده بود.

اسکی کرده‌ام. عرض کردم: اقامتگاه شاهنشاه هم با این راهی که دارد و ساعت به ساعت به علّت بوران بند می‌آید، هیچ مساعد ماندن نیست. هر چه زودتر تشریف ببرید بهتر است. فرمودند: ساعت ۴ حرکت می‌کنیم. هر چه استدعا کردم زودتر، فرمودند: معنی ندارد.

به هر حال حرکت کردیم و ساعت ۶/۳۰ با اتومبیل، باز هم زیر برف و باران، به تهران رسیدیم. خلاصه ممکن نشد کارهایم را عرض کنم. یک راهی رفتم و برگشتم. بدون نتیجه. البتّه افتخار صرف ناهار در پیشگاه مبارک اعلیحضرتین برایم باقی ماند.

چهارشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. قبلاً وقتی به دفترم رسیدم دکتر اقبال را با پریشانی آن جا دیدم که منتظر شرفیابی بود. می‌گفت آمریکاییها نه حاضر به سرمایه‌گذاری و نه حاضر به دادن تعهّد حداقّل بهره‌برداری و نه و نه...[1] هستند. نمی‌دانم چه کنم. ولی شاهنشاه مرا قبلاً احضار فرمودند، خیلی راحت و آرام بودند. فرمودند: می‌بینی هوا چه قدر امروز خوب شد. عرض کردم: افسوس تشریف آوردید. فرمودند: هفته دیگر برای اسکی باز می‌گردیم. از بارندگی بسیار راضی و خوشحال بودند. فرمودند: همه جا باران خوب آمده و مایه شکرگذاری بود. فرمودند: سفیر امریکا را احضار کن و به او بگو این که در جواب پیغام ما توسّط وزارت خارجه که گفته بودیم آیا ما می‌توانیم اسلحه به مراکش بدهیم گفته بودی گمان نمی‌کنی دولت و کنگره در چنین [حالی] mood باشند، آیا فکر کرده‌ای اگر حالا که الجزایر وسیله روسها تا دندان مسلّح می‌شود به مراکش کمک نکنیم، از بین می‌رود و یک آنگولای دیگر تحویل شما می‌شود (البتّه چون اسلحه ما آمریکایی است طبق قرارداد موجود بین دو کشور، برای دادن به کشور سوّم، موافقت آنها لازم است). فرمودند: به او بگو این گزارش را هم طوری بده که باز به دست جرائد نیفتد. عرض کردم: اتّفاقاً برای آمدن [نلسون] راکفلر، معاون رئیس جمهور، وقت خواسته غلام را ببیند، چون وقت

۱- نقطه‌گذاری در متن یادداشت است.

آمدن او عوض شده. فرمودند: چه بهتر، به هر حال زودتر او را ببین.

عرض کردم: وزیر دربار مغرب می‌خواست که اگر لازم باشد، آنها هم با آمریکاییها صحبت بکنند. اگر اجازه بفرمایید به او اطّلاع بدهم که آنها هم مذاکره کنند و خیال نکنند که از طرف شاهنشاه مضایقه شده یا می‌شود. فرمودند: تلگراف کن، نظر خوبی است.

راجع به یک اعدامی (تروریست) که مادرش عریضه داده بود وساطت کردم. فرمودند: اگر مرتکب قتل شده باشد، نمی‌شود. مگر آنهایی که اینها می‌کشند، آدم نیستند و پدر و مادر و وابسته ندارند؟ فرمایش کاملاً صحیح است.

تاریخ آمدن وزیر خارجه انگلیس را عرض کردم.

عرض کردم: شهردار تهران استنباط کرده است که اعلیحضرت همایونی علاقه به قرارداد متروی تهران ندارند. کسب تکلیف می‌کند که برای عقد قرارداد پیش برود یا تسامح کند. فرمودند: نه، به او بگو اگر پول و اعتبار به دست بیاید با اصل عمل موافقم...

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله سرگرد اویسی را دیدم که همبازی والاحضرت همایونی و گارد ایشان است. شرحی می‌گفت که والاحضرت دیگر ماشاءالله بالغ شده و تفریح می‌خواهند و به من گفته‌اند به تو بگویم که به عرض شاهنشاه برسانی. به علاوه از این زنیکه پدرسوخته فرانسوی هم که هنوز خیال می‌کند والاحضرت بچّه و ایشان پرستار است عاجز شده‌اند.

ملاقاتهایی در دفترم داشتم که دو ساعت طول کشید. سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. علیاحضرت شهبانو فرمودند: در این سفر ژیسکاردستن خیلی [مهربان] gentil بود. چندین دفعه به [وال دیزر] Val d'Isère[1] تلفن و از من احوالپرسی کرد. عرض کردم: خدا سایه اعلیحضرت را از سر ما کم نکند. من هم که به مراکش رفتم دیگر چیزی نمانده بود که کفش مرا پاک کنند. پس آنها هم [مهربان] gentil بودند؟ دیگر صحبتی نشد (البتّه بین علیاحضرت شهبانو و من) و مجلس به خاموشی گرایید، وگرنه مذاکرات دیگر منجمله حکایتی که والاحضرت عبدالرّضا از سفرشان به عمّان می‌کردند و همچنین

۱- وال دیزر، ایستگاه اسکی معروفی در جنوب شرقی فرانسه است.

موضوع پرنس برنهارد و غیره دنبال شد.

پنجشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۵۴

صبح سفیر آمریکا به دیدنم آمد. برنامه شرفیابی [نلسون] راکفلر، معاون رئیس جمهوری را در کیش، با او ترتیب دادم. بعد اوامر مطاع مبارک را درباره مراکش با او در میان نهادم و به او گفتم شما گفته‌اید [حال] mood واشنگتن مناسب با این تقاضا نیست (تقاضای موافقتِ دادن اسلحه از طرف ما و اردن به مراکش). گفت بلی، ولی حالا که امر می‌فرمایند شدیداً دنبال می‌کنم و اطّلاع دارم که ملک حسین هم به فورد در این باره فشار آورده است. قدری در مورد نفت صحبت کردیم. گفتم کمپانی‌های امریکایی خیلی سختگیری بی جا می‌کنند. گفت ما کنترلی روی آنها نداریم. البتّه بی‌ربط نمی‌گوید، ولی به نظر من آنها هم دارند روی ما و عربستان سعودی بازی می‌کنند. ولی به او چیزی نگفتم. قرارداد نهایی آمریکاییها با سعودی بسته نشده بنابراین، این کمپانیهای آمریکایی می‌خواهند ما و عربستان، هر کدام را به عنوان اهرم علیه دیگری به کار ببرند. بعد یک نفر دیگر را دیدم که این مطلب مرا اتّفاقاً تأیید می‌کرد.

بعد شرفیاب شدم. گزارش سفیر آمریکا را عرض کردم. فرمودند: درباره نفت می‌خواستی به او بگویی اگر کمپانی‌های آمریکا موافقت نکنند ما عذر آنها را خواهیم خواست. عرض کردم: چه طور ممکن بود بدون کسب اجازه از پیشگاه مبارک چنین مطلبی بگویم؟

قدری راجع به مراکش و ارتش آن جا صحبت فرمودند. فرمودند: ملک حسن خیال می‌کرد بسیار مرد عاقلی است که ارتش را تضعیف کرد تا دیگر خط کودتایی در بین نباشد. وزیر دربارش به من گفت ملک هرگز خیال نمی‌کرد که در عالم عربیّت، الجزائر ممکن است به او حمله کند.

قدری هم راجع به خرید اسلحه از طرف عربستان سعودی صحبت فرمودند و خندیدیم. [فرمودند] اسلحه مدرن را برای کی می‌خرد؟ جز آن که بخواهد به کمپانیهای

آمریکایی... [۱] باشد. این اسلحه را چه کسی می‌تواند استعمال کند؟ آن هم نزدیک چهار میلیارد دلار خرید فقط امسال. فرمودند: حالا وقت کم است، بعدازظهر بیا کارهای جاری را بگو.

بعدازظهر شرفیاب شدم. کارهای جاری را به عرض رساندم. دو ساعت طول کشید. مطلب مهمّی که باز صحبت شد این نامه [کیم] روزولت بود که به نظر مبارک رساندم. [۲] (نامه را این جا می‌گذارم. روزولت کسی است که در زمان کودتای زاهدی علیه مصدّق بنا به فرمان شاهنشاه، مأمور سیا در ایران شده بود و خیلی به این مسئله کمک کرد) و باز مقدار زیادی راجع به بی‌سر و سامانی آمریکا صحبت شد که واقعاً جای نگرانی برای تمام دنیای آزاد باید باشد. عرض کردم: دیشب باز کیسینجر مصاحبه مطبوعاتی کرده بود و شدیداً به (کنگره) حمله کرده بود که با فاش کردن اسرار مگوی سیا، سیاست خارجی آمریکا را به خطر انداخته‌اند.

دعوت رئیس جمهور پاکستان رسیده بود، حضور شاهنشاه تقدیم کردم. فرمودند: بوتو ادب شد. می‌خواست دعوت کننده خودش باشد و رئیس جمهور را به هیچ بگیرد.

سفیر آمریکا عرض کرده بود [دکتر سیمنز] Dr. Seamans رئیس [سازمان] انرژی اتمی آمریکا حاضر است برای حلّ اختلافات به ایران بیاید (قرارداد اتمی ما با آمریکا

---

۱ - یک کلمه ناخواناست.

۲- کرمیت (کیم) روزولت، نوه‌ی پریزیدنت تئودور روزولت، عضو سیا، هم‌آهنگ کننده‌ی توطئه‌ی آمریکا و انگلستان برای واژگون ساختن حکومت دکتر محمّد مصدّق در مرداد ۱۳۳۲ (سپتامبر ۱۹۵۳) بود. در زمان این یادداشت، روزولت به عنوان مشاور (consultant) نورتروپ (سازنده‌ی هواپیماهای جنگی) و چند شرکت دیگر فعالیّت داشت. خرید هواپیماهای فانتوم (اف - ۴) و همچنین اف - ۵ از سوی ایران و عربستان سعودی در برابر رقابت شدید شرکت لاکهید (سازنده‌ی استارفایتر اف - ۱۰۴). نتیجه‌ی مداخله‌ی کیم روزولت و تماس شخصی او با سران و فرماندهای نیروی هوایی دو کشور بود. روزولت در نامه‌ی خود که به دنبال این یادداشت آمده نوشته است که به چندین دلیل مایل به دیدار شاه است:

- پسرانش شاه را ببینند.
- انور سادات و امیر فهد از او خواسته‌اند گزارش ملاقات خود را با این دو تن به آگاهی شاه برساند. پیشینه‌ی این امر، دیداری بود که روزولت در جنوب فرانسه میان هوشنگ انصاری و امیر فهد ترتیب داد.
- شرکت نورتروپ مایل است بداند آیا شاه به خرید هواپیماهای اف ۱۸ علاقمند است یا نه؟
- نظر شاه درباره‌ی این که روزولت خاطرات خود را بنویسد چیست؟

منعقد نشده).[1] آیا شاهنشاه [او را] خواهند پذیرفت؟ فرمودند: بلی.

شرحی که دکتر [محمّد] باهری در مورد ملاقات با آیت‌الله خوانساری عرض کرده بود به نظر مبارک رساندم.[2] فرمودند: خوب، پس آخوند *****می‌ترسد. پس وظیفه اینها در قبال منافع اسلام چیست؟ همین که زحمتش را ما بکشیم، آرغش را آنها بدهند؟ عرض کردم: آخوند همین است. تازه این خوبشان است که ضرری از او نمی‌رسد.

عرض کردم: والاحضرت همایونی پیامی برای غلام فرستاده‌اند که به علّت سختگیری این مادموازل ژوئل در زحمت هستند. حتّی نمی‌گذارد که با دخترهای هم سنّ خودشان یک slow dance بکنند. فرمودند: عجیب است. من خودم با او صحبت کردم که تو حالا باید با دخترها هم معاشرت بکنی. گفت نه، من حالا وقت و فرصت این کارها را ندارم. عرض کردم: لابد از اعلیحضرت همایونی خجالت کشیده‌اند. فرمودند: فکر نمی‌کنم، و سعی می‌کنم با او خیلی صریح و بی‌تکلّف صحبت کنم. عرض کردم: با وصف این قطعاً خجالت کشیده‌اند. فرمودند: به هر حال او را ببین و بگو که مطالب خودت را با من بگو و خجالت نکش. دو ساعت شرفیاب بودم، باز هم کارها تمام نشد. فرمودند: فردا صبح بیا منزل، کارها را تمام کنم. خجالت کشیدم عرض کنم آخر فردا جمعه است.

جمعه ۲۴ بهمن ۱۳۵۴

ساعت ۱۱ شرفیاب شدم. بقیه کارهای جاری را عرض کردم و تمام شد. ولی این مسائل هم در ضمن، مذاکره شد. عرض کردم: [فریدون] موثّقی سفیر شاهنشاه را در اردن دیروز دیدم. معلوم شد مراکشیها لیستی که به ما داده‌اند به اردنیها هم داده‌اند و گفته‌اند شما بیست هواپیمای اف - ۵ مرحمتی اعلیحضرت همایونی را فعلاً باید به ما

۱-کمیسیون مشترک ایران و آمریکا درباره خرید ۸ نیروگاه هسته‌ای از آمریکا به توافق رسید ولی این معامله هیچ‌گاه صورت نگرفت. آمریکا خرید نیروگاهها را همراه با شرایطی کرده بود که آزادی عمل سازمان انرژی اتمی ایران را سخت محدود می‌کرد و مسؤولان سازمان که از سوی شاه پشتیبانی می‌شدند هرگز این شرایط را نپذیرفتند. ن.ک. به «برنامه انرژی اتمی ایران»، مصاحبه با اکبر اعتماد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، صص ۱۸۲ - ۱۷۸.

۲-گزارش محمّد باهری به دنبال این یادداشت آمده است.

۲۲ - بهمن - ۱۳۵۴

پدر بزرگوارم

امروز است که شنیدم، مرتبه ما را: فرزندان، بهتران از دست [illegible]

[illegible] خواهش را که به همه که [illegible] وقت رحمت

دفعه دیگر هم [illegible] با غلام [illegible] گفته چون او را [illegible]

او را بپذیرم

فرزند [illegible] است ممکن نمیشد فرداهم او را [illegible]

[illegible] چون؛ به هر طبیب سیاسی خودش [illegible]

[illegible]

[illegible]

به هر حال مطالب خودش را به غلام گفته است که

به موقع [illegible] خواهد رسید

Royal Tehran Hilton

TEHRAN, IRAN

February 11, 1976

Your Imperial Majesty:

I had counted on the pleasure of an audience with Your Majesty for several reasons:

One was to introduce my son Kermit Junior and to give my second son Jonathan the chance to see you again after almost twentytwo years. The late General Khatami flew us, together with Jake Goodwin and his son, up to the Caspian to visit with you in June of 1954.

Second, as I explained to Asadollah Alam, I was requested by President Sadat and Crown Prince Fahd to report to you the substance of my recent meetings with them and to convey their cordial and respectful greetings. This mission arose from discussions I had arranged in Southern France just before my illness between Hushang Ansary and Emir Fahd. I was unable to follow up on this, and the question now is whether there is anything further you wish me to do.

Pahlavi Ave. Hilton Street—P.O.Box: 1526—Cables: Hiltels Tehran—Telex: Tehran 2510—Tel: 890011

[illegible]

[illegible]

Royal Tehran Hilton

TEHRAN, IRAN

Third, I was asked by Tom Jones to inquire whether Your Majesty would be willing to grant him an audience in late February or early March to discuss development plans and proposals for the land-based F-18. I would be grateful to be told what I should advise him.

Finally — and this is a matter which I did not raise with Alam — I have recently been asked by several publishers whether, particularly in view of a history of the Wartime Office of Strategic Services to which I have written the introduction, I would be willing to write about various post-war activities in related fields. This is a particularly difficult question in view of some recent, often inaccurate, stories which have appeared. I would not want to make any move — positive or negative — in this field without discussing it with, and receiving guidance from, Your Majesty.

With best regards, Sincerely,

Kim Roosevelt

Pahlavi Ave. Hilton Street—P.O.Box: 1526—Cables: Hiltels Tehran—Telex: Tehran 2516—Tel: 890011

بشرفعرض مبارك همایونی میرساند

* * *

امروز (۱۵ بهمن ماه / ۱۳۵٤) صبح ساعت ۷/۵ برای ابلاغ اوامر همایونی که جناب وزیر دربار شاهنشاهی دیکته فرمودند با تعیین وقت قبلی بمنزل آیت اله خوانساری رفتم. فرزند وی حاج سید جعفر حضور داشت اوامر مبارك همایونی را باین شرح ابلاغ کردم: "مرقوم نمی فرمائید مانعی ندارد. هروقت سیصد چهارصد نفر دیگر کشته شدند و اسلام بخطر افتاد و ماده بر معنویات غلبه کرد بفرمائید".

آیت اله شخصاً اظهار داشت: این طایفه حرف ما را نمی شنوند نوع آنها در صدر اسلام هم بوده اند. حضرت امیر با چند نفر از کوچه ای عبور میکردند متوجه تلاوت قرآن جوانی شدند یکی از همراهان سخن بتحسین گشود ولی چندی بعد جسد همین جوان جزء مخاصمان حضرت علی در جنگ نهروان دیده شد. زمانیکه بخارائی مرحوم منصور را کشت عده ای نزد من آمده بودند بآنها گفتم اسلام هرگز آدمکشی را تجویز نمی کند. این کارها حرام است ولی آنها شروع بپرخاش کردند و حتی گذشتگان را هم مثل مرحوم حاج شیخ عبدالکریم که در موارد دیگر این کارها را منع کرده بود بباد استهزا و سخریه گرفتند.

با این حال هروقت موقع را مناسب دیده ام این کارها را منع کرده ام. بهمین جهت دشمن من هستند و میخواهند مرا قطعه قطعه کنند. معذلك با رویه خودم من بعد هم در هر فرصت از نهی این رویه و بیان

حرمت آن کوتاهی نخواهم کرد کما اینکه بوعاظ سفارش کرده ام و بسر منابر برای بقاء آرامش و آسایش دعا می کنند و این روش را هم ادامه خواهم داد ولی میدانم که گمراهان حرف مرا نمی شنوند ٠

حاج سید جعفر با حضور پدرش اظهار داشت چندی قبل از ساواک مراجعه شد که درصدد انتشار مجله ای هستند ٠ ما آماده هستیم اشخاص را که میتوانند در تهیه مطالبی که مفید باین مقاصد باشد معرفی کنیم و آمادگی خود را بساواک اطلاع دادیم ٠

در موقع ترک منزل ، آیت اله خواهش کردند عرض تعظیم ایشان را بشرفعرض مبارک همایونی برسانم ٠

غلام محمد باهری

بدهید، همچنین اسلحه‌های مختلف، و گویا ملک حسین از این حیث خیلی ناراحت است. با وصف این گفته اگر برادر من امر فرمایند البتّه می‌دهم. در صورتی که غلام فکر نمی‌کنم امر شاهنشاه این بود که او بدهد. فرمودند: اصولاً باید فکر دیگری کرد. سفیر آمریکا را بخواه و به او بگو تقاضایی که مراکشی‌ها از ماکردند، از ملک حسین هم کرده‌اند و این هر دوی ما را به زحمت می‌اندازد. بیشتر ملک حسین را شاید از لحاظ سیاسی و روابطی که او فعلاً با سوریه برقرار کرده و روابطی که سوریه با الجزایر دارد. پس چرا شما که می‌گویید کمک نظامی را به مراکش ادامه می‌دهید خودتان اسلحه مورد احتیاج آنها را نمی‌دهید؟ مرز آتلانتیک و مراکش مرز شماست نه مرز من و ملک حسین. راجع به پول اسلحه هم قطعاً مراکش می‌تواند بدهد. به علاوه باید مراعاتش را بکنید. شاید هم در این خصوص ما با شما مذاکراتی بکنیم.

والاحضرت اشرف اجازه خواسته‌اند روز دوّم فروردین بنیاد خیریّه خودشان را اعلام بکنند. شاهنشاه قاه‌قاه خندیدند. فرمودند: آخر به خواهرم بگو یک طرف بنیاد خیریّه اعلام می‌کنی، یک طرف مثل دیوانه‌ها عقب پول هستی. از یک طرف نطقهای آتشین در دفاع حقوق بشر می‌کنی، از طرف دیگر برای منافع خودت اگر باشد، پدر مردم را می‌خواهی در بیاوری (فرمودند: البتّه اگر من بگذارم). فرمودند: بسیار خوب مانع ندارد، اعلام کند. ولی بداند که مردم ایران گول نمی‌خورند. چرا همگی به او بدبین و به شمس خوش بین هستند؟ چون شمس هیچ از این تظاهرات بی‌ربط ندارد. همان است که هست.

عرض کردم: خیلی درست می‌فرمایید. مردم ایران را نمی‌توان گول زد، و این که مردم اعلیحضرت را دوست دارند، برای این است که از ته قلب احساس کرده‌اند که اعلیحضرت همایونی جز سعادت آنها چیزی نمی‌خواهید. و خودتان را هم خوب شناخته‌اند که مادیّات در نظر شما پست‌ترین چیزهاست. تنها خودخواهی اعلیحضرت همایونی اعتلاء ایران و عظمت ایران است. این را همه فهمیده‌اند و می‌دانند. به این جهت فرمایش شما را قلباً می‌پذیرند. و این را خارجیها هم دریافته‌اند و به این جهت به نظر من با ایادی مختلف سعی در خراب کردن [چهره] image اعلیحضرت دارند و از لحاظ منافع خودشان

حق هم دارند. فرمودند: ممکن است این سعی را بکنند ولی نمی‌توانند. من دیگر خجالت کشیدم به بعضی موارد اشاره کنم، منجمله همین بر باد رفتن پول هنگفت باد آمده ما. به علاوه یقین دارم که خود شاهنشاه این توجّه را دارند تنها هزار جور گرفتاری دارند که من یکی از آنها را نمی‌دانم.

یک دختری به علّت خرابکاری به سه سال حبس محکوم شده بود. عرض کردم: این چه فایده دارد؟ از حبس که درآمد یک عنصر بسیار فاسد جامعه است. باید این قبیل را رسیدگی کرد و تعلیم داد. به علاوه با خانواده‌شان تماس داشته باشند که دیگر خانواده از آنها قطع امید نکنند آن هم از یک دختر. فرمودند: بسیار صحیح می‌گویی. فوری با [حسین] فردوست (رئیس بازرسی شاهنشاهی) و [نعمت‌الله] نصیری (رئیس ساواک) کمیسیونی بکنید و فکری بکنید.

بعد من مرخّص شدم. بعدازظهر با آن که هوا سرد بود سواری رفتم.

شنبه ۲۵ بهمن ۱۳۵۴

صبح سفیر آمریکا را دیدم. او به من گفت فکر نمی‌کنم ملک حسین از این که اف - ۵ها را به مراکش بدهد نگران باشد. زیرا هم خود ملک و هم نخست وزیرش با سفیر ما در اردن صحبت کرده‌اند و گفته‌اند اگر مراکش قول بدهد که ظرف ۱۸ ماه F.5-E (مدل تازه‌تر F.5-A) در مقابل هریک از F.5-A که حالا می‌گیرد، بدهد، ما کاملاً راضی هستیم. من خیلی تعجّب کردم زیرا که گزارش سفیر ما در اردن کاملاً غیر از این بود. یعنی می‌گفت اصولاً از دادن هواپیماها ملک حسین ناراضی است، چون دست او خالی می‌شود. ثانیاً با روابطی که با سوریه دارد این کار برای او متعسّر [1] است. گفتم به هر صورت این مطلب را به عرض شاهنشاه خواهم رساند. بعد هم به او گفتم که شاهنشاه درباره کمک مستقیم آمریکا به مراکش چه عقیده دارند. گفت بسیار خوب، من فوری تلگراف می‌کنم. در مورد قدرت مراکش در پرداخت قیمت اسلحه پرسید که چه خواهد شد. من

۱- [مُتَعَسِّر: دشوار، سخت و مشکل. فرهنگ عمید. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

گفتم مراکش به واسطه وجود فسفات، غنی است، شاهنشاه هم می‌توانند بـه او فشـار بیاورند. ولی این مطلب را که شاهنشاه فرمودند شاید خود ما هم بتوانیم کمکی بکنیم، نگفتم و احتیاط کردم.

بعد از او پرسیدم [جان]کانالی وزیر خزانه‌داری سابق شما که به تهران می‌آید، توسّط یک دلّال حرفه‌ای استدعای وقت شرفیابی از پیشگاه مبارک همایونی کـرده است. اولاً توسّط دلّال چرا؟ ثانیاً به خاطر دارم که متّهم شده بود که از شیرفروشها پول گرفته است. چه طور من او را شرفیاب پیشگاه مبارک کنم؟ (شاهنشاه فرموده بودند ایـن طـور از او بپرسم). گفت این دلّال نماینده کمپانی است که کانالی مستشار قضایی آن است (ایـن دلّال به نام [پرون] Peron هزار کار در این جا می‌کند و خیلی در تهران بد نام است). ولی کانالی از اتّهام مبرّی شد و حالا ممکن است یکی از کاندیدهای حزب جمهوری خـواه باشد. آمریکا کشور شتر گاو پلنگ غریبی است.

بعد من شرفیاب شدم. جریان ملاقات با سـفیر آمـریکا را عـرض کـردم. از گـزارش او درباره اردن خیلی تعجّب فرمودند که به کلّی با گزارش سفیر شاهنشاه مغایرت داشت. در مورد کانالی هم خیلی خندیدند. فرمودند: به او وقت بده.

عرض کردم: [چسنوف] Chesnof مدیر نیوزویک که این جاست[1] از طرف اسرائیلیها کاملاً آماده شده مقاله‌ای حسّاس درباره ما بنویسد. اجازه فرمایند وقت داده شود. قبول فرمودند.

عرض کـردم: [مـالین] Mullin مـدیر مـجلّه U.S. News and World Report هـم این جاست. اردشیر دیشب غلام را با تلفن از خواب بیدار کرد و استدعا داشت که شرفیاب پیشگاه مبارک شود و می‌گفت اولاً گزارشات او در سنا رکورد می‌شود. ثانیاً آن مقاله بدی که در این روزنامه نوشته شده بود مقاله وارده بود و جواب سخت ما را هم این بیچاره چاپ کرد. فرمودند: واقعاً عجیب است. گزارش یک مجلّه غیرمسؤول در [بایگانی] record سنا برود. ولی به هر حال به او هم وقت بده.

۱- ریچارد چسنوف از نویسندگان این مجلّه بود و نه مدیر.

بعد گزارشاتی از امور اجتماعی عرض کردم که این افسران مصدوم که از ظفار برمی‌گردند واقعاً روحیه عالی دارند، چرا منعکس نشود؟ فرمودند: قطعاً در رادیو و تلویزیون و جراید منعکس کنید.

فرمودند: عصری گردش می‌روم ولی این مهمان حالا را زیاد خوشم نمی‌آید. با وصف این بگو بیاید. عرض کردم: در این یک کار به خصوص، دیگر من می‌توانم استدعا بکنم بی‌جهت به خودتان زحمت و زجر ندهید. یک کسی آمده، پولی هم به او می‌دهیم. دیگر طلبی از ما ندارد که شاهنشاه، خودتان را هم از بس بزرگوار و آقا هستید برای ایشان زجر بدهید. چرا؟ فکری فرمودند. فرمودند: درست می‌گویی، فلان دختر ایرانی را خبر کن.

یکشنبه ۲۶ بهمن ۱۳۵۴

صبح قرار بود شاهنشاه برای اسکی به دیزین تشریف ببرند و من سعی داشتم مزاحم نشوم. ولی دیشب اردشیر از واشنگتن باز تلفن کرد که اوّلاً جرائد آمریکا، ایران و آمریکا را خیلی متهم می‌کنند که کردها را رها می‌کنیم. آیا جوابی دارد و جوابی بدهم و اگر باید جوابی داده شود چه بگویم؟ دیگر این که شایع است که روز دوشنبه، ایران قیمت نفت خود را ۹/۵ سنت پایین می‌آورد. مستر...[1] معاون خزانه‌داری آمریکا که بر خلاف سیمون، رئیس خودش، با ما همراه است از من می‌پرسد که علّت چیست و ما به جراید چه بگوییم که مغایرت با نظرات شما نداشته باشد؟ آیا این کار باعث به هم خوردگی اوپک نمی‌شود؟ امروز صبح ساعت ۲ بود که اردشیر تلفن کرد. من باعث زحمت خاطر مبارک شاهنشاه نشدم. ولی ساعت ۹ صبح تلفنی عرض کردم. فرمودند: در قسمت اوّل بگو که کردها دیگر قدرت جنگیدن نداشتند. دیگر چیزی و رمقی نبود که ما رها کرده باشیم و خودشان هم این مطلب را می‌دانستند. اگر توقع داشتند که سرباز ایرانی با عراقی بر سر آنها بجنگند توقع بیجایی بود. من این مطلب را در مصاحبه‌های خودم مکرّر در جرائد منعکس کرده‌ام. همانها را منعکس کند. در قسمت دوّم، ما قیمت نفت سنگین خودمان را به

۱- نام این شخص ناخواناست.

سطح قیمت کشورهای خلیج فارس آورده‌ایم و به کلی یک مطلب فنّی است و این مطلب قرار بود در جلسه وین بحث شود که به آن صورت همه [ربوده] kidnapped شدند و [جلسه] به هم خورد و مخصوصاً بگویید به کوری چشم دشمنان، حالا اوپک از همه وقت قویتر است.[1]

من امروز، پیش از ظهر و بعدازظهر، تمام در دفتر و اداره و منزل کار کردم. عدّه زیادی مراجعین را پذیرفتم. سفیر جدید آلمان شرقی را پذیرفتم. جوان بسیار فهمیده ایست. انگلیسی خوب می‌داند. ولی کمونیست دو آتشه است. سفیر قبلی‌شان این طور نبود، از فون‌های سابق آلمان بود. از اخبار مهمّ جهان بالأخره رئیس جمهور لبنان اعلان کرد که به مسلمین حقوق بیشتری می‌دهد و آتش بس هم هنوز در آن جا دوام آورده. کم کم مردم به حال عادی بر می‌گردند (این پیش‌بینی شاهنشاه و حافظ اسد، رئیس جمهور سوریه، بود که به حقیقت پیوست). دیگر این که جبهه مپلا[2] کار آنگولا را یکسره کرد و جبهه‌های طرفدار غرب شکست خوردند و اغلب کشورهای آفریقایی، آنها را شناختند. حتّی زامبیا هم ممکن است آنها را بشناسد و همین طور زئیر. بیچاره آمریکاییها در ویتنام به چه بدبختی افتادند و این جا قشون کوبایی به پشتیبانی شوروی در کمال وضوح آمد آنگولای غنی از نفت و الماس را فتح کرد و همه تحسین کردند. بیچاره آمریکا! مراکش هم ممکن است به زودی طعمه الجزیره شود. آن وقت تمام غرب آفریقا و ساحل اقیانوس اطلس، رو به روی آمریکا، در دست کمونیست‌ها یا حکومت‌های طرفدار مسکو است. دیگر از اخبار مهمّ امروز اعلان تنزل قیمت نفت سنگین ایران است.

دوشنبه ۲۷ بهمن ۱۳۵۴

دیشب سفیر آمریکا به من تلفن کرد که دولت من با انتقال اسلحه به مراکش از هر قسم موافقت کرده است ولی بدبختانه یک شرط آن همه چیز را خراب می‌کند. گفتم آن

۱- در این تاریخ شرکت ملّی نفت ایران بهای نفت خام سنگین را از ۱۱/۴۹۵ دلار به ۱۱/۴۰ دلار در بشگه پایین آورد.

۲- جبهه‌ی آزادی بخش آنگولا.

یک شرط چیست؟ گفت این است که باید به کنگره گزارش بدهند و به این صورت فوری درز خواهد کرد. جواب دادم که یقین این طور می‌شود ولی به هر حال من مطلب را به عرض پیشگاه مبارک می‌رسانم. گفت من موافقت‌نامه رسمی را برای وزارت امور خارجه فرستادم. من هم سربسته به شاهنشاه پیغام به دیزین عرض کردم که جواب آمریکا تا فردا وسیله وزارت خارجه تقدیم خواهد شد (چون شاهنشاه منتظر بودند). تا ببینیم چه پیش خواهد آمد.

صبح امروز فقط خراسانیها و بلوچها را در منزل پذیرفتم. بسیار مردمان خوبی هستند و اصولاً فلسفه پذیرایی من در منزل ملاقات با این طبقه اشخاص بود. بعد از آن به اتّفاق خانم علم سواری رفتم. هوا فوق‌العادّه سرد بود و به علاوه باد بسیار شدیدی می‌وزید. با وصف این دو ساعت سواری و تمام را تاخت کردیم وگرنه سرما می‌خوردیم. بعدازظهر تمام کار کردم و به مناسبت روز ژاندارمری به مهمانی رئیس ژاندارمری رفتم.

سه‌شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۵۴

امروز صبح تمام به کارهای جاری رسیدم. منجمله سفیر افغانستان را دیدم. بی‌نهایت از وضع داخل افغانستان نگران بود. به خصوص که گویا داوود خان دردکمر شدیدی پیدا کرده است که بیم سل استخوان می‌رود. تقاضا داشت به خواهرش هم که از پسر پادشاه طلاق می‌گیرد کار بدهیم. از وضع پادشاه در رم حکایت می‌کرد که ملکه سابق خیلی او را ناراحت و دائماً قهر و از منزل فرار می‌کند. می‌گفت همین اهمال ملکه در کابل هم شاه را از کارهای اساسی بازداشته بود. البتّه سفیر افغانستان از کمک هنگفتی که ما به همه خاندان سلطنتی می‌کنیم اطّلاع ندارد.

... دوباره در دفتر کار کردم. عدّه زیادی، منجمله سفیر اسرائیل را پذیرفتم. کار مهمّ او این بود که منّت مصاحبه مجلّه کوئیک آلمانی را که جهود است بر من بگذارد و بگوید که این نتیجه همکاری ماست که مصاحبه اعلیحضرت همایون شاهنشاه از تلویزیون و رادیوی Europe No. 1 ظرف ۲۴ ساعت ۲۴ دفعه یعنی هر ساعت ۳ دقیقه پخش شده است. متن آن را نیز تماماً هنگام پخش اخبار گذاشته‌اند. مضافاً که خود مجلّه کوئیک هم

منتشر و پخش خواهد شد. مطلب دیگر او هم سر و سامان دادن به وضع شرکت لوله نفت مشترک ایران و اسرائیل است که از بندر ایلات نفت را به مدیترانه می‌رساند. البتّه لوله بزرگی است و ظرفیت پنجاه ملیون تن نفت در سال را دارد.

از اخبار مهمّ جهان این که اغلب کشورهای آفریقا حکومت میلای آنگولا را شناختند. الجزیره هم اعلان کرد که تا هر مرحله از جبهه پولیساریو در صحرا پشتیبانی خواهد کرد. فکر می‌کنم این خبر را سه روز پیش که وزیر تجارت الجزیره شرفیاب پیشگاه مبارک بود به عرض رسانده بود که همان شب، سر شام، شاهنشاه اظهار نگرانی شدید از این که در صحرا بین الجزیره و مراکش جنگ خواهد شد فرمودند. دیروز هم در همان نقطه که ده روز قبل مراکشیها، الجزایریها را کوبیدند، اینها تلافی کردند و یک گردان مراکشی را تار و مار کردند.

چهارشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۴

مطلب مهمّی نبود، به ملاقاتهای گوناگون گذشت. کمیسیونی در دفتر نخست وزیر برای چاپ کتابهای اساسی راجع به شاهنشاهی پهلوی در داخل ایران تشکیل دادم (چون نخست وزیر چندین دفعه به دفتر من آمده لازم بود به این صورت یک بازدیدی پس بدهم).

عصری هم تمام کار کردم. منجمله شورای عالی خانه‌های فرهنگ روستایی را که ریاست عالیه آن با والاحضرت همایونی و من نایب رئیس هستم در دفترم تشکیل دادم.

سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. شاهنشاه از استراحت سه چهار روزه و اسکی در دیزین اظهار رضایت می‌فرمودند. من خودم حال ندار هستم و کمی کسالت جلدی و کهیر پیدا کرده‌ام. چیز مهمّی نیست، ولی بسیار [خفّت آور] humiliating است، دائماً در حال خارش. به این جهت روحیه خوبی ندارم.

پنجشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. بحمدالله حال شاهنشاه بسیار خوب بود. گزارش مفصّلی از

[هوشنگ] انصاری وزیر اقتصاد که حالا در واشنگتن می‌باشد رسیده بود (سربسته). به دقّت ملاحظه فرمودند. فرمودند: به او تلفن کن، تاریخ ملاقاتی که با کیسینجر داده‌ای خوب است. حال به ما بگو قبل از ملاقات به تهران می‌آیی یا خیر؟ اگر هنوز باید برای معالجه در آمریکا بمانی (مرض قلبی گرفته است)، تا تاریخ ملاقات کیسینجر به تو تلفن خواهم زد و دستور خواهم داد و اگر برمی‌گردی و بعد می‌روی، که وقتی آمدی، دستور خواهی گرفت.

چون دکتر اقبال به مسافرت سنگال رفته است گزارشات هفتگی نفت را هم پیش من فرستاده بود که به عرض برسانم. ملاحظه فرمودند. واقعاً تولید ما خیلی کم شده، ۳/۷ میلیون بشکه در [روز]، حال آن که باید ۵ میلیون حدّاقل باشد. حال ببینیم کم کردن قیمت چه تأثیری روی فروش ما خواهد گذاشت. به هر حال در مسئله عجیبی گیر افتاده‌ایم.

قدری کارهای جاری و توشیحی را که فوریّت داشت عرض کردم. منجمله تلگراف سفیر شاهنشاه در لندن راجع به اجاره کردن یک جزیره در اقیانوس هند ملاحظه فرمودند و جواب فرمودند (تلگراف و جواب را این جا می‌گذارم چون مهمّ است).

بعد مرخّص شدم. در کاخ گلستان یک سمینار ۶۰۰ نفری از تمام سران کمیته‌های کشور داشتم که نخست وزیر و رؤسای مجلسین هم آمدند. سه چهار ساعتی آن جا گذراندم.[1] ناهار هم با آقایان خوردم. بعدازظهر تمام در منزل کار کردم. چون قدری حال ندار هستم....

شنبه ۲ اسفند ۱۳۵۴

صبح با لباس رسمی شرفیاب شدم چون اوّلین سفیر کلمبیا و همچنین سفیر تازه واتیکان اعتبار نامه تقدیم می‌داشتند. باید بگویم زیر لباس رسمی با خواری بسیار خود را می‌خاراندم.

۱- اشاره به کمیته‌ی برگزاری جشنهای پنجاهمین سال پادشاهی دودمان پهلوی.

اینها که مرخّص شدند خوشبختانه شاهنشاه مرا چند دقیقه احضار فرمودند که بتوانم کارهای فوری را به عرض مبارک برسانم. عرض کردم: برای مراکش تصمیم شاهنشاه ابلاغ نشد. فرمودند: چرا، بالاخره ما همه اسلحه را به اردن می‌دهیم که اردن به او برساند. بر فرض در کنگره آمریکا فاش بشود، اهمّیّتی نخواهد داشت. عرض کردم: با دوستی حافظ اسد و ملک حسین و حتّی صحبت یکی شدن دو کشور آنها، پدر ملک حسین در خواهد آمد. فرمودند: آن دیگر بر عهده ملک حسین است و البتّه اگر او موافقت نکند که نمی‌شود. عرض کردم: سفیر آمریکا که نیم ساعت دیگر با سناتور استیونس [1] شرفیاب می‌شود استدعا دارد پس از رفتن او چند دقیقه بماند و عرایض بکند. فرمودند: مانع ندارد.

تلگراف عجیبی از [حسین شهیدزاده] سفیر شاهنشاه در بغداد رسیده بود که این جا می‌گذارم. فرمودند: تو که نمی‌شود به کرمانشاه بروی. او می‌تواند محرمانه از همدان تا حدود کرج بیاید و تو را ببیند (سفیر افغانستان در بغداد).[2]

جوابی که باید به نامه خصوصی [کیم] روزولت که به پیشگاه شاهنشاه عرض کرده بود [داده می‌شد] حضورشان تقدیم کردم. تصویب فرمودند و این مسئله اگر بشود، باز هم جنجالی در آمریکا بر علیه ما به راه خواهد انداخت. این جا می‌گذارم.[3]

فرمودند: این جا نوشته‌ای که مطلب او را درباره سادات به من گفته‌ای. بالاخره به من نگفتی که مطلب سادات چه بود؟ عرض کردم: می‌گفت سادات مجذوب اعلیحضرت همایونی است و از نزدیکی ایران سربلند و مفتخر و سربلند است[4] و به همه اعراب هم این

۱- تد استیونس (Ted Stevens) از ۱۹۶۸ تاکنون سناتور آلاسکاست. در یادداشت نام او به اشتباه استیونسن نوشته شده است.

۲- رونوشت تلگراف سفیر ایران در بغداد به دنبال این یادداشت آمده است.

۳- پاسخ علم به نامه‌ی کرمیت روزولت به دنبال این یادداشت آمده است. جنجال مورد اشاره در یادداشت، کتابی‌ست که روزولت در نظر داشت ظاهراً درباره‌ی فعالیّتهای پس از جنگ و در حقیقت درباره‌ی ماجرای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و مداخله‌ی آمریکا و نقش خود بنویسد. این کتاب که سرانجام با عنوان "Countercoup: The Struggle for the Control of Iran" در ۱۹۸۱ منتشر شد بسیار آشفته و بی‌سر و ته و فاقد هرگونه ارزشی‌ست.

۴- [عین متن اصلی است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

مسئله را با سربلندی می‌گوید [که] من از این عمل نزدیکی به ایران در تاریخ عرب سربلند خواهم بود.

بعد مذاکرات با سفیر اسرائیل را عرض کردم که می‌گفت مصاحبه شاهنشاه را که آنها (اسرائیلیها) محرمانه و از پشت پرده با تلویزیون Europe No. 1 ترتیب دادند بسیار عالی بود و چندین بار پخش شده است، یعنی هر ساعت ۳ دقیقه. از مصاحبه شاهنشاه با [نیوزویک] Newsweek هم که هفته آینده در خواهد آمد اظهار خوش‌بینی می‌کرد. ضمناً استدعا داشت [اعتباری] که در اختیار شرکت لوله ایران و اسرائیل می‌گذاریم به جای ۹۰ روز، ۱۸۰ روز باشد که شرکت مذکور بتواند جانی بگیرد. فرمودند: این، شش ماه می‌شود. مگر می‌شود چنین موافقتی کرد؟ آن وقت تمام شرکتهای تابعه یا شریک شرکت ملّی نفت چنین تقاضایی خواهند داشت که کار بسیار مشکل می‌شود.

بعد مرخّص شدم. این جا این نکته را لازم می‌دانم برای ضبط در تاریخ بنویسم. وقتی مرخّص می‌شوم شاهنشاه با کمال مرحمت از پشت میز برمی‌خیزند و به این طرف میز تشریف می‌آوردند و به من دست می‌دهند. من هم دست مبارکشان را می‌بوسم و مرخّص می‌شوم و شاهنشاه تا موقع شرفیابی نفر دوم، اطراف اتاق بزرگ کاخ جهان‌نما قدم می‌زنند. شاید یکی دو دقیقه راه می‌روند، اگر سر حال باشند. من در آن لحظه، زمانی که از پشت میز تا دم در می‌رسم، می‌شنوم که شاهنشاه پاشنه پاها را به هم می‌کوبند و من از این صدا که علامت سرحالی و خوشحالی شاه است لذّت می‌برم. ولی اگر ناراحت باشند، این کار را نمی‌کنند و در این صورت من کسل می‌شوم. چنان که اگر در فکر تصمیم سیاسی مهمّی باشند تمام مدّت شرفیابی، با انگشت محکم روی میز می‌کوبند و اگر سر حال باشند هنگام شرفیابی من پاها را روی میز می‌گذارند... باری، امروز صدای پاشنه‌های پا را نشنیدم و ناراحت شدم. گاهی هم که ناراحتی خیلی زیاد باشد موهای مبارک را دائماً بین انگشتان می‌کشند.

بعدازظهر شاهنشاه تمام کار کردند. من هم کار کردم فقط نیم ساعتی سری به یک مهمان تازه وارد زدم که ببینم چه‌گونه است. بعد در جلسه شورای عالی بنیاد پهلوی شرکت کردم. به علّت خارش زیاد بدن، سر شام شاهنشاه نرفتم، ولی در منزل کار کردم.

تلگراف از ________

به ________

دربار شاهنشاهی

اداره رمز و محرمانه

کشف تلگراف رمزسفارت شاهنشاهی ایران ـــ بغداد

جناب آقای امیراسداله علم وزیرمحترم دربارشاهنشاهی

محترما باستحضار عالی میرساند شب گذشته استاد خلیل اله خلیلی سفیر افغانستان دربغداد بدیدار اینجانب آمد صحبت از وضع افغانستان وموقعیت رژیم فعلی پیش آمد سفیرافغانستان بالحنی که حاکی از کمال تاثربود اظهارداشت متاسفانه آینده افغانستان بسیار تاریك ونگران کننده است واگر دیریا زود پای سردار داودخان از میان برود هیچ شکی نیست که کشور بچنگ عناصرکمونیست خواهد افتاد وکاریکسره خواهد شد . گفت یگانه راه نجات افغانستان در دست اعلیحضرت شاهنشاه ایران است مردم وطن پرست وشاهدوست افغانستان چشم بکمك ویاری شاهنشاه ایران که اوراشاهنشاه خود میدانند دوخته اند . سفیر افغانستان کرارآدرمیان صحبت شاهنشاه ایران را پادشاه ومخدوم خود خواند وگویا شخصا بشرفعرض مبارك ملوکانه رسانیده است که اگر روزی کابل وقندهار

تلگراف از ______

به ______

دربار شاهنشاهی

اداره رمز و مخابره

وضعی شبیه سمرقند وبخارا پیدا کند وضع مشهد و بجنورد چه خواهد بود • گفت آینده افغانستان وایران وسایر کشورهای منطقه باین بستگی دارد ویگانه کسیکه میتواند آینده این منطقه بخصوص افغانستان را از هم اکنون براه راست رهبری کند واز سقوط آن جلوگیری بعمل آورد فقط و فقط شهریار معظم ایران است • گفت چه بسا سردار داود خان هم در باطن خود بی میل نباشد که در افغانستان وضع دگرگون شود و رژیم پادشاهی در آن مجدداً مستقر شود زیرا او ندانسته پادر راهی گذاشته که مشکلی بزرگ برای خود و میهن ببار آورده است• گفت این مطلب راصریحاً موقعیکه داود خان به بغداد آمده باوگفته است لیکن او جوابی نداشته تاباو بدهد • سفیرافغانستان طی صحبت چند بار باعبارت مختلف این نکته رابازگو کردکه باازبین رفتن داود خان و سقوط افغانستان در دامان کمونیزم تمام منطقه درخطرخواهد افتاد وازهم اکنون باید بفکرچاره بود داود خان زندگی جاویدان

تلگراف از ______

به ______

دربار شاهنشاهی

اداره رمز و محرمانه

ندارد وعناصرمفسده جو مترصد از ایران رفتن هستند • برای مزید اگاهی باستحضار عالی میرساند چون ظرف این دوماهه این دومین باربود که سفیرافغانستان بدیدن اینجانب آمد واین مطلب رااظهارمیداشت برای اینجانب یقین حاصل شد که مایل است موضوع بشرفعرض مبارك ملوکانه رسانیده شود لذا منغیرمستقیم جویای نظر او درباره گزارش‌اظهاراتش‌بتهران شدم باقید قسم از اینجانب خواست‌که عرایضش بطورمستقیم یا تنها بوسیله جنابعالی بشرفعرض‌مبارك شاهنشاه رسانیده شود و اَحَدی غیراز آن اطلاع پیدا نکند • گفت ظرف ده روز آینده قصد مسافرت به کرمانشاه را دارد اگر فرصتی فراهم شد که میتوانست جنابعالی راملاقات نماید نتیجه مطلوب حاصل میشد • گفت درنامه ای که جنابعالی برای اومرقوم داشته اید اشاره فرموده اید که درسفرقبلی‌اوبایران اگرازپیش‌میدانستیم که‌اوکجا‌میآید ممکن بود ترتیب ملاقاتی فراهم میشد • بهرحال استنباط اینجانب این است‌که بسیار مایل است

تلگراف از ــــــــ

به ــــــــ

دربار شاهنشاهی

اداره رمز و مخابرات

ـ٤ـ

د رمحلی غیراز تهران توفیق زیارت جنابعالی راپیدا نماید. چون معتقد است آمد ن او بتهران وشرفیابی به پیشگاه مبارك شاهنشاه ممكن است تغییراتی د رافغانستان ببارآورد • مطلبی كه سفیرافغانستان ضمن صحبت د استه یاند انسته بآن اشاره كرد وبنظراینجانب شایان كمال توجه است آن بود كه گفت هم اكنون هرروز تعـــداد زیادی از افاغنه جهت پید اكرد ن كار وامرارمعاش بصورتهای مختلف به ایران میآیند واینها مترصـد آن هستند كه كسا نی باآنها تماس پید اكرد ه آنهارامتشكل نمایند تااحیانا مسائلی رامایه حكومت فعلی افغانستان بوجودآورند ترس او از این است كه اگر بتهران بیاید چنین شبهه ای د رباره او پید اشود • بد یهی است د راین گفته تغییراتی موجود است كه شاید لا زم باشد ازلحاظ عواقب سوئی كه احتمـــالا ممكن است ببارآورد بطورمجد انه مورد توجه اولیای اموورواقع شود •

با عرض ارادت ـــ شهید زاد ه

٨٨٠ ٢ـــ ٥٤/١١/٢٧

LE MINISTRE DE LA COUR

14th February, 1976.

Dear Kermit,

I have the pleasure to inform you that your letter of 11th February 1976 addressed to His Imperial Majesty The Shahanshah Aryamehr was submitted to its High Destination.

I have also laid before my August Sovereign the report which you gave me concerning your discussions with President Sadat and Crown Prince Fahd.

With regard to the proposal of Mr. Jones for the land-based F-18, I am commanded to inform you that we can only consider this matter if it is linked on the other hand to the purchase of oil from Iran. I should be grateful if you would inform me in due course about the attitude of Northrop to our stand.

Finally I will be very glad to submit to His Imperial Majesty the project you have in mind to write about your experiences with the O.S.S. and other related services once you have evolved more concrete plans in this regard.

With best wishes and regards,

Yours sincerely,

Assadollah Alam
Minister of the Imperial Court

Mr. Kermit Roosevelt,

یکشنبه ۳ اسفند ۱۳۵۴

صبح به مناسبت سالگرد سوّم اسفند ۱۲۹۹ و کودتای شاهنشاه فقید به آرامگاه رفتم. بعد برگشتم. شاهنشاه را بسیار بدحال یافتم. نخواستم احوالپرسی کنم چون احساس کردم که گرفتاری، یک گرفتاری روحی است، نه جسمی. به طوری که به عرایض من هم درست توجّه نفرمودند. به هر حال خیلی ناراحت شدم. بعد که مرخّص شدم هرچه فکر کردم مطلبی دستگیرم نشد، الّا این که مبادا در قضیّه اسکاندال شرکت لاکهید آمریکایی برای فروش هواپیماهای C130 پای ژنرالها یا افراد ایرانی هم در بین است. چون کمیسیون تحقیق نهائی آمریکا تا کنون اسامی رشوه‌گیرندگان را فاش نساخته است. فقط در ژاپن و هلند کار به افتضاح کشیده، برای شوهر ملکه هلند و اعضای دولت ژاپن و همچنین اعضای دولت ایتالیا. ولی گفته‌اند در خاورمیانه هم کشورهایی هستند و ممکن است اسامی آنها را بعداً بدهیم.

باری، عریضه[ای] از والاحضرت اشرف رسیده بود تقدیم کردم. ایشان باز پیشنهادهای مضحکی برای مداخله ایران [و] کوبا در امر مبارزه با بیسوادی داده‌اند که فرمودند: هیچ معنی ندارد، کوبا حالا دارد خیلی شلوغ می‌کند. ما نمی‌توانیم با آنها همکاری بکنیم.

تلگرافی از سفیر شاهنشاه آریامهر در لندن در خصوص اجاره دادن جزیره گال، متعلّق به مالدیو رسیده بود.[۱] امر صادر شد ببینید انگلیسیها چه نظری در این زمینه دارند. از رئیس جمهور آمریکا پیامی رسیده بود.[۲] جواب دیکته فرمودند که این جا می‌گذارم. خبری راجع به اندونزی در مورد تقلیل قیمت نفت رسیده بود. فرمودند: فکر

۱- شاه در صدد بود برای نیروی دریایی ایران پایگاهی در اقیانوس هند برپا سازد.

۲- پیام فورد و پاسخ شاه به دنبال این یادداشت آمده است. فورد در پیام پر معنای خود یادآور شده که از نظرات شاه درباره تلاش ایران برای ایجاد تعادل لازم میان هدفهای توسعه‌ی اقتصادی و تقویت نظامی آگاه و نسبت به آن تفاهم و همدلی دارد. در واقع، رئیس جمهور آمریکا به زبان بی‌زبانی می‌کوشد به شاه بفهماند که توسعه‌ی نظامی می‌بایست در حدّ جثّه و امکانات مالی ایران باشد و رشد اقتصادی فدای آن نشود. این پیام در پاسخ نکته‌هایی‌ست که شاه و علم در روزهای پیش به سفیر آمریکا گفته و از کاهش درآمد نفت و در نتیجه عدم امکان ایفای نقشی در اقیانوس هند شکایت کرده بودند.

نمی‌کنم یک دلار در بشکه صحیح باشد، تبلیغات غربی‌هاست. بعد مرخّص شدم. هرچه هنگام خروج گوش کردم صدای پاشنه به هم زدن شاهنشاه را نشنیدم و نظرم در این که حال مبارک خوب نیست تایید شد. با خیلی اکراه، هنگام مرخّص شدن من فرمودند: بعدازظهر یک ساعتی گردش می‌روم. این هم باز نظرم را تأیید کرد که سر حال نیستند.

مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر هم تمام کار کردم. از اخبار مهمّ جهان مسافرت نیکسون رئیس جمهور سابق آمریکا به چین می‌باشد که از طرف دولت چین دعوت شده و احترامات فوق‌العادّه‌ای به او کرده‌اند. البتّه دعوت به مناسبت چهاردهمین سال اوّلین مسافرت نیکسون به چین می‌باشد. بدبخت [جرالد] فورد خیلی ناراحت و دستپاچه شده است که مبادا نیکسون خودش را دوباره کاندید کند.

دوشنبه ۴ اسفند ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. باز هم شاهنشاه را کسل یافتم. ناچار دل به دریا زدم و پرسیدم که چه کسالتی دارید؟ فرمودند: سرما خورده‌ام. با این که در ظاهر اظهار نگرانی کردم، ولی در دلم راحت شدم که شکر خدا را مسئله عمیقی نیست. کم کم ضمن صحبت هم احساس کردم که الحمدالله کسالت روحی نیست.

ملک حسن تلگراف عرض کرده بود که علیاحضرت شهبانو سر راه سنگال در مراکش توقّف فرمایند. فرمودند: به عرض ایشان برسان. اگر خواستند بروند مانع ندارد. (بعد به علیاحضرت شهبانو عرض کردم). فرمودند: در مراجعت چند ساعتی در رباط می‌مانم. من هم جواب ملک حسن را به این صورت دادم.

C O N F I D E N T I A L

Tehran, Iran

February 20, 1976

Your Imperial Majesty:

Secretary Kissinger has brought to my attention your current concerns about a number of issues, primarily in the economic and defense fields but with obvious relevance to broader policy, that are of great interest to us as well as to Iran. I want you to know that I am personally aware of your views and completely understanding and sympathetic of your efforts to achieve, within Iran's resources, the appropriate balance between Iran's economic development and security objectives. We expect that the economic upturn which is occurring in the United States, and is starting in Western Europe, will also be beneficial to Iran.

I have let it be known to the senior officials of my administration who deal with these issues that they should keep constantly in mind the very great importance which I attach to the special relationship that we enjoy with Iran. The collaboration between our two countries is firmly based on common interests, which are not changed by the recurring ups and downs of economic and financial affairs which may affect both our countries.

You have my assurance that I will give my continued attention to these matters and that we will be constantly alert to possibilities of improving the situation which has given rise to your concerns. I am especially pleased that Vice President Rockefeller will be visiting personally with Your Majesty this spring, providing a timely occasion for an exchange of views on how we can best cooperate to further our shared objectives.

With warm personal regards,

(signed) Gerald R. Ford

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi
Shahanshah of Iran
Tehran

22nd February, 1976.

Dear Mr. President,

I thank you very sincerely for your kind letter of 20th February 1976 and I greatly appreciate the deep and sympathetic interest with which you look upon the special relationship between the United States of America and Iran. In view of your profound understanding of what is at stake, I do not expect your attitude to be otherwise.

As you are no doubt aware, Mr. President, I have always attached the highest importance to the very close bonds of friendship and fruitful collaboration linking our two countries together. Our relations have withstood the test of time and are based on a wide community of interests which we both share in our common endeavours to consolidate world peace and security and to contribute to human betterment.

I will be very glad to receive Vice-President Rockefeller during his forthcoming visit to Iran and to confer with him on matters of mutual interest. On the other hand, should the state of his health permit, I will send my Minister of Economic Affairs and Finance to the United States of America during the first ten days of March. He will then be at your disposal should you wish to see him.

With kindest personal regards,

Sincerely,
Mohammad Reza Pahlavi.

The Honourable
Gerald R. Ford,
President of the United States
of America.

راجع به تلگراف بغداد که این جا می‌گذارم جوابی فرمودند که مخابره شد.[۱] فرمودند: در خصوص ولیعهد، من اقدام کردم و او را خواستم که پیام شما به علم چه بود؟ اظهار بی‌اطّلاعی کرد. معلوم می‌شود سرگرد اویسی، آجودانش، این حرفها را از خودش در می‌آورد. عرض کردم: نباید چنین جرئتی داشته باشد. فرمودند: شش ماه قبل در خصوص همین مطلب و بدگویی از مادموازل ژوئل، گزارش کتبی مفصّلی به خود من داده بود. آن هم معلوم شد چندان پایه ندارد. عرض کردم: باز هم فکر نمی‌فرمایید والاحضرت همایونی از شاهنشاه خجالت کشیده باشند؟ فرمودند: نه، به من دروغ نمی‌گوید. عرض کردم: دروغ را عرض نکردم. خجالت عرض کردم. فرمودند: باز هم فکر نمی‌کنم، مثل این که اصولاً وارد جریان نبود.

کارهای جاری را به تفصیل عرض کردم. بعد مرخّص شدم. به کارهای خودم رسیدم. منجمله سفیر اسرائیل و سر دبیر مجله تایم آمریکا را پذیرفتم که سه ساعت وقت مرا گرفتند. سفیر اسرائیل باز هم در خصوص کمک به لوله نفت ایران و اسرائیل که شاهنشاه موافقت نفرمودند شش ماه [اعتبار] در اختیارش بماند مطالبی داشت. بعد هم در خصوص داخل کنسرسیوم نفت و وضع عربستان سعودی اطّلاعات محرمانه‌ای به من داد که به عرض خواهم رساند.

هیئتی هم از کنگره آمریکا به این جا می‌آید که در خصوص کشورهایی که اسلحه آمریکایی دریافت می‌دارند [مطالعه] fact finding کنند. بیوگرافی همه را به من داد و گفت تمام از طرفداران پر و پا قرص اسرائیل هستند.

فراموش کردم بنویسم وقتی از اتاق شاهنشاه امروز صبح خارج می‌شدم گوش دادم یک دفعه پاشنه‌ها را به هم کوبیدند و من احساس کردم امروز حالشان بهتر است.

با سردبیر مجلّه تایم یک [بررسی کلّی] tour d’horizon خاورمیانه کردیم.

۱- تلگراف رمزی که به امضای علم برای حسین شهیدزاده فرستاده شد به این شرح است: «دوست عزیزم، جناب آقای شهیدزاده، سفیر محترم شاهنشاه آریامهر، بغداد، ۲۸۸۰، عیناً از شرف عرض مبارک گذشت نقطه خواهشمندم از قول من به ایشان بفرمایید اگر منظور اطّلاع دادن از جریانات محلّی است که ما به اندازه کافی اطّلاعات داریم ولی اگر منظور دادن پیشنهاد است یا ارائه راه عملی و غیره، در این صورت ممکن است فکری بشود. وزیر دربار شاهنشاهی، اسدالله علم».

سه‌شنبه ۵ اسفند ۱۳۵۴

صبح به فرودگاه رفتم که موکب مبارک علیاحضرت شهبانو به مسافرت سنگال به صورت رسمی تشریف بردند. وقتی هلیکوپتر نشست و شهبانو بدون اعلیحضرت همایونی پیاده شدند من احساس کردم که سرماخوردگی شاهنشاه شدّت کرده، به این جهت تشریف نیاورده‌اند. باری با عجله با هلیکوپتر به نیاوران آمدم و شرفیاب شدم و دیدم که شاهنشاه دچار زکام و سرماخوردگی بسیار شدیدی هستند با سرفه و عطسه زیاد، ولی خوشبختانه تب ندارند.

کارها را با عجله عرض کردم که شاهنشاه را خسته نکنم، منجمله مذاکرات با سفیر اسرائیل را که دیروز نوشته‌ام. فقط یک قسمت اطّلاعاتی که راجع به کنسرسیوم نفت ایران می‌داد که دارند کار را تعمّداً به لیت و لعل [1] می‌گذرانند و همچنین وضع عربستان سعودی که بی‌نهایت بی‌حساب و خر تو خر است و یمانی از جریان وین خیلی وحشت دارد و فعلاً می‌خواهد فقط [ملّی کردن] nationalisation کمپانی آرامکو را تمام کند و کمپانیهای شریک را از ترس این که وسائل اداره آن را نداشته باشد به حال خود می‌گذارد به عرض رساندم.

مذاکراتی که دیروز با سردبیر مجلّه تایم کردم به عرض رساندم که ضمن [بررسی کلّی] خاورمیانه به او حالی کردم که اگر آمریکا وسائل دفاعی ما را که تمام به نفع غرب به کار می‌افتد مجّاناً به ما ندهد لااقلّ در کارهای ما کارشکنی که نباید بکند. بعد عرض کردم: کلنل کاباج از طرف پادشاه مراکش باز برگشته و استدعای شرفیابی دارد. امر فرمودند: تو فعلاً او را ببین که چه کار دارد.

عرض کردم: سفیر اسرائیل در خصوص هیئتی که از کنگره آمریکا می‌آید تا درباره فروش اسلحه به ایران مطالعه کند مطالب اساسی دارد که باید آنها را هدایت کرد وگرنه واقعاً ممکن است این احمقها بروند و رأی به [تحریم صدور] embargo اسلحه به ایران را بدهند. فرمودند: قطعاً با سفیر اسرائیل و طوفانیان ترتیب کار را بده.

۱- [لَیتَ و لَعَلَّ، ای کاش و شاید. کنایه از تلف کردن وقت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر کلنل کاباج را ملاقات کردم. می‌گفت وقتی با مولای حفیظ از ایران به اردن رفتیم ملک حسین اولاً با وساطت برای گرفتن اسلحه موافقت کرد. بعد ما را پیش حافظ اسد فرستاد که وضع مراکش را در مقابل الجزیره برای او تشریح کنیم. ما هم رفتیم و این کار را کردیم و او را خیلی طرفدار یافتیم. به ما گفت هرگز فراموش نخواهد کرد که سربازان مراکشی همدوش برادران سوری در مقابل سربازان اسرائیلی کشته شده‌اند. البتّه یک کلمه راجع به آمدن [به] ایران یا این که می‌خواهیم از ایران وسیله اردن اسلحه بگیریم صحبت نکردیم. بعد که به مراکش برگشتیم ملک مرا پیش ژنرال والترز[1] به آمریکا فرستاد (مقام مهمّی در سیا دارد) و او فوری به دولت آمریکا توصیه کرد که باید کار ما روبه راه شود و آمریکاییها هم فوری موافقت کردند که دولت ایران می‌تواند اسلحه به کشور ثالث بدهد و من برگشتم و به ملک گزارش دادم. گفتم صحیح است عکس‌العمل پیش ما هم پیدا شد و ما هم حالا اسلحه را خواهیم داد. قدری هم وضع صحرا و امکان عمل الجزیره و غیره را برای من تشریح کرد.

بعد که او رفت لرد چالفونت[2] از تلویزیون بی.بی.سی را پذیرفتم و یک ساعت هم در خصوص امور تبلیغاتی در انگلیس با او صحبت کردم. همه جا ما را ورشکسته قلمداد کرده‌اند. البتّه این تبلیغات نفتیهاست. به او گفتم، در یک بودجه ۴۵ میلیارد دلاری، کسر بودجه ۲ میلیارد دلاری علامت ورشکستگی است؟ پس باید دولت انگلیس زیر ورشکستگی باشد. گفت می‌روم و در روزنامه تایمز مقاله در این خصوص می‌نویسم.

تمام شب کار کردم. فقط یک دفعه با تلفن از شاهنشاه احوالپرسی کردم. خواب بودند. پیشخدمت خوابگاه گفت بد حال هستند. بسیار ناراحت شدم. از اخبار مهمّ جهان نطق

۱- ژنرال ورنون والترز (Vernon Walters) چندین زبان خارجی، از جمله فرانسه را به خوبی می‌دانست و از این رو در هنگام سفر آورل هریمن به ایران (تابستان ۱۳۳۰ / ۱۹۵۱) برای مذاکره با دکتر محمّد مصدّق، به عنوان مترجم همراه هیئت نمایندگی آمریکا بود و سپس نیز همین نقش را در هنگام سفر دکتر مصدّق به آمریکا (پاییز ۱۳۳۰ / ۱۹۵۱) به عهده داشت. [مدتی سفیر امریکا نزد ملل متحد و چند سال سفیر امریکا در آلمان بود. اتحاد دو آلمان مقارن سفارت او به انجام رسید. دهم فوریه ۲۰۰۲ - بهمن ماه ۱۳۸۰ درگذشت. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۲- لرد چالفونت روزنامه‌نگاری با سابقه و در دولت کارگری هرولد ویلسون (۷۰-۱۹۶۴) وزیر دون پایه در وزارت امور خارجه‌ی انگلستان بود.

برژنف در کنگره حزب کمونیست شوروی است....

چهارشنبه ۶ اسفند ۱۳۵۴

صبح برخاستم، برف خوبی باریده بود و هوا سرد بود. حال خود من هم در مورد کهیر و خارش بهتر بود. دکتر معایناتی کرد و راضی بود. رفتم شرفیاب شدم. شاهنشاه بد حال بودند. تا دکتر معاینه کرد و رفت ساعت ۱۱/۳۰ شد. شرفیاب شدم. تا ساعت یک شرفیاب بودم. کارهای جاری را ناچار عرض کردم. شاهنشاه در رختخواب خوابیده بودند و گاهی به علّت کسالت خوابشان می‌برد. من چند دقیقه خاموش می‌ماندم. تمام مطالبی را که باید مطالعه فرمایند برای شاهنشاه خواندم منجمله دستخط به رئیس جمهور مصر را که چون مهمّ است این جا می‌گذارم. دعوتنامه رئیس جمهور تونس را که نوشته بودیم مسافرت شما نقطه عطفی در مناسبات ما خواهد بود شاهنشاه با چشمهای بسته فرمودند: چرا نقطه عطف؟ این کلمه بی‌معنی است، حذف کنید.

عرض کردم: مصاحبه شاهنشاه با مخبر US News and World Report را آورده پیش غلام که زیر هر صفحه را امضاء بکنم. چه امر می‌فرمایید؟ فرمودند: دیروز من دیدم و گفتم که عیب ندارد. امضاء کن. عرض کردم: در سؤال دوازدهم شاهنشاه نکته بسیار مهمّی فرموده‌اند، به همین صورت خوب است؟ بعد برای شاهنشاه خواندم. فرمودند: نه، خوب نیست. مدّتی فکر کردند. بعد فرمودند: یک کلمه for you را اضافه کن. عرض کردم: حتّی با این تغییر فکر می‌کنم تند باشد. فرمودند: چه تندی دارد؟ پدرسوخته آمریکاییها اگر بخواهند [تحریم] روی اسلحه ما بگذارند چرا آنها را تهدید نکنم؟ عین مصاحبه را که در صفحه اوّل آن اجازه انتشار هم دیروز مرحمت کردند، این جا می‌گذارم.

مذاکرات با کلنل کاباج را عرض کردم. گزارشات نفتی را چون اقبال نیست به عرض رساندم. وضع استحصال به همان صورت است ۳/۷ ملیون بشکه در روز. باعث ناراحتی شدم.

شاهنشاه باز با چشمان بسته از من سؤال فرمودند: مبارزه با فساد بین مردم چه اثری داشته؟ عرض کردم: اثر خوب. ولی نباید [مبتذل] banalisè بشود و حساب خرده‌ها

تصفیه گردد. بعد هم حدّ و حدود نمی‌شناسد. چنان که همین حالا مقاله واشنگتن پست را آورده‌ام که برای شاهنشاه بخوانم. فوق‌العادّه بد بر علیه والاحضرت اشرف نوشته. برای شاهنشاه خواندم. چیزی نفرمودند (مقاله را این جا می‌گذارم). شاهنشاه در این باره چیزی نفرمودند ولی فرمودند: ما دائماً نظامیها را دراز می‌کنیم ولی این پدرسوخته سیویلها درست گیر نمی‌افتند. عرض کردم: علّت این است که قوانین تعقیب سیویلها کش‌دارتر است.

گزارش سلامتی شاهنشاه را که اطبّاء در پاریس داده‌اند برای شاهنشاه خواندم. راضی شدند. فقط از این که [میزان] dose دوا را دوبل کرده‌اند قدری شک و تردید فرمودند که چرا؟

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله کلنل کاباج مراکشی را پذیرفتم و شرح مذاکرات با او را گزارش به شاهنشاه عرض کردم که جواب مرحمت فرمودند. بنابراین فردا او را به اردن می‌فرستم.

سفیر اسرائیل را پذیرفتم و با او در خصوص چگونگی برخورد با میسیون اعزامی کنگره آمریکا که درباره صدور اسلحه به خاورمیانه مطالعه می‌کند گفتگو کردم.[1] بعد به سفارت کویت رفتم برای جشن استقلال آنها.

از اخبار مهمّ جهان نطق برژنف است که این جا می‌گذارم. همچنین در انتخابات مقدّماتی ریاست جمهوری آمریکا ریگان با آن که شکست خورد خیلی به فورد نزدیک شد و رقیب خطرناکی برای او شد. گلدواتر بین دموکراتها رأی کوبنده آورده که مورد انتظار نبود.

۱- اعضای میسیون عبارت بودند از:

- استیو براین (Steve Brian)، کارشناس سیاست خارجی و دفاعی در کمیته‌ی روابط خارجی سنا.
- جفری کمپ (Geoffrey Kemp)، استاد دانشگاه، مشاور پنتاگون در امور امنیّت بین‌المللی.
- رابرت منتل (Robert Mantel)، کارمند کمیته‌ی روابط خارجی سنا.

بیوگرافی کوتاه اعضای میسیون که اوری لوبرانی، سفیر اسرائیل، به همایون بهادری، معاون وزارت دربار، تسلیم کرده، به دنبال این یادداشت آمده است.

(نامه‌ی علم به شاه)

۶ اسفند ۵۴ ساعت ۷ بعدازظهر

پیشوای بزرگ من

امیدوار است تا این ساعت رفع کسالت از وجود ذیجود شاهنشاه محبوب معظّم من شده باشد. امروز بعدازظهر غلام کلنل کاباج را خواست و به او ابلاغ کرد که اگر عرایضی به خاکپای همایونی دارد باید صبر کند شاید فردا بعدازظهر، افتخار شرفیابی نصیب او شود. و ضمناً به او گفت اگر آنها اسلحه را از اردن بخواهند و اردن از ما مطالبه کند امر مطاع مبارک است که فوری اسلحه مورد نیاز به عنوان خود کشور اردن داده خواهد شد. زیرا این سابقه هست و ما به اردن اسلحه داده‌ایم و اشکالی ندارد. گفت اگر اجازه مرحمت شود من ۲۴ ساعتی بروم به اردن و موضوع را با آنها در میان بگذارم و تمام کنم و بعد برگردم. اگر اجازه مرحمت شد افتخار شرفیابی حاصل نمایم. وگرنه که منتظر می‌شوم شاید افتخار شرفیابی نصیب شود. بسته به امر مطاع مبارک خواهد بود.

با تمام قلب پابوس است

غلام خانه‌زاد علم

غلام حسب‌الامر مطاع مبارک، موضوع ۶ عدد اف ۵ را هم که مرحمت خواهند فرمود به او گفت. حالا که عریضه غلام به این جا رسید به این فکر افتادم که آیا این اختیار و اجازه این گفتگوها را با اردن دارد؟[1]

۱- شاه در حاشیه‌ی این قسمت از نامه نوشته است، «بلی، می‌تواند».

CORRICULUM VITAE OF MEMBERS OF AMERICAN TEAM:

(A) STEVE BRIAN:

Title: Professional Staff Member for the Minority Senate Committee on Foreign Relations.

Age: 33, born in Philadelphia, Rector for International Relations at the University of New-Orleans.

Taught International Relations at various universities in America including American University, Washington.

1971-75, Served aw Assistant to Senator Case (Senior Republican at the Foreign Relations and Appropriations Committee). Is an expert on Foreign Affairs and Defence policies, As of 1975 is serving as an expert of the Foreign Relations Committee of the Senate, representing Senator Case.

Highly intelligent and well versed in matters pertaining defence and Defence Procurements. Is himself a pilot.

Friendly towards Iran.

(B) Professor Geoffrey Kemp:

Age: 37, born in Britain, graduate of Oxford and M.I.T.

Title: Councellor for Senate Sub-Committee for Foreign Appropriations. At the same time he is now teaching at the School of Law and Diplomacy at Fletcher College of Taft University, Mass. 1974-5 was employed at the Pentagon at the office responsible for International Security Affairs in the capacity of Research Associate for the Council on Foreign Relations.

Views: He believes that the U.S. should develop friendly relations with the Persian Gulf States and Saudia Arabia. His attitude towards Iran has been known to be negative. He is of the opinion that the U.S. should give preference to Saudi Arabia over Iran and that the supply of military equipment to Iran should be limited.

(C) Robert Mantel:

Title: Staff Associate to the Foreign Assistance Sub-Committee, Senate Committee on Foreign Relations.

Age: 35, born in U.S.A. and graduate of Columbia University in Foreign Relations.

Was employed by the Office of Appropriations of the Administration

پنجشنبه ۷ اسفند ۱۳۵۴

صبح مقدار زیادی به کارهای جاری رسیدم. منجمله در خصوص امور دانشگاه رضا شاه کبیر با وزیر علوم گفتگو کردم و جلسه عمران کیش را تشکیل دادم و بعد شرفیاب پیشگاه همایونی شدم. گزارش سفیر شاهنشاه در عمّان را عرض کردم که این جا می‌گذارم. بعد عرض کردم: ارتشبد [حسن] طوفانیان، رئیس تسلیحات ارتش، عرض می‌کند رئیس مستشاری آمریکا که عوض شد، به جای او یک افسر نیروی هوایی، متخصّص الکترونیک، می‌آید که ممکن است باعث بعضی زحمت‌ها برای ما بشود (امّا خودم ندانستم چرا).[1] چون این هم افسر نیروی هوایی است و ما قبل او هم افسر نیروی هوایی بود، و چون مقرّر است هر دفعه از نیروی سه‌گانه آمریکا یکی بیاید، خوب است با آمدن این شخص شاهنشاه مخالفت فرمایند. فکری کرده، فرمودند: به ما که هنوز کسی پیشنهادی نداده است. من عرض کردم: قاعدتاً باید وسیله غلام به عرض برسد که هنوز خبری نداریم.

بعد عرض کردم: رئیس شرکت آمریکایی [جنرال داینامیک] General Dynamic برای فروش هواپیماهای اف ۱۶ و دریافت قیمت آن با نفت در تهران است. آیا اجازه می‌فرمایند شرفیاب شود؟ فرمودند: بلی، بیاید. مذاکرات با سفیر اسرائیل را عرض کردم که چه اطّلاعات دقیقی از داخل آمریکا و تمام شخصیت‌های آن جا دارند. فرمودند: ملّت کارآمدی است و کار می‌کند. به هر حال ترتیب این میسیون پدرسوخته را درست بدهید که یک دفعه [تحریم] embargo برای فروش اسلحه به ما نگذارند.

عرض کردم: کلنل کاباج را چنان که دیشب مقرّر فرمودید به عمّان فرستادم. عرض کردم: خبری راجع به تنزّل قیمت نفت عراق دیشب خواندم، ناراحت شدم، به عرض مبارک می‌رسانم. برای شاهنشاه خواندم. فرمودند: بلی، ناراحت کننده است. عرض کردم: شخص مهمّ امریکایی که کاباج در آمریکا ملاقات کرده کلنل [والترز] Walters می‌باشد.

۱- افسر مورد اشاره، سرلشکر کنت مایلز (Keneth P. Miles) بود و شاه، به رغم توصیه‌ی ارتشبد طوفانیان، با آمدن او موافقت کرد.

فرمودند: بلی، می‌شناسم. افسر مهمّ سیا است.

عرض کردم: شهردار تهران عرض می‌کند قرارداد متروی تهران را تمام کردم. اجازه فرمایند ۲۴ اسفند امضاء شود که روز مبارک سالروز تولد شاهنشاه فقید است. فرمودند: چرا دو هفته بی‌ربط معطّل شود؟ هرچه زودتر امضاء کند.

بعد با خوشحالی مرخّص شدم، چون حال شاهنشاه خوب بود. به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر چند ساعتی با دختر خانم فرانسوی که مهمان من بود، ولی به علّت کسالت شاهنشاه موفق نشد زیارتشان کند، گذراندم.

شب تمام کار کردم. عریضه‌ای حضور شاهنشاه عرض کردم. جوابهایی که فرمودند این جا می‌گذارم.[1] مطلب اوّل، همان مطلب دیشب طوفانیان است که نوشته‌ام. مطلب دوّم، شخصی است که کتاب به قلم شاهنشاه را می‌نویسد که به زودی منتشر خواهد شد. مهمان هم همین دختر خانم است که امشب چند ساعتی با او گذراندم.

جمعه ۸ اسفند ۱۳۵۴

صبح سواری رفتم. هوا قدری سرد بود. من هم حال ندار بودم ولی به هر حال دو ساعت سواری بهتر از تنبلی در منزل بود. از آن جا با هلیکوپتر به آرامگاه رفتم و ترتیبات سلام نوروزی در آن جا را بررسی کردم.[2]

بعدازظهر تمام در منزل ماندم و کار کردم. کلنل کاباج [را] که از اردن برگشته دیدم. [فریدون موثّقی]، سفیر شاهنشاه در اردن به دیدنم آمد. او دیروز اجازه خواسته بود با همان هواپیما که کلنل را برد بیاید. من اجازه دادم، به خیال آن که هنگام شرفیابی به عرض خواهم رساند، ولی فراموش کردم. امروز که خاطرم آمد بسیار ناراحت شدم. زیرا مسؤولیّت بزرگی را به عهده گرفته‌ام. به هر حال، بعدازظهر موثّقی و کلنل، هر دو را دیدم. کلنل هم از اردن برگشت. اوّلاً ملک حسین به سفیر شاهنشاه گفته است که هرچه برادرم

۱- نامه‌ی علم به شاه و دستورهای شاه در حاشیه‌ی آن به دنبال این یادداشت آمده است.

۲- سلام نوروزی معمولاً در کاخ گلستان برگزار می‌شد. ولی این بار به مناسبت جشنهای پنجاهمین سال دودمان پهلوی قرار شد در آرامگاه رضا شاه، در شهرری، صورت گیرد.

۷ - [illegible] - ۱۳۵۴

پیشگاه مبارک

صلاح نیست نامه وزیر خارجه امریکا که دیروز توسط [illegible] رسید [illegible] در آن

مخالفت شوروی جواب مستر کیسینجر [illegible] در [illegible]

ملاحظه [illegible] [illegible] [illegible]

olivier warrein هم [illegible] [illegible]

فردا شب مستر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بعد از ظهر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بفرمایند من البتّه مطیع محض هستم. هم هواپیما می‌دهم (هواپیماهای خودم) و هم اسلحه و هم آن چه که از ایران برایم بفرستند خواهم داد. نخست وزیر او هم در این زمینه نامه‌ای به من نوشته است که این جا می‌گذارم. راجع به هواپیماها گفته است، گرچه مراکش قبول نکرده که به جای اینها اف ۵ -E یک به یک، بدهد. باز هم اطاعت می‌کنم.[۱] امّا موثّقی مطالب دیگری از نزدیکی اردن و سوریه و همچنین تصمیم خرید اسلحه از طرف اردن از شوروی و به هم خوردن روابط مصر و اردن و عربستان سعودی و اردن گزارش داد، البتّه به علّت آن که [روابط] بین سوریه با آنها به هم خورده است. اینها خیلی زیاد تازگی داشت. فقط در همه این موارد یک دلخوشی باقی می‌ماند که حافظ اسد از جبهه شوروی کم کم دور بشود. من خیلی بعید می‌دانم. چنان که همین حالا فلسطینیها که حافظ اسد خیال می‌کرد در لبنان در اختیار او هستند به اغوای شورویها دارند از اطاعت او سرباز می‌زنند. یک فرض دیگر هم این خواهد بود که ملک حسین همه اسلحه و همه چیز را از شوروی بگیرد و خودش را آماده پذیرایی آنها بکند بعد با یک کودتای نظامی خودش از بین برود. اینها تمام پیش‌بینی‌هایی است که باید کرد و دید که چه پیش می‌آید.

من امشب عریضه ضمیمه را حضور شاهنشاه عرض کردم.[۲] با آن که اطمینان داشتم در [کاخ] جهان نما پذیرایی نیست، چون هنوز شاهنشاه حال ندارند ولی دستور بی‌ربط [ابوالفتح] آتابای، معاون دربار، مرا به شک انداخت. وقتی جواب آمد و خیالم راحت شد رفتم با دختر خانم ایرانی شام خوردم و سه چهار ساعتی گذراندم. حالا نصف شب است که به خانه برگشته‌ام. عبّاس حاج فرجی که در عریضه نام برده‌ام، پیشخدمت طرف اعتماد ماست که پذیراییهای خصوصی را می‌کند. پارسال مرض قلبی گرفت. او را در زوریخ عمل کردند. از دم مرگ حتمی، خدا خواست، برگشت و حالا حالش خوب است. امروز مصادف اعلام آزادی کامل نسوان وسیله شاهنشاه در کاخ سنا می‌باشد، وقتی که من نخست وزیر بودم.

۱- زید رفاعی در نامه‌ی خود به عنوان علم، تأیید کرده که قرار است از ایران شش هواپیمای اف ۵ - E و ۱۶ توپ ۱۵۵ با مهمّات و تجهیزات لازم دریافت کند و بلافاصله به مراکش تحویل دهد.

۲- نامه‌ی علم به شاه به دنبال این یادداشت آمده است.

۸ - [illegible] - ۱۳۵۲

حضور مبارک عرض می‌شود

دیروز [illegible] را که درباره [illegible] تقی [illegible]

سفیر [illegible] در عمان شنیده که هواپیماهای [illegible]

[illegible] که با [illegible] هواپیماها [illegible]

[illegible] که اعلیحضرت ملک حسین پیام [illegible]

[illegible] دستور [illegible] لازم [illegible]

به تهران بیاید [illegible] دولت آمریکا [illegible]

در اثر [illegible] خبر است [illegible]

[illegible] عفو [illegible]

ضمناً [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] در [illegible]

چون [illegible]

[illegible]

شنبه ۹ اسفند ۱۳۵۴

امروز صبح شرفیاب شدم. گزارش محرمانه [ای] راجع به نفت عرض کردم که امریکاییها باز هم تعلّل می‌کنند و بازی در می‌آورند (اعضای کنسرسیوم). بعد نامه ضمیمه را که زید رفاعی به من نوشته[1] و توسّط کاباج فرستاده بود (زید رفاعی نخست وزیر اردن است) تقدیم کردم و عرض کردم: این جا به نظرم دو اشتباه شده، یکی این که بی‌جهت به من کاغذ نوشته، باید به دولت بنویسد، دیگر این که باید اسلحه برای خودشان بخواهند و خودشان به مراکش بدهند. فرمودند: همین طور است، بگو اصلاح کنند. عرض کردم: کاباج هم که آمده، بالاخره در اردن گفته است که ما به جای هریک هواپیما یک هواپیما خواهیم داد و ملک حسین هم خیلی راضی شده.

مقداری راجع به آمریکاییها و [ساده لوحی] naivety آنها صحبت کردیم که تقریباً حالا دیگر فلج شده‌اند و کنگره نمی‌گذارد هیچ کاری از پیش برود. عرض کردم: ویتنام و آنگولا و آخرین و سوّمی هم مراکش خواهد بود. فرمودند: ممکن است.

برف به شدّت و با زیبایی بسیار می‌بارید. فرمودند: کاش امروز به عنوان استراحت به کیش می‌رفتیم و این مهمانهای تازه وارد را هم می‌بردیم ولی لابد شما آمادگی ندارید. عرض کردم: اگر اراده بفرمایید همه چیز حاضر است. بعد فکری فرمودند. فرمودند: نه، شاید بهتر باشد بمانیم.

بعد مرخّص شدم و با چه عجله، بدبخت کاباج را خواستم که به او بگویم کار به تعویق افتاد. ولی عیب کار این بود که ملک حسین ظرف چند ساعت به خاور دور می‌رفت. ولی بالاخره ساعت پنج موافقت ملک به دست آمد و حاضر شدند نامه را عوض کنند.

بعدازظهر هم تمام کار کردم. با جناب [علی] دشتی راجع به کتابی که می‌نویسد یک ساعت کار کردم. با مخبر رادیو و تلویزیون‌های آمریکا $2\frac{1}{2}$ ساعت، با لژیون خدمتگذاران بشر یک ساعت و نیم، واقعاً خسته و درمانده شدم... ولی شام را با دختر خانم ایرانی خوردم که بسیار خوب بود. چیزی که هست بعد از شام به جای این که موزیک گوش کنم

۱- نامه‌ی زید رفاعی به علم به دنبال یادداشت آمده است.

ناچار بودم کارهای فردا را آماده کنم. ولی به هر حال شبی بی‌درد سر گذشت و بی‌توقّع بیجا!

از اخبار مهمّ جهان کنار آمدن زئیر با آنگولاست. زئیری که می‌خواست با آنگولای دست نشانده روس بجنگد حالا با او کنار می‌آید. چه باید کرد؟ از قدیم گفته‌اند دستی که نمی‌توان برید باید بوسید. فرانسه هم چند روز قبل رژیم کمونیستی آنگولا را شناخته است.

شاهنشاه بعد از چند روز بستری بودن، امروز بین ساعت ۷-۳ گردش تشریف بردند.

یکشنبه ۱۰ اسفند ۱۳۵۴

امروز مصادف با رحلت حضرت رسول اکرم و درگذشت حضرت مجتبی و حضرت رضا علیه‌السلام است. با وصف این برای ما تعطیل نیست. شاهنشاه کار می‌کنند و بالطبع ما هم کار می‌کنیم. صبح در خوابگاه شرفیاب شدم. مصاحبه‌ای که با مخبر لوموند و چهار روزنامه دیگر فرموده‌اند و باید فردا در پاریس منتشر شود تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند. فرمودند: به کلّی غلط است. نزدیک یک ساعت با دقّت خواندند و تصحیح فرمودند.

بعد فرمودند: وزیر مختار آمریکا را احضار کن و به او بگو اولاً باید توپهای ۱۵۵ میلیمتری را که مراکش سفارش داده، مستقیماً به جای اینها که ما می‌دهیم، به ما بدهند. ثانیاً مانع ندارد که به کنگره بگویید این اسلحه را اردن از ایران گرفته که به مراکش بدهد (برای این که یهودیهای کنگره ایراد نکنند). عرض کردم: اتّفاقاً الآن وزیر مختار آمریکا را خواسته‌ام، در دفتر [کاخ] جهان نما منتظر غلام است، به او خواهم گفت. ولی فکر می‌کنم تا این تشریفات بگذرد یا کلک مراکش کنده شده یا کار به صلح و سازش برگزار شده. فرمودند: نه، اوّلاً به این زودی کلک مراکش کنده نمی‌شود، چون یک حمله مستقیم الجزایر بعید است. ولی دست بردار هم نخواهد بود، چون تازه در سازمان وحدت آفریقا در آدیس آبابا، پولیساریو را نماینده مردم صحرا شناختند و جیاپ هم که در الجزایر است. پس این رشته سر دراز دارد. ولی امید هست که مراکشیها، چون عرق ملّیّت آنها جنبیده، از الجزایریها بهتر بجنگند.

المملكة الاردنية الهاشمية
رئاسة الوزراء

Amman, February 26, 1976

His Excellency
Mr. Assadullah Allam,
Minister of the Imperial Court,
Teheran,
Iran.

Excellency,

This is to confirm that the Jordan Government is prepared to accept the receipt of Iranian arms, which will be immediately forwarded to the Government of Morocco.

We understand that the arms which His Imperial Majesty's Government has decided to transfer to Morocco include six F.5.A. aircraft, sixteen 155 m.m. guns, as well as related equipment and ammunitions.

We are prepared to receive the arms immediately and transfer them to Morocco without any further delay.

Please accept, Excellency, the assurances of my highest consideration.

Zaid al-Rifai
Prime Minister

گزارش لوبرانی سفیر اسرائیل را راجع به آمدن هیئت آمریکایی عرض کردم.[۱] فرمودند: نه، این کار مصلحت نیست که وابسته نظامی آنها در مجلس briefing حاضر باشد. ولی به سفیر اسرائیل بگو، چون از طرف آمریکاییها اطمینان به سِرّ نگهداری نیست باید از این کار خودداری کرد، نه این که ما نگرانی داشتم باشیم. ماشاءالله از این تیزبینی و دقّت شاه که هیچ نکته را دور از نظر ندارد. خدا عمرش بدهد.

راجع به تغییر تاریخ شمسی گزارش نهائی را عرض کردم که تاریخ شاهنشاهی بشود. شاهنشاه به این کار علاقه دارند، زیرا که خود، مرد تاریخ، خود تاریخ [و] محوّل[۲] تاریخ است و می‌خواهد که مبدأ تاریخ هم بشود و حق هم با اوست. عرض کردم: تکیه ما باید بر تاریخ هجری باشد که از لحاظ مذهبی مورد قبول است، ولی از لحاظ ملّی، این تاریخ شمسی اختراع یکی از خلفای اموی است برای گرفتن باج از ایران و بی‌جهت در سابق ما آن را تاریخ ملّی کرده‌ایم.[۳] ولی چون در زمان شاهنشاه فقید قانونی شده باید حالا دو مجلس قانون بگذرانند و تاریخ شاهنشاهی را جایگزین کنند.[۴] فرمودند: پیش از عید قطعاً این کار بشود.

عرض کردم: [نلسون] راکفلر هم که جز از کیش و شرفیابی به پیشگاه مبارک نمی‌خواهد جایی برود. حتی گفته نمی‌خواهم نخست وزیر را ببینم. خندیدند. فرمودند: به هر حال پذیرایی او را فراهم کنید.

عرض کردم: شهردار در خصوص توسعه محدوده شهر نظر مبارک را می‌خواهد.

۱- سفیر اسرائیل پیشنهاد کرده بود که هیئت آمریکایی برای توجیه (briefing) به ستاد بزرگ ارتشداران دعوت شوند و وابسته‌ی نظامی اسرائیل که در این زمینه تجربه دارد آماده‌ی کمک به همکاران ایرانی خویش است.

۲- [مُحَوِّل، تغییر دهنده، انتقال دهنده، حال به حال کننده. فرهنگ عمید. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

۳- برخلاف نوشته‌ی علم، تاریخ خورشیدی یا شمسی که پیش از اسلام در ایران متداول بود، پس از اسلام نیز از سوی زرتشتیان و همچنین مردم مازندران به کار برده می‌شد. ن.ک. به مقاله‌ی حسن تقی‌زاده، «تاریخ زمان (تقویم)» در ایرانشهر، جلد یکم، ص ص ۲۶۸-۲۵۴

۴- در پایان سال، تاج‌گذاری کورش مبدأ تاریخ و جایگزین هجری شمسی شد. نخست قرار بود که سال ۱۳۰۰ تبدیل به ۲۵۰۰ شود و به این ترتیب کاربرد تغییر تاریخ آسان باشد. ولی با کمی دستکاری، سال آغاز سلطنت شاه (۱۳۲۰) را برابر ۲۵۰۰ گرفتند و در نتیجه سی و پنجمین سال پادشاهی او ۲۵۳۵ شد.

فرمودند: باید توسعه پیدا کند (درست خلاف نظری که از پانزده سال پیش تا کنون تعقیب شده و این درست است و آن نظر غلط بود). عرض کردم: سال گذشته در اصفهان عرض کردم: استاندار حرف حساب می‌زند. می‌گوید هر جا مردم جمع شوند برای من همین جا شهر است. چیزی که هست، باید مردم پول آب و برق و امنیّت خودشان را تأمین نمایند. فرمودند: مثل این که درست است.

بعد مرخّص شدم. وزیر مختار آمریکا را دیدم و اتّفاقاً او هم تلگرافی از عمّان داشت که تا جریان به اطّلاع کنگره برسد و تصویب کنند بیش از یک ماه طول خواهد کشید. مدّتی با او در خصوص این بازی خطرناک کنگره صحبت کردم. کارم که با او تمام شد منزل آمدم. پذیرایی مختصری داشتم. بعدازظهر تمام در منزل ماندم.

فراموش کردم بنویسم صبح عرض کردم: سرکار فریده خانم باز همان تیتر والاحضرت یا نشان خورشید را می‌خواهند. آقای [محمّد علی] قطبی برادرشان هم سمت سفیرکبیر، و به نظرم باید مرحمت فرمایید. بالاخره ایشان مادربزرگ ولیعهد هستند و چاره نیست. فرمودند: خوب، درویش خانم دیگر چه می‌خواهند؟ فرمودند: چیزی که به من زجر می‌دهد این است که به ظاهر می‌گویند نمی‌خواهم و درویش هستم و در باطن این همه اصرار. عرض کردم: فکر می‌کنم به علیاحضرت هم عرض می‌کنند، منتها ایشان به شاهنشاه چیزی نمی‌گویند. فرمودند: آخر من همیشه دست بالا را گرفته و در این زمینه و این حرکات مسخره‌شان کرده‌ام، دیگر چیزی نمی‌گویند.

دوشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۵۴

صبح در منزل پاره‌ای هم‌ولایتیها را دیدم. بعد شرفیاب شدم. خوشبختانه باز هم برف می‌بارد. شاهنشاه هم از این جهت سر حال بودند و هم از جهت سلامتی که بحمدالله کاملاً باز یافته‌اند. کارهای جاری را عرض کردم. وزیر مختار آمریکا استدعا دارد وزارت خارجه بنویسد که برحسب تقاضای اردن ما این اسلحه‌ها را به آنها می‌دهیم. فرمودند: بلی، بنویسند. ولی قبلاً باید نامه اردن به ما برسد که اسلحه‌ها را می‌خواهیم. ثانیاً تو به وزیر دربار بنویس که از همین حالا باید به آمریکاییها بگویند اسلحه‌ای که برای مراکش

سفارش شده باید به جای این اسلحه مستقیماً به ایران فرستاده شود.

نامه فورد را مرحمت فرمودند که این جا می‌گذارم. فرمودند: از [اکبر اعتماد] رئیس کمیسیون انرژی خودمان هم جریان مذاکرات با سیمنز، رئیس کمیسیون انرژی اتمی [آمریکا] را بپرس و در جواب فورد اشاره به آن بشود.[1] جواب نامه خانم گاندی را هم که مرحمت فرمودند تهیّه کنم.

برنامه جامع دانشگاه رضا شاه کبیر را به عرض مبارک رساندم. خیلی مفصّل بود و پسند فرمودند. عرض کردم: بالاخره هشتصد هکتار در مازندران برای این دانشگاه و دانشگاه [آزاد] و مرکز تعلیماتی تلویزیون گرفتیم و جای...[2] درست خواهد شد. فرمودند: انشاءالله باید در خور نام رضا شاه کبیر باشد. عرض کردم: همین طور می‌شود. فقط اگر پنجاه ملیون تومان سال آینده می‌داشتیم یک دانشکده را به مناسبت پنجاهمین سال راه می‌انداختیم. فرمودند: حالا که پول نداریم.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. سفیر اسرائیل و رئیس ستاد را به طور علیحدّه دیدم و ترتیب [توجیه] briefing آمریکاییهای نماینده، سناتور همفری و اسپارکمن[3] را دادم. امریّه دیروز شاهنشاه را به سفیر اسرائیل گفتم. گفت من نخواستم که در جلسه [توجیه] briefing وابسته نظامی ما شرکت داشته باشد. من خواستم که افسران شما را قبلاً راهنمایی کند. آن چه که با آنها در تل‌آویو مذاکره داشته‌اند به من گفت که این جا می‌گذارم و فردا به عرض مبارک می‌رسانم.

عصری قرار ملاقات با دختر خانم ایرانی داشتم. زمین خورده پایش در رفته است. نتوانست بیاید. من تمام بعدازظهر و شب کار کردم....

باز هم برف می‌بارد.

۱- ن.ک. به یادداشت توضیحی ۱۳۵۵.

۲- یک کلمه ناخواناست.

۳- در یادداشت علم به اشتباه اسپاک نوشته شده است. جان اسپارکمن (John Sparkman) از ۱۹۴۶ سناتور آلاباما و از ۱۹۷۵ به دنبال شکست انتخاباتی فولبرایت، رئیس کمیته‌ی روابط خارجی سنا شد.

سه‌شنبه ۱۲ اسفند ۱۳۵۴

امروز پس از برف این دو سه روزه با آن که در شهر و شمیران چندانی ننشسته هوا آفتابی و بسیار سرد شده است. وقتی شرفیاب شدم شاهنشاه از سردی هوا هم خوشحال بودند که باعث نجات میوه‌جات خواهد شد.

عرض کردم: اقبال به عرض می‌رساند نفتیها به جای این چهارشنبه، چهارشنبه آینده می‌خواهند بیایند و می‌گویند می‌خواهیم مطالعات کاملتری بکنیم. استدعای شرفیابی دارند. فرمودند: اگر شرایط ایران را بی‌کم و کسر پذیرفته باشند، آنها را می‌پذیرم و الّا خیر! عرض کردم: غیرمستقیم خبر دارم که امیدوارند در شرفیابی، آنها مطالبی را به عرض برسانند که شاهنشاه هم قبول فرمایند. فرمودند: ارواح ننه‌شان، خیر!

نامه دیگری از فورد رسیده بود که فرمودند: جواب آن را هم تهیّه کنند. جواب بانو گاندی را تقدیم کردم. توشیح فرمودند.[1]

موثّقی از عمّان تلگراف کرده بود که نامه دولت [اردن] را برای تقاضای اسلحه می‌رسانم. عرض کردم: اگر اجازه مرحمت فرمایند حالا رسماً به آمریکاییها خبر بدهیم که اسلحه را می‌دهیم. فرمودند: تا از طرف مراکش حواله اسلحه برای ما، برای آن چه که می‌دهیم، به آمریکا نرسد، هنوز نه باید اسلحه بدهیم و نه رسماً به آمریکاییها خبری بدهیم. عرض کردم: در این خصوص به قید فوریّت، به وزیر دربار [مراکش] نوشتم. ملاحظه فرمودند. فرمودند: خوب است.

گزارشات [سیروس] پرتوی مدیرکلّ دربار، که بسیار جوان تحصیل کرده و فهمیده‌ایست و او را از طرف اسرائیل دعوت کرده بودند برای یک هفته آن جا رفته تا مسائل ارتباطات دستجمعی آنها را مطالعه کند تقدیم کردم. ملاحظه فرمودند (پرتوی به طور محرمانه با اسرائیلیها هم کار می‌کند و آن دفتر مرا اداره می‌کند). خیلی عالی بود، پسندیدند. مسائلی که وزیر خارجه اسرائیل [ایگال] آلون با او در میان گذاشته بود خیلی باز و روشن بود و معلوم بود که حسن نیّت دارند که یک وزیر خارجه به مدیرکلّ ما این طور

۱- نامه‌ی ایندیرا گاندی نخست‌وزیر هند و پاسخ شاه به دنبال این یادداشت آمده است.

حرف می‌زند. فتوکپی آن را این جا می‌گذارم. عرایض لوبرانی را عرض کردم. که عین آن را این جا می‌گذارم. او هم عرض کرده که او نمی‌خواهد وابسته نظامی آنها در [جلسه توجیه] briefing ستاد حضور داشته باشد. می‌خواهد قبلاً به افسران ما بگوید که امریکاییها چه چیز می‌خواهند و چه می‌پرسند. فرمودند: نه، لازم نیست. خوب نیست اینها این قدر ارتباط پیدا کنند. خود لوبرانی که طوفانیان را کاملاً [توجیه] briefing می‌کند کافی است.

راجع به مسافرت ایتالیا هم فرمودند: به هر صورت به هم نزنید، بهتر است. عرض کردم: این آمریکاییها تقاضای رفتن چاه‌بهار هم دارند. سفارت امریکا از کشفی، دوست غلام که آن جا کنتراتچی نیروی هوایی است خواسته است که آنها را ببرد و پذیرایی کند. این هم اجازه می‌خواهد. فرمودند: چه بهتر، از طرف ما یک شخص فهمیده همراهشان کنید که این [توجیه] briefing بر وفق دلخواه را به صورت خیلی طبیعی انجام بدهد. شاهنشاه را مجموعاً امروز خوشحال نیافتم. قدری هم راجع به خواتین صحبت کردیم. خیلی اقبالی نفرمودند.

عرض کردم: این آخوندهای قم (شریعتمداری) که قرار بود کمک خود را وسیله سفارت شاهنشاه در لبنان بکنند مستقیماً با [موسی] صدر عمل می‌کنند. فرمودند: چه باید کرد؟ آخوند اصولاً...[1] است.

چهارشنبه ۱۳ اسفند ۱۳۵۴

کارهای جاری را به عرض رساندم. منجمله کارت دعوتی که برای سلام عید نوروز بر سر آرامگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر خواهد بود که نمونه آن را این جا می‌گذارم. فرمودند: چرا بالای آن به خواست خدا ننوشته‌اید؟ عرض کردم: صحیح می‌فرمایید، غفلت عجیبی شده.

۱- نقطه گذاری در یادداشت است.

PRIME MINISTER

NEW DELHI
February 20, 1976

Your Imperial Majesty,

I am sending this letter through Mr. M.G. Kaul, Secretary in our Ministry of Finance. It is gracious of you to grant him an audience.

We have greatly welcomed the finalisation of the agreement on the Kudremukh Iron Ore Project. This adds an altogether new dimension to the economic relations between India and Iran. We realise how much this massive project owes to your personal vision and statesmanship. On our part, we are determined to implement the agreement meticulously and we hope it will become a pace-setter for other cooperative projects in our region.

I take this opportunity to thank you for the loan of $ 250 million for economic development. This will enable us to pursue many urgently needed development programmes.

There are many areas in which economic relations between Iran and India can be strengthened further to mutual advantage. I hope that Mr. Kaul will be able to discuss some of the possibilities during his visit. There are also some difficulties regarding oil credits which we have asked him to place before you.

We take great satisfaction from the increasing contact and understanding at all levels between our countries. This augurs well for future peace and prosperity in our part of the world.

With good wishes to you and to the Shahbanou,

Yours sincerely,

Indira Gandhi

(Indira Gandhi)

His Imperial Majesty
Mohammad Reza Pahlavi,
Shahanshah Aryamehr of Iran,
Tehran.

2nd March, 1976.

Your Excellency,

I thank you for your cordial letter of 20th February 1976 which I received from the hands of Mr. M. G. Kaul, Secretary in your Ministry of Finance.

The warm sentiments which you have expressed with regard to the relations between Iran and India are much appreciated and I would like you to know that I take great satisfaction from the expansion of the economic ties between our two countries to the mutual advantage of our peoples. In this context, I believe that the finalisation of the agreement on the Kudremukh Iron Ore Project is indeed an important milestone in our economic relations and will no doubt pave the way for more intensified and fruitful collaboration between our two countries in the years ahead.

I am also fully convinced that the promotion of increasing contact and understanding between Iran and India is a vital element in the preservation of peace, stability and security in our region.

I was glad to have the opportunity of discussing with Mr. Kaul various aspects of Irano-Indian relations and in particular ways and means of further strengthening our economic cooperation. He has also given me a revealing account of the development programmes which your Government intends to implement for the benefit of your nation.

The Empress joins me in conveying our best wishes to you.

Sincerely,

Her Excellency
Mrs. Indira Gandhi,
Prime Minister of India,
NEW DELHI.

عرض کردم: کلنل کاباج مجدّداً برحسب دستور ملک حسین پیش حافظ اسد رفته و حالا احساس می‌کند که نخواهند توانست هواپیماها را از روی سوریه پرواز بدهند. همان مطلبی است که شاهنشاه مکرّر می‌فرمودند و اینها این قدر خوش‌بین بودند. فرمودند: تنها راه این است که هواپیماها را پیاده کنیم و حمل کنیم و آنها یا وسیله هواپیماهای نیروی هوایی سعودی در آن جا حمل کنند، یا وسیله [هواپیماهای] کرایه‌ای.

راجع به اسرائیل عرض کردم که برای اعراب شاخ و شانه می‌کشد. فرمودند: حق دارد. اعراب که هرگز اتّحاد نداشته و نخواهند داشت. عرض کردم: briefing آمریکاییها هم قرار شد فقط وسیله طوفانیان باشد و اسرائیلیها او را قبلاً brief بکنند. فرمودند: بسیار خوب.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله رئیس شرکت راکول آمریکایی را پذیرفتم. شرکت بسیار بزرگی است با دو ملیارد دلار [عملکرد] turnover در سال. این شرکت فعلاً [مراقبت] monitoring مکالمات خلیج‌فارس را با ما کنترات بسته، به مبلغ ششصد ملیون دلار. البتّه ما با این قرارداد پلیس واقعی خلیج فارس می‌شویم.[1]

بعدازظهر نیز تمام کار کردم. منجمله برای تأسیس تاریخ شاهنشاهی جلسه[ای] با نخست وزیر، رئیس مجلس سنا و رئیس مجلس شورا و چند نفر از معاونین دربار داشتم. به مهمانی سفارت مراکش رفتم. اوّلین جلسه هیئت امنای دانشکده فنّی امیر شوکت‌الملک علم را در بیرجند داشتم و از این کار فوق‌العادّه راضی هستم.

بعد سر شام رفتم. مطلب مهمّی نبود. علیاحضرت شهبانو شرح مسافرت سنگال را می‌فرمودند و تعریف این که مردم آن جا تمیز هستند. من به شاهنشاه عرض کردم: خبری محرمانه شنیده‌ام که عدنیها یک کشتی اسلحه روسی را نپذیرفته‌اند. گویا ملک

۱- قرارداد مورد اشاره در زمستان ۱۳۵۳ بسته شد و هدف آن، ایجاد تأسیسات شنود الکترونیک برای مراقبت مخابرات نظامی و سیویل در سراسر خلیج‌فارس بود. چون ایران کارشناسان ورزیده‌ای در این زمینه نداشت شرکت راکول شماری از بازنشستگان سازمان امنیّت آمریکا (National Security Agency) و شاخه‌ی نیروی هوایی آن (Air Force Security Service) را استخدام کرد. به درخواست شاه، این قرارداد محرمانه بود ولی در پایان ماه مه ۱۹۷۵ (بهار ۱۳۵۴) روزنامه‌ی نیویورک تایمز آن را فاش کرد. تأسیسات همانندی در بهشهر در کرانه‌ی دریای خزر مستقیماً از سوی انگلیسیها (Government Communications Headquarter) به منظور مراقبت مخابرات در شوروی اداره می‌شد.

خالد سبیل آنها را چرب کرده، وعده و وعید داده است و دارد آنها را از روسها می‌برند.[۱] فرمودند: باید درست باشد. معلوم شد مثل همیشه، شاهنشاه قبل از من خبر دارند!

پنجشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۵۴

عریضه والاحضرت اشرف را تقدیم کردم. با دقّت ملاحظه فرمودند. فرمودند: به رئیس سازمان برنامه و همچنین نخست وزیر تذکر بده که ما می‌دانستیم شما می‌خواستید نیروگاه برق نکا در مازندران را که یکی از بزرگترین قراردادهاست به فرانسویها بدهید و حالا آلمانیها ارزانتر بوده‌اند، کارشکنی می‌کنید. خیلی تعجّب کردم. عرض کردم: نخست‌وزیر و رئیس سازمان برنامه خیلی خواهند ترسید. فرمودند: باید بفهمند که همه جریانات را ما می‌دانیم. مصاحبه کندی را با US News and World Report عرض کردم که نسبت به صدور اسلحه به خاورمیانه، به خصوص کشورهای ساحل خلیج‌فارس، شدیداً مخالفت کرده است. سؤال فرمودند: مصاحبه من با همین روزنامه کی در خواهد آمد؟ عرض کردم: فکر می‌کنم هفته آینده.

بعد که مرخّص شدم دستخطّ مبارک را در جواب فورد به عرض رساندم. عجیب است که در یک خط و یک کلمه، یک حرف کوچک را توجّه فرمودند و وسیله آجودان کشیک تذکر دادند. من واقعاً خجل و از خودم ناامید شدم. چون این نامه را دوبار قبلاً خواندم که اشتباهی در آن نباشد، به علاوه معنی آن را (که کمتر سخت‌گیری در شرایط تأسیس مؤسّسات اتمی است) خوب بفهمم و به این نکته توجه نکردم. ماشاءالله از این دقّت و هوش، که با این همه گرفتاری دقیقه[ای] فروگذار نمی‌شود.[۲]

ناهار، وزیر خارجه پرتقال[۳] که یک سرگرد نظامی است در پیشگاه شاهنشاه بود. من هم بودم. مطلب مهمّی که گفتگو شد یکی این که در پرتغال اورانیوم هست، دیگر این که با آن که قرار است انتخابات مجلس و بعد از آن انتخابات رئیس جمهوری به عمل آید باز

۱- [عین متن اصلی است.] (توضیح ویراستار کتاب‌سرا).

۲- پیش‌نویس پاسخ شاه به فورد به دنبال این یادداشت آمده است.

۳- [در متن اوّلیّه هم نام کشور پرتغال به همین صورت نوشته شده است. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)].

هم شورای نظامی تا پنج سال ناظر بر همه امور خواهد بود و این توافق بین شورای نظامی و احزاب سیاسی توسّط همین سرگرد پیدا شده است. معلوم می‌شود بسیار مرد زرنگی است. مطلب دیگر موضوع آنگولا و آفریقا بود که شورویها که از دو طرف (آنگولا و موزامبیک) شروع به تسخیر آفریقا کرده‌اند قصد دارند وسط آفریقا را ببرند او می‌گفت وقتی آنگولا در دست ما بود ما هم می‌خواستیم تا موزامبیک برسیم. زور انگلیسیها زیادتر بود. آنها گفتند ما نمی‌گذاریم بین مستعمرات شرقی آفریقای ما شکاف وارد شود. شاهنشاه فرمودند: چیز عجیبی است حالا که موزامبیک به رودزیا اعلان جنگ داده انگلیس گفته ما ابداً به رودزیا کاری نداریم باید خودش جنگ بکند.[1]

بعدازظهر و شب را تمام کار کردم. از اخبار مهمّ جهان همین اعلان جنگ موزامبیک به رودزیاست که جنگ آنگولا و آفریقای جنوبی را در دنبال خواهد داشت. بعد ببینیم در آفریقا چه پیش می‌آید. البتّه این رژیمهای شوروی گدا معلوم نیست چه مدّت با این فکر و عقیده می‌مانند.

فراموش کردم بنویسم صبح که شرفیاب شدم نامه رئیس ستاد ارتش اردن را به عرض رساندم. فرمودند: برای وزیر خارجه بفرست که حالا رسماً به آمریکاییها اطّلاع بدهند.

جمعه ۱۵ اسفند ۱۳۵۴

امروز جشن درختکاری بود. صبح را در یکی از تپه‌های بلند شهستان پهلوی پنجاه درخت بلوط به میمنت پنجاهمین سال سلطنت پهلوی غرس شد. یکی را شاهنشاه غرس فرمودند بقیّه را علیاحضرت شهبانو و والاحضرتها و رجال کشور - نمره ۱۹ متعلّق به من بود. سواری هم به هم خورد. چون هوا بسیار عالی بود بی‌نهایت متأثّر شدم. اگر وظیفه درختکاری نمی‌داشتم صبح اجازه می‌گرفتم که شرفیاب نشوم و به سواری بروم.

۱- منظور رودزیای جنوبی است. سفیدپوستان این مستعمره برای جلوگیری از تفویض استقلال به اکثریّت سیاه‌پوست، یک جانبه اعلام استقلال کردند. این عمل از سوی انگلستان و سازمان ملل محکوم شد و بالطبع انگلستان حاضر نشد از رودزیا علیه موزامبیک که پناهگاه استقلال‌طلبان سیاه‌پوست رودزیا شده بود پشتیبانی کند. سرانجام سفیدپوستان کاری از پیش نبردند و در ۱۹۸۰، رودزیا، با نام تازه‌ی زیمبابوه Zimbabwe، مستقل شد.

دربار شاهنشاهی

سازمان مرکزی

شماره ....

تاریخ ....

پیوست ....

۱۴ - اسفند ۱۳۵۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۵)

۵۲-۱۲-۱۴

4th March, 1976.

Dear Mr. President,

I have received with great pleasure the letter which you entrusted to your Representatives Dr. Seamans and Under-Secretary Maw with whom I had interesting discussions during their recent visit to Tehran.

The personal interest which you have shown in the cooperation between our two countries in the field of nuclear energy is greatly appreciated and represents an important step forward in the conclusion of the proposed agreement between Iran and the United States of America.

I fully share your concern for the non-proliferation of nuclear weapons and, I appreciate your leadership and the significant role which the United States of America has assumed in this respect. Iran, as a signatory to the Non-Proliferation Treaty is certainly anxious to see that the Treaty is applied as widely as possible in its letter and spirit and will deploy any effort to foster this goal.

As you, Mr. President, are no doubt aware, the Non-Proliferation Treaty has two important aims that consist of preventing the spread of nuclear weapons and at the same time facilitating the exchange of nuclear technology, equipment and materials for peaceful purposes. As you yourself know so well, Iran has initiated an important nuclear programme in order to support its rapid economic development which necessitates the widespread and increasing use of energy. In order to assure the successful implementation of our nuclear programme, we will have to be assured of a flow of nuclear technology and the transfer of equipment and materials based on sound economic considerations. I would therefore very much hope, Mr. President, that your non-proliferation policy would remain flexible enough to allow a fruitful and meaningful cooperation to prevail between our two countries in the field of nuclear energy.

In keeping with the special relationship between our two countries and the importance which you and I attach to this matter, we look forward to

continuing our discussions in this regard which I trust will lead to the conclusion of the cooperation agreement in nuclear energy.

With best wishes,

Sincerely,

The Honourable Gerald R. Ford,
President of the United States of America,
WASHINGTON, D.C.

بعدازظهر تمام در منزل کار کردم.

شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۵۴

صبح شرفیاب شدم. به عرض رساندم که علیاحضرت شهبانو امر می‌فرمایند صد هزار دلار دیگر هم از طرف بانک عمران به پادشاه سابق آلبانی قرض داده شود. با آن که تا کنون چهارصد هزار دلار قرض گرفته است. فرمودند: چه باید کرد؟ بدهید.

عرض کردم: در موضوع امر مبارک به نخست وزیر درباره کارخانه نکا[1] چون خود والاحضرت هم با نخست وزیر صحبت کرده‌اند، آیا باز هم آن امر سخت شاهنشاه به نخست وزیر ابلاغ شود؟ فکری فرمودند بعد فرمودند: نه و دیگر هیچ نفرمودند و من فکر کردم که بسیار خوب کردم که پریروز وقتی این مطلب را شنیدم، به رئیس دفتر مخصوص گفتم دست نگه دارد.

عرض کردم: والاحضرت شهناز ضمن فرمایشات مختلف که به من امر فرمودند: ده ملیون تومان هم [اضافه برداشت] overdraft از بانک عمران می‌خواهند. فرمودند: فقط ده ملیون؟ (البتّه با خنده). عرض کردم: بلی. فرمودند: تعجّب است این بچّه چه قدر تحت تأثیر این مردکه الدنگ شوهرش می‌باشد. این آقا پسرِ هیپی چه طور یک دفعه پول پرست شد؟ عرض کردم: آن هیپی‌گری برای وصول به این هدف بود. یعنی اوّل جلب قلب والاحضرت تا از آن راه به این نتیجه برسد. فرمودند: صحیح است. عرض کردم: ولی به هر حال کارهای خلاف قاعده نکنند ما حرفی نداریم. با هم خوش باشند چه بهتر. فرمودند: درست است.

عرض کردم: در نقشه سلام آرامگاه صف ژنرالها خیلی فشرده جلوی مدعوین، هم نازیباست و هم خیلی نظامیها زیاد به چشم می‌خورند. از این مطلب من شاهنشاه ناراحت شدند. فرمودند: ما از آن دماگوگها نیستیم که از وجود نظامیهای خودمان خجالت بکشیم. من ناراحت شدم، با وصف این عرض کردم: در تمرین که کردیم به

۱- ن.ک. به یادداشت ۵۴/۱۲/۱۴

هیچ وجه قشنگ نبود. به علاوه جا را تنگ می‌کنند. فرمودند: نقشه را بیاور ببینم. دیگر من عرضی نکردم.

گزارش محرمانه‌ای که از طرف اینتلیجنس سرویس انگلیس و سرویس آمریکاییها رسیده بود تقدیم کردم. خیلی با دقّت اخبار مربوط به آفریقا و شوروی را مطالعه فرمودند. یک ساعت طول کشید.

بعد من مرخّص شدم. قدری به کارهای جاری رسیدم. سر ناهار رفتم که [جیمز کالاهان] وزیر خارجه انگلیس شرفیاب بود.[1] صحبت‌های متفرقه شد. چون مطالب اساسی را در شرفیابی قبل از ظهر صحبت کرده‌اند. سر ناهار مردکه احمق شروع کرد به تعریف کردن از من و از خانواده من و کاردانی من و بالاخره طرف اعتماد بودن من از طرف ذات اقدس همایونی. شاهنشاه با کمال آقایی تأیید فرمودند. اگر در زمان اعلیحضرت رضا شاه کبیر چنین پیش آمدی می‌شد یقیناً ظرف هفته‌های آینده کلک من کنده بود. بعد از ناهار شاهنشاه فرمودند: صورت مذاکرات پیش از ظهر ما را بگیر مطالعه کن که روی آن دستوراتی دارم.

بعدازظهر با آن که کمی ناراحت بودم به دیدن یک دختر خانم ایرانی رفتم که گفته‌اند:

هنگام تنگدستی، در عیش کوش و مستی   کاین کیمیای هستی، قارون کند گدا را

دو ساعت بسیار خوبی گذشت.

سر شام رفتم، مطلب مهمّی نبود. فقط علیاحضرت شهبانو جلوی شیطنت‌های سگ بزرگ شاهنشاه را جداً گرفتند که سر به بشقاب همه می‌زند. شاهنشاه فرمودند: چرا این طور می‌کنی؟ جواب دادند همه به این سگ هم تملّق می‌گویند. تنها من نمی‌خواهم این کار را کرده باشم. نفهمیدم شاهنشاه خوششان آمد یا بدشان؟

بعد منزل آمدم. حالا نصف شب است، مشغول کار می‌باشم.

۱- جیمز کالاهان (Leonard James Callaghan) سپس در سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۶ نخست‌وزیر انگلستان شد. صورت جلسه‌ی مذاکرات شاه و کالاهان در پرونده‌ی علم موجود است.

یکشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۴

صبح زود عریضه[های] ضمیمه را حضور شاهنشاه عرض کردم. در هامش نامه سفیر شاهنشاه در مصر و هم چنین نامه سفیر شاهنشاه در اردن اوامری صادر فرمودند.[1] بعد به فرودگاه آمدم. شاهنشاه به اتّفاق شهبانو تشریف آوردند و ساعت ۱۰ صبح به طرف پاکستان تشریف بردند. در فرودگاه دو تلگراف به رباط و عمّان مخابره کردم. جواب مصر را برای مراجعت شاهنشاه گذاشتم چون رئیس تشریفات نتوانست در فرودگاه جواب مرا بدهد که تصمیم بگیرم برای آمدن سادات چه وقت را تعیین کنم. از یکشنبه تا چهارشنبه در کیش بودم. به کارهای عمرانی این جا که یک دریا شده رسیدگی کردم. کاخ ولیعهد دارد تمام می‌شود. آب شیرین کن به ظرفیّت ده هزار متر مکعّب در روز و همچنین مرکز برق بسیار بزرگ این جا به کار می‌افتد. هتل اوّل نزدیک به اتمام است و هتل دوّم شروع شده. کازینو نزدیک به اتمام است. زمین گلف آماده شده ولی هنوز عقب هستیم. از اخبار مهمّ جهان کمک دو ملیارد دلاری آمریکا به مصر است که ظرف دو سال انجام خواهد شد.

پنجشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۵۴

امروز به ملاقاتها و کارهای جاری گذشت. منجمله فارلند، سفیر سابق آمریکا راکه در ایران کار کوچک تجارتی دارد و گاهی سری به ایران می‌زند، ملاقات کردم. به من گفت از دستم ساخته است که جلوی افشای اسامی اشخاصی که در کار رشوه‌گیری از شرکتهای بزرگ آمریکایی دست داشته‌اند بگیرم. زیرا حالا دولت آمریکا تصمیم گرفته است نگذارد بی‌جهت این اسامی منتشر گردد. گفتم خوشبختانه ما در ایران نگرانی نداریم، گو این که شما ما را [فاسد] corrupt جلوه می‌دهید، حالا معلوم شده که خیلی بیش از ما فاسد هستید، به خصوص اعضای سنا و کنگره شما. گفت متأسّفانه همین طور است. گفتم

۱- فریدون موثّقی، سفیر ایران در اردن، گزارش داده که آمریکا هنوز موافقت خود را برای تحویل سلاح به مراکش اعلام نکرده است. شاه در حاشیه‌ی این گزارش نوشته است: «از آمریکاییها تحقیق کنید». گزارش بهرام بهرامی، سفیر ایران در مصر، درباره‌ی تعیین وقت قطعی مسافرت انور سادات و بانو به ایران است.

برعکس، ما می‌خواهیم که هرچه اسامی باشد گفته شود و از این جهت باکی نیست و حتّی خود ما هم اگر شما نخواستید اسامی را منتشر کنید تقاضا خواهیم کرد که به ما بدهید که خودمان منتشر کنیم. خیلی ناامید شد. اخیراً به خصوص کمپانی لاکهید افتضاح عجیبی بر سر پرنس برنهارد شوهر ملکه هلند و اعضای دولت ژاپن درآورد.

ساعت $4\frac{1}{2}$ بعدازظهر شاهنشاه به سلامتی از پاکستان مراجعت فرمودند، ولی حالت زکامشان هنوز باقی بود. عرض کردم: آن جا که گرم است، چه طور معالجه نشدید؟ فرمودند: [تهویه] air conditioning پدر در می‌آورد.

از دیروز صبح ساعت ۶ تا امروز ساعت ۶ بعدازظهر در تهران برف می‌بارد. اگر زمستان بود و برفها ذوب نمی‌شد حالا یک متر برف می‌داشتیم. در تمام سطح کشور هم بارندگی ادامه دارد. از این حیث شاهنشاه بسیار خوشحال بودند. برای من شکی باقی نمانده که بارندگی ایران [ادواری] cyclique است و این دوره هم سی ساله می‌باشد یعنی سی سال ترسالی و سی سال خشک‌سالی.

از اخبار مهمّ جهان باز هم به هم ریختگی لبنان است. حالا یک قسمت ارتش یاغی شده، به این بهانه که ما مسلمان هستیم و بیشتر افسران مسیحی. ولی حقیقت این است که فلسطینیها می‌خواهند ارتش را در دست بگیرند و آنها هم دو شعبه‌اند یکی الفتح به ریاست عرفات که معتدل است و حاضر بود با لبنان کنار بیاید و دیگری صاعقه که رادیکال و تندرو است و معلوم نیست تحت تأثیر کیست (البتّه روسها) و به هر حال این دوّمی است که باعث این تحریکات در آن جا شده و باز کار لبنان را عقب انداخت. یعنی من فکر نمی‌کنم که اصولاً وضع لبنان سر و صورتی بگیرد زیرا سوریه هم که مداخله می‌کند، خود کنترل چندانی روی فلسطینی‌ها ندارد. در داخل خود هم دچار ناراحتی است. هم اکنون معلوم نیست [مأموریت] mandate [نیروهای] سازمان ملل را می‌تواند در بلندیهای جولان تمدید کند یا نه؟ بین سوریه و اردن حالا نزدیکی برقرار است (عمق آن معلوم نیست). مصر و سوریه به هم زده‌اند. لیبی و مصر به هم زده‌اند. لیبی با الجزایر بر علیه مراکش ساخته است. این است دنیای عرب و فرمایش پیامبر اسلام یا خدای متعال

در قرآن کریم الاعرب اشدّ کفراً و نفاق[1]. دیگر از اخبار مهمّ جهان اعلام کیسینجر است که اگر منافع ملی آمریکا اقتضا کند بمب اتمی به کار می‌بریم. وضع خود کیسینجر در داخل آمریکا رو به خرابی است. زیرا دیگر هیچ کس به حرفهای او اعتماد نمی‌کند. تا جایی که گفته است اگر وجود من برای انتخابات فورد مضرّ باشد حاضرم کنار بروم. به علاوه سیاست [تنش زدایی] détente او با روسها دچار شکّ و تردید مردم آمریکا قرار گرفته است. فورد در انتخابات فلوریدا بر رقیب خود ریگان غالب شد و در حزب دموکرات هم باز کارتر بر سایرین پیروز شد. انتخابات مقدّماتی فلوریدا مهمّ است.

جمعه ۲۲ اسفند ۱۳۵۴

صبح شاهنشاه احضار فرمودند و چه خوب شد که احضار فرمودند زیرا که فردا، شنبه، برای قرائت پیام همایونی به مناسبت ذوب آهن باید به اصفهان بروم و تمام کارهایم عقب می‌افتاد. وقتی در اتاق خواب شرفیاب شدم پاهای شاهنشاه در یک مایع صابونی قرار داشت. تعجّب کردم. عرض کردم: شاید برای بر طرف کردن سرماخوردگی پاشویه می‌فرمایند. خندیدند. فرمودند: تب که ندارم که پاشویه کنم. ناخنهایم را ملایم می‌کنم که بعد بزنم. با آن که از بارندگی خوشوقت بودند، ولی باز هم آن اندازه سر کیف نبودند. من احتیاط کردم و عرایضم را کوتاه کردم.

برنامه جشن را عرض کردم و سلام نوروز را. فرمودند: ولیعهد با ما به آرامگاه بیاید بهتر است تا این که قبلاً برود. عرض کردم: قبلاً این طور تصویب فرمودید. فرمودند: خوب حالا عوض می‌کنم! فکر می‌کنم علیاحضرت شهبانو این طور خواسته‌اند.

برنامه‌های والاحضرت همایونی را به بلژیک و شوروی عرض کردم که در تابستان و پاییز آینده خواهد بود. تصویب فرمودند.

تلگرافی از مراکش رسیده بود. به عرض رساندم و جواب فرمودند که چون تمام سابقه

۱- [اصل این جمله که آیه قرآن است چنین است: اَلاَعرابُ اَشَدُّ کُفراً وَ نِفاقاً. (توضیح ویراستار کتاب‌سرا)]

را این جا می‌گذارم دیگر چیزی نمی‌نویسم.[1]

برنامه آمدن سادات، رئیس جمهور مصر، را به عرض رساندم. تصویب فرمودند که در ماه خرداد باشد. جریان مسافرت نمایندگان سناتورها را که در مورد فلسفه و لزوم فروش اسلحه به ایران مطالعه می‌کنند و رفتن آنها را به بندرعباس و ترتیبی را که داده بودم عرض کردم که آنها را مجموعاً اداره کردیم و فکر نمی‌کنم گزارش نامناسبی بدهند. ضمن اظهار خوشوقتی خندیدند. فرمودند: ما را ببین که اسیر چه گه‌هایی هستیم. سه تا پسره جُعلّق کونی راجع به سرنوشت ما باید تصمیم بگیرند. تازه اگر اینها بگویند خیر، آمریکا نباید به ایران اسلحه بدهد، مگر ما چلاقیم؟ از جای دیگر می‌خریم. خلاصه مذاکرات دیروز با فارلند سفیر سابق آمریکا در تهران را به عرض رساندم. فرمودند: بسیار جواب خوبی دادی. از رئیس جمهور صحرای مغرب تلگرافی رسیده بود و از شاهنشاه استدعا کرده بود او را به رسمیّت بشناسند. ملاحظه فرمودند. خیلی خندیدند.

بعد که مرخّص شدم، این آقای لوس، شاپور اردشیر جی، باز لوس شده بود و آمده بود که باید عریضه فوری به پیشگاه شاهانه توسّط فلان کس تقدیم کنم. به گارد گفتم بگویید عریضه را بفرستید، خودم نمی‌توانم بیرون بیایم. فرستاد، فوری تقدیم کردم. جوابی مرحمت فرمودند که این جا می‌گذارم. خودم هم بیرون نرفتم، به او پیغام دادم که درباره عریضه شما امری نیست. راحت شدم و از شرّ او خلاصی یافتم.

عصری با آن که هوا سرد بود، به اصرار سواری رفتم. در فرح‌آباد، اسب زیبای من را حاضر نکرده بودند.اسبی که باید برایم به جزیره کیش بیاورند زین کرده‌اند که امتحان کنم. ظاهراً اسب بدی نبود. سوار شدم، برای امتحان تاخت کردم. زمین خوردم. من و اسب در هم غلطیدیم. خوشبختانه اسب روی من نیفتاد، ولی من به شدّت به زمین کوبیده شدم، ولی جایی نشکست. با آن که دست چپ و دنده‌های چپم به شدّت متألّم است، ولی فکر نمی‌کنم شکسته باشد. گو این که حالا نمی‌توانم دستم را تکان بدهم. ولی روی تجربه و سابقه که می‌دانم محلّ ضرب که مور شد بسیار دردناک می‌شود. بلافاصله تا

۱- تلگراف درباره‌ی نحوه‌ی انتقال توپهایی که مراکش به آمریکا سفارش داده، به ایران است.

بلند شدم دستم را تکان دادم، خوب تکان خورد. فهمیدم نشکسته است. با همه ناراحتی خیالم راحت است. پس از آن باز چشم سفیدی کردم، با همه تألّم، اسب نازنینم را سوار شدم. یک ساعتی با زحمت سواری کردم، ولی نتوانستم تاخت و تاز کنم.

از اخبار مهمّ جهان باز هم به هم ریختگی لبنان است. یک ژنرال، فرمانده پادگان بیروت، کودتای نظامی کرده خواستار استعفای رئیس جمهور شده است. همچنین استعفای رئیس الوزرا. آنها هم استعفا نمی‌دهند. این هم گویا قدرت دستگیری آنها را ندارد. صورت مسخره[ای] پیدا کرده است. در این ساعت که من این یادداشت را می‌نویسم پارلمان لبنان و شورای عالی مسیحیان لبنان به طور جداگانه تشکیل است. شاید رئیس جمهور مسیحی از مسیحیان مسلّح کمک بگیرد.

شنبه ۲۳ اسفند ۱۳۵۴

صبح زود از خواب برخاستم که برای خواندن پیام همایونی به مناسبت روز ذوب آهن به اصفهان بروم، گو این که دیشب تقریباً به علّت درد دست نخوابیدم، وقتی بیدار شدم دیدم به شدّت برف می‌بارد. در دلم خوشحال شدم که شاید سفرم موقوف شود چون دستم به شدّت درد می‌کند. همین طور هم شد. فرودگاه بسته شد و نتوانستیم برویم. شرفیاب هم نشدم، زیرا که دیروز بیشتر عرایضم را کرده بودم، به علاوه دستم زیاد درد می‌کند. فکر کردم قرار بود از اصفهان برگردم عکس بگیرم. بهتر است همین حالا بروم عکس بگیرم شاید شکسته باشد. به علاوه قدما گفته‌اند با وَجَع [1] به حضور شاهان رسیدن خلاف ادب است. رفتم بیمارستان دربار، عکس گرفتم. خوشبختانه مو درزی در استخوان بازو دیده نشد، تمام کوفتگی شدید است.

بقیّه روز را به کارهای جاری رسیدم. شاهنشاه بعدازظهر به گردش تشریف بردند. من به مناسبت جشن‌های پنجاه ساله پهلوی به دانشگاه تهران رفتم. بعد به منزل برگشتم و تمام کار کردم.

۱- درد.

یکشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۵۴

صبح زود به مناسبت تولّد اعلیحضرت رضا شاه کبیر به آرامگاه رفتم. بعد شرفیاب شدم و شاهنشاه را سر حال دیدم یعنی واقعاً به صورت شکوفان. معلوم شد مهمان تازه وارد ما را خیلی پسندیده‌اند.

باری نامه نهائی پذیرایی از راکفلر و سلام نوروز را تصویب فرمودند. بسیار خوشحال شدم. این مرد بزرگ اگر این اندازه هم دلخوشی نداشته باشد به زودی نابود می‌شود. مقام را که در حدّ اعلا دارد و عوارض زندگی مثل پول یا حقّه‌بازی و این مسائل مطلقاً مورد علاقه او نیست. تنها و تنها دلخوشی، در یکی دو دفعه در هفته، آن هم به مدّت بسیار کوتاه، ملاقاتهای خصوصی و گردشهای عصرانه است. اگر با این فشار و ناملایمات و بندبازیهایی که در زندگی خصوصی و سیاسی و اجتماعی خویش دائماً باید بکند این دلخوشی را هم نداشته باشد. دیگر کاتاستروف است و به نیستی او می‌انجامد.

عرض کردم: نوروز نزدیک می‌شود و سرکار فریده خانم یکی از دو موضوع را انتظار دارند، یا مقام والاحضرتی و یا نشان خورشید. اجازه مرحمت فرمایید انجام شود. فرمودند: من با علیاحضرت هم صحبت کردم. ایشان هم تعجّب دارند که این درویش خانم این چیزها را برای چه می‌خواهد. عرض کردم: تعجّب می‌کنم که نظر علیاحضرت این است، چون من یقین داشتم که ایشان در حضور علیاحضرت هم استدعا کرده‌اند. فرمودند: اتّفاقاً نه، این طور نیست. حالا بیاییم و به او نشان خورشید بدهیم. آن وقت جواب مادرم را که البتّه خواهرم شمس به شدّت تحریک خواهد کرد چه بدهیم؟ باز یک درد سر اضافی برای خودمان درست کنیم؟ دیدم درست می‌فرمایند و واقعاً چه گرفتاریها این مردبزرگ دارد. عرض کردم: هر قدر هم از من گله بکنند دیگر من در این خصوص عرضی به خاکپای مبارک نخواهم کرد. عرض کردم: قطبی برادرشان هم می‌خواهد سفیر سیّار بشود. فرمودند: واقعاً تعجّب می‌کنم. در عین حال من از عکس‌العمل علیاحضرت شهبانو در تعجّب هستم.

بقیّه کارهای جاری بود که عرض کردم. منجمله تلگراف تبریک نامزدی پادشاه سوئد که با یک دختر آلمانی سه سال بزرگتر از خودش (دختر یکی از صاحبان صنایع بزرگ

آلمان) ازدواج می‌کند. فرمودند: مثل این است که ما برای نامزدی تلگراف نمی‌کنیم. فقط برای عروسی تلگراف می‌کنیم. عرض کردم: یک مسئله خصوصی و شخصی است، بسته به نظر مبارک است. فرمودند: مطالعه کنید. پادشاه ۲۹ ساله و دختر ۳۲ ساله است.

فراموش کردم بنویسم که صبح اوّل وقت، قبل از شرفیابی من، سفیر جدید اندونزی اعتبارنامه تقدیم می‌کرد. وقتی شاهنشاه پیش از ورود سفیر به تالار تشریف آوردند مقدار زیادی از من احوالپرسی فرمودند (چون دیشب به علّت درد دست سر شام نرفتم) و ترتیب افتادن مرا از اسب سؤال فرمودند. خیلی باعث تعجّب آجودانهای کشوری و لشکری شده بود که این همه سؤال از جزئیات برای چیست؟ بعد همه استعجاب می‌کردند و به صورت خیلی عجیبی به من نگاه می‌کردند. خاطرم آمد که فوشه[1] از ناپلئون خواسته بود سرگوشی در حضور جمع با او حرف بزند، ولو به او فحش بدهد و بد بگوید. حالا با این صراحت و این قدر بزرگوارانه احوالپرسی شاهنشاه از من معلوم است چه اثری بر حاضرین می‌گذارد. در قلبم شکر شاهنشاه، بیش از آن شکر خدای را به جا آوردم که حافظ گوید:

بر در شاهم گدایی نکته [ای] در کار کرد
گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزّاق بود

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. بعدازظهر در رکاب علیاحضرت شهبانو به دانشگاه ملی رفتم که پانزدهمین سال تأسیس آن بود. در بین تشریفات، من خود را از جریان خارج کردم و به یک دختر ایرانی رساندم که با او چای بخورم. بسیار جالب بود. بعد من منزل آمدم، کار کردم و تا حالا که نصف شب است مشغول کار هستم. سر شام به علّت درد دست نرفتم.

یادم رفت بنویسم آخر وقت شرفیابی صبح، شاهنشاه در خصوص مراکش از من جویا شدند. عرض کردم: معلوم است همان روز جمعه که امر فرمودید همان دقیقه اوامر اجراء شد و مسائل را قبلاً با طوفانیان و وزارت خارجه چک کردم و بعد تلگراف کردم. شاهنشاه

۱- ژوزف فوشه، وزیر پلیس ناپلئون.

بسیار راضی شدند. هنگام مرخصی صدای پاشنه‌های پای شاهنشاه را چندین دفعه شنیدم و بسیار خوشحال شدم.

امروز جلسه مشترک مجلسین تاریخ شاهنشاهی را اعلام کرد. ...

دوشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۵۴

صبح به دانشگاه ملّی رفتم و در جلسه ششصد نفر محققّین و نویسندگان که به مناسبت برگزاری جشنها تحقیقات عمیقی کرده یا کتابهای مفیدی نوشته‌اند شرکت کردم و از آنها تشکّر به عمل آوردم.

بعد شرفیاب شدم. شاهنشاه سر حال بودند. کارهای جاری را عرض کردم. منجمله این که ملک حسین هم استدعا کرده در مراجعت از خاورمیانه یک شب در تهران بماند. عرض کردم: با این همه گرفتاری واقعاً زیاد است. فرمودند: چاره نیست.

عرض کردم: نمایندگان ولایات که برای شرکت در جشنها به تهران می‌آیند، در حدود سه هزار نفر است. عید در دهکده المپیک جشن و شادمانی خواهند داشت. بسیار قشنگ است که والاحضرتها در آن جلسه شرکت فرمایند. فرمودند: عیبی ندارد. عرض کردم: والاحضرت همایونی هم شرکت بفرمایند؟ فرمودند: از خودش بپرس.

عرض کردم: والاحضرت اشرف استدعا می‌کنند هنگام سال تحویل استدعا دارند چند دقیقه قبل یا بعد شرفیاب شوند که نمی‌خواهند با سایرین باشند. این عرض را کردم و بلا گفتم. به قدری اوقات مبارکشان تلخ شد که من کمتر دیده بودم. فرمودند: اینها چه خیال می‌کنند که من چه کاره هستم و این بدبختها بدون من کی هستند؟ مگر من در اختیار آنها هستم و باید در اختیار آنها باشم؟ اصلاً نمی‌خواهم بیاید. هر غلطی که می‌خواهد بکند که نباید به من بگوید. تو هم نباید به من بگویی. باید آنها را به وظائفشان آشنا بکنی. من بسیار پشیمان شدم و بسیار تأسّف خوردم که چرا قبلاً به فکر خودم نرسید که این تذکّر را به والاحضرت بدهم. باری دیگر دیر شده بود. سایر عرایضم را فقط به تقدیم چند دستخط که توشیح فرمایند برگزار کردم، منجمله دستخطّی به پادشاه لسوتو. خدا خواست این مهمان ما تقاضای خرید بعضی اسبابها کرده بود که نسبتاً گران بود.

ناچار به عرض رساندم. قدری آتمسفر تغییر کرد و باز قدری از او تعریف فرمودند. هنگام مرخّص شدن گوش کردم. خوشبختانه صدای پاشنه‌های شاهنشاه را یکی دو دفعه شنیدم. خیالم راحت شد.

بعدازظهر رئیس جمهور گامبیا آمد. خوشبختانه امروز برف و بارندگی نبود، وگرنه این بدبختها لخت، سینه پهلو می‌شدند. شب هم به همین مناسبت مهمانی رسمی در کاخ نیاوران بود.

سه‌شنبه ۵۴/۱۲/۲۶ - اسفند ۱۳۵۴ یا ۲۵۳۴ شاهنشاهی

صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را به عرض مبارک رساندم. عرض کردم: هنگام امتحان بالینی شاهنشاه رسیده است و باید دکتر صفویان برای معاینه شرفیاب گردد. فرمودند: البتّه زودتر تعیین کن با ایادی بیاید. می‌بینم باز این طحال پدرسگ بزرگ شده به طوری که با دست خود من هم لمس می‌شود. عرض کردم: مطلب ناراحت کننده‌ای نیست، ولی باز هم احساس کردم شاهنشاه ناراحت هستند. بنابراین عرض کردم: با بعضی امراض باید ساخت، چاره نیست. مثل مرض قند یا رماتیسم یا این امراض خونی. چنان که شاهنشاه می‌دانند، من خودم گرفتار این مرض خونی هستم و هریک ماه یک دفعه بنا به تجویز اطبّاء آمریکایی یک [یورش] attack شدید دوایی ظرف ۲۴ ساعت می‌کنم و ۱۲ قرص آنتی‌بیوتیک مخصوص و شدید و قوی می‌خورم. بعد از آن چنان تن من تب خال و کهیر می‌زند که از زندگی سیر می‌شوم و حتّی چند شب نمی‌توانم بخوابم. امّا اهل گله و شکایت و اظهار این مطالب، حتّی به خانواده خودم هم نیستم. تا چه رسد که به عرض مبارک برسانم. ولی منظورم این است که به این امر تسلیم شده‌ام که این مرض همراه من تا عمر دارم خواهد بود اگر بدتر از این نشود بهبود محال است. چون به هر صورت، به علّت بالا رفتن سن، در تنزّل هستیم. ماشاءالله اعلیحضرت همایونی که ناراحتی ندارید. هم در نهایت قدرت و صحّت هستید و هم از لحاظ بنیه و وزن بدن متعادل. شاهنشاه در حدود ۷۳ کیلو هستند و من ۵۵ کیلو. یعنی در ظرف سال گذشته من ۹-۷ کیلو کم کرده‌ام. احساس کردم که قدری باعث راحتی شاهنشاه شدم.

عرض کردم: آیت‌الله گلپایگانی تلگرافی به رؤسای مجلسین و دولت کرده و به تاریخ شاهنشاهی ایراد کرده است.[۱] یکی از دو کار را می‌توان انجام داد، یا بی‌اعتنایی و یا چاپ نامه او و حمله شدید به او. ولی عقیده غلام بر بی‌اعتنایی است. چون دیگر این آیت‌الله‌ها مقام و عرضه ندارند. اگر ما به او اعتناء کنیم باعث اعتبارش می‌شود. فرمودند: حرف تو صحیح است، با وصف این با رؤسای مجلسین و نخست وزیر و رئیس ساواک هم مشورت کن.

عرض کردم: صورت جلسه مذاکرات شاهنشاه با کالاهان را وزیر خارجه فرستاده، غلام به دقّت خواندم. حال اوامر مبارک چیست؟ فرمودند: منظورم این بود که باز هم [امیرخسرو] افشار برود پیش پادشاه مسقط و بگوید که انگلیسیها نسبت به نادرستی و فساد بعضی اطرافیان شما به ماگزارشاتی می‌دهند، مواظب باشید. عرض کردم: افشار که این مطلب را چند ماه قبل با او در میان گذاشت و او عرض کرد که سفیر انگلیس در مسقط با یک کنتراتچی زد و بند داشته، چون من او را کنار زده‌ام این گزارشات را می‌دهد. فرمودند: درست است، خاطرم آمد. پس به افشار بگو دوباره با سفیر انگلیس در تهران صحبت کند ببیند آیا مطلب دیگری غیر ازگزارش سابقی هست یا نه؟ ولی پیام سلطان به ما را به او نگوید.

مصاحبه شاهنشاه را با US News and World Report به عرض رساندم. به دقّت ملاحظه فرمودند و فرمودند: در موضوع [تنش زدایی] détente این طور که او نوشته، من نگفتم. دقّت کنید ببینید نسخه اصلی چیست. عرض کردم: نسخه اصلی را داریم و البتّه دقّت خواهیم کرد.

بقیه کارهای جاری را عرض کردم. منجمله دستخطی را تقدیم کردم که برای سلطان مسقط جهت تبریک عروسی او توشیح فرمایند. ملاحظه فرمودند. فرمودند: زنش را

۱- در ۲۴ اسفند ۱۳۵۴ (زاد روز رضا شاه)، جلسه‌ی مشترک دو مجلس مقرّر داشت که: «در این هنگام که آیین فرخنده بزرگداشت پنجاه سال شکوهمند دودمان پهلوی برگزار می‌شود... مجلسین... با ایمانی قاطع به نظام شاهنشاهی که در طول بیش از بیست و پنج قرن منشاء و مبنای قوام و دوام قومیّت و ملّیّت کشور ما بوده است، آغاز سلطنت کورش کبیر، بنیان گذار شاهنشاهی ایران را به عنوان سرآغاز تقویم و مبدء تاریخ ملّی ایران به شمار می‌آورند.»

ملکه خطاب کرده‌اید. فکر نمی‌کنم اعراب ملکه انتخاب کنند، عوض کنید. ماشاءالله، ماشاءالله به این همه دقّت و وای به این نفهمی و نادانی و بی‌دقّتی ما.

بعد مرخّص شدم. با هلیکوپتر به آرامگاه، برای تمرین روز عید رفتم. سر ساعت آن جا بودم. بعدازظهر و شب تمام کار کردم. شب در جشن تولّد دخترانم شرکت کردم. بحمدالله خوش گذشت. هر دو ماه اسفند دنیا آمده‌اند (۲۰ و ۲۵ اسفند و هر دو، ماهی هستند).

از اخبار مهمّ جهان اعلام استعفای ناگهانی نخست وزیر کارگر انگلیس مستر ویلسون است. دیگر هم فشار بر رئیس جمهور لبنان از طرف ژنرال احدب شورشی که سوریه هم به کمک او شتافته و ارتشی از فلسطینی‌ها به کمک او فرستاده است. او هم هنوز مقاومت می‌کند، البتّه به پشتیبانی مسیحیها.

چهارشنبه ۲۷ اسفند ۱۳۵۴

این یادداشتها را در کاخ پذیرایی شهر (که سابقاً کاخ اختصاصی شاهنشاه بود و بعد به علیاحضرت شهبانو مرحمت فرمودند و ایشان هم به دولت فروختند) می‌نویسم. شاهنشاه با ملک حسین مشغول مذاکره هستند. علیاحضرت شهبانو با ملکه عالیه مشغول صحبت می‌باشند. نخست وزیر و وزیر دربار اردن هم در هتل محلّ اقامت خود هستند و این جا نمی‌باشند که وقت مرا بگیرند.

باری روزی پر از گرفتاری داشتم. صبح شرفیاب شدم. کارهای جاری را عرض کردم. منجمله پیام آیت‌اللّه خوانساری را به عرض رساندم. فرمودند: به آنها توضیح بدهید که ما سال هجری قمری راکه همیشه مورد عمل آقایان علما بوده است که تغییر نداده‌ایم. شما کی به سال هجری شمسی عمل می‌کردید که یقه‌درانی می‌کنید؟ عرض کردم: این بیچاره از عرض این مطلب فقط به قول خودش وظیفه شرعی خود را انجام می‌دهد و قصد انشائی ندارد و قابل اعتناء هم نیست. عرایض دیگری هم کرده است. اجازه مرحمت فرمایید به آنها جواب مثبت بدهم. فرمودند: بدهید.

متن مصاحبه اصلی خودشان را با US News and World Report به عرض مبارک رساندم. فرمودند: آن چه درباره [تنش زدایی] détente این جا گفته‌ام به کلّی حذف کرده.

از او توضیح بخواهید چرا؟ رئیس کمپانی [لاکهید] Lockheed (همان کمپانی پدرسوخته‌ای که دنیا را به کثافت کشید و خوشبختانه به ایرانیها نسبتی نداد)، استدعای شرفیابی کرده بود. فرمودند: ما چه کاری به او داریم که وقت بدهیم؟

راجع به ورود و حرکت ملک حسین و شام امشب عرض کردم. فرمودند: خوب است فردا برود که ما به کارهای خودمان برسیم. تکلیف شام را هم امشب تعیین می‌کنیم.

من بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری رسیدم. منجمله جایزه [سلطنتی] بهترین کتاب سال را [دادم]. [این جایزه را] همه ساله شاهنشاه به برندگان مرحمت می‌فرمایند. ولی امسال به مناسبت انعقاد سلام در آرامگاه این کار ممکن نمی‌شود. امر فرمودند من بدهم (واقعاً نهایت مرحمت است).

بعد سفیر انگلیس را پذیرفتم. مقدار زیادی کارهای جاری داشت که مربوط به صورت جلسه مذاکرات شاهنشاه و کالاهان بود. بعد هم مسئله تشریف فرمایی علیاحضرت شهبانو به انگلیس بود و همراهی ایشان با ملکه انگلیس هنگام گشایش نمایشگاه هنر اسلامی (شهبانو مهمان مادر ملکه انگلیس به صورت غیررسمی هستند). به او گفتم این مطلبی که می‌گویم نه به شاهنشاه، نه به شهبانو عرض کرده‌ام، ولی اگر قرار باشد هنگام گشایش، شهبانو پشت سر ملکه شما راه بروند من نخواهم گذاشت که در این تشریفات شرکت فرمایند. مگر این که جلوی ملکه راه بروند یا لااقلّ پهلوی او. با انصاف، قبول کرد. گفت، همین امروز با لندن صحبت می‌کنم.

بعد مقدار زیادی در خصوص استعفای ویلسون صحبت کردیم. من گفتم خیال می‌کنم چون ویلسون پولی‌تیسین ماهری است، احساس کرده است که جناح چپ بالاخره باعث زحمت او می‌شود، کنار رفت. با آن که اخیراً که به یک لایحه او رأی مخالف دادند، به طوری که رد شد و او ناچار شد رأی اعتماد بخواهد و گرفت (چون چپیها از انتخابات فوری ترسیدند، به او رأی اعتماد دادند). گفتم اگر این باشد جای افسوس است و بالاخره شما به کجا می‌روید؟ گفت اخیراً بالاخره با رأی اعتماد، تودهنی به آنها زد. اینها هم نشان دادند که ببر کاغذی هستند. ولی من خیال می‌کنم علّت استعفای ویلسون آن بود که همیشه می‌خواسته است در اوج قدرت کنار برود. یعنی وقتی که انفلاسیون را تا

اندازه‌ای مهار کرد و یونیونها را برای درخواست اضافه مزد کنترل کرده و صنعت انگلیس را به جایی رسانده و تا اندازه‌ای تعدیل [کسر بودجه] deficit کرده، فکر کرده است بهترین موقع کنار رفتن اوست. جای تعجّب است که پنج ماه قبل یک [سوداگر] businessman انگلیسی این جا آمد و ادّعا داشت که رفیق ویلسون است و می‌خواست که من برای او کار چاق کنی کنم. او می‌گفت ویلسون تا چند ماه دیگر استعفا خواهد داد و حالا درست در می‌آید. کمی هم راجع به جانشین او حرف زدیم که در حزب کارگر ممکن است کالاهان وزیر خارجه یا دنیس هیلی وزیر خزانه داری یا [روی] جنکینز انتخاب شوند. به نظر او شانس کالاهان از همه بیشتر است.

باری خیلی پرحرفی کرد، من نتوانستم ناهار بخورم. به فرودگاه رفتم که رئیس جمهوری گامبیا ساعت $2\frac{1}{4}$ بعدازظهر می‌رفت. بعد به منزل برگشتم که ناهار بخورم و قدری استراحت کنم. آمدن ملک حسین جلو افتاد، به عروسی خواهرزاده خودم و خواهرزاده خانم که دعوت داشتم، نتوانستم بروم. ملک حسین در این کاخ اقامت می‌کند و قرار است شاهنشاه او را تنها بگذارند که زودتر استراحت کند، بلکه فردا صبح برود.

در فرودگاه اعلیحضرت همایونی از من پرسیدند امسال مثل هر سال سفیر شوروی خواهش نکرده بیاید در کیش مهمان تو باشد؟ عرض کردم: خیر، حتّی پریشب در مهمانی گامبیا، گفتم کیش می‌روم، چیزی نگفت. فرمودند: آخر از ما قهر است (در مورد ظفار و حمله ما به آنها). عرض کردم: باشند. فرمودند: هرگهی که خودشان می‌خواهند در آفریقا و سایر نقاط دنیا می‌خورند، مانع ندارد. به ما ایراد دارند که به یک دولت برادر و دوست، عمّان، کمک می‌کنیم. عرض کردم: تا بوده، این طور بوده و حرف حساب فقط از دهن توپ در می‌آید. ضمن صحبت فرمودند: کلاهت را سرت بگذار هوا سرد است. عرض کردم: جلوی مردم خجالت می‌کشم که در مقابل شاهنشاه کلاه سرم باشد و این شعر را برای شاهنشاه خواندم.

شاه اگر لطف بی‌عدد راند   بنده باید که حدّ خود داند

جریان **پنجشنبه ۲۸ اسفند ۵۴ و جمعه ۲۹ اسفند ۵۴** را یکی می‌نویسم.

پنجشنبه، صبح زود، برای تمرین روز سلام عید به آرامگاه رفتم. بعد به فرودگاه برگشتم، چون ملک حسین بایست ساعت ۱۰ می‌رفت (البتّه تمام این راهها را باید با هلیکوپتر رفت وگرنه ترافیک غیرممکن است). باری مذاکرات ملک با اعلیحضرت همایونی تا ساعت ۱۲ طول کشید. من پس از یک ساعت که از این جا و آن جا در فرودگاه با نخست وزیر اردن صحبت کردم، یک ساعتی هم با او تخته زدم. خیلی خوب بازی می‌کند.

در رکاب شاهنشاه به کاخ نیاوران آمدم. به اختصار شرفیابی پیدا کردم. نامه سفیر آمریکا راکه دیشب تقدیم کرده بود (پیش از آمدن ملک حسین) به من مرحمت فرمودند و فرمودند: در این زمینه به تفصیل با ملک صحبت کردم، به سفیر آمریکا بگو. ولی بگو اگر بخواهید او را رها کنید چنان که کرده‌اید، سخت پشیمان خواهید شد. شما پیش دوستان عرب خودتان روی که حساب می‌کنید؟ عربستان سعودی؟ آیا عربستان سعودی را یک کشور حساب می‌کنید یا یک مخزن پول و نفت؟ به هر حال باید به ملک کمک کنید و فوری هم بکنید و بگو که من در این قضیّه با فورد هم صحبت خواهم کرد (نامه سفیر آمریکا را این جا می‌گذارم).

بعدازظهر تشریفاتی در دانشگاه تهران بود که از طرف تمام دانشگاههای ایران لوحه سپاسی به مناسبت اقدامات خداپسندانه به علیاحضرت شهبانو تقدیم می‌شد. شرکت کردم. خیلی خسته بودم، سر شام نرفتم.

جمعه ۲۹ اسفند ۱۳۵۴

جمعه صبح شاهنشاه با نخست وزیر و چند نفر از وزرا سهمیه[1] سال آینده را تصویب فرمودند. بعد یک خارجی شرفیاب شد و بعد من در حمّام شرفیاب شدم. کارهای جاری و

۱- در پایان هر سال مقرّرات واردات و صادرات سال بعد و میزان سود بازرگانی کالاهای وارداتی (که در زبان گفتاری سهمیّه خوانده می‌شد) از سوی وزارتخانه‌ی مسؤول بازرگانی خارجی، تهیّه و نکته‌های اساسی آن در جلسه‌ای در حضور شاه بررسی می‌شد. سپس این مقرّرات در جلسه‌ی هیئت وزیران مطرح و به تصویب می‌رسید.

توشیحی را به عرض رساندم. از جمله خبرهای قابل توجّه این که فرمودند: کمونیست‌ها پنجاهمین سال راگرمتر از دیگران تبریک داده‌اند.

وقتی در حمّام بودم علیاحضرت شهبانو تشریف آوردند که به شاهنشاه بفرمایند ناهار خیلی دیر شده. مرا دیدند خجالت کشیدند. شاهنشاه فرمودند: الآن راجع به شما صحبت می‌کردیم، چون علم با سفیر انگلیس صحبت کرده و از طرف خودش گفته است اگر قرار باشد در افتتاح نمایشگاه اسلامی لندن ملکه ایران نفر دوّم باشند نخواهد گذاشت که در مراسم افتتاح شرکت فرمایند. علیاحضرت فرمودند: به این تندی؟ شاهنشاه فرمودند: هیچ عیبی نداشته.

تلگراف دیگری به مناسبت تبریک تولد حضرت پیغمبر اکرم باز از حکومت صحرا رسیده بود. فرمودند: نکند اشتباهاً در تلو تلگرافات معمولی به او جواب بدهید. عرض کردم: البتّه خیر. فرمودند: حال که الجزیره این قدر به کوبا نزدیک شده و البتّه قصد دارد به وسیله آنها کارهایی در صحرا بکند من هیچ اهمّیّت نمی‌دهم که اسلحه را مستقیماً به مراکش بدهم ولی دیگر حالا دیر شده است و اقدامات مقدّماتی دیگری انجام داده‌ایم. عرض کردم: ولی تا اسلحه به دست آنها برسد ممکن است کار از کار گذشته باشد. فرمودند: فکر نمی‌کنم. عرض کردم: فکر نمی‌فرمایید چون وضع بومدین در داخل خودش بد است این بازیها را راه می‌اندازد؟ فرمودند: خیلی زیاد امکان دارد.

بعدازظهر تمام در منزل کار کردم. شاهنشاه باز هم در دفتر کار کردند.

شنبه ۳۰ اسفند ۱۳۵۴

با آن که روز آخر سال بود و بعدازظهر سال تحویل می‌شد باز شاهنشاه صبح کار کردند و طبعاً من شرفیاب شدم. عرض کردم: ناطقین فردا می‌پرسند که اعلیحضرتا، علیاحضرتا، والاحضرتا خطاب کنند، یا همان یک نفر یا که دو نفر اوّل کافی است؟ تأمّلی فرمودند. بعد فرمودند: دو نفر اوّل کفایت می‌کند. سکّه‌های یادگاری جشن را تقدیم کردم، پسند فرمودند.

عرض کردم: صبح سفیر اسرائیل را پذیرفتم و او گزارش داد که گزارش میسیون

آمریکایی که از طرف سناتورها برای مطالعه صدور اسلحه به ایران یا جلوگیری از آن آمده بودند بسیار به نفع ایران تنظیم شده بود. البتّه یک نکته را تأمّل داشته‌اند، آن این که به ایران بیشتر باید داده شود یا به عربستان سعودی. شاهنشاه قاه‌قاه خندیدند، البتّه از حمق آمریکاییها. عرض کردم: برای پول آن است نه اثر آن در وزنه جهانی.

گزارش فلّاح را در مورد نفت دریای خزر که بسیار مهمّ است تقدیم کردم.[۱] به دقّت ملاحظه فرمودند. امر فرمودند: راجع به آبهای ساحلی، وزارت امور خارجه به دقّت مطالعه کنند و فوری گزارش بدهند. راجع به مطالب دیگر، رئیس سازمان برنامه، مجیدی، و وزیر دارایی و اقتصاد، هوشنگ انصاری، گزارش بدهند. خطابه فردا و نطق بعدازظهر نوروزی را تقدیم کردم. پسند فرمودند.

بعد مرخّص شدم. به کارهای جاری آخرین ساعت روز آخر سال رسیدم. موقع سال تحویل چون علیاحضرت شهبانو مرا دعوت نفرموده بودند خلاف ادب دانستم که سر سفره [هفت] سین بروم ولی تمام خانواده تشریف داشتند. من فقط حضور علیاحضرت ملکه پهلوی رسیدم و تبریک عرض کردم. شب هم عریضه پیوست را عرض کردم.

جمعه، دیروز، در خصوص نرخ گندم به شاهنشاه عرض کردم که خیلی ارزان است و کشاورزی صرف نمی‌کند. فرمودند: ابداً چنین چیزی نیست. با جایزه‌ای که از لحاظ کود و مساعده و غیره می‌دهیم صرف می‌کند و حتّی از قیمت آمریکا هم گرانتر است. عرض کردم: برداشت در هکتار آمریکا بیشتر است، ممکن است قیمت پایین‌تر برای آنها صرف کند. امّا مطلب بر سر این است که گندمی که از آمریکا می‌خریم، در ایران برای ما سه برابر قیمت گندم ما تمام می‌شود و به هر حال خیال می‌کنم حضور شاهنشاه خبرهای صحیح عرض نشده باشد. فرمودند: این طور نیست. با وصف این برو تحقیق کن و به من بگو.

۱- گزارش رضا فلّاح و نامه علم به شاه به دنبال این یادداشت آمده‌اند.

یادداشت

شرکت ملی نفت ایران

۲۸ بهمن ۱۳۵۴

جناب آقای امیر اسدالله علم

نفت در دریاهای بحر خزر

فرانسویها از طرف شورویها مأموریت یافته‌اند در دریاهای بحر خزر برای اکتشاف و استخراج نفت حفاری کنند. مسئله حدود حفاری خود را از دولت شوروی خواهند داد

نظر باینکه شورویها اظهار داشته‌اند حفاری در کلیه منطقه بحر خزر انجام خواهد شد و فقط ایران حق ماهیگیری از آبهای ساحل خود را دارد؟

شورویها اظهار داشته‌اند که این وضع فوق‌العاده است و ناظر به یک قرارداد قدیمی است که ایران با روسیه تزاری امضا کرده است (ظاهراً منظور آنها قرارداد معروف حاجی میرزا آقاسی است که کنترل خودش اهالی شمال ارزشی دارد)

سهام شرکت BP نزد بانک انگلیس (اطلاعات بی‌بی‌سی برسد)

در این مورد طبق اولین اطلاع هفتگانه اینجانب جمعی نیز تذکره در اتفاق ... دهنده اطلاعات، بانک انگلیس تمام دارم که تشریح آن تشریح خواهد ... باید رسیده و آخرین گزارش مربوط به مسئله وزیر اقتصادی دولت انگلستان تقدیم گردید

طبق آخرین اطلاعاتی که اطلاع دارم به جز Widgewood Benn تشخیص شده است ... این سهام را برای دولت انگلستان خریداری کنید

رضا فلاح

[illegible marginal notes] ... بالاتر

بدین ترتیب دولت انگلستان اکثریت سهام BP یعنی ۵۱ درصد آنرا در دست دارد ـ نظر شخص اینجانب

این است که با توافق دولت بقیه سهام را (در حدود کمتر از ۱۸ درصد) به یک یا دو دولت ایران و دولت

فدرال آلمان عرضه کند ـ بهای فروش سهام طبق بهای روز بورس لندن بعلاوه یک مبلغ مختصر تحت

عنوان پذیره خواهد بود.

فروش این سهام شرط دیگری هم خواهد داشت که دولتهای خریدار تعهد کنند نیمی از سهام خود را در بورس

به عامه عرضه کنند ولی هرگاه در نتیجه این عرضه بهای سهام در بورس [?] تنزل کند خزانه دولت

سهام فروخته شده را خود نگاه دارند ـ البته در نتیجه عرضه این بقیه از سهام به عامه ارزش

سهامدارها [?] آن مسلماً متزلزل نمیشود مگر آنکه در نتیجه شرکت ایران و آلمان در BP ارزش سهام

آن در بورس بنحو ثابت [?] بیش از ۲ افزایش یابد تا بقیه ۲ شرط [?] را در مورد عرضه عامه

جبران کند ـ بطوریکه ملاحظه میشود این [?] منطقی بنظر میرسد (این مطالب فعلاً تحت مطالعه است)

تقویت روابط بانکهای بزرگ آلمانی [?] با [?] اقتصادی شرکت مختلط ایران کپیتال

تکرار پیشنهادات تلفنی که امکانات از [?] دریافت داشته ام [?] در مورد [?] کپیتال

در چند روز گذشته مذاکراتی با بانک Lazar Frères از طریق COFACE

یادداشت

شرکت ملی نفت ایران

در پاریس اعلام داشته است به استناد اینکه چون فرانسویها در وضع موجود قادر نمی‌شوند
طالب ایجاد کار و فروش کالا به خارج کشور فرانسه میباشند شرایط کلی برای
عملیات زیربنائی (شامل بندر صادراتی Leopold Senghor و جاده
سازی و کارهای زیربنائی دیگر مشابه در شهر [illegible]) که در [illegible]
شرطی بهتر از قبل قابل قبول است [illegible] [illegible] [illegible] دولت سنگال است [illegible]
از طرف سنگالیها نیز اخیراً وام فرانک فرانسه نسبت به وامی که ممکن است از
بانک جهانی بدست آورند این مزیت را دارد که فرانک فرانسه رو به تنزل است

فرانسویها نیز به دلائل مختلف از جمله حفظ نفوذ در زمینه معنوی و کاری خود از این
تسهیلات استقبال کرده‌اند ولی وامی را که حاضر شده‌اند به سنگال با شرایط تجاری و اول
استقراض بانکی مشروط بر اینکه [illegible] دولت سنگال پرداخت قسطهای وام مربوطه را از بودجه خود
تضمین کند. با توجه به اینکه دولت سنگال اعتبار [illegible] در خارج ندارد این خود
مزیتی برای سنگالیها بشمار میرود که COFACE اعتبار دولت سنگال را
[illegible] منظور [illegible]
سنگال هم [illegible] اخیر در سنگال [illegible] وزیر بودجه [illegible] ایرانی
رضا فلاح

به اتفاق وزیر بودجه و برنامه‌ریزی دولت سنگال برای اخذ وام نفت برای ساختمان

عملیات زیربنائی روز پانزدهم ماه اردیبهشت به بانک جهانی در واشنگتن مراجعه کنند

منظور اینست عوض دادن وام درازمدت با بهره نازل یا اعطاء، دولت سنگال

برای جبران کمبود قسط وام را از بانک جهانی قادر بقبول خواهد بود و در هر حال

مذاکرات بطول خواهد انجامید و در نتیجه انجام پروژه‌های اقتصادی شرکت مختلط

ایران سنگال را الی ماه دیگر، و رسیدن نفتها که خصوص بدون نفت

که از همه مهمتر است. مذاکرات به تعویق خواهد افتاد و زحمات ما از همه‌ها

و سرمایه‌ها همگی باید بهدر خواهد رفت

تا برای در حضور استحضار اینکه واقف ظاهراً اگر خزانه وعده داده است ولی هنوز نرسیده،

به اقدامات تلفنی تا حدی از ادامه عملیات بعلت تصحیح حضور ایران سنگال خواهد بود

سهمگین شده است و حضور دارند که برای اولین مرتبه تمیزی از شبکه کامل

توزیع Shell - Senegal را در سنگال ابتیاع کردیم و تعدادم

شرکت ملی نفت را در آنجا نصب کرده‌ایم

امیدوارم جنابعالی تا به نتیجه رسانید را در جریان بجنابعالی جناب محمدی ارسال رسید

با تقدیم احترام

[illegible]

۳۰ ذیقعده ۱۳۰۵

[illegible]

[illegible] ... تلگراف ... [illegible] ... که جواب ... [illegible]

[illegible] ... جواب ... [illegible]

[illegible] ... جواب ... [illegible]

[illegible] ... جواب ... [illegible]

[illegible] ... تلگراف ... [illegible]

[illegible]

تلگراف ... [illegible] ... جواب ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

تلگراف ... [illegible]

[illegible] ... جواب ... [illegible]

[illegible]

معمای سالها:

قریب پنج یا شش سال پیش بود که نخست وزیر در مجلس گفت چه آقـایان وکـلا بخواهند و چه نخواهند من سال‌ها بودجه را به این مجلس خواهم آورد. آن وقت بعضی به این حرف خندیدند، بعضی ایراد کردند، بعضی خرده گرفتند. امّا حقیقت این است که این کار شده، و امسال هم مثل هر سال، با همین بودجه و همین بازیهای به ظاهر پوچ و به معنی پرمعنی، تکرار شده که من برای یادگاری این جا مـی‌گذارم و هـم چـنین تکـرار چهارشنبه با همان ژست.[1]

برای من ادراک این معنی آسان نیست.

آخرین روز سال ۱۳۵۴.

۱- اشاره به عکس پریدن هویدا از روی آتش چهارشنبه سوری.

فهرست نامها